

طوفانِ امت و کشتی نجات



آیت اللہ سید محمد مهدی موسوی خلیفہ

طوفان امت

و

گشتی نجات

تألیف

آیة اللہ سید محمد مہدی موسوی خلیجالی

خلخالی، سید محمد مهدی.
طوفان امت و کشتی نجات / سید محمد مهدی خخالی. تهران: مرکز فرهنگی
انتشارات منیر.
فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
ISBN 964 - 5601 - 87 - 8 ۱۳۸۶
۱. محمد بن حسن علیه السلام، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. سرگذشتنامه. ۲. مهدویت -
انتظار. ۳. مهدویت - احادیث. الف. عنوان.
۲۹۷/۳۴۲ BP ۱۸۳/۵/۴ ع ۴۰۲۳۷۶۵
م ۸۱-۷۶۰۷ کتابخانه ملی ایران

تجدید چاپ این اثر ارزشمند با اضافات به اهتمام
خاندان مرحوم حاج علی اصغر نوری
به زینت طبع مزین گردید.



شابک ۸-۸۷-۱-۵۶۰۱-۹۶۴-۸ ISBN 964 - 5601 - 87 - 8

نام کتاب: طوفان امت و کشتی نجات
مؤلف: سید محمد مهدی موسوی خخالی
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: دوم / ۱۳۸۴
نوبت چاپ: سوم / ۱۳۸۶
چاپ: سپهر

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

وبسایت: <http://www.monir.com>
پست الکترونیک: info@monir.com

۵۰۰۰ تومان

بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ
وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

فهرست

۱۹	مقدمه:
۲۵	فصل اول: «پیش‌بینی طوفان امت و معرفی کشتی نجات»
۲۷	پیش‌بینی رسول اکرم ﷺ درباره امت اسلام
۲۷	طوفان و کشتی نوح
۲۸	۱- تنور جوشان یا منشأ ویرانگری
۲۸	۲- طوفان امت
۲۹	۳- پناهگاه حقیقی در طوفان نوح
۲۹	۴- پناهگاه حقیقی در طوفان امت
۳۰	۵- پناهگاه خیالی در طوفان نوح
۳۰	۶- پناهگاه خیالی در طوفان امت
۳۱	پیش‌بینی رسول خدا ﷺ حوادث پس از رحلت خود را
۳۱	غروب نور
۳۳	حدیث جابر بن یزید جعفی:
۳۴	گفتگویی در این حدیث معتبر:
۳۶	پیش‌بینی حکومت جهانی اسلام
۳۹	روشنتر:
۴۱	امید آینده کیست؟
۴۲	امید آینده:
۴۳	ریشه امامت اثنی عشر:

۴۴	در آیه‌ای دیگر:
۴۶	موضع رسول اکرم ﷺ درباره رهبری و خلافت پس از خود
۴۶	حکومت‌ها در صدر اسلام
۴۷	موضع رسول خدا ﷺ درباره خلافت و رهبری پس از خود
۵۰	پیش‌بینی رسول خدا ﷺ
۵۱	چاره‌اندیشی و پیش‌بینی رسول الله ﷺ
۵۱	دعوت به اتحاد
۵۲	انتخاب عمومی یا انتخاب اهل حل و عقد
۵۴	روش اهل سنت:
۵۴	بررسی انتخاب عمومی یا اکثریت:
۵۶	خلاصه گفتار:
۵۶	انتخاب اهل حل و عقد (گروه صاحب نظر)
۵۷	روش ابی بکر در تعیین جانشین بعد از خود:
۵۸	چگونگی خلافت ابی بکر از دیدگاه عمر:
۵۸	روش عمر:
۶۱	سکوت علامت رضا است:
۶۲	نتیجه گفتار:
۶۳	آیا اختلاف امت رحمت است؟
۶۴	پاسخ:
۶۶	توجیه:
۶۷	خلاصه گفتار:
۶۷	بررسی منصفانه
۷۱	گفتار رسول خدا ﷺ درباره رهبری علی علیه السلام
۷۱	از اول بعثت تا هنگام رحلت
۷۲	اولین جلسه (دعوت مهمانی)
۷۳	آخرین اعلان عمومی (روز غدیر)
۷۵	نتیجه گفتار:
۷۵	اجتهاد در مقابل نص و اعتراف صریح شیخین در آنروز بولایت آنحضرت
۷۶	تاویلات باطل

۷۹	فصل دوم: اولین کشتی نجات ابوالأئمة علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۸۱	بخش اول: امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
۸۱	قسمت اول:
۸۳	امامت و ولایت علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> در قرآن کریم
۸۴	آیاتی از قرآن کریم درباره امامت و ولایت علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
۸۵	ولایت در قرآن کریم
۸۵	۱- آیه ولایت:
۸۷	استدلال
۸۹	نتیجه
۹۰	سؤال اول
۹۰	پاسخ
۹۲	سؤال دوم:
۹۲	پاسخ:
۹۴	سؤال سوم:
۹۴	پاسخ:
۹۵	سؤال چهارم:
۹۵	پاسخ:
۹۶	۲- آیه ابلاغ:
۹۶	شان نزول و غدیر خم
۹۸	استدلال
۱۰۰	خطبه رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در غدیر خم
۱۰۱	متن کامل خطبه پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در غدیر خم
۱۲۴	ترجمه متن کامل خطبه پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در غدیر خم
۱۲۴	۱- حمد و ثنای الهی
۱۲۷	۲- فرمان الهی برای مطلبی مهم
۱۳۰	۳- اعلان صریح ولایت و امامت دوازده امام
۱۳۳	معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> بدست پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۳۵	۵- تأکید بر توجه امت به مسئله امامت
۱۳۶	۶- اشاره به کارشکنیهای منافقین
۱۳۹	۷- پیروان اهل بیت: و دشمنان ایشان

- ۲۰۳ ۳- زمینه اختلاف قبائلی
- ۲۰۴ ۴- از دست دادن فرصت
- ۲۰۴ مرحله دوم: حضور سران گروه دوم (مهاجرین) در سقیفه
- ۲۰۵ بحث و جدال میان مهاجر و انصار و پیشنهاد امارت یا وزارت
- ۲۰۶ بررسی گفتار ابی بکر
- ۲۱۰ سخنگوی انصار
- ۲۱۱ اعتراض عمر به سخنگوی انصار
- ۲۱۳ سخنرانی مجدد حباب بن منذر (سخنگوی انصار)
- ۲۱۴ عقب نشینی عمر
- ۲۱۴ سخنان ابو عبیده جراح (از مهاجرین)
- ۲۱۵ سخنرانی بشیر بن سعد (از انصار)
- ۲۱۶ سخنان مجدد ابی بکر و بیعت عمر با او
- ۲۱۹ خلاصه ماجرای سقیفه و انتخاب ابی بکر
- ۲۲۱ بیعت مستعجل از دیدگاه عمر
- ۲۲۲ بی اعتباری بیعت سقیفه از دیدگاه عمر:
- ۲۲۳ چرا از علی علیه السلام در سقیفه دفاع نشد
- ۲۲۴ بسوی مسجد
- ۲۲۵ مقاومت گروه پنجم
- ۲۲۶ سؤال: چرا انصار به طمع حکومت افتادند؟
- ۲۲۶ پاسخ:
- ۲۲۶ عامل اول: احساس انحراف رهبری از مرکز اصلی
- ۲۲۸ عامل دوم: پاداش زحمات
- ۲۲۸ عامل سوم: ترس از حکومت مهاجرین
- ۲۲۹ نارسائی عوامل یاد شده
- ۲۳۰ برخورد امیر المؤمنین علیه السلام با ماجرای سقیفه
- ۲۳۰ تواریخ اهل سنت
- ۲۳۰ هجوم به خانه علی بن ابی طالب علیه السلام برای گرفتن بیعت
- ۲۳۲ علی علیه السلام در مسجد
- ۲۳۳ تهدید و ارعاب اهل بیت علیهم السلام در گفتار اهل سنت
- ۲۳۷ استدلال مرحوم (سید مرتضی) دانشمند بزرگوار شیعه در برابر قاضی القضاة عامه

۲۳۷ خلاصه گفتار و نوشته‌های دانشمندان و مورخین اهل سنت
۲۳۸ سوختن در و گفتار مورخین شیعه
۲۴۰ حوادث بعد از شورای سقیفه: غصب فدک
۲۴۲ سخنرانی حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> در مسجد رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> درباره فدک
۲۷۴ ترجمه فارسی خطابه حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> درباره فدک
۲۷۴ ۱- حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> به مسجد می‌آید
۲۷۵ ۲- حمد و ثنا
۲۷۶ ۳- بعثت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و مسیر رسالت
۲۷۷ ۴- خطاب حضرت به مهاجرین و انصار
۲۷۷ ۵- قرآن و اهل بیت:
۲۷۸ ۶- حکمت دستورات الهی
۲۷۹ ۷- بدانید من فاطمه هستم
۲۷۹ ۸- سیر رسالت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۸۰ ۹- علی <small>علیه السلام</small> در تبلیغ رسالت
۲۸۱ ۱۰- رفتار مردم بعد از رحلت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۸۲ ۱۱- فدک و ارث
۲۸۴ ۱۲- خطاب به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۸۵ ۱۳- خطاب به انصار
۲۸۶ ۱۴- ظلم به فاطمه <small>علیها السلام</small> در انظار مردم
۲۸۶ ۱۵- با امامان کفر بکنید
۲۸۷ ۱۶- خواری حق بدست مردم
۲۸۷ ۱۷- عار و عذاب بر کسی که دختر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> را خوار کند
۲۸۸ ۱۸- من دختر پیامبرتان هستم
۲۸۸ ۱۹- جواب ابوبکر به حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۸۹ ۲۰- حدیث جعلی «النبی لا یورث»
۲۸۹ ۲۱- پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> مخالف قرآن نمی‌گوید
۲۹۰ ۲۲- تصریح قرآن به ارث انبیاء:
۲۹۰ ۲۳- جواب ابوبکر به حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۹۱ ۲۴- خطاب به مسلمانان و تابعین آنها
۲۹۱ ۲۵- تأثیر خطبه حضرت

- ۲۹۱ ۲۶- آنچه بین ابوبکر و عمر پس از خطبه حضرت زهرا علیها السلام اتفاق افتاد
- ۲۹۲ ۲۷- جسارت بر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲۹۳ ۲۸- خطاب ام سلمه به مردم
- ۲۹۳ ۲۹- خطاب حضرت بارافع و یادآوری غدیر
- ۲۹۴ ۳۰- شکایت به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۹۵ ۳۱- تسلی امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۹۶ محاکمه کوتاه
- ۲۹۶ جلسه محاکمه
- ۲۹۷ جلسه محاکمه در خانه علی علیه السلام تشکیل گردید
- ۳۰۰ تجزیه و تحلیل جلسه محاکمه و عیادت
- ۳۰۵ نماز ابی بکر دستاویزی باطل برای خلافت
- ۳۰۶ گفتار شیعه و روایات اهل بیت
- ۳۰۷ عیسی ضریر و داستان نماز ابی بکر
- ۳۰۹ نتیجه:
- ۳۰۹ گفتار مورخین اهل سنت:
- ۳۰۹ ۱- نقش عمر در نماز ابی بکر
- ۳۱۰ ۲- واسطه بین رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بکر چه کسی بود؟
- ۳۱۱ ۳- چه کسی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ابی بکر مذاکره کرد؟
- ۳۱۱ ۴- در کدام نماز ابوبکر از رسول الله صلی الله علیه و آله نیابت کرد؟
- ۳۱۱ ۵- آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بمسجد تشریف فرما شد؟
- ۳۱۱ ۶- چگونگی نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۱۲ ۷- رسول الله صلی الله علیه و آله در کجا جلوس فرمود؟
- ۳۱۲ ۸- چند روز ابوبکر در جای رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند؟
- ۳۱۲ ۹- چه موقع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بمسجد آمد؟
- ۳۱۳ پی در آمد گفتار:
- ۳۱۷ بخش سوم: عهد ابی بکر و انتصاب عمر به پاداش خدماتش به او
- ۳۱۹ گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حکومت عمر در خطبه شششنبه
- ۳۲۰ ابی بکر در بستر مرگ و عهد او بر خلافت عمر
- ۳۲۲ توجه
- ۳۲۳ اشکالاتی بوصیت ابی بکر

۳۲۷	بخش چهارم: شورای سیاسی شش نفره و انتخاب عثمان
۳۲۹	گفتار امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> درباره انتخاب عثمان
۳۳۱	داستان شوری
۳۳۲	سخنان عمر با افراد شوری
۳۳۲	بررسی افراد شوری از دیدگاه عمر
۳۳۳	توجه:
۳۳۶	نقش اباطلحه در شوری
۳۳۶	تشکیل شوری
۳۳۸	اشکالاتی بر شوری
۳۴۱	فصل سوم: آخرین کشتی نجات خاتم الائمه <small>علیهم السلام</small> مهدی موعود <small>علیه السلام</small>
۳۴۳	ضرورت شناخت امام <small>علیه السلام</small>
۳۴۴	درباره امام شناسی دو بحث مطرح است:
۳۴۸	شناخت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۳۴۸	شناخت شخص امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)
۳۴۸	شخص مهدی موعود
۳۵۱	طلوع خورشید ولایت یا ولادت مهدی موعود
۳۵۱	شب میلاد
۳۵۳	چهره امام دادگستر
۳۵۳	شناخت شخصیت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)
۳۵۳	الف - شخصیت مشترک با سایر امامان
۳۵۴	ضرورت صفت عصمت در امام
۳۵۵	استدلال به ویژگی عصمت
۳۵۶	عصمت و اختیار:
۳۵۷	صفت طهارت
۳۵۸	دیگر صفات و ویژگی های مشترک اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳۶۰	۲ - شخصیت مختص به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۳۶۱	الف - شخصیت مهدی موعود (عج) در گفتار پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> در خطبه غدیر
۳۶۳	۱ - خصائص المهدی <small>علیه السلام</small> در کلام پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۶۳	۱ - خاتم الائمه است

۴۲۹	نتیجه:
۴۳۰	امام غائب یا خورشید پنهان
۴۳۰	نور و ظلمت:
۴۳۱	منظور از نور:
۴۳۱	دشمنان اسلام یا ضد نور:
۴۳۱	شکست قطعی دشمنان اسلام:
۴۳۲	حکومت جهانی اسلام:
۴۳۳	حکومت قدرت، همراه با حکومت منطق:
۴۳۴	چه کسی تشکیل دهنده حکومت جهانی اسلام است؟
۴۳۴	مهدی موعود:
۴۳۵	حکومت جهانی، همراه با عدل جهانی:
۴۳۶	۱- مسند احمد:
۴۳۶	۲- سنن ابی داود
۴۳۶	۳- فرائد السمطين:
۴۳۷	اتفاق مسلمین بر قیام مهدی (عج)
۴۴۰	امام غایب یا خورشید پنهان
۴۴۵	۱- بُعد اول: نقش امام در افاضه نور
۴۴۸	۲- بُعد دوم: انتظار،
۴۴۹	۳- بُعد سوم: لغویت انکار
۴۴۹	۴- بُعد چهارم: مصلحت در غیبت
۴۴۹	۵- بُعد پنجم: پیشگیری از عمل ضد نور
۴۵۰	۶- بُعد ششم: لطف خاص
۴۵۱	۷- بُعد هفتم: فیض مطلق

فصل چهارم: شهر سامراء

۴۵۲	زادگاه امام عصر <small>علیه السلام</small> و تبعیدگاه امام هادی و امام عسکری <small>علیهما السلام</small>
۴۵۵	اوضاع سیاسی اجتماعی عصر امام علی الهادی <small>علیه السلام</small>
۴۵۶	امام هادی <small>علیه السلام</small> در نگاهی کوتاه
۴۵۸	اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام
۴۵۹	علل شکست قیامها
۴۶۰	اقدامات مخفی امام و ارتباط آن حضرت با شیعیان و بدرفتاری های متوکل

۴۶۲	شبکه ارتباطی وکالت
۴۶۳	انتقال امام از مدینه به سامراء
۴۶۳	نامه فرماندار مدینه به متوکل و سعایت او درباره امام هادی <small>علیه السلام</small>
۴۶۴	نامه متوکل به امام هادی <small>علیه السلام</small> و دعوت آن حضرت به سامراء
۴۶۵	یحیی بن هرثمه مأمور جلب امام هادی <small>علیه السلام</small> به سامراء
۴۶۶	ورود امام به سامراء
۴۶۸	امام در زندان متوکل
۴۶۹	متوکل عباسی و بیت المال
۴۷۱	قتل متوکل و خلافت منتصر
۴۷۲	شهادت امام در شهر سامراء
۴۷۳	امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> در نگاهی اجمالی
۴۷۵	خلفای معاصر حضرت
۴۷۵	۱- معتز
۴۷۷	۲- مهدی
۴۷۸	۳- معتمد
۴۷۹	اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۸۱	ابعاد هفتگانه اقدامات امام عسکری <small>علیه السلام</small> در برابر حکومت عباسی
۴۸۲	ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان
۴۸۴	اقدامات سری سیاسی
۴۸۵	حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان
۴۸۵	تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه
۴۸۷	استفاده گسترده از آگاهی غیبی
۴۸۷	آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت
۴۸۸	پیشگویی غیبت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۸۹	شهادت امام عسکری <small>علیه السلام</small> و توطئه های بی ثمر خلیفه معتمد عباسی
۴۹۱	تلاش مذبحخانه جعفر کذاب
۴۹۳	تلاشهای بی ثمر معتمد عباسی در یافتن فرزند امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۹۵	بقية الله الاعظم مهدی موعود در نگاهی کوتاه
۴۹۷	شناخت مختصری از زندگانی امام مهدی <small>علیه السلام</small>

- ۴۹۹ تولد حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۴۹۹ دیدار حضرت مهدی علیه السلام
- ۵۰۰ گزارش بانو حکیمه درباره ولادت امام عصر علیه السلام
- ۵۰۰ دیدار چهل نفر از اصحاب امام عسکری علیه السلام
- ۵۰۱ علل سیاسی - اجتماعی غیبت
- ۵۰۲ الف - آزمایش مردم
- ۵۰۳ ب - حفظ جان امام
- ۵۰۳ ج - آزادی از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان
- ۵۰۴ غیبت صغری و کبری
- ۵۰۶ نواب خاص
- ۵۰۷ وظایف و فعالیت‌های اساسی نواب خاص
- ۵۰۷ الف - پنهان داشتن نام و مکان امام
- ۵۰۹ ب - سازماندهی و کلا
- ۵۱۰ ج - اخذ و توزیع اموال متعلق به امام
- ۵۱۱ د - پاسخگویی به سؤالات فقهی و مشکلات عقیدتی
- ۵۱۲ ه - مبارزه با مدعیان دروغین نیابت
- ۵۱۳ غیبت کبری و نقش فقهاء
- ۵۱۵ مهدی علیه السلام در منابع اهل سنت
- ۵۱۹ پدر مهدی کیست؟
- ۵۲۰ ابن خلدون و احادیث مهدی
- ۵۲۳ انتظار مهدی و مدعیان مهدویت
- ۵۲۷ فواید وجود امام در دوران غیبت
- ۵۲۷ خورشید پنهان
- ۵۲۹ ۱- جان جهان
- ۵۲۹ ۲- پاسداری از آیین خدا
- ۵۳۰ ۳- امید بخشی

مقدمه:

سپاس خدای را که ما را از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام قرار داده، و درود و سلام به آخرین ایشان حضرت مهدی (عج) کتابی که در پیش رو دارید مجموعه یادداشت‌هایی است که استاد معظم فقیه عالیقدر خلف صالح اساتید سلف «حضرت آیه الله حاج سید محمد مهدی موسوی خلیجالی» در سالهای گذشته مرقوم داشته است، معظم له هدفشان از این نوشته‌ها دفع بعضی توهمات و اشکالاتی بوده که در آن سالها از سوی برخی افراد بی‌مبالات و یا بی‌اطلاع نسبت به رهبری و جانشینی پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جامعه عنوان می‌گردیده است. اما فصل سوم این کتاب که پیرامون وجود مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است را در سالهای اخیر نگاشته‌اند.

یادداشت‌های معظم له به ترتیب در سه فصل که هر فصلی مشتمل بر بخشهایی است انجام داده شده. اکنون خلاصه مطالب هر فصل را از نظر می‌گذرانیم. و ضمناً یادآور می‌شود که متن و ترجمه خطبه غدیر و فدک از نگارش بعضی از دانشمندان نقل شده است.^(۱)

۱ - متن و ترجمه خطبه فدک و غدیر از کتب اسرار غدیر و اسرار فدک نوشته فاضل ارجمند جناب آقای انصاری و شرح بخشی از فرازهای خطبه غدیر از کتاب «شرح و تفسیر خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم» نوشته حجة الاسلام سید محمد تقی نقوی، رک ۱۲۳ و ۲۷۴ و ۳۶۱.

فصل اول

«پیش بینی طوفان امت و معرفی کشتی نجات»

در این فصل با استفاده از حدیثی که معروف به حدیث سفینه است و تطبیق آن با آیات شریفه قرآن کریم درباره طوفان نوح و کشتی نجات، طوفان سهمگینی را که در امت اسلام بوقوع پیوست و کشتی نجات از این طوفان که اهل بیت علیهم السلام هستند، بررسی شده است.

فصل دوم

«اولین کشتی نجات ابوالأئمه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام»

در این فصل با استفاده از قرآن و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حقانیت امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام اشاره نموده، و نقاط ضعف و باطل بودن خلافت هر یک از غاصبین خلافت بررسی گردیده است.

فصل سوم

«آخرین کشتی نجات خاتم الأئمه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مهدی موعود»

(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

در این فصل به ضرورت شناخت امام و لزوم تمسک به امام خاصه وجود امام عصر (عج) اشاره شده و ضمناً به برخی خصوصیات حضرت مهدی (عج) در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین پاسخ به بعضی سؤالات پیرامون آن حضرت پرداخته شده است.

اکنون که مراحل پایانی تدوین این کتاب در جوار مرقد مطهر حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام در ایام میلاد با سعادت حضرت زهرا علیها السلام ملیکه روز جزا انجام و آماده طبع می گردد. دست به دعا به سوی حضرت حق دراز کرده و برای عیدی میلاد محبوبه اش حضرت زهرا علیها السلام تعجیل فرج حضرت صاحب را از خدا خواهانیم.

و چون طبع این کتاب به مناسبت میلاد منجی عالم بشریت حضرت امام

زمان (عج) در نیمه شعبان سال ۱۴۲۳ هـ ق صورت می‌گیرد با تقدیم این نوشتار به
آنستان مقدس قطب عالم امکان حضرت صاحب الزمان حجة بن الحسن
العسکری (عج) عرضه می‌داریم:

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا
إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^(۱).

ستاد برگزاری جشن‌های میلاد حضرت مهدی عجله الله

تهران - دفتر مسجد صدریه

مهدی کیانی نسب

۱۴۲۳ هـ ق - ۱۳۸۱ هـ ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي زين السماء الدنيا بزينة الكواكب و أثار الأرض بأنوار علوم آل
ابى طالب عليه السلام ثم الصلاة و السلام على أطيب الأطناب سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و آله
المبعوث على كافة اهل المشارق و المغرب و على اهل بيته الطاهرين لا سيما بقیة الله فى
الأرضين و اللعنة الدائمة الأبدية على اعدائهم و مخالفينهم و منكري فضائلهم و مناقبهم
الى لقاء يوم الدين

موضوع این نوشتار بررسى تاریخ گذشته صدر اسلام درباره رهبرى و خلافت
پس از رسول اکرم صلى الله عليه و آله و پیش بینی آن حضرت درباره آينده امت اسلام و ارائه راه
نجات مسلمين در پیروى از اهلبیت آن حضرت - ائمه دوازده گانه خاندان رسالت که
اول آنان على بن ابى طالب عليه السلام و آخر آنان مهدى موعود بقیة الله الاعظم حجة بن
الحسن عليه السلام است. - مى باشد.

محمد مهدى موسى الخلقى

قال رسول الله ﷺ:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ

مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.»^(۱)

مثل اهل بیت من در میان شما چون کشتی نوح است هر که به آنها پناه ببرد نجات یابد و هر که از آنها رو گرداند در گرداب گمراهی غرق شود.

۱ - این حدیث شریف از طریق فریقین بحد تواتر نقل شده البته با اندک اختلافی در متن. برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتاب فضائل الخمسة من الصحاح الستة تألیف علامه آیه‌الله فیروزآبادی و کتاب احقاق الحق قاضی نورالله تستری ج ۱ ص ۱ - ۴۸ و منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر ص ۱۰ - ۴۵ مراجعه کنید.

پیش‌بینی رسول اکرم ﷺ درباره امت اسلام

حدیث سفینه از جمله احادیث مشهور و معتبر - نزد شیعه و سنی - و می‌توان آن را از مدارک مذهب تشیع دانست.

بنیانگذار اسلام گویا با بیان این فراز کوتاه و تشبیه خاندانش به کشتی نوح به پیش‌بینی حوادث بعد از خود و آگاهانیدن امت اسلامی پرداخته است، حوادثی که پسان امواج خروشان دریای طوفان، این امت را فراخواهد گرفت و همه را طعمه کاس مرگ خواهد ساخت جز آن گروه که به کشتی نجات و پناهگاه خاندان رسالت روی آورند.

این بیان پیامبر اکرم ﷺ اشاره‌ای است به آنچه که در قرآن درباره یکی از سرگذشت‌های پر حادثه و آموزنده جهان در یکی از حساسترین لحظات پر هول و هراس تاریخ انسان آمده است.

طوفان و کشتی نوح

خداوند متعال درباره این واقعه در قرآن کریم چنین می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ * وَقَالَ اذْكُبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكُبْ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَأُوْبَىٰ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ

الْمَاءِ قَالَ لَا غَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَجِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُفْرَقِينَ ﴿۱﴾

ترجمه: «(نوح به ساختن کشتی و قوم به تمسخر وی پرداختند) تا اینکه فرمان قهر ما فرا رسید و از تنور (آتش) آب جوشید و عالم را به طوفان داد در آن هنگام به نوح خطاب کردیم که تو با خود از هر جاننداری جفتی (نر و ماده) بردار و با جمیع زن و فرزندان جز آن پسر - کنعان - که وعده هلاکش در علم ازلی گذشته، همراه خود در کشتی ببر که از غرقاب فنا نجات یابند، و گرویدگان به نوح در عالم عدهٔ قلیلی بیش نبودند. و دستور داد که شما مؤمنان به کشتی درآید تا به نام خدا کشتی هم روان شود و به ساحل نجات رسد که خدای من البته غفور و رحیم است. و آن کشتی در دریا با امواجی مانند کوه در گردش بود که نوح از روی مهربانی فرزندش را صدا کرد: که ای پسر تو هم سوار این کشتی شو و با کافران مباش. آن پسر نااهل به پدرش - نوح - گفت: من به زودی به بالای کوه روم که مرا از خطر هلاکت نگهدارد و نوح گفت: ای پسر امروز مگر به لطف خدا راه نجاتی از قهرش برای کسی نیست، این گفت و موج بین آنها جدائی انداخت و پسرش با کافران - چون از جنس کافران بود - غرق شد.»

با دقت در ترجمه و شرح آیات فوق به چند نکته قابل توجه می‌رسیم.

۱ - تنور جوشان یا منشأ ویرانگری

رسم طبیعت بر این است که آب از چشمه برآید و آتش از تنور شعله گیرد که تنور جایگاه اشتعال آتش است نه جوشیدن آب ولی در داستان نوح برخلاف معمول آب از تنور جوشیدن می‌گیرد.

۲ - طوفان امت

در طوفان ویرانگر امت اسلام و مسلمین که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ از سقیفه برخاست و حضرتش دربارهٔ آن پیش‌بینی لازم را نمود و با این حدیث شریف (حدیث سفینه) اشاره فرمود: این نکته به خوبی دیده می‌شود.

منشأ طوفان از دل پر کینه مردمی سرچشمه گرفت که مسلمان بودند و سنگ دلسوزی اسلام و خلق را بر سینه می‌زدند، ولی از مهربانیها و دلسوزیهای ظاهر فریب آنان که در واقع از تنور خودخواهی و تعصب جاهلی آنان ریشه می‌گرفت جز اختلاف، پراکندگی، تجدید کینه جوئیهای قبیله‌ای، تبعیضات قومی و صدها امر ناروای دیگر بیار نیامد.

در حالیکه سزاوار نبود بعد از آن همه رنجها و جانفشانیهای پیامبر بزرگوار اسلام و نزدیکی آن گروه به رسول الله ﷺ نظیر چنین خیانتها، نسبت به سرنوشت اسلام و خلق صورت گیرد. ولی چه می‌شود کرد هر جا حب ریاست، جاه‌طلبی، خودخواهی و خودپسندی حاکم شود، حق نادیده گرفته می‌شود و همه امور وسیله‌ای تصور می‌شود برای ارضای هر چه بیشتر خواستهای ناپسند و شوم.

از تنور خودپسندی شد بلند
شعله کردارهای ناپسند

۳ - پناهگاه حقیقی در طوفان نوح

با توجه به بیان قرآن در حادثه طوفان نوح یک پناهگاه و راه نجات حقیقی و راستین وجود داشت و آن «کشتی نوح» بود که به امر خدا برای رهایی مؤمنان توسط نوح پیامبر ساخته شد که بر روی امواج خروشان و متلاطم دریا با کمال آرامش سینه دریا را می‌شکافت و پیش می‌رفت تا آنکه به سلامت در ساحل نجات لنگر افکند و سکانش را در وادی امن بر زمین نهاد.

۴ - پناهگاه حقیقی در طوفان امت

در طوفان امت اسلام هم پیامبر اکرم ﷺ یک پناهگاه واقعی و یک راه راستین و دستاویز محکم و کشتی نجات حقیقی که دودمان پاکش اند را معرفی نمودند. نه از این جهت که وابستگی نسبی به پیامبر دارند بلکه بدین خاطر که ادامه رسالت پیامبر ﷺ و استمرار رهبری درست بعد از آن حضرت جز از راه خلافت علی علیه السلام و یازده فرزند گرامیش صورت نمی‌گیرد.

۵ - پناهگاه خیالی در طوفان نوح

فرزند گم کرده راه نوح، می‌پنداشت که غیر از پناهگاه مقدر الهی (کشتی پدر) می‌تواند جایگاه امن دیگری برای خود بیابد و راه دیگری اختیار کند. گمان می‌کرد که اگر بر قله کوه گام گذارد طوفان و امواج دریا را امکان آن نیست که بر آن جایگاه رفیع پنجه مرگ بیفکند و او را در کام خود فرو برد ولی زهی خیال باطل و بسی تصور محال، آری؛ برغم خیال واهی او عاقبت سر پنجه مرگ امواج دریا، سر از قله رفیع کوه برآورد و گریبان او بگرفت و در کام خود فرو برد.

و یک پناهگاه و راه نجات خیالی و افسانه‌ای وجود داشت و آن قله رفیع کوه بود که به پندار فرزند نوح جایگاه امن و سالمی بود برای زنده ماندن و دیدیم تصوّر و پیش‌بینی او غلط از آب درآمد.

۶ - پناهگاه خیالی در طوفان امت

در طوفان امت اسلام برخی از مسلمین با اندیشه سودجویانه و باطل در حقیقت راهشان را از شاهراه اصلی که به کشتی رهائی بخش منتهی می‌شد، جدا کردند و غیر از راه خدا و پیامبرشان به راهی دیگر گام گذاشتند و به پناهگاهی دیگر روی آوردند که در نتیجه سرنوشت خود و گروه کثیری را آگاهانه یا ناآگاهانه تباه ساختند و آن پناهگاه خیالی همان منتخب سقیفه بود، نه منتخب و منتصب خدا و رسول خدا ﷺ، گرچه برگزیده شان منتخب امت نبود، فقط چند نفری که همه اعضای یک باند سیاسی بودند او را به امت نسبت دادند و بر سایرین تحمیل کردند.

از این رو علی و فرزندان او تا امام آخرین حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری در حدیث نبوی به کشتی نوح تشبیه شده که به فرمان الهی برای رستگاری مسلمین تعیین گردیده است:

«مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»

که هر کس به این پناهگاه یعنی یگانه راه استمرار و بقاء رسالت پیامبر اسلام پناه نبرد غرق خواهد شد.

در این حدیث رسول خدا ﷺ اشاره به طوفانهای سهمگینی می‌کند که بعد از

حضرتش از هر سو وزیدن می‌گیرد و جامعه مسلمین و سرنوشت آنان را دستخوش فتنه‌ها و دسیسه‌ها و تباہیها می‌سازد و در عین حال پناهگاه استوار و محکمی برای امت تعیین می‌کند که بدان پناه برند که همانا آن حریم امن اهل بیت (خاندان رسالت) هستند.

پیش‌بینی رسول خدا ﷺ حوادث پس از رحلت خود را:

حضرت در آخرین ایام زندگانی فرمود: مأمور شده‌ام که برای مردگان بقیع استغفار کنم، به همراهی جمعیت بدانجا رهسپار شد پس از درود گفتن به مردگان آن وادی، فرمودند: گوارا باد بر شما حالی را که در آن به سر می‌برید و از وضعی که مردم در آنند بدورید، فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تار به مردم روی آورده که آخرین آنها به دنبال اولین آنهاست... (۱)

در صحت صدور گفتار مزبور از پیامبر ﷺ جای هیچ اختلافی بین هیچ یک از فرق مسلمین نیست و همه آن را هماهنگ بیان داشته‌اند. خوب این ابرهای تیره فتنه تا این لحظات روح پاک و گرانقدر آن حضرت را برآشفته بود و او را واداشته بود که در آخرین لحظات زندگی اش به آنها اشاره کند، چه بود؟

غروب نور

پیامبر بزرگوار بنیانگذار جنبش عظیم، نوین و زندگی آفرین اسلامی پس از سالها رنج و کوشش و تلاش به منظور تکامل انسان و پشت سر گذاشتن پرماجرترین و در عین حال ثمربخش‌ترین روزگار تاریخ بدرود حیات گفت.

حق این بود که برای بزرگداشت چنین شخصیتی عظیم و به پاس رنجهای بسیاری که در غم امت پشت سر گذارده بود، یارانش پس از انجام مراسم کفن و دفن و تسلیت دل‌های شکسته و سوگمند خاندان پاکش به سایر امور می‌پرداختند.

ولی جای بسی شگفتی است که نه تنها برای مسلمین بلکه برای هر انسان با عاطفه‌ای که چگونه بعضی از اطرافیان او آنچنان با شتاب به محض چشم بر هم

گذاردن آن حضرت در سقیفه بنی ساعده این تنور طوفان زای امت اسلامی گرد آمدند و به تعیین جانشین پیامبر ﷺ پرداختند.

مگر آنان در انتظار چنین فرصتی بودند و در کمینگاه چنین روزی نشسته بودند؟ این مسأله‌ای است که دآوری وجدان‌های پاک و آگاه به آن پاسخ روشنی گفته است و می‌گوید به ویژه در روز رستاخیز «یوم تبلی السرائر» حقیقت این امر قاطعانه روشن خواهد شد. ولی بر ماست که قبل از فرارسیدن آن روز تکلیف خود را در قبال رویدادهای تاریخ مخصوصاً این رویداد پرماجرا روشن کنیم و راه حرکتمان را مشخص نمائیم، در اینجا است که هجوم سئوالات دردناکی به ذهن کنجکاو هر انسان عاقل و باوجدانی سرازیر می‌شود و مهمتر از همه اینکه: حال که موضوع «تعیین جانشین» تا این اندازه ضروری می‌نموده و فوریت داشته است که حتی قبل از کفن و دفن پیامبر می‌بایست به آن پرداخت و دلجویی و تسلیت بازماندگان دلریش و داغدار آن بزرگوار نیز در قبال این مهم ناچیز می‌نموده؛ چگونه حضرت رسول اکرم ﷺ این بزرگترین و دقیقترین شخصیت تاریخ که از بازگو کردن جزئی‌ترین مسائل مورد نیاز انسان‌ها خودداری نکرده و غافل نبوده است این ضروری‌ترین نیاز مسلمین را از یاد برده و سرنوشت آینده مبهم آن‌ها را به دست حوادث سپرده است؟ و این امر مهم را به سکوت برگزار کرده است؟ بطور اجمال باید گفت: جواب این سئوالها موکول به نظر هر اندیشمندی است که در این باره کمی بیندیشد.

در هر حال بگذاریم و بگذریم؛ این رشته سر دراز دارد، ما می‌دانیم که حکومت بنی امیه و بنی عباس سپری شد و حکام آنها بیش از دوازده نفر بودند و طومار زندگی آنها در لابه‌لای تاریخ با ثبت زندگی ننگین آنها ضبط شد.

می‌دانیم بنی امیه و بنی عباس نه تنها کشتی نجات نبودند بلکه ازدهایی بودند که کشتی و کشتی نشینان را در معرض خطر قرار داده و مسلمین را با اعمال شرم‌آور خود غرق در گرداب‌های بدبختی نمودند.

نه تنها روش زندگی آنها مطابق با موازین اسلام نبود بلکه احکام قرآن را پایمال و مردم را به تاریکی جهل فرو بردند، امان برای مردم نبودند، بلای جان آنها شده و زندانها را از مردم حق شناس پر کردند و زبانهای حق‌گواز بن بریده شد و مردم آگاه از

حق در زیر چکمه استبداد آنها له شدند.

آیا با اینکه این روایت دلیل بر حکومت جهانی امرا و امامان اسلام تا آخرین روز بشر است، امارت بنی عباس یا بنی امیه یا حکومت ملفق از این دو طایفه را گوشزد کرده است.

آیا با آنکه بیوگرافی امامان این بود که وزنه جهان اسلام و همپراز قرآن و کشتی نجات و امان اهل زمین و خوشبختی آفرین جوامع اسلامیند قابل انطباق بر آن حکام جاهل خودسر قرآن بر باد ده است؟ اما گمان نمی‌کنیم روح انصاف اینگونه قضاوت کند و تعصب‌های خشک هم نمی‌تواند مانع از افشاء حقایق شود. بلی ائمه دوازده گانه ما از قریشند از بنی هاشمند، اهل بیت پیامبر اکرمند، کتاب الله ناطقند، علم و مزایای اخلاقی و فضایل روحانی آنها فریادرس انسانهاست. آخرین فرد آنها مهدی موعود است که بالاخره جهان را پر از عدل و داد کند.

از اینها گذشته ائمه دوازده گانه باید همانها باشند که قرآن کریم آنها را مطاع مطلق، فرمانروای کل و والی نامید، یعنی کسانی که اوامر مؤکد آنها راه را به سوی حق باز می‌کند و نقشه ترسیمی کتاب آسمانی را به صورت زیبایی پیاده می‌کند و بدیهی است که معاویه‌ها، عبدالملک‌ها، عثمان‌ها و ولیدها از ائمه نخواهند بود، زیرا امثال این ستمگران و فاسدان شهوتران که راه را به سوی شهوات، منکرات و اتلاف بیت المال گشودند دیگر چطور اطاعت آنها به منزله اطاعت از رسول الله ﷺ باشد؟

پس بطور قطع باید گفت ائمه اثنی عشر که همگی از قریشند و آخرین فرد آنها مهدی (عج) است و در صدها روایت با کلمه اثنی عشر در زبان نبی اسلام برخورد می‌کنیم همانست که شیعیان قائلند و ما چندان نیازی به تذکر اخبار شیعه در این باره نداریم.

ما تنها برای نمونه روایت بسیار معتبری که محتوای آن حقائق را که پاسخگوی بعضی شبهات و ایرادات می‌باشد ذکر می‌نمائیم.

حدیث جابر بن یزید جعفی:

جابر در خلال گفتگوهایی در باب امامت سئوالاتی از امام محمد باقر علیه السلام کرده و

امام در یکی از پاسخها می‌فرماید: «پیشوایان آنهایی هستند که رسول خدا ﷺ آشکارا نامشان را برده و فرموده است: آنگاه که به معراج رفتم بر کنار عرش خدا نام آنها می‌درخشید: علی و دو فرزندش، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، حجة قائم پیشوایان ممتاز پاک سرشت همینها هستند.»

جابر: آیا شما امام و حاکم بر مردم نیستید؟

امام: چرا.

جابر: پس برای چه کنار کشیده قیام نمی‌کنید در حالی که قرآن از شما مجاهدت و کوشش پیگیر در راه حق را خواسته است؟ آنجا که گفته است: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتیکم...»^(۱)

امام: چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از حق خود صرف نظر کرد؟ شخص امام خود پاسخ این سؤال را توضیح می‌دهد: برای آنکه دیگر پشتیبان و یآوری نداشت، نوح پیغمبر چرا گفت خدایا شکست خورده‌ام یاریم فرما؟ موسی چرا گفت: «رَبِّ اِنِّی لَا اَمْلِکُ اِلَّا نَفْسِی وَ اَخِی فَاَفْرِقْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِیْنَ».^(۲) «خدایا من اختیار پیش از خود و برادرم را ندارم، بین ما و این مردم نافرمان جدائی افکن.»

این کناره‌گیری انبیاء برای چیست؟ آنگاه که مواجه با ناتوانی می‌شوند کنار کشیده و معذورند وقتی پیامبران معذورند امام معذور نیست؟

ای جابر مثل ما مثل کعبه است مردم به سوی آن می‌روند ولی کعبه از جا تکان نمی‌خورد.^(۳)

گفتگونی در این حدیث معتبر:

پیشوایی امام انتخابی نیست، بلکه انتصابی است و از طرف پروردگار ابلاغ می‌شود. هیچگونه تردیدی در بیوگرافی ائمه دوازده گانه نیست و نام آنها در عالم غیب و معنی می‌درخشد و ابهامی ندارد. رسول خدا از طریق وحی آگاه به ائمه شده و

۱ - حج ۲۲: ۷۸.

۲ - مائده ۵: ۲۵.

۳ - کفایة الأثر، ینابیع المودة، ص ۴۲۷ به نقل از منتخب الأثر، ص ۱۲۴، ح ۳۵.

به مردم ابلاغ کرد است. وظیفه امام قیام و مجاهده برای تأسیس حکومت حق و تلاش برای زنده نگه داشتن نام خداست، اما این وظیفه مشروط به قدرت و هماهنگی مردم با آنهاست و در غیر این صورت معذور و گناه به گردن کسانی است که دست و پای این قدرت الهی را می‌بندند و حکومت‌های جور را تحمیل بر مسلمانان کرده‌اند. ولی از طرف دیگر بالاخره این حکومت و برنامه‌های مترقی قرآن بایستی پیاده شود و تنها دوازدهمین امام امید همه مسلمانها و او موظف به تلاش و قیام و نهضت و انقلاب جهانی در شرایط مقتضی و آمادگی جهان برای درخشیدن حکومت عدل است.

پیش بینی حکومت جهانی اسلام

پذیرفتن حکومت حق، حکومتی که در آن عدالت واقعی اجراء شود کار آسانی نیست، تاریخ بشر از نخستین روز، بوسیله صفحات ننگینی از جدال انسانها در برابر حق و نبرد با عدالت سیاه شده است. مردان خدا در نخستین گام قیام کرده تنز خوشبختی آفرین و انسان سازی، شرف و فضیلت ارائه داده‌اند، ولی اکثریت مردم با آن به مبارزه برخاسته‌اند.

ما از گذشته دور دست صرف نظر می‌کنیم و نگاه مختصری در تاریخ اسلام می‌نمائیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرد ولی از روز اول در حیات پیامبر مبارزه با او شروع می‌شود پیغمبر در بستر رحلت آرمیده دیگری را به نماز می‌برند تا بگویند او جانشین رسول خدا است، رسول خدا رحلت می‌کند در همان لحظه درهای سقیفه باز می‌شود برای کوبیدن علی علیه السلام منصوب النبی، آنهایی که پیروز شدند با تردستی عجیبی گوی خلافت را به دیگری پاس دادند. آن موقع هم که اراده ملت و مقتضیات زمان ناچار از حکومت اسدالله‌الغالب می‌شود، گرسنگان بیت المال، خوکه‌های شهوتران، معاویه شکم پرست را در برابر پیشوای اسلام نیرو می‌دهند، شکم پرستی که تنها فضیلت او دعای پیغمبر اکرم در حق او است که هیچگاه شکمش سیر نشود.

امام حسن نیز گرفتار همین مرد شهوتران غدار شد و مردم نالایق و مرعوب

قدرتها فرصت نفس کشیدن را به امام ندادند.

معاویه در نقش سلطنت، حکومت ساده اسلام را برای فرزند هوسران قمارباز خود یزید تثبیت می‌کند. اما این زمامداری است که اگر رسوائی او را جهان اسلام نفهمد تمام آثار قرآن و اسلام محو می‌شود و وظیفه امام حسین علیه السلام قیام است و راهی برای جلوگیری این غده سرطانی که پیکر اسلام را نابود می‌کند. جز شهادت نبود و حسین علیه السلام این فداکاری را می‌پذیرد و برای جلوگیری از خشک شدن درخت آئین مقدس اسلام خون خود و تمام عزیزانش را اهدا می‌نماید.

اما آثار خفقان و ترس از دیکتاتوری حکومت ناروای بنی امیه و بنی العباس بالاخره به همه جاسایه می‌افکند و امرای واقعی اسلام - ائمه اطهار - هرگونه فرصتی از دستشان می‌رود. آنقدر محیط خفقان آور است که بعضی ائمه در پاسخ یک سؤال علمی و فقهی نمی‌توانند مدعی عالم بودن به آن مسأله باشند.

محیط جو سیاسی به قدری وحشت آور بود که گاهی حکم خدا را به ناچار به میل حکومت‌های وقت بیان می‌کردند (تقیه). اکثریت مردم در آن زمان دو دسته بودند، عده‌ای اشراف پول پرست که سیاست وقت شکم‌های آنها را سیر کرده و رقم موجودی ذخایر آنها بالا بود و عده‌ای دیگر که اکثریت را تشکیل می‌دادند طبقه محروم و رنج‌دیده که اراده‌ای از خود نداشتند و نمی‌توانستند مطابق تشخیص خود تصمیمی بگیرند. قهراً دور امام خالی و جاسوسان زندگی آنها را کاملاً تحت نظر داشتند و مراقبین دولتها به داخل خانه‌های ائمه اطهار راه یافته بودند و دیگر فرصت قیام و نهضت و دعوت به اسلام واقعی برای پیشوایان باقی نمانده بود.

آیا با این احوال و اوضاع امام می‌تواند پرچمدار باشد؟ آیا وظیفه جنبش دارد؟ اگر تصمیم به قیام بگیرد آیا در عمل می‌تواند کوچکترین گامی به پیش بردارد؟ هرگز چنین موقعیتی دست نداد و گناه به گردن مردم آن روز بود که حق را نادیده گرفته کورکورانه بساط ظلم را گسترش می‌دادند.

البته در هر فرصتی که به دست آمده ائمه اسلام و حاکمان واقعی تلاش نموده و از هیچ کوششی در جهت توسعه احکام اسلام دریغ نداشته‌اند. یعنی به مقداری که تکلیف داشته‌اند اعمال نفوذ کرده‌اند و گاهی زبان حقگوی آنها باز شده، حکومت‌ها

را به باد انتقاد گرفته، مردم را متوجه خیانت امراء وقت به اسلام و مسلمین نموده حکومت آنها را شدیداً محکوم کرده و یاد در شرایط خاصی احکام واقعی اسلام را بیان فرموده‌اند و بیان حقایق و تفسیر قرآن کریم به مقدار وظیفه‌ای که خداوند متعال بر عهده آنها گذارده بود نمودند.

این بود شمه‌ای از زندگی سیاسی پیشوایان تا دوره امام حسن عسکری علیه السلام یعنی دورانها گذشت و موقعیتی به دست نیامد تا قرآن کریم در سطح جهانی پیاده شود و پیغمبر واقع بین اسلام نیز همین پیش بینی را با دید رسالت نموده و مکرر می فرمود: «ائمہ دوازده نفرند و آخرین نفر خواست واقعی اسلام را عملی خواهد کرد و جهان را زیر چتر عدالت اسلام قرار خواهد داد.

بنابراین چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انقلاب اسلامی را برای روزی حتمی فرموده و تاریخ نشان داده که این دگرگونی تا به حال واقع نشده باید بالضروره قبول کنیم که این قیام و دگرگونی و تطبیق جهان در روزگاری با برنامه کامل اسلام به دست آخرین فرد از پیشوایان اسلام خواهد شد و بایستی اعتراف کرد که قیام «حضرت مهدی موعود» حتمی است تا واقعیت تاریخ و گفتار نبی اکرم صلی الله علیه و آله تضادی نداشته باشد زیرا فرمایش پیغمبر یک پیش بینی دلخواه و آینده نگری حدسی و خیالی نبوده بلکه واقعیتی است که با چشم رسالت دیده شده و قرآن کریم درباره پیامبر می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۱)

از طرف دیگر قرآن کریم کتاب جهانی و راهنمای همه مردم به زندگی سعادت مند است «هُدًى لِلنَّاسِ» و همین کتاب امام را حاکم اسلام و مردم مسلمان دانسته، فرمانروای مطلق می داند و اولی الامر لقب اعطائی به آنها می باشد و نیز فرموده است: «سرانجام این دین روزی دنیا را فتح می کند. لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^(۲)

آیا قرآنی که برای جهانیان است نباید روزی جهانی شده و طعم شیرین این کتاب را دنیا بچشد. آیا این خورشید نورانی روزی واقعاً نباید به همه عالمیان بتابد، تا کی سرزمینهای مسلمانان در تاریکی جهل و شهوت و بی عدالتی فرو روند؟ اگر باور

۱ - نجم ۵۳: آیه ۳.

۲ - توبه ۹: ۳۳.

کنیم که آینده‌ای همچون گذشته داریم باید معتقد شویم که بین واقعیت تاریخ و گفتار قرآن تناقضی علنی وجود دارد. و اگر اذعان به این تناقض داشته باشیم. چاره‌ای جز وارد کردن خدشه به این کتاب نورانی نیست و این فکر اندیشه‌ای کفرآمیز است. تنها راه رفع این تضاد، اعتقاد به ظهور فردی است در آینده که دنیا را پر از عدل و داد کند و حکومت قرآن و اسلام را در زمین مستقر خواهد ساخت و وعده قرآن حتماً عملی می‌شود. پس قیام مهدی موعود علیه السلام لازمه اعتراف به آسمانی بودن قرآن مجید است، به عبارت دیگر مسلمان مؤمن به قرآن حتماً و بالضروره بایستی مؤمن به جنبش عظیم اسلامی در سطح جهانی باشد و گفته پیغمبر را باور کند که بدست مردی الهی این نهضت برپا خواهد شد.

روشنتر:

آیا می‌توان این آیه را از قرآن بدانیم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^(۱) و قرآن بگوید پیغمبر، رسالت راهنمایی صحیح و دین واقعی داشته، دینی که همه ادیان را در جهان تحت الشعاع قرار می‌دهد، ولی ببینیم در هیچ دوره‌ای تا هم اکنون اسلام در این معرکه پیروزمندان سر درآورده است؟

و یا در کتاب آسمانی برسیم به این آیه «و نريدُ أن نمننَّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمةً و نجعلهم الوارثين»^(۲) وعده دهد اراده حتمی ما این است که ملتی که در طول زمان روی به ضعف و ناتوانی می‌رود یک روزی هم پیشوای ملل و مالک زمین گردد. اما از آن طرف مشاهده کنیم تا به حال چشم به جهان غرب دوخته و مورد استثمار دول و ملتهای بزرگند.

و یا در سوره نور وعده صریح خلافت و آمدن تمام اقطار زمین در چنگ قدرت مسلمانها را مشاهده کنیم که می‌گوید: شما مسلمانها: مسلمانهایی که راسخ در عقیده خداپرستی و عامل به کردار شایسته خداپسندانان روزی حاکم بر جهانند. «وَعَدَ اللَّهُ

۱ - توبه ۹ : ۳۳ .

۲ - قصص ۲۸ : ۴ .

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ^(۱) و روزی زندگی آرام بخش در پناه حق پرستی خواهند داشت. «مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً»^(۲) اما هر روز شاهد تقسیمات بیشتری در ممالک اسلامی و تجزیه آنها و ناظر اضطرابات و هرج و مرج مسلمانها و ضعف و زبونی آنها در برابر بیگانگان باشیم؟

بین این وعده‌ها و بین این رویدادهای تاریخ تناقض است و مردم مسلمان را مؤمن به ظهور دولت حق در آینده دنیا و پرچمداری مرد خدا و مؤمن به عملی شدن وعده‌های قرآن در فردای دنیا می‌نماید زیرا تا بحال چنین نبوده اما قرآن هم صحیح می‌گوید و دید غیبی، آینده حتمی را می‌دانسته که اینگونه امیدواری می‌دهد، آری، روزی فرارسد که حق نمایان شده و باطل نابود گردد. «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً»^(۳) و آنقدر حتمی و قطعی است که آیه کریمه بصورت فعل ماضی ورود و تجلی دولت حق را به جهان بیان می‌کند، حتی کتاب الله خصوصیات از روز خروج مرد حق و پرچمدار دادگستر را بیان کرده می‌گوید: «از مکان نزدیکی بانگ برآورده طنین آوازه حق را گوشها حس می‌نماید.»^(۴)

و در آیه‌ای دیگر اشاره‌ای به «دشمنان ستیزه‌گر او کرده است و عدم موفقیت دشمنان و پیروزی این مهر درخشان را با عنایت خود قطعی می‌داند.»^(۵)

باری این آیات و دهها آیه دیگر مشابه آن نوید پیدایش دولت حق و ظهور مرد خدا و نیرومندی و شوکت مسلمین را می‌دهد و می‌دانیم که هنوز این عظمت و آقایی و پیشروی جهانگیر اسلام عملی نشده ولی خواهد شد و دیدیم حتی در عصر نبوت هم تمام اقطار زمین زیر نگین عدالت اسلام در نیامد. اینهاست که الزاماً ما را مجبور به اعتراف می‌کند، اعتراف کنیم که روزی حکومت‌های ضد اسلامی واژگون، دشمنان بیگانه از آئین مقدس سر به نیست، فسادها و نگرانیها زائل شدنی، آواز رسای حق در

۱- نور ۲۴ : ۵۴.

۲- نور ۲۴ : ۵۴.

۳- اسراء ۱۷۶ : ۸۳.

۴- یوم ینادی المنادی من مکان قریب... ق ۵۰ : ۴۰.

۵- یریدون لیطفنوا نور الله... صف ۶۱ : ۸.

تمام اقطار عالم طنین انداز، حکومت عدل بر تمام جهان سایه گستر و آسایش و بهروزی بر زندگیها وارد و نور قرآن به تمام روزنه‌ها تابنده می‌گردد. روی همین نویدها و آینده‌نگری قرآن و وعده‌های صریح آن و عملی نشدن است که در بین کلیه فرق اسلامی این عقیده ریشه دوانیده که روزی دادگستری ریشه ظلم را خواهد سوزاند و بالاخره حکومت اسلام پیروزمندانه نمایان خواهد شد. و روی همین نکته است که مذاهب مختلفی مثل کیسانیه - واقفیه - ناووسیه و محمدیه در عالم اسلام پدید آمد، ارزیابی همین آیات بود که مدعیان مهدویت خواستند از اعتقاد مردم سوء استفاده کرده خود را قائم جلوه دهند و بر همین اساس و تکیه بر این اصل بود که دولت عباسی برخی نور چشمیها را امام منتظر خوانده پافشاری می‌کرد افکار را متوجه خود نماید.

اگر این اصل رسوخ در افکار مسلمانها نداشت نه مدعیان مهدویت پیدا می‌شدند و نه سیاستهای روز آنان را تأیید نموده و مهدی عباسی را مهدی موعود می‌خواندند. و بر این پایه بود که صدها بار رجال مسلمان سؤال از «قائم» از ائمه اطهار می‌نمودند. و گاهی سؤال می‌شد شما قائم آل محمد نیستید؟ و یا مکرر از پیامبر اکرم ﷺ پرسش از زمان این قیام می‌شد.

امید آینده کیست؟

دولت حق به دست چه کسی تشکیل می‌گردد؟ بوجود آورنده انقلاب عمومی و امید آینده کیست؟ بیوگرافی و شخصیت او چیست؟ آیا هم‌اکنون زنده است؟ یا بعداً به دنیا خواهد آمد؟ این مرد انقلابی عیسی بن مریم علیه السلام نیست؟ اگر زنده و زندگی عادی دارد چرا غائب از دیدگان است؟ هدف و فائده این غیبت چیست؟ آیا در انتظار قیام بایستی دست روی دست گذاریم و تسلیم ناملايمات شده از حرکت و پیشروی و گسستن زنجیرهای بدبختی صرف نظر کنیم؟ و بالاخره لازمه این انتظار رکود و توقف و سستی و زبونی نیست؟ آیا اگر زنده است و شاید هزاران سال زندگی و طول عمرش باشد، این عمر دراز امکان عقلی دارد و با موازین علمی قابل سازش است؟ این پرسشها و امثال آن به همه مغزها خطور می‌کند.

امید آینده:

به نظر ما و با بررسی قرآن کریم آشکار است که تمام انبیاء پیش قراول اسلام برای آماده کردن افکار و پرورش استعدادات، به ظهور آخرین پیامبر و آمادگی در مکتب تربیتی وجود مقدس اوست آمده‌اند. مکتبی که به خواستهای بشر می‌تواند پاسخ مثبت داده استعداد انسانی را به آخرین حد از ادراک و کمال و فضیلت برساند. انبیاء عظام موظف بوده و تعهد کرده‌اند در شناخت او کوتاهی نکرده و مردم را به صورت آماده‌باش برای یاری و بزرگداشت پیامبر خاتم درآورند.

برای نمونه کافی است به این گفتگوی موسی علیه السلام و خدای بزرگ توجه شود:

«موسی علیه السلام به کوه طور برای پوزش از اعمال شرمگین ملت خود و توبه نابکاران با عده‌ای از پیروان می‌رود. دست دعا و استغاثه آنها بلند است و یکصد می‌گویند پروردگارا ما به سوی تو بازگشتیم و توبه از گذشته می‌نمائیم. «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ»^(۱) اما در پاسخ این استدعا و پذیرش توبه موسویان فقط عطف عنایت به مؤمنین می‌شود و در توضیح مردم مؤمن در خلال آیه کریمه^(۲) این جمله چشم بیننده را خیره کرده دلها از شوق به هیجان می‌آید.

موسی ما توبه مردم مؤمن را می‌پذیریم و مؤمنین عبارتند از آنهایی که: «يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»^(۳).

ایمان به پیامبر درس نخوانده‌ای که از ام‌القری (مکه) است و در کتاب تورا و انجیل نام او هست، دارند.

این پاسخی است که پروردگار در تعقیب استدعای موسی و همراهان می‌دهد و شرط پذیرش توبه امت موسی لیبیک گفتن به ندای پیامبر امی است. این گفتگو در کوه طور در وعده گاه معشوق است و در یک موقعیت حساس شناخت و ایمان و لیبیک به ندای حضرت محمد صلی الله علیه و آله جان و دل امت موسی را یکپارچه تسخیر می‌کند، آری این است مراد ما که می‌گوئیم انبیاء موظفند مردم را آماده اسلام و پذیرش قرآن نمایند.

۱- اعراف ۷: ۱۵۵.

۲- اعراف ۷: ۱۵۶.

۳- اعراف ۷: ۵۷.

ریشه امامت اثنی‌عشر:

اما از این مهم‌تر پافشاری ابراهیم و فرزند او اسماعیل به بنیان‌گذاری امامت در تیره بنی‌هاشم پس از پیدایش پیغمبر در نسل آنهاست.

می‌دانیم نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رسد و شخص نبی گرامی فرمود: «من با دعای حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر خدا شدم.»^(۱) ابراهیم خانه کعبه را برای مرکزیت توحید بالا می‌برد،^(۲) اسماعیل در این بنا دستیار پدر است. تلاش آنها این بود که این خانه روزی مرکز تجمع مسلمین و کنگره اسلامی شود و سعی دارند رهبران و ائمه این امت از نسل و فرزندان آنها باشد،^(۳) و نیز از بین آن رهبرانی که از نسل و ذریه آن دو بزرگوارند کسی از همین فامیل برای تهذیب و تربیت آنها برانگیخته شود.^(۴) این بود استدعای ابراهیم و اسماعیل از خداوند بزرگ در موقع بنای کعبه.

می‌دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اولاد و ذریه این دو نفر یعنی از نسل اسماعیل که فرزند ابراهیم است به دنیا آمد از بنی‌هاشم است و چون تقاضای آنها پیدا شدن پیغمبر در همان تیره امة مسلمة (ائمه اسلام) بود، قهراً باید مورد درخواست، آماده کردن و تربیت و تهذیب عده‌ای از بنی‌هاشم باشد.

به عبارت دیگر تقاضا آن بود که از نسل آنها پیغمبری به دنیا آید و این رسول عده‌ای از فامیل خود را آشنای به قرآن و تهذیب و تربیت نماید و چون پیغمبر مبعوث از بنی‌هاشم است طبعاً مراد آنها از ذریه خود (من ذریتنا امة مسلمة) نیز بنی‌هاشمند.

پس ابراهیم و اسماعیل از خدا تقاضا کرده‌اند حضرت محمد صلی الله علیه و آله که از بنی‌هاشم است عده‌ای از بنی‌هاشم را به تربیت عالی اسلام پرورش داده با قرآن کاملاً آشنا سازد. اما می‌دانیم سازنده کعبه و تلاش کننده در تحقق توحید یک مقصود نهایی و عالی

۱ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۶ و مجمع‌البیان ج ۱، ص ۲۱۰ ذیل آیه ۱۲۹ سوره بقره.

۲ - و اذ یرفع ابراهیم القواعد... بقره ۲: ۱۲۷.

۳ - بقره ۲: ۱۲۸.

۴ - ربنا و ابعث فیهم رسولا... بقره ۲: ۱۲۹.

در این درخواست‌ها دارد، نمی‌خواهد این پیامبر تنها مربی عده‌ای خاص از بچه‌های ایشان باشد بدون آن که غرض مهمی در این استدعا باشد، بلکه مورد نظر بنیانگذاری امامت و پیشوایی آنها در آخرین امتها است، همان طوری که پیامبری مولودشان برای امت آخر و جهان باقی است، تربیت سایر فرزندان به دست این مولود نیز برای پیشوایی جهان است، و لذا گفتند: «و من ذریتنا امة مسلمة لك» و تعبیر به امت که یکی از معانی آن امامت است نموده‌اند. پس امامت ائمه بنی‌هاشم ر ابراهیم و اسماعیل پایه‌گذاری کرده‌اند.

باری اساس امامت رهبران اسلام از زمان ابراهیم پایه‌گذاری شد و پروردگار این درخواست را پذیرفت. پیغمبر بنی‌هاشمی به دنیا آمد و دیدیم در تربیت حضرت علی علیه السلام و بالمآل در پرورش فرزندان شایسته او اندک قصوری نفرمود و به کزات نبی مکرم فرمود: «ائمه دوازده نفرند و همگی از قریش و بنی‌هاشمند.»^(۱) یعنی مورد تقاضای ابراهیم را آشکارا بیان فرمود و همان عده‌ای که قرآن در این آیاتی که اشاره شد در نظر دارد معرفی و جهان اسلام را با آنها آشنا نمود.

در آیه‌های دیگر:

در آیه دیگری این پیشوایان دوازده گانه مورد خطاب واقع می‌شوند و مسئولیت بزرگی بر دوش آنها می‌آید. کوشش در راه خدا و مجاهده در پیشروی اسلام و نام حقتعالی، این مسئولیتی است که بر دوش آنها آمده است و در سوره حج خطاب به این رهبران کرده و می‌فرماید: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتیبکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابراهیم هو سمیک المسلمین من قبل...»^(۲) ترجمه: «ای ائمه اسلام برای پیاده کردن نقشه توحید نهایت کوشش را بنمایید، خدا شما را به این مقام برگزید، اما تکلیف ما بر شما تا آنجاست که به حرج و مشقات جانکاهی برخورد ننمایید، این همان روش پدرتان ابراهیم بود و هم او بود که شما را مسلم نامید...».

۱ - کتاب فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۲۳ - ۲۵، و احقاق الحق ج ۱۳، ص ۱ - ۴۸، و منتخب الاثر، ص

۱۰ - ۴۶ روایاتی از جمعی از اصحاب.

۲ - حج ۲۲: ۷۸.

بسیار واضح است که مخاطب در این آیه ائمه اسلام: بنی‌هاشم یعنی فرزندان حضرت ابراهیم می‌باشند به قرینه کلمه «واجتیبکم» خدا شما را برگزید و به قرینه کلمه «ایکم» به دلیل «هو سمیکم المسلمین». چنان که دیدیم ابراهیم در آیه پیشین استدعا کرد فرزندان او مسلمان باشند «امّة مسلمة لك». باری این پیشوایان موظف به رهبری و تلاش برای دعوت به توحید و شناساندن پروردگار در همه ابعادند، اما این وظیفه تا آنجا کوشش را بر عهده آنها می‌گذارد که عوامل خرابکار راههای تبلیغ و امارت آنها را سد ننموده و دشمنان ضد اسلام کارشکنی نکنند در صورت اول موظفند اسلام را در سطح جهانی با تمام کوشش پیاده نمایند و در صورت دوم این تکلیف به قدر امکان است و چون دیدیم موانع و پیشامدها نگذاشت اسلام به دست پیشوایان در سطح جهانی پیاده شود و امام باقر علیه السلام در پاسخ جابر جعفی که با استدلال به همین آیه وظیفه کوشش را به عهده ائمه می‌دانست فرمود: «در صورتی که مردم همراهی نکنند دیگر امام معذور است.» و از طرف دیگر گفتیم وعده صریح قرآن جهانی شدن دین اسلام است، باید بگوییم که خواست حضرت ابراهیم هم همین است که به دست امام دوازدهم این نقشه‌ها محقق گردد و امید آینده دوازدهمین پیشواست، بنابراین اگر ادعا کنیم که نیروی بزرگ نهفته در اسلام امام دوازدهم است و اگر باریط بین این آیات مدعی شویم که ابراهیم هم چشم به راه قیام حجت خداست و از قرآن با توجه به نکات بررسی شده کاملاً استفاده می‌شود که «امید آینده» تنها امام زمان است، ادعای گزافی نیست.

تا اینجا امید آینده و حجت خدا را در لابلای قرآن جستجو کردیم، حال به سراغ فرمایشات رسول خدا می‌رویم.

موضع رسول اکرم ﷺ درباره رهبری و خلافت پس از خود

تا زمانی که رسول خدا ﷺ در میان مسلمانان بود همه چیز آرام، و همه آتش‌ها در زیر خاکستر پنهان بود. اما همینکه آن حضرت روی از این جهان برتافت تا به جهانی دیگر روی آورد، فتنه‌های خوابیده بیدار شد، و آتش خودخواهیها و کینه‌توزیها و تعصب‌های جاهلی سر از زیر خاکستر برآورد و گروه‌های مختلف در مقابل یکدیگر به جبهه بندی و موضع‌گیری پرداختند، و رودرروی هم قرار گرفتند. این اختلافات - و پیروی نکردن از گفته رسول خدا ﷺ در امر خلافت و رهبری پس از آن حضرت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام - سبب ضعف اسلام و مسلمین و تسلط بیگانگان گردید که تا کنون ادامه دارد.

حکومت‌ها در صدر اسلام

در نگاه کوتاهی بر چگونگی تشکیل حکومت در صدر اسلام - پس از رحلت رسول اکرم ﷺ - به این نتیجه می‌رسیم که جمعاً بر چهار پایه و اساس مختلف تشکیل یافت، کدام یک روش اسلامی بوده است؟

- ۱ - حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با تعیین رسول خدا ﷺ به فرمان الهی
- ۲ - حکومت ابی بکر با بیعت سقیفه بصورت فلتی (شتابزده) ^(۱)

۱ - البته انتخاب بطور همگانی نبوده، بلکه ابتداء از دو نفر شروع شده و سپس بر دیگران تحمیل گردید، چنانچه توضیح داده خواهد شد.

۳- حکومت عمر با تعیین و عهد شخصی ابی بکر به پاداش خدماتش به او

۴- حکومت عثمان با شورای سیاسی شش نفری

موضع رسول خدا ﷺ درباره خلافت و رهبری پس از خود

ممکن است در ابتداء این پرسش در ذهن هر مسلمانی مطرح شود که پیامبر اسلام ﷺ در مسأله جانشینی و رهبری بعد از خود - که تماس نزدیک با سرنوشت مسلمانان در هر زمان دارد - چه موضعی داشته است؟

آیا کلی سکوت اختیار کرده است؟

آیا برنامه کلی برای انتخاب رهبر مسلمین بیان فرموده است؟

آیا شخص بالخصوصی را تعیین نموده است؟

کدام یک از این احتمالات صحیح است؟

روشن است که رسول خدا ﷺ بزرگترین و عمیقترین تحولاتی را که جهان آنرا دیده است در جزیره العرب بوجود آورد، نسل معاصر خود را - در مدت بیست و سه سال دوران نبوتش - بچنان آداب و رسوم و افکاری تربیت کرد که بطور کلی با نسلهای قبل از آن مغایرت داشت، بالاتر از همه آنکه مردم بت پرست را بسوی خدای یگانه ای که مؤثری در جهان آفرینش جز او نیست دعوت نمود، خدائیکه همه افراد بشر از سیاه و سفید، قریشی و حبشی، در برابر او یکسانند، و نژادپرستی را همچون بت پرستی ملغی و محکوم نمود، و کسی را بملاک حسب و نسب و قوم و قبیله و مال و مقام بر دیگری ترجیح نداد، و تنها برتری را بر اساس تقوی و فضائل انسانی دانست، و در مکتب آن حضرت تنها پاکدلی و پاکدامنی و خدمت بخلق است که می تواند انسان را بشرافت برساند، و بالاخره نظم جامعه اسلامی را بر اساس الغاء تعصبات جاهلیت - که مردم گرفتار آن بودند - و مبارزه با زورگوئی و ستمگری، و ترویج خوی انسانی و فضائل اخلاقی و رأفت و رحمت بر یکدیگر - پایه گذاری فرمود.

جای تردید نیست که چنین برنامه تازه و نورسی که نهالش را آن حضرت ﷺ نشانده بود، حتماً باید بوسیله شخصی شایسته و لایق نگهداری شود، تا بشمر برسد، و

به نسلهای آینده منتقل گردد. چگونه ممکن است مردمی را که هنوز ریشه‌های تعصب و جاهلیت در اعماق دلشان باقی است بحال خود واگذارد، و کسی را که پس از رحلتش بتواند - با نیروی پیغمبرگونه و قدرتی معنوی و الهی همچون خود آن حضرت - برنامه را ادامه داده، و ضایعه بزرگ فقدان آن حضرت را جبران نماید - بجای خود بمردم معرفی نکند.

این نیست مگر اینکه بگوئیم که رسول خدا ﷺ تنها بزمان خود اهمیت می‌داده است و به نسلهای آینده نظری نداشته، و چنین احتمالی هرگز در باره رهبر جهان بشریت راه ندارد، چگونه می‌توان بخود اجازه داد که بگوئیم رسول خدا ﷺ از مسأله رهبری چشم پوشیده، و درباره آن بی تفاوت بوده است، در حالیکه مکرر از آن حضرت شنیده می‌شد که می‌فرمود: «ستفترق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار».

یعنی در آینده‌ای نه چندان دور امت من (اختلاف کنند و) به هفتاد و سه دسته و گروه تقسیم شوند که از میان آنان تنها یک گروه و فرقه اهل نجات‌اند، و مابقی همه در آتش‌اند.

آیا می‌شود پذیرفت که پیامبر با علم به این امر که امتش بعد از او به گروههایی مختلف از راه بدر می‌روند و به گمراهی می‌افتند اما با این حال آنان را راهنمایی نکند و به راه حقیقی و زعامت و خلافت واقعی رهنمون نسازد؟

و نیز آن حضرت می‌فرمود: «الا و انه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لاتدری ما أحدثوا بعدک...»^(۱)

یعنی «در روز قیامت - گروهی از مردان امتم را می‌آورند و آنان را بطرف شمال (جهنم و عذاب) سوق می‌دهند، آنگاه - بدرگاه پروردگار - می‌گویم پروردگارا اینان اصحاب من‌اند، گوید: توندانی ایشان پس از تو چه بدعتها و حوادثی بوجود آوردند...»

۱ - صحیح بخاری (فی کتاب التفسیر فی باب و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم) - و صحیح مسلم - (فی کتاب الجنة و صفة نعیمها فی باب فناءالدنیا) و صحیح الترمذی - (ج ۲ باب ما جاء فی شأن الحشر...) و صحاح و مسانید دیگر - بنقل از کتاب (السبعة من السلف ص ۲۵-۲۴) تألیف علامه فیروزآبادی مکتبة فیروزآبادی قم.

موضع رسول خدا ﷺ درباره رهبری پس از خود / ۴۹

و در حدیث دیگر چنین فرمود: «یرد علیّ یوم القیمة رهط من أصحابی فیجلون عن الحوض فاقول یا رب أصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری»^(۱).

یعنی: «در روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد شوند و آنان را از حوض - کوثر - دور کنند. گویم: پروردگارا اینان اصحاب من اند. گوید: تو ندانی که ایشان بعد از تو چه بدعتها و حوادثی بوجود آورند، اینان پس از تو بقهقری (پشت سر) بازگشتند».

و در حدیث دیگر همین مطلب را در باره یکی از اصحاب بسیار نزدیکش یعنی ابی بکر تطبیق فرمود.

امام مالک در کتاب موطأ^(۲) چنین حدیث می‌کند: «ان رسول الله ﷺ قال شهداء احد، هولاء اشهد لهم، فقال ابوبکر: السنا یا رسول الله اخوانهم أسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله ﷺ بلی و لکن لأدری ما تحدثون بعدی، فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال أننا لکائنون بعدک».

یعنی «رسول خدا ﷺ درباره شهداء احد فرمود: من درباره اینان شهادت - به نیکوئی - می‌دهم. ابوبکر گفت: یا رسول الله آیا ما برادران ایشان نیستیم ما اسلام آوردیم آنچنانکه اینان اسلام آوردند و جهاد کردیم مانند جهاد ایشان، رسول خدا ﷺ فرمود: آری ولی ندانم که پس از من چه حوادثی بوجود خواهید آورد، آن‌گاه ابوبکر گریه کرد، و باز هم گریه کرد، سپس گفت آیا ما پس از تو باقی خواهیم ماند».

از این احادیث بلحاظ کلمه «اصحاب» بخوبی روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ از نزدیک‌ترین افرادش در وحشت بود مخصوصاً حدیث سوم که آنرا تطبیق به ابی بکر نمود، با این وضع چگونه می‌توان بی تفاوتی رسول خدا ﷺ را نسبت به آینده مسلمین تصور نمود، و چه حادثه‌ای را بالاتر از حادثه خلافت در نظر گرفت.

۱ - صحیح بخاری فی الرقاق باب فی الحوض، و مسند احمد ج ۱ ص ۳۸۴ و ص ۴۰۲ و ص ۴۰۶ و ص ۴۰۷ و ص ۴۵۳ و ص ۴۵۵ و فی ج ۲ ص ۲۸۱ - بنقل از کتاب (السبعة من السلف ص ۲۶)
۲ - بنقل از مدرک سابق ص ۳۲.

رسول خدا ﷺ به اصحاب خود خبر می داد که سرگذشت گذشتگان قدم بقدم در ایشان عملی خواهد شد، تا آنجا که اگر به لانه سوسماری پناه برند دشمنان به تعقیب ایشان خواهند رفت.

چگونه می توان گفت در امر خلافت ساکت بوده و حال آنکه می فرمود:

«هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش»^(۱)

یعنی این امر - دین اسلام - به پایان نرسد تا آنکه دوازده خلیفه - پس از من بیایند - که همگان از قریش می باشند.

پیش بینی رسول خدا ﷺ

و همچنین آن حضرت درباره خلافت می فرمود:

«انها ستكون ملكاً عضواً بعد ثلاثین سنة»^(۲)

یعنی «این امر بعد از سی سال (پس از فوت من) بشکل پادشاهی گزنده ای در خواهد آمد».

و نیز از آن حضرت است که فرمود:

«من لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»

یعنی «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد همچون مردگان جاهلیت مرده است».

با همه این موارد آیا می توان باور داشت پیامبری که تا این حد از آینده مسلمین نگران است (گاه سخن از اختلاف آینده امت بمیان می آورد، و گاه از ارتداد مسلمین بعد از خود سخن می راند، و گاه به لزوم شناخت رهبر و امام و پیشوا برای هر زمان اشاره می کند؟) در امر خلافت بعد از خود فکری ننموده است و در این باره هیچگونه پیش بینی نکرده است؟!

علاوه آنکه مهم ترین و اساسی ترین روش و آئین پیامبر، دعوت مردم به اتحاد و

۱ - صحیح مسلم ج ۳ / ۱۴۵۳ ح ۱۸۲۱ - صحیح بخاری ج ۴ / ۱۶۵ کتاب الاحکام - سنن ابوداود ج ۳ /

۱۰۶ - مسند احمد ج ۱۳ / ۲۶ و ۲۷ - و کتب دیگر.

۲ - سقیفة المظفر ص ۲۳ ط ۱۳۸۴ هجری.

یگانگی مسلمین بود تا بوسیله اتحاد و هماهنگی به یاری اسلام برخیزند و صفوف کفر و نفاق را درهم شکنند و از آیه کریمه: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»^(۱). یعنی «همگی هماهنگ شوید و به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید» روش پیامبر بخوبی روشن است.

چاره اندیشی و پیش بینی رسول الله ﷺ

پس از ذکر مطالب فوق این سؤال تبادر بذهن می کند که پیامبر اکرم ﷺ با آن همه نگرانی و اضطرابی که در باره آینده مسلمین ابراز می نمود و همواره ذهن آن حضرت بدان مشغول بود، چه چاره ای اندیشید، و چه راه حلی در پیش پای مسلمین گذاشت؟! بی شک پیامبری که رحمة للعالمین است و آئینی ابدی و جاوید برای تمام بشریت به ارمغان آورده و برای تمام جزئیات و در مورد تمام شؤون زندگی انسانها احکامی را بیان داشته است، هرگز از امر جانشینی پس از خود بسادگی نمی گذرد، و مسیر اختلافاتی را که پس از آن حضرت رخ می دهد و مسلمین را به هفتاد و سه فرقه تقسیم می کند، بحال خود رها نمی کند، تا هر کدام بهر راهی که پیش آمد بروند، و به هر مسیری که شد سرازیر شوند، و در این صورت آیا ممکن است که تصادفاً یکی از این فرق براه صحیح رفته باشد، و بقیه به بیراهه افتاده باشند و یا آنکه برای تشخیص راه حق از باطل معیار و ضابطه ای تعیین فرموده است؟

دعوت به اتحاد

یکی از مهمترین و اصولی ترین آئین های دین مقدس اسلام و روش پیامبر ﷺ در ایفای رسالتش دعوت مسلمین به اتحاد و همبستگی، و ایجاد روح هماهنگی و یگانگی می باشد، تا مسلمین در پرتو آن چون دژ غیر قابل نفوذی از گزند حوادث و حمله دشمنان در امان باشند، بعلاوه صفوف کفر و نفاق را در هم کوبند، و مردم ستم دیده را از زیر یوغ فشار و اختناق کفار برهانند، با توجه بدین مطلب چگونه می شود پیامبر ﷺ با سکوتش در امر خلافت، مسلمانان را بحال خود واگذارد تا پس

از رحلتش برای کسب مقام خلافت بجان یکدیگر افتند، و دست بخون هم بیالایند، و در این میان مسلمانان بسیاری قربانی هوی و هوس باطل این و آن گردند، با اینکه این اختلاف را خود پیش بینی کرده بود.

اگر کسی بخود اجازه دهد که درباره آن حضرت چنین اندیشه‌ای را از ذهن بگذراند حتماً نقض غرض کرده و عقل و ادراک خود را تخطئه نموده است.

از سوی دیگر اگر حضرت محمد ﷺ - بفرض محال - پیغمبری که گفتار و کردارش مستند به وحی نبوت نبود از زاویه دید یک سیاستمدار بزرگ و یک دولتمرد ژرف نگر که مدعی است آئین و مرامش برای همه افراد بشر و برای تمام زمانها است، برای رهبری آینده امتش چه نقشه‌ای ترسیم می‌کرد؟ برای حفظ وحدت، و موجودیت و یکپارچگی پیروانش چه تدبیری می‌اندیشید؟

بدیهی است که سکوت و بی تفاوتی از یک فرد عادی که اختیار یک شهر و یا دهکده و یا خانواده با او است در این باره روانیست، شهردار و یا کدخدای ده چنانچه بخواهد برای مدت کوتاهی از مرکز حکومت و فرمان روائی خود دور شود حتماً دیگری را بجای خود تعیین می‌کند تا مردم در زمان غیبت او بلا تکلیف و سرگردان نباشند، با این حال چگونه ممکن است پیغمبری که رحمة للعالمین است و رهبری همه افراد بشر با او است درباره جانشین پس از خود ساکت مانده باشد؟

رسول خدا ﷺ که به هنگام خروج از شهر مدینه برای جنگ، شخصی را بجای خود تعیین می‌فرمود آیا می‌توان گفت که درباره خلیفه پس از رحلتش اهمال و مسامحه نموده است و هیچ قانونی در این باره وضع نکرده و یا آنکه شخص خاصی را برای زعامت مسلمین تعیین ننموده است؟!

و به فرض محال اگر تاریخ در این باره سکوت اختیار کرده و چیزی در این موضوع ننوشته باشد حتماً راه خیانت را پیموده و بر روی حق پرده پوشی کرده، و از هوا و هوس زمامداران باطل دیوار ضخیمی بین حق و باطل کشیده است، ولی خوشبختانه تاریخ شاهد صادق و گواهی گویا و روشن برای گفتار ما است، و اندیشه ما را در این باره بخوبی تصدیق نموده و راه صحیح و روشنی را از رسول اکرم ﷺ نقل نموده است.

اکنون باید دید که رسول اکرم ﷺ چه راهی را برای این مشکل ارائه فرموده است.

انتخاب عمومی یا انتخاب اهل حل و عقد

در جهان کنونی مسأله تعیین زمامداران، رؤسای جمهور، نمایندگان مردم، از طریق انتخاب عمومی و یا اکثریت، مطلب حل شده‌ای است.

آیا در مورد خلافت اسلامی هم ممکن است همین روش بکار رفته باشد و آیا این روش - انتخاب - مورد امضاء و قبول پیامبر ﷺ بوده است تا بتوان گفت در این نوع گزینش اسلام پیشقدم بوده است، و روش تعیین زمامدار و جانشین از طریق انتخاب عمومی و اکثریت از مفاخر اسلام است؟

و چه بسا برخی با دلیل سازی توجیه کنند که مصلحت نبود رسول خدا ﷺ فرد معینی را برای خلافت پس از خود نصب کند زیرا که اسلام بر آزادی (دموکراسی) و عالیترین شکل آن قرار دارد، و اساساً مقتضی نبود پیغمبر ﷺ مثل امراء برای خود جانشین معین کند، و بهمین دلیل این امر خطیر را به شورای مسلمین و رأی کبار صحابه موکول فرمود، و خلاصه آنکه حکمت نبوی و مصلحت اسلامی اجازه نمی‌داد آئین اسلام در چشم عرب و عجم بشکل سیادت خاندان هاشمی جلوه کند، و به صورت حکومت موروثی این طائفه تصویر گردد.

مخصوصاً که آن شخص علی بن ابی طالب رضی الله عنه باشد زیرا که او جوان سی ساله‌ای که هنوز خون اولیای کشتگان بدر و خندق و حنین علیه او در جوش بود، علی رغم مشایخ صحابه و ریش سفیدان قریش بجانشینی پیغمبر ﷺ برگزیده شود. ^(۱) نتیجه آنکه مصلحت در این بود که مطلب موکول به آراء عموم گردد.

و اگر ببینیم که این رویه انتخاب همگانی یا اکثریت در عمل مشکلاتی ایجاد می‌کند، چه مانعی دارد اگر بگوئیم حق انتخاب مخصوص اهل حل و عقد باشد، یعنی تنها آن عده که دارای رأی صائب و فکر روشنی هستند، و بمصالح مسلمین از سایر

۱ - کتاب (مرد نامتناهی علی بن ابی طالب رضی الله عنه ص ۱۰۹)

بنقل از عباس محمود عقاد مصری در کتاب (عبقریة الامام در فصل سکوت امام در طی بیست و چند سال) و از ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغة - با تقدیم و تأخیر در نقل.

افراد آگاه ترند، فردی را برای زمامداری مسلمین برگزینند؟
اینها سؤالاتی است که در بخشهای آینده مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

روش اهل سنت:

برادران اهل سنت می گویند تعیین ابابکر بجانشینی پیامبر از طریق اجماع امت آنها بوسیله اهل حلّ و عقد صورت گرفت و دیگران باید قبول کنند.^(۱)

بررسی انتخاب عمومی یا اکثریت:

در مورد انتخاب عمومی باید توجه داشت که اولاً در هیچ دوره و زمانه این امر قابل تحقق نبوده و نیست، زیرا افراد بشر همانگونه که در خصوصیات جسمی حتی خطوط سرانگشت - علیرغم همه شباهتهایشان - هیچگاه یکسان نبوده و نیستند، و هر کدام دارای شکل و اندامی خاص خود هستند، در فکر و عقیده و سلیقه و تمایل و خصوصیات اخلاقی نیز با هم یکسان نیستند، و در مسیر واحدی قرار ندارند، و بر سر جزئی ترین مسائل نظرهایشان متفاوت می باشد. حتی مردم یک قریه و یک شهر نیز بر تحقق امر واحدی اتفاق نظر ندارند.

حال چگونه ممکن است که عموم مسلمین آنها در سطح گسترده جهانی بر امری که باختیار آنها باشد هم رأی باشند؟

و چگونه ممکن است که پیامبر اسلام آن دوراندیش ترین رهبر توحید و اتحاد، مردم را واگذارد که بر امری تقریباً محال، آنها در تعیین خلیفه و جانشین که مطمع نظر و خواسته گروهی است که بی شک از غریزه مقام جوئی و ریاست طلبی برکنار نیستند، هم رأی شوند؟ نتیجه چنین تصویری این می شود که پیامبر خدا مردم را در اختلاف و هرج و مرج و خونریزی رها کرده باشد، زیرا که هر یک از کاندیداهای خلافت برای کسب مقام و جلوس بر کرسی خلافت و گردآوری پیروان بیشتر ناچار به اعمال قدرت یا تبلیغات باطل خواهد شد که اسلام با همه این وجوه مخالف است.

۱ - یعنی همگان در انتخاب شخصی متحد شوند.

شاهد بر محال بودن اتفاق و اتحاد رأی عموم، روش ملل مترقی و متجدد دنیای کنونی است که پس از یأس و نومیدی از تحقق اتحاد همه افراد مملکت بر امری بناچار به روش انتخاب اکثریت روی می آورند و میزان اکثریت هم نصف بعلاوه یک است که این خود گواه روشنی بر محال بودن اتحاد همگانی - و در عین حال بهترین راه حل اختلاف عمومی - است.

ولی ناگفته نماند که رجوع به اکثریت بدین معنی نیست که راه صحیح همانست که اکثریت رفته اند و رأی اقلیت باطل و نادرست است بلکه این را می رساند که برای رفع اختلاف و مهار کردن هرج و مرج ها چاره ای جز رجوع به اکثریت نیست و هیچگاه اکثریت - آنهم اکثریتی که دامنه اش به نصف بعلاوه یک ختم می شود - دلیل بر حقانیت هیچ چیز نیست.

چگونه می توان معیار حقانیت را اکثریت دانست در حالیکه افراد مردم در سطح عمومی اکثراً عوام و ساده لوح و فریب خور هستند، و کاندیداهای ریاست و حکومت ممالک کنونی از همین سادگی و تأثیر پذیری اکثریت عوام است که از تبلیغات بهره ها جسته، بارشوه و فریب و نیرنگ خود را منتخب مردم می سازند، حال آیا رواست که اینگونه عوام فریبی ها و اعمال نفوذها را شخص مسلمان در امر خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ دخالت دهد، و آن را به انتخاب اکثریت موکول کند تا آنجا که قبول این روش را به پیامبر نسبت دهد؟

و حال آنکه آن جناب دعوتش جز بحق و حقیقت نبوده است.

پیامبران را نشاید که براه خطا روند و پا جای پای انسانی خطا کار گذارند. خط مشی پیامبران خط مشی الهی و حقیقی است.

از اینروست که قرآن کریم نیز غالباً اکثریت را محکوم کرده و بدان نسبت جهل و نادانی می دهد زیرا بشر منهای دین و مذهب نمی تواند بحقیقت برسد. باید توجه داشت که تنها عدد برای تشخیص حق کافی نیست. شنهای بیابان هم از نظر عدد فراوان و بی شمارند ولی هرگز حتی با یک قطعه الماس گرانبها یا درّ ثمین قابل مقایسه نیستند.

خلاصه گفتار:

الف: انتخاب همگانی تحقق پذیر نیست.

ب: انتخاب اکثریت هم از خطا ایمن نیست.

نتیجه: تعیین امام پس از پیامبر ﷺ از طریق انتخاب مردم روش صحیحی نخواهد بود.

و شاهد این گفتار این است که: چه بسیار اندیشه‌های علمی و یا سیاسی و یا اقتصادی و یا غیر آن در میان جامعه‌های بشری و دانشمندان - در ادوار مختلف جهان - بوجود آمده، و برای هر یک طرفدارانی با اختلاف نظرها در جنبه‌های مختلف آن بوجود آمده است و هرگز نمی‌توان حقانیت آن اندیشه را از طریق اکثریت طرفداران آن شناخت، با اینکه فراوان دیده شده که خطای آن اندیشه‌هایی که بر خوردار از اکثریت بوده‌اند ثابت شده است.

بهر حال اکثریت افراد - مخصوصاً افراد ساده و بی سواد - به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند و تشیع - آن چنانکه ثابت خواهیم نمود - گرچه تاکنون در اقلیت عددی بوده پدیده‌ای پس از اسلام نیست، بلکه دوش بدوش اسلام پیش می‌رفته، و حقیقتش همان حقیقت اسلام است گیریم که نامش بعنوان «تشیع» و «شیعه» پدیده‌ای متأخر باشد، ولی تأخر در اسم دلیل بر تأخر در مسمی و حقیقت آن نیست، ناگفته نماند اینکه مورد نفی و اثبات درباره اکثریت، مسائل کلی اسلام است که بیان آن وظیفه شرع اسلام و بنیانگذار این دین مقدس است که از جمله موضوع رهبری مسلمین می‌باشد.

انتخاب اهل حلّ و عقد (گروه صاحب نظر)

برخی از برادران اهل سنت چون از عدم تحقق‌پذیرش همگانی آگاهی یافتند و بر نادرستی انتخاب اکثریت نیز واقف شدند، می‌کوشند که روش انتخاب خلیفه را - از طریق مردم - بصورت معقول‌تر و قابل قبول‌تری بازگو کنند از اینرو «انتخاب اهل حلّ و عقد» را عنوان کرده و می‌پندارند که این راه روشنی است و از این راه بهتر می‌توان مسأله جانشینی پیامبر را حل کرد.

منظور از اصطلاح «انتخاب اهل حلّ و عقد» اینست که حق‌گزینش مخصوص

یک عده افراد و شخصیت‌های ویژه‌ای است که بمصالح مسلمین آگاه‌تر و به اصطلاح از بینش سیاسی و فکری و اجتماعی عمیق‌تری برخوردارند و از نظر شخصیت و مقبولیت عام در رده‌های بالاتری قرار دارند، اینانند که باید خلیفه را انتخاب کنند و سایرین موظفند که منتخب آنان را بپذیرند.

ولی باید گفت متأسفانه این طریق انتخاب اگر مفسده و نارسائیش از طریق اول - انتخاب عمومی - بیشتر نباشد کمتر هم نیست، زیرا که این گروه یعنی اهل حل و عقد نیز بنوبه خود منشأ اختلافات و جبهه‌گیریهای بسیاری قرار می‌گیرند، اینان علاوه بر اینکه هر یک مانند سایر اشخاص دارای طبع خاص و فکر و اندیشه و سلیقه‌ای مغایر با یکدیگرند، از اغراض شخصی و هوای ریاست‌طلبی بدور نیستند.

هر کدام از افراد این گروه نیز مایل است عروس خلافت را خود در آغوش گیرد و خود وی بر کرسی رفیع این مقام والا تکیه زند و گاه هوای نفس بقدری اوج می‌گیرد که ممکنست جز خود، دیگری را لایق این پست و مقام نداند و وظیفه‌اش را این بداند که مردم را بخود بخواند و به این وسیله گوی سبقت را از دیگران برآید.

از اینرو جای سؤال است که چگونه ممکن است اتحاد و هم‌آهنگی این گروه قابل تحقق باشد و حال آنکه تنوع اختلافات همیشه بدست این قبیل افراد شعله‌ور می‌گردد، پس این روش نیز باطل است.

روش ابی بکر در تعیین جانشین بعد از خود:

گمان می‌رود که خلیفه اول (ابابکر) نیز بعواقب سوء «انتخاب اهل حل و عقد» واقف بوده و بدین جهت مستقیماً خود وی به نصب جانشین بعدی (عمر) مبادرت ورزید و او را تعیین نمود^(۱) تا از اختلافات احتمالی بعدی جلوگیری کند و در نتیجه مسلمانان بدون زعیم و رهبر نمانند، و بالاخره تعیین خلیفه را بعهدده مردم نگذاشت. آری واقعیت اینست که ابوبکر این نکته را درک کرده بود چون خود وی شخصاً ناظر و تماشاگر ماجرای سقیفه بود و دید که اجتماع اهل حل و عقد در آن مکان چه جار و جنجالی برپا کرد و نزدیک بود که مهاجر و انصار بجان هم افتند و شمشیرها

۱ - آیا ممکن است که رسول اکرم ﷺ از این موضوع غفلت نموده باشد.

بخون یکدیگر آغشته کنند.

طرفداران سعد بن عباد از سوئی و هواخواهان امام علی بن ابیطالب علیه السلام از سوی دیگر و مدافعین ابوبکر از آن طرف آن چنان رودرروی یکدیگر قرار گرفته بودند که احتمال خونریزیهای شدید می رفت و رشته حوادث داشت بجائی منتهی می شد که نزدیک بود جناب ابوبکر هم کنار زده شود ولی پیش دستیهای طرفدارانش قضیه را بنفع او تمام کرد و به ماجرای سقیفه چنانکه بعداً خواهیم گفت خاتمه داد و با تردستی خاصی از سیر حوادث بنفع مدافعین ابی بکر بهره برداری شد.

چگونگی خلافت ابی بکر از دیدگاه عمر:

عمر که خود یکی از سرسخت ترین جاده صاف کنهای خلافت ابی بکر بود و دست وی اولین دستی بود که در سقیفه برای بیعت بسوی ابوبکر دراز شد معذک همین سرسخت ترین مدافع ابی بکر درباره خلافت وی چنین می گوید:

در بیعت ابی بکر فتنه ای بود که خدا مردم را از شر آن نگاه دارد و یا به تعبیر دیگر گفته است بیعت ابی بکر از روی شتاب زدگی انجام شد و خدا مردم را از شر آن نگاه دارد.

و نیز گفته است: «کسی که مردم را به فردی چون او فرامی خواند بر بیعتش ارزش و اعتباری نیست و وجوبی ندارد که افراد به بیعت او پایبند باشند»^(۱).

از اینرو عمر هم برای تعیین خلیفه بعد از خود روش دیگری را اعمال کرد که ذیلاً بدان اشاره می شود.

روش عمر:

خلیفه دوم نیز به آثار سوء تعیین جانشین از «طریق انتخاب عمومی»، «اکثریت» و یا «اهل حلّ و عقد» نیز آگاه بود و چه بسا عمیقتر از آنچه گفته و می گوئیم زیرا که وی عرب بود و از روحیه تعصب عربی آگاهی بیشتری داشت.

در هر حال او هم روش ویژه ای را برای انتخاب خلیفه بعد از خود در پیش گرفت

۱ - کنز العمال ج ۳ ص ۲۳ و ۲۶ به نقل از سقیفه علامه مظفر ص ۳۰.

که عبارت از «شورای شش نفری» بود.

بدین ترتیب که وی شش نفر بخصوص را برگزید و حق انتخاب خلیفه بعدی را فقط باین شش نفر اختصاص داد و سایر مسلمانان را از این حق بی بهره ساخت - آنهم با ترتیبات و قیود خاصی.

وی دستور داد که این شش نفر معین در جای خاصی گرد هم آیند و در امر خلافت با یکدیگر به شور پردازند و سپس یکی را از میان خود برگزینند بدین ترتیب که اگر چهار نفر بر شخصی و دو نفر دیگر بر شخصی دیگر رأی دادند حق تقدم با گروه چهار نفری است و اگر بطور تساوی یعنی هر سه نفر بر فردی متفق الرأی شدند حق تقدم با آن دسته‌ای است که عبدالرحمن بن عوف با آنهاست و دستور داد بیش از سه روز به آنان مهلت داده نشود تا در ظرف این سه روز منتخب این هیئت شش نفری معین شود و چنانچه از دستور او تخلف کنند بزور شمشیر مجبور به اجرای دستور او گردند. با کمی دقت از این روش ویژه عمر برای انتخاب خلیفه مطالب زیر بوضوح بدست می‌آید:

۱- عمر طریقه‌گزینش عمومی و یا اهل حلّ و عقد را مطلوب ندانسته.

۲- او توجه داشت که حتی در این گروه شش نفری نیز اتفاق نظر بوجود نخواهد آمد. لذا برای حلّ مشکل بناچار متوسّل باکثرت این گروه شد و در صورت عدم تحقق اکثریت حق تقدم را به گروهی که عبدالرحمن بن عوف در میان آنان است داد. ۳- با همه این پیشگیریها اطمینان نداشت که اختلاف حل شود و امر خلافت مستقر گردد لذا مهلت خاصی را معین کرد و دستور داد که با دخالت شمشیر و اعمال جبر و زور گروه مذکور، خلیفه را تعیین کنند.

۴- مسلم می‌دانست که برای تعیین خلیفه حتماً باید روشی بمردم ارائه شود که از تفرقه و جنگ و نزاع جلوگیری شود^(۱).

۵- وی با طرح و ارائه این روش می‌خواست از تعیین فرد بخصوصی خیالش را راحت کند و علتش را خود او بهتر آگاه بود. گرچه ظاهراً آرزو می‌کرد که ای کاش

۱- باز در اینجا نیز حق این پرسش هست که پس چرا پیامبر ﷺ بعقیده اهل سنت - از این امر مهم غافل بود یا سکوت اختیار کرد؟ و پاسخ با خود شماست.

یکی از این سه نفر - ابو عبیده جراح، سالم غلام ابی حدیفه، معاذ بن جبل، زنده بود تا یکی از آنان را برای خلافت برمی‌گزید.

بنابراین مشاهده می‌فرمائید که ابوبکر و عمر توجه داشتند که واگذاری تعیین خلیفه باختیار مردم کار عاقلانه‌ای نیست و از توجه ایشان باین نکته نباید تعجب کرد زیرا که فساد و نارسائی این روش در تعیین خلیفه با توجه بمطالب پیشین کاملاً روشن و واضح است ولی تعجب از افرادی است که این روش نامعقول و غیر منطقی را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهند و می‌گویند که آن حضرت در مورد تعیین جانشین سکوت کرد و این امر مهم را بعهده خود مردم واگذار کرد در حالیکه این سکوت و واگذاری از علم و حکمت پیامبر بسی دور بلکه محال است.

چگونه می‌توان تصور کرد که مفسده این روش بر رسول خدا ﷺ پنهان بود ولی عایشه بر آن آگاهی داشت؟! زیرا که او به عمر گفت: «امت محمد ﷺ را بدون سرپرست مگذار و حتماً فردی را بجای خود تعیین کن و روا مدار که مردم بعد از تو سرگردان بمانند زیرا می‌ترسم که در آشوب و فتنه فرو افتند»^(۱).

و جای بسی شگفتی است که بر فرض محال که پیامبر از این موضوع غافل بود چگونه کسی پیدا نشد به پیامبر تذکر دهد که جانشین بعد از خود را تعیین کند یا راهی برای تعیین خلیفه بمردم ارائه دهد تا اختلاف و نزاع و احیاناً خونریزی پیش نیاید همچنانکه عایشه این امر را به عمر تذکر داد؟

چرا فردی از رسول خدا ﷺ کسب تکلیف نکرد که پس از رحلت شما وظیفه مردم چیست و چه کسی رهبری این امت را بعهده خواهد گرفت تا ابدیت این آئین جهانی و جاوید تضمین و تأمین شود؟ آیا این مطلب باورکردنی است و حال آنکه مردم در هر امری ولو خیلی ناچیز و جزئی از پیامبر اکرم ﷺ کسب تکلیف می‌کردند و حکم آن مورد را می‌پرسیدند؟

واقعیت این است که حتماً در این مورد هم از آنحضرت سؤال شد و آنحضرت بطور قطع اظهار نظر و ارائه طریق فرموده است ولی مورّخین مزدور در نقل دستور

۱ - عبدالله بن عمر این قضیه را از عایشه نقل کرده و می‌گوید که او به پدرم گفت: «لاتدع امة محمد ﷺ بلا راع استخلف عليهم و لاتدعهم بعدک هملاً فانی اخشی عليهم الفتنه».

پیامبر خیانت و پرده پوشی کرده اند.

خوشبختانه بیان مورخین شیعه بلکه جمع بسیاری از اهل سنت واقعیت را آشکار ساخته و فرموده آن حضرت را در این مورد در صفحات تاریخ ثبت کرده اند که آن بزرگوار جز علی امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند او دیگری را برای رهبری و امامت تعیین نفرموده است.

سکوت علامت رضا است:

ممکن است برخی از برادران اهل سنت چنین پندارند که سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله در امر جانشینی دلیل بر امضاء روش انتخاب خلیفه از طریق گزینش اهل حل و عقد است و نیازی بدلیل دیگر از کتاب و سنت نیست. بویژه آنکه روش گزینش اهل حل و عقد در میان مردم معمول بوده و هست. در دنیای کنونی هم به همین طریق و یا از طریق مراجعه به آراء عمومی افراد مورد نظر را برمی گزینند.

مسئلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم از معمول بودن این روش در میان جوامع و نیز از لزوم تعیین خلیفه غافل نبوده است و بنابراین سکوت وی و عدم تعیین شخص معین برای خلافت بیانگر این مطلب است که آن حضرت مسأله تعیین خلیفه را بنخود مردم واگذارده تا از همان طریق انتخاباتی معمول بدین امر اقدام کنند.

ولی اندکی دقت، بی اساس بودن این توجیهاات را روشن می سازد.

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت نکرد و بارها در موارد متعدد درباره رهبری امت بعد از خود بیانات روشن و قاطعی اظهار داشته و علی علیه السلام را برای تصدی رهبری امت اسلامی معرفی فرموده است، اما اینکه برخی از اهل سنت می پندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر هم نظری داشت و بهمین منظور او را بجای خود برای اقامه جماعت به مسجد فرستاد، باید گفت این پندار هم واقعیت ندارد یعنی ثابت نیست که آنحضرت چنین مأموریتی به ابوبکر داده باشد و بر فرض که چنین مطلبی واقعیت داشته باشد این هیچگونه دلالتی بر صلاحیت ابی بکر برای خلافت ندارد زیرا امامت جماعت غیر از امامت بر امت است و مرتبه نازلی را دلیل بر مرتبه عالیّه نتوان گرفت.

ثانیاً: سکوت در چنین امر مهمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله معقول نیست و حتماً باید در

این باره دستوری از آن حضرت صادر شده باشد.

زیرا تردیدی نیست که امر خلافت و جانشینی پیامبر یک امر اساسی و مؤثر در دوام و بقاء اسلام است و کوچکترین غفلت در این مورد موجب اختلاف مسلمین و از هم گسیختگی صفوف آنان خواهد بود همچنانکه دیدیم که کشمکشها بر اثر این امر و جنگهای خانمانسوز با یکدیگر چگونه عظمت اسلام را تضعیف کرد و موجبات تسلط دیگران را بر مسلمانان فراهم آورد و هنوز هم اختلاف و جدائی و پراکندگی در میان آنان حکمفرما بوده و هست. این موضوع آنچنان ساده و روشن است که یک ذهن ابتدائی و کوچک هم بدان وقوف پیدا می‌کند و نیازی با استدلال نیست و شخص پیامبر ﷺ هم باین امر به کرات اشاره می‌فرمود. از جمله در ایام واپسین لحظه‌های حیاتش می‌فرمود: «فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک بر مردم مستولی خواهد شد»^(۱) و نیز می‌فرمود: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که همه آنها در آتش اند جز یک فرقه»^(۲) اینگونه پیش‌بینیها و پیشگوئیها و آینده‌نگریهای آن حضرت بهترین شاهد و گواه است بر اینکه آن جناب به آینده مسلمین توجه خاص داشته است.

چگونه ممکن است که حضرت امتش را در این مورد راهنمایی نکرده باشد و با سکوت مردم را بحال خود واگذارده باشد؟!

پیامبری که حکم یک خراش کوچک را که فردی بر فرد دیگر وارد سازد بعنوان «دیه» بیان می‌فرماید و از جزئی‌ترین مسائل چشم نمی‌پوشد آیا معقول است امر مهم جانشینی بعد از خود را به سکوت برگزار کند؟ هیچ فرد عاقلی چنین تصویری را باور نخواهد کرد.

نتیجه گفتار:

با توجه به مطالب ذکر شده بچنین نتیجه‌ای می‌رسیم که بنابراین رسول خدا ﷺ ضرورتاً یکی از این دو راه را ارائه نموده است:

۱ - کتاب السبعة من السلف، ص ۲۹ - مرحوم آية الله سيد مرتضى فيروز آبادی.

۲ - کتاب السبعة من السلف، ص ۲۴ و ۲۵، طبع مکتبه فيروز آبادی - قم.

یا پیروی از شخص معینی که خود آن حضرت تعیین فرموده است و یا تبعیت از آنکه مردم او را انتخاب کنند و چون «انتخاب» یک امر مبهم و پیچیده است بناچار باید اشخاص ذیحق و ذیصلاحیت در امر انتخاب را معین فرموده باشد.

آیا همه مسلمین در حق انتخاب شریکند و یا آنکه این حق مخصوص اهل حل و عقد است و یا ویژه اهل مدینه یا اهل آن شهر است که مقرر خلافت است، خواه مدینه و یا غیر آن و یا آنکه یک یا دو نفر ابتداءً می‌توانند خلیفه را کاندید کنند^(۱).

اینها همه فرضیه‌ها و احتمالاتیست که باید مشخص گردد و در غیر این صورت جدائی و دودستگی و چنددستگی مسلمین از میان نخواهد رفت و این با اساس اسلام - یعنی وحدت کلمه - مغایرت دارد بعلاوه آنکه بیان شرائط انتخاب خلیفه نیز بعهدہ پیامبر ﷺ است تا مردم بر اساس آن شرائط شخص صالحی را برگزینند و از انتخاب افراد بی صلاحیت و نالایق خودداری کنند آیا عقلانی است که فرد بی نظری باور کند که رسول اکرم ﷺ درباره یک امر مهم و زیربنائی که بستگی تام به آینده مسلمین دارد سکوت کرده و هیچ مطلبی درباره خلافت کلی یا فردی نگفته باشد. آیا استناد چنین نسبتی به آن بزرگ مرد جهان آفرینش سزاوار است؟

دیگر آنکه آیا منصفانه است که در مورد افرادی که این پندارهای نادرست و غیر منطقی را باور نکنند گفته شود آنان از جمع مسلمین خارج اند و تفرقه‌انداز؟ مگر جانبداری از حق و حقیقت جوئی و واقع‌نگری تفرقه‌اندازی است؟ و اگر حق جوئی و طرفداری از حق موجب جدائی با هواداران باطل باشد باید دست از حق جوئی کشید و گذاشت تا حق در پس پرده باطل مکتوم و نادیده بماند؟

آیا اختلاف امت رحمت است؟

یکی از نعمات سازش که بر خلاف آمال و آرزوهای بشریت و معیارهای انسانی است و در عین حال غیر منطقی، اینکه در برخی اذهان راه باز کرده که پیامبر اسلام

۱ - چنانچه برخی از اهل سنت پنداشته‌اند و تا این حد حق انتخاب را توسعه داده‌اند تا شاید بتوانند خلافت ابوبکر را توجیه کنند چون او فقط به انتخاب عمر و ابوعبیده جراح ابتداءً تعیین و سپس دیگران مجبور به تبعیت شدند. به تواریخ و داستان سقیفه مراجعه شود.

فرموده است: «اختلاف امت من رحمت است»^(۱).

بنابراین اگر پیامبر ﷺ در امر خلافت سکوت فرموده و ارائه طریقی نکرده و انتخاب خلیفه را بعهده مردم واگذار کرده است به این جهت است که آنان خود به این امر مبادرت ورزند و اگر در این مورد بین آنان اختلاف افتاد مهم نیست بلکه مطلوبست زیرا که آن حضرت رحمة للعالمین است و اختلاف امت خود را یکی از مصادیق رحمت دانسته است چنانچه فرموده است: «اختلاف امتی رحمة».

پاسخ:

اولاً: اسناد چنین حدیثی به پیامبر - چنانچه قابل تأویل و توجیه درست نباشد - صحیح نیست و مردود است و به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است شاید جاعلین این حدیث خواسته‌اند به این وسیله راهی برای ایجاد جدائی و پراکندگی بین مسلمین بیابند و به اغراض شوم خود نائل شوند.

چگونه ممکن است این حدیث درست باشد و حال آنکه مخالف صریح قرآن است و طبق دستور، حدیثی که با قرآن مغایر است می‌بایست رد شود. قرآن می‌گوید: «انما المؤمنون اخوة»^(۲) «مؤمنان با هم برادرند».

با این بیان قرآن، مسلمانها را دعوت به یگانگی و برادری می‌کند و این مطلب را بطور مؤکد با ذکر کلمه «انما» بیان می‌فرماید. بنابراین چگونه ممکن است پیامبر فرموده باشد: اختلاف امت من رحمت است؟ موضوع وقتی رسواتر است که به مفهوم مخالف آن توجه شود که پس - اتحاد مسلمین عذابست.

چگونه می‌شود نسبت این گفته را به آن حضرت داد در حالیکه وی از نخستین روز دعوتش، مردم را به اتحاد و اتفاق می‌خواند و تمام سعیش بر آن بود که بین قبایل متعدد عرب روح برادری و هماهنگی را مستقر سازد.

چه مجاهدتها و سختی‌ها و پیگیری‌ها را بکار برد تا اختلافات و دودستگیها و خونریزیها را از میان قبائل عرب مرتفع ساخت و خصلت جاهلیت و تعصبات

۱ - این حدیث را فریقین شیعه و سنی از پیامبر نقل نموده‌اند.

۲ - حجرات: ۱۰.

جاهلی و انتقام جوئیهای گروهی و قبائلی را از میان برداشت و در سایه برادری آنان را با یکدیگر مهربان و متحد ساخت و با ایجاد عقد اخوت بین مسلمین همه آنان را در صف واحد زیر پرچم اسلام گرد آورد.

با این حال چگونه ممکن است چنین پیامبری راه اختلاف و پراکندگی را بر مسلمین مسدود نسازد؟ آیا باز گذاشتن راه اختلاف تیشه به ریشه مسلمین زدن نیست؟

علاوه بر این اگر با کمی دقت احکام حیاتبخش اسلام را مورد ملاحظه قرار دهیم مشاهده خواهیم کرد که منابع اسلامی پر است از دستوراتی که در آن مسلمین به اتحاد، یگانگی و هم‌آهنگی بطور مؤکد فرا خوانده شده‌اند تا با بکار گرفتن این دستورات صفوف آنان متراکم گشته و چون سدّ محکم و سنگر تسخیر ناپذیری در برابر دشمنان، پایدار و پابرجا باشند.

در بسیاری از اعمال و مراسم عبادی نمونه اتحاد و اتفاق را بوضوح می‌توان دید که خود نمایشگر اهمیت و ضرورت اتحاد و اتفاق است. از جمله مراسم پرشکوه و با عظمت حج، این کنگره عظیم اسلامی است که همه حجاج مکلفند در یک زمان و در یک مکان دور هم جمع شوند و بر گرد محور واحدی (کعبه) با یکدیگر به طواف پردازند و در عین حال در سایه این تجمّع شکوهمند و بی‌نظیر دلها را هم چون تن‌ها بیکدیگر نزدیک سازند و با طرح مسائل و مشکلات خود و ارائه طریقها یکدیگر را یاری دهند و در راه منافع و مصالح مشترک اسلامی مجاهدت و تلاش کنند.

مسلمانان در هر شهر در هفته یکبار در محلّ واحدی بنام مسجد جامع باید حاضر شوند و با هم در صفوف متشکل و بهم پیوسته باقامه نماز جمعه قیام کنند و در سایر ایام هفته هم باز نماز را با جماعت و بطور دسته جمعی برگزار کنند و...

خلاصه پیامبر از یک سو در هر موقعیت و مورد و امکاناتی راهی برای ایجاد الفت و برادری و یکپارچگی مسلمانها باز کرده و از سوی دیگر آنچه را که موجب نزاع و جدائی و کشمکش است با دستورات مؤکد از میان برده است و به عوامل و انگیزه‌های اختلاف اجازه رسوخ در جامعه مسلمین را نداده است.

مگر تحریم غیبت، دروغ، بهتان، استهزاء، تحقیر، عیبجوئی، سوءظنّ و سایر

اینگونه صفات زشت مبارزه‌ای با عوامل اختلاف و دشمنی نیست؟ اینها و صدها موارد دیگر شاهد گویائی است بر اینکه اتحاد و اتفاق از مبانی محکم و غیر قابل تشکیک و تردید مکتب اسلام است و عوامل و موجبات و اعمال خصومت‌آمیز از محرّمات است.

از اینرو با توجه به این گفته‌ها و سایر شواهد متعدّد که در این رساله مختصر جای ذکر همه آنها نیست - چنین بدست می‌آید که نسبت دادن معنای ظاهر این حدیث به رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیزی جز دروغ و افترا نخواهد بود.

توجیه:

ثانیاً: بر فرض که چنین جمله‌ای را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده باشد، «اختلاف امتی رحمة» حتماً توجیه بایسته‌ای دارد و تعبیر عمیقتری که از معنای ظاهر بدست نمی‌آید. یعنی بطور قطع ظاهر این عبارت مقصود اصلی آن حضرت نبوده است. مخصوصاً که ناموجه بودن ظاهر این حدیث تعجب بسیاری از مسلمین صدر اول را هم برانگیخته برای استنباط معنای حقیقی آن بحضور امام جعفر صادق علیه السلام می‌آیند و از آن حضرت سؤال می‌کنند و امام علیه السلام مقصود حقیقی را بیان می‌فرماید. از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد که عده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که آن حضرت فرموده‌اند: «اختلاف امتی رحمة» آیا این مطلب درست است؟! امام صادق در پاسخ فرمودند: آری.

سائل گفت: اگر اختلاف آنان رحمت باشد پس اجتماع آنان عذاب خواهد بود؟! امام فرمودند: «معنای حدیث آن گونه نیست که تو و دیگران پنداشته‌اید، بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیان این جمله به قول خداوند متعال اشاره فرموده، آنجا که می‌فرماید: «فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة...»^(۱) و منظور آن حضرت آمدن و شد شهرنشینان است بمدینه نزد پیامبر و آموزش احکام و سپس بازگشت به شهرهای خود که این رحمت است.»

و در معانی الاخبار شیخ صدوق مقصود از روایت فوق را اینگونه بیان داشته است:

موضع رسول خدا ﷺ درباره رهبری پس از خود / ۶۷

«انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً فی دین الله انما الدین واحد^(۱)» منظور پیامبر ﷺ از اختلاف، آمد و شد مردم از شهرها بمدینه است نه اختلاف در دین خدا، زیرا که دین خدا یکیست و قابل اختلاف نیست.

خلاصه گفتار:

باز گردیم به اصل سخن، توجه به نکات گذشته این نتیجه را بدنبال می آورد که بدون تردید رسول اکرم ﷺ در امر خلافت سکوت و بی تفاوتی اختیار نفرموده و بطور حتم و یقین، شیوه‌ای را در این مورد اتخاذ کرده است که از دو صورت خارج نیست:

۱- انتخاب ۲- انتصاب.

یعنی گزینش مردم یا نصب شخصی از طرف خود آن حضرت.

مورد اول بدلائلی که گفته شد نارسا و موجب اختلاف و جبهه گیری‌های دائم مسلمانان است و این کار بر خلاف اصول مسلم اسلامی و دعوت اسلام به کلمه توحید و توحید کلمه است و نسبت این گفتار به آن حضرت «اختلاف امتی رحمة» بمعنای ظاهریش قطعاً باطل است. بنابراین بناچار روش دوم در تعیین خلیفه و جانشین باقی می ماند و آن روش انتصاب است. حال باید دید این فرد منصوب از ناحیه پیامبر کیست؟

بررسی منصفانه

از گفته‌های پیشین باین نتیجه رسیدیم که تعیین رهبر الهی بعنوان خلیفه رسول خدا ﷺ از طریق گزینش مردمی امکان پذیر نیست، زیرا کسی نمی تواند برای دیگری جانشین تعیین کند، و رهبر الهی - از آن جهت که از طرف خدا حکومت می کند - باید از طرف خدا نیز معین شود، نه مردم، این است عقیده شیعه درباره پیامبر و وصی او

۱- اختلاف در لغت دارای معانی متعددی است از جمله: ۱- ضد اتفاق ۲- تردد - آمد و شد - يقال اختلف الی المكان: ای تردد الیه - (اقرب الموارد و المنجد ماده خلف) و منظور در حدیث مزبور معنای دوم است نه اول.

یعنی امام معصوم، بنابراین حتماً باید رسول خدا ﷺ شخص معینی را برای تصدی این مقام بعنوان وصی و جانشین خود معرفی کند.

علاوه آنکه بدین وسیله از اختلافات بعدی جلوگیری بعمل خواهد آمد، اکنون نوبت آن می‌رسد که بررسی کنیم که آیا گفتار شیعه درباره معرفی و تعیین علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام از ناحیه رسول الله صلی الله علیه و آله صحیح است یا خیر، زیرا شیعیان را عقیده بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً علی علیه السلام را بدین منصب گماشت، و بدیگران امر فرمود که از او متابعت کنند.

البته در این بررسی سعی شده است که از هرگونه تعصب یا جانبداری و دفاع از عقیده مفروضه و عبارت دیگر پیشداوری خودداری شود، و بهمین لحاظ در اینجا از ارجاع خواننده به کتب علماء شیعه و روایاتی که از طریق آنان نقل شده خودداری گردیده است تا حمل بر تعصب و جانبداری از یک عقیده خاص نشود.

زیرا که برادران اهل سنت حتماً این روش را قبول نخواهند کرد، و نباید هم قبول کنند، هر یک از دو طرف دعوی باید دلیلی اقامه کند که مورد قبول طرف دیگر باشد، و حتماً استدلال از کتب و روایات شیعه مورد پذیرش عامه قرار نخواهد گرفت، همانطور که شیعه نوشته‌های کتب اهل سنت را - چون بطریق معتبر نقل نشده - نمی‌پذیرد.

از اینرو، در این بررسی درباره - دلالت نقل بر خلافت علی علیه السلام به خود کتب اهل سنت مراجعه شده و در لابلائی کتبی که نزد خود آنها معتبر است حقانیت خلافت علی علیه السلام جستجو گردیده و بدست آمده است.

دلیلش هم که روشن است، زیرا اگر نویسندگان عامه در نوشته‌هایشان اعمال تعصب کنند بر علیه علی علیه السلام است نه بر له آن حضرت. چنانچه از روش آنان در نقل حدیث این معنی بوضوح بدست می‌آید.

زیرا محدثین عامه تا آنجا که ممکن است از نقل حدیث از راویانی که تمایلی به علی علیه السلام دارند خودداری می‌کنند، و از اشخاصی که مدح و ستایشی درباره آن حضرت بیان کرده‌اند، انتقاد می‌کنند و درباره چنین شخصی می‌گویند: که او مطالب عجیبی را در حدیث خود نقل می‌کند.

آری برخی نویسندگان اهل سنت تا آنجا که می‌توانند می‌کوشند همیشه روایات را از اشخاصی نقل کنند که یا تمایلی نسبت به علی علیه السلام نداشته یا با وی دشمن اند چون «ابوهریره» و «مغیره بن شعبه» و «عمران بن حطان» و غیرهم.

علاوه بر این، خلفائی چون بنی امیه - که دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند - تا آنجا که می‌توانستند گویندگان را وادار می‌کردند که آن حضرت را در منابر دشنام گویند.

این خلفاء جور با شمشیرهای آخته و خونریز خود نویسندگان را از نوشتن فضائل علی علیه السلام بشدت منع می‌کردند، و یا آنکه با دادن رشوه و پول بسیاری از آنان را به نقل حدیث دروغ بر علیه آن حضرت علیه السلام و امیداشتند.

با توجه بتاریخ این فشارها و تطمیع‌ها و روحیه خاص انعطاف‌پذیر نویسندگان اگر باز هم حدیث در فضیلت مولای متقیان علیه السلام وجود داشته باشد بسیار ارزنده و حتماً قابل اطمینان است.

از اینرو، با وجود آنهمه فشار از ناحیه دستگاه حاکمه و نیز بی میلی بعضی از نویسندگان کینه‌ورز نسبت به علی ابیطالب علیه السلام باز اگر حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت وارد شده باشد، رساننده آنست که این احادیث آن قدر مسلم و قطعی است که هیچ مانعی نتوانسته جلوی نقل آنرا بگیرد، اگر جز این بود اینگونه احادیث بدست فراموشی سپرده می‌شد چون نویسندگان جرأت نقل آنرا نداشتند. آری دوستان از ترس و دشمنان از عداوت فضائل علی علیه السلام را پنهان می‌کردند ولی با این همه فضائل او میان آسمان و زمین را پر کرده است.

با توجه به همه این مطالب باز در این نوشته سعی شده که فقط بنقل آن دسته از احادیثی اکتفا شود که بحد تواتر یا نزدیک به آن رسیده باشد یعنی اکثر راویان عامه آنها را نقل کرده باشند. و اگر این نوع احادیث دال بر خلافت علی علیه السلام باشد از حد دلیل معمولی بالاتر و قطعیتش بیشتر است.

زیرا که سالم ماندن این احادیث - با آن همه مخالفتها و دشمنیها از طرف زمامداران وقت و اکراه نویسندگان عامه از نقل آن - خود در حد معجزه است. زیرا برای علی علیه السلام فضائل بی شماری است که دشمن را قدرت آن نیست که بتواند همه آنها را مخفی کند. و قرب و منزلت وی نزد پسر عم و برادرش رسول خدا بحدیست که نه تنها دشمن

نتوانسته آنها را کتمان کند، بلکه فردی مثل عایشه که با آن حضرت میانه خوبی نداشت مجبور شده است درباره وی بگوید:

«من مردی را ندیدم که نزد پیامبر ﷺ محبوب‌تر از علی ﷺ باشد و نه زنی محبوب‌تر از همسر او».

رسول خدا ﷺ هیچگاه از معرفی علی ﷺ دریغ نمی‌کرد و از هر فرصت مناسبی برای بازگو کردن برتریهای آن حضرت استفاده می‌فرمود از روزی که علی بن ابی طالب ﷺ متولد شد و چشم بدین جهان گشود، تا هنگامیکه رسول خدا در دامن آنحضرت جان سپرد، پیامبر همه جا، دم از علی میزد و او را به امت معرفی می‌فرمود، که در این باره هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد، و هر شخص مسلمانی که کمترین اطلاعی از سیره رسول خدا ﷺ و کتب حدیث و تاریخ داشته باشد، بخوبی باین مطلب واقف خواهد شد.

ولی در این مقال، بحث و گفتگو درباره آیات و احادیثی است که دال بر خلافت علی ﷺ است بنحویکه از این آیات و احادیث بدست آید که خدا و رسول ﷺ او را برای این مقام - خلافت و امامت و پیشوائی امت - برگزیده‌اند.

گفتار رسول خدا ﷺ درباره رهبری علی علیه السلام

از اول بعثت تا هنگام رحلت

بررسی کتابهای تاریخ و حدیث (تألیف مؤرخین و محدثین اعم از شیعه و سنی) بخوبی نشان میدهد که رسول خدا ﷺ از همان روزهای اول بعثت تا آخرین ساعاتی که بدرود زندگانی گفت در امر رهبری - پس از خود - با دقت کامل می‌اندیشید، تا پیام رسالتش در طول زمان باقی و مستمر بماند، و تنها کسی را که برای زعامت و رهبری مسلمانان پس از خود بطور مکرر و در فرصتهای مناسب معرفی مینمود علی بن ابی طالب علیه السلام بود و بجز او بدیگری نظری نداشت، بلکه مسلمانان را از مخالفت با علی علیه السلام بر حذر میداشت، زیرا در میان اصحاب تنها کسی که شایسته رهبری و امامت بود علی علیه السلام بود، زیرا علاوه بر امر و دستور الهی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را از ابتداء تربیت نموده و از هر جهت آماده رهبری امت نموده بود، و همه گونه علوم و دانشی را که در این زمینه ضروری است به علی علیه السلام آموخته بود تا آنکه فرمود: «**انا مدینه العلم و علی بابها**» بهر حال رسول خدا ﷺ موضوع رهبری را مسکوت نداشت و در این باره اختیاراتی بکسی نداد و پیوسته آنرا مطرح می‌کرد.

اولین جلسه (دعوت مهمانی)

اولین مرتبه‌ای که رسول خدا ﷺ موضوع رهبری بعد از خود را مطرح نمود، در یک جلسه مهمانی بود که - در سال اول بعثت هنگام نزول آیه کریمه «و انذر عشیرتک الاقربین»^(۱) - در خانه رسول اکرم ﷺ ترتیب داده شده بود، در آن جلسه که بنا بر نقل بعضی مدت سه روز طول کشید^(۲) حدود سی الی چهل نفر از بستگان رسول خدا (از فرزندان عبدالمطلب) دعوت شده بودند، پس از برگزاری مهمانی رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، کدام یک از شما در این امر به من کمک می‌کند، و مرا یاری می‌دهد، تا آنکه برادر دینی من، و وصی من پس از مرگم، و جانشین و خلیفه من بوده باشد» با اینکه این پیشنهاد را چندین بار تکرار فرمود کسی در آن میان جواب مثبتی به آن حضرت نداد، جز علی رضی الله عنه که در هر مرتبه آمادگی خود را اعلان میکرد، آنگاه رسول خدا ﷺ بحاضرین فرمود: «ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه»^(۳) یعنی «این (علی) برادر و وصی و جانشین من است - در میان شما - پس گوش شنوا داشته باشید، و از او اطاعت کنید» در برخی از نسخه‌های حدیث^(۴) بجای کلمه «فیکم» جمله «من بعدی» ذکر شده است، یعنی علی رضی الله عنه وصی و خلیفه بعد از من است.

بهر حال جز علی رضی الله عنه کسی از حاضرین پاسخ مثبت نداد، و بدین ترتیب نبی اکرم ﷺ نه تنها از هیچیک از حاضرین نتیجه‌ای نگرفت، بلکه مواجه با تمسخر و

۱ - شعراء: ۲۱۴.

۲ - مسند احمد، بنقل مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۵۹.

۳ - این داستان با مضامین مختلف در کتابهای بسیاری آمده است، از جمله کتب اهل سنت:

الف - تاریخ طبری - ج ۲ ص ۲۱۷

ب - تاریخ کامل ابن اثیر - ج ۲ ص ۲۸

ج - کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۲ و ۳۹۶ و ۴۰۱

د - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳

ه - مسند احمد ج ۱ ص ۱۱۱

- بنقل از کتاب دلائل الصدق مرحوم مظفر ج ۲ از مجموع صفحات ۳۵۹ بیعد.

۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳.

گفتار رسول خدا ﷺ درباره رهبری علی علیه السلام از بعثت تا رحلت / ۷۳

استهزاء آنان شد، زیرا وقتی که از جای برخاستند بالجنى تمسخر آمیز به ابو طالب پدر علی علیه السلام گفتند: «محمد بتو امر می کند که از فرزندت علی علیه السلام ^(۱) که جوان خردسالی است اطاعت کنی» ^(۲).

مجموع عناوین و سمتهایی که در آن روز رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام داد عبارت بود از «اخ، وصی، خلیفه» و در برخی از احادیث ^(۳) عنوان «ولی» نیز آمده است. بدیهی است که همه این عناوین و سمتها منصب های اعطائی است که جز از طرف خود شخص قابل واگذار نمودن بدیگری نیست، زیرا کسی را به برادری انتخاب نمودن، و یا آنکه او را وصی و جانشین خود قرار دادن، و یا مقام ولایت و سرپرستی را به او واگذار کردن، جز از طرف خود شخص امکان پذیر نیست، زیرا دیگری نمی تواند فردی را برادر یا وارث یا وصی یا جانشین کسی قرار دهد، و این حق مخصوص بخود او است، بنابراین تعیین «خلیفه» برای رسول خدا ﷺ از طرف مردم هیچ گونه مفهوم صحیحی ندارد، و بکاربردن این کلمه بصورت مجاز، و از خود مایه گذاردن است، علاوه بر آنکه روش انتخاب خلیفه از طرف مردم مخالفت صریح با رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

آخرین اعلان عمومی (روز غدیر) ^(۴)

پیامبر خدا ﷺ در آخرین سال حیاتش مأمور شد که به حج برود و اعمال آنرا بطور کامل بمردم بیاموزد، از اینرو دستور داد که بعموم مردم ابلاغ شود که آنحضرت قصد حج دارد، و هر کس در اینمورد توانائی لازم را دارد در رکاب آن سرور به حج مشرف شود، در حدود یکصد هزار نفر یا بیشتر از شهر مدینه و اطراف بحضور آن بزرگوار شتافتند و با وی بسوی مکه روان گشتند، در حالیکه صدای تهلیل و تکبیر آنها بهنگام محرم شدن از مسجد شجره فضای دشت وسیع بین مدینه و مکه را پر کرده بود.

۱ - سن مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن تاریخ در حدود ده سال بود.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳.

۳ - کنز العمال ج ۶ ص ۴۰۱ - بنقل مرحوم مظفر (قده) در کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۶۱.

۴ - خطبه غدیریه بطور کامل بیان خواهد شد در بخش اول فصل دوم.

پس از ورود بمکه و انجام اعمال حج قصد مراجعت نمودند، در سر راه در محلی بنام «غدیر خم» که محل جدا شدن مسافرین از یکدیگر و سر دوراهی بود، پیامبر به همگان دستور توقف داد تا برای خواندن نماز اجتماع کنند، پس از اداء فریضه - با آنکه هوا بشدت گرم بود، و ریگهای بیابان چون قطعات آتش زیر پای مردم برافروخته شده بود، و مردم برای دفع حرارت عباهایشان را زیر پامی گذاردند و یا در پناه سایه شتران و یا یکدیگر خود را از گرمی آفتاب دور نگه میداشتند - با این حال آنحضرت دستور داد منبری از جهاز شتران ترتیب دادند، بر فراز منبر رفت، خطبه مفصل و غزائی برخواند و آنچه را که شایسته تذکر بود متذکر شد.

سپس خبر رحلت خویش را اعلام داشت، و فرمود: من از میان شما میروم و ثقلین (کتاب خدا و عترت) را در میان شما باقی میگذارم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، و اگر شما از ایندو تبعیت کنید هرگز گمراه نخواهید شد.

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و در برابر مردم چنین فرمود:

«ایها الناس الست اولی منکم بانفسکم؟»

قالو: بلی یا رسول الله.

ثم قال: فمن كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره، و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث ما دار»

و بدین ترتیب در روز غدیر علی علیه السلام را بمقام ولایت و امامت و جانشینی منصوب فرمود در این هنگام عمر جلو آمد به آن حضرت (علی علیه السلام) گفت:

«هتیناً لك یابن ابیطالب، اصبحت و امسیت مولی كل مؤمن و مؤمنة»^(۱) یعنی «گوارا

باد هر تو این مقام، ای فرزند ابی طالب تو مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی»

و در برخی از روایات گفته او را اینگونه نقل کرده اند:

«اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنة»^(۲) - (تو ای علی) اکنون مولای من و

۱ - مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۲۸۱ و صحیح ابن ماجه ص ۱۲ - بنقل از فضائل الخمسه ج ۱ ص ۳۸۵.

۲ - تفسیر فخر رازی در ذیل آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...» سورة المائدة، بنقل از فضائل

گفتار رسول خدا ﷺ درباره رهبری علی علیه السلام از بعثت تا رحلت / ۷۵

مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی»

و در برخی از روایات نقل شده^(۱) که شیخین (ابوبکر و عمر) آنروز مقام ولایت را به علی علیه السلام تبریک گفتند ولی نمیدانم چه شد که پس از آن برخلاف گفته و عقیده خود رفتار نمودند.

بهر حال این جملات هم از عمر معروف است که در آن روز به علی علیه السلام گفت: «بِخْ لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ اصْحَابِ مَوْلَايَ وَ مَوْلَايَ كُلِّ مُسْلِمٍ»^(۲) «مبارک باد بر تو ای فرزند ابیطالب، مولای من و هر مسلمانی شدی»

نتیجه گفتار:

این بود «داستان غدیر» و نتیجه آن نصب علی علیه السلام از طرف رسول خدا ﷺ به مقام رهبری و امامت است.

اجتهاد در مقابل نص و اعتراف صریح شیخین در آنروز بولایت آنحضرت

ولی با کمال تأسف منصوب غدیر را با نصب ابی بکر در سقیفه از صحنه رهبری ظاهری کنار گذار دند، و با دسته‌بندیها، و با اظهار نظرهای بیجا، و اجتهادهای مقابل نص حق مسلم علی علیه السلام را پایمال نمودند، ولی هیچکدام از اصحاب، تأویلی در سخنان رسول خدا ﷺ از قبیل اینکه فی المثل منظور از «مولی» محب و ناصر است مدعی نشدند، بلکه با فرض حق «ولایت امر» برای علی علیه السلام صلاح‌اندیشی نمودند و گفتند که حکومت علی علیه السلام مصلحت نیست زیرا جوان و یاردارای دشمنان زیادی است.

اصحاب با اینکه به مدلول سخنان رسول خدا ﷺ بهتر از دیگران واقف بودند، مع ذلک اجتهاد نموده و با مصلحت‌اندیشیهای مغرضانه کنار گذاردن علی علیه السلام را توجیه نمودند، و زعامت و رهبری مسلمین را بناحق به دیگری واگذار کردند، و این

۵. الخمسة مرحوم علامه فیروزآبادی ج ۱ ص ۳۸۵.

۱. فیض الغدیر ج ۲ ص ۲۱۷ فی الشرح، قال: و لما سمع ابوبکر و عمر ذلک - یعنی قول النبی ﷺ: «من کنت مولاه فعلی مولاه» قالا: فیما خرجه الدار القطنی عن سعد بن ابی وقاص: «امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه» و ذکره ابن حجر ایضاً فی صواعقه ص ۲۶ - بنقل از فضائل الخمسه ج ۱ ص ۳۸۵.

۲. ذتاریخ بغداد - للخطیب البغدادی ج ۸ ص ۲۹۰ - بنقل از فضائل الخمسه ج ۱ ص ۳۸۵.

روش (اجتهاد در مقابل نص) کار دسته‌ای از اصحاب بود که همیشه در برابر رسول خدا ﷺ اظهار نظر نموده و با آن حضرت مخالفت می‌کردند و شواهد و نمونه‌هایی در تاریخ در این باره ذکر شده است مانند مخالفت‌های عمر با رسول خدا ﷺ در صلح حدیبیه و برداشتن او جمله «حی علی خیر العمل» را از اذان و تحریم متعه و بالاخره مخالفت او با آوردن قلم و دوات که رسول خدا ﷺ می‌خواست در بستر مرگ وصیت‌نامه‌ای بنویسد تا مردم گمراه نشوند^(۱).

تأویلات باطل

ولی از آن بیمزه‌تر، و کاسه از آش داغ‌تر کسانی^(۲) هستند که بتأویلات باطل در سخنان رسول خدا ﷺ و یاد در آیات قرآن کریم می‌خواهند حق و باطل را درهم نموده، و خلط مبحث کنند، از آن جمله اینکه می‌گویند منظور از کلمه «مولی» در «حدیث غدیر» و امثال آن از احادیث - که رسول خدا ﷺ درباره خود و علی ﷺ بکار برد و فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه» عبارت است از «ناصر» و یا «محب» یعنی «یار» و «دوست» نه «سرپرست و صاحب اختیار» و یا لااقل احتمال این دو معنی مزاحم معنی اول قرار می‌گیرد و کلمه «مولی» را بصورت مجمل و نامفهوم در خواهد آورد، و معنی و مفهوم روشنی نخواهد داشت که بتوان ولایت علی ﷺ که بمعنی حق زعامت و سرپرستی است از آن استفاده نمود، در پاسخ اینگونه افراد باید گفت که اجمال و تاریکی در قلب و درون شما است، نه در سخنان رسول خدا ﷺ و لذا هیچ کدام از حاضرین در جلسات رسول خدا ﷺ این احتمالات را مطرح نکردند، با اینکه بهترین راه برای کنار گذاردن علی ﷺ همین بهانه‌جوییها می‌توانست باشد، نه جوان بودن علی ﷺ و یا دشمن داشتن او.

بهر حال علماء لغت برای کلمه «مولی» و «ولی» اگرچه چندین معنی، از قبیل

۱ - مسند احمد ج ۱ ص ۳۰۰ و صحیح مسلم ج ۲ در آخر وصایا، و صحیح بخاری ج ۱ کتاب صلح. مراجعه شود - بنقل از بحث حول الولاية آية الله شهيد صدر ص ۱۲ و ۴۵.
 ۲ - مانند فضل روزبهان در رد علامه حلی (قدس). - بنقل از دلائل الصدق ج ۲ ص ۸۳.

«ناصر» و «محب» و «اولی بتصرف» و غیر آن ذکر کرده‌اند، ولی بسیار روشن و بدیهی است که خاصیت لفظ مشترک این است که با قرائن حالیه و یا مقالیه یکی از آنها مشخص می‌گردد، و در حدیث غدیر هر دو قرینه وجود دارد که منظور رسول خدا ﷺ از کلمه «مولی» اولی بتصرف یعنی حق زعامت است.

اما قرینه عقلی این است که هیچ انسانی با کمترین توجه چنین گمان نخواهد کرد که رسول خدا ﷺ در آن گرمای سوزان در وسط بیابانی که هیچ گونه سایه‌بانی در آن جز سایه شتران وجود نداشت، انبوه جمعیت حاجیان را که حدوداً بیش از یکصد هزار نفر بوده‌اند از حرکت بازدارد، و با آن زحمات فراوان و با آن سخنان آتشین تنها مطلبی را که می‌خواهد اعلان کند این باشد که علی علیه السلام ناصر و محب شما است، چه حکمت و فلسفه‌ای در این توضیح و وضحات وجود داشت که رسول خدا ﷺ درباره آن تا این اندازه اهتمام ورزد؟

و اما قرینه لفظی - یعنی جمله‌هایی که در این سخنرانی آمده است و کلمات شخص رسول خدا ﷺ که بخوبی نشان می‌دهد که منظور از «مولی» همان «سرپرست» و «ولی امر» است - عبارت است از اینکه ابتدا رسول خدا ﷺ نزدیک شدن وفات خود را اعلان فرمود، و باز مانده خود را در میان مردم یعنی «ثقلین» را یادآور گردید، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و تا آنجا بالا برد که همه مردم بخوبی مشاهده کردند، آنگاه فرمود: «أیها الناس ألسنت اولی منکم بانفسکم» و پس از آنکه همگان جواب مثبت دادند، فرمود: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه» با در نظر گرفتن این مقدمه چینی‌ها بخوبی روشن می‌شود، که منظور از «مولی» جز «ولایت حکومت» چیز دیگری نیست؛ زیرا همین مقام بود که نیاز باعتراف از طرف مردم داشت و از جمله «اولی منکم بانفسکم» استفاده می‌شود.

ناگفته نماند که این گونه تأویلات مخصوص این حدیث شریف نیست، بلکه در کلیه آیات و احادیثی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است چنین تأویلات ظالمانه‌ای مرتکب شده‌اند که در ذیل آیات و احادیث آینده متذکر خواهیم شد و متن سخنرانی رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم را با ترجمه آن بیان خواهیم نمود. (۱)

فصل دوم:

اولین کشتی نجات ابوالأئمة علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام

بخش اول: امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

قسمت اول: در قرآن کریم

قسمت دوم: در سنت پیامبر اکرم

بخش دوم: طوفان سقیفه، و انتخاب ابی بکر بصورت فلته

بخش سوم: عهد ابی بکر، و انتصاب عمر به پاداش خدماتش به او

بخش چهارم: شورای سیاسی شش نفره، و انتخاب عثمان

بخش اول:

امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

قسمت اول:

در قرآن کریم

۱- آیه ولایت

۲- آیه ابلاغ

۳- آیه تطهیر

۴- آیه مودة

۵- آیه امامت

امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام در قرآن کریم

بیش از (۱۷۰) آیه در قرآن کریم تفسیر به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شده و علماء شیعه و سنی در کتابهای تفسیر و حدیث روایات بسیاری در این باره آورده‌اند، و بزرگانی مانند علامه حلی (قده)^(۱) در این زمینه تألیف و تحقیق ارزنده‌ای در کتاب «نهج الحق» ارائه نموده و نیز محقق عالیقدر سید قاضی نورالله تستری^(۲) در کتاب پراج احقاق الحق به سئوالات و شبهاتی که از طرف یکی از علماء اهل سنت به نام فضل بن روزبهان مطرح شده پاسخ‌های کافی داده است.

۱ - پیشوای علماء شیعه علامه علی الاطلاق جمال الدین ابومنصور، حسن بن یوسف الحلی، متولد سال ۶۴۸ هـ.ق، و متوفی سال ۷۲۶ هـ.ق. این بزرگوار (۸۴) آیه در متن کتاب «نهج الحق» بیان نموده، رجوع شود به کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۶۹ تا آخر کتاب. و (۹۴) آیه در پاورقی، ج ۳، ص ۵۳۳-۵۸۷ آورده است. و نیز علامه آیه الله مرعشی نجفی به صورت تنمه و تکمیل یادآور شده است جمعاً (۱۷۸) آیه تفسیر و یا تطبیق به ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - علامه حلی (قده) کتابی به نام «نهج الحق» در اثبات عقاید شیعه نگاشت و فضل بن روزبهان از علماء اهل سنت شافعی مذهب کتابی به نام «ابطال نهج الحق» بسال ۹۰۹ هـ.ق در رد آن نوشت سپس دانشمند و محقق عالیقدر شهید بزرگوار قاضی نورالله تستری کتاب پراج و بسیار محققانه «احقاق الحق» را در پاسخ به شبهات او به رشته تحریر درآورد که الحق و الإنصاف کتابی بی نظیر و شایسته تقدیر است. و تمامی علماء پس از او این کتاب را ستایش نموده‌اند و آن را پاسخگوی مخالفین می‌دانند. و کتاب «دلائل الصدق» مرحوم آیه الله مظفر نمونه مختصری از کتاب «احقاق الحق» می‌باشد دشمنان نتوانستند کتاب احقاق الحق را تحمل کنند و لذا بخاطر آن قاضی نورالله را بطور فجیعی در شهر لاهور هند سال ۱۰۱۹ هـ.ق به شهادت رساندند (نقل از مقدمه کتاب احقاق الحق، ج ۱).

خواستاران می توانند به کتاب مزبور و یا کتاب «دلائل الصدق» تألیف آیه الله علامه شیخ محمد حسن مظفر مراجعه کنند و ما در این نوشتار به ذکر چند آیه بسنده می کنیم تا از این فیض عظمی بی بهره نمانیم.

آیاتی از قرآن کریم درباره امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام

- ۱- قوله تعالى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»^(۱)
- ۲- قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...»^(۲)
- ۳- قوله تعالى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...»^(۳)
- ۴- قوله تعالى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...»^(۴)
- ۵- قوله تعالى: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...»^(۵)

۱- مائده ۵: ۵۵، معروف به آیه ولایت.

۲- مائده ۵: ۶۷ معروف به آیه ابلاغ.

۳- احزاب ۳۳: ۳۳ معروف به آیه تطهیر.

۴- شوری ۴۲: ۲۳ معروف به آیه مودة.

۵- بقره ۲: ۱۲۴ معروف به آیه امامت.

ولایت در قرآن کریم

۱ - آیه ولایت:

قال الله تعالى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»

ترجمه: «همانا سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع زکوة می‌دهند.»

به اتفاق فریقین (شیعه و سنی) این آیه درباره امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نازل گردیده و ما احادیث زیادی که به حد توأتر رسیده است داریم ^(۱) از جمله:

۱- حدیث ابی ذر ^(۲) که گفت: شنیدم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این دو گوشم - و گرنه کر شوند - و دیدم که آن بزرگوار را با این دو چشمانم - و گرنه کور شوند - که می‌فرمود: علی رهبر نیکان، و قاتل کافران است. پیروز باد هر که او را پیروزی دهد، و

۱ - جمله روایات در تفسیر «الدر المنثور سیوطی»، ج ۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۴ در حدود ۱۴ حدیث و تفسیر «البرهان»، ج ۱، ص ۴۷۹ - ۴۸۰، ۲۳ حدیث و کتاب «فضائل الخمسة» تألیف آیه الله فیروز آبادی، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۸ احادیثی در این مورد نقل شده است.

۲ - تفسیر ثعلبی و فخر رازی در ذیل آیه فوق الذکر سوره مائده آیه ۵۵ به نقل از فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۳ و دلائل الصدق، ج ۲، ص ۸۱ - با اختلافات جزئی در عبارت و تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۱ در ذیل آیه مورد بحث حدیث ۱۰.

شکست خورد هر که او را شکست دهد.

من روزی با رسول خدا ﷺ نماز ظهر را به جماعت خواندم آنگاه گدائی در مسجد دست حاجت برآورد، و چیزی خواست کسی به او چیزی نداد سائل - چون مأیوس شد - سر به سوی آسمان بلند کرد، و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول خدا در خواست کمک کردم، کسی به من کمک نکرد. و در این هنگام علی علیه السلام در حال رکوع بود - چون علی علیه السلام صدای او را شنید - با انگشت دست راست که در آن انگشتری بود به سوی سائل اشاره نمود - یعنی اینکه این انگشتر از دستم بستان - سائل پیش آمد و انگشتر ^(۱) را از انگشت علی علیه السلام بیرون آورد، و رسول خدا ﷺ این منظره را می دید.

رسول خدا ﷺ سر به سوی آسمان بلند نمود و با حال تضرع به درگاه پروردگار چنین گفت: پروردگارا برادرم موسی از تو درخواست نمود و گفت: سینه مرا فراخ نما و مرا شرح صدر عطا کن، و کار مرا آسان گردان و گره از زبانم بگشا تا سخنم را بفهمند، و وزیری از خانواده ام، هارون برادرم را برایم بگمار و مرا به کمک او تقویت کن و او را شریک من - در تبلیغ - قرار ده.

- بار خدایا تو دعای موسی را اجابت نمودی - و درباره او در قرآنت چنین گفتی

۱ - در متن حدیث تعبیر به «خنصر» شده است و آن انگشت کوچک دست راست است. و در تفسیر البرهان (ج ۱، ص ۴۸۵) در ذیل آیه مورد بحث - پس از نقل (۳) حدیث در شأن نزول آن می گوید: «عمار سابطی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که انگشتر امیرالمؤمنین علیه السلام که بصدقه بسائل داد حلقه اش نقره و نگینش یاقوت سرخ بود که معادل خراج شام ارزش داشت و از آن «مروان بن طوق» - از جمله مشرکین - بود که به دست علی علیه السلام کشته شد و انگشتری او را به عنوان غنیمت جنگی علی علیه السلام از دستش بیرون آورد و به رسول خدا ﷺ داد و رسول خدا ﷺ آن انگشتر را به علی علیه السلام بخشید، در انگشت نمود و برای نماز به مسجد روان گشت، و آن را در حال رکوع - گاهی که پشت سر رسول خدا ﷺ نماز می خواند - صدقه به سائل داد»

بنابراین انگشتر مزبور هر چند قیمتی بود ولی به عنوان «سلب مقتول» - یعنی اشیاء مختص به مقتول جنگی مانند لباس و آلات جنگی و اسب و انگشتر و غیر آن - به علی علیه السلام رسیده است و در جهاد این قبیل اشیاء مخصوص مجاهد قاتل است، و یا اینکه رسول خدا ﷺ آن را به عنوان امام و رهبر قتال برای خود انتخاب نموده و سپس به علی علیه السلام بخشیده است.

«سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا»^(۱) «ما بازوی تو را به برادرت تقویت خواهیم نمود، و به شما قدرت و سلطنتی عطا خواهیم کرد» بار خدایا من محمد عبد تو، و پیغمبر برگزیده تو هستم مرا نیز شرح صدر ده و کار مرا آسان نما و از خانواده ام علی علیه السلام را، وزیرم قرار ده، او را کمک و مددکار من بگردان.

ابوذر می گوید: به خدا قسم که هنوز سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل این آیه را نازل کرد و گفت ای محمد بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...»

۲- ابن عباس می گوید: علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سائل گفت: کی به تو این انگشتر را داد؟ سائل گفت: آن کس که در حال رکوع است، سپس خدای بزرگ این آیه را نازل فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...»^(۲)

۳- ابن مردویه به طریق کلینی از ابی طالح، از ابن عباس - در ضمن حدیث مفصلی - چنین نقل می کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به سائل فرمود: آیا کسی به تو چیزی داد؟ سائل گفت: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کی بود؟ سائل گفت: آن مرد که به نماز ایستاده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در چه حال به تو این انگشتر را داد؟ سائل گفت: در حال رکوع، و گفت او علی بن ابی طالب علیه السلام است، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله - از خوشحالی - تکبیر گفت، و این آیه را تلاوت نمود: «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^(۳)

استدلال

استدلال به آیه مورد بحث به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به نکات ذیل روشن می گردد:

۱- منظور از جمله «و الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ...» شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است که در یک واقعه یعنی - دادن صدقه در مسجد با این عناوین، ایمان،

۱- قصص ۲۸: ۳۵.

۲- تفسیر الدر المنثور سیوطی، ج ۱، ص ۲۹۳ در ذیل آیه مورد بحث.

۳- تفسیر الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۹۴ در ذیل آیه مورد بحث - آیه مذکور در حدیث پس از آیه مورد بحث است. آیه «وَ مَنْ يَتَوَلَّ...» مائده ۵: ۵۶.

اقامه نماز، دادن زکاة در حال رکوع معرفی شده است، و شاهد بر این مدعی روایات بسیاری است که از طریق شیعه و سنی رسیده است که قسمتی از آن را بیان کردیم.

۲- «ولایت» در آیه مورد بحث به صورت انحصار در سه مورد محدود شده، خدای تعالی و رسول الله ﷺ و علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا ولایت با کلمه «انما» که از آداب حصر است در آیه مبارکه برای سه مورد یاد شده اثبات گردیده است. «انما ولیکم الله...»

۳- «ولایت» در معانی بسیاری، البته بصورت مشترک معنوی یا لفظی به کار رفته است. از جمله معانی - که می توان در مورد آیه تصور نمود یکی از ۳ معنای «ولایت اطاعت و رهبری - ولایت نصرت - ولایت محبت» یعنی احتمالاً منظور از این سه معنی باشد:

۱- اولی به تصرف

۲- ناصر و معین

۳- دوست و محب

ترجیح قطعی با معنای اول یعنی «اولی به تصرف» است، زیرا ولایت نصرت و یا دوستی منحصر به سه مورد یاد شده نیست و همه مسلمانان ناصر و دوست یکدیگرند.

چنانکه می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»^(۱) و در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده:

مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم کمثل الجسد إذا اشتکی بعضه تداعی سائره بالسهر و الحمی^(۲) یعنی: «مثل اهل ایمان در محبت و عاطفه که بین شان است همانند پیکر زنده ای است که اگر یک عضوش به درد آید سائر اعضا آن پیکر با تب و شب زنده داری با او همراهی می کنند».

۱- توبه ۹: ۷۰.

۲- بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۱۵۰ باب ۴۳.

نتیجه

مراد از «ولایت» در آیه مورد بحث عبارت است از «ولایتی» که در آیه دیگری برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثبات شده است.

قوله تعالی «الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^(۱) یعنی: «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است»

تردیدی نیست که هر انسانی بر نفس و مال خود سلطه و اختیار ذاتی و طبیعی دارد، و خود بر خود حاکم است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت خود آنها بر خودشان مقدم و اولی است، یعنی دارای حق سرپرستی و رهبری است و بی تردید همین اولویت نسبت به ذات اقدس ربوبی که خالق انسانها است ثابت می باشد.

و در آیه مورد بحث همین معنای ولایت پس از خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام داده شده و بصورت انحصار در این سه مورد محدود گشته است، زیرا زعامت و رهبری در یک نقطه باید تمرکز پیدا کند و دور از هرج و مرج و طمع خود خواهان باشد.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» و به تعبیر دیگر: آیه مورد بحث سِمَت ولایت را بطور قضیه خارجییه برای سه مورد اثبات نموده است، و نه بطور قضیه حقیقیه که هر کس ایمان آورد و در نماز در حال رکوع زکات دهد حق ولایت داشته باشد.^(۲)

استدلال به آیه مورد بحث بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به ضمیمه روایات تفسیری و شأن نزول با توضیحی که داده شد روشن است.^(۳)

ولی در عین حال سئوالاتی مطرح شده که به برخی از آنها که قابل ذکر است اشاره و پاسخ می گوئیم.

۱ - احزاب ۳۳: ۶.

۲ - داستانی از عمر یا ابوبکر در این زمینه نقل می شود.

۳ - در کتاب پراج احقاق الحق و کتاب دلائل الصدق با توضیحات بیشتری بیان شده می توانید مراجعه

کنید.

سؤال اول

لفظ «ولایت» مجمل است زیرا معانی بسیاری تا ۲۷ معنی برای آن گفته‌اند، که از جمله آنها «اولی بتصرف» و «ناصر و محب» است و احتمالاً در آیه مورد بحث دو معنای اخیر مراد باشد. (۱)

پاسخ

۱- پاسخ این سؤال از سخنان گذشته روشن است زیرا لفظ مشترک اعم از مشترک معنوی یا لفظی بوسیله قرینه مشخص می‌شود و قرائن موجود عبارت است از کلمه «إِنَّمَا» که به صورت انحصار «ولایت» را در سه مورد خاص محدود نموده و از سائرین نفی می‌شود.

و تنها معانی که با هر سه مورد سازگار است معنی و مفهوم «اولی بتصرف» است. یعنی حاکمیت مطلقه و أحق بامور بودن. نه «ولی» به معنی «دوست» و یا «ناصر» زیرا این دو نسبت به عموم مسلمانان درباره یکدیگر ثابت است، و اختصاصی به سه مورد یاد شده ندارد.

و «ولایت» در قرآن کریم نسبت به ذات اقدس ربوبی به معنای «اولی به تصرف» اعم از ولایت تکوینی و یا تشریحی بسیار آمده است. چنانچه می‌فرماید:

۱- در لغت و تفسیر در معنای «ولایت» سخن بسیار گفته شده، و تا ۲۷ معنی از جمله اولی به تصرف مانند قوله تعالی «النار مولا هم» یعنی اولی بهم و محبت و یاری و همسایه و همقسم و ابن عم و معانی دیگر ذکر شده، آیا کل معانی بطور مشترک معنوی تحت یک معنای کلی است؟ و آن نوعی ارتباط تعلقی و پیایی بودن اعم از مکانی و زمانی و اعم از مادی و معنوی است؟ مثلاً: اگر دو نفر متعاقباً وارد منزل شوند عرب می‌گوید دَخَلَ زَيْدٌ الدَّارَ وَيَلِيهِ خَادِمُهُ، و همچنین اگر کسی در جایی بنشیند و دیگری جنب او بنشیند عرب می‌گوید جَلَسَ فُلَانٌ وَيَلِيهِ صَدِيقُهُ، و در ولایت زعامت و امامت نوعی پیروی و دنبال روی معنوی وجود دارد، و همچنین در ولاء محبت نیز محب دنبال محبوب است و در یاری ناصر دنبال منصور است، این احتمال که لفظ ولایت مشترک معنوی باشد بسیار به ذهن نزدیک است، و احتمال دیگر اشتراک لفظی است که هر کدام وضع مستقلی داشته باشند. رجوع شود به (اقرب الموارد و مفردات راغب) لغت «ولی» در هر حال اراده هر فردی از افراد کلی و یا افراد مشترک لفظی نیاز به قرینه لفظی و یا معنوی دارد و آیه مورد بحث دارای قرینه است.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...»^(۱)

ترجمه: آیا آنها غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟! در حالی که ولی فقط خداوند است.

«... مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»^(۲)

ترجمه: هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست آیا متذکر نمی شوید.

و قال تعالى: «أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(۳)

ترجمه: تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی.

و قال تعالى: «فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ»^(۴)

ترجمه: ولی و یابوری جز او نخواهد داشت.

جملگی این آیات دلالت دارند بر اینکه خدای متعال ولایت تکوینی بر خلق اعمال می کند و همه شؤون حیات بشر در این عالم و عالم دیگر در دست قدرت اوست.

و نیز در آیات دیگری ولایت تشریحی خود را متذکر شده است. به این معنی که امر هدایت و راهنمایی بشر به وسیله تشریح احکام و قوانین دینی با خداوند است و دیگری را جز به امر حق هیچگونه تصرفی نیست.

قوله تعالى: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^(۵)

ترجمه: خداوند سرپرست و ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می برد.

و قوله تعالى: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^(۶)

ترجمه: و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.

۱- شوری ۴۲: ۹.

۲- سجده ۳۲: ۴.

۳- یوسف ۱۲: ۱۰۱.

۴- شوری ۴۲: ۴۴.

۵- بقره ۲: ۲۵۷.

۶- آل عمران ۳: ۶۸.

و قوله تعالى: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»^(۱)

ترجمه: و خدا ولی و سرپرست متقین است.

تمامی این آیات مبارکه از ولایت الهی تکوینی و یا تشریحی سخن می‌گویند، و می‌تواند قرینه‌ای نسبت به آیه مورد بحث بوده باشد.

۲- وحدت سیاق به آیه بعد زیرا چنین می‌فرماید:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^(۲)

ترجمه: آنها که خدا و رسول او و مؤمنین را اولیاء (و رهبران) خود قرار دهند (پیروز خواهند شد) زیرا فقط حزب الله‌اند که همیشه پیروزند.

معنی «تولی» دیگری را ولی خود قرار دادن است، که مستلزم اطاعت و پیروی از اوست. و از این روی کلمه (حزب) نیز به کار رفته است که به معنی گروهی است که دارای هدف خاصی می‌باشد و رهبر آنها را بسوی آن هدف هدایت می‌کند و رئیس آن حزب می‌باشد، و حزب الله گروهی هستند که خدا را رهبر خود قرار داده‌اند، در مقابل حزب الشیطان که پیروی از او می‌کنند.

سؤال دوم:

ولایت در آیه مورد بحث به طور فعلی برای هر سه مورد (خدا و رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ) اثبات شده و این معنی با ولایت رهبری و امامت سازگار نیست، زیرا امامت امیرالمؤمنین علیؑ پس از رسول خدا ﷺ به عنوان خلیفه آن حضرت ثابت است، نه در زمان آن حضرت، و اما ولایت به معنی محبت یا نصرت برای امیرالمؤمنین علیؑ بطور هم‌آهنگ ثابت است، یعنی آن بزرگوار دوست و یار مؤمنین بود همانگونه که رسول خدا ﷺ در یک زمان.

پاسخ:

اولاً: فعلیت ولایت هر کدام نسبت به خود او است، ولایت ذات اقدس الهی ازلی

۱- جاشیه ۴۵: ۱۶.

۲- مائده ۵: ۵۶.

امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام در قرآن کریم - آیه ولایت / ۹۳

و ابدی، تکوینی و تشریحی است، و ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله پس از بعثت آن بزرگوار است، و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

و اما: می توان گفت که ولایت علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ثابت و محقق بوده، و از این روی اطاعت او نیز بر سائر مسلمین واجب و تصرفاتش نافذ بود، گرچه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال ولایت نمی کرد و علی علیه السلام کاملاً پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بر این مطلب نیز شواهدی می توان ارائه نمود:

الف: حدیث منزلت - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نسبت علی به من همانند نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من دیگر پیغمبری نیست». و مسلم است که هارون علیه السلام هم زمان با موسی علیه السلام در ولایت و زعامت شریک بود گرچه پیرو موسی بود.

ب: حدیث غدیر - رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَى مَوْلَاً» و ابوبکر و عمر هر دو با علی علیه السلام بیعت کردند و به او گفتند: «اکنون تو مولای ما و مولای همه مؤمنین شدی»^(۱) و سخن ایشان اعتراف به ولایت فعلی امیرالمؤمنین علیه السلام همزمان با ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و نیکو پیدا است که این مطلب را از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز فهمیده بودند.

ج - در احادیث بسیاری رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرموده است «من كنت وليه فعلی وليه»^(۲) یعنی هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای او است، و از این حدیث نیز ولایت فعلی و همزمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده می شود.

و امامت دو امام در یک زمان بی نظیر نیست، همچون امام حسن و امام حسین علیهما السلام، گرچه در عمل امام حسین علیه السلام از برادر بزرگتر خود امام حسن علیه السلام تبعیت می کرد.

۱ - مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱

و فخر رازی در ذیل آیه کریمه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...» و ابن حجر در «الصواعق» در اوایل کتاب در «الشبهة الحادية عشر»

۲ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰، و مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۰ و ۳۵۸.

سنوآل سوم:

در آیه مورد بحث «وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^(۱) تمامی جملات به صورت جمع آمده چگونه از یک فرد (علی بن ابی طالب علیه السلام) به صیغه جمع تعبیر شده است؟

پاسخ:

تعبیر از یک فرد به صیغه جمع، اعم از خود متکلم نسبت به خود، و یا دیگری در تمامی لغت‌ها یک امر معمولی و متعارف است، مثلاً: شخصی برای اظهار عظمت خود احیاناً از خود بصورت جمع یاد می‌کند، مثلاً می‌گوید «ما فرمان دادیم» در حالتی که فرمانده یک فرد است، و در قرآن کریم بسیار آمده، مثلاً می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^(۲) و یا می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^(۳)

و همچنین ممکن است از دیگری به صورت جمع تعبیر می‌شود مثلاً در این آیه: «يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»^(۴)

یعنی: «می‌گویند اگر ما به مدینه بازگردیم عزیزتران خوارتران را (از شهر) بیرون می‌کنند». و گوینده این سخن - بنا بر روایات - فقط «عبدالله بن ابی» بوده که یکی از منافقین بوده است.

البته تعبیر از فردی بصیغه جمع باید دارای نکته‌ای باشد، و در آیه مورد بحث یکی از دو نکته را می‌توان در نظر گرفت. ۱- عظمت علی بن ابی طالب علیه السلام و گوئیا عمل این یک فرد به منزله عمل تمامی مؤمنین است، و نماز و صدقه دادن او در برابر کل مؤمنین است، و در همین زمینه بود که در روز جنگ خیبر و مقابله علی علیه السلام با عمرو بن عبدود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برز الايمان كله الى الشرك كله» گوئیا علی علیه السلام تمام ایمان بود

۱- مائده ۵: ۵۵.

۲- «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» قدر: ۱.

۳- حجر: ۹ «البته، قرآنی را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققاً (از آسیب حسودان و منکران) محفوظ خواهیم داشت.

۴- منافقون: ۸.

که در برابر تمام کفر قرار گرفته بود.

۲- تشویق دیگران به پیروی از علی علیه السلام در ایمان صادق و اقامه نماز و دادن زکاة، و تعجیل در آن حتی در حال رکوع نماز، زیرا همین صفات یا امثال آن در حد کمال در علی بن ابی طالب علیه السلام وجود داشت که به مقام «ولایت» منصوب گردید، و کار خدای متعال در هیچ موردی بدون حکمت نیست، و تا شخصی صلاحیت نداشته باشد به مقام ولایت منصوب نمی‌گردد.

سؤال چهارم:

یکی دیگر از سئوالات این است که چرا در آیه «ولایت» صریحاً نام علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر نشده، تا اختلافات بطور کلی ریشه کن گردد؟

پاسخ:

به احتمال زیاد ممکن بود که تصریح بنام آن حضرت سبب شورش منافقین و یا ارتداد آنها شود، و در نتیجه تازه مسلمانان به تزلزل و تردید افتند، و اسلام در خطر سقوط واقع شود، علاوه آنکه ذکر اوصاف شخصی، اشاره به سبب انتخاب او برای ولایت و صلاحیت او برای این مقام است و قرآن کریم براساس فصاحت و بلاغت نازل شده، نه صراحت، و بدست آوردن معارف هر دین و مذهبی بالأخص معارف اسلامی بستگی به جهاد و کوشش و فهم و دقت دارد.

از این هم گذشته اگر بنا بود که تصریح بنام علی علیه السلام مشکل اختلافات را حل می‌کرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بصورت مکرر از روز اول دعوت به اسلام در آن مهمانی معروف که از بستگان و فامیل خود نمود تا روز غدیر خم و قبل و بعد از آن صریحاً نام علی علیه السلام را به عنوان «خلیفه» و «ولی» و «وصی» و امثال آن می‌برد، ولی گوش شنوا، مگر در افراد معدودی وجود نداشت.

۲ - آیه ابلاغ:

قال الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^(۱)

ترجمه: «ای پیامبر آنچه را که از جانب خدا بر تو نازل شده است کاملاً به مردم ابلاغ کن که اگر چنین نکنی رسالت خویش را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم محافظت خواهد نمود»

شان نزول و غدیر خم

چون این آیه کریمه نازل شد رسول خدا ﷺ دست علی امیرالمؤمنین عليه السلام را در غدیر خم گرفت و فرمود «أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَالْأَئِمَّةُ وَالْعِدَّةُ، وَالْحَقُّ مَعَهُ كَيْفَمَا دَارَ»^(۲)

عموم مسلمین (شیعه و سنی)^(۳) اتفاق نظر دارند که شأن نزول این آیه مبارکه داستان «غدیر خم» است، که در بازگشت از سفر حجة الوداع بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل

۱ - مائده ۵: ۶۷.

۲ - احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۱۵ تألیف شهید قاضی نور الله م ۱۰۱۹ ه. ق. دلائل الصدق مرحوم مظفر، م ۱۳۷۲ ه. ق، ج ۲، ص ۸۳ و بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۱ به بعد و الغدیر ج ۱، ص ۲۱۴ - ۲۶۶ با اختلاف در اختصار و تفصیل و الفاظ.

۳ - احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۱۵، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۸۳.

گردید، و آن حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان «ولی» معرفی فرموده، و دست آن بزرگوار را گرفت، و به حاضرین که (۷۰) هزار و احتمالاً تا (۱۲۰) هزار نفر بودند نشان داد، و فرمود «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» و در نتیجه مصداق ابلاغ «ما انزل الیک» را در نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم به «ولایت امر» تطبیق فرمود.

ناگفته نماند که در شأن نزول این آیه جای هیچگونه تردید نیست و در تفاسیر و کتب تاریخی شیعه و سنی بطور مختصر و یا مفصل نگاشته شده است که آیه مربوط به غدیر خم و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است و شعرا در این زمینه اشعار بسیاری در قرنهای پیاپی سروده‌اند که ابتداء آن در حضور شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله شروع شد و این ابیات را شاعر معروف «حسان بن ثابت» در همان روز غدیر در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله سروده و در آن اشاراتی به فضائل اهل البیت و امیرالمؤمنین علیه السلام نموده، او پس از سرودن اشعار به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله اجازه می‌فرمائید شعری را که درباره علی بن ابی طالب (به مناسبت این واقعه عظیم) سروده‌ام بخوانم؟ حضرت فرمودند: بخوان ببرکة الله. حسان گفت:

- | | |
|------------------------------|-------------------------------------------|
| ۱ - ینادیهم یوم الغدیر نبیهم | بسخم واسمع بالرسول منادیا |
| ۲ - و قال فمن مولاکم و ولیکم | فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا |
| ۳ - إلهک مولانا و انت ولینا | و لن تجدن منا لک الیوم عاصیا |
| ۴ - فقال له: قم یا علی فإنتی | رضیتک من بعدی اماما و هادیا |
| ۵ - فمن کنت مولاه فهذا ولیه | فکونوا له اتباع صدق موالیا |
| ۶ - هناک دعا اللهم وال ولیه | و کن للذی هادی علیا معادیا ^(۱) |

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم با بانگی رسا چنین ندا در داد:

ای مردم مولی و ولی شما کیست؟ همه به صراحت پاسخ دادند:

- مولای ما خدای تو می‌باشد و ولی ما تو هستی و تو در فرمانبری ما تاکنون

عصیانی ندیده‌ای.

- پیامبر به علی فرمود: ای علی برخیز من از اینکه تو امام و هادی پس از من باشی

خرسندم.

هر کس من مولای او هستم این (علی) ولی او است.

پس از او صادقانه پیروی کنید و او را دوست بدارید.

خدایا هر کس او را دوست بدارد او را دوست بدار و هر کس او را دشمن می‌دارد

او را دشمن بدار.

دانشمندانی مانند قاضی نور الله تستری در کتاب احقاق الحق^(۱) و علامه مظفر در کتاب دلائل الصدق^(۲) و علامه امینی در کتاب الغدير^(۳) و دیگران^(۴) درباره تحقیق و تبیین سند حدیث غدیر خم و اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخنان فراوان گفته‌اند، و بحد کافی تحقیق در سند آن انجام شده است، که هر محققى را بی‌نیاز از تفحص در سند آن می‌کند. جالب آنکه حدیث غدیر، را در شأن نزول آیه ابلاغ ۱۴۶ نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.^(۵)

استدلال

و اما استدلال به آیه ابلاغ بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به ضمیمه حدیث غدیر خم بسیار روشن است و شواهد و قرائن بسیاری در این باره وجود دارد که منظور از کلمه «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً» «ولایت امر» و «اولویت به تصرف» در امور است. زیرا تنها خلائی که احساس می‌شد پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آید خلاء رهبری بود که سرنوشت امت اسلام کاملاً به آن بستگی داشته و دارد، چه آنکه تمامی احکام ابلاغ شده بود، و تنها حج و رهبری باقی مانده بود،^(۶) که احکام حج در

۱- ج ۲، ص ۴۱۵-۵۰۱ با ضمیمه پاورقی آیه الله محقق سید شهاب الدین نجفی (قده) و ج ۳، ص ۵۱۲ و ج ۱۴، ص ۳۹-۳۲.

۲- ج ۲، ص ۸۳.

۳- ج ۱، ص ۲۱۴-۲۶۶.

۴- رجوع شود به ج ۲، احقاق الحق ص ۴۲۵، از قول علی بن شهر آشوب نقل شده که در حدود یک هزار کتاب، علماء شیعه و سنی درباره حدیث غدیر نگاشته‌اند.

۵- از جمله ابوبکر و عمر و عثمان و امثالهم از صحابه نزدیک - به نقل از کتاب شرح خطبه غدیر تألیف علامه آقای نقوی، ص ۲۸-۴۵ و کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۵۶.

۶- اینکه ۲ فریضه مانده بود تا دین کامل شود در ضمن روایاتی در جلد ۳۷ بحارالانوار ص ۲۰۱ آمده

حجة الوداع از طرف آن حضرت قولاً و عملاً بیان شد، و فرمود: حج را آنگونه انجام دهید که من انجام دادم. و تنها موضوع رهبری باقی مانده بود که به صورت عام اعلان شود و لذا جبرئیل مکرراً نازل شد و مؤکداً دستور این مطلب را ابلاغ نمود، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دشمنان و منافقان هراسی در دل داشت که با وعده الهی به عصمت و حفظ، آن نگرانی برطرف گردید. و شاهد بر اینکه منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کلمه مولی «ولایت امر» بوده:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم ابتداء از مردم اقرار به ولایت خود گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» آیا من بر شما اولویت ندارم؟ همگی در جواب گفتند: آری تو مولای ما هستی، و روشن است که منظور از این پرسش و پاسخ «اولویت در امر» بود.

بنابراین احتمال اینکه مراد از «مولی» ناصر و یا محب^(۱) یعنی یاور و یا دوست باشد منتفی است، زیرا دوستی و محبتی که در پی آن اطاعت و فرمانبرداری نباشد اثری نخواهد داشت، و همچنین اگر یاری در امر رهبری نباشد لغو و بیهوده است، و کلمه «مولی» در «اولویت در امر» بسیار استعمال شده است.

۲- حاضرین در آن روز پرشکوه که از ۷۰ تا ۱۲۰ هزار نفر تعداد آنها گفته شده همگی معنای «ولایت امر» را دریافتند و لذا به آن حضرت تبریک گفتند و بیعت نمودند^(۲) در حالی که دوستی و یانصرت و یاری چه از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردم، و یا مردم نسبت به آن حضرت (یعنی مولی به معنی اسم فاعل یا مفعول محب یا محبوب، ناصر یا منصور) نیاز به تبریک و بیعت ندارد.

۳- دیگر از شواهد بر مدعی نزول آیه کریمه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^(۳) است که به مناسبت همین روز نازل شده، زیرا کمال دین با یک امر

است.

۱- همچنانکه بعضی از ناصبها مانند فضل بن روزبهان در کتاب «ابطال نهج الحق» چنین احتمال داده و شهید قاضی نورالله تستری در کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۸۲ بطور تفصیل پاسخ او را داده است.

۲- احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۷۲ در پاورقی.

۳- مائده ۵: ۳ ترجمه: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم...»

اصولی انجام می‌شود، نه تنها با محبت منهای اطاعت و فرمانبرداری، و آن نیست مگر آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد و آن اعلان «ولایت امر» و رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

۴ - شخص امیرالمؤمنین علیه السلام به داستان غدیر در برابر مخالفین استدلال کرد و از مردم استشهاد نمود و جمع بسیاری به نفع آن حضرت شهادت دادند. (۱)
شواهد دیگری نیز وجود دارد که وضوح و روشنی مطلب ما را از ذکر آنها بی‌نیاز می‌کند. (۲)

خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم

متن خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطور تفصیل در بسیاری از کتابها نقل شده (۳) است. و آنچه ما را بیشتر به بیان این خطبه مبارکه تشویق می‌کند آن است که بسیاری از معارف اسلامی در آن ذکر شده، و بالأخص که درباره حضرت بقیة الله الاعظم مهدی موعود (عج) بیاناتی در آن شده است.

۱ - احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲ - می‌توانید رجوع کنید به کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۷۰ پاورقی و ص ۴۸۳ متن. و کتاب دلائل الصدق، ج ۲، ص ۸۳ به بعد.

۳ - از جمله در کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۱۹ از کتاب تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۳۶ به نقل از کتاب الولاية محمد بن جریر طبری و کتاب بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۱ و کتاب احتجاج طبرسی (متوفی ۵۸۸ هـ ق) ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۶۱.

متن کامل خطبه پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - الحمد و الثناء

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَ دَنَا فِي تَفَرُّدِهِ^(۱) وَ جَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَ عَظُمَ فِي أَرْكَانِهِ،
وَ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ وَ قَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بَرَّهَانِهِ، حَمِيدًا^(۲) لَمْ
يَزَلْ، مَخْمُودًا لَا يَزَالُ [وَ مَجِيدًا لَا يَزُولُ، وَ مُبْدئًا وَ مُعِيدًا وَ كُلُّ أَمْرٍ إِلَيْهِ يَعُودُ].^(۳)
بَارِيءُ الْمَسْمُوكَاتِ وَ دَاحِي الْمَذْحُوتِ^(۴) وَ جَبَّارُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَاوَاتِ، قُدُّوسٌ
سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِّنْ بَرَاءَةٍ، مُتَطَوِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِّنْ
نِّشَاءٍ^(۵) يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ^(۶) وَ الْعِيُونَ لَا تَرَاهُ.

۱ - «ب» و «د»: علا بتوحيده و دنا بتفريده. «ج»: قى توحيد.

توجه: در پاورقی‌های این خطبه موارد اختلاف و کیفیت و رمزهای آن برای اشاره به پنج کتاب اشاره
نده است - رک ۱۲۳.

۲ - «الف» و «ب» و «ه»: مجیداً.

۳ - الزيادة من «ج» و «د» و «ه».

۴ - المسموكات أى المرفوعات و هى السماوات و المدحوات أى المبسوطات و هى الأرضين.

۵ - «ج» و «د» و «ه»: متطول على كل من ذراه.

۶ - «ج» «د» و «ه»: كل نفس.

كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو أَنَاةٍ، قَدْ وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنْ عَلَيْهِمْ ^(١) بِنِعْمَتِهِ. لَا يَعْجَلُ بِإِنْتِقَامِهِ،
وَلَا يُبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا ^(٢) مِنْ عَذَابِهِ.
قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمَائِرَ، وَ لَمْ تَخْفَ عَلَيْهِ الْمَكْتُونَاتِ وَ لَا اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِ
الْخَفِيَّاتُ، لَهُ الْأَخَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْعَلَبَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ مِثْلَهُ شَيْءٌ وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ ^(٣) دَائِمٌ حَتَّى ^(٤) وَ قَائِمٌ
بِالْقِسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ
وَصْفَهُ مِنْ مُعَابِنَةٍ، وَ لَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَ عَلَانِيَةٍ إِلَّا بِمَا دَلَّ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ.
وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ ^(٥) الدَّهْرَ قُدْسَهُ، وَ الَّذِي يَغْشَى الْأَبَدَ نُورَهُ، ^(٦) وَ الَّذِي يُنْفِذُ أَمْرَهُ
بِلا مُشَاوَرَةٍ مُشِيرٍ وَ لَا مَعَهُ شَرِيكَ فِي تَقْدِيرِهِ وَ لَا يُعَاوَنُ فِي تَدْبِيرِهِ. ^(٧)
صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ ^(٨) عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، وَ خَلَقَ مَا خَلَقَ بِلا مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَ لَا تَكْلُفٍ وَ
لَا حَيْثِيَالٍ. ^(٩) أَنْشَأَهَا ^(١٠) فَكَانَتْ وَ بَرَأَهَا فَبَانَتْ. فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَّقِنُ الصَّنِيعَةُ،
الْحَسَنُ الصَّنِيعَةُ ^(١١)، الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ، وَ الْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ.
وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ [اللَّهُ] ^(١٢) الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ، وَ اسْتَسَلَّمَ
كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَ خَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ. مَلِكُ الْأَمْلاكِ ^(١٣) وَ مُفْلِكُ الْأَفْلاكِ وَ مُسَخَّرُ

١ - «د»: على جميع خلقه.

٢ - «ج» و «ه»: يستحقون.

٣ - «ج» و «د»: و هو منشيء حتى حين لا حتى.

٤ - «ب»: دائم غنى.

٥ - «د»: أبلى.

٦ - «ج»: يغشى الامد. «د»: يفتنى الابد.

٧ - «الف» و «ب» و «د»: و لا تفاوت في تدبيره.

٨ - «الف»: ما أبدع.

٩ - «ج»: اختبال و الإختبال بمعنى الفساد.

١٠ - «ج»: شاتها.

١١ - «ب»: الحسن المنعة. «ه»: الحسن الصبغة.

١٢ - الزيادة من «ج» و «د».

١٣ - «ب» و «ج»: مالك الأملاك.

الشمس والقمر،^(۱) کل یجری لأجل مسمى. یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل یطلبه حیثاً. قاصم کل جبار عنید و مهلك کل شیطان مرید. لم یکن له ضد ولا معه ند^(۲) احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. إله واحد و رب ماجد^(۳) یشاء فیمنی، و یرید فیقزی، و یعلم فیخصی، و یمیت و یحیی، و یفقر و یغنی، و یضحک و یتکی، [و یدنی و یقزی]^(۴) و یمنع و یعطی،^(۵) له الملک و له الحمد، یدیه الخیر و هو علی کل شیء قدير. یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل، لا إله إلا هو العزیز الغفار.^(۶) مستجیب الدعاء^(۷) و مجزول العطاء،^(۸) محصى الأنفاس و رب الجنة و الناس، الذی لا یشکل علیه شیء،^(۹) و لا یضجره صراخ المستصرخین و لا یبرمه إلحاح الملحین.^(۱۰) العاصم للصالحین، و الموفق للمفلحین، و مولى المؤمنین و رب العالمین.^(۱۱) الذی استحق من کل من خلق أن یشکره و یحمده [علی کل حال].^(۱۲) أحمده كثيراً و أشکره دائماً^(۱۳) علی السراء و الضراء و الشدة و الرخاء، و أومن به و بملائکته و کتبه و رسله. أسمع لأمره و أطیع و أبادر إلی کل ما یرضاه و استسلم لهما

۱ - هذه الفقرة فی «د» هكذا: ملک الاملاک و مسخر الشمس و القمر فی الأفلاک.

۲ - «الف» و «ب»: لم یکن معه ضد و لا ند. «ج»: و لم یکن معه ند.

۳ - «ج»: إلهاً واحداً ماجداً.

۴ - الزیادة من «الف» و «ب» و «ه» و فی «د»: و یدبر فیقزی.

۵ - «ب»: و یمنع و یشری.

۶ - «ج»: لا یولج لیل فی نهار و لا مولج لنهار فی لیل إلا هو. و فی «ه»: لا مولج اللیل فی نهار و لا مولج النهار فی لیل إلا هو.

۷ - «الف»: مجیب الدعاء.

۸ - «د»: جزیل العطاء.

۹ - «ج» و «د» و «ه»: لا یشکل علیه لغة.

۱۰ - «ج» و «ه»: لا یضجره مستصرخة. «د»: الملحین علیه.

۱۱ - «د»: الموفق للمتقین و مولى العالمین.

۱۲ - الزیادة من «ج» و «د» و «ه».

۱۳ - «الف»: أحمده علی السراء، و فی «ب» هذه الفقرة متصلة بما قبلها هكذا: ان یشکره و یحمده علی

السراء... و فی «د»: أحمده و أشکره.

قَضَاءُ،^(١) رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَ خَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَكْرَهُ وَ لَا يَخَافُ جَوْرَهُ.

٢ - أمر الهى فى موضوع هام

وَ أَقْرَأَهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ أُوَدِّى مَا أَوْحَى بِهِ إِلَيَّ حَذْرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَ إِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ صَفَتْ خُلَّتُهُ^(٢) - لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ [فِي حَقِّ عَلِيٍّ]^(٣) فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَ قَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْعِصْمَةَ [مِنَ النَّاسِ]^(٤) وَ هُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ.

فَأَوْحَى إِلَيَّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^(٥).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ،^(٦) وَ أَنَا أَيُّنُ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنْ جَبْرَيْلُ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَ هُوَ السَّلَامُ -^(٧) أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ كُلَّ أَيْضٍ وَ أَسْوَدٍ:^(٨) أَنْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي [عَلَى أُمَّتِي]^(٩) وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ

١ - «ج»: أبادر الى رضاه. «الف»: استسلم لقضائه. و هذه الفقرة فى «د» هكذا: فاسمعوا و أطيعوا لأمره و بادروا إلى مرضاته و سلموا لما قضاها.

٢ - «ب»: و ان عظمت حيلته و صفة حيلته. «د»: و ان عظمت منته.

٣ - الزيادة من «ب».

٤ - الزيادة من «ب».

٥ - المائة ٥ : ٦٧.

٦ - «ج» و «ه» هكذا: ما قصرت فيما بلغت و لاقعدت عن تليغ ما أنزله.

٧ - «ب» و «ج» و «ه»: عن السلام رب السلام.

٨ - زاد فى «د»: أحمر.

٩ - الزيادة من «ب».

رَاكِعُونَ،^(۱) وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ هُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ.^(۲)

وَ سَأَلْتُ جَبْرَيْلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي [السَّلَامَ]^(۳) عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - لِعِلْمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَ إِذْغَالِ اللَّائِمِينَ^(۴) وَ حَيْلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ،^(۵) الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالسِّتِّهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، وَ يَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ،^(۶) وَ كَثْرَةَ إِذَاهُمْ لِي غَيْرَ مَرَّةٍ^(۷) حَتَّى سَمُونِي أُذُنًا وَ زَعَمُوا أَنِّي كَذَلِكَ لِكَثْرَةِ مَلَازِمَتِهِ آيَاتِي وَ أَقْبَالِي عَلَيْهِ [وَ هَوَاهُ وَ قَبُولِهِ مِنِّي]^(۸) حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ذَلِكَ^(۹) هُوَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنٌ - [عَلَى الَّذِينَ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ] -^(۱۰) خَيْرٌ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ^(۱۱) الْآيَةُ. وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَسْمِيَ الْقَائِلِينَ بِذَلِكَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ وَ أَنْ أَوْمِي إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ،^(۱۲) وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكْرَمْتُ.^(۱۳)

وَ كُلُّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ [فِي حَقِّ عَلِيٍّ]،^(۱۴) ثُمَّ تَلَا: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي حَقِّ عَلِيٍّ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

- ۱ - سورة المائدة، الآية ۵۵.
- ۲ - «ب»: و هو راکع یرید وجه الله، یریده الله فی کل حال.
- ۳ - الزیادة من «ب» و «ج» و «ه».
- ۴ - «الف»: ادغال الآثمين. «ب»: ادعاء اللائمين. «ج»: اعدال الظالمين. «ه»: اعدال اللائمين. و الإدغال بمعنى ادخال ما یفسد، و العذل بمعنى اللوم.
- ۵ - «الف»: ختل المستهزئين. «ه»: حیل المستسرین. و الختل بمعنى الخدعة.
- ۶ - اشارة إلى الآية ۱۱ فی سورة الفتح، و الآية ۱۵ من سورة النور.
- ۷ - «ج»: مرّة بعد أخرى.
- ۸ - الزیادة من «ج» و «ه».
- ۹ - «ب»: انزل الله فی کتابه ذلك. «ج» و «ه»: أنزل عز و جل فی ذلك لا إله إلا هو.
- ۱۰ - الزیادة من «الف» و «د».
- ۱۱ - التوبة ۱۰: ۶۱.
- ۱۲ - «د»: و أو مات إليهم بأعيانهم و لو شئت أن ادلّ عليهم لدللت.
- ۱۳ - «ج» و «ه» و «ه»: و لكنی و الله بسترهم قد تكرمت.
- ۱۴ - الزیادة من «ب».

٣ - الإعلان الرسمي بإمامة الائمة الاثني عشرية و ولايتهم

فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ [ذَلِكَ فِيهِ وَافْتَهُمُوهُ وَ اعْلَمُوا] أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا فَرَضَ ^(١) طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّبَعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَ عَلَى الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ، وَ عَلَى الْعَجَمِيِّ ^(٢) وَ الْعَرَبِيِّ، وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلُوكِ ^(٣) وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ، وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ، وَ عَلَى كُلِّ مَوْحِدٍ ^(٤) مَاضٍ حُكْمُهُ، جَازٍ قَوْلُهُ، ^(٥) نَافِذٍ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ لَهُ. ^(٦)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقَامِ أُمَّةٍ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ انْقَادُوا لِأَمْرِ [اللَّهِ] ^(٧) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَ إِلَهُكُمْ بِأَمْرِ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. ^(٨)

ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَ نَبِيُّهُ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ، ^(٩) ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَ لِيَكُمْ وَ إِمَامُكُمْ لِأَحْلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، ^(١٠) وَ لَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ [عَلَيْكُمْ] ^(١١) وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَرَفَنِي الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ أَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ إِلَيْهِ. ^(١٢)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، [فَضَّلُوهُ] ^(١٣)، مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ قَدْ أَحْضَاهُ اللَّهُ فِيَّ، وَ كُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ

١ - «الف»: مفترضة. «ب»: مفروضاً.

٢ - «الف» و «ب» و «د»: الأعجمي.

٣ - «ب»: الحرّ و العبد.

٤ - «ج» و «ه»: على كل موجود.

٥ - «الف» و «ب» و «د»: جائز قوله.

٦ - «ب»: مأجور من تبعه و من صدقه و اطاعه، فقد غفر الله له و لمن سمع و اطاع له.

٧ - الزيادة من «ب» و «ج» و «ه».

٨ - «ج» و «ه»: ثم الإمامة في وُلدي الذين من صلبه إلى يوم القيامة و يوم يلقون الله و رسوله و في «د»: ثم

الائمة الذين في ذرّيتي.

٩ - «الف» و «د»: ثم من دونه رسولكم محمّد، وليكم القائم المخاطب لكم.

١٠ - «ج» و «د»: لا حلال إلا ما أحله الله و لا حرام إلا ما حرّمه الله.

١١ - الزيادة من «ج» و «ه».

١٢ - «ب»: و انا عرفت عليّاً. «ج»: و انا وصيت بعلمه إليه. «ه»: و انا رضيت بعلمه.

١٣ - الزيادة من «ج».

أَخَصِيَّتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا، ^(١) وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ [الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَسَ: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»]. ^(٢)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَتَفَرَّوْا مِنْهُ، ^(٣) وَلَا تَسْتَكْفُوا مِنْ وِلَايَتِهِ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيُزْهِقُ الْبَاطِلَ وَيُنْهِي عَنْهُ، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ [لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ] ^(٤)، وَالَّذِي قَدِيَ رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ. [أَوَّلُ النَّاسِ صَلَاةً وَأَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مَعِيَ. أَمْرَتُهُ عَنِ اللَّهِ أَنْ يَنَامَ فِي مَضْجَعِي، فَفَعَلَ فَادِيًّا لِي بِنَفْسِهِ]. ^(٥)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضَلُّوا فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ، وَاقْبَلُوا فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، ^(٦) وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلَايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، ^(٧) حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نَكْرًا أَبَدَ الْأَبَادِ وَدَهْرَ الدُّهُورِ. ^(٨) فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالَفُوهُ ^(٩). فَتَضَلُّوا نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. ^(١٠)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، بِي - وَاللَّهِ - بَشَرٌ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا - [وَاللَّهِ] ^(١١) - خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ ^(١٢) وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

- ١ - «ب»: وكل علم علمنيه فقد علمته علياً والمتقين من ولده. «ج» و «ه»: وكل علم علمنيه فقد علمته علياً وهو المبين لكم بعدى.
- ٢ - الزيادة من «ب». والآية في سورة يس: الآية ١٢.
- ٣ - «ج» و «د»: ولا تفرّوا منه.
- ٤ - الزيادة من «ب».
- ٥ - الزيادة من «ب».
- ٦ - «ب»: أنه امامكم بأمر الله.
- ٧ - «ج»: لن يتوب الله على أحد أنكم أحد أنكره ولن يغفر الله له يغفر الله.
- ٨ - «ب»: حتماً على الله تبارك اسمه أن يعذب من يجحده و يعانده معى عذاباً نكراً أبداً الأبدية و دهر الدهرين.
- ٩ - «د»: أن تخالفوني.
- ١٠ - إشارة إلى الآية ٢٤ من سورة البقرة.
- ١١ - الزيادة من «ه».
- ١٢ - «ج»: معاشر الناس، لى و الله بشرى لأكون من النبيين و المرسلين. «د»: أيها الناس هي و الله بشرى الاولين من النبيين و المرسلين.

الْأَرْضِينَ. فَمَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ^(١) كُفَرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ مَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَّ فِي كُلِّ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ، وَ مَنْ شَكَّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَيْمَةِ فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَ الشَّاكُّ فِينَا فِي النَّارِ^(٢)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، حَبَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنَّا مِنْهُ عَلَيَّ وَ إِحْسَانًا مِنْهُ إِلَيَّ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِلَّا لَهُ الْحَمْدُ مِنْي أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ وَ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضُّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَ بَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُوَافِقْهُ. إِلَّا إِنْ جَبْرَيْلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَ يَقُولُ: «مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَ لَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَ غَضَبِي»^(٣) «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ - أَنْ تُخَالَفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا - إِنْ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^(٤).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنَّبَ اللَّهُ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ تَعَالَى [مُخْبِرًا عَمَّنْ يُخَالَفُهُ]^(٥): «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»^(٦).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِثْلَابَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ^(٧) وَ لَنْ يُوَضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَ شَائِلٌ بِعَضُدِهِ [وَ رَافِعُهُ بِيَدِي]^(٨) وَ مَعْلِمُكُمْ: أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ، وَ مَوَالَاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ.

١ - «ب» و «ج»: فهو كافر.

٢ - هذه الفقرة في «الف» و «ج» و «د» هكذا: و من شك في شيء من قولي هذا فقد شك في الكل منه، و الشكاك في ذلك في النار. و في «ه»: و من شك في شيء من قولي فقد شك في الكل منه...

٣ - هذه الفقرة في «ب» هكذا: معاشر الناس، ان الله قد فضل علي بن ابي طالب على الناس كلهم و هو افضل الناس بعدى من ذكر او انثى، ما انزل الرزق و بقى واحد من الخلق، ملعون ملعون من خالف قولي هذا و لم يوافق... و في «ج» و «ه» هكذا:... ملعون ملعون من خالفه، مغضوب عليه قولي عن جبرئيل و قول جبرئيل عن الله عزوجل. و لتنظر نفس ما قدمت لغد، و اتقوا الله ان تخالفوه، ان الله خير بما تعلمون.

٤ - اشارة إلى الآية ١٨ من سورة الحشر.

٥ - الزيادة من «ب».

٦ - الزمر ٣٩: ٥٦.

٧ - «د»: فوالله لهو مبين لكم نوراً واحداً.

٨ - الزيادة من «ب» و «ج».

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي [مِنْ صُلْبِهِ] ^(۱) هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَثْبُتٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ. أَلَا إِنَّهُمْ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكْمِهِ فِي أَرْضِهِ. ^(۲)

أَلَا وَ قَدْ أَدَيْتُ، أَلَا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَسْمَعْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَوْصَحْتُ، ^(۳) أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ ^(۴) عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَا «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» غَيْرَ أَخِي هَذَا، ^(۵) أَلَا لَا تَجِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرَةٍ.

۴ - رفع علي ﷺ رسول الله ﷺ

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَضُدِ عَلِيٍّ ﷺ فَرَفَعَهُ، وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِنْذُ أَوَّلِ مَا صَعَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْبَرَهُ عَلَى دَرَجَةٍ دُونَ مَقَامِهِ مُتَيَمِّناً عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَهُمَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ. فَرَفَعَهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ وَ بَسَطَهُمَا إِلَى السَّمَاءِ وَ شَالَ عَلِيًّا ﷺ حَتَّى صَارَتْ رِجْلُهُ مَعَ رِكْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ^(۶) ثُمَّ قَالَ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَاعِي عِلْمِي، ^(۷) وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيٌّ مَنْ أَمَنَ بِي وَ عَلِيٌّ تَفْسِيرُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الدَّاعِي إِلَيْهِ وَ الْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ وَ الْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ وَ الْمُؤَالِي عَلَى طَاعَتِهِ ^(۸) وَ النَّاهِي عَنْ مَعْصِيَتِهِ إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

۱ - الزيادة من «ج» و «هه». و في «ب» إن علياً و الطاهرين من ذريتي و ولدي....

۲ - «الف»: حكماؤه في أرضه. «ج»: أمر من الله في خلقه و حكمه في أرضه. «د»: بأمر الله في خلقه و بحكمه في أرضه.

۳ - «ج»: أَلَا وَ قَدْ نَصَحْتُ.

۴ - «ب»: وَ إِنِّي أَقُولُ. «د»: وَ أَنَا قُلْتُ.

۵ - «الف» و «ب» و «د»: أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا.

۶ - «ب»: ... عَلَى دَرَجَةٍ دُونَ مَقَامِهِ، فَبَسَطَ يَدَهُ نَحْوَ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ (كَذَا) حَتَّى اسْتَكْمَلَ بَسَطَهُمَا إِلَى السَّمَاءِ وَ شَالَ عَلِيًّا ﷺ حَتَّى صَارَتْ رِجْلُهُ مَعَ رِكْبَتِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ هَذِهِ الْفَقْرَةُ فِي كِتَابِ «الإقبال» لابن طاووس هكذا: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى عَضُدِهِ... فَرَفَعَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالَوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذلْ مَنْ خذله.

۷ - «د»: وَ الرَّاعِي بَعْدِي.

۸ - «ب»: ... عَلَى مَنْ أَمَنَ بِي، أَلَا إِنَّ تَنْزِيلَ الْقُرْآنِ عَلَيَّ وَ تَأْوِيلَهُ وَ تَفْسِيرَهُ بَعْدِي عَلَيْهِ وَ الْعَمَلُ بِمَا يَرْضَى اللَّهُ

وَ الْإِمَامُ الْهَادِي مِنَ اللَّهِ، وَ قَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ.
يَقُولُ اللَّهُ: «مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» (١) بِأَمْرِكَ يَا رَبِّ أَقُولُ: (٢) اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ
مَنْ عَادَاهُ [وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ] (٣) وَ الْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ اغْضِبْ عَلَيَّ مَنْ
جَحَدَ حَقِّي (٤).

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ الْآيَةَ فِي عَلِيٍّ وَ لِيكَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ وَ نَصْبِكَ إِيَّاهُ لِهَذَا الْيَوْمِ: «الْيَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (٥). «وَ مَنْ يَتَّبِعْ
غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (٦).
اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ (٧).

﴿

و محاربة اعدائه و الدال على طاعته. «ج»:... و على تفسير كتاب ربي عزوجل و الدعاء إليه و العمل بما
يرضيه و المحاربة لأعدائه و الدال على طاعته.

١ - سورة ق، الآية ٢٩ .

٢ - «الف»: أقول ما يبدل القول لدى بأمر ربي. «ه»: بأمر الله أقول ما يبدل القول لدى.

٣ - الزيادة من «ه».

٤ - «ه»: من جحد.

٥ - المائدة ٥ : ٣ .

٦ - آل عمران ٣ : ٨٥ .

٧ - هذه الفقرة أوردناها طبقاً لما في «ج». ففي «الف» هكذا: اللهم انك انزلت علي ان الإمامة بعدي لعلي
وليک عند تبیانی ذلك و نصبی إياه بما اكملت لعبادک من دينهم و اتممت عليهم بنعمتك و رضيت لهم الإسلام
ديناً، فقلت: و من يتبع غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين. اللهم اني أشهدك و كفى
بك شهيداً اني قد بلغت.

و في «ب» هكذا: اللهم انك انزلت علي ان الإمامة لعلي و انك عند بياني ذلك و نصبی إياه لما اكملت
لعبادک من دينهم...

و في «د»: اللهم انك أنت انزلت علي ان الإمامة لعلي وليک عند تبیین ذلك بتفضيلک إياه بما اكملت
لعبادک.

و في «ه» هكذا: اللهم انك انزلت في علي وليک عند تبیین ذلك و نصبک إياه لها؛ «اليوم اكملت لكم
دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً، و من يتبع غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في
الآخرة من الخاسرين». اللهم أشهدك اني قد بلغت.

ثم ان الظاهر أن في هذا الموضع ينتهي الكلام الذي قاله عليه السلام عند رفعه أمير المؤمنين عليه السلام بيده.

۵ - التأكيد على توجه الأمة نحو مسألة الإمامة

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ. ^(۱) فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مَنْ صُلِبَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ [فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ] ^(۲) وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، «لَا يَخْفَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» ^(۳)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلَيَّ، أَنْصَرُكُمْ لِي وَأَحَقُّكُمْ بِي ^(۴) وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ. وَمَا نَزَلَتْ آيَةٌ رِضًا [فِي الْقُرْآنِ] ^(۵) إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطِبَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بِدَأْبِهِ، وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ فِي «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ إِلَّا لَهُ» ^(۶) وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، هُوَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ وَالْمُجَادِلُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ، ^(۷) وَهُوَ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ نَبِيِّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ وَوَصِيِّكُمْ خَيْرُ وَصِيٍّ [وَبُنُوهُ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ]. ^(۸)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ، وَذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] ^(۹) عَلَيَّ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلَا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَزَلَ أقدامُكُمْ، فَإِنَّ آدَمَ اهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ بِخَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ، ^(۱۰) وَهُوَ صَفْوَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ. ^(۱۱)

۱ - «ب»: معاشر الناس، هذا علي إنما أكمل الله عزوجل لكم دينكم بإمامته.

۲ - الزيادة من «ب»، و هي اشارة الى الآية ۲۲ من سورة آل عمران.

۳ - آل عمران ۳: ۸۸.

۴ - «ج» و «د»: وأحق الناس بي.

۵ - الزيادة من «ب».

۶ - اشارة الى الآية ۱۲ من سورة الإنسان حيث قال الله تعالى: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا».

۷ - «ب»: هو قاضي ديني و المجادل عني. «ج» و «ه»: هو يؤدي دين الله.

۸ - الزيادة من «الف» و «ج»، و ما قبله في «ب» و «ه» هكذا: نبيته خير الانبياء و هو خير الاوصياء. و في

«ج»: نبيته خير نبي و وصيه خير وصي.

۹ - الزيادة من «ج» و «ه».

۱۰ - «ب»: بذنبه و خطيئته.

۱۱ - «ب»: و قد كثر أعداء الله. «ج» و «ه»: فكيف أبيتم فأنتم أعداء الله.

أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا شَقِيًّا، وَ لَا يُؤَالِي عَلِيًّا^(١) إِلَّا تَقِيًّا، وَ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ. وَ فِي عَلِيٍّ - وَ اللَّهِ - نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ الْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» [إِلَّا عَلِيُّ الَّذِي آمَنَ وَ رَضِيَ بِالْحَقِّ وَ الصَّبْرِ].^(٢)
مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَ بَلَّغْتُكُمْ رِسَالَتِي وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.^(٣)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».^(٤)

٦ - الإشارة إلى مقاصد المنافقين

مَعَاشِرَ النَّاسِ، «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ»^(٥) [بِاللَّهِ مَا عَنَى بِهَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِي أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ، وَ قَدْ أَمَرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا يَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ].^(٦)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، النَّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِيَّ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ،^(٧) ثُمَّ فِي النِّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا،^(٨) لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقْرِنِينَ^(٩) وَ الْمُعَانِدِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ وَ الْخَائِنِينَ وَ الْأَيْمِينَ وَ الظَّالِمِينَ وَ

١ - «الف» و «د» و «ه»: و لا يتوالى علياً. «ب»: لا يتولاه.

٢ - الزيادة من «ج» و «ه». و الآيات في سورة العصر: الآيات ١ و ٢ و ٣. و جاء هذه الفقرة في كتاب الإقبال لابن طاووس هكذا: و في عليٍّ نزلت «و العصر» و تفسيرها: و رب عصر القيامة، «إن الإنسان لفي خسر» اعداء آل محمد، «إلا الذين آمنوا» بولايتهم و «عملوا الصالحات» بمواساة إخوانهم «و تواضوا بالصبر» في غيبة غائبهم.

٣ - «ب»: قد اشهدتُ الله و بَلَّغْتُكُمْ رِسَالَتِي وَ مَا عَلَى الْبَلَاغِ الْمُبِينِ، وَ فِي «ج» و «ه»: قد اشهدتني الله و أبلغتكم و ما على الرسول...

٤ - آل عمران ٣: ١٠٢.

٥ - النساء ٥: ٤٧.

٦ - هذه الفقرة من قوله «بالله إلى هنا لا توجد إلا في «الف» و «ب».

٧ - «ب»: مسبوک.

٨ - «د»: و بحق كل مؤمن.

٩ - «ب»: ألا و إن الله قد جعلنا حجة... و في «ج» هكذا... و بكل حق هو لنا بقتل المقصرين و

المعاندين...

الْفَاصِيَيْنِ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنْذِرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ [الضَّابِرِينَ].^(۱) أَلَا وَإِنَّ عَلِيّاً هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَا تَمْنُوا عَلَيَّ بِإِسْلَامِكُمْ، بَلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ اللَّهُ فَيُحِبِّطَ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيَتَلِيكُمْ بِشَوَاطِئِ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ، إِنْ رَبَّكُمْ لِبِالْمِرْصَادِ.^(۲)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنْ اللَّهُ وَ أَنَا بَرِيثَانٍ مِنْهُمْ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُمْ وَ أَنْصَارَهُمْ وَ أَتْبَاعَهُمْ وَ أَشْيَاعَهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لِبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ.^(۳) أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ^(۴) قَالَ: فَذَهَبَ عَلَى النَّاسِ - إِلَّا شِرْ ذِمَّةً مِنْهُمْ - أَمْرُ الصَّحِيفَةِ.^(۵)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنِّي أَدَعُهَا إِمَامَةً وَ وِرَاثَةً [فِي عَقْبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ]،^(۶) وَ قَدْ بَلَغْتُ مَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهِ^(۷) حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَ غَائِبٍ وَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ، وَ لَدَّ أَوْ لَمْ يُؤَلِّدْ، فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۱ - الزيادة من «د». و هذه الفقرة إشارة إلى الآية ۱۴۴ من سورة آل عمران.

۲ - أوردنا هذه الفقرة طبقاً لـ «ب»، و في «الف»: لا تمنوا على الله إسلامكم فيسخط عليكم و يصيبكم بعذاب من عنده، إنه لبالمرصاد و في «ج»:... و يتليكم بسوط عذاب... و في «ه»: لا تمنوا على الله فينا ما لا يطيعكم الله و يسخط عليكم و يتليكم بسوط عذاب...

۳ - إشارة إلى الآية ۱۴۵ من سورة النساء، و الآية ۲۹ من سورة النحل.

۴ - هذان الفقرتان في «ب» هكذا: معاشر الناس، إن الله و أنا بريثان منهم و من أشياعهم و أنصارهم و جميعهم في الدرك الأسفل من النار و لبئس مثنوى المتكبرين. ألا أنهم أصحاب الصحيفة. معاشر الناس، فلينظر أحدكم في صحيفته.

۵ - أشار ﷺ في كلامه هذا إلى الصحيفة الملعونة الأولى التي تعاقد عليها خمسة من المنافقين في الكعبة في سفرهم هذا و كان ملخصها، منع أهل البيت ﷺ من الخلافة بعد صاحب الرسالة، و قد مر تفصيلها في الفصل الثالث من هذا الكتاب: ص ۵۷. و قوله «ذهب على الناس...» أي لم يفهم أكثرهم مراده ﷺ من «الصحيفة» و ثارت سؤالاً في أذهانهم.

۶ - الزيادة من «الف» و «ب» و «د».

۷ - «ج» و «ه»: قد بلغت.

وَ سَيَجْعَلُونَ الْإِمَامَةَ بَعْدِي مُلْكًا وَ اغْتِصَابًا، [أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ السُّمْتَصِبِينَ]،^(١) وَ عِنْدَهَا سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ [مَنْ يَفْرُغُ]^(٢) وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٍ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٍ فَلَا تَنْصِرَانِ.^(٣)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَكُمْ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ.^(٤)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ مَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ اللَّهُ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مُمْلِكُهَا الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ وَ اللَّهُ مُصَدِّقُ وَعْدِهِ.^(٥)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ، وَ اللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلِينَ وَ هُوَ مُهْلِكُ الْآخِرِينَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ * ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»^(٦)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَ نَهَانِي، وَ قَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَ نَهَيْتُهُ [بِأَمْرِهِ].^(٧) فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ لَدَيْهِ،^(٨) فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلِمُوا وَ أَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَ انْتَهُوا لِنَهْيِهِ تُرْشِدُوا، [وَ صَبِرُوا إِلَى مُرَادِهِ]^(٩) وَ لَا تَتَفَرَّقُوا بِكُمْ السَّبِيلُ عَنْ سَبِيلِهِ.

٧ - أولياء أهل البيت عليهم السلام و أعدائهم

١ - الزيادة من «الف» و «ب» و «د».

٢ - الزيادة من «ب» و «ج» و «ه».

٣ - إشارة إلى الآيات ٣١ و ٣٥ في سورة الرحمان.

٤ - إشارة إلى الآية ١٧٩ في سورة آل عمران.

٥ - أوردنا هذه الفقرة طبقاً لـ «ج» و «ه». و في «الف» و «د» هكذا: معاشر الناس، إنه ما من قرية إلا و الله مهلكها بتكذيبها و كذلك يهلك القرى و هي ظالمة كما ذكر الله تعالى، و هذا على إمامكم و وليكم و هو مواعيد الله «د»، و هو مواعدٌ و الله يصدق ما وعده. و في «ب» هكذا:... و كذلك يهلك قريتكم و هو المواعد كما ذكر الله في كتابه و هو منى و من صلبى و الله منجز وعده.

٦ - سورة المرسلات، الآيات ١٩ - ١٦ .

٧ - الزيادة من «ب».

٨ - «الف»: فعلم الامر و النهى من ربه عزوجل. «د»: و عليه الأمر و النهى من ربه عزوجل.

٩ - الزيادة من «الف» و «د».

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ،^(۱) ثُمَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ
وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةً [الْهُدَى]،^(۲) يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.^(۳)
ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^(۴) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... إِلَى آخِرِهَا،^(۵) وَقَالَ:
فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ [وَاللَّهُ]^(۶) نَزَلَتْ، وَ لَهُمْ عَمَّتْ وَ إِيَّاهُمْ خَصَّتْ،^(۷) أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ،^(۸) أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.^(۹)
أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ الْغَاوُونَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ^(۱۰) يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ
عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.^(۱۱)
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا
إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»^(۱۲)
[أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَرْتَابُوا].^(۱۳)
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ آمِنِينَ، تَتَلَقِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ يَقُولُونَ:

۱ - «ب» و «ج»: أنا الصراط المستقيم الذي أمركم الله أن تسلكوا الهدى إليه.

۲ - الزيادة من «ج» و «ه».

۳ - إشارة إلى الآية ۱۸۱ من سورة الاعراف.

۴ - الزيادة من «ب».

۵ - اى قرأ ﷺ إلى آخر سورة الحمد.

۶ - الزيادة من «ه».

۷ - «ب»: فيهم نزلت و فيهم ذكرت، لهم شملت إياهم خصت و عمت. «ج»: فيمن ذكرت؟ ذكرت فيهم و
الله فيهم نزلت، و لهم و الله شملت، و آبائهم خصت و عمت.

۸ - إشارة إلى الآية ۶۲ من سورة يونس.

۹ - إشارة إلى الآية ۵۶ من سورة المائدة. و في «ب»: هم المفلحون، فهو إشارة إلى الآية ۲۲ من سورة
المجادلة.

۱۰ - «الف» و «د»: إن أعداء على هم أهل الشقاق العادون إخوان الشياطين.

۱۱ - سورة المجادلة: الآية ۲۲.

۱۲ - سورة الانعام: الآية ۸۲.

۱۳ - الزيادة من «ب» و «ج» و «ه».

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. ^(١)
 أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَصْلُونَ سَعِيرًا. ^(٢)
 أَلَا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. ^(٣)
 أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ لِحَبْلِهِمْ شَهِيقًا وَ هِيَ تَفُورُ وَ يَرَوْنَ لَهَا زَفِيرًا. ^(٤)
 أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: ﴿كَلَّمَا دَخَلْتَ أُمَّةً لَعَنْتُ أُخْتَهَا﴾ الآية. ^(٥)
 أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿كَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾
 إلى قوله: ﴿أَلَا فَسُخْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾. ^(٦)
 أَلَا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ. ^(٧)
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، شَتَّانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَ الْأَجْرِ الْكَبِيرِ. ^(٨)
 [مَعَاشِرَ النَّاسِ]، ^(٩) عَدُونًا مِّنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ لَعْنَةً، وَ وَلِيْنَا [كُلٌّ] ^(١٠) مِّنْ مَّدْحَةِ اللَّهِ وَ أَحَبَّةٍ.
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا وَ إِنِّي النَّذِيرُ وَ عَلِيُّ الْبَشِيرُ.
 [مَعَاشِرَ النَّاسِ]، ^(١١) أَلَا وَ إِنِّي مُنذِرٌ وَ عَلِيُّ هَادٍ. ^(١٢)
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي نَبِيٌّ وَ عَلِيُّ وَصِيٌّ. ^(١٣)

١ - إشارة إلى الآية ٧٣ من سورة الزمر.

٢ - إشارة إلى الآية ١٠ من سورة النساء.

٣ - إشارة إلى الآية ٤٠ من سورة غافر. و في «الف» و «ب» و «د»: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 «يدخلون الجنة بغير حساب».

٤ - إشارة إلى الآية ١٠٦ من سورة هود. و في «الف» و «د»: وَ هِيَ تَفُورُ وَ لَهَا زَفِيرُ.

٥ - سورة الاعراف: الآية ٣٨.

٦ - سورة الملك: الآيات، ١١ - ٨.

٧ - سورة الملك: الآية ١٢.

٨ - «الف» و «د»: شَتَّانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَ الْجَنَّةِ. «ب»: قَدْ بَيَّنَّا مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَ الْأَجْرِ الْكَبِيرِ.

٩ - الزيادة من «ج» و «د».

١٠ - الزيادة من «ج» و «ه».

١١ - الزيادة من «ج» و «ه».

١٢ - «ب»: إِنِّي الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي.

١٣ - «ب»: إِنِّي النَّبِيُّ وَ عَلِيُّ الْوَصِيُّ. «ج»: إِنِّي نَبِيٌّ وَ عَلِيُّ وَصِيٌّ.

[مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا وَاتَى رَسُولٌ وَعَلِيٌّ الْإِمَامُ وَالْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ
وُلْدُهُ. أَلَا وَاتَى وَالِدُهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ.]^(۱)

۸ - الإمام المهدي عجل الله فرجه

أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ.^(۲) أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ.^(۳) أَلَا إِنَّهُ الْمُتَّقِمُ مِنَ
الظَّالِمِينَ. أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الْحُصُونِ وَهَادِمُهَا. أَلَا إِنَّهُ غَالِبُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ وَ
هَادِيهَا.^(۴)

أَلَا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ. أَلَا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدِينِ اللَّهِ.
أَلَا إِنَّهُ الْغُرَّافُ مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ. أَلَا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ،^(۵) وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ
بِجَهْلِهِ. أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَمُخْتَارُهُ. أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.
أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُشِيدُ لِأَمْرِ آيَاتِهِ.^(۶) أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ. أَلَا إِنَّهُ
الْمُفَوِّضُ إِلَيْهِ.

أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ.^(۷) أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ
لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ.
أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ وَ لَا مَتَّصِرَ عَلَيْهِ. أَلَا وَ إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ
أَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ.

۱ - الزيادة من «ب» و «ج» و «ه» و في «ج» خ ل: و الائمة منه و من ولده. و في «ه»: أَلَا وَ إِنِّي وَالِدُ
الْأَئِمَّةِ.

۲ - أَلَا إِنَّ الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ مِنَّا. «ه»: و مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ الظَّاهِرَ عَلَى الدِّينِ.

۳ - «ب»: عَلَى الْأَدْيَانِ.

۴ - «الف» و «ب» و «د»: أَلَا أَنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ.

۵ - «ب»: أَلَا أَنَّهُ الْمَجْتَازُ مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ. أَلَا أَنَّهُ الْمَجَازِيُّ كُلِّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ. «ج» و «ه»: أَلَا أَنَّهُ الْمَصْبَاحُ
مِنَ الْبَحْرِ الْعَمِيقِ الْوَاسِعِ لِكُلِّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ.

۶ - «الف» و «ب» و «د»: الْمُنْتَبَهُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ. «ه»: وَ الْمُسْنَدُ لِأَمْرِ آيَاتِهِ.

۷ - «ج»: أَلَا أَنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

٩ - التمهيد لأمر البيعة

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَ أَفْهَمْتُكُمْ، وَ هَذَا عَلَيَّ يُفْهِمُكُمْ بَعْدِي.
 أَلَا وَ إِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَى بَيْعَتِهِ وَ الإِقْرَارِ بِهِ ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ
 بَعْدِي. (١)

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَ عَلَيَّ قَدْ بَايَعَنِي، وَ أَنَا أَخِذُكُمْ (٢) بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. «إِنَّ
 الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ
 مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». (٣)

١٠ - الحلال و الحرام، الواجبات و المحرمات

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ
 عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» الآية. (٤)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، «حِجُّوا الْبَيْتَ، فَمَا وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتِ إِلا اسْتَفْتِنُوا وَ ابْشِرُوا، وَ لا تَخْلَفُوا عَنْهُ
 إِلا بَتْرًا وَ افْتَقَرُوا». (٥)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَى وَقْتِهِ ذَلِكَ،
 فَإِذَا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ. (٦)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْحُبَّاجُ مُعَانُونَ وَ نَفَاتُهُمْ مُخْلَفَةٌ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، حِجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَ التَّفَقُّهِ، (٧) وَ لا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلا
 بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاعٍ. (٨)

١ - «ج» و «هـ»:... أدعوكم إلى مصافقتي على يدي بيعته و الإقرار به، ثم مصافقتة بعد يدي.

٢ - «ج»: أمدكم.

٣ - سورة الفتح: الآية ١٠.

٤ - سورة البقرة: الآية ١٥٨.

٥ - «د» و «هـ»: فما ورده أهل بيت إلا نموا نسلوا و لا تخلفوا عنه إلا تبروا افترقوا.

٦ - «ب»: فإذا قضى حجه استأنف به.

٧ - «ج»: بكمال في الدين و تفقه.

٨ - «ج»: بتوبة إقلاع.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ^(۱) فَإِنْ طَالَ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَقَصِّرْتُمْ أَوْ نَسِيْتُمْ فَعَلَيَّْ وَلِيْكُمُ وَ مَبِينٌ لَكُمْ، الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمْ بَعْدِي أَمِينَ خَلَقَهُ. إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ ذُرِّيَّتِي يُخْبِرُونَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْهُ ^(۲) وَ يَبَيِّنُونَ لَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهُمَا وَ أَعْرِفَهُمَا ^(۳) فَأَمَرَ بِالْحَلَالِ وَ أَنْهَى عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَأَمَرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَ الصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ ^(۴) مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ إِمَامَةٌ فِيهِمْ قَائِمَةٌ، خَاتِمُهَا الْمَهْدِيُّ إِلَى يَوْمِ يَلْقَى اللَّهُ الَّذِي يَقْدَرُ وَ يَقْضِي. ^(۵)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، وَ كُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَ كُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ. ^(۶) أَلَا فَادْكُرُوا ^(۷) ذَلِكَ وَ احْفَظُوهُ وَ تَوَاصَوْا بِهِ، وَ لَا تَبَدِّلُوهُ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ.

أَلَا وَ إِنِّي أُجَدِّدُ الْقَوْلَ: أَلَا فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.

أَلَا وَ إِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهَوْا إِلَى قَوْلِي وَ تُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَ تَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّي وَ تَنْهَوهُ عَنِ مُخَالَفَتِهِ، ^(۸) فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنِّي. ^(۹) وَ لَا أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيٌ عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَعْصُومٍ. ^(۱۰)

۱ - «ج» و «ه»... و آتوا الزكاة كما أمرتكم.

۲ - «الف» و «ج» و «ه»... بعدی، و من خلقه الله منی و أنا منه، یخبرکم بما تسألون عنه. «د»: و من خلقه الله منی و منه.

۳ - «ب» و «ج» و «ه»: أَعَدَّهُمَا.

۴ - «الف» و «د»: الْأئِمَّةَ.

۵ - «الف» و «ب»... هم منی و منه، أئمة قائمهم منهم المهدي إلى يوم القيامة الذي يقضى بالحق. «د»: أئمة قائمة فيهم. «ه»: و منه أئمة فيهم قائمة.

۶ - «ب»: و لم أبدله.

۷ - «ج»: فادرسوا.

۸ - هنا آخر الخطبة في كتاب التحصين (نسخة «ج»).

۹ - هذه الفقرة في «ب» هكذا: أَلَا وَ إِن أَعْمَالَكُمْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَعَرَفُوا مَنْ لَمْ يَحْضُرْ مَقَامِي وَ يَسْمَعُ مَقَالِي هَذَا، فَإِنَّهُ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ.

۱۰ - «ه»: و لا أمر بمعروف و لا نهى عن منكر إلا بحضرة إمام.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ، وَ عَرَّفْتُمْ إِنْهُمْ مِنِّي وَمِنْهُ، حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ﴾،^(١) وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا».^(٢)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، التَّقْوَى، التَّقْوَى،^(٣) وَ اخْذَرُوا السَّاعَةَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ».^(٤)

أذْكَرُوا الْمَمَاتَ [وَالْمَعَادَ]^(٥) وَ الْحِسَابَ وَ الْمَوَازِينَ وَ الْمُحَاسِبَةَ بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ. فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أُثِيبَ عَلَيْهَا^(٦) وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ نَصِيبٌ.^(٧)

١١ - البيعة بصورة رسمية

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفِّ وَاحِدٍ فِي وَقْتِ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِقْرَارَ بِمَا عَقَّدْتُ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ،^(٨) وَ لِمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنِّي وَمِنْهُ، عَلَى مَا أَعْلَمْتُمْ أَنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ.

فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتَقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنَا وَ رَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ وُلِدَتْ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ».^(٩) تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ أَيْدِينَا. عَلَى ذَلِكَ نَحْيِي وَ عَلَيْهِ نَمُوتُ وَ عَلَيْهِ تُبْعَثُ. وَ لَا نُغَيِّرُ وَ لَا

١ - سورة الزخرف: الآية ٢٨.

٢ - هذه الفقرة في «ب» هكذا: معاشر الناس، إني أخلف فيكم القرآن، و وصي علي و الأئمة من ولده بعدي، قد عرفتم أنهم مني، فإن تمسكتم بهم لن تضلوا. و في «هـ» هكذا: معاشر الناس، القرآن فيكم و علي و الأئمة من بعده، فقد عرفتمكم أنهم مني و أنا منهم... و في «الف»: إنه مني و أنا منه.

٣ - «ب»: ألا إن خير زادكم التقوى.

٤ - سورة الحج: الآية ١.

٥ - الزيادة من «ب». و في «هـ»: اذكروا المآب و الحساب و وضع الميزان.

٦ - «د»: فمن جاء بالحسنة أفلح.

٧ - «ب»: في الجنة.

٨ - «الف» و «ب» و «هـ»: بما عقدت لعلين أبي طالب من إمرة المؤمنين.

٩ - «الف»: في أمر علي و أمر ولده من صلبه من الأئمة. «ب»: في امامنا و ائمتنا من ولده. «د»: في أمر علي

أمير المؤمنين و من ولده من صلبه من الأئمة.

تَبَدَّلَ، وَلَا نَشْكُ [وَلَا نَجْحَدُ] ^(۱) وَلَا نَرْتَابُ، وَلَا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ. ^(۲)
 وَعَظَّمْنَا بِوَعْظِ اللَّهِ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَّةِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ وُلْدِهِ
 بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ وَمَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ بَعْدَهُمَا. فَالْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ لَهُمْ مَاخُودٌ مِنَّا، مِنْ قُلُوبِنَا
 وَأَنْفُسِنَا وَالسُّنَّتِنا وَضَمَائِرِنَا وَأَيْدِينَا. مَنْ أَدْرَكَهَا بِيَدِهِ وَإِلَّا فَقَدْ أَقْرَبَ بِلِسَانِهِ، وَلَا نَبْتَغِي
 بِذَلِكَ بَدَلًا وَلَا يَرَى اللَّهُ مِنْ أَنْفُسِنَا حَوْلًا. نَحْنُ نُؤَدِّي ذَلِكَ عَنكَ الدَّائِي وَالْقَاصِي مِنْ
 أَوْلَادِنَا وَأَهَالِينَا، وَنُشْهَدُ اللَّهَ بِذَلِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهٍ شَهِيدٌ. ^(۳)
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخَافِيَةَ كُلِّ نَفْسٍ، ^(۴) «فَمَنْ اهْتَدَى
 فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» ^(۵) وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ، «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» ^(۶).

۱ - الزيادة من «ب».

۲ - «ه»: ولا نرجع في عهد و ميثاق.

۳ - هنا آخر النص الذي طلب رسول الله ﷺ من الناس تكراره بعده و إقرارهم به. و قد اوردنا النص طبقاً لـ «ب». و من قوله «و عظمتنا بوعظ الله...» إلى هنا ورد في «الف» و «د» و «ه» بصورة أخرى نوردها فيما يلي بعينها مع الإشارة إلى تفاوت النسخ الثلاثة بين القوسين.

... و نطبع الله و نطبعك و علياً أمير المؤمنين و ولده الأئمة الذين ذكرتهم من ذريتك من صلبه «ه»: ذكرتهم أنهم منك من صلبه متى جاؤا و ادعوا بعد الحسن و الحسين، الذين قد عرفتكم مكانهما منى و محلتهما عندي و منزلتهما من ربى عزوجل، فقد أدبت ذلك إليكم و أنهما سيدا شباب أهل الجنة و أنهما الإمامان بعد ابيهما على، و أنا أبوهما قبله.

و قولوا «أعطينا الله بذلك و إياك و علياً و الحسن و الحسين و الأئمة الذين ذكرت عهداً و ميثاقاً ماخوذاً لأمير المؤمنين «ه»: أطعنا الله... على عهد و ميثاق، فهي ماخوذة من المؤمنين) من قلوبنا و أنفسنا و أسنتنا و مصافقة ايدينا، من أدركها بيده و إلا فقد أقرّبها بلسانه لا نبتغي بذلك بدلاً و لا نرى من أنفسنا عنه حولاً ابداً «د» و «ه»: و لا يرى الله عزوجل منهما حولاً ابداً).

نحن تؤدى ذلك عنك الدائى و القاصى من أولادنا و أهالينا «ه»:... عنك إلى كل من رأينا ممن ولدنا أولم نلده). أشهدنا الله بذلك و كفى بالله شهيداً و أنت علينا به شهيد و كل من اطاع الله ممن ظهر و استتر و ملائكة الله و جنوده و عبيده و الله اكبر من كل شهيد.

و فى كتاب «الصراط المستقيم» جاء هذه الفقرات من قوله «قولوا: أعطينا...» إلى هنا هكذا:

معاشر الناس، قولوا: أعطيناك على ذلك عهداً من أنفسنا و ميثاقاً بالسننتنا و صفقة بأيدينا تؤديه إلى من رأينا و ولدنا، لا نبغى بذلك بدلاً و أنت شهيد علينا و كفى بالله شهيداً.

۴ - «ب»: و خائنة الأعين و ما تخفى الصدور.

۵ - سورة الإسراء: الآية ۱۵.

۶ - سورة الفتح: الآية ۱۰.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَبَايَعُوا اللَّهَ وَبَايَعُونِي وَبَايَعُوا عَلِيًّا^(١) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ
وَ الْأَئِمَّةَ [مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ]^(٢) كَلِمَةً بَاقِيَةً. يَهْلِكُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ يَرْحَمُ مَنْ وَفَى، ﴿وَ
مَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوفَى بِمَا عٰهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.^(٣)
مَعَاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ،^(٤) وَ قُولُوا:
﴿سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾،^(٥) وَ قُولُوا: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ
مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ الْآيَةَ.^(٦)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ قَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ -
أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أَحْصِيهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِهَا وَ عَرَفَهَا^(٧) فَصَدَّقُوهُ.^(٨)
مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِيًّا وَ الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ^(٩) فَقَدْ فَازَ فَوْزًا
عَظِيمًا.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، السَّابِقُونَ إِلَى مُبَايَعَتِهِ وَ مُوَالَاتِهِ وَ التَّسْلِيمِ^(١٠) عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيكَ
هُمُ الْفَائِزُونَ^(١١) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.
مَعَاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا مَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَكْفَرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا.^(١٢)

١ - «الف»: اتقوا الله و بايعوا علياً. «د»: و تابعوا علياً.

٢ - الزيادة من «ب» و «ه».

٣ - سورة الفتح: الآية ١٠.

٤ - «ب»: معاشر الناس، لقنوا ما لقنتكم و قولوا ما قلته و سلموا على أميركم.

٥ - سورة البقرة: الآية ٢٨٥.

٦ - سورة الاعراف: الآية ٤٣.

٧ - الزيادة من «الف» و «ه».

٨ - هذه الفقرة في «ب» هكذا: معاشر الناس، إن فضائل علي و ما خصه الله به في القرآن أكثر من أن

أذكرها في مقام واحد، فمن أنبأكم بها فصدقوه.

٩ - «ب»: من يطع الله و رسوله و أولى الامر فقد فاز...

١٠ - «د»: السلام.

١١ - «ه»: أولئك المقربون.

١٢ - «ه»: فإن الله لغنى حميد.

متن کامل خطبه پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم / ۱۲۳

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ [بِمَا أَدَّيْتُ وَ أَمَرْتُ] ^(۱) وَ اغْضِبْ عَلَيَّ [الْجَاهِدِينَ] ^(۲)
الْكَافِرِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در اینجا متن کامل خطبه غدیر پایان می پذیرد. ^(۳)

۱ - الزيادة من «ب».

۲ - الزيادة من «ب». و فی «د»: اعطى، مكان «اغضب».

۳ - متن مقابله شده خطبه غدیر از کتاب «أسرار غدیر» تألیف فاضل ازجمند جناب آقای محمد باقر انصاری (نشر مولود کعبه) نقل شده است.

در پاورقیها موارد اختلاف و کیفیت آن آمده است. رمزهای زیر را برای اشاره به پنج کتاب مقابله شده آورده ایم:

«الف» الإحتجاج. «ب» الیقین. «ج» التحصین. «د» روضة الواعظین. «ه» العدد القویة. - همان ص ۱۰۶.

توضیح: متن مفصل و کامل خطبه غدیر در هفت کتاب از مدارک معتبر شیعه که هم اکنون در دست می باشد و به چاپ هم رسیده، با اسناد متصل نقل شده است. روایات این هفت کتاب به سه طریق منتهی می شود:

۱ - به روایت امام باقر علیه السلام است که با اسناد معتبر در سه کتاب «روضه الواعظین» تألیف شیخ ابن قتال نیشابوری، «إحتجاج» تألیف شیخ طبرسی، و «الیقین» تألیف سید ابن طاووس نقل شده است.

۲ - به روایت زیدبن ارقم است که با اسناد متصل در سه کتاب «العدد القویة» تألیف شیخ علی بن یوسف حلّی، «التحصین» تألیف سید ابن طاووس، «الصراط المستقیم» تألیف شیخ علی بن یونس بیاضی، و «نهج الإیمان» تألیف شیخ حسن بن جبور به نقل از کتاب «الولاية» تألیف مورخ طبری روایت شده است.

۳ - به روایت حذیفه بن الیمان است که با اسناد متصل در کتاب «الإقبال» تألیف سید ابن طاووس به نقل از کتاب «النشر و الطی» نقل شده است شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة» و علامة مجلسی در «بحار الانوار» و سید بحرانی در کتاب «کشف المهم» و سایر علماء متأخر خطبه مفصل غدیر را از مدارک مذکور نقل کرده اند - همان ص ۹۲ - ۹۳.

ترجمه متن کامل خطبه پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم^(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - حمد و ثنای الهی

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود بلند مرتبه، و در تنهایی و فرد بودن خود نزدیک است.^(۲) در قدرت و سلطه خود با جلالت و در ارکان خود عظیم است. علم او به همه چیز احاطه دارد در حالی که در جای خود است،^(۳) و همه مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سیطره دارد.

همیشه مورد سپاس بوده و همچنان مورد ستایش خواهد بود. صاحب عظمتی که

۱ - ترجمه کامل خطبه غدیر از کتاب (اسرار غدیر) تألیف فاضل ارجمند جناب آقای محمد باقر انصاری زنجانی (نشر مولود کعبه) نقل شده است.

۲ - کلمات اول خطبه حامل مطالب دقیقی از توحید است که احتیاج به تفسیر دارد. جمله مذکور را شاید بتوان چنین توضیح داد: حمد خدایی را که در عین یگانگی دارای عالترین مرتبه است و در عین تنهایی و با حفظ مرتبه بلند به بندگانش نزدیک است. در «ب» و «د» عبارت چنین است: حمد خدایی را که با یگانگی خود بلند مرتبه و با فرد بودن و تنهایی خود نزدیک شده است.

۳ - منظور از این جمله یکی از دو جهت می تواند باشد: اول: علم خداوند به همه چیز احاطه دارد در حالیکه آن چیزها در جای خود هستند و خداوند احتیاج به معاینه و ملاحظه آنها ندارد.

دوم: علم خداوند به همه چیز احاطه دارد در حالی که خداوند در مکان خود است. البته برای خداوند مکان تصور ندارد، پس منظور این است که خداوند چنان احاطه بر موجودات دارد که برای علمش احتیاج به رفت و آمد و کسب علم ندارد.

از بین رفتنی نیست. ابتدا کننده او و بازگرداننده اوست و هر کاری بسوی او باز می‌گردد.

بوجود آورنده بالا برده شده‌ها (کنایه از آسمان‌ها و افلاک) و پهن کننده گسترده‌ها (کنایه از زمین)، یگانه حکمران زمینها و آسمانها، پاک و منزّه و تسبیح شده،^(۱) پروردگار ملائکه و روح، تفضل کننده بر همه آنچه خلق کرده و لطف کننده بر هر آنچه بوجود آورده است. هر چشمی زیر نظر اوست ولی چشمها او را نمی‌بینند.

کرم کننده و بردبار و تحمل کننده است. رحمت او همه چیز را فرا گرفته و با نعمت خود بر همه آنها منت گذارده است. در انتقام گرفتن خود عجله نمی‌کند. و به آنچه از عذابش که مستحق‌اند مبادرت نمی‌ورزد.

باطنها و سریره‌ها را می‌فهمد و ضمایر را می‌داند و پنهانها بر او مخفی نمی‌ماند و مخفی‌ها بر او مشتبه نمی‌شود. او راست احاطه بر هر چیزی و غلبه بر همه چیز و قوت در هر چیزی و قدرت بر هر چیزی و مانند او شیء نیست. اوست بوجود آورنده شیء (چیز) هنگامی که چیزی نبود،^(۲) دائم و زنده است، و به قسط و عدل قائم است. نیست خدایی جز او که با عزت و حکیم است.

بالا تر از آن است که چشمها او را درک کنند ولی او چشمها را درک می‌کند و او لطف کننده و آگاه است. هیچکس نمی‌تواند بادیدن به صفت او راه یابد، و هیچکس به چگونگی او از سر و آشکار دست نمی‌یابد مگر به آنچه خود خداوند عزوجل راهنمایی کرده است.

گواهی می‌دهم برای او که اوست خدایی که قدس و پاکی و منزّه بودن او روزگار را پر کرده است. او که نورش ابدیت را فرا گرفته است. او که دستورش را بدون مشورت مشورت کننده‌ای اجرا می‌کند و در تقدیرش شریک ندارد و در تدبیرش کمک نمی‌شود.^(۳)

۱ - کلمه «قدوس» به معنی پاک و منزّه از هر عیب و نقص، و کلمه «سبوح» به معنی کسی که مخلوقات او را تسبیح می‌کنند. و تسبیح به معنی تنزیه و تمجید خداوند است.

۲ - «ج» و «د»: اوست بوجود آورنده زنده هنگامی که زنده‌ای نبود.

۳ - «الف» و «ب» و «د»: در تدبیرش تفاوت و اختلافی نیست.

آنچه ایجاد کرده بدون نمونه و مثالی تصویر نموده و آنچه خلق کرده بدون کمک از کسی و بدون زحمت و بدون احتیاج به فکر و حيله^(۱) خلق کرده است. آنها را ایجاد کرد پس بوجود آمدند^(۲) و خلق کرد پس ظاهر شدند. پس اوست خدایی که جز او خدایی نیست، صنعت او محکم و کار او زیبا است، عادلّی که ظلم نمی‌کند و کرم‌کننده‌ای که کارها بسوی او باز می‌گردد.

و شهادت می‌دهم که اوست خدایی که همه چیز در مقابل عظمت او تواضع کرده و همه چیز در مقابل عزّت او ذلیل شده و همه چیز در برابر قدرت او سر تسلیم فرود آورده و همه چیز در برابر هیبت او خاضع شده است.

پادشاه پادشاهان^(۳) و گرداننده افلاک و مسخرکننده آفتاب و ماه، که همه با زمان تعیین شده در حرکت هستند. شب را بر روی روز و روز را بر روی شب می‌گرداند که به سرعت در پی آن می‌رود.^(۴) در هم شکننده هر زورگوی با عناد، و هلاک‌کننده هر شیطان سر پیچ و متمرّد.

برای او ضدّی و همراه او معارضی نبوده است. یکتا و بی‌نیاز است. زائیده نشده و نمی‌زاید و برای او هیچ همتایی نیست. خدای یگانه و پروردگار با عظمت. می‌خواند پس به انجام می‌رساند، و اراده می‌کند پس مقدرّ می‌نماید، و می‌داند پس به شماره می‌آورد. می‌میراند و زنده می‌کند، فقیر می‌کند و غنی می‌نماید، می‌خندانند و می‌گریانند، نزدیک می‌کند و دور می‌نماید،^(۵) منع می‌کند و عطا می‌نماید.^(۶) پادشاهی از آن او و حمد و سپاس برای اوست. خیر بدست اوست و او بر هر چیزی قادر است.

۱ - «ج»: بدون فساد.

۲ - «ج»: خواسته است پس بوجود آمده‌اند.

۳ - «ب» و «ج»: مالک پادشاهان.

۴ - کنایه از اینکه شب و روز مانند دو کشتی گیرنده هر یک بر دیگری غالب می‌شود و او را بر زمین می‌زند و خود بالا می‌آید. درباره روز، عبارت «شب را بسرعت دنبال می‌کند» فرموده ولی درباره شب فرموده است. چه بسا کنایه از اینکه چون روز از نور ایجاد می‌شود به مجرد کم شدن نور رو به شب می‌رود.

۵ - «د»: تدبیر می‌کند و مقدرّ می‌نماید.

۶ - «ب»: منع می‌کند و ثروتمند می‌نماید.

شب را در روز و روز را در شب فرو می برد. ^(۱) نیست خدایی جز او که با عزت و آمرزنده است. اجابت کننده دعا، بسیار عطا کننده، شمارنده نفسها و پروردگار جن و بشر، که هیچ امری بر او مشکل نمی شود، ^(۲) و فریاد دادخواهان او را منضجر نمی کند، و اصرار اصرار کنندگانش او را خسته نمی کند. نگهدارنده صالحین و موفق کننده رستگاران و صاحب اختیار مؤمنین و پروردگار عالمیان. خدایی که از هر آنچه خلق کرده مستحق است که او را در هر حالی شکر و سپاس گویند.

او را سپاس بسیار می گویم و دائماً شکر می نمایم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدت و چه در حال آرامش. و به او و ملائکه اش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می آورم. دستور او را گوش می دهم و اطاعت می نمایم و به آنچه او را راضی می کند مبادرت می ورزم و در مقابل مقدرات او تسلیم میشوم ^(۳) به عنوان رغبت در اطاعت او و ترس از عقوبت او، چرا که اوست خدایی که نمی توان از مکر او در امان بود و از ظلم او هم ترس نداریم (یعنی ظلم نمی کند).

۲ - فرمان الهی برای مطلبی مهم

و اقرار می کنم برای خداوند بر نفس خود به عنوان بندگی او، و شهادت می دهم برای او به پروردگاری، و آنچه به من وحی نموده ادا می نمایم از ترس آنکه مبادا اگر انجام ندهم عذابی از او بر من فرود آید که هیچکس نتواند آن را دفع کند هر چند که حيلة عظیمی بکار بندد و دوستی او خالص باشد - نیست خدایی جز او - زیرا خداوند به من اعلام فرموده که اگر آنچه در حق علی بر من نازل نموده ابلاغ نکنم رسالت او را نرسانده ام، و برای من حفظ از شر مردم را ضمانت نموده است و خدا کفایت کننده و کریم است.

خداوند به من چنین وحی کرده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ

۱ - «ج» و «ه»: داخل کننده شب در روز و فرو برنده روز در شب نیست مگر او.

۲ - «ج» و «د» و «ه»: هیچ لغتی (زبانی) بر او مشکل نمی شود.

۳ - «ه»: بشنوید و اطاعت کنید دستور او را، و به آنچه رضایت او در آن است مبادرت ورزید و در مقابل مقدرات او تسلیم شوید.

مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ يَعْنِي الْخِلَافَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^(۱) «ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده - درباره علی، یعنی خلافت علی بن ابی طالب - و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند».

ای مردم، من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده‌ام،^(۲) و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می‌کنم:

جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند سلام پروردگارم - که او سلام است -^(۳) مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که «علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است». و خداوند در این مورد آیه‌ای از کتابش بر من نازل کرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»،^(۴) «صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»، و علی بن ابی طالب است که نماز را بپا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می‌کند».^(۵)

ای مردم، من از جبرئیل در خواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت کنندگان و حيله‌های مسخره کنندگان اسلام اطلاع دارم، کسانی که خداوند در کتابش آنان را چنین توصیف کرده است که با زبانشان می‌گویند آنچه در قلبهایشان نیست و این کار را سهل

۱ - مائده ۵: ۶۷.

۲ - «ج» و «ه»: در آنچه رسانده‌ام کوتاهی نکرده‌ام و در ابلاغ آنچه بر من نازل کرده سستی نکرده‌ام.

۳ - «سلام» در این دو مورد بعنوان یکی از نامهای خداوند ذکر شده است.

۴ - مائده ۵: ۵۵.

۵ - «ب»: در حال رکوع به خاطر خداوند زکات داده، خدا هم در هر حال او را اراده می‌کند و

می‌خواهد.

می‌شمارند در حالیکه نزد خداوند عظیم است. و همچنین^(۱) بخاطر اینکه منافقین بازها مرا اذیت کرده‌اند تا آنجا که مرا «أذن» (گوش دهنده بر هر حرفی) نامیدند، و گمان کردند که من چنین هستم بخاطر ملازمت بسیار او (علی) با من و توجه من به او و تمایل او و قبولش از من، تا آنکه خداوند عزوجل در این باره چنین نازل کرد: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلُّ أذُنٌ - عَلِيٌّ الَّذِي يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أذُنٌ - خَيْرٌ لَّكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...﴾^(۲)، «و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند او «اذن» (گوش دهنده بر هر حرفی) است، بگو: گوش است - بر ضد کسانی که گمان می‌کنند او «اذن» است - و برای شما خیر است، به خدا ایمان می‌آورد و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می‌نماید».

و اگر من بخوام گویندگان این نسبت (اذن) را نام ببرم می‌توانم، و اگر بخوام به شخص آنها اشاره کنم می‌نمایم، و اگر بخوام با علائم آنها را معرفی کنم می‌توانم، ولی به خدا قسم من در کار آنان با بزرگواری رفتار کرده‌ام.^(۳)

بعد از همه اینها، خداوند از من راضی نمی‌شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي حَقِّ عَلِيٍّ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۴) «ای پیامبر برسان آنچه - در حق علی - از پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند».

۱ - یعنی یکی دیگر از علل درخواست معاف شدن از ابلاغ این مهم این جهت است.

۲ - توبه: ۶۱.

لازم به تذکر است که فرق بین «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» که همراه «باء» است با «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» که همراه «لام» است اینکه: اولی به معنای تصدیق کردن، و دومی به معنای اظهار تواضع و احترام است. در اینجا مراد اینطور می‌شود که پیامبر ﷺ کلام خداوند را تصدیق می‌فرماید و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می‌نماید و سخن آنان را رد نمی‌کند.

۳ - «ج» و «ه»: ولی به خدا قسم من با چشم پوشی بر آنان کرامت نموده‌ام.

۴ - سوره مائده: آیه ۶۷.

۳ - اعلان صریح ولایت و امامت دوازده امام

ای مردم، این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید، و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان به نیکی، و بر روستایی و شهری، و بر عجمی و عربی، و بر آزاد و بنده، و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید و سیاه. بر هر یکتاپرستی^(۱) حکم او اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کسی تابع او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی است.^(۲) خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند آمرزیده است.

ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی پیامی ایستم، پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید، چرا که خداوند عزوجل صاحب اختیار شما و معبود شما است، و بعد از خداوند و رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده،^(۳) و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تاروی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزوجل حلال و حرام را به من شناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده‌ام.

ای مردم، علی را (بر دیگران) فضیلت دهید. هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را در من جمع کرده است و هر علمی را که آموخته‌ام در امام المتقین جمع نموده‌ام،^(۴) و هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را به علی آموخته‌ام. اوست «امام مبین»

۱ - «ج» و «ه»: بر هر موجودی...

۲ - «ب»: هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نموده اطاعت نماید مأجور است.

۳ - منظور حضرت از این کلام، خودشان می‌باشند.

۴ - «أحصاه» به معنای «عدّه و ضبّطّه» است. برای تقریب ذهن از کلمه «جمع و جمع آوری» استفاده شد.

که خداوند در سوره یس ذکر کرده است: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^(۱) «و هر چیزی را در امام مبین جمع کردیم».

ای مردم، از او (علی) بسوی دیگری گمراه نشوید، و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سرباز نزنید. اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می‌کند، و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می‌نماید، و در راه خدا سرزنش ملامت کننده‌ای او را مانع نمی‌شود.

او (علی) اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچکس در ایمان به من بر او سبقت نگرفت. اوست که با جان خود در راه رسول خدا فداکاری کرد. اوست که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی‌کرد. اولین مردم در نماز گزاردن، و اول کسی است که با من خدا را عبادت کرد. از طرف خداوند به او امر کردم تا در خوابگاه من بخوابد، او هم در حالیکه جانش را فدای من کرده بود در جای من خوابید.

ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است، و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

ای مردم، او از طرف خداوند امام است،^(۲) و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه‌اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذب نماید. پس بپرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید^(۳) و گرفتار آتشی شوید که آتشگیره آن مردم و سنگها هستند و برای کافران آماده شده است.

ای مردم، به خدا قسم پیامبران و رسولان پیشین به من بشارت داده‌اند، و من به خدا قسم خاتم پیامبران و مرسلین و حجّت بر همه مخلوقین از اهل آسمانها و زمینها هستم هر کس در این مطالب شک کند مانند کفر جاهلیت اول کافر شده است. هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه آنچه بر من نازل شده شک کرده است، و

۱ - سوره یس: آیه ۱۲ .

۲ - «ب»: او به امر خداوند امام است.

۳ - «د»: بپرهیزید از اینکه با من مخالفت کنید.

هر کس در یکی از امامان شک کند در همه آنان شک کرده است، و شک کننده درباره ما در آتش است.^(۱)

ای مردم، خداوند این فضیلت را بر من ارزانی داشته که منی از او بر من و احسانی از جانب او بسوی من است. خدایی جز او نیست. حمد و سپاس از من بر او تا ابدیت و تا آخر روزگار و در هر حال.

ای مردم، علی را فضیلت دهید^(۲) که او افضل مردم بعد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداوند روزی را نازل می کند و خلق باقی هستند. ملعون است ملعون است، مورد غضب است مورد غضب است کسی که این گفتار مراراً کند و با آن موافق نباشد. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است^(۳) و می گوید: «هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد». هر کس ببیند برای فردا چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید که با علی مخالفت کنید و در نتیجه اگر قدمی بعد از ثابت بودن آن بلغزد، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

ای مردم، او (علی) «جنب الله»^(۴) است که خداوند در کتاب عزیزش ذکر کرده و درباره کسی که با او مخالفت کند فرموده است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»،^(۵) «ای حسرت بر آنچه درباره جنب خداوند تفریط و کوتاهی کردم».

ای مردم، قرآن را تدبّر نمایید و آیات آن را بفهمید و در محکّمات آن نظر کنید و به دنبال متشابه آن نروید. به خدا قسم، باطن^(۶) آن را برای شما بیان نمی کند^(۷) و

۱ - «الف» و «ج» و «د»: هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه آن شک کرده است و شک کننده در آن در آتش است. «ه»: هر کس در چیزی از گفتار من شک کند در همه آن شک کرده است. لازم به تذکر است که منظور از «کفر جاهلیت اول» احتمالاً اشاره به شدیدترین درجات کفر جاهلی باشد.

۲ - «ب»: ای مردم، خداوند علی بن ابی طالب را بر همه مردم فضیلت داده است.

۳ - «ج» «ه»: گفتار من از جبرئیل و قول جبرئیل از خداوند عزوجل است.

۴ - «جنب» یعنی کنار و جهت و ناحیه. شاید مراد در اینجا شدت ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با خداست.

۵ - سوره زمر: آیه ۵۶.

۶ - «زواجر» به معنی باطنها و ضمیرها و نیز به معنی نهیها آمده است، و معنای اول با عبارت تناسب

تفسیرش را برایتان روشن نمی‌کند مگر این شخصی که من دست او را می‌گیرم و او را بسوی خود بالا می‌برم و بازوی او را می‌گیرم و با دو دستم او را بلند می‌کنم و به شما می‌فهمانم که: «هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار او است»، و او علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است، و ولایت او از جانب خداوند عزوجل است که بر من نازل کرده است.

ای مردم، علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است.^(۸) هر یک از این دو از دیگری خبر می‌دهد و با آن موافق است. آنها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که آنان امین‌های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.^(۹)

بدانید که من ادا نمودم، بدانید که من ابلاغ کردم، بدانید که من شنوانیدم، بدانید که روشن نمودم، بدانید که خداوند فرموده است و من از جانب خداوند عزوجل می‌گویم، بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست.^(۱۰) بدانید که امیرالمؤمنین بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.

معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین ﷺ بدست پیامبر ﷺ

سپس پیامبر ﷺ دستش را بر بازوی علی ﷺ زد و آن را بلند کرد. و این در حالی بود که امیرالمؤمنین ﷺ از زمانی که پیامبر ﷺ بر فراز منبر آمده بود یک پله پائین‌تر از مکان حضرت ایستاده بود و نسبت به صورت حضرت به طرف راست مایل بود که گویی هر دو در یک مکان ایستاده‌اند.

پس پیامبر ﷺ با دستش او را بلند کرد و هر دو دست را به سوی آسمان باز نمود و علی ﷺ را از جا بلند نمود تا حدی که پای او موازی زانوی پیامبر ﷺ رسید.^(۱۱)

بیشتری دارد.

۷- «د»: به خدا قسم او بعنوان نوری واحد برای شما بیان کننده است.

۸- اشاره به حدیث «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» است.

۹- «ج»: این امری از جانب خداوند در خلقتش و حکم او در زمین است.

۱۰- «الف» و «ب» و «د»: بدانید که «امیرالمؤمنین» جز این برادرم نیست.

۱۱- «ب»: امیرالمؤمنین ﷺ دست خود را به طرف صورت پیامبر ﷺ باز کرد تا آنکه هر دو دست

سپس فرمود:

ای مردم، این علی است برادر من و وصی من و جامع علم من،^(۱) و جانشین من در امتم بر آنان که به من ایمان آورده‌اند، و جانشین من در تفسیر کتاب خداوند عزّوجلّ و دعوت کننده به آن، و عمل کننده به آنچه او را راضی می‌کند، و جنگ کننده با دشمنان خدا و دوستی کننده بر اطاعت او^(۲) و نهی کننده از معصیت او.

اوست خلیفه رسول خدا، و اوست امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده او از طرف خداوند، و اوست قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان^(۳) به امر خداوند.

خداوند می‌فرماید: «مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ»،^(۴) «سخن در پیشگاه من تغییر نمی‌پذیرد»، پروردگارا، به امر تو می‌گویم:^(۵) «خداوند! دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس علی را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس علی را یاری کند و خوار کن هر کس علی را خوار کند، و لعنت نما هر کس علی را انکار کند و غضب نما بر هر کس که حقّ علی را انکار نماید».

پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز این آیه را درباره او نازل کردی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ

او بطور کامل بسوی آسمان باز شد. پس علی عليه السلام را بلند کرد بطوری که دو پای او مطابق زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

این فقره در کتاب اقبال سیدبن طاووس چنین آمده است: ... پیامبر صلی الله علیه و آله علی عليه السلام را بلند کرد و فرمود: ای مردم، چه کسی صاحب اختیار شما است؟ گفتند: خدا و رسولش، فرمود: بدانید هر کس من صاحب اختیار او بوده‌ام این علی صاحب اختیار اوست. خداوند! دوست بدار هر کس او را دوست دارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند.

۱ - «د»: و مدبر امور بعد از من.

۲ - «ب»: ... و جانشین من در امتم بر آنانکه به من ایمان آورده‌اند. بدانید که نازل کردن قرآن بر عهده من است، و تأویل و تفسیرش بعد از من و عمل کردن به آنچه خدا را راضی می‌کند و جنگ با دشمنان خدا بر عهده اوست. و او راهنمایی کننده بر اطاعت خداوند است.

۳ - ناکثان طلحه و زبیر و عایشه و اهل جمل، قاسطان معاویه و اهل صفین و مارقان اهل نهروان هستند.

۴ - سوره ق، آیه ۲۹.

۵ - «الف»: می‌گویم: سخن نزد من - به امر پروردگارم - تغییر نمی‌یابد. «ه»: به امر خداوند می‌گویم: سخن نزد من تغییر نمی‌یابد.

رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۱) «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^(۲)، «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم»، «هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود». پروردگارا، تو را شاهد می‌گیرم که من ابلاغ نمودم.^(۳)

۵ - تأکید بر توجه امت به مسئله امامت

ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته^(۴) و در آتش دائمی خواهند بود. عذاب از آنان تخفیف نمی‌یابد و به آنها مهلت داده نمی‌شود. ای مردم، این علی است که یاری‌کننده‌ترین شما نسبت به من و سزاوارترین شما به من و نزدیک‌ترین شما به من و عزیزترین شما نزد من است. خداوند عزوجل و من از او راضی هستیم. هیچ آیه رضایتی در قرآن نازل نشده است مگر درباره او، و هیچگاه خداوند مؤمنین را مورد خطاب قرار نداده مگر آنکه ابتدا او مخاطب بوده است، و هیچ آیه مدحی در قرآن نیست مگر درباره او، و خداوند در سوره «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ...» شهادت به بهشت نداده مگر برای او^(۵) و این سوره را درباره غیر او نازل نکرده و با این سوره جز او را مدح نکرده است.

۱ - سوره مائده: آیه ۳.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۸۵.

۳ - «الف» و «ب» و «د» و «ه»: پروردگارا تو بر من نازل کردی که امامت بعد از من برای علی است آن هنگام که این مطلب را بیان نمودم و او را نصب کردم، به آنچه کامل کردی برای بندگان دینشان را و تمام نمودی بر آنان نعمت خود را و فرمودی: «هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است». خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که من ابلاغ نمودم، و تو بعنوان شاهد کفایت می‌نمایی.

۴ - «حبط» به معنی سقوط، فساد، نابود شدن و هدر رفتن و از بین رفتن است.

۵ - اشاره به آیه ۱۲ سوره انسان است که می‌فرماید: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا» یعنی: «جزای ایشان در مقابل صبوری که نمودند بهشت و حریر است».

ای مردم، او یاری دهنده دین خدا و دفاع کننده از رسول خدا ﷺ است،^(۱) و اوست با تقوای پاکیزه هدایت کننده هدایت شده. پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیتان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند.

ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی است.

ای مردم، شیطان آدم را با حسد از بهشت بیرون کرد. مبادا به علی حسد کنید که اعمالتان نابود شود و قدمهایتان بلغزد. آدم بخاطر یک گناه بزمین فرستاده شد در حالیکه انتخاب شده خداوند عزوجل بود، پس شما چگونه خواهید بود در حالیکه شما ^(۲) و در بین شما دشمنان خدا هستند.^(۳)

بدانید که با علی دشمنی نمی کند مگر شقی و با علی دوستی نمی کند مگر با تقوی، و به او ایمان نمی آورد مگر مؤمن مخلص، به خدا قسم درباره علی نازل شده است سوره «والعصر»: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»،^(۴) «قسم به عصر، انسان در زیان است» مگر علی که ایمان آورد و به حق و صبر راضی شد.

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و بر عهده رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آنطور که باید ترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

۶ - اشاره به کارشکنیهای منافقین

ای مردم، «ایمان آورید به خدا و رسولش و به نوری که همراه او نازل شده است،

۱ - «ب»: او ادا کننده قرض من و دفاع کننده از من است. «ه»: او دین خداوند را ادا می کند.

۲ - یعنی درجه ایمان شما با حضرت آدم عليه السلام فاصله بسیار دارد.

۳ - «ب»: در حالیکه دشمنان خدا زیاد شده اند. «ج» و «ه»: اگر ابا کنید شما دشمنان خدائید.

۴ - سوره عصر: آیه های ۱ و ۲.

عبارت در کتاب اقبال سیدبن طاووس چنین آمده است: سوره «والعصر» درباره علی عليه السلام نازل شده است و تفسیرش چنین است: قسم به زمان قیامت، انسان در زیانکاری است که منظور دشمنان آل محمد عليهم السلام است، مگر کسانی که به ولایت ایشان ایمان آورند، و با مواسات با برادران دینی عمل صالح انجام دهند و در غیبت غائبشان یکدیگر را به صبر سفارش کنند.

قبل از آنکه هلاک کنیم و جوهری را و آن صورتها را به پشت برگردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت لعنت کنیم»^(۱) به خدا قسم، از این آیه قصد نشده است مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می شناسم ولی مأمورم که از آنان پرده پوشی کنم. پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می یابد.

ای مردم، نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده^(۲) و سپس در علی بن ابی طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد می گیرد،^(۳) چرا که خداوند عزوجل ما را بر کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهگاران و ظالمان و غاصبان از همه عالمیان حجّت قرار داده است.^(۴)

ای مردم، شما را می ترسانم و انداز می نمایم که من رسول خدا هستم و قبل از من پیامبران بوده اند، آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما عقب گرد می نمائید؟ هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی رساند، و خداوند بزودی شاکرین و صابرین را پاداش می دهد. بدانید که علی است تو صیف شده به صبر و شکر و بعد از او فرزندانم از نسل او چنین اند.

ای مردم، با اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه بر خدا منت نگذارید، که اعمالتان را نابود می نماید و بر شما غضب می کند، و شما را به شعله ای از آتش و مس (گداخته) مبتلا می کند، پروردگار شما در کمین است.^(۵)

ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و روز قیامت کمک نمی شوند. ای مردم، خداوند و من از آنان بیزار هستیم. ای مردم، آنان و

۱ - اشاره به آیه ۴۷ از سوره نساء، کلمه «طمس» بمعنای محو کردن نقش و نگار یک تصویر است. در اینجا (طبق احادیث) کنایه از محو هدایت از قلب و برگرداندن آن به گمراهی است.
درباره جمله «پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می یابد» در قسمت دوم از بخش هشتم (ص ۱۸۹) توضیح داده شده است.

۲ - «مسلوک»: یعنی داخل شده، در «ب» مسبوک بمعنی قالب ریزی شده است.

۳ - «د»: و حق هر مؤمنی را می گیرد.

۴ - «ج»: ... مهدی قائم که می گیرد حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد با کشتن کوتاهی کنندگان و معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان.

۵ - «ه»: درباره ما بر خداوند منت مگذارید در آنچه خداوند کلام شما را نمی پذیرد و بر شما غضب می کند و شما را به شلاق عذاب گرفتار می نماید.

یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پایین‌ترین درجه آتش‌اند و چه بد است جای متکبران. بدانید که آنان «اصحاب صحیفه»^(۱) هستند، پس هر یک از شما در صحیفه خود نظر کند.

راوی می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ نام «اصحاب صحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام را نفهمیدند و برایشان سؤال انگیز شد و فقط عده کمی (که همان منافقان بودند) مقصود حضرت را فهمیدند.

ای مردم، من امر خلافت را بعنوان امامت و وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می‌سپارم، و من رسانیدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر حاضر و غائب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند. بدنیای آمده‌اند یا نیامده‌اند، پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

و بزودی امامت را بعد از من بعنوان پادشاهی و با ظلم و زور^(۲) می‌گیرند. خداوند غاصبین و تعدی‌کنندگان را لعنت کند. و در آن هنگام است - ای جن و انس -^(۳) که می‌ریزد برای شما آنکه باید بریزد و می‌فرستد بر شما شعله‌ای از آتش و مس (گداخته) و نمی‌توانید آن را از خود دفع کنید.

ای مردم، خداوند عزوجل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند، و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی‌کند.

ای مردم، هیچ سرزمین آبادی^(۴) نیست مگر آنکه در اثر تکذیب (اهل آن آیات الهی را) خداوند قبل از روز قیامت آنها را هلاک خواهد کرد و آن را تحت حکومت حضرت مهدی خواهد آورد، و خداوند وعده خود را عملی می‌نماید.^(۵)

۱ - اشاره حضرت به «صحیفه ملعونه اول» است که پنج نفر از رؤسای منافقین در حجة الوداع در کعبه آن را امضا کرده بودند و خلاصه‌اش این بود که نگذارند خلافت بعد از پیامبر ﷺ به اهل بیتش برسد.

۲ - کلمه «اغتصاب» بمعنی گرفتن با ظلم و اجبار است.

۳ - کلمه «الثقلان» بعنوان جن و انس ترجمه شده است.

۴ - کلمه «قریه» بمعنی روستا و بمعنی آبادی آمده است که در این مورد دومی مناسب‌تر است.

۵ - «الف» و «د»: ای مردم، هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه خداوند بخاطر تکذیبش آن را هلاک می‌کند، و همچنان بوده که آبادی‌ها را هلاک نموده در حالیکه ظالم بودند چنانکه خداوند تعالی (در قرآن)

ای مردم، قبل از شما اکثر پیشینیان هلاک شدند، و خداوند آنها را هلاک نمود^(۱) و اوست که آیندگان را هلاک خواهد کرد. خدای تعالی می فرماید: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ * ثُمَّ تَبِعَهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ تَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ»،^(۲) «آیا ما پیشینیان را هلاک نکردیم؟ آیا در پی آنان دیگران را نفرستادیم؟ ما با مجرمان چنین می کنیم. وای بر مکذبین در آنروز».

ای مردم، خداوند مرا امر و نهی نموده است، و من هم به امر الهی علی را امر و نهی نموده ام، و علم امر و نهی نزد اوست.^(۳) پس امر او را گوش دهید تا سلامت بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی او را قبول کنید تا در راه درست باشید، و به سوی مقصد و مراد او بروید و راههای بیگانه، شما را از راه او منحرف نکند.

۷ - پیروان اهل بیت علیهم السلام و دشمنان ایشان

ای مردم، من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تابعیت آن امر نموده،^(۴) و سپس علی بعد از من، و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایت اند. به حق هدایت می کنند و به یاری حق به عدالت رفتار می کنند.

سپس حضرت چنین خواندند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» تا آخر سوره حمد و سپس فرمودند:

این سوره درباره من نازل شده، و به خدا قسم درباره ایشان (امامان) نازل شده است. بطور عموم شامل آنهاست و بطور خاص درباره آنان است.^(۵) ایشان دوستان خدایند که ترسی بر آنان نیست و محزون نمی شوند، بدانید که حزب خداوند غالب هستند.

﴿ ذکر فرموده است. و این علی امام و صاحب اختیار شما است و او وعده گاه الهی است و خداوند وعده اش را عملی می کند.﴾

۱ - «ج» و «ه»: بخدا قسم، پیشینیان را بخاطر مخالفت با انبیائشان هلاک نمود.

۲ - سوره مرسلات: آیات ۱۹ - ۱۶.

۳ - «الف»: پس او امر و نهی را از طرف پروردگارش می داند. «د»: و امر و نهی از طرف خداوند عزوجل بر عهده اوست.

۴ - «ب» و «ج»: من راه مستقیم هستم که خداوند به شما دستور داده هدایت را از آن طریق بپیمائید.

۵ - «ج»: درباره چه کسی نازل شده است؟ درباره ایشان نازل شده. به خدا قسم درباره آنان نازل شده، بخدا قسم شامل آنان است و به پدران ایشان اختصاص دارد و بطور عام شامل آنان است.

بدانید که دشمنان ایشان سفهاء گمراه و برادران شیاطین اند که اباطیل را از روی غرور به یکدیگر می‌رسانند.^(۱)

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده و فرموده است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» تا آخر آیه،^(۲) «نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش ضدیت دارند روی دوستی داشته باشند، اگر چه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا فامیلشان باشند. آنان اند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است...».

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که خداوند عزوجل آنان را توصیف کرده و فرموده است: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^(۳) «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده‌اند، آنان اند که برایشان امان است و آنان هدایت یافتگان اند.»

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که ایمان آورده‌اند و به شک نیفتاده‌اند.

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می‌شوند، و ملائکه با سلام به ملاقات آنان می‌آیند و می‌گویند: «سلام بر شما، پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید.»

بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که بهشت برای آنان است و در آن بدون حساب روزی داده می‌شوند.^(۴)

بدانید که دشمنان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که به شعله‌های آتش وارد می‌شوند، بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که از جهنم در حالی که می‌جوشد صدای

۱ - «الف» و «د»: بدانید که دشمنان علی اهل شقاوت و تجاوزکاران و برادران شیاطین هستند.

۲ - سوره مجادله: آیه ۲۲.

۳ - سوره انعام: آیه ۸۲.

۴ - «الف» و «ب» و «د»: بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که خداوند عزوجل درباره آنان فرموده

است: «بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.»

وحشتناکی می شنوند و شعله کشیدن آن را می بینند.

بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که خداوند درباره آنان فرموده است: ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا...﴾ تا آخر آیه،^(۱) «هر گروهی که داخل (جهنم) می شود همتای خود را لعنت می کند...».

بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * أَلَا فَسُخْفًا لِأَهْلِ ضَحَابِ السَّعِيرِ﴾،^(۲) «هرگاه گروهی (از ایشان) را در جهنم می اندازند خزانه داران دوزخ از ایشان می پرسند: آیا ترساننده ای برای شما نیامد؟ می گویند: بلی، برای ما نذیر و ترساننده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هیچ چیز نازل نکرده است، و شما در گمراهی بزرگ هستید... پس دور باشند^(۳) اصحاب آتش».

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند^(۴) و برای آنان مغفرت و اجر بزرگ است.

ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله های آتش و بین اجر بزرگ.^(۵)

ای مردم، دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمت و لعنت نموده، و دوست ما آن کسی است که خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد.

ای مردم، بدانید که من نذیر و ترساننده ام و علی بشارت دهنده است.^(۶)

ای مردم، بدانید که من منذر و برحذر دارنده ام و علی هدایت کننده است.

۱ - سورة اعراف: آیه ۳۸.

۲ - سورة ملک: آیات ۱۱ - ۸.

۳ - کلمه «سحق» بمعنی هلاک و بمعنی دوری و بعد آمده است.

۴ - جمله «یخشون ربهم بالغیب» شاید به این معنی باشد که از خداوند بدون آنکه او را ببینند بعنوان ایمان به غیب می ترسند.

۵ - «الف» و «د»: چقدر فاصله است بین شعله های آتش و بهشت. «ب»: فرق بین شعله های آتش و اجر بزرگ را روشن کردیم.

۶ - شاید مراد این باشد که من شما را از بدیها برحذر داشتم و تصفیه کردم و اکنون وقت آن است که همراه علی علیه السلام راه بهشت را پیش گیرید.

ای مردم، من پیامبرم و علی جانشین من است.

ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصی بعد از من است، و امامان بعد از او فرزندان او هستند. بدانید که من پدر آنانم و آنها از صلب او بوجود می آیند.

۸ - حضرت مهدی عجل الله فرجه

بدانید که آخرین امامان، مهدی قائم از ماست. اوست غالب بر ادیان، اوست انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح قلعه‌ها و منهدم کننده آنها، اوست غالب بر هر قبیله‌ای از اهل شرک و هدایت کننده آنان.^(۱)

بدانید که اوست گیرنده انتقام هر خونی از اولیاء خدا. اوست یاری دهنده دین خدا.

بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق.^(۲) اوست که هر صاحب فضیلتی را بقدر فضلش و هر صاحب جهالتی را بقدر جهلش نشانه می دهد.^(۳) اوست انتخاب شده و اختیار شده خداوند. اوست وارث هر علمی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانید که اوست خبر دهنده از پروردگارش، و بالا برنده آیات الهی.^(۴) اوست هدایت یافته محکم بنیان. اوست که کارها به او سپرده شده است.

اوست که پیشینیان به او بشارت داده اند،^(۵) اوست که به عنوان حجّت باقی می ماند و بعد از او حجّتی نیست. هیچ حقّی نیست مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانید او کسی است که غالبی بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی شود. اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

۱ - «الف» و «ب» و «د»: اوست قاتل هر قبیله‌ای از اهل شرک.

۲ - «ب»: اوست عبور کننده از دریایی عمیق.

منظور از دریای عمیق احتمالاتی دارد، از جمله دریای علم الهی، و یا دریای قدرت الهی، و یا منظور مجموعه قدرتهایی است که خداوند به امام عجل الله در جهات مختلف عنایت فرموده است.

۳ - «ب»: اوست که هر صاحب فضلی را بقدر فضلش جزا می دهد.

۴ - «ها»: اوست محکم کننده امر پدران.

۵ - «ج»: اوست که هر پیامبری که گذشته به او بشارت داده است.

۹ - مطرح کردن بیعت

ای مردم، من برایتان روشن کردم و به شما فهماندم، و این علی است که بعد از من به شما می فهماند.

بدانید که من بعد از پایان خطابه ام شما را به دست دادن با من بعنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرامی خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم^(۱) (خداوند می فرماید:)^(۲) «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَنَّا أَجْرًا عَظِيمًا»^(۳) «کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته و فادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد».

۱۰ - حلال و حرام، واجبات و محرمات

ای مردم، حج و عمره از شعائر الهی هستند، (خداوند می فرماید:)^(۴) «فَمَنْ حَجَّ آلَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» تا آخر آیه.^(۵) «پس هر کس به خانه خدا بعنوان حج یا عمره بیاید برای او اشکالی نیست که بر صفا و مروه بسیار طواف کند».

ای مردم، به حج خانه خدا بروید، هیچ خاندانی به خانه خدا وارد نمی شوند مگر آنکه مستغنی می گردند و شاد می شوند، و هیچ خاندانی آن را ترک نمی کنند مگر آنکه

۱ - «حج»: به سوی شما دست بیعت دراز می کنم.

۲ - داخل پرانتز برگشت کلام از مخاطب به غایب و تغییر مخاطب از مردم به پیامبر ﷺ، اضافه شده است.

۳ - سوره فتح: آیه ۱۰.

۴ - داخل پرانتز بخاطر ربط نداشتن ضمیر «بهما» در آن به حج و عمره و رجوع آن به صفا و مروه آورده شده است.

۵ - سوره بقره: آیه ۱۵۸.

منقطع می شوند و فقیر می گردند.^(۱)

ای مردم، هیچ مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منی) وقوف^(۲) نمی کند مگر آنکه خداوند گناهان گذشته او را تا آن وقت می آمرزد، و هرگاه که حجش پایان یافت اعمالش را از سر می گیرد.

ای مردم، حاجیان کمک می شوند و آنچه خرج می کنند به آنان برمی گردد، و خداوند جزای محسنین را ضایع نمی نماید.

ای مردم، با دین کامل و با تفقه و فهم به حج خانه بروید و از آن مشاهده مشرفه جز با توبه و دست کشیدن از گناه بر مگردید.

ای مردم، نماز را بپا دارید و زکات را پردازید همانطور که خداوند عزوجل به شما فرمان داده است^(۳) و اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می کند، او که خداوند عزوجل بعد از من بعنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم.^(۴)

او و آنانکه از نسل من اند از آنچه سئوال کنید به شما خبر می دهند و آنچه را نمی دانید برای شما بیان می کنند.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه آنها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه حلالها دستور دهم و از همه حرامها نهی کنم. پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجل درباره امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده ام که آنان از نسل من و اویند. (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آنها بپا خواهد بود، و آخر

۱ - شاید منظور از «منقطع شدن» کم شدن نسل باشد چون از کلمه «بتر» استفاده شده است، و در «د» و «ه» چنین است: «هیچ اهل بیتی وارد خانه خدا نمی شوند مگر آنکه رشد و نمو می نمایند و غصه شان زایل می شود و هیچ خاندانی آن را ترک نمی کنند مگر آنکه هلاک و متفرق می شوند».

۲ - منظور مراسم وقوف در این سه مکان است که جزئی از اعمال حج محسوب می شود.

۳ - «ج» و «ه»: و زکات را پردازید همانطور که به شما دستور دادم.

۴ - «الف» و «ج» و «ه»: کسی که خداوند او را از من خلق کرده و من از اویم. «د»: کسیکه خداوند او را بجای خودش و بجای من خلیفه قرار داده است.

ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبر قضا و قدر را ملاقات کند.
ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن
نهی نمودم، هرگز از آنها برنگشته‌ام و تغییر نداده‌ام. این مطلب را بیاد داشته باشید^(۱) و
آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید. و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.
من سخن خود را تکرار می‌کنم: نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک
امر کنید و از منکرات نهی نمائید.

بدانید که بالاترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که
حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی
نمائید،^(۲) چرا که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است،^(۳) و هیچ
امر بمعروف و نهی از منکری نمی‌شود مگر با امام معصوم.^(۴)

ای مردم، قرآن به شما می‌شناساند که امامان بعد از علی فرزندان او هستند و من هم
به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند. آنجا که خداوند در کتابش
می‌فرماید: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»^(۵) «آن (امامت) را بعنوان کلمه باقی در نسل
او قرار داد»، و من نیز به شما گفتم: «اگر به آن دو (قرآن و اهل بیت) تمسک کنید هرگز
گمراه نمی‌شوید».^(۶)

ای مردم، تقوی را، تقوی را، از قیامت بر حذر باشید همانگونه که خدای عزوجل
فرموده: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»^(۷) «زلزله قیامت شیء عظیمی است».

۱ - «ج»: در این مطلب فکر کنید و بررسی نمائید.

۲ - این جمله آخرین قسمت از خطبه در کتاب «التحصین» (نسخه «ج») است.

۳ - «ب»: بدانید که بالاترین اعمال شما امر به معروف و نهی از منکر است. پس کسانی که در این مجلس
حاضر نبودند و این سخن مرا نشنیدند بفهمانید، چرا که این دستور به امر خداوند، پروردگار من و شما است.

۴ - شاید منظور این است که تعیین معروفها و منکرات و نیز شرایط و کیفیت امر به معروف و نهی از
منکر را باید امام معصوم تعیین کند. در نسخه «ه» چنین آمده است: «امر به معروف و نهی از منکر نیست
مگر در حضور امام».

۵ - سوره زخرف: آیه ۲۸.

۶ - «ب»: ای مردم، من در میان شما قرآن را بجای می‌گذارم و جانشین بعد از من علی و امامان از
فرزندان اویند، و فهمیدید که ایشان از من‌اند. اگر به ایشان تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.

۷ - سوره حج: آیه ۱.

مرگ و معاد و حساب و ترازوهای الهی و حسابرسی در پیشگاه رب العالمین و ثواب و عقاب را بیاد آورید. هر کس حسنه با خود بیاورد طبق آن ثواب داده می شود،^(۱) و هر کس گناه بیاورد در بهشت او را نصیبی نخواهد بود.

۱۱ - بیعت گرفتن رسمی

ای مردم، شما بیش از آن هستید با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم درباره آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین^(۲) و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل من و اویند، چنانکه به شما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند.

پس همگی چنین بگوئید:

«ما شنیدیم و اطاعت می کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار ما و خودت بماند دربارۀ امر امامت امامان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می آیند. بر این مطلب با قلبهایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می کنیم. بر این عقیده زنده ایم و با آن می میریم و (روز قیامت) با آن محشور می شویم. تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی کنیم و شک نمی کنیم و انکار نمی نمائیم و تردید به دل راه نمی دهیم و از این قول بر نمی گردیم و پیمان را نمی شکنیم.

تو ما را به موعظه الهی نصیحت نمودی درباره علی امیرالمؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنانکه خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهد و پیمان از ما گرفته شد، از قلبهایمان و جانهایمان و زبانهایمان و ضمائرمان و دستهایمان. هر کس توانست با دست بیعت می نماید و گرنه با زبانش اقرار می کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند (در این باره) از نفسهایمان دگرگونی نبیند.

۱ - «د»: هر کس حسنه بیاورد رستگار شده است.

۲ - «الف» و «ب» و «ه»: درباره آنچه بعنوان «امیرالمؤمنین» برای علی منعقد نمودم.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزندانمان و فامیلان می‌رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می‌کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی»^(۱).

ای مردم، چه می‌گوئید؟ خداوند هر صدایی را و پنهانی‌های هر کسی را می‌داند. پس هر کس هدایت یافت به نفع خودش است و هر کس گمراه شد به تصور خودش گمراه شده است، و هر کس بیعت کند با خداوند بیعت می‌کند، دست خداوند بر روی دست آنها (بیعت کنندگان) است.

ای مردم، با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمائید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان از ایشان در دنیا و آخرت، به عنوان امامتی که در نسل ایشان باقی است بیعت کنید. خداوند گذرکنندگان (بیعت شکنان) را هلاک و وفاداران را مورد رحمت قرار می‌دهد. و هر کس بیعت را بشکند، به ضرر خویش شکسته است، و هر کس به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند خداوند به او اجر عظیمی عنایت می‌فرماید.

ای مردم، آنچه به شما گفتم بگوئید (تکرار کنید)، و بر علی بعنوان «امیرالمؤمنین»

۱ - تا اینجا عبارتی بود که پیامبر ﷺ از مردم خواسته بود آن را همراه او تکرار کنند و به مضمون آن اقرار نمایند. این عبارات طبق نسخه «ب» ذکر شد. در «الف» و «د» و «ه» از جمله «تو ما را به موعظه الهی نصیحت کردی...» تا اینجا به این صورت آمده است:

«... و اطاعت می‌کنیم خدا را و تو را و علی امیرالمؤمنین و فرزندانِ امام او را که گفتی آنان از فرزندان تو از صلب اویند» («ه»): گفتی آنان از تو از صلب اویند هرگاه بیایند و ادعای امامت کنند) بعد از حسن و حسین، آن دو که منزلت آنان را نسبت به خودم و مقام آنان را نزد خودم و در پیشگاه خداوند عزوجل به شما فهماندم. این مطالب را درباره آن دو به شما رساندم و اینکه آن دو آقای جوانان اهل بهشت هستند و اینکه آن دو بعد از پدرشان علی دو امام هستند، و من قبل از علی پدر ایشانم».

و بگوئید: «ما در این باره با خداوند و با تو و با علی و حسن و حسین و امامانی که ذکر کردی پیمان می‌بندیم و میثاقی از ما برای امیرالمؤمنین گرفته شود» («ه»): پس این عهد و پیمان از مؤمنین گرفته شده باشد) از قلبهای ما و جانهای ما و زبانهای ما و بصورت دست دادن، برای هر کس ممکن شد با دستش، وگرنه با زیانش به آن اقرار می‌کند. در پی تغییر آن نیستیم و در خود تصمیم دگرگونی درباره آن را ابداً نمی‌بینیم.

ما این مطلب را از قول تو به دور و نزدیک از فرزندان و فامیلان می‌رسانیم («ه»):... از قول تو می‌رسانیم به فرزندانمان که به دنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند، خدا را بر این شاهد می‌گیریم و خدا در شاهد بودن کافی است و تو بر ما شاهدهی، و نیز هر کس که خدا را اطاعت می‌کند - چه آشکارا و چه پنهانی - و نیز ملائکه خداوند و لشکر او و بندگانش را شاهد می‌گیریم، و خدا از هر شاهدهی بزرگتر است».

سلام کنید^(۱) و بگوئید «شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت بسوی توست». و بگوئید: «حمد و سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد، و اگر خداوند هدایت نمی کرد ما هدایت نمی شدیم...»

ای مردم، فضائل علی بن ابی طالب نزد خداوند - که در قرآن آن را نازل کرده - بیش از آن است که همه را در یک مجلس بشمارم، پس هر کس درباره آنها به شما خبر داد و معرفت آن را داشت او را تصدیق کنید.^(۲)

ای مردم، هر کس خدا و رسولش و علی و امامانی را که ذکر کردم اطاعت کند به رستگاری بزرگ دست یافته است.

ای مردم، کسانی که برای بیعت با او و قبول ولایت او و سلام کردن به عنوان «امیرالمؤمنین» با او، سبقت بگیرند آنان رستگارانند و در باغهای نعمت خواهند بود. ای مردم، سخنی بگوئید که بخاطر آن خداوند از شما راضی شود، و اگر شما و همه کسانی که در زمین هستند کافر شوند به خدا ضرری نمی رسانند.

خدایا، بخاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم مؤمنین را پیامرز، و بر منکرین که کافرند غضب نما، و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.

پایان ترجمه فارسی متن خطبه غدیر

۱ - یعنی بگوئید: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» و عبارت در «ب» چنین است: «ای مردم، آنچه به شما تلقین کردم تکرار کنید و آنچه گفتم بگوئید و بر امیرتان سلام کنید».

۲ - این عبارت را دو نوع می توان معنی کرد:

الف: «عرفها» بدون تشدید، یعنی کسی که فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را می گوید باید اهل معرفت باشد و فقط هر چه می شنود نقل نکند تا بتواند بعضی دسیسه های دشمنان را یا سقطهایی که در بعضی عبارات شده متوجه شود و احیاناً با ذکر یک فضیلت نتیجه معکوس گرفته نشود.

ب: «عرفها»: با تشدید، یعنی هر کس از فضائل امیرالمؤمنین خبر داد و آن را به مردم شناسانید، او را تصدیق کنید.

و عبارت در «ب» چنین است: ای مردم، فضائل علی و آنچه خداوند او را در قرآن بدان اختصاص داده بیش از آن است که در یک مجلس ذکر کنم، پس هر کس شما را از آنها خبر داد او را تصدیق کنید.

۲ - آیه تطهیر:

قوله تعالى «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱).
یعنی: «خدا چنین می خواهد که رجز و هر آایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند».
این آیه مبارکه به اتفاق روایات فریقین^(۲) (شیعه و سنی) و تفاسیر شیعه و تفاسیر معتبر اهل سنت درباره رسول اکرم ﷺ و علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و حسین علیه السلام نازل شده است از جمله ابی الحمراء می گوید: مدت نه یا ده ماه خدمتگزار رسول خدا ﷺ بودم و هر روز هنگام طلوع فجر که می خواست از خانه به مسجد برود دو حلقه درب خانه علی علیه السلام را می گرفت، و می فرمود: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، آنگاه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پاسخ می دادند «و علیک السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته» سپس رسول خدا ﷺ می فرمود «الصلاة رَحِمَكُمُ اللهُ» «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» آنگاه به سوی مصلی خود می رفت»^(۳).

احادیث بسیار در این زمینه یعنی تطبیق «اهل البیت» در این آیه مبارکه از طریق دو فرقه شیعه و سنی بر پنج وجود مقدس رسیده است که از حد تواتر بیرون است، و

۱ - احزاب ۳۳: ۳۳.

۲ - احقاق الحق ج ۲ ص ۵۰۱ - ۵۵۷ و دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۰۳ - ۱۱۹.

۳ - احقاق الحق ج ۲ ص ۵۰۱ دلائل الصدق ج ۲، ص ۱۲۰.

کتابهایی در این زمینه نوشته شده که اهل تحقیق می توانند به آن رجوع کنند^(۱).

استدلال:

اما استدلال به آیه تطهیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به این صورت است:

- ۱- امیرالمؤمنین علیه السلام مدعی خلافت و امامت بر امت بود.
- ۲- به حکم آیه تطهیر در این آیه راستگو و بر حق بود زیرا دروغ به ویژه در امر رهبری از گناهان کبیره به نظر می آید، و آن حضرت از هر پلیدی منزّه است. نتیجه آنکه معارضین آن حضرت از امر خلافت بر باطل و او بر حق می باشد. توضیح بیشتر: به نکاتی باید توجه کرد.

- ۱- منظور از اراده در آیه مبارکه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» اراده تکوینی است، نه تشریحی، بدین معنی که خدای متعال خواسته است که اهل البیت پاک و معصوم از گناه باشند، نظیر قوله تعالی: «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا»^(۲).
- ترجمه: خدا خواست تا آن دو به حدّ رشد رسند و گنج تا آن زمان برای آنان زیر دیوار بماند.

و قوله تعالی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^(۳).

- ترجمه: فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!» آن نیز بی درنگ موجود می شود.

و قوله تعالی: «... قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ

۱- از جمله کتاب پرارزش احقاق الحق ج ۲ ص ۵۰۱-۵۵۷ متن و پاورقی، و قسمتی از این روایات درباره «حدیث کساء» است که مورد تطبیق آیه مبارکه است و روایات از طریق شیعه در ص ۵۴۸ پاورقی به بعد ذکر شده، می توانید ملاحظه کنید.

و نیز کتاب دلائل الصدق مرحوم مظفر (قده) ج ۲ ص ۱۰۳-۱۱۹.

و به نقل از تفسیر المیزان در ذیل آیه مبارکه چنین آمده که بیش از هفتاد حدیث از طریق اهل تسنن در تفسیر آیه مبارکه به (اهل البیت) رسول خدا و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام رسیده مضافاً به آنچه که از طریق شیعه نقل شده است که از تواتر می گذرد.

۲- کهف: ۱۸: ۸۲.

۳- یس: ۳۶: ۸۲.

تَفْعاً... (۱).

ترجمه: بگو: چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هرگاه ضرری و زیانی برای شما بخواهد، و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد)؟!۱

و امثال آن از آیات کریمه قرآن و بدیهی است که اراده تکوینی ذات اقدس ربوبی به فعل خود تعلق می گیرد و آن قابل تخلف از مراد نیست و پاکی اهل البیت مورد تعلق اراده تکوینی الهی است.

و اما اراده تشریحی - که به معنای امر و نهی الهی است - متعلق آن افعال بندگان است، یعنی خواسته های الهی از ایشان است و چون افعال بندگان در اختیار آنهاست از این روی گاهی مطیع و گاهی عاصی خواهند بود یعنی تخلف مراد از اراده تشریحی ممکن است یعنی بندگان می توانند اوامر و نواهی الهی را عاصی باشند یا اطاعت کنند. و تعلق اراده تشریحی خداوند به پاکی بندگان عمومی است و اختصاص به اهل البیت علیهم السلام ندارد.

یعنی خداوند از همه بندگان می خواهد از گناه و معصیت دوری کنند، و او را اطاعت نمایند، و این فضیلتی برای اهل البیت به شمار نمی آید.

تأکیدات در آیه به «إنما» و «لام» و «مفعول مطلق» موضوع پاکی تکوینی را بیشتر می رساند، زیرا رهبران امت باید از پاکی مطلق برخوردار باشند تا بتوانند راهنمای دیگران باشند.

۲- منظور از طهارت در آیه تطهیر البته پاکی معنوی است نه جسمی یعنی پاکی دل و روح و عصمت عقل و ایمان نه سلامتی از ناملازمات جسمی، زیرا پیامبران و امامان مورد آزار و اذیت های گوناگون از طرف دشمنان قرار می گرفتند و تا حد شهادت در راه خدا جانفشانی می کردند و جسم آنان مورد آزار دیگران قرار می گرفت.

۳- طهارت در حد عصمت، اطلاق «رجس» که به معنی «پلیدی» است مقتضی است که اهل البیت علیهم السلام از همه گناهان و پلیدیها بدور باشند اعم از گناهان کبیره یا صغیره، و پاک بودن مطلق از معصیتها همان معنی عصمت است.

نتیجه آنکه آیه شریفه دلیل بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام است و در دعوی امامت و

خلافت معصوم و برحق است.

اشکال:

ممکن است این سؤال^(۱) به ذهن بیاید که آیات قبلی خطاب به زنان رسول خدا ﷺ است این آیه هم خطاب به ایشان باشد.

و یا آنکه آنها هم مشمول آیه تطهیر باشند همانگونه که علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را شامل است.

زیرا در آیات قبلی خطاب به زنان رسول خدا ﷺ چنین آمده:

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ، وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى، وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

یعنی «ای زنان پیغمبر شما مانند یکی از دیگر زنان نیستید اگر خداترس و پرهیزکار باشید. پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن نگوئید مبادا آنکه دلش بیمار (هوا و هوس) است بطمع افتد (بلکه متین) و درشت سخن بگوئید و در خانه‌هایتان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرایی نکنید، و نماز بپا دارید و زکوة مال به فقیران بدهید، و از امر خدا و رسول اطاعت کنید، خدا چنین می‌خواهد که رجس هر آرایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند».

خلاصه: اشکال این است که چون آیه تطهیر به دنبال آیاتی که خطاب به زنان رسول خدا ﷺ شده «یا نساء النبى ...» آمده، ایجاب می‌کند که مخاطب در هر دو یکی باشد.

بنابراین «رجس» در آیه به معنی مطلق گناه نیست که مساوی با عصمت باشد، بلکه به معنی گناهان کبیره از قبیل شرک و یا زنا و امثال آن است، روی این حساب عایشه می‌تواند مشمول آیه باشد هرچند به مخالفت امام زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام در

امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام در قرآن کریم - آیه تطهیر / ۱۵۳

جنگ جَمَل قیام کرد، در این زمینه روایات^(۱) جعلی و دروغ از طرق عامه نیز نقل شده که شأن نزول آیه تطهیر ازواج پیامبر صلی الله علیه و آله است.

پاسخ: اولاً: آیه تطهیر در روایات بی شماری (فوق حد تواتر) از طریق اهل تسنن و تشیع تفسیر شده است به خصوص چهار یا پنج نفر یاد شده یعنی رسول خدا و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و در بسیاری از آنها داستان حدیث کساء معروف نیز آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عملاً مصداق اهل البیت را تعیین فرموده و از دیگران حتی زنان خود نفی کرده است.

از جمله روایتی است از خود عایشه:

مسلم در باب فضائل اهل البیت علیهم السلام از عایشه چنین روایت می کند که او گفت:

رسول خدا صبحگاهان بیرون آمد و بر دوش او عبای پشمینه ای مشکی رنگ بود. آنگاه حسن بن علی وارد شد او را به زیر عبای خود وارد کرد، سپس حسین آمد او را نیز وارد نمود، سپس فاطمه آمد او را نیز وارد نمود، سپس علی آمد او را نیز وارد کرد آنگاه فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۲).

و روایت دیگر از ام سلمه به همین مضمون بلکه او می گوید: آیه تطهیر در خانه من نازل شد، و ام سلمه در آخر حدیث می گوید: من به رسول الله گفتم آیا من هم از اهل البیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو بر خیر هستی و اهل بیت من اینها هستند»^(۳).

و روایات بی شمار دیگری بزرگان در این زمینه از راویان اهل سنت نقل کرده که این نوشتار در مقام نقل آنها نیست.

خلاصه آنکه به دلیل اخبار معتبره نزد عامه و خاصه - که در حد استفاضه یا تواتر و فوق آن است - منظور از اهل بیت اشخاص یاد شده اند^(۴) و شامل ازواج النبی صلی الله علیه و آله

۱ - می توانید به کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۱۵ - ۱۱۷ به بعد در این زمینه و اینکه اخبار جعلی است مراجعه کنید.

۲ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۰۶.

۳ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۰۷.

۴ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۱۲.

نمی‌باشد و با این قرینه قطعیه (انبوه روایات) منظور از اهل البیت مشخص است. و ثانیاً: تغییر در لحن آیات مبارکه و عدول از خطاب به صیغه جمع مؤنث «لَسْتُنَّ» به خطاب به صیغه جمع مذکر «يُطَهَّرْكُمْ» شاهد و دلیل بر تعدد مخاطب است، یعنی خطاب اول به زوجات الرسول ﷺ و خطاب دوم به خصوص اهل البیت می‌باشد.

توضیح:

مجموع آیاتی که در سوره احزاب^(۱) در این زمینه وارد شده سه خطاب دیده می‌شود:

(اول):

خطاب به شخص رسول خدا ﷺ درباره زنان آن حضرت که می‌فرماید:
«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيَّتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتُّكُمْ وَ أَسْرَخُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً.»

یعنی «ای پیامبر گرامی با زنان خود بگو اگر شما زندگانی بازینت و زیور دنیا را طالب هستید بیاید تا من مهر شما را پرداخته و همه را به خوبی و خرسندی طلاق دهم و اگر طالب خدا و رسول و مشتاق دار آخرت هستید همانا خدا به نیکوکاران از شما زنان (در قیامت) اجر عظیم خواهد داد.

(دوم):

خطاب مستقیم به زنان رسول خدا ﷺ:
«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً.»

یعنی «ای زنان پیامبر از شما هر که به کار ناروایی دانسته اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است.»

«وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ خَيْرًا فَلْيَحْضَرْ يَوْمَئِذٍ وَكَانَ كَرِيمًا»

یعنی «و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و نیکوکار شود پاداشش را دو بار عطا کنیم و برای او روزی بسیار نیکو (در بهشت ابد) مهیا سازیم».

یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ، فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ...».

که ترجمه آن بیان شد.

(سوم):

خطاب به اهل بیت است.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

در مجموع خطابات اول و دوم سفارشات و دستوراتی به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله مع الواسطه یا بلا واسطه داده شده که حساب آنها با سایر زنها جداست باید کاملاً مراقب خود در عفت و ناموس و برخورد با دیگران و اعمال عبادی و غیر آن باشند زیرا انتساب آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله - هرچند که اجنبی اند - حساب آنها را از حساب زنها دیگر جدا می کند، زیرا عیوب و انحراف آنها برخورد به رسول خدا صلی الله علیه و آله می کند از این رو عذاب آنها دو برابر است. و در صورت رعایت موازین و اطاعت از فرامین الهی پاداش آنان دو برابر می باشد.

و در خطاب سوم که خطاب به اهل بیت است می فرماید:

«خداوند اراده کرده است که شما اهل بیت را از هر پلیدی بدور سازد».

وجه ارتباط این دو خطاب یعنی خطاب به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در (خطابات اول و دوم) و خطاب به اهل بیت علیهم السلام این است که صدور هر عیب و گناهی از آن زنان سبب لکه و عاری به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود، هرچند که آنان اجنبی و جزء خاندان نباشد، ولی چون بستگی به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد عیب آنها خواه ناخواه به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط پیدا می کند و حال آنکه خداوند اراده فرموده که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر رجس و پلیدی حتی این نوع از آن منزّه و به

دور باشند و این شبیه این مثال است که به زنی گفته شود که مواظب اعمال و رفتار خود باش زیرا به شوهری رفته‌ای که از خاندان پاک و محترم و منزله از هر عیب هستند و عیب تو به پای آن خاندان به حساب می‌آید، مواظب خود باش لکه عاری برای شوهر و خاندان شوهرت نشوی.

بنابراین از سیاق آیات به خوبی روشن است که خطاب در «يُطَهِّرْكُمْ» که به صیغه جمع مذکر آمده متوجه به خاندان رسول خدا ﷺ است نه زنان رسول خدا ﷺ و آنان علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین اند همانگونه که در روایات خود اهل سنت آمده است، و زنان آن حضرت تحت عنوان «اهل البیت» نیستند، زیرا منظور از «بیت» نه خانه خشت و گل است بلکه منظور حریم رسول خدا ﷺ است.

۴ - آیه مودة:

قوله تعالى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۱).

ترجمه: «بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهلیتیم)».

تفسیر:

در کتب معتبر اهل تسنن^(۲) و تشیع روایات بی‌شماری آمده که منظور از «قربی» علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام است.
از جمله:

از ابن عباس قال: لما نزل «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قالوا يا رسول الله من قرابتك الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال علي و فاطمه و ابناهما^(۳).

ابن عباس می‌گوید چون این آیه نازل شد «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» گفتند یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اقرباء شما که مودت آنها واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند ایشان».

۱ - شوری: ۳۳.

۲ - بنقل از کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۱۹ - ۱۲۳ و احقاق الحق ج ۳ ص ۳ - ۱۶.

۳ - بنقل از صحیحین و مسند احمد بن حنبل و تفسیر ثعلبی - بنقل از دلائل الصدق ج ۲ ص ۱۱۹.

استدلال:

۱- آیه شریفه مودت مطلق و دوستی مستمر به ذوی القربی را اجر و پاداش زحمات رسالت دانسته.

۲- پرداخت اجر به ویژه با درخواست صاحب آن به حکم عقل و نقل ضروری است.

۳- دوستی مطلق جز با عصمت سازگار نیست، زیرا با وجود خطاء یا معصیت باید مودت و دوستی قطع شود زیرا آیه کریمه می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ»^(۱).

ترجمه: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هرچند...».

۴- به اتفاق مسلمین کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نمی تواند مدعی عصمت باشد.

نتیجه: مودت مطلق به آن حضرت مساوق با اطاعت مطلق از اوست و اطاعت مطلق مستلزم امامت اوست زیرا مشخص ترین مصداق اطاعت، اطاعت از رهبری است.

۵ - آیه امامت:

قوله تعالى: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...»^(۱).

ترجمه «خداى متعال به حضرت ابراهيم عليه السلام فرمود «من تو را براى مردم امام و پيشوا قرار دادم (ابراهيم) گفت: و از ذريه من (خداوند) گفت عهد ما به ستمکاران نمى رسد».

روى الجمهور عن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله انتهت الدعوة الى والى على لم يسجد أحدنا قط العنم، فاتخذنى نبياً واتخذ علياً وصياً^(۲).

اکثراً از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: این دعوت به من و على رسید و هیچ کدام از ما هرگز به بت سجده نکردیم پس خدا - مرا پیغمبر و على را وصی قرار داد^(۳).

استدلال:

دلالت آیه مبارکه به ضمیمه روایت یاد شده، بر امامت امیرالمؤمنین عليه السلام روشن است، زیرا وصایت در روایت مساوق با امامت است، نه وصایت شخصی، زیرا آنچه را که مورد درخواست جناب ابراهيم عليه السلام بود امامت به معنی رهبری است که در

۱ - سوره بقره: ۱۲۴.

۲ - احقاق الحق ج ۳ ص ۸۰.

۳ - و در نسخه‌ای آمده است «ولى» قرار داد.

رسول اکرم ﷺ تحت عنوان نبوت و در علی علیه السلام به عنوان وصایت جلوه گری نمود و دعای حضرت ابراهیم نسبت به این دو بزرگوار به این صورت مستجاب گردید.

و نکته جالب در این روایت این است که سجده به بت را از موانع پیشوائی قرار داده، زیرا رسول اکرم ﷺ فرمود: «من و علی هرگز بت را سجده نکردیم.» بنابراین افرادی که سابقه بت پرستی دارند هرچند مسلمان شوند صلاحیت مقام امامت و رهبری اسلامی را نخواهند داشت.

بخش اول:

امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

قسمت دوم:

در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - حدیث الرایه

۲ - حدیث الایمان

۳ - حدیث المنزله

۴ - حدیث وصایت

۵ - حدیث مدینه العلم

۶ - حدیث الحق مع علی

۷ - حدیث ثقلین

- احادیث دیگر

هفت حدیث دیگر ذکر شده است

امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

در سنت و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ - حدیث رایه:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«أنتي دافع الراية غداً إلى رجلٍ يحبُّ اللهَ ورسولَهُ وِ يَحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارٌ خَيْرَ فَرَّارٍ»

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست میدارد، و خدا و رسولش او را دوست میدارند، و او در جنگ، هرگز از دشمن روی نگرداند»

این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر^(۱) فرمود. انگیزه بیان این سخن از این قرار است که آنحضرت ابتدا دیگران^(۲) را مأمور فتح خیبر کرد که نتوانسته و فرار کردند و چون چنین دید این بیان را فرمود و بدینوسیله می خواست به دیگران بفهماند که انجام این مهم فقط از عهده علی علیه السلام ساخته است و سایرین لیاقتش را ندارند، و نیز میزان علاقه خدا و رسولش را بدو تفهیم کرد، و فردای آن روز پرچم

۱ - این جنگ در سال هفتم هجری واقع شد

۲ - ابابکر و عمر - بحارالانوار ج ۳۸ ص ۲۱۹ - ج ۴۲ ص ۱۰۶

اسلام را بدست مردی چون علی علیه السلام داد، آن شیر مرد پیروزمند، قلعه خیبر را - با تفصیلی که در کتب تاریخ و حدیث ^(۱) آمده است فتح کرد و موجب شگفتی گردید، که همگی بی اختیار بتحسین او زبان گشودند.

استدلال:

استناد به این حدیث بر شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام برای امامت، و عدم شایستگی دیگران که در روزهای پیش بجنگ خیبر رفته بودند (ابوبکر و عمر) بدین صورت است که:

الف: فرار از جنگ گناه کبیره است، و کسیکه مرتکب گناه کبیره شود شایستگی رهبری را ندارد، و دیگران در روزهای گذشته فرار کردند و در بعضی از روایات ^(۲) آمده است که «عمر» هنگامیکه فرار میکرد همراهان خود را نیز از جنگ می ترساند و ایشان نیز او را از جنگ با اهل خیبر می ترسانیدند.

ب: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود: «انی دافع الراية خدا الی رجل یحب الله و رسوله...»

یعنی «حتماً من فردا پرچم را بدست مردی خواهم داد که او خدا و رسول را

۱ - مجموعاً میتوانید باین کتابها در این زمینه مراجعه کنید

الف) - مسند احمد ج ۵ ص ۳۵۳ و ۳۵۸

ب) - مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۷ کتاب المغازی

ج) - کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۴ و ص ۲۸۳

د) - تاریخ طبری ج ۳ ص ۹۳

ه) - تاریخ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۵

- بنقل از کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۹۵ الی ص ۳۹۹ -

و بحار الأنوار ج ۳۲ ص ۴۴۸ و ج ۳۹ ص ۸ و ۱۵۵ و مجلدات دیگر - معجم البحار ج ۹ ص ۶۶۵۵ بیعد

مادة «الخیبر»

۲ - مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۳۷ کتاب المغازی در متن حدیث چنین آمده است «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بعث ابابکر الی خیبر فصار بالناس و انهزم حتی رجع» و نیز چنین حدیث کرده «سار النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی

خیبر فلما اتاها بعث معه و بعث صعه الناس فقا تلوهم فلم یلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه فجاؤوا یجبنونه

و یجبنهم... الحدیث» - بنقل از کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۹۶ -

و بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۵۶

دوست میدارد (و متقابلاً) خدا و رسول او را دوست میدارند»

مفهوم مخالف این گفتار این است که آنها که در روزهای گذشته با پرچم اسلام بجنگ رفته و فرار کردند، دارای این دوستی متقابل نیستند، زیرا کسیکه در حقیقت خدا و رسول او را دوست میدارد هرگز از شهادت باکی ندارد و فرار از جنگ برای او معنی و مفهومی نخواهد داشت، و نقص حب، دلیل بر نقص ایمان است، زیرا ایمان جز دوستی و علاقه بخدا و رسول چیز دیگری نیست، چنانکه در حدیث آمده است:

«هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ؟»^(۱)

بدین ترتیب افرادی که دارای نقص ایمان که از نقص علاقه و دوستی یا عدم آن منشأ میگیرد هستند، و از این روی نمیتوانند که در راه خدا از خود گذشتگی نشان بدهند - شایسته رهبری مسلمین نیستند. و تنها کسی قابلیت رهبری و هدایت مردم را دارد که محب خدا و رسولش بوده و دارای ایمان کامل باشد. بدین ترتیب از طریق انتخاب مردمی نمیتوان برای خدا و پیامبر او نماینده‌ای معلوم کرد، زیرا اکثر مردم ممکن است دچار اشتباه شوند و تبلیغات در آنها تأثیر کرده آنان را از حقیقت دور سازد و انتخابی که بر اساس تبلیغ و آشفستگی اوضاع صورت پذیرد، فرد نالایق و غیر قابل، نتیجه آن خواهد بود.

۲ - حدیث الایمان:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ» (۱)

ترجمه: رسول خدا ﷺ درباره علی علیه السلام فرمود: «همه ایمان در برابر همه شرک قرار گرفت»

این گفته رسول خدا ﷺ هنگامی بود که در جنگ خندق (۲) علی علیه السلام در برابر مرد نیرومند «عمر بن عبدود» سر کرده مشرکین قرار گرفت، و او را از پای در آورد، و از همین جا فتح و پیروزی نصیب مسلمانان گردید، و مشرکین فرار کردند، داستان این جنگ و گفتار رسول خدا ﷺ را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام عموم مورخین شیعه و سنی نگاشته‌اند و درباره همین جنگ بود که رسول خدا ﷺ فرمود «لَضَرْبَةِ عَلِيٍّ خَيْرٌ (افضل خ) مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» (۳) و بنقل حاکم در مستدرک (۴) چنین فرمود: «لَمُبَارَاةِ عَلِيٍّ لِعَمْرُو، أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

یعنی «مبارزه علی با عمر بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت افضل است.»
بهر حال: این حدیث شریف گرچه فضیلت علی علیه السلام را بیان میکند، ولی فضیلتی است که منحصرأ او را به حد ولایت عامه بر مسلمین و شایستگی امامت و رهبری

۱ - بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۱۵ باب ۱۷ - غزوة الاحزاب و بنی قریظه

۲ - و آن در سال پنجم هجرت اتفاق افتاد، و از جنگهای معروف اسلام است.

۳ - دلائل الصدق مرحوم مظفر (قدس) ج ۲ ص ۲۶۵ بنقل از کتاب مواقف و غیر آن.

۴ - ج ۳ ص ۳۲.

میرساند، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را «همه ایمان» معرفی نمود، و از این روی حیات و ممات مسلمین در آن روز بستگی به پیروزی و شکست علی علیه السلام داشت، و دیگران، هر کس و هر چه ایمان داشته باشند بعضی ایمان را دارا بودند، نه کل آنرا، و بدین ترتیب اولی و أحق به رهبری آن کسی است که ایمانش کاملتر از دیگران باشد، و ناقص الایمان هرگز سزاوار حکومت بر کامل نیست،

و چون در جنگ خندق شکست مسلمانان برابر با شکست اسلام بود، و خطر متوجه اصل و ریشه اسلام گردیده بود، از این روی رسول خدا صلی الله علیه و آله اثر پیروزی علی علیه السلام را که نماینده اسلام بود بر عمر بن عبدود که نماینده کفر بود و در برابر یکدیگر قرار گرفتند افضل و بالاتر از عبادت ثقلین (جن و انس) دانست، زیرا با کشته شدن عمرو و آتش جنگ کفار بر علیه مسلمانان خاموش شد و بدین سبب نیروی کفر که مزاحم پیشروی اسلام بود از میان بر داشته شد، و توانست بشر را بسوی خود جلب نموده و او را بعبادت خدای یکتا هدایت نماید، و از این روی ضربت یک شمشیر در آن روز این اثر مهم و باقی و مستمر را در بر داشت، همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود «الضربة علی افضل من عبادة الثقلين» و بنقل دیگر فرمود: «المبارزة علی لعمرو افضل من أعمال أمتی الی یوم القيمة»^(۱)

دیگر چه فضیلتی از این بالاتر و چه خدمتی از این بهتر میتوان ارائه نمود تا حائز احقیت نسبت به مقام رهبری و خلافت باشد.

۳ - حدیث المنزلة:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^(۱)

ترجمه: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

«مقام تو (ای علی) نسبت بمن همانند مقام هارون نسبت به موسی است، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

قرآن مجید در خصوص موسی و هارون علیهما السلام این گونه متذکر شده است:

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^(۲)

ترجمه: و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش؛ و (آنها را) اصلاح کن؛ و از روش مفسدان، پیروی نکن.»

رسول خدا ﷺ موضوع منزلت علی علیه السلام را نسبت بخود در بسیاری از موارد متذکر شده است، که از مجموع آنها بخوبی استفاده میشود که جنبه خاصی منظور نبوده؛ بلکه مراد عموم منزلت است، مخصوصاً با در نظر گرفتن استثناء خصوصی

۱ - دلائل الصدق مرحوم مظفر ج ۲ ص ۳۸۹ - نهج الحق ص ۲۱۶، شایان ذکر است که در کتاب عیقات الأنوار یک جلد آن تنها به همین حدیث و اسناد آن اختصاص یافته است و از صاحب شواهد التنزیل نقل شده که ابو حافظ عبدولی از ابناء ابن مسعود حدیث منزلت را با پنجهزار سند نقل کرده است.
۲ - اعراف ۷: ۱۴۲.

امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در سنت و... - حدیث المنزلة / ۱۶۹

نبوت، که گفته‌اند استثناء یک فرد دلیل بر شمول مستثنی منه است مگر نسبت بمورد استثناء، برای نمونه چند مورد را یادآور می‌شویم:

۱ - جنگ تبوک^(۱)

در این جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در مدینه بجای خود گذارد، و خود عازم جنگ شد، علی علیه السلام به رسول خدا گفت: «من هیچ چیزی را مقدم بر آن ندارم که همراه شما برای جنگ بیرون بیایم.»

رسول خدا فرمود: «آیا راضی نیستی که منزلت تو نسبت بمن همان منزلت هارون نسبت بموسی باشد، جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود»^(۲)
و بدین ترتیب علی علیه السلام را بعنوان نماینده تام خود معرفی فرمود، و نمایندگی او در مدینه در جنگ تبوک یکی از مصادیق آن کلی است

۲ - هنگام بستن دربهای مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که درب تمامی خانه‌هایی که بمسجد آن حضرت باز میشود را ببندند، جز درب خانه علی علیه السلام که فرمود همچون درب خانه خود آن حضرت باز بماند، و فرمود: «موسی از خدای خود خواست که مسجد را برای هارون و ذریه‌اش پاک کند، و من از خدای تعالی خواستم که مسجد مرا برای تو (ای علی) و ذریه‌ات پاک نگه دارد»^(۳).

۳ - هنگام عقد برادری بین مسلمانان

رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحاب و یارانش عقد برادری خواند، و رابطه و پیوند بین مسلمین را بدینوسیله تا سر حد برادری بیکدیگر نزدیک ساخت، پس از میان همه

۱ - جنگ تبوک در سال ۹ هجرت واقع شد. تبوک دورترین نقطه در طی غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.
۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۱۷۳ و بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۲۱۷ و همین حدیث را به ۱۳ بیان در مجموعه عظیم بحار الأنوار داریم. و کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۸۹
۳ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۰۹ بنقل از ابن جوزی و صحیح ترمذی ج ۲ ص ۳۰۱ - مسند احمد ج ۱ ص ۱۷۵ - الدر المنثور ج ۶ ص ۱۲۲ الصواعق المحرقة ص ۷۶ و نهج الحق ص ۲۱۷.

مهاجران و انصار، علی علیه السلام را به برادری خود برگزید، و عقد اخوت را بین خود و علی علیه السلام برقرار ساخت، و این حدیث چنین آمده است:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخِي بَيْنَ النَّاسِ وَ تَرَكَ عَلِيًّا حَتَّى بَقِيَ آخِرَهُمْ لَا يَبْرِي لَهُ أَخًا، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخِي بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ تَرَكَتَنِي ثُمَّ فَقَالَ إِنَّمَا تَرَكَتَكَ لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي، وَ أَنَا أَخُوكَ، فَإِنْ ذَكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ، لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَّابٌ، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَجْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي، وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي»^(۱)

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میان مسلمانان عقد برادرای برقرار نمود، و علی را باقی گذارد تا آنکه کسی دیگر باقی نماند که برادر علی علیه السلام شود، آنگاه علی علیه السلام گفت: «یا رسول الله میان اصحابت برادری برقرار نمودی، و مرا واگذاردی؟» رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من تو را برای خود باقی گذاردم، تو برادر من هستی و من برادر تو هستم، اگر کسی بتو اعتراض نمود بگو من بنده خدا و برادر رسول او هستم، و کسی جز تو چنین ادعائی نکند مگر آنکه دروغگو است، قسم بآن خدائیکه مرا بحق مبعوث داشت تو را انتخاب نکردم مگر برای خودم، و منزلت تو نسبت به من همچون منزلت هارون است نسبت به موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست، و تو برادر و وارث من میباشی.»

۴ - منزلت کلی

در احادیث دیگری روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابتداء موضوع منزلت علی علیه السلام را بطور کلی و عموم مطرح فرموده است و اختصاص بمورد معینی ندارد.^(۲)

الف: عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِنَّ عَلِيًّا لَحَمَةٌ مِنْ لَحْمِي،

۱ - دلائل الصدق مرحوم مظفر ج ۲ ص ۴۱۳ بنقل از مسند احمد بن حنبل - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۹۶ و نهج الحق ۲۱۷.
 ۲ - مراجعه شود به کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۹۲.

و دَمُهُ مِنْ دَمِي، وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى،^(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: بدرستی که گوشت علی از گوشت من است، و خون او از خون من است، و نسبت او به من همانند نسبت هارون است به موسی.»

ب: عن ابن عباس: «أَنَّ عُمَرَ قَالَ: كُفُّوا عَن ذِكْرِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثَ خِصَالٍ، لِأَنَّهُ يَكُونُ لِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، كُنْتُ وَ ابُوبَكْرٍ، وَ ابُو عُبَيْدَةَ وَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ النَّبِيُّ مَتَكِيءٌ عَلَى عَلِيٍّ حَتَّى ضَرَبَ عَلِيٌّ مَنْكَبِي، ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا، وَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُجِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ»^(۲)

«ابن عباس میگوید که عمر گفت از بدگوئی فرزند ابوطالب خود داری کنید، زیرا من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که درباره او سه خصلت را بیان میکرد، اگر یکی از آنها در من بود از آنچه را که آفتاب بر آن میتابد دوستتر داشتم، عمر گفت: من و ابوبکر و ابو عبیده و چند نفر از اصحاب در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، و آن حضرت بر علی علیه السلام تکیه داده بود، آنگاه با دست بر شانه علی زد، سپس فرمود: تو ای علی، اولین مؤمن و اولین مسلمانی (تو از همه زودتر ایمان و اسلام آوردی) آنگاه فرمود: تو نسبت بمن بمنزله هارون برای موسی هستی، دروغ میگوید کسی که گمان کند که مرا دوست میدارد، و تو را دشمن بدارد.»

دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله

و این موضوع را رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خدای تعالی در خواست نموده بود، و خداوند دعای او را اجابت فرمود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام چنین آمده است که - هنگامیکه این آیه نازل شد که

۱ - کنز العمال ج ۶ ص ۱۶۴ .

۲ - کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۵ .

موسی علیه السلام از خدای خود چنین خواست:

«وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِى هَارُوْنَ اَخِي اَشْدُدْ بِهٖ اُزْرِي»
 «كَانَ رَسُوْلُ اللهِ صلى الله عليه وسلم عَلِيَّ جَبَلٍ، ثُمَّ دَعَا بِهٖ وَقَالَ: اَللّٰهُمَّ اَشْدُدْ اُزْرِي بِاَخِي عَلِيٍّ،
 فَاجَابَهُ اِلَى ذٰلِكَ»^(۱)

یعنی «هنگامیکه خدای متعال در ضمن آیه کریمه در خواست موسی علیه السلام را نقل نمود که از خدای خود خواست که هارون برادرش را کمک و وزیر او قرار دهد رسول اکرم صلى الله عليه وسلم بالای کوهی بود، او نیز دعا نمود که علی علیه السلام را همانگونه وزیر و کمک او قرار دهد، و خداوند دعای او را اجابت فرمود».

باز در حدیث دیگر بطور تفصیل دعای رسول خدا صلى الله عليه وسلم را چنین روایت نموده است:

«اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ اَخِيْ مُوسَى، اَنْ تَشْرَحَ لِيْ صَدْرِيْ، وَ اَنْ تُيَسِّرَ اَمْرِيْ، وَ اَنْ تَحِلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِيْ، يَفْقَهُوْا قَوْلِيْ، وَ اجْعَلْ لِيْ وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِى، عَلِيًّا اَخِيْ، اَشْدُدْ بِهٖ اُزْرِيْ، وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِيْ، كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا، وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا، اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا»^(۲)

یعنی: «پروردگارا از تو در خواست میکنم همانگونه که برادرم موسی درخواست نمود: شرح صدر بمن عطا فرما، و کار مرا آسان کن، و زبان مرا گویا نما، تا گفتار مرا بفهمند، و از خانواده‌ام وزیری برایشم قرار ده، علی برادرم را، کمک من قرار ده، و در امر من او را شریک کن، تا تو را فراوان تسبیح کنیم، و تو را بسیار یاد نمائیم، تو بصیر و آگاه بحال ما هستی».

استدلال:

باز گردیم به اصل سخن و آن دلالت حدیث منزلت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است، این موضوع باتوضیحی درباره منزلت هارون نسبت به موسی علیه السلام روشن میگردد.

۱ - الدر المنثور سیوطی - بنقل از دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۴۱.

۲ - الدر المنثور سیوطی - بنقل از دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۴۱.

طبق آیه کریمه «وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» این دو برادر در یک امر شرکت یافتند، گفته‌اند که آن عبارت از دو چیز بوده است، یکی «نبوت» بمعنی «تبلیغ احکام» دیگری «امامت» به معنی «ریاست عامه» که هر کدام نیاز به جعل و إنشاء جداگانه و مستقلاً دارد.

و این دو سمت جدای از یکدیگر، و قابل تفکیک از هم نیز میباشند، و از این روی جناب ابراهیم علیه السلام «نسبی» بود پیش از آنکه «امام» شود، زیرا آن حضرت پس از آزمایشات فراوانی بمرحله «امامت» رسید، و این مقام باو داده شد، و عده‌ای از پیامبرانی که در زمان حضرت ابراهیم و موسی علیه السلام میزیستند نیز تنها سمت نبوت را داشتند، یعنی تنها احکام الهی را ابلاغ میکردند، نه حکومت و ریاست را، و احیاناً تنها کسانی که دارای مقام امامت هستند، نه نبوت، ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) می‌باشند، و گاهی هر دو سمت در یک شخص جمع میشود، مانند حضرت ابراهیم که پس از نبوت مقام امامت به او از طرف خداوند عطا شد و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله که دارای هر دو سمت (نبوت و امامت) بود، بنابراین نسبت این دو سمت عموم من وجه است، و هر کدام نیاز بجعل مستقلاً دارد. بدین ترتیب باین نتیجه میرسیم که کلمه «أمری» در آیه کریمه «أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» از قول جناب موسی علیه السلام - شامل امر نبوت و امامت هر دو میباشد، که هارون با آن حضرت شریک بود، و بدیهی است که منظور از «امر» غیر از «وزارت» است که آنرا نیز در خواست نموده بود «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا» چون وزارت بمعنی و مفهوم کمک و معاونت است، ولی شرکت در «امر» معنی و مفهوم بالاتری را میدهد، و آن دارا بودن همان سمتی را که موسی علیه السلام داشت می‌باشد، یعنی شرکت در نبوت و امامت، همانگونه که دو شریک مالک سرمایه مشترک هستند، و مال مشترک تعلق به هر دو دارد.

ولی ناگفته نماند که نتیجه این مدعی این خواهد بود که جناب هارون علیه السلام در عرض جناب موسی علیه السلام دارای مقام نبوت و امامت نیز بوده است، البته عرض زمانی، و نه رتبی، بدین معنی که هارون علیه السلام می‌بایست از موسی علیه السلام تبعیت مینمود، همانگونه که درباره امام حسن و امام حسین علیه السلام در مسأله امامت این را میتوان گفت.

پس هنگامیکه جناب موسی علیه السلام بکوه طور رفت، و هارون علیه السلام را بجای خود گزارد،

خلافت او از برادرش در امر نبوت و امامت (بمعنی حکومت) هر دو بود، همانگونه که دو شریک با یکدیگر در امری شرکت داشته باشند. جز اینکه رتبه موسی علیه السلام بالاتر از هارون علیه السلام بود، و در حضور او حق تصرف در امور با او بود، نه هارون.

مفاد گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله

با توضیحی که درباره منزلت جناب هارون علیه السلام نسبت بحضرت موسی علیه السلام داده شد، معنی و مفهوم گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام «انت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبي بعدی» روشن میگردد، و آن اینکه امیر المؤمنین علیه السلام دارای مقام امامت بود همچون رسول اکرم صلی الله علیه و آله جز اینکه مقام نبوت را نداشت، زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است، پس علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت در امامت داشت، زیرا که معنی و مفهوم «و أشركه في أمری» در اینجا چنین انطباق پیدا میکند، و تنها بمعنی کمک و یابوری نیست، چه آنکه در جمله سابق بر آن مسأله «وزارت» مطرح شده و در هر دو مورد دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون حضرت موسی علیه السلام اجابت شد. و تکرار آن شایسته نیست، بنابراین امامت آن حضرت تا بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله استمرار خواهد داشت، مخصوصاً با در نظر گرفتن جمله «إلا أنه لا نبي بعدی» که منفی تنها نبوت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است نه «امامت».

و بر فرض که منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثبات منزلت در فرض غیاب خود باشد اعم از غیبت از شهر مدینه یا از دنیا باز دلالت حدیث مزبور بر امامت علی علیه السلام پس از درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار روشن و واضح است.

اگر از این هم بگذریم دلالت این حدیث بر افضلیت علی علیه السلام نسبت به همه اصحاب بسیار روشن و ظاهر میباشد، دیگر چه جای تردیدی باقی میماند که رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل اصحاب خود را برای امامت تعیین کرده باشد، زیرا با توجه باین ضرورت که سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر خلافت، و واگذاری آن به انتخاب مردم تا برای خود رهبری الهی و خلیفه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعیین کننده به هیچ وجه قابل قبول نیست و مفهوم قابل تصویری ندارد و تعیین افضل افراد برای زعامت از طرف خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله روشن است.

۴ - حدیث وصایت

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَإِنْ وَصِيٌّ وَوَارِثِي
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^(۱)
رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای هر پیامبری وصی و وارثی است، هر آینه
وصی و وارث من علی بن ابی طالب است.»

استدلال:

روشن است که هر انسانی می تواند کسی را بعنوان وصی خودش در امور قرار
دهد. و بدیهی است که منظور رسول خدا ﷺ از این گفتار این است که: علی علیه السلام
وصی او بر امت است، نه بر اموال شخصی آن حضرت، و همچنین وارث مقام ولایت
و حکومت او بر امت است. نه وارث متروکات شخصی رسول خدا ﷺ
و شاهد بر این تفسیر دو چیز است:

یکی آنکه: با داشتن فرزند مانند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پسر عمو
همچون علی علیه السلام وارث مال نخواهد بود، پس منظور وراثت علم و ولایت بر امت
است، و بدین سبب و وحدت سیاق ایجاب میکند که منظور از وصایت نیز وصایت
بر امت باشد، نه بر اموال شخصی آن حضرت

۱ - مناقب ابن المغازلی الشافعی ص ۲۰۱ و مناقب خوارزمی ص ۴۲ و کتاب دلائل الصدق مظفر ج ۲
ص ۳۷۷ و نهج الحق ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

دوم آنکه: بکار بردن کلمه «نبی» که فرمود «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَاِرْثٌ» و فرمود «لِكُلِّ
إِنْسَانٍ» یا «لِكُلِّ مُسْلِمٍ» گواه روشنی است که نظر رسول اکرم ﷺ و وصایت و وراثت
نسبت به آثار نبوت است یعنی حکومت و امامت بر مردم مسلمان، زیرا که اصل
نبوت که منصب الهی است، با رسول خدا ﷺ خاتمه یافت و بدیگری قابل انتقال
نیست. و وصایت و وراثت معمول در مال و سایر متروکات مخصوص به انبیاء
نیست.

۵ - حدیث مدینه العلم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» (۱)

ترجمه: رسول خدا ﷺ فرمود: «من شهر علم میباشم، و علی درب آنست». این حدیث شریف بالفاظ و عبارات مختلف در کتب عامه آمده است. ما برخی از آن روایات را که این حدیث در آن است و اشاره به علم حضرت امیر المؤمنین علیؑ دارد نقل می‌کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» (۲)

ترجمه:

«رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علم هستم و علی درب آن است، پس هر کس می‌خواهد بآن شهر وارد شود، حتما باید از درب آن وارد شود.»

۲- از جابر بن عبدالله چنین روایت شده است که گفت:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيِّؑ يَقُولُ: هَذَا أَمِيرُ الْبِرَّةِ، وَ قَاتِلُ الْفَجْرَةِ، مَنْصُورٌ مِنْ نَصْرِهِ، مَخْذُولٌ مِنْ خَذَلِهِ، يَمْدُ بِهَا صَوْتَهُ، أَنَا

۱ - مناقب ابن مغازلی ص ۸۰ - ۸۵ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۲۹ - مرحوم علامه امینی نام ۱۴۳ نفر از دانشمندان عامه را آورده است که این حدیث را نقل کرده‌اند. (الغدیر ج ۶ ص ۶۱ - ۷۷)

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۱۹ و ج ۹ ص ۱۶۵ و کتاب نهج الحق علامه حلی ص ۲۲۱ و ص ۲۳۶.

مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم، فلیأت الباب^(۱)

ترجمه:

جابر بن عبدالله میگوید: «شنیدم رسول خدا ﷺ در جنگ حدیبیه در حالیکه دست علی علیه السلام را گرفته بود با صدای بلند خطاب بمردم میفرمود: این یعنی علی علیه السلام فرمانده نیکان، و کشنده فجار و ستمگران است، پیروز است هر که او را یاری کند، و بی چاره است هر که از او دوری نماید، من شهر علم هستم و علی درب آنست، هر که علم میخواهد، باید از دروازه آن وارد گردد».

۳ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا يَا عَلِيُّ، كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُهَا مِنْ غَيْرِ بَابِهَا»^(۲)

ترجمه:

«رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علم میباشم، و تو ای علی درب آن شهر هستی، دزوغ میگوید هر کس که از غیر درب وارد شهر شود.»

۴ - عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلِيُّ بَابُ عِلْمِي، وَ مَبِينٌ لِأُمَّتِي - مَا أُرْسِلْتُ بِهِ - مِنْ بَعْدِي، حُبُّ إِيْمَانٍ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ، وَ النَّظَرُ إِلَيْهِ رَأْفَةٌ»^(۳)

ترجمه: «رسول خدا ﷺ فرمود: علی درب (خزانه) علم من است، و بیان کننده رسالت من برای امت پس از من می باشد، محبت به او ایمان خواهد بود، عداوت با او نفاق است، و نگاه بسوی او رأفت و مهربانی بشمار آید».

استدلال:

از این حدیث چنین بدست می آید که علوم و معارف اسلامی را تنها از طریق علی علیه السلام یا امامان معصومی که از آنحضرت گرفته اند، می توان فرا گرفت، زیرا که در

۱ - تاریخ بغداد للخطیب البغدادی ج ۲ ص ۳۷۷

دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۴۲ - عن حاکم فی المستدرک

۲ - السیوطی فی الدر المنثور - بنقل از دلائل ج ۲ ص ۴۴۳ .

۳ - السیوطی فی الدر المنثور - دلائل الصدق ص ۴۴۳ .

دیگران آن شایستگی وجود ندارد؛ که خود - بر اساس جهل و نادانی - بیراهه رفته و دیگران را نیز گمراه میکنند. زیرا از راه حق که راه علی علیه السلام است وارد نشده و طریق باطل رفته‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه را منحصر در علی علیه السلام میدانند، بنابراین اخذ دانش اسلامی تنها از او روا است، و از غیر او مشروع نیست، زیرا حجت منحصر بشخص او است، و نتیجه آنکه: روایت یا رأی دیگران در امور شرعی اعم از کلی و جزئی، و حکم یا حکومت آنان حجت نیست، و مسلوب الاعتبار میباشد، و در حکم متاع مسروقه است، که از طریق نامشروع بدست آمده باشد.

مفاد این حدیث نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۱- اعلم بودن امیر المؤمنین علیه السلام از دیگران که خود شرط امامت است.
- ۲- معصوم بودن آن بزرگوار زیرا ارجاع عموم مسلمین منحصرأ به علی علیه السلام جز با عصمت او سازگار نیست، زیرا در غیر این صورت اغراء به جهل - یعنی دیگران را بگمراهی انداختن - خواهد بود.
- ۳- بی اعتبار بودن معلوماتی که از دیگران اخذ میشود، زیرا تنها راه وصول به معلومات اسلامی علی علیه السلام معرفی شده، و یا افرادی که از او فراگیرند، مانند: سایر امامان معصوم علیهم السلام.
- ۴- انحصار امامت و حق رهبری به علی علیه السلام، زیرا کسانی که گفته آنها دارای اعتبار شرعی نیست شایستگی امامت امت را نخواهند داشت.

دفع شبهه:

بعضی ^(۱) درباره این حدیث چنین شبهه کرده‌اند که اعلمیت علی علیه السلام منافاتی با اصلح و اولی بودن دیگران برای حکومت اسلامی ندارد، زیرا که ممکن است دیگری بهتر بتواند امور کشور را اداره کند، و بدین سبب بود که دیگری را بجای علی علیه السلام انتخاب نمودند.

پاسخ: اعلم بودن علی علیه السلام مطلق است، نه نسبی همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- فضل بن روزبهان در ردّ علامه حلی - دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۳۹.

دارای علم مطلق بود، بنابراین دیگری نمیتواند اصلح باشد، زیرا صلاحیت در اداره کشور نیاز به آگاهی دارد، و این نوع از آگاهی بنحو احسن در علی علیه السلام وجود داشت، و علم او منحصر بعلوم فقهی و اعتقادی نبود. یکی از شواهد کوچک این مدعی، نامه آن بزرگوار است که به مالک اشتر درباره اداره امور کشور نگاشته است، گرچه این نامه خوشه‌ای از خرمن و قطره‌ای از دریای علوم علی علیه السلام است چه آنکه دشمنان با برپا کردن جنگهای داخلی و ایجاد موانع دیگر فرصت ندادند که امام علیه السلام علوم خود را اظهار کند، ولی با این همه برای ارائه نمونه کافی است. بنابراین جای هیچ گونه احتمال بهتر بودن دیگران در اداره کشور اسلامی وجود ندارد و انتخاب دیگران تنها بر اساس دسته بندی‌ها انجام شد. بسی جای شگفتی است که این افراد چگونه با نص صریح قرآن مخالفت میکنند که میگوید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^(۱)

یعنی: «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آنکس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟».

چگونه میتوان جاهل را بر عالم ترجیح داد، البته طرح این گونه احتمالات واهی تمامی برای توجیه راه انحرافی است که در پیش گرفته‌اند نه برای تشخیص حق از باطل، با اینکه صریحاً میفرماید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِذَا الْأَبَابِ»^(۲)

ترجمه: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند.

۱- یونس: ۱۰: ۳۵.

۲- زمر: ۹.

۶ - حدیث الحق مع علی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» (۱)

ترجمه «حق با علی است، و علی با حق است، از هم جدا نشوند، تا آنکه در حوض (کوثر) بر من وارد گردند»

و در حدیث دیگر چنین آمده:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، أَلَلَّهِمَّ أَدِرِ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» (۲)

ترجمه: خدا رحمت کند علی را. خدایا حق را همراه او ساز هر جا که او راهیش باشد.

این حدیث در کتب اهل سنت از جمله مدارک ذیل و شیعه بخد تواتر رسیده است و در سند آن جای هیچگونه تردیدی نیست.

و در همین باره روایتی است که عمار یاسر در این زمینه روایت کرده است: علامه حلی (اعلی الله مقامه) چنین میگوید (۳):

«رَوَى الْجُمْهُورُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِعِمَّارٍ: سَتَكُونُ فِي أُمَّتِي بَعْدَ هِنَاةٍ وَ اخْتِلَافٍ حَتَّى يَخْتَلِفَ

۱ - الجمع بین الصحاح الستة - دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۶۷ - و کتاب نهج الحق ص ۱۷۳ و بحار الانوار ج ۳۸ ص ۲۹ باب ۵۷.

۲ - الجمع بین الصحاح الستة - بنقل از کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۶۷. المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۲۴ و ۱۲۵ - مناقب الخوارزمی ص ۵۶

۳ - بنقل دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۶۷.

السيف بينهم، حتى يقتل بعضهم بعضاً، و يتبرأ بعضهم من بعض، يا عمار تقتلك الفئة الباغية، و أنت اذ ذاك مع الحق و الحق معك، ان علياً لن يدنيك من ردى، ولن يخرجك من هدى، يا عمار من تقلد سيفاً أعان به علياً على عدوه، قلده الله يوم القيمة و شاحين من نور، و من تقلد سيفاً أعان به عدوه قلده الله و شاحين من نار، فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الذى عن يمينى - يعنى علياً - وان سلك الناس كلهم و ادياً و سلك على و ادياً، فأسلك و ادياً سلكه على، و خل الناس طراً، يا عمار ان علياً لا يزال على هدى، يا عمار ان طاعة على من طاعتى، و طاعتى من طاعة الله تعالى» ترجمه «جمهور - اهل سنت - روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ به عمار فرمود: پس از من در آینده میان امتم اختلافاتی رخ خواهد داد، تا آنکه در میان مردم آنها شمشیر بکار خواهد رفت، تا آنجا که بعضی از ایشان بعضی دیگر را بکشند، و از یکدیگر برائت و بیزاری جویند، ای عمار گروه باغی تو را خواهند کشت، و تو در آن روز با حق هستی و حق با تو است، بدرستی که علی تو را به بدی نزدیک نکند، و تو را از راه راست و هدایت بحق بیرون ننماید، ای عمار هر کس که شمشیری به کمر بندد و علی را با آن یاری کند، خداوند در روز قیامت قلاده‌ای از نور بگردن او آویزد، و هر کس که شمشیری بکمر بندد و دشمنان او را یاری دهد، خداوند در روز قیامت قلاده‌ای از آتش بگردنش خواهد آویخت، (ای عمار) اگر آنروز (اختلاف را) دیدی بر تو باد که پیروی کنی از اینکه در طرف راست من قرار گرفته است یعنی علی عليه السلام، (ای عمار) اگر همه مردم به یک سو شوند و علی (تنها) بسوی دیگر شود، تو همسو با علی شو، و همه مردم را یکسره کنار بگذار، ای عمار بدرستی که علی همیشه بر راه هدایت است (و هیچ گاه از آن منحرف نخواهد شد) ای عمار اطاعت از علی اطاعت از من است، و اطاعت من اطاعت خدای تعالی است.»

استدلال:

دلالت این حدیث کاملاً روشن است، و آن اینکه گفته و کردار علی عليه السلام به تمام معنی حق است، و آنها که در برابر او موضع گرفتند بر باطل‌اند، و پیروی از آنها پیروی از باطل است، و این مطلب در هیچ مرحله‌ای تخصیص بردار نیست، بنابراین امامت

امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در سنت و... - حدیث الحق مع علی / ۱۸۳

و رهبری مسلمین پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود علی علیه السلام مکرراً آنرا از غاصبین بشدت مطالبه نمود منحصرأ حق او است، زیرا علی علیه السلام راست میگفت و گفته او حق بود.

مفاد این حدیث:

- ۱- انحصار خلافت بحق در علی علیه السلام.
 - ۲- عصمت آن امام بزرگوار.
 - ۳- اجراء حکم بغات بر جنگجویان با آن حضرت، مانند: عایشه، طلحه، زبیر، معاویه، خوارج، و امثال آنان.
- و نتیجه این امور امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواهد بود.

۷ - حدیث ثقلین

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ، إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»^(۱)

ترجمه: رسول اکرم ﷺ فرمود:

«ای مردم در میان شما دو ثقل (دو وزنه اسلامی، دو سرمایه بزرگ) و دو خلیفه (جانشین) باقی گذاردم، اگر از آن دو پیروی کنید هرگز پس از من گمراه نخواهید گشت، یکی از این دو بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا که ریسمانی است ممتد بین آسمان و زمین، و عترت من خانواده و اهل بیتم و این دو (کتاب و عترت) هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا اینکه در حوض کوثر (روز قیامت) بر من وارد شوند».

این حدیث شریف با تعبیرات دیگری نزدیک به همین روایت شده^(۲) که مجموعاً از حد تواتر گذشته است یعنی صدور آن از رسول خدا ﷺ قطعی است.

۱ - تفسیر ثعلبی در ذیل آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا» با سندهای متعدد شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۲۷۱ و کتاب نهج الحق ص ۲۲۵ و ۲۲۶. و معالم المدرستین ج ۱ ص ۴۵۳.
۲ - در پاورقی سابق اشاره بمدارک آن شد و نیازی به تکرار یا بررسی اسناد این حدیث شریف نیست و بنقل ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة در ذیل (الایه الرابعة من الآيات الواردة في اهل البيت، و هي قوله تعالى) «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» این حدیث از بیست و چند نفر از اصحاب نقل شده است.

استدلال:

مفاد حدیث ثقلین درباره امامت امیرالمؤمنین علیه السلام با این توضیح بیان میشود:

۱ - دلالت حدیث بر تفوق علمی و عصمت اهل بیت علیهم السلام

زیرا عترت از قرآن جدا نیستند، بنابراین آنان به کتاب خدا آگاه‌تر از دیگرانند و بدین سبب اولی بامامت می‌باشند. و چون گفتار و کردار آنان موافق با قرآن است از خطا و معصیت نیز مصون هستند،

۲ - دلالت آن بر ضرورت تبعیت از اهل بیت علیهم السلام

زیرا ایشان عدل و هم وزن قرآن هستند، و همانگونه که پیروی از قرآن ضرورت است پیروی از عترت نیز ضروری خواهد بود، و پیروی مطلق جز از پیامبر و امام معصوم جائز نیست.

۳ - دلالت آن بر خلافت عترت بجای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

زیرا در برخی از روایات چنین آمده:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ، وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^(۱)

در این حدیث از کتاب خدا و اهل بیت بعنوان دو خلیفه یاد شده است. اما کتاب خدا از آن جهت خلیفه رسول الله است که هدایت کننده بسوی دستورات و احکام الهی است - از قبیل مسائل فقهی، اخلاقی، عقیدتی، و امثال آن. و اما خلافت اهل بیت علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معنی و مفهوم جانشینی در رهبری و اداره حکومت و امامت امت می‌باشد. بدین معنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین علاوه بر ابلاغ احکام همان سمتی را داشت که اینان دارا هستند. گواه بیشتر بر این مدعی این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همانگونه که در برخی روایات آمده است - مسأله خلافت عترت را پس از اعلام نزدیک شدن وفات خود بیان نمود، و اینگونه فرمود: «يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي

رَسُول رَبِّي فَأَجِيبُ» (۱)

یا آنکه فرموده است: «كَأَنِّي قَدْ دُهِيتُ فَأَجِيبُ» (۲)

آنگاه فرمود: «وَإِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ...»

و آن اشاره به خلاء رهبری است که نیاز ضروری به جایگزینی داشت و اهل بیت علیهم السلام را برای آن معرفی نمود. و شاهد دیگری بر این مدعی داستان غدیر (۳) است که رسول خدا صلی الله علیه و آله باز همین جمله را متذکر شد و فرمود «تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی» و در آن روز معنی و مفهوم خلافت عترت را بطور عموم و علی بن ابی طالب علیه السلام را بطور خصوص با دادن عنوان «ولایت» بآن حضرت با این جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً» - مشخصاً بیان فرمود. زیرا منظور از «ولایت» در نصب غدیر حتماً سرپرستی و رهبری امت بود. و بر همین اساس بیعت از مردم در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته شد. خلاصه آنکه خلافت از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله با حفظ سمت حاکمیت در آن حضرت بمعنی و مفهوم خلافت در حکومت آن حضرت است، نه تنها خلافت در بیان احکام، زیرا با بودن قدرت در دست کسانی که احکام اسلام را میخواهند ریشه کن کنند چه فائده‌ای تنها در بیان احکام وجود خواهد داشت؟

۴- مطلب دیگری که از حدیث ثقلین استفاده میشود این است که پیروان عترت بر هدایت و درستی هستند ولی پیروان مخالفین ایشان در گمراهی و ضلالت بسر میبرند.

زیرا فرمود: «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَذَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي» یعنی شرط هدایت پیروی از عترت است، و مفهوم مخالف آن گمراهی و ضلالت در پیروی از مخالفین ایشان می‌باشد. - یعنی آنانکه مقام رهبری امت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بنا حق غصب نمودند -

۱- روایات مسلم و حاکم و احمد در روایت از زیدبن ارقم مسند احمد ج ۴ ص ۳۶۷ و در روایت او از

ابی سعید مسند احمد ج ۳ ص ۱۷ - بنقل از دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۷۵.

۲- همان.

۳- دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۷۵.

۵- پنجمین مطلبی که از حدیث ثقلین استفاده می‌شود عبارت است از بقاء «عترت» هم زمان با بقاء «قرآن» تا روز قیامت، البته آن عترتی که دارای مقام رهبری و امامت است بمعنی امام و رهبر معصوم که در این زمان منطبق بر وجود مبارک حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، و در زمانهای گذشته تطبیق بر وجود مبارک امامان معصوم علیهم السلام داشت.

زیرا فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی این دو (کتاب و عترت) همیشه با هم‌اند، و چون قرآن همیشه بطور مستمر در میان مسلمانان بوده و هست و باقی خواهد ماند، عترت هم حتماً باید باقی باشند، و گرنه قرآن تنها می‌ماند.

توضیح: «افتراق» بمعنی جدائی است و متضاد آن «اجتماع» که بمعنی و مفهوم باهم بودن است می‌باشد، و این دو (افتراق و اجتماع) در دو معنی بکار می‌رود زمانی و معنوی یعنی پیروی و تبعیت، البته تبعیت عترت از قرآن کریم بدیهی و روشن است، و اما عکس آن یعنی تبعیت قرآن از عترت معنی و مفهوم صحیحی نخواهد داشت.

بنابراین منظور از عدم افتراق، اجتماع در زمان است، یعنی تا قرآن وجود خارجی دارد، عترت نیز همواره آن وجود خواهد داشت، و مدعی همین است، نتیجه آنکه منظور از «لَنْ يَفْتَرِقَا» عدم افتراق زمانی است، زیرا نسبت به طرفین داده شده یعنی همانگونه که عترت جدا نیست و چنانچه منظور تنها تبعیت عترت از قرآن بود باید می‌فرمود: «لَنْ تَفْتَرِقَ الْعِتْرَةُ عَنِ الْكِتَابِ».

البته بدیهی است که عدم افتراق عترت از کتاب الله دارای دو جنبه است؛ یعنی علاوه بر عدم افتراق زمانی دارای عدم افتراق معنوی یعنی تبعیت از قرآن کریم نیز می‌باشد، و آن بقرینه قطعیه ثابت است، زیرا منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از باقی گذاردن کتاب و عترت در میان مسلمانان ابقاء و نگهداری اسلام به این واسطه است، و این هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با عمل به کتاب خدا میسر نخواهد شد، بنابراین عدم جدائی از طرف عترت بصورت مطلق است (زمانی و معنوی) و از طرف کتاب زمانی است، و به عبارت دیگر عدم جدائی گرچه از مفاهیم اضافی قائم بطرفین است، ولی چون در این جمله «لَنْ يَفْتَرِقَا» نسبت به طرفین (کتاب و عترت) داده شده باید منظور از عدم جدائی قرآن از عترت زمانی باشد نه تبعیت و طولی، گرچه عدم جدائی عترت

از قرآن اعم از زمانی و معنوی است یعنی هم زمان در عرض یکدیگرند و بصورت تبعیت عترت از قرآن بصورت طولی است. (دقت شود) و از این روی ابن حجر^(۱) با اینکه از جماعت اهل سنت است در کتاب (الصواعق المحرقة) در ذیل «حدیث ثقلین» چنین میگوید:

«الحاصل إنَّ الحثَّ وقع على التمسك بالكتاب و السنة و بالعلماء من اهل البيت، و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثة إلى قیام الساعة»^(۲)
یعنی «حاصل مطلب آنکه بسیار تأکید شده بر تمسک به کتاب و سنت و به علماء از اهل بیت و از مجموع فرمایشات (رسول خدا ﷺ) استفاده میشود که این سه امر (کتاب و سنت و علماء اهل بیت ﷺ) تا روز قیامت باقی خواهند ماند».

و سپس میگوید:

«و فی احادیث التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم لِلتَّمَسُّكِ بِهِ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ، کَمَا أَنَّ الْکِتَابَ الْعَزِیزَ کَذَلِکَ، وَ لِهَذَا کَانُوا أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ»

و سپس استشهاد میکند به حدیثی که از رسول اکرم ﷺ آمده است.

«فی کل خلف من أمتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین، و إنتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین، ألا و إنَّ أئمتکم و فدکم إلى الله عزوجل، فانظروا من توفدون»^(۳)

ترجمه: رسول اکرم ﷺ فرمود «در هر نسلی از نسلهای امت من افراد عادل از اهل بیت (و خانواده) من هستند، که انحرافات گمراهان و

۱ - شهاب الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حجر هیثمی سعدی (۹۰۹ - ۹۷۴) در جامعه از هر قاهره فقه و اصول آموخت و قبل از بیست سالگی اجازه فتوی و تدریس گرفت. سه مرتبه به زیارت خانه خدا رفت و در بار آخر در آنجا متوطن گشت و از این روی را ابن حجر مکی نیز گویند. کتب بسیاری دارد از جمله «الصواعق المحرقة فی الرد علی البدع و الزندقه» و این کتاب چون در رد شیعه نوشته شده معروف است (به نقل از لغت نامه دهخدا ج ۲).

۲ - بنقل از دلائل الصدق مظفر ج ۲ ص ۴۷۳.

۳ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۷۸.

ادعاهای مدعیان باطل را از دین می‌زدایند و نیز تأویلات جاهلان را برطرف می‌کنند، آگاه باشید که رهبران و امامان شما بسوی خدای عزوجل اند، پس بنگرید که با چه کسانی بسوی خدا می‌روید.»

بسی جای تعجب است که چگونه ابن حَجْر از افرادی که ضد اهل بیت بودند پیروی نموده است، با اینکه خود اعتراف به حقانیت آنان میکند.

احادیث دیگر

این بود قسمتی از احادیث و گفتارهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره امامت امیر المؤمنین (علیه الصلاة والسلام) و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت و این خوشه‌ای از خرمن انبوه گفتارها و تصریحات رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت است که تا اندازه‌ای درباره آن توضیحاتی داده شد، و احادیث فراوان دیگری نیز وجود دارد که قسمتی از آنرا فهرست وار متذکر می‌شویم تا بدین وسیله بتوانیم به اندکی از فضائل و مناقب آن امام بزرگوار و امامان معصوم دیگر آگاهی پیدا کنیم.

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَلِي علیه السلام:

«لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»^(۱)

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود:

«تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق»

این بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام میزان و معیاری شده بود که بعد از آن مردم منافقین را با بغض علی علیه السلام می‌شناختند.

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

«إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يَفَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، كَمَا فَاتَلْتُ عَلَى تَرْيَلِهِ»^(۲)

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«از میان شما (اصحاب) کسی خواهد بود که بر تأویل و معنای قرآن با مردم

۱- دلائل الصدق ج ۲ ص ۴۲۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۱۷۳ و کتاب نهج الحق ص ۲۱۹.

۲- نهج الحق ص ۲۲۰ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۷۷ و ج ۳ ص ۲۰۶.

میجنگد، همچنانکه من بر نزول قرآن جنگ کردم.»

چون پیامبر ﷺ این بیان را فرمود، حاضرین در صدد بر آمدند تا این شخص را بشناسند، از جمله ابوبکر که در مجلس حاضر بود، گفت: یا رسول الله آن شخص من هستم فرمود: نه، سپس عمر این سؤال را نسبت بخود تکرار کرد، پیامبر اکرم ﷺ به او هم جواب منفی داد، آنگاه فرمود: «وَلَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ»^(۱) او کسی است که هم اکنون مشغول دوختن نعلین است، و در آن حال علی علیه السلام نشسته بود، و نعلین رسول خدا ﷺ را وصله میدوخت.

از این حدیث به خوبی روشن است که علی علیه السلام حافظ قرآن است، همچنانکه رسول خدا ﷺ واسطه در ابلاغ و نزول آن بود، پس مخالفت با علی علیه السلام مخالفت با قرآن است.

۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«اللَّهُمَّ آتِنِي بِأَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ»^(۲)

ترجمه: رسول خدا ﷺ دعا کرد و گفت: «پروردگارا آنکس که از همه نزد تو محبوبتر است بفرست تا با من در خوردن این غذا (مرغ بریان شده) شرکت کند، در این هنگام علی علیه السلام وارد شد، و با پیامبر ﷺ هم غذا شد.» این بیان رسول خدا ﷺ هنگامی است که برای آن بزرگوار یک مرغ بریان آورده بودند، و آن بزرگوار از خدا خواست که با محبوبترین شخص نزد خدا هم غذا شود، و علی علیه السلام آمد و با آن حضرت هم غذا شد.

۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلِيٌّ أَقْضَى أُمَّتِي»^(۳)

یعنی: «علی از همه افراد امت من در قضاوت داناتر است»

این حدیث نیز با عبارات مختلفی نقل شده و از موارد تطبیقی آن قضاوت آن حضرت درباره حکومتهای مخالفین است که اگر آن حضرت به بطلان آن رأی دهد

۱- نهج الحق ص ۲۲۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۲۳ و نهج الحق ص ۲۲۰ خصائص نسائی ص ۳۴ و مناقب الخوارزمی ص ۵۹ و ذخائر العقبی ص ۶۱.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۸۵ و کتاب نهج الحق ص ۲۵۱.

باید آنرا باطل دانست و چنین هم بود.

۵- قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ارث منك قال: ما يرث النبیون بعضهم من بعض کتاب الله و سنته نبیه»

ترجمه: علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! من از تو چه ارث خواهم برد؟ آن حضرت فرمود: آنچه را که پیامبران گذشته بعضیشان از بعضی دیگر ارث میبرند - کتاب خدا و سنت پیغمبر - است.

۶- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

«عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ لَا يُوَدِّي عَنِّي اِلَّا اَنَا اَوْ عَلِيٌّ»^(۱)

ترجمه: «علی از من است و من از علی هستم، ادا نمی‌کند از طرف من مگر من یا علی»

این سخن را پیامبر مکرر درباره علی علیه السلام می‌فرمود.

از جمله هنگامیکه سوره برائت را به ابوبکر داد تا بر مشرکین بخواند. ابوبکر چون برای انجام مأموریت از مدینه خارج شد و به ذوالخليفة (مسجد شجره) رسید رسول الله صلی الله علیه و آله را مأمور کرد که بدنبال ابوبکر برود، و پس از گرفتن سوره مذکور از او خود به مکه روان گشته و آنرا بر مشرکین قرائت کند. ابوبکر بعد از دادن سوره به علی علیه السلام، با حالت تأثر بمدینه بازگشت و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله درباره من چیزی نازل شد که مرا از این مأموریت عزل فرمودی؟!

پیامبر فرمود: «نه، ولی از طرف من ابلاغ نمی‌کند غیر از من یا مردی از اهل بیت من» و یا آنکه فرمود:

«مأمور شدم که یا خود شخصاً و یا مردی از اهل بیتم این سوره را ابلاغ کند»^(۲)

۷- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ علیه السلام: «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»^(۳)

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو بعد از من ولی همه

۱ - مناقب ابن مغزلی ص ۲۲۲ و ۲۲۳ و خصائص نسائی ص ۷۸ و ۸۲.

۲ - تفسیر ابن جریر ج ۱۰ ص ۴۶ و قریب بهمین مضامین در کتب دیگر اهل سنت.

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۲۳.

مؤمنان هستی»

معنای «ولی» در این حدیث بمعنی «سرپرست و صاحب الاختیار» است، همانگونه که در حدیث غدیر آمده است.

نگاهی اجمالی به احادیث یاد شده:

این چند حدیث از میان ده‌ها حدیث^(۱) انتخاب شده از آنهاست که در کتب معتبره اهل سنت درباره فضیلت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور است بضمیمه آیاتی چند که قبلاً بیان شده.

از مجموع این احادیث و آیات این ویژگیها و صفات مشخصه درباره علی علیه السلام استنباط و اثبات می‌شود:

۱- علی علیه السلام وارث رسول خداست ۲- وصی او ۳- برادر او ۴- خلیفه بعد از او می‌باشد ۵- نسبت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند نسبت هارون بموسی است ۶- و بالأخره علی نفس رسول خداست ۷- علی علیه السلام ولی مؤمنین است بعد از رسول خدا ۸- علی اولی به مؤمنین است از خود آنها ۹- حق با علی است و از او جدا نمی‌شود ۱۰- علی از همه امت در قضاوت داناتر است ۱۱- آنحضرت باب مدینه علم است ۱۲- علی از همه پلیدیها منزّه است.

با توجه به این صفات عالیّه و ارزنده‌ای که از ناحیه خداوند و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام اثبات می‌شود آیا باز هم در مورد صلاحیت و استحقاق آنحضرت برای خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله جای تردیدی باقی میماند؟! و آیا سزاوار است یا عقل سلیم اجازه میدهد که شخصیت بارزی چون علی علیه السلام را با این صفات برجسته که - جز برای امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله متصور نیست - کنار بگذارند و دیگری را بجای او بنشانند؟

۱- برای آگاهی بیشتر میتوانید بقسمتی از این احادیث که علامه حلی در کتاب نهج الحق جمع‌آوری نموده است و به کتاب دلائل الصدق ج ۲ از ص ۳۴۹- الی ص ۴۸۵ که حدوداً ۲۷ حدیث با مضامین مختلفی از طرق اهل سنت آورده که هر کدام از آنها دلیل بر امامت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) است مراجعه نمائید.

هر یک از صفاتی که بیان شد به تنهایی می‌تواند و کافیت که دال بر تعیین آن جناب برای مقام خلافت از ناحیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

آری، رهبر امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باید کسی باشد که دارای مقام علم و پاکی خاصی باشد و از ویژگیهای برجسته‌ای برخوردار باشد تا شایستگی احراز مقام شکوهمند امامت و جانشینی نبی مکرم را داشته باشد و گرنه هر جاهل و نادانی را یارای آن نیست که فرمان رهبری امت را بدست گیرد، و حاکم جان و مال آنان گردد. و نتیجه‌گیری از این احادیث و امثال آن این است که رهبری در اسلام تنها با انتصاب الهی امکان‌پذیر است، زیرا حکومت حاکم در آن به نمایندگی از طرف خدای متعال صورت می‌گیرد، و بشر نمیتواند نماینده‌ای برای خدای تعالی تعیین نماید، همانگونه که ارسال پیامبران با خدا است نه بشر.

ولی با کمال تأسف گروهی از اصحاب در ابتدای کار در برابر تصریحات رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر رهبری بمقابله پرداختند، و در برابر نص آن حضرت اجتهاد خود سرانه نموده، و مسأله خلافت را تحریف کردند، و این عمل منشاء پیدایش دو دستگی گردید، دسته‌ای تابع گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و آنان شیعیان اهل البیت علیهم السلام و دسته‌ای تابع اجتهاد برخی صحابه گردیدند و آنان اهل سنت‌اند. البته مقصود از اجتهادی که برخی از صحابه مرتکب آن شدند در حقیقت باید نام آنرا خود بینی و خود اندیشی براساس تعصبات غلط در برابر گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله گذارد زیرا با تصریحات قاطعانه پیامبر صلی الله علیه و آله در مسأله خلافت و تعیین علی بن ابی طالب علیه السلام برای رهبری جای هیچ‌گونه اظهار نظر نبود، و از موارد قطعی این آیه شریفه بشمار میرفت:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»^(۱)

یعنی: «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر امر خدا) داشته باشد.»

بنابراین هیچ کس را حق آن نیست که در برابر احکام قطعی اسلام اعم از اصلی یا

فرعی اظهار نظر نمایند، ولی برخی از صحابه ردیف اول این روش را پیش گرفته و طوفانی بر اساس آن در این امت بوجود آوردند که همچنان در اعقاب آنها ادامه یافته و امواج سهمگین آن اختلافات و ویرانیها را بجای گذارده است.

(اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ أَنْصُرْهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ اَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا
بَعْدَ مَا مَلِئْتَ ظُلْماً وَ جَوْرًا، وَ أَنْجِزْ بِهِ وَعْدَكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.)

بخش دوّم:

طوفان سقيفه و انتخاب ابى بكر به صورت فلتة

طوفان سقیفه و انتخاب ابی بکر به صورت فلته

-نگاهی به طوفان سقیفه

مرحله اول: -حضور اولین گروه انصار در سقیفه

-سخنرانی سعدبن عبادہ در سقیفه

-درگیری در میان انصار

مرحله دوم: -حضور سران گروه دوم در سقیفه

-بحث و جدال میان مهاجر و انصار

-انتخاب ابی بکر بصورت فلته (شتابزده)

-اظهارات عمر درباره این بیعت مستعجل

-برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با ماجرای سقیفه

-هجوم به خانه علی بن ابی طالب علیه السلام برای گرفتن بیعت

-حوادث پس از شورای سقیفه: غصب فدک

-متن و ترجمه خطبه فدکیه

-محاكمه کوتاه

-نماز ابوبکر دستاویزی باطل برای خلافت

طوفان سقیفه و انتخاب ابی بکر به صورت فلته^(۱)

نگاهی به طوفان سقیفه^(۲)

مسلمانان پس از رحلت رسول خدا ﷺ اتحاد خود را به سویی نهاده و به صورت گروه‌های مختلف در برابر یکدیگر به جبهه‌بندی و موضع‌گیری پرداختند و روی هم رفته در چهار یا پنج گروه رو در روی هم قرار گرفتند.

گروه اول: طرفداران سعد بن عباده (رئیس انصار)

این گروه از «قبیله خزرج» تشکیل می‌شد که سعد بن عباده رئیس آن قبیله و شخصیتی بانفوذ در اسلام و جاهلیت بود و احیاناً قبیله «اوس» بآنها ملحق می‌شدند و

۱ - توضیح در صفحات آینده خواهد آمد.

۲ - سقیفه نام سایه‌بان ساده‌یی است که فضای بزرگی را سایه می‌افکند و نوعاً قبائل عرب هر کدام چنین سایه‌بانی را داشتند که اجتماعات قبائلی خود را در آن تشکیل می‌دادند، و سقیفه بنی‌ساعده در مدینه قرار داشت و مربوط به قبیله خزرج بود که اجتماع انصار در روز وفات رسول خدا ﷺ در آن تشکیل یافت و گروه انصار متشکل از دو قبیله «اوس و خزرج» بود که میان آنها خصومت‌های دیرینه وجود داشت ولی در آن روز همگی در سقیفه خزرج (سقیفه بنی‌ساعده) گرد آمدند شاید بتوانند متفقاً در برابر مهاجرین قدرت حکومت را به دست آورند ولی به نتیجه نرسید و بالاخره مهاجرین پیش بردند و ابی بکر را به ریاست تعیین نمودند.

مجموعاً اکثریت انصار را تشکیل می دادند. (۱)

گروه دوم: طرفداران ابوبکر و عمر (مهاجرین)

این گروه اکثراً از مهاجرین بودند.

گروه سوم: حزب عثمان

این گروه عبارت بودند از بنی امیه قبیله عثمان و کسانی که پیرو آنها بودند.

گروه چهارم: قبیله سعد بن ابی وقاص (۲) و عبدالرحمن بن عوف (۳)

این گروه را قبیله بنی زهره تشکیل میداد (۴)

۱ - سعد بن عباد صحابی و از مردم مدینه و رئیس قبیله خزرج و از اُمراء و بزرگان جاهلیت و اسلام بود. در جنگ عقبه با هفتاد تن از انصار شرکت داشت. و همچنین در جنگ أُحُد و خندق و جز آنها حاضر بود و یکی از نقباء دوازده گانه بود در خلافت عمر به سال ۱۵ هجری قمری در شام درگذشت (لغت نامه دهخدا ج ۲۶ ص ۵۱۷ لغت سعد با تلخیص)

۲ - سعد بن ابی وقاص (۱۷ - ۵۵ هـ) مالک بن وهیب بن عبد مناف القرشی زُهری، از صحابه رسول خدا ﷺ و فاتح عراق و مدائن و از جمله شش تنی است که عمر برای شوری و تعیین خلیفه معین کرد و از عشره مبشره است. و او را فارس اسلام می گفتند. در کوفه رفت و خانه های بسیاری بنا کرد، و در خلافت عمر حاکم آن شهر بود. پس به سال ۵۵ هجری به مدینه در قصر خود که عقیق نام داشت درگذشت. (لغت نامه دهخدا ج ۲۶ ص ۵۱۷ لغت سعد).

۳ - عبدالرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهری القرشی یکی از بزرگان صحابه و از عشره مبشره و اصحاب شوری و از سابقین در اسلام است. وی هشتمین کس بود که اسلام آورد، نام او در جاهلیت عبدالکعبه بود پیغمبر اکرم ﷺ او را عبدالرحمن نامید. در جنگ های بدر و احد شرکت کرد شغل وی تجارت بود و در سال ۳۲ ق در مدینه در سن ۷۶ سالگی درگذشت. (لغت نامه دهخدا ج ۳۰ ص ۵۶ لغت عبدالرحمن با تلخیص).

۴ - دسته بندی احزاب را به صورت فوق مرحوم سید محسن امین (قده) در کتاب اعیان الشیعه (ج ۱ ص ۴۲۹ چاپ رحلی) بیان نموده، و از مجموع کتبی که داستان سقیفه را نگاشته اند. نیز همین تقسیم بندی استفاده می شود مانند: تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۳۷ ط لیدن و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۵ ط دار احیاء الکتب العربیه سنه ۱۳۷۹ و الغدیر ج ۷ ص ۹۳ و ج ۵ ص ۳۷۱ در قسمتی از شواهد مستند به کتب اهل سنت.

گروه پنجم: پیروان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

اینان عبارت بودند از بنی هاشم و تعدادی از مهاجرین از جمله زبیر و بسیاری از انصار که اکثر آنها می‌گفتند: «لا نبایع الا علیاً».

بررسی داستان سقیفه را در دو مرحله قرار می‌دهیم:

مرحله اول: وضع جلسه قبل از شرکت مهاجرین

مرحله دوم: وضع آن پس از ورود مهاجرین بجلسه (از جمله ابوبکر و عمر)

ناگفته نماند که داستان سقیفه در برخی قسمت‌ها به طور مختلف نقل شده و بدیهی است که دست تحریف در برخی از نقلها دخالت کرده، و مطلب را به طور واضح بیان نکرده‌اند و قسمتی را حذف نموده‌اند و ما برای اتمام حجت که مورد اعتراض مخالفین قرار نگیریم داستان را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی (ج ۶ ص ۵ طبع دارالحياء الكتب العربية) و یا تاریخ طبری (ج ۴ ص ۱۸۳۷ طبع لیدن) نقل می‌کنیم. و در ضمن اشاره به کتاب احتجاج طبرسی و بحارالانوار مجلسی خواهد شد.

مرحله اول: حضور اولین گروه (انصار) در سقیفه

اولین گروهی که در سقیفه حضور یافتند - و سپس افراد معدودی از گروه دوم (مهاجرین) به آنها ملحق شد عبارت بودند از طرفداران «سعد بن عباد» یعنی «انصار». و اما گروه‌های دیگر هیچکدام در سقیفه حضور نداشتند بلکه در مسجدالنبی گرد آمده بودند. و بیعت سقیفه در غیاب آنها انجام شد، و سپس ابوبکر بعنوان خلیفه منصوب شده در سقیفه با همراهان وارد مسجد شدند و حاضرین در مسجد را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند. و سعی کردند که از همه آنها بیعت بگیرند چنانچه خواهیم گفت.

«سعد» با حالت مرض در سقیفه حضور یافت و برای حضار سخنرانی هیجان‌انگیزی ایراد نمود، ولی چون صدایش به تمام جمعیت نمی‌رسید فرزندش «قیس» را مأمور کرد که سخنان او را برای مردم بازگو کند.

اجمالاً در این سخنرانی فضیلت انصار و پناهندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنان و

حمایت‌ها و یاری‌های انصار به آن حضرت سخن گفت، آنگاه بیان داشت که شما از سایر گروه‌ها و افراد برای خلافت و جانشینی پیامبر سزاوار ترید. انصار نیز با عقیده او موافقت کردند. و تصمیم بر آن شد که او را به امارت انتخاب کنند^(۱).

متن سخنرانی سعد بن عباد در سقیفه

سعد در سخنرانی خود در آن روز پس از حمد و ثنای الهی خطاب به انصار چنین گفت:

«إِنَّ لَكُمْ سَابِقَةَ إِلَى الدِّينِ، وَ فَضِيلَةَ فِي الْإِسْلَامِ لَيْسَتْ لِقَبِيلَةٍ مِنَ الْعَرَبِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لَبِثَ فِي قَوْمِهِ بِضْعَ عَشْرَةَ سَنَةً، يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ الرَّحْمَنِ، وَ خَلَعَ الْأَوْثَانَ؛ فَمَا آمَنَ بِهِ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا قَلِيلٌ، وَ اللَّهُ مَا كَانُوا يَقْدِرُونَ أَنْ يَمْنَعُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ (لَا يَعْزُوا) دِينَهُ، وَ لَا يَدْفَعُوا عَنْهُ عَدَاءَ حَتَّى ارَادَ اللَّهُ بِكُمْ خَيْرَ الْفَضِيلَةِ، وَ سَاقَ إِلَيْكُمْ الْكِرَامَةَ، وَ خَصَّكُمْ بِدِينِهِ، وَ رَزَقَكُمْ الْإِيمَانَ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ الْأَعْزَازَ لِدِينِهِ، وَ الْجِهَادَ لِأَعْدَائِهِ؛ فَكُنْتُمْ أَشَدَّ النَّاسِ عَلَى مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ مِنْكُمْ، وَ أَثْقَلَهُ عَلَى عَدُوِّهِ مِنْ غَيْرِكُمْ، حَتَّى اسْتَقَامُوا لِأَمْرِ اللَّهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً، وَ أُعْطِيَ الْبَعِيدَ الْمَقَادَةَ صَاحِراً دَاحِضاً، حَتَّى أَنْجَزَ اللَّهُ لِنَبِيِّكُمْ الْوَعْدَ، وَ دَانَتْ لِأَسْيَافِكُمُ الْعَرَبُ. ثُمَّ تَوَفَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ هُوَ عَنْكُمْ رَاضٍ، وَ بِكُمْ قَرِيرٌ عَيْنٌ، فَشَدَّ وَ أَيْدِيكُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ، فَانْكُمُ احْقَ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهِ»^(۲)

«شما (ای گروه انصار) دارای سابقه‌ای در اسلام و فضایلی در آن هستید که هیچ کدام از قبائل عرب دارای چنین سوابق و فضائلی نیست، رسول خدا ﷺ ده سال و اندی در میان قوم و قبیله خود باقی ماند و آنانرا بسوی عبادت خدای رحمان و دوری از بتان دعوت نمود کسی از آنان باو ایمان نیاورد مگر اندکی، به خدا قسم آنان توانایی یاری رسول خدا ﷺ و اعزاز دین او را نداشتند، و هرگز نمی توانستند که دشمن را از او دور کنند، تا آنکه

۱ - اعیان الشیعه ج ۲ ص ۴۵۳ طبع رحلی - بنقل از کتاب الامامة و السیاسة.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۶ ص ۵ - ۶ طبع دار احیاء الکتب العربیة سنة ۱۳۷۹) و تاریخ

طبری، ج ۳ ص ۲۱۸ الطبعة الثانية بمصر.

خداوند اراده نمود که بهترین فضائل را بشما برساند، و کرامت و بزرگی را بسوی شما سوق دهد، و شما را به دینش اختصاص دهد، و ایمان و رسولش را بشماروزی کند، و دینش را به وسیله شما عزت بخشد، و جهاد با دشمنانش را نصیب شما گرداند، و شما استوار و پایدارترین مردم در برابر متخلفین بودید، و ثقل شما بر دشمنان از دیگران افزون تر بود، تا آنکه تحت امر الهی با طوع و رغبت و یا بی میلی و کراهت درآمدند، و دوران (دیگران) در برابر اسلام سر فرود آورده و کوچک و مُجاب شدند، تا آنکه خداوند وعده خود به پیامبرتان را منجز و مقرر فرمود، و عرب تحت فرمان شما درآمد، پس آن گاه خداوند او را به سوی خود برد در حالتیکه او از شما راضی و چشمانش به شما روشن بود، بنابراین شما با دستان محکم و قوی این امر را بستانید زیرا شما (با سوابقی که دارید) از دیگران اُحق و اولی به آن هستید.»

چون سخنان «سعد» خاتمه یافت ادامه داستان این چنین نقل شده^(۱):

«فأجابوا جميعاً: أن وفقت في الرأي وأصبت في القول، ولن نعدوا ما امرت، نولئك هذا الامر، فانت لنا مُقنع و لصالح المؤمنين رضا»^(۲)

سخنان سعد بن عبادۀ بپایان رسید حاضرین در جلسه (گروه انصار) عموماً سخن او را قبول نمودند و چنین گفتند:

«رأى صحيح و سخن حق همین است که تو گفتی و ما از دستور تو سرپیچی نخواهیم کرد، و این امر (رهبری) را به تو واگذار می کنیم، تو مورد قبول ما؛ و رضایت مردمان شایسته هستی.»

درگیری در میان انصار

پس از آنکه در میان خود انصار گفتگو در گرفت که اگر مهاجرین امارت سعد را قبول نکنند چه باید کرد، زیرا مهاجرین حاضر در جلسه نبودند.

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۶.

۲ - همان ص ۷. و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸، ط ۲ مصر.

و داستان این چنین ادامه می‌یابد.

«ثم انهم ترادوا الكلام بينهم، فقالوا ان اُبت مهاجرة قریش فقالوا: نحن المهاجرون، و اصحاب رسول الله ﷺ الأولون؛ و نحن عشيرته و اوليائه؛ فعلام تنازعونا هذا الامر من بعده؟ فقالت طائفة منهم: اذا نقول منا امير؛ و منكم امير، لن نرضى بدون هذا منهم ابدأ، لنا في الايواء و النصره ما لهم في الهجرة، و لنا في كتاب الله ما لهم، فليسوا يعدون شيئاً الا و نعد مثله، و ليس من رأينا الاستثثار عليهم، فمننا امير و منهم امير. فقال سعد بن عبادة: هذا اول الوهن»^(۱)

«آنگاه گفت شنود و درگیری در میان ایشان (خود انصار) پیش آمد، برخی چنین گفتند: اگر مهاجرین قریش بگویند که ما با پیامبر از مکه به مدینه هجرت کردیم، و اصحاب پیشین رسول خدا ﷺ هستیم، و ما بستگان و فامیل او می‌باشیم و از دیگران به او اولی و برتریم، و شما انصار به چه دلیل با ما در این امر مخالفت می‌کنید؟ جمعی دیگر از انصار در پاسخ گروه معترضین چنین گفتند: اگر مهاجرین به ما اعتراض کنند، ما خواهیم گفت «ما امیر و منکم» یعنی «از ما امیر و فرماندهی و از شما نیز امیر و فرماندهی باشد» و ما جز این نخواهیم پذیرفت، زیرا ما پیامبر را پناه داده، و یاری کردیم، و این در برابر هجرت آنان از مکه به مدینه بشمار می‌آید. ما نیز از کتاب خدا سهم داریم همان گونه که ایشان دارند، مهاجرین هیچ فضیلت و برتری را نمی‌توانند بشمار آرند مگر آنکه ما نیز در برابر آنان برتری و فضیلتی را خواهیم بر شمرد، و ما در نظر نداریم که بر آنان سبقت جوئیم، بلکه می‌گوئیم از ما امیری و از آنان امیری باشد. «یعنی مهاجر و انصار به طور مساوی در این امر شرکت کنیم» آنگاه سعد بن عباده بسخن در آمد و گفت: این درگیری شما با یکدیگر اولین سستی است که از خود نشان دادید.»

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۶ ص ۶) و قریب به همین مضامین در تاریخ طبری (ج ۴ ص ۱۸۳۷ - ۱۸۳۸ ط لیدن) و (ج ۳ ص ۲۱۸ ط ۲ مصر).

از مجموع گفت و شنوهای انصار در سقیفه پیش از حضور مهاجرین این مطالب بدست می آید

۱ - اختلاف نظر در نحوه به دست آوردن قدرت

انصار در نحوه به دست آوردن قدرت اختلاف نظر داشتند، زیرا «سعد بن عباد» شخص اول و رئیس انصار تأکید می کرد که باید در رأس قدرت قرار گیرند، و خلافت بطور مطلق به دست انصار باشد. ولی «حباب بن منذر» سخنگو و شخص دوم انصار پیشنهاد کرد: که اگر مهاجرین زیر بار ما نروند، از ما امیری و از ایشان امیری انتخاب شود. یعنی: شرکت در قدرت برای ما کافی است، ولی با این پیشنهاد نیز «عمر» - که از مهاجرین است - پس از حضور در سقیفه شدیداً مخالفت کرد و گفت: «دو شمشیر در یک غلاف هرگز نگنجد». و ابوبکر پیشنهاد کرد: از ما امیری و از شما وزیری انتخاب شود، ولی این پیشنهاد هم هرگز و در هیچ زمانی عملی نشد، و تنها برای خاموش کردن آتش تعصبات انصار آنرا مطرح نمود. چنانچه در «مرحله دوم» یعنی پس از ورود مهاجرین بر انصار در سقیفه توضیح خواهیم داد.

۲ - ضعف انصار

انصار از خود ضعف نفس نشان دادند، و تا حد شرکت عرضی بلکه طولی در قدرت تنازل کردند، ولی به هیچ کدام دست نیافتند، نه امارت و نه وزارت.

۳ - زمینه اختلاف قبائلی

اختلاف درونی دو قبیله انصار - اوس و خزرج - که پس از حضور مهاجرین در جلسه سقیفه به مرحله ظهور رسید مانع از پیروزی آنها گردید. و از این روی «حباب بن منذر» - سخنگوی انصار - در سخنان خود به آنان توصیه می کرد که اتفاق خود در برابر مهاجرین را حفظ کنند و می گفت: «لا تختلفوا فیکم رأیکم و یتقض علیکم امرکم». یعنی «اختلاف نکنید زیرا رأیتان فاسد و تباه خواهد شد، و اختیار از دستتان خواهد رفت» در نهایت همین اختلاف درونی انصار باعث شد مهاجرین پس از حضور در سقیفه، از آن به نفع خود استفاده کنند، چنانچه خواهیم گفت.

۴ - از دست دادن فرصت

مشاجره درونی انصار پیش از رسیدن مهاجرین به سقیفه سبب شد که فرصت بیعت را از دست دادند، گرچه فاصله زمانی آنرا بطور دقیق نمی توان تعیین کرد ولی مسلم است که فاصله زمانی میان ساعت^(۱) وفات رسول خدا ﷺ تا ساعت ورود شیخین به سقیفه، زمان قابل توجهی بوده است. که انصار می توانستند در این فاصله کار بیعت را میان خود تمام کنند. زیرا در فاصله مزبور ابتدا عمر بن الخطاب وفات پیامبر را با صحنه سازی مخصوصی منکر شد و گفت: رسول خدا غیبت کرده همچون موسی عليه السلام و نمرده است. و این صحنه سازی را ادامه داد تا ابوبکر که در چهار میلی یا سه یا حداقل یک میلی مدینه در محلی بنام (سنح)^(۲) بود سر رسید. و او را آرام کرد. و پس از رسیدن خبر اجتماع انصار در سقیفه به آنجا رفتند. و به نظر می رسد که سعد بن عباده کاندیدای انصار در اولین ساعات در گذشت رسول خدا ﷺ با اینکه سخت مریض بود به سقیفه رفته است (البته سقیفه مربوط به خود انصار بوده).

مرحله دوم: حضور سران گروه دوم (مهاجرین) در سقیفه

باز گردیم به جریان سقیفه.

ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة می نویسد «هنگامی که انصار در سقیفه اجتماع کرده بودند، شخصی نزد ابی بکر و عمر آمد و گزارش سقیفه را به آنها داد و گفت: چنانچه در این امر نظری دارید هرچه زودتر قبل از آنکه کار تمام شود خود را بدانجا برسانید».

طبری^(۳) مینویسد: «در این حال ابوبکر به اتفاق عمر و ابو عبیده جراح به سوی

۱ - ساعت وفات رسول خدا ﷺ پیش از ظهر روز ۲۸ صفر بوده است و آخرین نمازی را که در مسجد خواند نماز صبح همان روز بوده است (السقیفه مظفر ص ۸۴).

۲ - در معجم البلدان و نیز در روایتی از عایشه بوده است که (سنح) در یک میلی مدینه بوده است، ولی (سنح) یکی از باغات اطراف مدینه بوده است که در خود کتاب معجم البلدان می گوید که نزدیک ترین باغات مدینه چهار یا سه میل از شهر فاصله داشته است - به نقل از السقیفه مرحوم مظفر متن و پاورقی ص ۸۸ - هر سه میل یک فرسخ است.

۳ - طبری (ج ۳ ص ۲۰۸).

سقیفه روان شدند».

توجه دارید که گزارشگر مزبور به شیخین می‌گوید: «چنانچه در این امر نظری دارید هرچه زودتر خودتان را به سقیفه برسانید» که از این عبارت چنین برمی‌آید که سابقه تصمیمی در کار بوده، که هر سه نفر از آن اطلاع داشتند. ولی فکر نمی‌کردند که دیگران این تصمیم را احساس کرده و قصد دارند گوی سبقت را ببرایند^(۱).
به هر حال بازگردیم به اصل موضوع:

بحث و جدال میان مهاجر و انصار و پیشنهاد امارت یا وزارت

ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح (این سه نفر از مهاجرین) به اتفاق وارد سقیفه شدند، و با ورود آنها در جلسه اختلاف میان مهاجر و انصار - بر سر به دست آوردن قدرت - در گرفت.

با اعتراض تازه واردین بحث و جدال شروع شد آنگاه انصار تا اندازه‌ای عقب‌نشینی کرده و پیشنهاد کردند که شما مهاجرین از خود امیری برگزینید و ما انصار نیز امیری انتخاب می‌کنیم و بدین صورت بین ما و شما تقسیم قدرت به صورت عادلانه خواهد بود. «منا امیر و منکم امیر»^(۲)

۱ - در کتاب عقد الفرید (ج ۳ ص ۶۳) و شرح نهج البلاغه (ج ۲ ص ۱۱) داستان رسیدن خبر سقیفه را به شیخین چنین می‌نویسند: «دو نفر از قبیله «اوس» (قبیله معارض و خصم قبیله خزرج که در سقیفه اجتماع کرده بودند) با سرعت خود را به درب خانه رسول خدا ﷺ رساندند به نام «معن بن عدی و عویم بن ساعده» و این دو نفر با سعد بن عباده که کاندید خلافت شده بود کینه قدیمی داشتند به هر حال «معن» دست عمر را گرفت و با شتابزدگی فراوان به او گفت: «حتماً باید برخیزید» و سپس در گوش او آهسته گزارش سقیفه را داد، که ناگاه عمر بن الخطاب بر آشفت، و فوراً ابوبکر را نیز بطور مخفی به موضوع آگاه نمود که ناگهان هر دو از جای برخاسته و با سرعت هرچه تمام‌تر در حالتی که از یکدیگر سبقت می‌گرفتند بسوی سقیفه شتافتند، و ابو عبیده جراح نیز به دنبال آنها راه افتاد و هر سه نفر وارد جلسه انصار در سقیفه گردیدند» طبری (ج ۳ ص ۲۰۸) نیز مراجعه شود.

یک سؤال در اینجا از عمر باید کرد که چرا فقط ابوبکر را از این واقعه خبر دار نمود و چرا به علی رضی الله عنه و بنی هاشم و دیگر افراد مهاجر و انصار چیزی نگفت؟ بنظر میرسد، میان سه نفر نام برده سر و قراردادهایی در کار بوده است که شاید آگاهی دیگران مانع از نقشه آنها می‌گردید.

۲ - اعیان الشیعة ج ۱ ص ۴۲۹ چاپ رحلی.

ابوبکر در ابتداء نسبتاً حالت انعطافی نشان داد تا آتش تعصبات قدرتی فروکش کند، و گفت: «نه، از ما امیر انتخاب شود و از شما وزیر» یعنی ما در رأس قدرت باشیم و شما به صورت معاونت با ما عمل کنید، که در این صورت سهم کمتری از قدرت به انصار داده می‌شد.

و در خطاب به انصار - پس از مدح مهاجرین - چنین گفت:

«و انتم یا معشر الانصار من لا ینکر فضلکم فی الدین ولا سابقتم العظیمة فی الاسلام، رضیکم الله انصاراً لدینه و لرسوله و جعل الیکم هجرته، و فیکم جلة ازواجه و اصحابه، فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا بمنزلتکم فنحن الامراء و انتم الوزراء»^(۱).

ترجمه:

«شما ای گروه انصار کسانی هستید که فضیلت شما در دین و سوابق خدمات بزرگ شما در اسلام قابل انکار نیست، زیرا خداوند رضایت داده است که شما یاران دین و پیامبرش بوده باشید، و هجرت پیامبر را به سوی شما قرار داد، و بیشتر همسران و اصحاب رسول خدا ﷺ از شما انصار است. بنابراین هیچ کس از مردم به اندازه شما انصار - پس از مهاجرین اسبق - نزد ما قدر و منزلتی ندارد روی این حساب (قدرت حکومت را این چنین تقسیم میکنیم) ما امیر باشیم و شما وزارت را عهده دار شوید.»

بررسی گفتار ابی بکر

ابوبکر با ظرافت و دقت هرچه بیشتر برای تسلط بر جلسه سقیفه نکاتی را در سخنرانی خود به کار برد که شایان دقت است^(۲). او در ابتدا کوشش می‌کند که برتری

۱ - تاریخ طبری (ج ۳ ص ۲۲۰) الطبعة الثانية بمصر.

۲ - عمر می‌گوید: در میان راه که به اتفاق ابوبکر به طرف سقیفه می‌شناقتیم تا مانع بیعت انصار شویم سخنانی را در ذهن خود آماده می‌کردم تا در آنجا سخنرانی مناسبی بکنم (که بتوان بر اوضاع مسلط شد) ولی پس از ورود به جلسه ابوبکر نگذارد که من صحبت کنم و خود پیش قدم شد و سخنرانی کرد و اتفاقاً دیدم مطالبی را که من آماده گفتن کرده بودم او همان سخنان را به نحو احسن ادا کرد - سقیفه مظفر ص ۹۷ و ۱۰۰ - و نیز مراجعه شود به تاریخ طبری (ج ۳ ص ۲۰۸).

مهاجرین را بر انصار و سوابق آنان را در اسلام بیان کند بدین ترتیب:

الف - مهاجرین اولین کسانی هستند که به توحید گرایش پیدا نموده، و خدا را در روی زمین عبادت کردند، و از شرک دوری جستند، و ایمان به رسول خدا ﷺ آوردند.

ب: مهاجرین نزدیکان و خویشاوندان رسول خدا ﷺ می باشند بنابراین از دیگران به این امر - خلافت و جانشینی - پس از او احق (و اولی) خواهند بود، و عرب جز به این قبیله از قریش سر فرود نخواهد آورد.

ج: کسی با قریش (که با رسول خدا نسبت خویشاوندی دارند) در امر خلافت کشمکش و نزاع نکند مگر آنکه ظالم خواهد بود. آنگاه روی سخن را به انصار نمود، و تظاهر نمود که حق آنانرا نادیده نگرفته، و سوابق و جهاد آنان را در اسلام متذکر شد، ولی نه تا آنجا که پاداش زحماتشان به دست گرفتن خلافت باشد، و چنانچه بنا شود که از قدرت حکومت به آنها چیزی برسد تنها وزارت است، نه امارت. به این ترتیب از شور و هیجان انصار برای خلافت کاسته و عواطف آنها را به سوی مهاجرین جلب نمود. زیرا میل قلبی انصار این بود که دیگران نیز اعتراف به فضیلت و سوابق خدمات و جان نثاری آنان در راه پیشرفت اسلام بنمایند، و ابوبکر با درک موقعیت، با پاسخ مثبت به عواطف آنان در آغاز سخن، چنین روشی را عمل نمود. و روان شناسان گفته اند که بهترین وسیله برای تسلط بر افکار یک جامعه و یا گروه هیجان زده، این است که گوینده ابتدا هماهنگ با وزش طوفان برانگیخته شده آنان سخن بگوید تا عواطف آنها را بخود جلب کند و پس از جلب عواطف و آرام شدن اعصاب مردم، و فروکش نمودن طوفان تعصبات سخن گو خواهد توانست که بر آنان مسلط شود و برعکس اگر از ابتدا جبهه گیری نمود هرگز مجال سخن به او نخواهند داد و موفقیتی نصیب نخواهد شد. ابوبکر ابتدا به انصار حق تقدم داد، و گفت: «فضیلت دینی و سوابق ارزشمند شما در اسلام نسبت به سایر مسلمانان هرگز قابل انکار نزد ما نیست، ولی این فضیلت هر اندازه ارزشمند باشد در مرتبه بعد از مهاجرین اولین است بنابراین، از ما امیر انتخاب شود و از شما وزیر».

در این گفتار به طور غیر مستقیم - و زیرکانه پس از اعتراف به موقعیت گرانقدر

انصار در جامعه مسلمانان - آنان را در طمع به دست آوردن حکومت و قدرت مطلقه به دلیل پاداش زحمات گذشته تخطئه می‌کند، و بطور ضمنی گوشزد می‌کند که فضیلت شما هرچه باشد در رتبه بعد از «مهاجرین اولین» است. یعنی آنها که پیش از همه با رسول خدا ﷺ هجرت کردند (که از جمله خود ابوبکر است) که در نماز با رسول خدا ﷺ بودند و آنها بر شما مقدم‌اند و از این روی سهم قدرت بیشتر به آنها می‌رسد (و آن امارت) و اگر گوینده مزبور انصار و مهاجرین هر دو را در یک سطح قرار میداد، هرگز نمی‌توانست برای انصار پیشنهاد وزارت کند، بلکه تساوی در سوابق موجب تساوی در کسب قدرت می‌بود، و ممکن بود که آتش نزاع و جدال بیشتر افروخته شود. لذا با ظرافت و دقت هرچه بیشتر مهاجرین اولین را به صورت استثناء قطعی و فوق العاده یاد نمود «فلیس بعد المهاجرین الا ولین عندنا بمنزلتکم».

بدین ترتیب سخن‌گوی یاد شده بر احساسات اهل جلسه (انصار) تسلط یافت، و این خاصیت تمامی جامعه‌های هیجان زده است که قدرت تفکر و دوراندیشی به وسیله تحریک احساساتش از او گرفته میشود و با یک کلمه میشود او را باین طرف یا آن طرف سوق داد. و مهارت گوینده هرچه بیشتر باشد سلطه او بر چنین شنوندگانی بیشتر خواهد بود. و ابوبکر از همین راه بر حاضرین در جلسه سقیفه غلبه کرد. و گفت: شما بر همه افضلید، مگر مهاجرین اولین (که دسته کوچکی هستند) علاوه بر اعتراف به فضیلت انصار فوراً وعده وزارت به آنها داد، تا از نگرانی آنها از حاکمیت مهاجرین تا حد زیادی کاهش دهد. زیرا با این وعده - که تنها وعده بود و به دنبال آن هیچ گونه عملی انجام نشد - انصار مطمئن شدند که جریان امور کشور اسلامی بدون مشورت با آنها انجام نخواهد گرفت، و دیگران حکومت استبدادی بر علیه آنان نخواهند داشت، تا آنکه انتقام گذشته را از آنها بگیرند. و به عبارت روشن‌تر با وعده وزارت به انصار، یک نوع آرامش موقت و حالت تسلیم و انعطاف‌پذیری در آنان به وجود آورد، تا بتواند بدون معارض در جلسه سقیفه به هدف برسد. زیرا جامعه هیجان زده و احساساتی مجال تفکر و تأمل در وفاء به این وعده را از طرف شخص متعهد ندارد و آنان تسلیم وعده‌ها میشوند و این خاصیت همه جوامع احساساتی است که زمام داران تنها با وعده‌های تو خالی زمام آنانرا به دست می‌گیرند. و کمتر

دیده شده است که به آن وعده‌ها وفا کنند. زیرا وعده دادن به مردم جز عبارت پردازی و مهارت در سخنوری مؤونه دیگری نمی‌خواهد و این کار آسانی است. و وعده‌های سقیفه همین طور از آب در آمد.

باز اگر با نگاه دقیق‌تر در سخنان ابوبکر بن‌گرم می‌بینیم که دو کلمه حساس بکار برده است، که کاربرد هر کدام در غلبه و سلطه بر حاضرین در جلسه سقیفه بسیار حساس و شایان دقت است.

اول: کلمه «المهاجرین الاولین» یعنی افضلیت را برای مطلق مهاجرین مدعی نشد، بلکه آنرا تخصیص به «مهاجرین اسبق» داد. زیرا مهاجر و انصار همیشه در زمان رسول اکرم ﷺ بطور یکسان و هم دوش با هم معرفی شده و پذیرفته شده بودند، و هیچ گونه ترجیحی مهاجرین به انصار یا بالعکس در اسلام وجود نداشت. از این روی کلمه‌ای را بکار برد که حاضرین گمان کردند که این نوع از فضیلت یعنی سبقت در هجرت یک نوع فضیلت قطعی است که از سطح مهاجر و انصار بالاتر است و گویا مغفول عنه جامعه مسلمین بوده است. و با این جمله ابوبکر خود و دو نفر همراهش «عمر و ابو عبیده» را از سطح دیگران بالاتر معرفی کرد، و بدین ترتیب از دیگران برای زعامت اولی خواند. چون مقام و مرتبه آنها از عموم حاضرین در جلسه حتی از سایر مهاجرین بالاتر است. غافل از آنکه تنها اسبقیت در هجرت نمیتواند چنین نتیجه‌ای (یعنی حق رهبری) را دارا باشد.

کلمه دوم: عبارت است از «عندنا» یعنی «نزد ما» چون در سخن وی چنین آمده است: «فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا بمنزلکتم» یعنی «بعد از مهاجرین اسبق کسی به منزلت و مرتبه شما نزد ما نیست». این کلمه «نزد ما» معنی و مفهومش این است که گوینده خود را از هر دو گروه انصار و مهاجر بطور مطلق بالاتر معرفی میکند، و گویا نقش «حکم» و «داوری» را ایفاء مینماید تا آنچه که مصلحت میدانند درباره دو طرف خصومت (مهاجر و انصار) عمل کند و طرف محکوم ناچار است آنرا بپذیرد.

و این گونه روشها در گفتار نیز دارای اثر عمیقی در تسلط بر اعصاب هیجان زده جامعه است. یعنی گوینده به نحوی سخن بگوید که گویا خود طرف خصومت نیست، بلکه قاضی است، که طرفین باید قضاوت او را قبول کنند. و خاصیت جامعه

هیجان زده این است که بلند پروازی‌های گوینده را بدون دلیل بطور موقت میپذیرد، و آرامش نسبی برای سازش در او بوجود می‌آید. زیرا گوینده را شخصی مصلح و خیر اندیش برای خود تصور میکند، چون زرق و برق الفاظ در نفوس چنین جوامعی بسیار مؤثر میافتد.

اکنون باید دید که منظور ابوبکر از کلمه «عندنا» «نزد ما» کیانند؟ آیا جز مهاجرین که خود یکی از آنهاست، یا منظور او کسان دیگر است؟ چنین چیزی متصور نیست؟ و اگر مرادش مهاجرین است، به چه دلیل او به نمایندگی از دیگران سخن میگوید؟ ولی به هر حال او خود و همراهانش را از سایرین برتر دانسته و بصورت «حکم» بین مهاجر و انصار معرفی می‌کند. و می‌گوید: کسی بعد از مهاجرین اسبق نزد ما افضل از انصار نیست و بدین ترتیب احساسات جمع حاضر را به سوی خود جلب میکند، تا به هر که می‌خواهد بتواند سوق دهد. پس باید نتیجه و بهره برداری او را از این سخنان در نظر گرفت، و دید با این زیرکی و حقه‌بازی بالاخره چگونه کار را به نفع خود تمام می‌کند، و از حاضرین برای خود بیعت میگیرد.

بازگردیم بجلسه سقیفه:

سخنگوی انصار

پس از سخنرانی ابوبکر «حباب بن منذر» سخن گوی انصار به صورت مخالف در جلسه سخن گفت، و در مقام رد پیشنهاد ابی‌بکر خطاب به انصار چنین گفت:

«یا معشر الانصار املکوا علیکم امرکم، فان الناس فی فیشکم و فی ظلمکم و لن یجتري مجتريء علی خلافکم، ولن یصدر الا عن رایکم، انتم اهل الفرة و الثروة... (الی ان قال) فان ابی هؤلاء فمنا امیر و منهم امیر»^(۱)

ترجمه: «ای گروه انصار دست نگه دارید و اختیار خود را بدیگران ندهید این مردم (مهاجرین) تحت الحمایه شما هستند (در شهر شما فرود آمده‌اند) کسی جرأت مخالفت با شما را نخواهد داشت، و مردم تصمیمی جز تصمیم شما نخواهند گرفت، شما دارای عزت و ثروت هستید...»

(سپس سخن خود را در مدیحه سرائی انصار ادامه داد که حس قدرت طلبی و مقاومت آنان را در برابر مهاجرین تحریک نماید، و بالاخره آنها را از اختلاف و عواقب آن بر حذر داشت) تا آنجا که گفت: «بالاخره اگر مهاجرین از حکومت مطلقه شما امتناع ورزیدند پس امیری از شما و امیری از آنها انتخاب شود» **«فان ابی هؤلاء فمکنم امیر و منهم امیر»**.

می بینیم در این سخنرانی «حباب بن منذر» ابتدا خیلی پر قدرت صحبت میکند؛ ولی ناگهان از فراز به نشیب می نشیند؛ و حالت سازش و نرمش از خود نشان می دهد. و می گوید: «اگر مهاجرین زیر بار نرفتند، پس امیری از ما و امیری از آنها انتخاب شود» و این سخن نشان دهنده یک نوع حالت ضعف درونی از گروه انصار یا خصوص سخنگوی آنها «حباب» را نشان می دهد، و در دنباله سخن او می توان گفت: اگر این راه مهاجرین قبول نکردند آنگاه چه باید کرد، آیا باید تسلیم شد، و قدرت را بطور کامل به مهاجرین داد. و بالاخره هم، چنین شد. زیرا با تاکتیک ماهرانه سه نفر مهاجر تازه وارد در جلسه سقیفه اختیار بیعت بطور کلی از دست انصار گرفته شد. - چنانچه خواهیم گفت -

اعتراض عمر به سخنگوی انصار

به هر حال پس از ظهور این نقطه ضعف از طرف «حباب» با آنکه او را صاحب نظر «ذالرای» در میان انصار میدانستند «عمر» از موقعیت استفاده کرده و با بیان تالی فاسد تعدد امیر در رأس قدرت را که لازمه اش اختلاف و درگیری مستمر است را بیان کرد و با حالت اعتراض شدید چنین گفت: **«هیئات لا یجتمع إثنان فی قرن»**^(۱) یعنی: «هرگز دو نفر در یک زمان جمع نمی شود». و یا اینکه گفته است: **«هیئات لا یجتمع سیفان فی غمد واحد»**^(۲) یعنی «هرگز دو شمشیر در یک غلاف نگنجند».

سپس بسخن خود چنین ادامه داد:

«انه و الله لا ترضی العرب ان تؤمرکم و نبیها من غیرکم و لکن العرب لا تولی

۱ - سقیفه مظفر ص ۱۰۴.

۲ - اعیان الشیعه چاپ رحلی (ج ۱ ص ۴۲۹) و احتجاج طبرسی (ج ۱۷۶ طبع قم)

هذا الامر الا قريشاً من ينازعنا سلطان محمد ﷺ و ميراثه، و نحن اولياؤه و
عشيرته الا مدل بباطل او متورط في هلكة»^(۱)

یعنی «قسم به خدا عرب هرگز به امارت شما (انصار) تن در ندهد و حال آنکه پیامبر او از غیر شما امت (یعنی از مهاجرین) است هرگز عرب ولایت این امر را به جز قریش نخواهد داد، کیست که بتواند در سلطان محمد و حکومت و میراث او با ما خصومت کند در حالیکه ما نزدیکان و فامیل او هستیم، مگر آن کس که در باطل غوطه ور شده و خود را به هلاکت اندازد».

عمر در این گفتار تکیه به تعصبات قومی و تعصبات نژادی نموده در حالیکه این طرز تفکر هیچگاه شایسته یک رهبر آزاد و بی نظر نیست.
وی نزدیک بودن به پیامبر و قرابت و خویشاوندی با او را ملاک استحقاق جانشینی بیان نموده در حالیکه اینهم نمی تواند ملاک جانشینی او و یا ابوبکر باشد به دو دلیل:

الف: همانطور که بیان شد بطور کلی و صرفاً قرابت ملاک جانشینی نیست و اگر پیامبر بزرگوار ﷺ علی را به جانشینی خود در غدیر خم تعیین نمود نه به خاطر خویشاوندی بود، بلکه بدین خاطر بود که بعد از خودش فردی را شایسته تر از علی از جهات مختلف برای رهبری امت و استمرار رسالت خود نمی دید.

ب: و باز به قول عمر اگر بنا باشد که خویشاوندی یکی از معیارهای جانشینی و خلافت باشد چه کسی نزدیکتر از علی را به پیامبر وجود داشت. پسر عم و داماد و مهمتر از همه اینکه او دوران طفولیت را در دامن پاک پیامبر پرورش یافته بود. اولین کسی بود از مردان که به اسلام گروید و اسلام در تمام وجود او مجسم بود. امیر مؤمنان علی خود در مقام اعتراض به ابی بکر و عمر نیز بهمین نکته اشاره فرموده است. و این بیان حضرت را شاعری که شاید خود او یا کمیت اسدی باشد به نظم در آورده است:

فان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا و المشيرون غيب

و ان كنت بالقربی ولیت علیهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب^(۱)

ترجمه: اگر باشوری مالک امور مردم گشتی چگونه میتوان این امر را درست دانست در حالیکه مشورت دانان حضور نداشتند^(۲) و اگر قرابت و نزدیکی به رسول خدا را ملاک فرمانروائی قرار داده‌ای پس هست کسی که از تو به پیامبر نزدیکتر است.

سخنرانی مجدد حباب بن منذر (سخنگوی انصار)

در پاسخ به اعتراض «عمر» سخنگوی انصار مجدداً از جای برخاست و چنین گفت:

یا معشر الانصار «املكوا علی ایدیكم و لا تسمعوا مقالة هذا^(۳) و اصحابه فیدهبوا بنصیبكم من هذا الامر، فان ابوا فاجلوهم عن بلادكم و ولوا علیكم و علیهم من اردتم اما و الله ان شتمت لنعمیدنها جذعة و الله لا یرد علی احد ما اقول الا حطمت انفه بالسيف^(۴)»

و بنا بنقل برخی چنین ادامه داد:

«انا جُذِبِلها المحكك و عُدِيقها المرجب^(۵)»

یعنی: «ای گروه انصار کاملاً خودداری کنید و دست بیعت بسوی ایشان دراز نکنید و بسخنان این نادان و یارانش گوش ندهید و گرنه سهم شما را از این امر از بین خواهند برد و چنانچه پیشنهادتان را نپذیرفتند ایشان را از دیار خود بیرون کنید و کسی را انتخاب کنید که بر شما و بر ایشان بطور یکسان حکومت کند، به خدا قسم اگر بخواهید آنان را از بین می‌بریم و تنی

۱ - اشعار فوق خطاب به ابی بکر است.

۲ - زیرا امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابش و جمع بسیاری از مهاجرین و انصار در سقیفه حاضر نبودند و اکثراً در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسر میبردند جز آن دو گروه از پنج گروه که بیان نمودیم و موضوع بیعت را ۲ یا ۳ نفر فقط انجام دادند.

۳ - و در احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۷۷ «مقالة هذا الجاهل» و (بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۸۱).

۴ - اعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۲۹ بنقل از ابن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة.

۵ - این دو جمله کنایه از صاحب نظر و خیرخواه بودن است. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب

احتجاج طبرسی (ج ۱ ص ۱۷۷ پاورقی) و بحار الانوار (ج ۲۸ ص ۱۸۸). طبری (ج ۳ ص ۲۲۳ ط ۲ مصر)

باقی نمی‌گذاریم بخدا قسم کسی سخن مرارد نکند مگر آنکه بینی او را با شمشیر قطع خواهم کرد، و من صاحب نظر، و خیرخواه شما هستم.»

عقب نشینی عمر

عمر چون دید که حباب بن منذر با شدت و تهدید سخن می‌گوید تا آنجا که گفت: اگر کسی بر خلاف پیشنهاد من حرفی بزند، بینی او را با شمشیر خرد می‌کنم، کنار زد و خود را توجیه کرد باینکه آری در زمان رسول خدا ﷺ بین من و حباب بن منذر درگیری بوجود آمد و رسول خدا ﷺ مرا از طرف شدن با او نهی کرد. ^(۱) بهر حال عمر خود را از صحنه و درگیری با سخن گوی انصار موقتاً کنار کشید و منتظر وضع و پیشرفت جلسه شد، و بنظر میرسد که از تهدید به شمشیر ترسید چون مرد میدان این کار نبود، چون در ابتداء با او درگیر شد و بالحن تندی پیشنهاد «حباب» را رد کرد.

سخنان ابو عبیده جراح (از مهاجرین)

آنگاه «عمر» به ابو عبیده جراح گفت تا سخن بگوید: ابو عبیده از جای برخاست و چنین گفت:

«یا معشر الانصار انتم اول من نصر و آوی فلا تکنونوا اول من یبدل و ینیر»
یعنی «ای گروه انصار شما اول کسانی بودید که (اسلام) را یاری کردید و (رسول خدا ﷺ را) پناه دادید بنابراین اولین کسانی نباشید که در دین تبدیل و تغییر دهید و اختلاف راه بیاندازید.»

و بالاخره بیعت را با هم تعارف کردند و هر کدام به دوتای دیگر پیشنهاد کردند مثل اینکه خلافت بر مسلمین در بست در اختیار تام آنها بود چنانچه خواهیم خواند.

سخنرانی بشیر بن سعد (از انصار)

بشیر بن سعد انصاری - که یکی از بزرگان قبیله خزرج است - از جای برخاست و بر علیه «حباب منذر» سخن گوی انصار سخنرانی ایراد کرد که اتحاد انصار در هم

شکست. و بدین ترتیب موقعیت سعد بن عباده رئیس قبیله در جلسه تضعیف شد، و گروه مخالف یعنی مهاجرین مجال بیشتر برای پیشروی بسوی خلافت پیدا کردند، و این کار را «بشیر بن سعد» بدلیل حسادت به «سعد بن عباده» رئیس قبیله نمود.^(۱)

بشیر خطاب به انصار (گروه خود او خزرج) چنین گفت:

«یا معشر الانصار لئن كنا اولی الفضیلة فی جهاد المشرکین و السابقة فی الدین ما اردنا الا رضا ربنا و طاعة نبینا، و ما ینبغی ان نستطیل بذلک علی الناس، و لا ینبغی به عرضاً من الدنیا، و محمد رجل من قریش و قومه احق بمیراثه، و تولى سلطانه»^(۲)

ترجمه: «ای گروه انصار: چنانچه ما دارای فضیلت در جهاد با مشرکین و سابقه‌ئی در دین هستیم چیزی جز رضای پروردگارمان و اطاعت از پیامبرمان در نظر نداشتیم، و سزاوار نیست که انتظار و توقعی از مردم در این زمینه داشته باشیم، و پاداش دنیوی آرزو کنیم، محمد ﷺ مردی از قریش است، و قوم او سزاوارتر به او هستند، و میراث او به قومش میرسد، و سلطان و حکومت او از آن ایشان است.»

در گفتار «بشیر» که یکی از انصار و از قبیله خزرج است به خوبی ضعف نفس و عقب نشینی را مشاهده می‌کنیم و او چون از ریاست خود مأیوس است؛ زیرا کاندیدای ریاست رئیس قبیله خزرج «سعد بن عباده» بود لذا سعی می‌کند که انصار را از انتخاب سعد منصرف کند و آنان را به انتخاب یکی از مهاجرین (گروه مخالف) تشویق می‌نماید تا بدین ترتیب سعد بن عباده از صحنه خارج شود.

و بالاخره چون کار به اینجا کشید و در انصار اختلاف نظر بوجود آمد، ابوبکر از فرصت استفاده نمود و یکی از دو نفر (عمر و ابو عبیده) را برای خلافت پیشنهاد کرد.

سخنان مجدد ابی بکر و بیعت عمر با او

پس از آنکه در میان انصار نوعی اختلاف پدید آمد، زیرا «حباب بن منذر» سخن

۱ - اعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۲۹ و بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۸۱ .

۲ - مدرک سابق بنقل از کتاب الامامة و السیاسة.

گوی انصار اصرار می‌ورزید که امیری از انصار انتخاب شود و امیری از مهاجرین که شاید منظورش شورای رهبری بود و «سعد بن عباد» - رئیس قبیله خزرج یکی از دو قبیله انصار - کاندیدای انصار آماده بیعت گرفتن برای خود بود، ناگهان «بشیر بن سعد» که یکی از سرشناسان انصار خزرجی بود کوس مخالفت را نواخت و طرفداری از مهاجرین کرد و بدین ترتیب نقطه ضعفی در گروه انصار بوجود آمد و بدین سبب ابوبکر و دو همراهش تصمیم گرفتند از موقعیت استفاده کنند، در اینجا «عمر» میگوید که ابوبکر روی سخن را بانصار قرار داد و خطاب به آنها چنین گفت:

«اما ما ذکرتم فیکم من خیر فأنتم له اهل، ولن تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحی من قریش هم اوسط العرب نسبا و دارا، و قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین فبايعوا ایهما شتم و اخذ بیدی و ید ابی عبیده بن الجراح و هو جالس بیننا فقلت اوسط یدک یا ابابکر فبسط یده فبايعته، ثم بايعه المهاجرون ثم الانصار»^(۱)

«اقرار می‌کنم که شما در راه اسلام خدمات فراوانی را به ظهور رسانده‌اید و آنچه از کارهای نیک و پسندیده انجام دادید، شایستگی و اهلیت آنرا داشتید ولی این را بدانید که عرب امر خلافت را جز برای قریش سزاوار نمی‌داند و من خرسندم که شما با یکی از این دو نفر - عمر و ابو عبیده جراح - بیعت کنید. آنگاه در حالیکه خود بین عمر و ابو عبیده نشسته بود دست آن دو را بدست گرفت عمر میگوید به ابی بکر گفتم دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم ابوبکر نیز چنین کرد و با او بیعت کردم سپس مهاجرین و انصار با او بیعت کردند.»

البته جمعی از آنان چنین کردند و جمعی دیگر گفتند: «لا نبايع الا علیا»
ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم.

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که سه نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده) هر کدام بیعت را بدیگری پیشنهاد می‌کردند و گویا ارث منحصر به آنها بود، و مردم دیگر هیچ گونه

۱ - اعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۲۹ چاپ رحلی و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۷۸ و الطبری ج ۳ ص ۲۰۶ ط

حق انتخاب نداشتند.

به هر حال در این زمینه باز طبری می گوید:

«فقال ابوبکر هذا عمر و هذا ابو عبیده فأیُّهما شتم فبايعوا فقالا: لا والله لا نتولى هذا الأمر عليك ابسط يدك نبايعك فلما ذهب لبايعاه سبقها اليه «بشير بن سعد» فبايعه»^(۱)

یعنی: «آنگاه ابوبکر خطاب به انصار و حاضرین در سقیفه گفت اینک عمر و ابو عبیده را به شما پیشنهاد می کنم با هر کدام می خواهید بیعت کنید آن دو نفر گفتند نه بخدا قسم ما در این امر از تو سبقت نمی گیریم دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم همین که خواستند باو بیعت کنند بشیر بن سعد بر آنان سبقت گرفت و با او بیعت نمود.»

سپس طبری می گوید: «فقال الانصار او بعض الانصار لا نبايع الا علياً»

یعنی: «انصار یا گروهی از آنان گفتند که ما بیعت نمی کنیم مگر با علی عليه السلام»^(۲) ولی انصار این سخن را پس از مایوس شدن از حکومت خود و بیعت ابوبکر گفتند، که دیگر کار از کار گذشته بود.

در این هنگام سعد بن عباد انصاری رئیس قبیله خزرج را که با حالت کسالت و مرض در سقیفه حضور یافته بود از آنجا بیرون بردند در حالی که او به وضع موجود به سختی اعتراض می کرد. زیرا در میان انصار اختلاف رخ داد و قبیله خزرج نتوانست کاری از پیش برد. و بدین ترتیب بیعت با ابی بکر خاتمه یافت و ابوبکر انتخاب شد. بررسی: گویا اختیار تمام مسلمین در دست ابوبکر بود، خود را قیّم و ولی همه مسلمانان می دانست، که گفت: «من رضایت می دهم که با یکی از این دو نفر بیعت کنید.» و خود را بصورت حکم و قاضی میان مهاجرین و انصار قلمداد کرد و وانمود کرد که خود میل امارت ندارد.

آری این خوی قدرتمندان سیاسی است که قدرت تفکر را با تردستی خاصی از مردم شتاب زده سلب می کنند، تا آنجا که به هرگونه پیشنهادی که از طرف او ارائه شود

۱ - اعیان الشیعه طبع رحلی ج ۱ ص ۴۲۹ و قریب بهمین مضمون بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۸۲.

۲ - اعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۲۹ طبع رحلی - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱.

تسلیم میگردند، و پس از شستشوی مغزی جمع یا گروه معینی، قدرت ابتکار بطور کامل بدست سیاستمدار مزبور می‌افتد، و هرچه بگوید مورد قبول خواهد شد، و خود باختگی انصار در روز سقیفه به این حد رسید که ابوبکر توانست با کمال جرأت بگوید: «من رضایت می‌دهم که با یکی از این دو نفر بیعت کنید.» این موقعیت را ابوبکر از کجا بدست آورده است که بگوید من چنین رضایت می‌دهم، و شاید موقعیت طوری بود که اگر شخص ثالثی را هم معرفی می‌کرد باز مردم خودباخته قبول می‌کردند و با او بیعت می‌کردند، اما دیگر دست ابوبکر به طور کلی از خلافت کوتاه می‌شد، ولی به نظر می‌رسد که پیشنهاد دو نفر مزبور، با سابقه قرار قبلی بوده تا آنها متقابلاً بیعت را به ابی‌بکر بازگردانند، و از این روی می‌بینیم که «عمر» هنگام مرگ آرزو می‌کند که ای کاش «ابوعبیده» زنده بود تا خلافت را به او واگذار می‌کرد، که این خود دلیل روشنی است که این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابوعبیده) قرارداد تبادل امارت را به صورت نوبتی با یکدیگر بسته بودند، که اول «ابوبکر» را جلو بیاندازد، که انداختند، و سپس «ابوبکر» وصیت کرد که «عمر» بعد از من خلیفه باشد و «عمر» هم آرزو کرد که ای کاش «ابوعبیده» زنده بود که امارت را به او تحویل می‌دادم.

به هر حال می‌بینیم که پیشنهاد «ابوبکر» را «عمر و ابوعبیده» رد می‌کنند، و عمر می‌گوید: «نه، به خدا قسم ما هرگز امیر تو نخواهیم شد، دستت را باز کن تا با تو بیعت کنیم»، و با عجله هرچه تمام‌تر دست را بسوی ابوبکر دراز کرد، ابوبکر هم کوتاهی نکرد، دست خود را گشود و بیعت سقیفه باین ترتیب تحقق یافت.

و شنیدیم که «بشیر بن سعد» هم با ایشان همدست شد، با اینکه از گروه مخالف یعنی انصار بود، و این خود دلیل ضعف و شتابزدگی انصار را نشان می‌دهد.

در اینجا این سؤال مطرح است که «عمر» چگونه و با چه دلیلی بدون مشورت با دیگران حتی جمع حاضر در جلسه سقیفه ناگهان دست بیعت به ابوبکر می‌دهد، و همه را نادیده گرفته، و اعتنائی نه به حاضرین، و نه به غائبین از مهاجر و انصار و بنی هاشم و غیر آنها از مسلمانان ننموده و شخصاً کار را با ابوبکر تمام کرد، آیا این خطا نیست؟

آری معنی و مفهوم فرصت ندادن به اهل بیت علیهم‌السلام برای حضور، سیاست‌بازی و

به اشتباه انداختن دیگران و شستشوی مغزی جامعه نیست که او انجام داد، و گرنه امر خلافت و امارت بر مسلمین کار کوچکی نبود، که با این سرعت و عجله آنهم با تبادل بیعت بین سه نفر یا چهار نفر فقط^(۱)، بدون مشورت با سایر مسلمانان تمام شود، و گویا امارت بر مسلمین حق انحصاری میان این سه نفر یا چهار نفر بود، این نبود مگر فرصت طلبی و سوء استفاده از موقعیت شتاب زدگی مردم و عجله در امر انتخاب، زیرا که خاصیت جامعه بی فرهنگ این است که اگر یک فرد کاری را بعنوان مصلحت عموم انجام داد، دیگران با از دست دادن نیروی تفکر کور کورانانه تبعیت می کنند، همان گونه که دیدیم پس از بیعت عمر و دو نفر دیگر با ابوبکر، عموم انصار که در سقیفه بودند، ناگهان بیعت کردند، جز «سعد بن عباد» و پسرش «قیس» و سخنگوی انصار «حباب بن منذر» که با حالت ناراحتی جلسه را ترک نمودند.^(۲)

و شتاب زدگی انصار در آن ساعت آن قدر زیاد بود که نزدیک بود کاندیدا و رئیس قبیله خود «سعد بن عباد» را که با حالت مرض در جلسه شرکت کرده بود پامال کنند، با آنکه لحظه ای قبل کاندیدای امارت از طرف خود انصار بود و پس از سخنرانی که بوسیله پسرش «قیس» در جلسه سقیفه اسماع میشد رضایت به امارت داده بودند.

خلاصه ماجرای سقیفه و انتخاب ابی بکر

داستان تشکیل سقیفه را بخوبی خواندیم و بالاخره ابوبکر انتخاب شد، خلاصه جریان این جلسه از اول تا آخر این چنین بود:

۱ - تشکیل جلسه به وسیله انصار - در سقیفه اولین گروه از گروه های پنجگانه^(۳) متخاصم در خلافت در اولین ساعات روز وفات رسول خدا ﷺ^(۴) - قبل از

۱ - ابوبکر، عمر، ابو عبیده، بشیر بن سعد.

۲ - السقیفه مظفر ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۳ - ۱ - گروه سعد بن عباد (انصار) ۲ - گروه شیخین (مهاجرین) ۳ - گروه عثمان (بنی امیه) ۴ - گروه سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف (بنی زهره) ۵ - پیروان علی بن ابی طالب (به نقل از اعیان الشیعه چاپ رحلی ج ۱ ص ۴۲۹).

۴ - روز دوشنبه قبل از ظهر - بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۷۸ - و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۹۱ و اضافه

دیگران بود.

۲- کاندیدای انصار برای امارت «سعد بن عباد» رئیس قبیله خزرج بود.

۳- اختلاف درونی انصار در چگونگی بدست آوردن قدرت.

الف: انتظار سعد بن عباد به امارت مطلقه

ب: پیشنهاد تقسیم امارت بین مهاجرین و انصار به وسیله سخنگوی انصار «حباب بن منذر» که گفت: «**ما امیر و منهم امیر**» یعنی از ما انصار امیری و از مهاجرین امیری انتخاب شود.

۴- ورود سه نفر از مهاجرین (ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح) در جلسه سقیفه و

سخنرانی ابوبکر در منع انصار و اولویت مهاجرین

۵- تأثیر سخنرانی ابوبکر در تضعیف روحیه انصار و پیشنهاد یکی از سران انصار

از قبیله خزرج «بشیر بن سعد» مبنی بر واگذاری امارت مطلقه به مهاجرین.

۶- استفاده ناروای سه نفر یاد شده از موقعیت انعطاف پذیری انصار حاضر در

جلسه.

۷- تبادل بیعت میان ابوبکر از یک سو و عمر و ابو عبیده جراح از سوی دیگر و

بالاخره سبقت گرفتن عمر و ابو عبیده از گروه مهاجر و «بشیر بن سعد» از گروه انصار

- بدون مشورت با هیچ یک از افراد حاضر در جلسه سقیفه اعم از مهاجر و انصار - در

بیعت با ابوبکر.

بیعت مستعجل از دیدگاه عمر

از مطالب یاد شده باین نتیجه میرسیم که حکومت ابوبکر بهیچ وجه بصورت

انتخاب عمومی انجام نشده است، بلکه فقط با بیعت دو یا سه نفر پایه گذاری شد، و

سپس سایرین از افراد حاضر در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند و بیعت کردند، و

۴ میکند که آن پس از دو روز از خروج اسامه به لشکرگاه بود که مجدداً به مدینه بازگشتند، و اما دفن آن

حضرت را طبری - ج ۴ ص ۱۸۳۲ طبع لیدن - می نویسد که در نیمه شب چهارشنبه انجام شد.

و طبری ص ۱۸۳۱ ج ۴ از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه تولد یافت و در

روز دوشنبه مبعوث گردید و در روز دوشنبه حجرالاسود را برداشت و روز دوشنبه از مکه بسوی مدینه

هجرت کرد و روز دوشنبه وارد مدینه شد، و در روز دوشنبه وفات نمود.

از این روی بود که «عمر» درباره بیعت ابوبکر گفت: «ان بیعة ابی بکر کانت فلتة غیر ان الله وقی شرها»^(۱)

یعنی «بیعت با ابوبکر شتابزده بود جز آنکه خداوند (ما را) از شر آن حفظ نمود». آری الحق چنین بود زیرا دیدیم که چگونه «عمر» بدون مشورت با هیچ کس حتی از حاضرین در جلسه سقیفه دست به سوی ابوبکر دراز کرد و گفت:

«دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم»، و چنین کرد، و بدین ترتیب هیچ مجال تفکر برای دیگران یا فرصت استدلال برای مخالفان باقی نگذارد، و این فرصت طلبی در بیعت بدان سبب عملی شد که زمینه آن بوسیله سخنرانی ابوبکر آماده شده بود، مثل اینکه هیچ گونه حالت غیر منتظره‌ای وجود ندارد، زیرا او ابتداء با سخنان اختلاف‌انگیز خود گروه انصار را در حال تردید فرو برد از آن جهت که آیا انصار با «سعد بن عباد» که رئیس «قبیله خزرج» است بیعت کنند یا نه، زیرا قبیله «اوس» گرچه جزو گروه انصار بودند ولی قبیله جداگانه‌ای بودند که مشکل بود، زیر بار قبیله معارض خود (خزرج) بروند.

گفته‌اند که ابوبکر در روز سقیفه برای تحریک این دو قبیله (اوس و خزرج) بر علیه یکدیگر - با اینکه هر دو قبیله - گروه انصار را در سقیفه تشکیل می‌دادند و در برابر گروه مهاجرین که شاید در آن روز سه نفر^(۲) از آنها بیشتر در جلسه سقیفه حضور نداشتند، چنین گفت:

«ان هذا الامر ان تطاولت الیه الخزرج لم تقصر عنه الاوس، و ان تطاولت الیه الاوس لم تقصر عند الخزرج، وقد کانت بین الحیین قتلی لا تنسی و جرح لا تداوی، فان نعق منکم ناعق فقد جلس بین لیحی اسد یضغمه المهاجری، و یجرحه الانصاری»^(۳)

۱ - تاریخ طبری ۴ ص ۱۸۲۲ طبع لیدن حوادث سنه ۱۱ حدیث السقیفه

فلته در لغت: اِفْتَلتُ الامر فعله علی غیر تمکُّث و تَثَبُّت - اِفْتَلتُ بأمر کذا فوجیء به قبل أن یستعدَّ له - اِفْتَلتُ الشیء أخذ منه فُلْتُهُ أی بَغْتَةً - الفلته الأمر یَقَعُ مِنْ غَیْرِ إِحْکَامٍ جَمَعَهُ فُلْتَاتٌ فُلْتَاتُ الْکَلَامِ: زَلَّاتُهُ وَ هَفَوَاتُهُ - حَدَّثَ الْأَمْرَ فُلْتَةً أی فُجَاءَهُ مِنْ غَیْرِ تَدَبُّرٍ. (المنجد مادة فلت) فلته بمعنی: أمر شتابزده و بدون تأمل.

۲ - ابوبکر، عمر، ابو عبیده.

۳ - البیان و التبیین «ج ۳ ص ۱۸۱» - بنقل از کتاب السقیفه مظفر (قده) ص ۸۳.

یعنی «چنانچه امر خلافت مورد طمع و انگیزه قبیله خزرج قرار گیرد قبیله اوس از ایشان کمتر نیست، و در برابر آنان خواهند ایستاد، و چنانچه قبیله اوس بآن طمع داشته باشند قبیله خزرج در برابر ایشان کوتاهی نخواهد کرد، و در این حال میان این دو قبیله کشته‌هائی بوجود خواهد آمد که هرگز فراموش شدنی نیست، و زخمهائی پدید می‌آید که هرگز مداوا نگردد، اگر از میان شما (انصار) نداکننده‌ای ندا کند و مردم را بسوی خود دعوت کند هر آینه خود را به دهان شیر افکنده که مهاجرین او را بچوند و انصار او را بدرند.»

بی‌اعتباری بیعت سقیفه از دیدگاه عمر:

از سخنان گذشته دریافتیم که بیعت سقیفه، بیعتی سست بنیاد و بی‌اساس و بر پایه تزویر و حیلۀ دو سه نفر انجام شد. و لذا خود عمر درباره بی‌اعتباری بیعت سقیفه چنین می‌گوید:

«فمن دعا الی مثلها فهو الذی لایبعه له و لا لمن بایعه»^(۱)

یعنی: «اگر کسی را به مانند چنین بیعتی (بیعت سقیفه) دعوت کنند، نه اعتباری به دعوت اوست و نه بیعت آنکس که با او بیعت نموده ارزش دارد.»

بدین ترتیب کاملاً روشن گردید که با اعتراف شخص «عمر» بیعت سقیفه با عجله و شتابزدگی انجام شد. بنابراین؛ نه دارای اعتبار شرعی است و نه عرفی، تا آنجا که شخص پایه گذار این بیعت («عمر») خود به بی‌اعتباری آن اعتراف نمود و ایضاً گفت: بیعت ابی بکر «فلته» بوده است.

چرا از علی علیه السلام در سقیفه دفاع نشد

بنابراین جای هیچگونه تعجب نیست که کسی در آن روز در جمع سقیفه پیدانشد که با تکیه بر نص کلام پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام دفاع کند.

زیرا جمع حاضر در سقیفه دچار سیل کوبنده‌ای شده بودند، که آنان را بسوی هدف ساخته شده‌ای سوق میداد، و مجال اندیشه را از آنها گرفته بود، و ما میدانیم که افرادی که جلسه را قبضه کرده بودند دارای چه هدف و مسیری بودند، آری آنان با تمام قدرت می‌کوشیدند که نامی از علی علیه السلام در جلسه برده نشود و با عجله هرچه تمام‌تر دو سه نفری کار بیعت را با تعارف به یکدیگر تمام کردند و گفته انصار که: «ما بجز با علی بیعت نمی‌کنیم» دیگر فائده نداشت، چون کار از کار گذشته بود، و گویا جمع حاضر در سقیفه شعور دینی خود را از دست داده و قدرت تصمیم‌گیری از آنها گرفته شده بود، و دیگر فرصت تفکر در وظیفه شرعی را نداشتند، و هرچه فکر می‌کردند این بود که آیا انصار حکومت کنند یا مهاجرین؟

از بررسی جریان سقیفه به این نتیجه می‌رسیم که معنی و مفهوم آیه کریمه: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»^(۱) را بهتر میتوان درک نمود، زیرا جامعه مسلمین پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اقعیت اسلامی خود را از دست داد و بسوی تعصبات جاهلیت بازگشت، و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره رهبری بطور کلی نادیده گرفت، و تحت تأثیر احساسات قبائلی و یا خود بینی‌های نابجا قرار گرفت، و از مسیر تعیین شده الهی خارج گردید، و زمام خود را بدست کسانی داد که از فرصت احساسات تحریک شده آنها سوء استفاده نموده، و بالاخره مسلمین را از مسیر تعیین شده منحرف نمودند، زیرا به فرض محال که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره تعیین رهبری علی علیه السلام چیزی فرموده بود و آنچه را که گفته بود تنها بیان فضیلت و صلاحیت او برای خلافت بود تا آنجا که فرمود: «علی علیه السلام نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی علیه السلام» آیا این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امثال آن درباره علی علیه السلام ایجاب نمی‌کرد که در انتخاب رهبری در جمع سقیفه از او و پیروانش از بنی هاشم و غیر هم دعوت شود، و لا اقل حق انتخاب را باو بدهند گرچه حق خلافت او را غصب نمودند؟ از اینجا بخوبی روشن میشود که تشکیل جلسه سقیفه از اول تا به آخر براساس نادیده گرفتن شخص تعیین شده از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده، و گویا انصار از این توطئه

۱ - سوره آل عمران ۳ / آیه ۱۴۴ ترجمه: «اگر او (محمد) نیز به مرگ یا شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟»

پنهانی میان افراد خاصی از مهاجرین آگاهی یافته بودند، و بدین سبب پیش از دیگران جلسه سقیفه را شروع کردند، و «سعدبن عباد» را کاندیدای خود قرار دادند. یعنی اکنون اگر بنا است که علی علیه السلام نباشد پس چرا ما نباشیم، ولی سران مهاجرین با تردستی خاصی با سرعت هرچه تمام تر حتی با بیعت شخصی یک یا دو نفر کار را تمام کردند و گویا هیچ کدام از افراد مسلمین نه تنها علی علیه السلام و بنی هاشم و پیروانش حق انتخاب نداشتند. آری چنین بود بیعت سقیفه!!!

بسوی مسجد

پس از آنکه بیعت سقیفه انجام گرفت ابوبکر با اتفاق عمر و ابو عبیده جراح روانه مسجد شدند، و در این حال سه گروه دیگر هر یک با رهبران خود در مسجد گرد آمده بودند و اینان در سقیفه حاضر نبودند.

۱- علی امیر المؤمنین علیه السلام و پیروانش از بنی هاشم و غیر هم مانند زبیر و سلمان و دیگران

۲- عثمان و حزبش (بنی امیه)

۳- عبدالرحمن بن عوف و سعدبن ابی وقاص با قبيله (بنی زهره)

سه نفر یاد شده پس از ورود به مسجد خطاب بحاضرین گفتند: چرا دسته دسته نشسته اید بر خیزید و با ابوبکر بیعت کنید، انصار و مردم با او بیعت کردند. بنا به نقل مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج در این هنگام عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعدبن ابی وقاص از جای برخاستند و با ابوبکر بیعت نمودند و به پیروی از آنها گروه بنی امیه و بنی زهره نیز چنین کردند. (۱)

و بدین ترتیب حزب شیخین تقویت یافت و گروه سوم و چهارم با این اقدام ناروا همراه گردید. در نتیجه چهار گروه وارد بیعت شدند (جمع کثیری از انصار و مهاجرین، بنی امیه، و بنی زهره)، اما گروه پنجم یعنی بنی هاشم و افرادی از مهاجر و انصار که به پیروی از امیر المؤمنین علیه السلام با بیعت ابوبکر مخالفت نموده و در خانه آن

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۹۴ طبع النجف الاشرف و اعیان الشیعه طبع رحلی ج ۱ ص ۴۳۰ و ج ۲ ص

حضرت گرد آمدند و از جمله مخالفین زبیر بن عوام نیز بود. (۱)

مقاومت گروه پنجم

اما گروه پنجم یعنی علی امیر المؤمنین علیه السلام و پیروانش از بنی هاشم و جمعی از مهاجرین مانند: ۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- مقداد بن اسود ۴- عمار بن یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص

و نیز جمعی از انصار مانند: ۱- ابوالهیثم بن تیهان ۲ و ۳- سهل و عثمان فرزندان ضیف ۴- خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین ۵- ابی بن کعب ۶- ابویوب الانصاری این یازده نفر شخصیت‌هایی بودند که حکومت و امارت ابی بکر را تأیید نکردند و با استناد به «حدیث غدیر» به حکومت ابی بکر اعتراض کردند (۲) و جواب قانع کننده‌ای جز زور نشنیدند.

این بود تاریخچه مختصری از ماجرای سقیفه (۳) و اختلاف مهاجر و انصار با یکدیگر و بیعت با ابی بکر و پیش از آنکه از بر خورد امیر المؤمنین علیه السلام با این ماجرا سخنی بگوئیم، یک سؤال را مطرح میکنیم

سؤال: چرا انصار به طمع حکومت افتادند؟

در ماجرای سقیفه - با اینکه قبلاً اشاره کردیم - این سؤال مطرح است، و آن اینکه آیا تلاش گروه انصار برای بدست آوردن حکومت در برابر مهاجرین جنبه ابتکاری داشت یا جنبه دفاعی؟ یعنی آنها ابتدا در فکر بدست آوردن حکومت بودند، یا آنکه چون احساس کرده بودند که مهاجرین توطئه کنار گذاردن امیر المؤمنین علیه السلام را در

۱ - احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۹۴ - ۹۵ و اعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۳۰.

۲ - اعیان الشیعه ج ۲ ص ۴۶۴.

۳ - داستان سقیفه را اکثراً از کتاب شریف اعیان الشیعه تألیف محقق عالیقدر علامه بزرگوار سید محسن امین (قدس سره) نقل کرده‌ایم - ج ۲ ص ۴۰۲ - ۴۶۶ -

نامبرده سعی نموده است این داستان را از کتب معتبره شیعه و سنی جمع آوری کند مانند: ارشاد شیخ مفید (قدس سره) و تاریخ طبری و کتاب الامامه و السیاسة ابن قتیبه، و پس از جمع و بررسی اقوال به تنظیم آن پرداخته است. و ما احیاناً به کتب دیگر از قبیل سقیفه مرحوم مظفر (قده) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ نیز مراجعه نموده‌ایم.

دست اجرا دارند تصمیم گرفتند که خود حکومت را بدست بگیرند، حال که علی علیه السلام نیست، چرا ما نباشیم؟

این سؤال از آن جهت به ذهن می آید که حاکمیت امیر المؤمنین علیه السلام با تعیین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای همگان روشن بود با این حال چرا انصار به چنین عملی اقدام کردند؟

پاسخ:

بنظر میرسد عواملی که انصار را وادار نمود که برای بدست آوردن حکومت تلاش کنند سه چیز بوده است، و بالاخره جنبه دفاعی داشت نه ابتکاری

عامل اول: احساس انحراف رهبری از مرکز اصلی

قرائن و شواهد موجود نشان دهنده این بود که عده‌ای از اصحاب که جزء سران مهاجرین می‌باشند در این مقام‌اند که علی علیه السلام را که خلیفه تعیین شده از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است کنار بگذارند، و خود زمام امور را بدست بگیرند و سررشته این کار در دست ابوبکر و عمر بود، شواهدی را که میتوان در این باره برشمرد عبارتند از:

الف: مخالفت با وصیت پیامبر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری در حالی که اصحاب در اطرافشان گرد آمده بودند، فرمودند: «دوات و کتف گوسفندی بیاورید تا بنویسم چیزی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید»^(۱)

روشن بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این موقع حساس منظوری جز توصیه درباره رهبری ندارد، تا از اختلافات بعدی بوسیله نوشته جلوگیری بنماید، و نیز برای همگان روشن بود که جز علی علیه السلام را برای رهبری تعیین نخواهد کرد. از این روی «عمر» شدیداً با این وصیت نامه مخالفت کرد، و گفت: قرآن برای ما کافی است «حسبنا کتاب الله» و برای بی اعتبار کردن گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک جمله زشتی را اضافه کرد.

و گفت: «ان الرجل لیهجر» یعنی: «این مرد - در حال مرض است و - هذیان می گوید» و با این گفتار بی ادبانه و کفرآمیز فضای جلسه را متشنج کرد تا آنکه رسول خدا ﷺ فرمود: از کنار من دور شوید، و جلسه را ترک نمودند و بر فرض که رسول خدا ﷺ در آن حال مطلبی را می نوشت زمینه آن بود که بگوید این نوشتار در حال هذیان بوده و اعتباری ندارد.

ب: سرپیچی از خروج با ارتش اسامه

رسول اکرم ﷺ در آخرین ایام زندگی خود ارتشی را برای جنگ با روم تحت فرماندهی «اسامه بن زید» ترتیب داده بود، و از جمله افرادی که جزو ارتش مزبور قرار داشتند عمر و ابوبکر بودند که رسول اکرم ﷺ با تأکیدات فراوان اصرار به حرکت ارتش مزبور داشت. ولی دو نفر یاد شده با بهانه‌های سست و بی اساس از دستور رسول خدا ﷺ سرپیچی نموده و در مدینه باقی ماندند.^(۱)

ج: فرصت طلبی با نماز خواندن در جای رسول خدا ﷺ

ابوبکر با همکاری همراهانش در جای رسول خدا ﷺ در مسجد بنماز ایستاد تا از این فرصت استفاده نموده و خود را به جای پیامبر معرفی کند ولی پیامبر ﷺ خود به نماز آمد و از نماز ابی بکر مانع شد.^(۲)

این شواهد و احیاناً شواهد دیگری - که شاید تاریخ آنرا بطور دقیق ضبط نکرده است - گواه بر توطئه‌ای بر علیه امیر المؤمنین علیؑ بود و نشان میداد که دستهایی در کار است که می خواهند رهبری را از مرکز اصلی تعیین شده منحرف کنند.

از این روی انصار نیز به طمع بدست آوردن خلافت افتادند، و گویا چنین فکر می کردند، حال که علیؑ رهبر نخواهد شد، چرا ما نباشیم، و مهلت به دیگران - یعنی مهاجرین - بدهیم تا زمام امور را بدست بگیرند و احیاناً ما را تحت فشار قرار دهند.

۱ - اعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۲۴ .

۲ - موضوع نماز را مطرح خواهیم کرد.

عامل دوم: پاداش زحمات

از مجموع گفته‌های انصار در سقیفه چنین بدست می‌آید که آنان خود را ذی سهم در پیشرفت اسلام می‌دانستند و از این روی حکومت را پاداشی برای زحمات خود می‌پنداشتند. (۱)

آری هنگامی که رسول خدا ﷺ در اثر فشار کفار مکه ناچار از هجرت به مدینه شد؛ مردم این شهر با آغوش باز از رسول خدا ﷺ استقبال نموده و جان و مال خود را برای یاری اسلام در اختیار رسول خدا ﷺ قرار دادند، تا آنجا که رسول خدا ﷺ از ایشان بعنوان «انصار» نام می‌برد و به همین دلیل بود که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در خطبه‌ای که پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد ایراد فرمود از ایشان تحت عنوان «حُضْنَةُ الْإِسْلَامِ وَ أَعْضَادُ الْمِلَّةِ» یاد کرد، یعنی «ای کسانی که اسلام را در دامن خود جای دادید، و بازوی ملت مسلمان گردیدید» و از ایشان کمک خواست تا در گرفتن حقوقش او را یاری دهند. بلکه خود ابوبکر در خطبه‌ای که در روز سقیفه در حضور مهاجر و انصار ایراد کرد به فضیلت انصار اعتراف نمود، چنانچه گفته شد.

بالاخره انصار با توجهیات یاد شده به طمع خلافت افتادند که خود را ذی حق بر اسلام و مسلمین می‌دانستند، و گویا پاداش خود را بدست آوردن حکومت می‌دانستند.

عامل سوم: ترس از حکومت مهاجرین

شاید مهم‌ترین عامل - که جنبه دفاعی نیز به انصار می‌داد، و عامل اول زمینه بود، و عامل دوم مشوق و توجیه کننده - این بود که انصار - در یاری رسول خدا ﷺ - بسیاری از فرزندان و پدران و برادران مهاجرین را که به کفر باقی مانده بودند در جنگهای کفر و اسلام کشته بودند، زیرا ارتش اسلام اکثراً از انصار مدینه تشکیل می‌شد، و تعداد مهاجرین - که از قبائل قریش مکه و غیره تشکیل می‌گردید - از انصار کمتر بود، ترس انصار بدان جهت بود که اگر حکومت بدست قریش مهاجر بیافتد

۱ - متن گفته سعد بن عباد در سقیفه چنین بود که در صفحات پیشین گذشت.

انتقام کشته‌های خود را از آنها بگیرند.^(۱)

و از این روی «حباب بن المنذر» سخنگوی انصار در روز سقیفه برای آماده کردن آنان برای مقاومت در برابر مهاجرین چنین گفت: «و لکننا نخاف ان یلیها بعدکم من قتلنا ابناء هم و آباء هم و اخوانهم» یعنی «ما می‌ترسیم که جز شما اگر این حکومت را بدست گیرند، کسانی باشند که ما فرزندان و پدران و برادران آنها را کشته‌ایم.» تا اینجا باین نتیجه می‌رسیم که عوامل محرک انصار برای بدست آوردن حکومت عبارت بود از ۱- آماده بودن زمینه، ۲- انتظار پاداش زحمات ۳- ترس از حکومت مهاجرین، و تا آنجا قانع بودند که از آنها امیری و از مهاجرین امیری حکومت کند یعنی سهمی در قدرت حاکمه داشته باشند ولی این پیشنهاد آنها رد شد.

نارسائی عوامل یاد شده

نه عوامل یاد شده و نه هیچ عامل دیگری نمی‌توانست مجوز یک حرکت اسلامی از طرف انصار یا غیر ایشان بوده باشد، زیرا آنها بخوبی و بطور واضح می‌دانستند که حاکمیت پس از رسول خدا ﷺ حق قطعی و مسلم علی بن ابی طالب علیه السلام است، و روی این حساب وظیفه دینی و شرعی آنها این بود که در برابر توطئه‌ای که بر علیه آنحضرت در شرف پیاده شدن بود کاملاً ایستادگی کنند، و علی علیه السلام را یاری دهند، تا دیگران هر چند مهاجرین نتوانند توطئه را عملی کنند. یعنی همان‌گونه که انصار رسول خدا ﷺ را در برابر منافقین یاری نمودند نه اینکه خود ابتدا در تلاش بدست آوردن حکومت باشند، و سپس با مهاجرین بر علیه علی علیه السلام بیعت کنند، گرچه پس از مایوس شدن از بدست آوردن حکم گفتند: «لا نبایع الا علیاً»^(۲) ولی دیگر کار از کار گذشته بود، و فرصت از دست رفته بود و بیعت برای ابی بکر گرفته شده بود.

بازگردیم به موضوع بیعت

اکنون باز گردیم به جریان تاریخی سقیفه از جنبه بر خورد امیر المؤمنین علیه السلام با آن.

۱- و به قول برخی از مؤرخین «واقعه حره» یعنی کشتار دسته جمعی اهل مدینه بفرمان یزید بر همین اساس بود- مراجعه تاریخ.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱.

برخورد امیر المؤمنین علیه السلام با ماجرای سقیفه

ابوبکر در این اندیشه شد که برای محکم کردن پایه‌های حکومت خود از «گروه باقیمانده» یعنی (امیر المؤمنین علیه السلام) و پیروانش نیز بیعت بگیرد از اینرو عمر را برای انجام این مهم مأمور ساخت. عمر بمنظور عملی ساختن این مأموریت در حالیکه برخی از پیروان علی علیه السلام در خانه آنحضرت گرد آمده بودند، بمنزل آن حضرت آمد.

تواریخ اهل سنت

از اینجا بیان حادثه را از ابن قتیبه نقل می‌کنیم^(۱) تا در متن حوادث آن هم از زبان مخالف قرار گیرید، ما این رویداد جانسوز را از کتب شیعه نقل نکردیم تا حمل بر تعصب نشود چون صرف اینکه اینجا در بیان این حادثه فرمان قلم در دست طرف مخالف است خود رساننده واقعیت است.

هجوم به خانه علی بن ابی طالب علیه السلام برای گرفتن بیعت

در هر حال ابن قتیبه نامبرده می‌گوید: «عمر بدرب خانه علی علیه السلام آمد و از آنها که در خانه آن حضرت اجتماع کرده بودند خواست که از خانه خارج شوند و با ابی‌بکر بیعت کنند ولی آنان از این امر امتناع کردند. عمر بدنبال این جریان مقداری هیزم به در خانه آورد و فریاد زد: «و الذی نفس عمر بیده لتخرجن او حرقتها علی من فیها» سوگند به آن کسی که جان عمر در دست قدرت اوست حتماً باید خارج شوید و گرنه خانه را

۱ - در کتاب الامامة و السياسة ص ۱۸ تحت عنوان (کیف کان علی بن ابی طالب علیه السلام) و بنقل از کتاب (السبعة من السلف) تالیف آقای فیروز آبادی ص ۱۲) ابن قتیبه از دانشمندان بزرگ عامه نامش عبدالله فرزند مسلم فرزند قتیبه فرزند عمرو باهلی است که مؤلف کتاب الامامة و السياسة می‌باشد. جدّ اعلائی او عمرو باهلی حامل فرمان یزید برای ابن زیاد بود و جدّ او قتیبه از طرف حجاج بن یوسف امیر خراسان بود. دانشمند مذکور از طائفه باهله است بدین جهت او را ابن قتیبه باهلی نیز می‌گویند که امیر المؤمنین علیه السلام این طائفه را از دشمنان خود شمرده و فرموده است: اینان از اسلام نصیبی ندارند (الکئی و الألقاب محدث قمی ج ۱ ص ۳۷۱ - ۳۷۳) ابن قتیبه از علماء و مورّخین قرن سوم هجری است. متولد به سال ۲۱۳، متوفی به سال ۲۷۶ تألیفات بسیاری دارد از جمله کتاب «الامامة و السياسة» که بنام او شناخته شده است به نقل از کتاب الأعلام ج ۴ ص ۲۸۰) او چون حقائق را در این کتاب بی‌پرده بیان کرده است گویا برخی خواسته‌اند در نسبت کتاب باو تشکیک کنند.

با هر که در آن است به آتش می کشم». به او گفتند که در این خانه فاطمه علیها السلام است. در جواب گفت: هر چند که فاطمه در آن باشد. یعنی از آتش زدن فاطمه هم باکی ندارم. و سپس ابن قتیبه چنین بگفتار خود ادامه می دهد که تمامی بیرون شدند و تن به بیعت دادند جز علی، زیرا که او سوگند یاد کرده بود که از خانه بیرون نشود و ردا بدوش نگیرد تا آنکه امر جمع آوری قرآن را به پایان رساند.

آنگاه فاطمه علیها السلام به درب خانه آمد و گفت: گمان ندارم مردمی باشند که کاری زشت تر از اقدام شما مرتکب شده باشند هنوز جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین بود بر ما سبقت گرفته و امر خلافت را یکسره ساختید و حق ما را غصب کردید؟! عمر چون حال را بدین گونه دید بسوی ابوبکر برگشت و گفت: آیا از این مرد که در خانه نشسته بیعت نمی گیری؟

ابوبکر این بار به قنفذ^(۱) غلام خود مأموریت داد که علی را حاضر کن. قنفذ آمد و چنین گفت: «خلیفه رسول خدا تو را احضار کرده است» علی علیه السلام فرمود: «چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید؟!» کنایه از اینکه به چه مجوزی ابوبکر خلیفه پیامبر شده است؟

قنفذ باز گشت و گفتار علی علیه السلام را به ابی بکر رسانید. ابوبکر گریه طولانی سر داد^(۲).

عمر مجدداً فریاد زد: این مخالف را بحال خود و امگذار، مهلتش مده و هر چه زودتر از او بیعت بگیر.

ابوبکر این بار نیز به قنفذ گفت بسوی علی باز گرد و بگو: «امیر المؤمنین ترا احضار میکند تا با او بیعت کنی». قنفذ پیغام ابوبکر را به علی علیه السلام رسانید. علی علیه السلام با

۱ - وکان قنفذ عبداً فظاً غلیظ القلب جافیا من الطلقاء احد بنی تیم.

۲ - اگر این موضوع صحت داشته باشد، شک نیست - گریه تزویر بوده چون ابوبکر بر آن بود که با هر وسیله ممکن پایه های خلافت خود را استحکام بخشد هر چند با گریه! زیرا اگر او از کرده خود پشیمان شده بود و قصد فرمانروایی نداشت، سزاوار بود فوراً پشیمانی خود را اعلام و از کار خودش باز میگشت. بنابراین تردیدی ندارد که این گریه برای مشبه ساختن امر و خلط مبحث بوده است و طولانی کردن گریه بدان جهت بوده تا همه آگاه شوند. در حالیکه طبرسی (ره) در کتاب احتجاج از گریه طولانی ابی بکر ذکر کرده به میان نیاورده است و این میرساند که شاید این اضافه از طرف هوا خواهان ابی بکر باشد.

صدای بلند و رسا فرمود:

«سبحان الله، چیزی را ادعا می کند که از او نیست».

قنفذ به سوی ابی بکر بازگشت و جواب آنحضرت را به او باز گفت. باز ابوبکر گریه را سر داد.

در این حال عمر از جای برخاست و با گروهی به در خانه فاطمه علیها السلام آمد و درب را با لگد بصدای او زد. چون فاطمه علیها السلام همهمة آنان را شنید، با صدای بلند پدر تازه از دست رفته اش را مخاطب قرار داد و گفت: «یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه» یعنی «ای فرستاده خدا بعد از تو چه ناگواریها از پسر خطاب و پسر ابی قحافه به ما می رسد». مردم چون صدای فاطمه و گریه او را شنیدند بازگشتند ولی عمر با جمعی باقی ماند و علی علیه السلام را از خانه خارج ساخت و با خود به مسجد برد.

علی علیه السلام در مسجد

سپس عمر و همراهانش به آن حضرت گفتند: بیعت کن!

فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟

گفتند: بخدا سوگند گردنت را قطع خواهیم کرد.

علی علیه السلام فرمود: «إِذَنْ تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولِهِ»

فرمود: «بنابراین بنده خدا و برادر رسول او را کشته اید».

عمر گفت: «عبد خدا بودن را قبول دارم ولی برادر رسول خدا بودن را، نه»^(۱).

۱ - این گفته عمر با آنچه را که بین مسلمانان اعم از شیعه و سنی معروف و مشهور است مغایرت دارد. زیرا اولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان اصحاب و یاران خود عقد اخوت برقرار ساخت و علی علیه السلام را به برادری خود برگزید، و در این باره احادیث بسیاری از طرق اهل سنت نقل شده از جمله در (صحیح ترمذی ج ۲ ص ۲۹۹) بسند خود از ابن عمر حدیث نموده «قال: اخى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بين اصحابه فجاها على علیه السلام تدمع عیناه فقال: یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تؤاخ بینی و بین احد؟ فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: انت اخى فی الدنيا والاخره» و چندین حدیث دیگر در این موضوع - مراجعه شود به (کتاب فضائل الخمسه ج ۱ ص ۳۱۸ باب فی ان علیاً علیه السلام اخو النبى صلی الله علیه و آله و سلم - و در باب ان علیاً وزیر النبى ص ۳۳۳ ج ۱)

و ثانیاً: در یوم الدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود: «ان هذا اخى و وصیى و خلیفتى فیکم» و در

ابوبکر، در این موقع ساکت بود. عمر باو گفت: «تصمیم خود را درباره علی نمی گیری و دستورت را صادر نمی کنی؟»

ابوبکر پاسخ داد: «تا فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی به اکراه و اجبار وانمی دارم.»^(۱)

آنگاه علی علیه السلام بسوی قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت، در حالیکه می گریست و میگفت: «یا ابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی» یعنی «ای فرزند مادرم این گروه مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بقتل رسانند.»^(۲)

ابن قتیبه بگفتار خود چنین ادامه می دهد تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام بیعت نکرد.

تهدید و اربعاب اهل بیت علیهم السلام در گفتار اهل سنت

حال که رشته سخن بدینجا کشیده شد، که موضوع تهدید، و یا تهدید به آتش نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه علیها السلام و افرادی که در خانه ایشان اجتماع کرده بودند را از زبان گروهی از دانشمندان اهل سنت نیز نقل میکنیم، تا قضاوت یک جانبه نباشد.

مورّخین سنی و شیعه بر این مطلب اتفاق دارند که مأمورین ابوبکر به خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حمله کردند و عمر اهل خانه را سخت تهدید نمود، تا آنجا که تهدید به احراق و آتش زدن خانه نمود، و یا مشعلی از آتش نیز به دست گرفت، و یا آنکه هیزم طلبید، و اهل خانه را تهدید و اربعاب نمود، تا آنجا که به عمر گفته شد:

۱۲ این باره نیز احادیث بسیاری از طرق اهل سنت رسیده - کتاب فضائل الخمسه ج ۱ ص ۳۳۳ باب فی ان علیا علیه السلام وزیر النبی صلی الله علیه و آله - و در این نوشتار حدیث یوم الدار و حدیث مؤاخاة در بخش امامت و ولایت علی علیه السلام در سنت پیامبر ذکر شده است.

۱ - اگر این سخن درست باشد باید گفت که ابوبکر در این مداهنه و صحنه سازی نیز خواسته است. سابقه ستمهایی را که بر فاطمه علیها السلام روا داشته از اذهان پاک کند چون مردم می شنوند و می بینند که او به فاطمه علیها السلام احترام می کند، و در همه حال از رعایت حال او غفلت نمی ورزد، آنگاه چگونه می شود قبول کرد که او را مورد ستم و آزار خود قرار داده است؟!

۲ - این گفته هارون به حضرت موسی علیه السلام است - سوره اعراف ۷ / ۱۵۰.

فاطمه علیها السلام در این خانه است. پاسخ داد: اگر برای بیعت حاضر نشوند خانه را آتش می‌زنم، گرچه زهراء در آن باشد. لیکن کتب اهل سنت راجع به حوادث بعد از تهدید سکوت کرده‌اند، و اما تواریخ و احادیث شیعه بیان کرده‌اند که بالاخره درب خانه را آتش زدند و دختر پیغمبر مورد ضرب واقع شد بطوریکه سقط جنین کرد.^(۱) و اما مورّخین اهل سنت اصل تهدید و ارعاب و یا تهدید به آتش را نگاشته‌اند از جمله:

- ۱- ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة چنانچه بیان نمودیم.
- ۲- ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه قرطبی اندلسی مروانی مالکی متوفی ۳۲۸ هـ ق از فضلاء و شعراء اهل تسنن در کتاب معروف «العقد الفرید»^(۲) می‌گوید: آنها که از بیعت با ابی بکر سرباز زدند، علی و عباس و زبیر بودند که در خانه فاطمه جمع شده بودند. ابوبکر عمر را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه علیها السلام بیرون آورد، و گفت: «اگر از آمدن خودداری کردند با آنها مقاتله کن»^(۳).
- عمر آمد و با خود قبسی^(۴) از آتش آورد تا خانه را با اهلش به آتش بکشد.

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۵۱ نیز مینویسد: هنگامیکه زینب دختر رسول خدا از مکه بمدینه می‌آمد در بین راه مورد تعرض دشمنان واقع شد. و هبارین اسود به هودج او حمله نمود، و با نیزه او را تهدید کرد، زینب به واسطه تهدیدات او سقط جنین کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بقدری از این موضوع ناراحت بود که روز فتح مکه خون «هبار» را مباح گردانید. آنگاه مینویسد: من این داستان را برای نقیب ابی جعفر خواندم. گفت: در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خون «هبار» را مباح کرد، معلوم می‌شود اگر زنده بود خون آنکس را که فاطمه را تهدید نمود تا سقط جنین کرد نیز مباح می‌گردانید.

۲- ج ۲ ص ۲۵۰ و ۲۵۴ - بنقل از کتاب «الغدیر ج ۷ ص ۷۷» متن و پاورقی و نیز محدث قمی در کتاب «الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۳۴۰ ط ۱۳۵۸ هـ» در ترجمه مؤلف کتاب «العقد الفرید» «ابن عبدربه» و در ص ۳۷۴ در ترجمه «ابن قتیبه» نیز اشاره میکند. و عبارة «عقد الفرید را در ج ۲ ص ۲۰۵» چنین نقل میکند: «الذین تخلفوا عن بیعة ابی بکر علی و عباس و الزبیر فعدوا بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابوبکر عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمه، و قال له ان ابواقاتلهم فاقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمه فقالت: یا ابن الخطاب جئت لتحرق دارنا؟! قال نعم او تدخلوا فیما دخلت به الامة...» - الکنی و الالقاب در ترجمه ابن عبدربه ص ۳۴۰ ج ۱ ط ۱۳۵۸ هـ.

۳- بنابراین، ابوبکر دستور اکید و قاطع صادر کرده بود تا به کشتار پردازند، و خون بریزند، ملاحظه میشود که ابوبکر تا چه حد بخلافت و امارت بر مسلمین بی علاقه بوده است!!

۴- «قبس» در لغت بمعنای شعله‌ای از آتش است که بر سر چوبی یا مانند آن افروخته باشد (مشعل

فاطمه رضی الله عنها پیش آمد و گفت: «ای پسر خطاب آمده‌ای خانه ما را به آتش بکشی؟!»
عمر پاسخ داد: «آری. یا شما همچون سائر مردم داخل در بیعت ابی بکر شوید...»
۳- ابن شحنه حنفی «متوفی ۸۱۵ یا ۸۱۷ هـ»^(۱) در کتاب (روض المناظر) درباره
داستان سقیفه چنین می نویسد: «آنگاه عمر بسوی خانه علی رضی الله عنه آمد تا خانه و هر که را
در آست آتش زند. فاطمه پیش آمد. عمر گفت: وارد شوید در آنچه امت در آن وارد
شدند...»^(۲)

۴- مسعودی در «مروج الذهب»^(۳) در ذکر اخبار «عبدالله بن زبیر» به این جریان
اشاره میکند و می گوید: «مادر این موضوع بتفصیل در کتاب «حدائق الازهان» که
درباره مناقب اهل بیت است سخن گفته ایم.

۵- ابن ابی الحدید^(۴) در شرح نهج البلاغه^(۵) موضوع تهدید عمر نسبت
به فاطمه رضی الله عنها و افرادی که در خانه آن حضرت ملتجیء بودند نوشته است. و می گوید:
«عمر کسی است که خلافت ابی بکر را پایه گذاری کرد، و مخالفین او را از پای در
آورد، تا آنجا که برای اخذ بیعت برای او شمشیر زبیر را شکست، و مقداد را به سینه
دیوار کوبید، و در روز سقیفه سعد بن عباد را لگد مال کرد، و گفت: او را بکشید، و
بینی حباب ابن منذر را - که در روز سقیفه با بیعت ابی بکر مخالفت می کرد - به خاک
مالید و افرادی از بنی هاشم را که در خانه فاطمه رضی الله عنها گرد آمده بودند تهدید نمود و از
خانه بیرون کشید و اگر عمر نبود هرگز برای ابی بکر چنین آمادگی به وجود نمی آمد».
۶- و نیز ابن ابی الحدید از قول ابی بکر نقل می کند که او از سه چیز هنگام مرگ

آتش) ✎

- ۱- الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۳۱۷ ط ۱۳۵۸ هـ.
- ۲- در حاشیه کتاب (کامل ابن اثیر) ج ۷ ص ۱۶۴ بنقل از کتاب «الغدير ج ۷ ص ۷۷» و «الکنی و الالقاب» محدث قمی «ج ۱ ص ۳۷۴ ط ۱۳۵۸ هـ» در ترجمه «ابن قتیبه»
- ۳- بنقل از کتاب «الغدير ج ۷ ص ۷۷» پاورقی و «الکنی و الالقاب» محدث قمی «ج ۱ ص ۳۷۴ ط ۱۳۵۸ هـ» در ترجمه «ابن قتیبه» مسعودی از علماء و مؤرخین شافعیه میباشد، و در سال ۳۴۶ یا ۳۴۵ هـ بدرود زندگی گفته است.
- ۴- متولد ۵۸۶ متوفی ۶۵۶ هـ ق.
- ۵- ج ۲ ص ۴۵ و ج ۱ ص ۱۷۴ طبع مصر سال ۱۳۷۸ هـ ق.

اظهار ندامت کرد، یکی از آنها حمله به خانه فاطمه علیها السلام بود. (۱)

۷- طبری نیز داستان تهدید را چنین نقل میکند: «عمر بن الخطاب به منزل علی علیه السلام آمد و گروهی از مهاجرین و طلحه و زبیر در آنجا اجتماع نموده بودند، عمر گفت: بیرون شوید برای بیعت - با ابی بکر - و گرنه خانه را بر شما آتش می زنم» (۲).

۸- و در تاریخ یعقوبی می گوید: «به ابی بکر و عمر خبر رسید، که جماعتی از مهاجرین و انصار در خانه علی بن ابی طالب و فاطمه علیها السلام، اجتماع کرده اند، آنگاه با گروهی به طرف خانه علی هجوم آوردند... تا آنکه می گوید: وارد خانه شدند و فاطمه علیها السلام بیرون شد و می گفت از خانه بیرون روید و گرنه موهای خود را پریشان می کنم و بسوی خدا شکایت می کنم...» (۳).

۹- تاریخ ابی الفداء (۴)

۱۰- اعلام النساء

۱۱- الاموال ابی عبیده

استدلال مرحوم (سید مرتضی) دانشمند بزرگوار شیعه در برابر قاضی القضاة عامه

سید مرتضی (اعلی الله مقامه) در کتاب شافی در مقام رد بر قاضی القضاة در مورد انکار آتش زدن خانه علی علیه السلام مینویسد. خبر آتش افروزی را افرادی غیر از شیعه نیز که مورد اتهام قوم (یعنی اهل سنت) نیستند نیز آورده اند و رد این روایات بدون دلیل منطقی درست نیست، سپس میگوید: بلاذری که وضع او از نظر وثاقت و اعتماد نزد عامه و دور بودنش از شیعیان و دقت او در ضبط احادیث معروف است این ماجرا را از قول مدائنی و او از سلمة بن محادب و او از سلیمان لیثی و او از قول ابن عون چنین

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۶ - ۴۷ ط مصر ۱۳۷۸ هـ و نیز در ص ۲۱ اشاره برورد احادیثی از طرق عامه در این موضوع نموده است.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۱۸ ط لیدن.

۳- تاریخ یعقوبی متوفی بعد از سال ۲۹۲ هـ ج ۲ ص ۱۱۰ - ۱۱۶ ط چهارم ۱۳۹۳ هـ نجف المطبعة الحیدریة.

۴- بنقل از کتاب الفدیر ج ۷ ص ۷۷ متن و پاورقی و احقاق الحق ج ۲ ص ۳۷۲ ط اسلامیه پاورقی.

نقل می‌کند: که ابوبکر فرستاد تا علی را حاضر و به بیعت اجبارش کنند. علی علیه السلام حاضر نشد آنگاه عمر آمد و با خود شعله‌ای^(۱) از آتش آورد و فاطمه علیها السلام به درب خانه آمد و گفت: یابن خطاب می‌بینم که قصد آن داری تا خانه مرا به آتش کشی. عمر در پاسخ گفت: آری... و سید مرتضی (ره) سخن خود را چنین ادامه می‌دهد. گرچه این خبر را بسیاری از روایت و محدثین شیعه نقل کرده‌اند ولی شایسته و کافی به مقصود آن است که شیوخ و بزرگان عامه نیز آن را نقل کرده باشند. آنگاه می‌گوید: ابراهیم بن سعید ثقفی به اسناد خود از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: به خدا قسم علی علیه السلام بیعت نکرد تا آنکه دید دود شعله‌های آتش وارد خانه‌اش شد^(۲).

خلاصه گفتار و نوشته‌های دانشمندان و مورخین اهل سنت

در مجموع گفتار و نوشته‌های دانشمندان و مورخین اهل سنت بطور خلاصه موارد ذیل به چشم می‌خورد:

- ۱- عمر با شعله آتش به طرف خانه علی علیه السلام آمد.
- ۲- درب خانه بسته بود و فاطمه علیها السلام پشت در آمد و با پیشنهاد عمر (که علی علیه السلام به مسجد بیاید) شدیداً مخالفت کرد.
- ۳- ولی درب خانه باز شد و علی را به اجبار به مسجد بردند. قبلاً در صفحات پیشین در گفتار ابن قتیبه آمده بود که علی علیه السلام را از خانه بیرون آوردند. گمان می‌رورد که از بررسی موارد فوق جز سوختن و به آتش کشیدن درب نتیجه‌ای بدست نیاید و بدین وسیله بود که در خانه باز شد، چنانکه سید مرتضی (اعلی الله مقامه) هم این جریان را تحت عنوان (خبر الاحراق) خبر سوزانیدن ذکر نموده و می‌فرماید: این خبر را ثقات عامه نقل کرده‌اند و آنگاه روایت بلاذری را چنانکه قبلاً ذکر آن به میان آمد بیان داشته است.

۱- عبارت چنین است: «فجاء عمر و معه قیس»

۲- الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۳۷۴ و ۳۷۵ طبع ۱۳۵۸ هـ ق در ترجمه ابن قتیبه.

سوختن در و گفتار مورخین شیعه

اما روایات و مورخین شیعه تصریح کرده‌اند که عمر درب خانه را آتش زد آنگاه با لگد درب نیم سوخته را گشود و وارد خانه شد. در این حال فاطمه علیها السلام از ورود او ممانعت کرد. عمر به قنفذ دستور داد تا فاطمه علیها السلام را مورد ضرب قرار دهد و آنحضرت را بین در و دیوار محصور نمود به گونه‌ای که طفل از رحم سقط گردید. در این هنگام علی علیه السلام از حجره بیرون آمد و گریبان عمر را گرفت و او را به زمین کوبید و فرمود:

«یا بن صهاک لولا کتاب من الله سبق و عهد الی رسول الله لعلمت انک لا تدخل بیتی»

یعنی: «ای پسر صهاک اگر نبود قرار الهی و عهد و پیمان رسول خدا هر آینه می دانستی که نمی توانی در خانه من وارد شوی». و بالاخره علی علیه السلام را با اکراه و اجبار به مسجد بردند^(۱). و نیز سید مرتضی (ره) روایت ابراهیم بن سعید ثقفی را در کتاب شافی از قول امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که علی علیه السلام بیعت نکرد تا آنکه دید دود آتش وارد خانه اش شد که قبلاً بیان گردید و محقق عالیقدر مرحوم آیه الله کمپانی (قدس سره) چه نیکو در این باره سروده است:

ایضرم النار بباب دارها	و آیه النور علی منارها
و بابها باب نبی الرحمة	و باب ابواب نجات الامة
بل بابها باب العلی الاعلی	فثم وجه الله قد تجلی
ما اکتسبوا بالنار غیر العار	و من ورائه عذاب النار
ما اجهل القوم فان النارلا	تطفیء نور الله جلّ و علا ^(۲)

۱ - احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۰۸ - ۱۰۹ طبع نجف اشرف و ج ۱ ص ۲۱۰ - ۲۱۲ طبع قم بنقل از سلیم بن قیس و کفایة الموحدين ج ۲ ص ۴۸۰ و بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷ طبع اسلامیه
 ۲ - دیوان الانوار القدسیه ص ۲۶.

حوادث بعد از شورای سقیفه: غصب فدک^(۱)

پس از انتخاب ابی بکر در سقیفه و گرفتن بیعت از بیشتر اصحاب و سائر مردم - که عده‌ای به طور اجبار و عده‌ای هم از روی مصلحت اندیشی بود - و مخالفت صریح امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و بعضی دیگر با این انتخاب، دستگاه حاکمه در

۱ - فدک، قریه‌ای بود که تا مدینه حدود ۱۶۰ کیلومتر فاصله داشت و شامل ۲ قسمت مزروعی و نخلستان بود (معجم البلدان، ماده فدک) و طبق نقل حموی در معجم البلدان و ابن ابی الحدید (از قول یکی از علمای امامیه) درختان خرماي آن با درختان خرماي شهر کوفه در قرن ششم برابری می‌کرد (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۶) و آن را حوائط (باغهای هفتگانه) می‌نامیدند و طبق نقل ابن طاووس (کشف الحجة ص ۹۴) در سال درآمدی بین ۲۴ تا ۷۰ هزار دینار داشت و این اختلاف بر حسب تفاوت درآمد سالانه آن بوده است.

در کتاب اسرار فدک که ما خطبه و ترجمه آن را از این کتاب نقل خواهیم نمود فدک را چنین معرفی کرده است: «فدک» سرزمینی آباد در سرایشی خیر بود که چشمه پرآب و قلعه‌ای داشت. نخلستانهایش از خیر بیشتر بود. ساکنان آن عده‌ای از یهود بودند که با اهل خیر در ارتباط بودند و رئیس آنان در روز فتح آنجا مردی به نام یوشع بن نون بود. نام این سرزمین هم به اسم «فدک بن هام» اول کسی است که در آنجا سکونت یافته است. این باغها در شمال مدینه واقع شده بود و هم اکنون نیز باقی است.

چون این سرزمین پس از فتح خیر در سال هفتم هجرت با دستور خداوند توسط جبرئیل با دست پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد شد و بدون لشکرکشی مسلمین و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد تعلق به پیامبر داشته و طبق آیه صریح قرآن (سوره حشر آیه ۳ - ۱) سرزمین‌هایی که بدون لشکرکشی مسلمین فتح شود حتی اگر اهل آنجا خودشان تسلیم شوند این مناطق و غنائم و اسرای آن ملک خاص حضرت است و مسلمانان هیچ حقی در آن نخواهند داشت و حضرت به عنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی بخواهد می‌تواند درباره آنها بگیرد.

فکر تضعیف امیرالمؤمنین علی علیه السلام افتاد. مثلاً تضعیف امکانات مالی که در اختیار ایشان بود زیرا ممکن بود از این جهت مزاحمتی برای حکومت آنها ایجاد شود و مردم به طرف ایشان تمایل پیدا کنند. از جمله فدک که در اختیار آنها بود. فدک عطیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود و درآمد زیادی برای خانواده امیرالمؤمنین علیه السلام داشت.

هیئت حاکمه تصمیم گرفتند این موقعیت اقتصادی را از اهل بیت علیهم السلام سلب نموده و تحت نظر خویش درآورند و آن را به این عنوان دروغین که «پیامبران ارثی از خود برای بستگانشان باقی نمی گذارند و آنچه را که باقی بماند صدقه است و به عموم مسلمین می رسد» و جعل حدیث از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله تصاحب کردند.

بدین ترتیب ظلم دیگری پس از ظلم غصب خلافت بوجود آمد، که وظیفه اقتضاء می کرد که این ظلم نیز تبیین شده و بنای آن که یک حدیث جعلی بود آشکار گردد. و شخصیتی که بتواند از عهده این وظیفه دینی برآید و وضع موجود را تحت تأثیر قرار دهد و مانع سوء استفاده از احادیث جعلی شود و به مسلمین خطر این جنایت را هشدار دهد، کسی جز یگانه یادگار رسول الله صلی الله علیه و آله سیده نساء العالمین معصومه کبری فاطمه زهرا علیها السلام نبود.

شخصیتی که بتواند سخنی بگوید که حجّت برای همگان بوده و در تاریخ برای آیندگان روشنگر حق و حقیقت گردد.

آن بانوئی که در برابر ظلم اول - غصب خلافت - تا حدّ شهادت ایستادگی نمود و برای همیشه حق را برای حق جویان آشکار کرد و در آن محیط آلوده و آشفته به چنین وظیفه مهمّی قیام نمود، و برای همیشه در تاریخ اسلام ثبت گردید؛ این بار نیز وظیفه تازه ای را انجام داد و آن جلوگیری از جعل حدیث از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرار دادن آن حدیث جعلی به عنوان پایه ظلمی دیگر بود.

از این روی حضرت زهرا علیها السلام برای سخنرانی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آماده شد و در میان انبوهی از زنان بنی هاشم و بستگان به مسجد آمد و در پس پرده ای قرار گرفت و سخنرانی نمود. این خطبه و سخنرانی حضرت زهرا علیها السلام به نام «خطبه فدکیه» معروف است.

اینک متن خطبه فدکیه و سپس ترجمه آن را می آوریم.

سخنرانی حضرت زهرا علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فدک

۱ - الزهراء علیها السلام تأتي المسجد ^(۱)

روی عبدالله بن الحسن علیه السلام باسناده عن آبائهم علیهم السلام انه لما أجمع أبو بكر ^(۲) على منع فاطمة علیها السلام فدكاً [و صرف عاملها منها] ^(۳) و بلغها ذلك، ^(۴) لاثت خمارها [على رأسها] ^(۵) [و أشتملت بجلبائها]، ^(۶) و أقبلت في لمة ^(۷) من حفدتها و نساء قومها [تجر أذراعها و] ^(۸)

۱ - متن مقابله شده خطبه فدک و پاورقیها و ترجمه از کتاب «اسرار فدک» نوشته فاضلان ارجمند آقایان سید حسین رجائی و محمد باقر انصاری نقل شده است. این کتاب چاپ «نشر الهادی» قم است. و همچنین در آخرین پاورقی خطبه موارد اختلاف نسخهها و کیفیت آن و رمزهای آن برای اشاره به هفت کتاب اصلی مقابله شده و یقین گردیده است. رک ۲۷۱.

۲ - زاد فی «د»: و عمر. أجمع: أحکم النية و استقرّ على الرأي النهائي و كلمة «فدك» يستعمل منصرفاً و غیر منصرف.

۳ - الزيادة من «الف» خ ل.

۴ - العبارة من أولها الى هنا فی «الف» هكذا: لما بلغ فاطمة علیها السلام اجماع أبي بكر على منعها فدك و انصرف عاملها منها... و فی «ه» مثل «الف» بتفاوت هكذا: على منعها حقها من فدك.

۵ - الزيادة من «ب» و «د» و «ز». لاثت: لفت و عصبت. الخمار: ما تغطى به المرأة رأسها. و لاثت المرأة خمارها: اذا لوته على وجهها و رأسها.

۶ - الزيادة من «د» و «ز».

۷ - «ج»: لميمة، و هو مصغر لمة بمعنى الجماعة القليلة.

۸ - الزيادة من «ج» و الواو زيادة منّا. و الحفدة: الأعوان و الخدم. و ادراع: جمع بمعنى الثوب و قوله:

تَطَاذُبُوهَا، مَا تَحْرِمُ مِشِيَّتَهَا مِشِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ (١)
 حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ (٢) وَ الْأَنْصَارِ [وَ غَيْرِهِمْ] (٣)
 فَنِيَطَتْ دُونَهَا مِثْلَ مِثْلَةٍ [فَجَلَسَتْ] (٤) ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ [وَ النَّحِيبِ] (٥)
 فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمَهَلَتْ [هَيْئَةً] (٦) حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحُ الْقَوْمِ وَ هَدَّاتُ فَوْرَتِهِمْ، (٧)
 إِفْتَحَتْ (٨) الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَعَادَ الْقَوْمَ فِي
 بُكَائِهِمْ. فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا فَقَالَتْ ﷺ: (٩)

٢ - الحمد و الثناء

أَبْتَدَيْتُ بِحَمْدِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْحَمْدِ وَ الطَّوْلِ وَ الْمَجْدِ. (١٠) الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ

﴿ تجر ادراعها و تطأ ذبولها ﴾ لعنه يعبر عن شدة آلامها ﷺ و هجمة المصائب عليها بحيث أثرت في استواء قامتها و لذلك رافقته عدة من النساء لإعانتها في المشى.

١ - «ب»: ما تحرم من مشية رسول الله ﷺ شيئاً. و الخرم: الترك و النقص و المعنى أنه لم تنقص مشيتها من مشية ﷺ شيئاً كأنه هو بعينه.

٢ - «الف»: و قد حفل حوله المهاجرين... و «ج»: قد حشد المهاجرين... الحشد: الجماعة. و كلمة الانصار لا توجد في «ز».

٣ - الزيادة من «د» و «و» و «ز».

٤ - الزيادة من «د» و «ز» و في «ه»: لُطَّتْ، مكان «نيطت» بمعنى مدت و سُتِرَتْ. و في «ج» من قوله «فنيطت» الى هنا هكذا: فضرِبَ بينهم بربطة بيضاء و قيل قبضية. نيطت اى عُلِّقَتْ، و الملاءة و الربطة بمعنى الازار، و القبطية: ثياب بيض رفاق من كان منسوبة الى القبط و معنى العبارة هكذا: ضربوا بينها ﷺ و بين القوم ستراً و حجاباً.

٥ - الزيادة من «ه».

٦ - الزيادة ليست في «الف» و «ب»، و في «ج»: طويلاً. أمهلت هئية: صبرت زمناً قليلاً. و في بعض النسخ: هئية. و ليس بصحيح و أجهش القوم اى تهيؤوا للبكاء. ارتج: اضطرب.

٧ - اى سكنت شدتهم. و النشيج: صوت معه توجع و بكاء. و في «ه» حتى اذا هدأت فورتهم و سكنت روعتهم.

٨ - في «الف» من قوله «حتى اذا سكن» هكذا: حتى هدأت فورتهم و سكنت روعتهم و افتتحت الكلام فقالت... و في «ب»: حتى سكن نشيج القوم و هدأت فورتهم فافتتحت... و في «ج» حتى سكنوا من فورتهم ثم قالت... و الروعة: الفرعة.

٩ - من هنا الى قولها ﷺ «لقد جاءكم رسول...» في الفقرة ٨ لا يوجد في «ه» و «و».

١٠ - من قولها ﷺ «ابتداء» الى هنا ليست في «د» و «ز» و في «الف»: ابتداء بالحمد لمن هو أولى بالحمد و

الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومٍ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوغُ آلَاءِ أَسَدَاهَا، وَ إِحْسَانِ
 مِنْنِ وَالْأَهَاءِ، ^(۱) جَمٌّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا، وَ نَأْيٌ عَنِ الْمَجَازَاةِ أَمَدُهَا، ^(۲) وَ تَفَاوُتَ عَنِ
 الْأِدْرَاكِ أَبْدُهَا، ^(۳) وَ نَدْبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا، ^(۴) [وَ اسْتِخْذَى الْخَلْقَ بِانْزَالِهَا]، ^(۵)
 وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا، وَ ثَنَى ^(۶) بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.
 وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ]، ^(۷) كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمَّنَ
 الْقُلُوبَ مَوْضُوعَهَا، وَ أَبَانَ فِي الْفِكْرِ ^(۸) مَعْقُولَهَا، الْمُمْتَنِعَ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيَاهُ، وَ مِنْ الْأَلْسُنِ
 صِفَتَهُ، وَ مِنْ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةَ بِهِ. ^(۹)
 ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلَا أَحْتِدَاءٍ أَمْثَلَةً امْتَثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، وَ
 ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ،
 وَ تَثْبِيثًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ ^(۱۰) إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعَبُّدًا لِبَرِيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ. ^(۱۱)

المجد و الطول.

- ۱ - من قولها عليها السلام «و احسان» الى هنا في «د» هكذا: و تمام ممن اولها. سبوغ الآلاء: اتساع النعماء. والاهاء اي تابعها باعطاء نعمة بعد اخرى. جم: كثر. نأى: بعد. الامد: الغاية.
- ۲ - «ج»: مزيدها، «د» و «ز»: عن الجزاء امدها.
- ۳ - «ب»: آمالها. تفاوت: تباعد.
- ۴ - اي دعاهم و رغبتهم في استزادة النعمة و طلب زيادتها بسبب الشكر لتكون نعمة متصلة لهم غير منقطعة عنهم. و من قولها عليها السلام «و ندبهم» الى هنا في «الف» هكذا: استدعى الشكور بافضالها... و في «ب»: و استثن الشكر بفضائلها. و في «ج»: و استتب الشكر بفضائلها.
- ۵ - الزيادة من «ج». استخذى: انقاد.
- ۶ - «الف» و «ج»: امر. و قوله اجزالها: اكنارها.
- ۷ - الزيادة من «ج» و «د» و «ز».
- ۸ - العبارة من قولها عليها السلام «و ابان» الى هنا في «ب» هكذا: و أنى في الفكرة، و في «د» و «ز»: أنار في التفكير.
- ۹ - «د» و «ز»: و من الأوهام كفيته.
- ۱۰ - ابتدع: احدث. لا من شيء: اي مادة. احتدأ: الاقتداء. امثلتها: تبعها. ذراها: خلقها. العبارة من قولها عليها السلام «كان قبلها» الى هنا في «ب» هكذا: قبله و احتذاها بلا مثال لغير فائدة زادته إلا اظهاراً... و في «ج»: كان قبله و أنشأها بلا احتدأ مثله و سماها بغير فائدة زادته إلا اظهاراً... و في «الف»: كان قبلها و أنشأها بلا احتدأ امثلة وضعها لغير فائدة زادته إلا اظهاراً... و في «ز»: و ذراها بمشيئة لا حاجة... إلا تبييناً لحكمته.
- ۱۱ - «الف» و «ج»: لأهل دعوته.

ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ،^(١) ذِيَادَةً^(٢) لِعِبَادِهِ عَنِ نِقْمَتِهِ، وَ حِيَاشَةً^(٣) لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

٣ - بعثة الرسول الأعظم ﷺ و مسير الرسالة

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يَبْتَعِيَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَجِبَهُ،^(٤) إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ^(٥) مَكْنُونَةٌ، وَ بَسِثَ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ،^(٦) وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمَا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ،^(٧) وَ إِحَاطَةَ بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ،^(٨) وَ مَعْرِفَةَ بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ. اِبْتَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى اِثْمَامًا لِأَمْرِهِ،^(٩) وَ عَزِيمَةً عَلَى اِمْتِصَاءِ حُكْمِهِ، وَ اِنْفِذَاذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ،^(١٠) فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا،^(١١) عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ظُلْمَهَا، وَ فَرَّجَ^(١٢) عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا، وَ جَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ

١ - العبارة من قولها ﷺ «على طاعته» الى هنا فى «ج» هكذا: لأهل طاعته و وضع العذاب على أهل معصيته... و فى «ب»: على طاعته و العقاب.

٢ - كذا فى «الف» و «د» خ ل، و فى سائر النسخ: «زيادة» بالزاي و هو بالذال بمعنى الطرد و الدفع و الابعاد، و الظاهر انه لامعنى للعبارة بالزاي هنا.

٣ - «ب» جياشا. و الحياش هو الجمع و السوق نحو شىء.

٤ - العبارة من قولها ﷺ «اختاره» الى هنا فى «د» و «ز» هكذا: اختاره [و انتجبه خ ل] قبل أن أرسله و سمّاه قبل ان اجتباه [اجتبله خ ل] و اصطفاه قبل ان ابتعثه....

٥ - «الف»: فى الغيب. «ب»: بالغيوب. و فى «ز»: قبل ان ابتعثه الى الخلائق، و الخلائق بالغيب...».

٦ - «الف»: بسد الاوهام مصونة، «ج»: بستر الأهاويل مضمونة.

٧ - «الف»: علماً من الله فى غامض الامور... «د»: بما يلى الامور.

٨ - «ز»: الدهر.

٩ - العبارة من قولها ﷺ فى «ج» هكذا: و معرفة منه بمواقع المقدور و ابتعثه اتماماً لعلمه... و فى «ب»: و معرفة بمواضع... و فى «د»: بمواقع الامور... .

١٠ - الاضافة فى مقادير حتمه من قبيل اضافة الموصوف الى الصفة اى المقادير المحتومه، و فى «ج»: حقه.

١١ - العُكْف جمع عاكف كما هو الغالب فى فاعل الصفة نحو شهد و غيب و عكف على شىء اى أقبل عليه مواظباً و لازمه. و النيران جمع نار و هو قياس مطرد فى جمع الاجوف نحو تيجان و جيران.

١٢ - «د» و «ز»: كشف، و الظلم جمع ظلمة. استعيرت هنا للجهاالة، و البهم جمع بهمة و هى مشكلات الامور.

عَمَّهَا،^(۱) [وَعَنِ الْأَنْفُسِ غَمَمَهَا].^(۲) [وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ].^(۳)
 ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةِ [وَرَحْمَةٍ]^(۴) وَ اخْتِيَارَ، رَغْبَةً بِمُحَمَّدٍ عليه السلام^(۵) عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ،^(۶) [مَوْضُوعاً عَنْهُ أَعْبَاءَ الْأَوْزَارِ]،^(۷) مَخْضُوفاً^(۸) بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجَاوِرَةَ^(۹) الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ،^(۱۰) وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ،^(۱۱) فَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۴ - خطابها مع المهاجرين و الأنصار

ثم التفتت عليها السلام إلى أهل المجلس و قالت [لِجَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ:
 وَ] ^(۱۲) أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نَضَبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَةٌ دِينِهِ ^(۱۳) وَ وَحْيِهِ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى
 أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ [حَوْلَكُمْ].^(۱۴) زَعِيمٌ حَقٌّ لَّهِ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَمَةٌ إِلَيْكُمْ.^(۱۵)

- ۱ - «ب» و «د»: جَلَى عن الابصار غمها. و الغم جمع الغمة و هو المبهم الملتبس. و في «ز»: و جَلَى عن الأبصار عماها.
- ۲ - الزيادة من «الف».
- ۳ - الزيادة من «د» و «ز»، و في «ز»: الصراط المستقيم. الغواية: الهلاكة و الضلالة. العماية: الغواية و اللجاج.
- ۴ - الزيادة من «الف».
- ۵ - «ب»: بأبي.
- ۶ - «د» و «ز» و رغبة و ايثار، فمحمّد من («ز»: عن) تعب هذه الدار في راحة.
- ۷ - الزيادة ليست في «د»، و في «ب»: موضوع عنه العبء و الأوزار. و العب جمعها الاعباء: الثقل و الحمل.
- ۸ - «ب»: محتف، «د» و «ز»: قد حف.
- ۹ - «ج»: جوار.
- ۱۰ - «ب»: على محمد نبي الرحمة.
- ۱۱ - العبارة في «الف» هكذا: و صفيه و رضيه و خيرته من خلقه و نجيته. و في «ز»: و امينه على وحيه و صفيه و خيرته من خلقه و رضيه و السلام عليه....
- ۱۲ - الزيادة من «الف».
- ۱۳ - «ج»: حملة كتاب الله.
- ۱۴ - الزيادة من «ج».
- ۱۵ - «ب»: زعمتم حقاً لكم؟ الله فيكم عهد قدمه إليكم؟ «ج»: و بلغاؤه الى الأمم حولكم لله فيكم عهد قدمه

٥ - القرآن و اهل البيت عليهم السلام

وَ [نَحْنُ] ^(١) بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ. وَ [مَعَنَا] ^(٢) كِتَابُ اللَّهِ [النَّاطِقِ، وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورِ السَّاطِعِ، وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ]، ^(٣) بَيِّنَةٌ بِصَائِرُهُ، وَ آيٌ ^(٤) مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، وَ بُرْهَانٌ فِينَا ^(٥) مُتَجَلِّيَةٌ ^(٦) ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ لِلْبَرِيَّةِ اسْتِمَاعُهُ، ^(٧) [مُعْتَبِطَةٌ بِهٖ أَشْيَاعُهُ]، ^(٨) قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ إِتْبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، ^(٩) فِيهِ تَبْيَانٌ ^(١٠) حُجَجِ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، ^(١١) [وَ مَوَاعِظُهُ الْمَكْرَرَةُ] ^(١٢) وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ، ^(١٣) وَ مَحَارِمُهُ الْمُسْحَذَرَةُ، [وَ أَحْكَامُهُ الْكَافِيَةُ] ^(١٤) وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ، [وَ جُمْلَةُ الشُّفِيَّةِ]، ^(١٥) وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ، وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُخْصَةُ الْمَوْهُوبَةُ، [وَ رَحْمَتُهُ الْمَرْجُوءَةُ] ^(١٦) وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ. ^(١٧)

١ - الزيادة من «ب» و فيه: و نحن بقية استخلفنا عليكم.

٢ - الزيادة من «ب».

٣ - الزيادة من «د» و «ز»، الساطع: المرتفع و المنتشر، اللامع: المضيء، و البصائر جمع بصيرة اي الحجة.

٤ - «ب»: و آي فينا.

٥ - كلمة «فينا» غير موجودة في «ب». و في «ز» هكذا: و منكشفة سرائره، متجلية ظواهره.

٦ - «ب» و «د»: منجلية.

٧ - «ب»: مديم البرية إسماعه.

٨ - الزيادة من «د» و «ز»: و لا يوجد العبارة السابقة فيهما.

٩ - «الف» و «ج»: أشياعه، و في «د» خ ل: إسماعه.

١٠ - «ب»: فيه بيان، و في «د» و «ز»: به تنال.

١١ - «ج»: المنيرة.

١٢ - الزيادة من «الف» و «ج». و في «ج»: المكرورة.

١٣ - العبارة ليست في «ج».

١٤ - الزيادة من «الف» و «ج».

١٥ - الزيادة ليست في «الف»، و في «ج» خ ل: جملة الكافية، و في «د» و «ز»: و براهينة الكافية.

١٦ - الزيادة من «الف».

١٧ - «ج» خ ل: المكنونة.

۶ - أسرار أحكام الله

فَفَرَضَ اللَّهُ^(١) الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ [تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ]^(٢) وَ تَزْيِيداً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثاً^(٣) لِإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً^(٤) لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ،^(٥) [وَ تَمْكِيناً لِلدِّينِ]^(٦) وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ،^(٧) وَ الْجِهَادَ^(٨) عِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَ ذُلّاً لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَ النِّفَاقِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ [الْأَجْرِ]،^(٩) وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَضْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، [وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ تَنْزِيهاً لِلدِّينِ]،^(١٠) وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ^(١١) وَ قَايَةَ مِنَ السَّخَطِ،^(١٢) وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ [مَنْسَأَةً فِي الْعُمُرِ]،^(١٣) مَنَّمَاً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حَقّاً^(١٤) لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَغْرِيباً لِلْمَغْفِرَةِ،^(١٥) وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ،^(١٦) وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ

-
- ۱ - «د» و «ز»: فجعل الله، «الف»: ففرض الله عليكم.
 - ۲ - الزيادة من «د» و «ز» و فيهما: و نماء في الرزق.
 - ۳ - «الف» اثباتاً. «ج»: و «الصيام تبييناً امامتنا». و لم يظهر معناه.
 - ۴ - «ب»: تسليية. «ج»: تسنية. شيدياي رفع.
 - ۵ - «الف»: و الحق تسكيناً للقلوب. «ب» و «ج»: و العدل تنسكاً للقلوب. و التنسيق: التنظيم، و التنسك: العبادة.
 - ۶ - الزيادة من «الف».
 - ۷ - «الف» و «ج»: و امامتنا لماً للفرقة. «ب»: و امامتنا أماناً للفرقة.
 - ۸ - «ب»: و حبنا.
 - ۹ - الزيادة من «د»، و في «ج» هكذا: و الصبر مؤنة للاستيجاب. و في «ب»: و الصبر منجاة و القصاص...، الاستيجاب: الاستحقاق.
 - ۱۰ - الزيادة من «الف».
 - ۱۱ - «الف» و «ج»: و البر بالوالدين.
 - ۱۲ - «ج»: السخطة.
 - ۱۳ - الزيادة ليست في «د» و «ز» و في «ج»: منسأة للعمر و... و في «الف»: و صلة الأرحام منسأة للعدد و زيادة في العمر.
 - ۱۴ - «د» خ ل: حصنا.
 - ۱۵ - «الف»: و الوفاء بالنذور تعرضاً للمغفرة.
 - ۱۶ - «الف»: و وفاء المكيال و الميزان تغييراً للبخس و التطفيف. «ج»: تغييراً للبخسة.

الْخَمْرِ ^(١) تَنْزِيهَا عَنِ الرَّجْسِ، وَ اجْتِنَابِ الْقَذْفِ الْمُحْصَنَاتِ حِجَابًا لِلْعَنَةِ، ^(٢) وَ مُجَانِبَةَ السَّرْقَةِ اِيجَابًا لِلْعِفَّةِ، ^(٣) [وَ التَّنْزَهُ عَنِ اَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ وَ الْاِسْتِيْثَارِ بِهٖ اِجَارَةً مِّنَ الظُّلْمِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الزَّانَا تَحْصُنًا مِّنَ الْمَقْتِ وَ الْعَدْلَ فِي الْاَحْكَامِ اِيْنَاْسًا لِلرَّعِيَّةِ وَ تَرْكَ الْجَوْرِ فِي الْحُكْمِ اِثْبَاتًا لِلْوَعْدِ] ^(٤) وَ حَرَّمَ اللهُ الشِّرْكَ اِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. ^(٥)

«فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ^(٦) [وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُدْبِرِيْنَ] ^(٧) وَ اطِيعُوْهُ فَيَمَّا اَمَرَكُمْ بِهٖ وَ نَهَاكُمْ عَنْهٖ، فَانَّهُ [قَالَ:] ^(٨) «اِنَّمَا يَخْشَى اللهُ مِّنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» ^(٩) [فَاحْمَدُوا اللهَ الَّذِي بَعْظَمْتِهٖ وَ نُورِهٖ ابْتغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةُ، فَنَحْنُ وَ سِيْلَتُهٗ فِي خَلْقِهٖ وَ نَحْنُ اَل رَّسُوْلِهٖ وَ نَحْنُ خَاصَّتُهٗ وَ مَحَلُّ قُدْسِهٖ وَ نَحْنُ حُجَّةٌ غَيْبِهٖ وَ وَرَثَةُ اَنْبِيَائِهٖ] ^(١٠).

٧ - اِعلموا انى فاطمة

ثم قالت ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ، اِعلمُوا انى فاطمة و أبى مُحَمَّد! ^(١١) اقولها عوداً على بدء ^(١٢)، وَ لَا اَقُولُ مَا اَقُولُ غَلْطًا، وَ لَا اَفْعَلُ مَا اَفْعَلُ شَطَطًا. ^(١٣) [فاسمعوا الى باسْماعِ واعية و قلوبِ

١ - «الف»: و التناهى عن شرب الخمر... «ج»: و الاجتناب عن شرب الخمر تنزيهاً من الرجس.

٢ - «د» و «ز» و اجتناب القذف حجاباً عن اللعنة، «ب»: اجتناباً للعنة، «ج»: حجاباً من اللعنة. لعله اشارة الى قوله تعالى فى سورة النور الآية ٢٣: اِنَّ الَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِى الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

٣ - «د» و «ز»: و ترك السرقة ايجاباً بالعفّة («ز»: للعة).

٤ - الزيادة من «الف» و «ج» بتفاوت، و فى «ج» هكذا: و التَّنْزَهُ عَنِ اَكْلِ اموال الْاِيْتَامِ وَ الْاِسْتِيْثَارِ بِفِيْتِهِمْ اِجَارَةً مِّنَ الظُّلْمِ، وَ الْعَدْلَ فِي الْاَحْكَامِ اِيْنَاْسًا لِلرَّعِيَّةِ.

٥ - «الف»: و النهى عن الشرك، «ج»: و التبرى من الشرك اِخْلَاصًا لِلرُّبُوبِيَّةِ.

٦ - سورة آل عمران الآية ١٠٢ .

٧ - الزيادة من «الف».

٨ - الزيادة من «ز». و فيه: و اطيعوا الله....

٩ - سورة الفاطر الآية ٢٨ .

١٠ - الزيادة من «الف»، و قولها ﷺ « و نحن خاصته و محلّ قدسه » زيادة من شرح نهج البلاغة.

١١ - «الف» و «ب» أَيُّهَا النَّاسُ انا فاطمة.

١٢ - «د» و «ز»: عوداً و بدءاً، «ج»: اقول عوداً على بدء و المعنى: هذا قولى اولاً و آخراً.

١٣ - و فى «الف» و «ه»: و ما اقول اِذْ اَقُولُ سَرَفًا وَ لَا شَطَطًا وَ فى «ج»: و ما اقول ذلك سرفاً و لا شططاً. و

۸ - مسیره الرساله المحمديه

ثُمَّ قَالَتْ: [١] «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» [٢] فَإِنْ تَعَزَّوْهُ [وَو تَعْرِفُوهُ] [٣] تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ! [٤] وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ! [وَو لِنِعْمِ الْمَعْرِزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] [٥] فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ، صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ، [٦] مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، [٧] ضَارِبًا لِثَبَجِهِمْ، [٨] آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، [٩] دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَجِدُّ [١٠] الْأَضْنَامَ، وَيَنْكُتُ [١١] الْهَامَ، حَتَّى أَنْهَزَمَ [١٢] الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ، وَحَتَّى تَفَرَّى [١٣] اللَّيْلُ عَنِ صُبْحِهِ، وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، [وَو هَدَأَتْ فَوْرَةَ الْكُفْرِ]، [١٤] وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ [١٥] الشَّيَاطِينِ، [وَو طَاحَ وَشِيطُ النَّفَاقِ]، [١٦] وَانْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ]، [١٧]

السرف: تجاوز الحد و الاعتدال، و الشطط: البعد عن الحق.

١ - الزيادة من «ج».

٢ - سورة التوبة الآية ١٢٨.

٣ - الزيادة من «ب» و «د». و تعزوه اى تنسبوه.

٤ - «ب» و «و»: آباءكم.

٥ - الزيادة من «د» و «ز»، و المعزى اليه اى المنسوب اليه.

٦ - «الف» و «ب» و «ه»: بلغ النذارة صادعاً بالرسالة، صادعاً بالنذارة اى مظهراً الانذار.

٧ - «الف» و «ه»: ناكباً عن سنن المشركين، «ب»: مائلاً على مدرجة المشركين. اى قائماً ضدّهم، و

المدرجة: المذهب و المسلك. و السنن: الطريق الواضح.

٨ - «الف» و «ه»: لأثباجهم. «د» و «ز»: ضارباً ثبجهم. و المراد بالثبج هنا: وسط الانسان.

٩ - «ب»: بكظمهم. اخذ بكظمه اى كربه و غمه.

١٠ - «ب» و «و»: يهشم، «د» و «ز»: يجف، «د» خ ل: يكسر. يجدّ: يكسر.

١١ - «ب» و «د»: ينكت. «ه»: يفض. «و»: يفلق.

١٢ - «ب»: هزم.

١٣ - «ب»: و تفرى الليل، «ز»: تفرّ و تفرى اس انشق، أسفر: كشف. محضه اى خالصه.

١٤ - الزيادة من «الف».

١٥ - الشقاشق جمع الشقشقة، و المراد خرسنت ألسنتهم.

١٦ - أى هلكت سفلة المنافقين.

١٧ - الزيادة من «د» و «ز»، و فى «و»: و تمت كلمة الاخلاص، و الشقاق اى الخلاف، فُهِتْم اى تلفظتم.

و فَهْتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، [فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ].^(١) «و كُتِّمَ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»^(٢) [فَانْقَذَكُمْ مِنْهَا نَسِيئُهُ، تَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ وَ تَسْتَفْسِمُونَ بِالْأَزْلَامِ]،^(٣) مُذَقَّةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ،^(٤) وَ قَبْسَةَ الْعَبْجَلَانِ،^(٥) وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ،^(٦) وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ،^(٧) أَذْلَةَ خَاشِعِينَ،^(٨) «تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ» مِنْ حَوْلِكُمْ.^(٩)

٩ - على ﷺ فى إبلاغ الرسالة الإلهية

فَانْقَذَكُمْ [اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى] ^(١٠) بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ، بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا، وَ بَعْدَ أَنْ مَنِيَّ ^(١١) بِهِمُ الرِّجَالِ، وَ ذُؤَبَانَ الْعَرَبِ، وَ مَرْدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ «كُلَّمَا أَوْقَدُوا»^(١٢) نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»^(١٣) أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الضَّلَالَةِ،^(١٤) أَوْ ^(١٥) فَغَرَّتْ فَاعِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ،

- ١ - الزيادة من «د» و «ز»، و فى «ج»: مع نفر البيض الخماص الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. البيض جمع أبيض و الخماص جمع خميص و هو الذى يكون بطنه خال من الطعام.
- ٢ - سورة آل عمران الآية ١٠٣. أى كتتم على شفير النار.
- ٣ - الزيادة من «الف» و فى «ج»: فانقذكم منها مذقة الشارب.
- ٤ - المذقة الشارب: شربته من اللبن الممزوج بالماء، و النهزة: الفرصة.
- ٥ - القبسة: شعلة من نار تؤخذ من معظمها و قبسة العجلان: مثل يضرب فى الاستعجال تشبيهاً بالمقتبس الذى يدخل الدار و لا يمكث فيها إلا ريثما يقتبس.
- ٦ - «الف»: الرنق، أى تراب فى الماء من القذى و نحوه و ماء رنق أى كدر. و الطرق: شرب الماء الكدر و ماء مطروق: خوّضت فى الإبل و بالت و بعرت.
- ٧ - «الف»: القدة، «د»: الورق، و المراد ورق الشجر. القد بالفتح: الجلد غير المدبوغ كانوا يأكلونه فى الجذب و المجاعة. و قيل هو جلد السخلة و الماعزة. و القد بالكسر سائر يقطع من جلد غير مدبوغ.
- ٨ - «د» و «و» و «ز»: خاشئين، أى المبعدين المطرودين. و فى «و»: اذلة خاشئين يخطفكم الناس من حولكم حتى انقذكم الله برسوله.
- ٩ - اقتباس من قوله تعالى فى سورة الانفال: الآية ٢٦.
- ١٠ - الزيادة من «د» و «ز»، و فى «ب»: برسوله. و فى «ز»: بمحمد و آله.
- ١١ - «الف» و «ب» و «ه»: ما منى. منى بهم الرجال أى ابتلى بالشجعان منهم.
- ١٢ - «ب» و «ج»: حشوا أى اوقدوا.
- ١٣ - سورة المائدة الآية ٦٤.
- ١٤ - «ب»: للضلال، «د» و «ز»: قرن الشيطان، نجم قرن أى ظهرت القوة و قرن الشيطان أى متابعيه.
- ١٥ - «ب» و «ج» و «ز»: و، و فى «ج» هكذا: و فغر فاغر. و المراد ان الطائفة العادية من المشركين فتحت فاهها للهجوم على المسلمين.

قَذَفَ أَخَاهُ^(۱) [عَلِيًّا]^(۲) فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكِفِي حَتَّى يَطَأَ صِمَاخَهَا^(۳) بِأَخْمَصِهِ، وَ يُخَمِدُ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ^(۴)، مَكْدُودًا [دَوُوبًا]^(۵) فِي ذَاتِ اللَّهِ، [مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ]^(۶)، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ^(۷)، مُشْمَرًا نَاصِحًا^(۸)، مُجِدًّا كَادِحًا، [لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ]^(۹)، وَ أَنْتُمْ فِي بُلْهِنِيَّةٍ وَادِعُونَ آمِنُونَ [فَرِحُونَ]^(۱۰) وَ فِي رَفَاهِيَّةٍ [مِنَ الْعَيْشِ]^(۱۱)، فَكِهِونَ [تَأْكُلُونَ الْعَفْوَ وَ تَشْرَبُونَ الصَّفْوَ]^(۱۲)، تَتَرَبَّصُونَ بِبِنَا الدَّوَاتِرِ، وَ^(۱۳) تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَ تَنْكِصُونَ عِنْدَ^(۱۴) النَّزَالِ، [وَ تَفِرُونَ عِنْدَ الْقِتَالِ]^(۱۵).

۱ - «ب»: بأخيه و اللهوات جمع لهاء و هي اللحمه في أقصى سقف القم.

۲ - الزيادة من «ه».

۳ - «د» و «ز»: جناحها. و الصماخ: الأذن، و الاخمص: ما لا يصيب الارض من باطن القدم و ربما يراد به القدم كلها. اي فلا يرجع حتى يطأ و يدوس آذان المشركين بباطن قدمه.

۴ - «الف» و «ب» و «ه»: بحدّه و في «و»: و يطفئ عادية لهبها بسيفه. و في «و» خ ل: و يخمد لهبها بحدّه.

۵ - الزيادة من «ج»، و في «ه»: و يخمد لهبها بحدّه مكظوظاً في طاعة الله و طاعة رسوله مشمراً... و الملقوظ: المهتمّ و المكدود من بلغه التعب، و الدووب: المجدّ و المتعب.

۶ - الزيادة من «د» و «ز».

۷ - «د» خ ل و «ز»: سيد أولياء الله.

۸ - مشمراً اي مجدداً، و الكدح: الاجتهاد في العمل و السعى.

۹ - الزيادة من «د».

۱۰ - الزيادة من «الف».

۱۱ - الزيادة من «د» و «ز».

۱۲ - الزيادة من «ه».

۱۳ - «الف»: و أنتم في بلهنية آمنون وادعون فرحون تتوكفون... و في «ج»: و أنتم في رفهينة و رفهينة وادعون آمنون تتوكفون... و في «ب»: و أنتم في بلهنية وادعون آمنون حتى إذا اختار الله...، و في «د» و «ز»: و أنتم في رفاهية من العيش (ز: رفاهة العيش) وادعون فاكهون آمنون تتربصون بنا الدوائر و تتوكفون... و في «ه»: و أنتم في بلهنية وادعون و في رفاهية فكهون تأكلون العفو و تشربون الصفو تتوكفون... و قوله «العفو»: السهل الهينى. بلهنية: سعة و رفاهية، الوداع: الساكن، و الفكه: طيب النفس.

۱۴ - «ج»: عن، توكف الخبر: انتظر ظهوره.

۱۵ - الزيادة من «د» و «ز»، و في «الف»: تنكصون عند النزال على الاعقاب حتى أقام الله بمحمد عليه السلام عمود

الدين فلما اختار... و في «ز»: تفرون من القتال.

١٠ - ما أظهره الناس بعد وفاة صاحب الرسالة

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ اَنْبِيَائِهِ [وَمَا وُيْ اَصْفِيَاءِهِ]، ^(١) [وَأَتَمَّ عَلَيْهِ مَا وَعَدَهُ]، ^(٢) ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النِّفَاقِ، ^(٣) وَ سَمَلٌ ^(٤) جِلْبَابُ الدِّينِ، [وَأَخْلَقَ ثُوبَهُ وَ نَحَلَ عَظْمَهُ وَ أَوْدَتْ رِمْتَهُ] ^(٥) وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، ^(٦) وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، ^(٧) فَخَطَرَ ^(٨) فِي عَرَصَاتِكُمْ.

وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ ^(٩) هَاتِفًا بِكُمْ، [فَدَعَاكُمْ] ^(١٠) فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ ^(١١) مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغُرَّةِ ^(١٢) فِيهِ مَلَا حِظِينَ. ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ [نَاهِضِينَ] ^(١٣) خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ ^(١٤) فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ ^(١٥) غَيْرَ إِبِلِكُمْ وَ أَوْرَدْتُمُوهَا ^(١٦) [غَيْرَ شَرِبِكُمْ] ^(١٧).

١ - الزيادة ليست فى «ب» و «ج». و فى «هـ»: محل أصفياه.

٢ - الزيادة من «ج».

٣ - «د» و «ز»: ظهر فيكم حسيكة النفاق. و الحسيكة و الحسكة كلاهما بمعنى العداوة و الحقد، و فى «ب»: خلة النفاق، و المراد من الخلة: البقية.

٤ - «الف» و «هـ»: انسمل، «ز»: اسمل. سمل الثوب: بلى.

٥ - الزيادة من «الف»، و فى «هـ»: انسمل جلباب الدين و أخلق عهده و انتقض عقده و نطق كاظم و نبغ خامل و هدر... اودت ريمته: اى هلكت ما بلى من عظامه.

٦ - «الف»: و ظهر نابغ و نبغ خامل و نطق كاظم و هدر... و فى «ج»: و سمل جلباب الاسلام فنطق كاظم و نبغ خامل و هدر... و فى «ب» و «ز»: خامل الأقلين و هدر... نبغ: اى ظهر و طلع.

٧ - «الف» و «هـ»: الباطل. «ج»: الكفر. و الفنيق: الفحل من الابل. و الهدير: ترديد الصوت فى الحنجرة.

٨ - «الف» و «ج» و «هـ»: يخطر. و هو من التبختر.

٩ - «الف»: معرّسه صارخاً بكم فألفاكم غضاباً... و فى «هـ» و «و»: صارخاً بكم. و المراد من المغرز: الممكن و من المعرّس محل الاستراحة.

١٠ - الزيادة من «و».

١١ - «ب» و «ج»: فوجدكم لدعائه، و فى «هـ»: فألفاكم لدعوته مصيخين. و الهتاف: الصياح، و ألفاكم اى وجدكم. و الاصاخة: الاستماع.

١٢ - «د» و «ز»: للعزة.

١٣ - الزيادة من «ز».

١٤ - «ب»: «اجمشكم». «د»: احشمكم. و فى «ز»: غضباناً، مكان غضاباً. و أحمشكم اى اغضبكم.

١٥ - «الف» و «ز»: فخطمتم.

١٦ - «د»: وردتم، «د» خ ل و «هـ» و «و» و «ز»: أوردتم.

١٧ - «ج»: شرباً ليس لكم، و فى «د» و «ز»: غير مشربكم.

هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ. (۱)
 بِدَارًا (۲) زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (۳).
 فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ «أَنْتَى تُؤْفَكُونَ؟!» وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ،
 وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ
 ظُهُورِكُمْ، (۴) أَرْغَبَةٌ [وَ يَحْكُمُ] (۵) عَنْهُ تُرِيدُونَ (۶) أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ «بِشَسِّ لِلظَّالِمِينَ
 بَدَلًا» (۷) «وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۸)
 ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا (۹) أَنْ تَسْكُنَ نَفَرَتَهَا، (۱۰) وَ يَسْلَسَ قِيَادَهَا، [ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ
 وَقَدْتَهَا، وَ تَهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا، (۱۱) [وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَيْثَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ، وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ

۱ - و الكلم رحیب ای الجرح واسع، و لما یندمل ای لم یصلح بعد.

۲ - «ب» خ ل: انما، «د» و «ز»: ابتداراً و البدار ای الاسراع. و فی «و»: بماذا زعتم...

۳ - سورة التوبة الآية ۴۹.

۴ - العبارات من قولها علیها السلام «فهیہات منکم» الی هنا فی «د» و «ز» هکذا، و فی «ب» و «و»: فهیہات منکم (و: فیکم) و آتی بکم و آتی تؤفکون و هذا کتاب الله بین أظهرکم (ب: و) زواجره بینه و شواهدہ لاثحة و أوامره واضحة. و فی «ج»: فهیہات منکم و کیف بکم و آتی تؤفکون و کتاب الله جلّ و عزّ بین أظهرکم قائمة فرائضه واضحة دلالة نيرة شرائعه، زواجره واضحة و اوامره لاثحة. و فی «الف» تفاوت لیس بالیسیر هکذا؛ فهیہات منکم و این بکم و آتی تؤفکون و کتاب الله بین أظهرکم؟ زواجره لاثحة و أوامره لامحة و دلالة واضحة و اعلامه بینة و قد خلفتموه رغبة عنه فبش للظالمین بدلاً ثم لم تلبثوا...، و فی «ه»: فهیہات منکم و این بکم و آتی تؤفکون و کتاب الله بین أظهرکم، زواجره قاهرة و اوامره لاثحة و ادلته واضحة و اعلامه بینة. أرغبة و یحکم عنه؟ بش للظالمین بدلاً، ثم لم تریثوا بعد اجتهاد الآ ریشما سکنت نفرتها و اسلس قیادها... و قد اورد الآیة من سورة آل عمران «و من یتبع...» فی «الف» بعد قوله «لقوم یوقنون» بعد صفحة.

۵ - الزیادة من «ه».

۶ - «ب» و «ز»: تدبرون.

۷ - سورة الکهف الآية ۵۰.

۸ - سورة آل عمران الآية ۸۵.

۹ - «ج»: هذا ثم لم تبرحوا ریشاً، و قال بعضهم: هذا و لم یریشوا أختها إلا ریش. و الریش هو الحدّ و القدر، و

بمعنی الابطاء ایضا.

۱۰ - نفرتها ای عدم انقیادها. و اسلس قیادها ای سهل امرها و هان صعبها.

۱۱ - الزیادة لیست فی «الف» و «ب».

الْجَلِيِّ، وَإِهْمَالِ^(١) سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّغِيِّ،^(٢) تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي أَرْتِغَاءٍ،^(٣) [وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ
وَوُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ^(٤) وَالضَّرَاءِ].^(٥) وَنَصِيرٍ^(٦) مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، [وَوَخَزِ السَّنَانِ
فِي الْحَسَا].^(٧)

١١ - فدى و الارث

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ^(٨) أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا! [وَلَا حِظًّا]^(٩) «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ؟ وَمَنْ
أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟»^(١٠) [أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟] بَلَى قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ
الضَّاحِيَةِ أَنِّي إِبْنُ اللَّهِ^(١١).

أَيُّهَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أَلْبَتَّ إِرْثَ أَبِي^(١٢) [يَابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَنِّي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ
لَا إِرْثَ أَبِي؟] «لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا»^(١٣)! [جُرْأَةً مِنْكُمْ عَلَى قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَ نَكْثِ

١ - «د» خ ل و «ز»: إهماد، إهماد النار: اطفأؤها بالكلية.

٢ - الزيادة من «د» و «ز».

٣ - «الف» و «ه»: تسرون حسوا بارتغاء. («ه»: فى ارتغاء) «ب»: ثم لم تريثوا إلا ريث ان تسكن نفرتها
تشربون حسوا و تسرون فى ارتغاء. و قولها ﷺ «تسرون حسوا فى الارتغاء» مثل قديم معناه: تظهرون خلاف ما
تضمرون. و الارتغاء: شرب رغوّة اللبن، واصله: الوجل يؤتى باللبن فيظهرانه يريد الرغوّة خاصة فيشربها و مع
ذلك يحسو من اللبن سراً.

٤ - «د»: الخمرة، «ز»: الجهراء. و الخمر ما وارك من شجر و غيره، و الضراء الشجر الملتف فى الوادى.

٥ - الزيادة ليست فى «الف» و «ب».

٦ - «د»: و يصير. «ز»: يصبر. «ه»: و نحن نصبر منكم على مثل و خز المدى.

٧ - الزيادة ليست فى «الف» و «ب» و «ه» و «و». و فى «ز»: جز المدى.

٨ - «الف»: و زعمتم أن لا ارث.

٩ - الزيادة من «ه».

١٠ - سورة المائدة الآية ٥٠. و فى المصحف: ييغون.

١١ - الزيادة ليست فى «الف» و «ب».

١٢ - «د»: أيها المسلمون أغلب على ارثى (ارثيه خ ل). «ب»: و بها معشر المهاجرين أبتز...، «ج»: أيها
معاشر المسلمة أرتز إرثيه الله أن ترث...، و أيها أى هيات. «ه»: و بها معشر المسلمة. «ز»: أيها المسلمون،
اغلب فى إرثيه. «و»: أيها معشر المسلمة المهاجرة، أبتز ارث ابيه؟ أبى الله فى الكتاب يابن أبى قحافة ان ترث
أباك و لا ارث ابيه.

١٣ - سورة مريم: الآية ٢٧. «الف»: يابن أبى قحافة أبى الله أن ترث...، «لقد جئت شيئاً فرياً» أى شيئاً يتخبر
فيه و يتعجب منه.

العهد].^(۱)

أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟^(۲) إِذْ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»^(۳) [مَعَ مَا قَصَّ]^(۴) مِنْ خَيْرِ بَيْحِي وَ^(۵) زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: «رَبِّ... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...»^(۶)، [وَ قَالَ: «وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»]^(۷)، وَ قَالَ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^(۸)، وَ قَالَ «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْآقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُسْتَقِينَ»^(۹).

فَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ^(۱۰) لِي وَ لَا إِزْثَ لِي مِنْ أَبِي [وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا]!!^(۱۱) أَفَخَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟ أَمْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثُونَ؟!^(۱۲) أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي^(۱۳) [وَ ابْنِ عَمِّي]؟!^(۱۴) فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ مَزْمُومَةٌ،^(۱۵) [تَكُونُ مَعَكَ فِي قَبْرِكَ وَ]^(۱۶) تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، [وَ عَمَّا قَلِيلٍ تُوَفَّكُونَ]^(۱۷) وَ عِنْدَ السَّاعَةِ

۱ - الزيادة من «الف» و «ه».

۲ - «الف» و «ه»: فعلى عمد ما تركتم كتاب الله بين اظهركم و نبذتموه اذ يقول و ورث... .

۳ - سورة النمل: الآية ۱۶ .

۴ - «ج»: مع ما اقتص، «ب»: و قال الله عز و جل فيما قص، «د»: فيما اقتص.

۵ - «ب» و «د» و «ز»: ابن

۶ - سورة مريم: الآيات ۵ و ۶ . و زاد في «الف»: و اجعله رب رضيعاً.

۷ - سورة الانفال: الآية ۷۵ . و الزيادة ليست في «الف» و «ج».

۸ - سورة النساء: الآية ۱۱ .

۹ - سورة البقرة: الآية ۱۸۰ .

۱۰ - «ب»: حق، «د» و «ز»: حظوة.

۱۱ - الزيادة ليست في «الف» و «ج».

۱۲ - «ج» و «د»: لايتوارثان.

۱۳ - «الف» و «ب»: من النبي.

۱۴ - الزيادة من «ج» و «د».

۱۵ - دونك: اسم فعل بمعنى خذ، و الضمير راجع الى فدك.

۱۶ - الزيادة من «ه».

۱۷ - الزيادة من «الف».

«يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ»^(١) [وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ]،^(٢) «وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ»^(٣) وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحُلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ»^(٤)

١٢ - شكواها إلى رسول الله ﷺ

ثُمَّ التَفَّتْ ﷺ إِلَى قَبْرِ أَبِيهَا^(٥) [وَبَكَتْ] ^(٦) وَقَالَتْ:

فَدَكَانَ بِعَدَاكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَةٌ

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ ^(٧) الْخَطْبُ

إِنَّمَا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا

وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَ لَا تَغِبْ ^(٨)

وَ كُلُّ أَهْلِ لَهْ قُرْبَى وَ مَنزِلَةٌ

عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنِيِّينَ مُقْتَرِبٌ ^(٩)

١ - «الف»: و عند الساعة ما تحسرون.

٢ - الزيادة من «د».

٣ - سورة الانعام: الآية ٦٧.

٤ - سورة هود: الآية ٣٩ و سورة الزمر: الآيتان ٣٩ و ٤٠.

٥ - «ب»: انحرقت إلى قبر النبي ﷺ ...، «د» و «ز»: عطفت على قبر النبي ﷺ (ز: ايها) و في «ه» و

«و»: ثم انكفأت الى قبر ابيها. و زاد في «الف» و «ه»: متمثلة بأبيات صفيّة بنت عبدالمطلب. و في «ه»: وقيل: أمامة. و زاد في «ج»: متمثلة بقول هند ابنة اثانة.

٦ - الزيادة من الطرائف.

٧ - «د» خ ل: تكبر، و الهنيئة هي الأمور الشداد المختلفة و الاختلاط في القول.

٨ - «الف»: و اجتث أهلك مذغيت و اغتصبوا. «ج»: و اختل قومك لماغبت و انقلبوا. و في «د» خ ل:

فاشهدهم و قدنكبوا. و في «ه»: و غاب مذغبت عنا الوحي و الكتب. و في «و»: و اختل اهلك فاحذرهم و لا تغب. و الوابل: المطر الشديد. و نكبوا اي عدلوا و مالوا.

٩ - المنزلة هي المرتبة و الدرجة، و الأدنين هم الأقربون، و اقتراب اي تقارب.

أَبَدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى ^(۱) صُدُورِهِمْ
لَمَّا مَضَيْتَ ^(۲) وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ ^(۳)

تَجَهَّمْتَنَا ^(۴) رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا
لَمَّا فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَضِبٌ ^(۵)

سَيَعْلَمُ الْمُتَوَلَّى ظُلْمَ حَامِنَا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنِّي سَوْفَ يَنْقَلِبُ ^(۶)

وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ ^(۷) نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ
عَلَيْكَ تَنْزِلُ ^(۸) مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

وَ كَانَ جَبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُونِسُنَا
فَقَدْ فُقِدْتَ وَ كُلُّ ^(۹) الْخَيْرِ مُسْتَحْتَجِبٌ

۱ - «الف» و «ج» و «ه»: فحوى اى معنى صدورهم، أبدت اى أظهرت، نجوى صدورهم اى ما أضمره فى نفوسهم من العداوة و لم يتمكنوا من إظهاره فى حياته عليها السلام.

۲ - «الف»: نأيت، «ج»: قضيت.

۳ - «الف»، الكتب. و فى «ه»: لما فقدت و حالت دونك الكتب.

۴ - «الف» و «ه»: تهضممتنا. تهضم: ظلم و غصب و اذل و كسر، و التجهم: الاستقبال بالوجه الكريه.

۵ - «الف»: دهر فقد أدركوا فينا الذى طلبوا، «ه»: إذ بنت عنا فنحن اليوم نغتصب. و فى شرح نهج البلاغة:

اذ غبت عنا فنحن اليوم نغتصب. و فى الشافى للسيد المرتضى ره ج ۴ ص ۷۷ هكذا: مذغت عنا و كل الإرث قدغصبوا.

۶ - هذا البيت مذكور فى أمالى الشيخ المفيد: ص ۴۰، الحامّة: خاصّة الرجل، و التخفيف لضرورة الشعر.

۷ - «الف»: قد كنت للخلق نوراً....

۸ - «د»: ينزل.

۹ - «الف»: فغاب عنا فكل....

ضَاقَتْ عَلَيَّ بِبِلَادِي بَعْدَ مَا رَحُبْتُ
وَ سِيمَ سِبْطَاكَ خَسِيفاً فِيهِ لِي نَصَبٌ

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا
لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ^(١)

إِنَّا رُزِقْنَا بِمَا لَمْ يُرَزَّ ذُو شَجَنِ^(٢)
مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عُجْمٌ وَ لَا عَرَبٌ

فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عِشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ
لَنَا السُّعْيُونَ بِسْتِهْمَالٍ لَهُ سَكَبٌ^(٣)

١٢ - خطابها مع الأنصار

[ثُمَّ رَمَتْ ﷺ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ]^(٤) فَقَالَتْ:
يَا مَعْشَرَ النَّبِيَِّّةِ،^(٥) وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ،^(٦) وَ حِصْنَةَ^(٧) الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ [الْفِتْرَةُ عَنْ نُصْرَتِي وَ

١ - «ج»: قوم تمنوا فأعطوا كل ما طلبوا. صادفنا اي وجدنا و لقينا، و الكتب: جمع كتيب و هو التل من الرَّمَل.

٢ - الرزم: المصيبة بفقد الأعزة، و الشجن: الحزن.

٣ - البيت المذكور في امالي المفيد. و في الأبيات زيادة و تقيصه في النسخ و ما في المتن مصطاد من جميع النسخ الموجودة عندنا.

٤ - كذا في «د» و في «ب» و «و»: لما فرغت من كلام أبي بكر و المهاجرين عدلت الى مجلس الأنصار فقالت:... و في «ج»: ثم عدلت الى مسجد الانصار فقالت:... و في «الف» اورد كلام فاطمة عليها السلام بعد ما وقع الكلام بينها و بين ابي بكر، فكتب ابو بكر لها كتاباً برده فذكر، ثم اخذه عنها عمر و مزقه فرجعت عليها السلام الى مجلس الانصار. فلذلك اورد العبارة هكذا: و اتت من فورها ذلك الأنصار فقالت:....

٥ - «د» و «ز»: معشر النقيبة، «د» خ ل: معاشر النقيبة. «و» و «ه»: معشد الفشة.

٦ - «ج»: يا عماد الملة.

٧ - «ب»: حصون: «ج»: حصنة. «د» خ ل و «ز»: أنصار، و الحصنة بكسر الحاء و الحصون جمع الحصن.

السُّونِيَّةُ عَنِ مَعُونَتِي وَ] ^(۱) الْغَمِيْزَةُ ^(۲) فِي حَقِّي وَ السُّنَّةُ عَنِ ظُلَامَتِي ؟ [أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبِي يَقُولُ: الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ]؟ ^(۳) سُرْعَانَ مَا أَحَدَثْتُمْ ^(۴) وَ عَجْلَانَ ذَا إِهَالَةٍ ^(۵) [وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ، وَ قُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَ أَزَاوِلُ] ^(۶). أَتَقُولُونَ ^(۷) مَاتَ مُحَمَّدٌ [رَسُولُ اللَّهِ]؟ ^(۸) [لَعَمْرِي] ^(۹) خَطْبٌ جَلِيلٌ، اسْتَوْسَعَ وَهْيُهُ، ^(۱۰) وَ اسْتَنْهَرَ ^(۱۱) فَتَقَهُ، وَ فَقَدَ رَاتِقَهُ، ^(۱۲) وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبِهِ، وَ اِكْتَابَتْ خَيْرَةَ اللَّهِ ^(۱۳) [وَ كَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ انْتَشَرَتِ النُّجُومُ] ^(۱۴) لِمُصِيبَتِهِ، وَ أَكَدَّتِ الْأَمَالَ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالَ، وَ أَضِيعَ الْحَرِيمُ، وَ أُذِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، ^(۱۵)

فَتِلْكَ، [وَ اللَّهِ، النَّازِلَةُ الْكُبْرَى، وَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَ لَا بَاقِيَةٌ

۱ - الزيادة من شرح النهج، و الفترة اي الهدنة، و الونية اي الفتور و الضعف.

۲ - «ج» و «و»: الفترة و في شرح النهج: الغمزة، و السنة اي الغفلة.

۳ - «الف»: أما كان رسول الله ﷺ أمر بحفظ المرء في ولده؟ «ج» و «و»: أما كان لرسول الله ﷺ أن يحفظ

في ولده.

۴ - «ه»: لسرعان. «و»: لسرع. «ب»: سرعان ما أجديتم فأكدتيم و عجلان ذا اهانة. و في «الف» خ ل:

أنسيتم قول رسول الله ﷺ - و بدء بالولاية - «أنت متى بمنزلة هارون من موسى» و قوله: «انى تارك فيكم الثقلين؟ ما أسرع ما أحدثتم و أعجل ما نكصتم.

۵ - في شرح النهج: عجلان ما أتيتم. و هو اشارة الى مثل معروف يضرب للشئ يأتي قبل اوانه.

۶ - الزيادة من «د» و «ز»، و في «ز»: «اجادل» مكان «احاول».

۷ - «ج»: أتزعمون.

۸ - الزيادة من «ج» و «ب»، و في شرح النهج: أثن مات رسول الله ﷺ أتمم دينه؟! ها ان موته لعمرى

خطب جليل.

۹ - الزيادة من «ه»، و في اكثر النسخ فخطب.

۱۰ - «ب» و «ج» و «ز»: وهنه، و استوسع و استنهر اي اتسع، و الوهى: الشق و التخرق.

۱۱ - «ج»: استهتر. و في شرح النهج: استبههم.

۱۲ - «ب»: و بعد وقته، «د» و «ز»: و انفتق رتقه.

۱۳ - «ج»: لخيرة الله و خشعت الجبال و أكدت الآمال و أضيع الحريم... و اكتابت اي حزنت من الكآبة.

۱۴ - الزيادة من «د». و في «ز» هكذا: و اظلمت الارض لغيبته و انكسفت النجوم لمصيبته... .

۱۵ - «و» و «ز»: أزيلت. «الف»: و أذيلت الحرمة بموت محمد. و في شرح النهج من قولها ﷺ: «و أضيع

الحريم» إلى أول الآية (و ما محمد) هكذا: و أضيع بعده الحريم و هتكت الحرمة و أذيلت المصونة و تلك نازلة أعلن بها كتاب الله قبل موته و أنباكم بها قبل وفاته فقال: «و ما محمد...»، و أكدت: خابت. و أذيلت: أهينت.

عَاجِلَةً]، ^(١) أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ، [وَفِي] ^(٢) مُنْسَاكُمُ وَ مُضَبِحِكُمْ، [يَهْتَفُ بِهَا فِي أَسْمَاعِكُمْ] ^(٣) هِتَافًا [وَ صُرَاخًا، وَ تِلَاوَةً وَ إِحَانًا]، ^(٤) وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّتْ ^(٥) بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، [حُكْمٌ فَضْلٌ، وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ] ^(٦) «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» ^(٧)

١٤ - الزهراء عليها السلام تُظَلِّمُ بِمَرَأَى وَ مَسْمَعٍ مِنَ النَّاسِ

أَيْهَا، بَنِي قَيْلَةَ الْأَهْضَمِ ^(٨) تُرَاثَ [أَبِي] ^(٩) وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى [مِنِّي] ^(١٠) وَ مَسْمَعٍ؟ [وَ مُتَدَى وَ مَجْمَعٍ] ^(١١) تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ، وَ تَشْمَلُكُمْ الْخَيْرَةُ، ^(١٢) وَ فِيكُمْ الْعُدَّةُ وَ الْعَدَدُ، وَ لَكُمْ الدَّارُ وَ الْجَنُّنُ [وَ الْأَدَاةُ وَ الْقُوَّةُ، وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَ الْجَنَّةُ، تُوَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ؟ وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرَاخَةُ فَلَا تُغِيثُونَ وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ] ^(١٣) وَ أَنْتُمْ الْأَوْلَى نُخْبَةَ اللَّهِ الَّتِي انْتَخَبْتُمْ، ^(١٤) وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ [لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ].

١ - الزيادة من «د»، و في «الف» و «ج»: فتلک نازلة أعلن...، «ب»: و تلک نازل علينا بها کتاب... .

٢ - الزيادة من «د». و في «ه» و «و» و «ز»: علن مكان أعلن.

٣ - الزيادة من «ب» و «و»، و في «د» و «ز»، يهتف في أفئيتکم.

٤ - الزيادة من «د» و «ز»، و في «ه»: هتافاً هتافاً.

٥ - «الف»: و لقبل ما خلت به أنبياء... .

٦ - الزيادة من «د» و «ز».

٧ - سورة آل عمران: الآية ١٤٤ .

٨ - «الف»: أبني قيلة اهتضم. «ه» و «و»: أهتضم. بنوقيله: الأوس و الخزرج - قبيلتا الأنصار - و قيلة اسم أم

لهم قديمة.

٩ - «ب» و «ج» و «و»: أبيه.

١٠ - الزيادة من «د» و «ز»، و في «ب»: منه.

١١ - الزيادة من «د» و «ز»، و في «د» خ ل: و مبتدء و مجمع.

١٢ - «الف»: الجبن. «و»: الحيرة. «ز»: الخيرة. «ب»: و تشملکم الحيرة، و في شرح النهج: تبلغکم الدعوة و

يشملکم الصوت. «د» و «ز» و انتم ذوو العدد و العدة و الاداة (ز: العداة) و القوة. تشملکم الدعوة و ينالکم الخبر و فيکم العدد و العدة، و لكم الدار و عندکم الجنن.

١٣ - الزيادة من «د» و «ز».

١٤ - «الف»: و انتم نخبة الله التي امتحن و نحلته التي انتحل و خيرته التي انتخب لنا أهل البيت فنابذتم

فَبَادَيْتُمُ الْعَرَبَ، [وَأَبَادْتُمُ الْأُمُورَ] ^(۱) [وَتَحَمَّلْتُمُ الْكُذَّ وَالْتَّعَبَ] ^(۲)، وَ نَاهَضْتُمُ ^(۳)
الْأُمَّمَ، وَ كَافَحْتُمُ الْبِهِمَ، لَا تَبْرَحُ وَ تَبْرَحُونَ: نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ، ^(۴) حَتَّى دَارَتْ لَكُمْ ^(۵) بِنَا
رَحَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ، ^(۶) وَ خَضَعَتْ نَعْرَةٌ ^(۷) الشَّرْكَ، وَ سَكَنْتْ فَوْرَةُ الْإِفْكِ، ^(۸)
وَ خَبَّتْ نِيرَانُ الْحَرْبِ، ^(۹) وَ هَدَّاتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ، ^(۱۰) وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ،

۱۵ - قاتلوا أئمة الكفر

فَأَنَّى حُرِّمْتُمْ ^(۱۱) بَعْدَ الْبَيَانِ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ وَ نَكَضْتُمْ ^(۱۲) بَعْدَ الْإِقْدَامِ [وَ أَشْرَكْتُمْ
بَعْدَ الْإِيمَانِ] ^(۱۳) [وَ جَبَّيْتُمْ بَعْدَ الشَّجَاعَةِ]، ^(۱۴) عَنِ قَوْمٍ نَكثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

۱۵ - فینا العرب و ناهضتم... «ب» و «و»... نخبة الله التي انتخب لدينه و انصار رسوله و أهل الإسلام و
الخيرة... «د»: خ ل: و النُّجبة التي انتجبت. «ه»: و انتم نخبة الله التي انتخب لدينه و انصار رسوله و خيرته التي
انتجبت لنا اهل البيت فنادتكم فینا صميم العرب و ناهضتم... و فی «و»... و الخيرة التي اختار الله لنا اهل البيت
فنادتكم العرب و ناهضتم... و فی «ز» قاتلتم العرب.

۱ - الزيادة من «ج».

۲ - الزيادة من «د» و «ز».

۳ - «د» و «ز»: ناطحتم.

۴ - «ب» و «و»: لا تبرح نامركم و تأمرون («و»: فتأتمرون). و فی «ه» و «ز»: و لا تبرحون.

۵ - «الف»: دارت بنا و بكم. و فی «ز»: حتى اذا دارت بنا.

۶ - «ب»: الأنام، «الف» و «ج»: البلاد.

۷ - «الف»: بغوة. «د» و «ز»: ثغرة. «ه»: نخوة.

۸ - «ج»: الشرك، فورة الإفك أي غليان الكذب و هيجانه.

۹ - «الف»: خبت نار الحرب، «ب» «ه» و «و»: باخت نيران الحرب، «د» و «ز»: خمدت («ز»: حدثت)

نيران الكفر، باخت و خبت أي خمدت.

۱۰ - «الف» و «ه»: و هدأت روعة الهرج. «ج»: و هدت دعوة الهرج. و فی «ز»: استوثق. و استوسق أي

اجتمع و انضم.

۱۱ - «ب» و «و» و «ز»: حرمتم، و فی شرح النهج: افتأ حرمتم.

۱۲ - العبارة من هنا الى قولها عليها السلام «ان كنتم مؤمنين» فی «د» و «ز» هكذا: أشركتم بعد الايمان بؤساً لقوم

نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم («ز»: نكثوا بعد ايمانهم) و هموا باخراج الرسول... الى آخر الآية. و فی «د» خ ل: و

أشركتم بعد الايمان الا تقاتلون... الى آخر الآية. و فی «و»: و اسررتم بعد التبيان...

۱۳ - الزيادة من «د» و «ز».

۱۴ - الزيادة من شرح النهج.

وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدُّووكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(١)

١٦ - خذلان الناس عن الحق

أَلَا وَ قَدَّارَى [وَ اللَّهِ]^(٢) أَنْ قَدَّأَخَلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، [وَ أَبَعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ]،^(٣) وَ رَكَّسْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ،^(٤) [وَ نَجَوْتُمْ بِالضِّيْقِ مِنَ السَّعَةِ]،^(٥) فَمَجَّجْتُمْ عَنِ الدِّينِ^(٦) وَ مَجَّجْتُمْ الَّذِي وَعَيْتُمْ،^(٧) وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي سَوَّعْتُمْ.^(٨) «فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».^(٩) [أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ]،^(١٠)

١٧ - العار و النار لمن يخذل ابنه نبيه

أَلَا وَ قَدَّ قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ^(١١) عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ، [وَ الْغَدْرَةَ الَّتِي

١ - سورة التوبة: الآيات ١٢ و ١٣ .

٢ - الزيادة من «ج» و «هـ».

٣ - الزيادة من «د» و «ز».

٤ - «د» و «ز»: و خلوتهم بالدعة.

٥ - الزيادة من «د» و «ز»: من الضيق بالسعة.

٦ - أى رجعتم عنه و تركتموه.

٧ - أى رميتم الذى حفظتم و جمعتم. «الف» فمجتتم الذى استوعيتتم. «ب» بحجتتم: «ج»: فمجتتم الذى أوعيتتم. «د» فمجتتم ما وعيتتم «هـ»: و مججتتم الذى عرفتم. و فى «ز»: فُجَّجْتُمْ (خ ل: فحجتتم) ما وعيتتم. و فى شرح النهج: فججتتم.

٨ - «الف»: دسعتم ما استرعيتتم. ألا و إن تكفروا... «ج» و «هـ» و «و»: و لفظتم الذى سَوَّعْتُمْ، و فى «د» و «ز»: دسعتم الذى تسَوَّعْتُمْ. و فى شرح النهج: و سَعْتُمْ. «اللفظ» هو الرمى، و دسحتم أى دفعتتم، و سوغتم أى جعل لكم سائغاً هنىء البلع.

٩ - سورة ابراهيم: الآية ٨ .

١٠ - الزيادة من «الف». سورة ابراهيم: الآية ٩ .

١١ - «ب» و «و»: ألا و قد قلت الذى قلته. «د» و «ز»: ألا و قد قلت ما قلت على («د»: هذا على). و فى شرح

أَسْتَشْعِرْتَهَا قُلُوبِكُمْ]،^(۱) وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ! وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ^(۲) وَ خَوْرُ الْقَنَاةِ^(۳) وَ بَنَّةُ الصَّدْرِ وَ مَعْدِرَةٌ^(۴) الْحُجَّةِ!

فَدُونَكُمْوَمَا فَاحْتَقَبُوهَا مُدْبِرَةٌ^(۵) الظَّهْرِ، [مَهِيضَةُ الْعَظْمِ،، خَوْرَاءَ الْقَنَاةِ]،^(۶) نَاقِيَةَ الْخُفِّ،^(۷) بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةٌ [بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ] ^(۸) شَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَةٌ «بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتِدَةِ»، [إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّعَدَّدَةٍ]،^(۹) فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^(۱۰)

۱۸ - أنا ابنة نبيكم

وَ أَنَا ابْنَةٌ^(۱۱) نَذِيرٍ «لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^(۱۲) [فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ

النَّهَج: و قد قلت لكم ما قلت.

۱ - الزيادة من «د» و «ز» و في «ب» و «و»:... على معرفة متى بالخذلان الذي خامر صدوركم و استشعرته قلوبكم و لكن قلته فيضة النفس...، و في «ج»: بالخذلة التي خامرتكم و خور القناه و ضعف اليقين و لكنه فيضة النفس...، و الخذلة: ترك النصر خامرتكم اي خالطتكم، استشعره اي لبسه و الشعار: الثوب الملاصق للبدن.

۲ - «ه» و منية الغيظ و خور القناه و نفثة الصدر...، و النفثة هي ما يكون من تنفس عال تسكيناً لحر القلب و اطفاءً لنانة الغضب.

۳ - «ز»: القنا. الخور اي الضعف و القنا جمع قناه و هي الرمح او عوده و المراد ضعف النفس عن الصبر على الشدة، او ضعف ما يعتمد عليه في النصر على العدو.

۴ - «د» و «ز»: تقدمة، و المعذرة: الحجة التي يُعْتَذِرُ بها.

۵ - «الف» و «د» و «ز»: دَبْرَةٌ. و في شرح النهج: فاحتووها مدبرة، اي احرزوها مصاباً بالدبرة و الدبرة: القرحة و الجرح الذي يكون في ظهر الدابة، و احتقبوها اي اركبوها، و دونكموها اي خذوها.

۶ - الزيادة من «ه». بعده هكذا: ناقية الخف باقية العار. موصولة بشنار الابد، متصلة بنار الله. فبعين الله ما تفعلون و اعلموا انا عاملون و انتظروا و انا منتظرون. و انا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب شديد. فكيدوني جميعاً ثم لا تنظرون و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون. و المهيض: المكسور، و الخوراء: اللينة الضعيفة.

۷ - «د» و «ز»: نقية الخف.

۸ - الزيادة من «د». و في شرح النهج: موسومة الشعار. و في «ز» بغضب الله الواحد القهار و شنار....

۹ - الزيادة من «الف» و «ج». سورة الهمزة: الآيات ۹ - ۶.

۱۰ - سورة الشعراء: الآية ۲۲۷. و هنا تنتهي نسخة «و» و هي كتاب «نثر الدر».

۱۱ - «ج» بنت.

۱۲ - سورة سبأ: الآية ۴۶.

لَا تُنظِرُونَ^(١) [فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَ أَنْتُمْ نَظِرُونَ] ^(٢) [و سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُنُقِي الدَّارِ] ^(٣) وَ قُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، ^(٤) وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، ^(٥) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، ^(٦) وَ كَانَ الْأَمْرُ قَدْ قُصِرَ] ^(٧).

١٩ - جواب أبي بكر لها عليه السلام

[فأجابها ابوبكر عبدالله بن عثمان]، ^(٨) وَ قَالَ: [صَدَقْتَ] ^(٩) يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ كَانَ ابوكِ بِالْمُؤْمِنِينَ [عَطُوفًا كَرِيمًا]، ^(١٠) رَوْفًا رَحِيمًا، وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، [وَ عِقَابًا عَظِيمًا] ^(١١) وَ إِذَا عَزَوْنَاهُ وَ جَدْنَاهُ أَبَاكَ ^(١٢) دُونَ النِّسَاءِ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّكَ ^(١٣) دُونَ الْأَخْلَاءِ. ^(١٤) آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ، وَ سَاعِدُهُ عَلَى الْأَمْرِ الْعَظِيمِ. ^(١٥) لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ، وَ لَا يَبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ!! ^(١٦)

١ - الزيادة من «ه». سورة هود: الآية ٥٥.

٢ - سورة هود: الآيتان ١٢٢ - ١٢١.

٣ - سورة الرعد: الآية ٤٢.

٤ - سورة التوبة: الآية ١٠٥.

٥ - سورة الاسراء: الآية ١٣.

٦ - سورة الزلزلة: الآيتان ٧ - ٨.

٧ - الزيادة من «الف»، و لعله: قد قضى.

٨ - الزيادة من «د» و في «الف»: فقال ابوبكر لها...، و في «ب»: حدثني... عن عطية العوفى انه سمع ابابكر

يومئذ يقول لفاطمة عليها السلام ثم لا يخفى ان كلام ابى بكر هذا خديعة لجلب قلوب الناس، و يتلخص جميع ما قاله في ما افتراه على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مشيراً الى اتفاق الناس معه و قد اجابته فاطمة عليها السلام في الفقرات التالية.

٩ - الزيادة من «الف».

١٠ - الزيادة من «د» و «ز».

١١ - الزيادة من «د» و في «ز»: و على الكافرين عذاباً عظيماً، ان عزواناه وجدناه اباك دون الناس... .

١٢ - «ب»: و إذا عزواناه كان اباك... «الف»: و كان و الله إذا نسبناه وجدناه اباك.

١٣ - «د»: أخا إلفك. «ز» و «د»: خ ل: أخاً لبعلك.

١٤ - «ب»: دون الرجال. الأخلاء جمع الخليل أى الصديق المختص.

١٥ - «د» و «ز»: و ساعده في كل أمر جسيم.

١٦ - العبارة من قوله: «لا يحبكم» الا هنا ليست في «الف» و في «ب» هكذا: لا يحبكم الا عظيم السعادة و لا

يبغضكم الا ردىء الولادة.

وَ أَنْتُمْ عَشْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، وَ خَيْرَتُهُ الْمُتَّجِبُونَ، ^(۱) عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا، وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا. ^(۲)

۲۰ - الحديث الموضوع: النبي لا يورث

وَ أَنْتِ، ^(۳) يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ، وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وَفْوْرِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَ لَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ.
وَ اللَّهُ وَ اللَّهُ، مَا عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، ^(۴) وَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ، وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ، لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَارًا وَ لَا عِقَارًا، وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْكُتُبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ، وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ! وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ ^(۵) فِي الْكُرَاعِ وَ السَّلَاحِ، يُقَابِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ، وَ يُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَ يُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ الْفُجَّارَ، ^(۶) وَ ذَلِكَ بِاجْتِمَاعِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَتَفَرَّدُ بِهِ وَحْدِي، وَ لَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ [فِيهِ] ^(۷) عِنْدِي، وَ هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي، هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ لَا تَزْوِي ^(۸) عَنْكَ وَ لَا تَدَّخِرُ دُونَكَ، وَ إِنَّكَ أَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكَ، وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكَ، وَ لَا تَدْفَعُ ^(۹) مَالَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا يَوْضَعُ فَرْعُكَ وَ أَصْلُكَ، وَ حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أَخَالَفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟!

۱ - «ب»: خيرة الله المنتخبون. «د» و «ز»: الخيرة المنتخبون.

۲ - «الف»: على طريق الجنة أدلتنا و ابواب الخير لسالكينا. «ب»: على الآخرة أدلتنا و باب الجنة لسالكينا.

۳ - من هنا الى آخر قول ابى بكر «فهل ترين أن اخالف في ذلك أباك» في «الف» هكذا: فأما ما سألت فلک ما جعله أبوک، مصدق قولک و لا أظلم حقک، و أما ما سألت من الميراث فإن رسول الله قال: نحن معاشر الانبياء لا نورث و في «ب»: و أما منعک ما سألت فلا ذلك لى و أما فدک و ما جعل لک ابوک فان منعک فأنا ظالم و أما الميراث فقد تعلمين انه قال لا نورث ما أبقيناه صدقة.

۴ - زاد هنا في شرح النهج: و قد قلت و ابلغت، و اغلظت فاهجرت.

۵ - حاول الشيء: اراده و طلبه بحيله.

۶ - «ز»: ... و السلاح، يقاتل بها المسلمون و يجاهدون الكفار و يجادلون الفجار. «د» خ ل: المردة ثم الفجار. المجالدة: المضاربة بالسيف.

۷ - الزيادة من «ز» و «د» خ ل. و في «ز»: لم أنفرد به وحدي و لم استبدل بما كان الرأي فيه عندي.

۸ - «د» خ ل: لا تزوي. زوى الشيء: قبضه، احتازه.

۹ - «ز» و «د» خ ل: لا يدفع.

٢١ - خطابها ﷺ مع أبي بكر

فَقَالَتْ ﷺ: (١) سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا، بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَ يَقْفُو (٢) سُورَهُ، أَتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ، اِعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ؟ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَيْبَةً بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ،

٢٢ - القرآن يصرخ ببارث الأنبياء

هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا، وَ نَاطِقًا فَضْلًا، يَقُولُ [عَنْ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ]: (٣) «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (٤) وَ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (٥) فَبَيْنَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ، وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَ الْأُنثَاثِ، مَا أَزَاحَ بِهِ حِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ، وَ أَزَالَ التَّنْظُنِي وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَايِبِينَ. كَلَّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرًا جَمِيلًا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (٦) [وَ هَذَا نَبِيَانِ] (٧) وَ قَدْ عَلِمْتَ (٨) أَنَّ «النُّبُوَّةَ» لَا تُورَثُ وَ إِنَّمَا يُورَثُ مَا دُونَهَا. فَمَا لِي أَمْنَعُ إِرْثَ أَبِي؟ أُنزِلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «إِلَّا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ؟ فَدَلَّنِي عَلَيْهِ فَأَقْنَعُ بِهِ» (٩)

١ - من هنا إلى قولها ﷺ: «يقول عن نبي من انبيائه» في «الف» هكذا؛ فقالت فاطمة: يا سبحان الله ما كان رسول الله لكتاب الله مخالفا و لا عن حكمه صادقا لقد كان يلتقط أثره و يقتضي سيره افتجمعون إلى الظلامه الشنعة و الغلبة الدهياء اعتلالا بالكذب على رسول الله و اضافة الحيف اليه؟! و لا عجب ان كان ذلك منكم و في حياته ما بغيتم له الغوائل و ترقبتم به الدوائر هذا كتاب الله حكم عدل و قائل فصل عن بعض انبيائه اذ قال يرثني...، صادقا اي معرضا.

٢ - «ز»: يقتضى.

٣ - الزيادة من «ب».

٤ - سورة مريم: الآية ٦.

٥ - سورة النمل: الآية ١٦.

٦ - سورة يوسف: الآية ١٨.

٧ - الزيادة من «ب».

٨ - «الف»: زعمت.

٩ - «ب»: فتدلني عليه فأقنع به.

۲۳ - جواب ابي بكر لهاؑ

فَقَالَ لَهَاؑ أَبُو بَكْرٍ: (١) يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنْتِ عَيْنُ الْحُجَّةِ وَ مَنْطِقُ الْحِكْمَةِ. لَا أَذْلِي بِجَوَابِكَ (٢) وَ لَا أَدْفَعُكَ عَنْ صَوَابِكَ، وَلَكِنَّ الْمُسْلِمُونَ (٣) بَيْنِي وَ بَيْنَكَ! هُمْ قَلَّدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ، وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ، غَيْرَ مُكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدٍّ وَ لَا مُسْتَأْثِرٍ، وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ. (٤)

۲۴ - خطابها مع المسلمين و معاتبتهم

فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُؑ [إِلَى النَّاسِ] (٥) وَ قَالَتْ:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، (٦) الْمُسْرَعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ، الْمَغْضِيَّةَ (٧) عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ، «أَفَلَا تَتَدَبَّرُونَ» (٨) الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟ (٩) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَ أَبْصَارِكُمْ وَ لَبِئْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ، وَ سَاءَ مَا بِهِ أَشْرْتُمْ، وَ شَرٌّ مَا مِنْهُ إِعْتَضْتُمْ، (١٠) لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهَ، مَحْمِلَهُ ثَقِيلًا، وَ غِيَّهُ وَبِيلًا، (١١) إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ، وَ بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ «وَ خَسِرَ

۱ - و هنا تخطى ابوبكر خطوة أخرى في المؤامرة ضد الحق فنسب فعله الى اجماع المسلمين و موافقتهم له في فعله ذلك.

۲ - «ب»: و منطق الرسالة، لا يدلى بجوابك.

۳ - «د» و «ز»: فقال ابوبكر: صدق الله و رسوله و صدقت ابنته. أنتِ معين الحكمة، و مؤطِن الهدى و الرحمة، و ركن الدين، و عين الحجة لا أبعد صوابك، و لا أنكر خطابك، هؤلاء المسلمون....

۴ - «الف»: قلدونى ما تقلدت و اتونى ما اخذت و تركت.

۵ - الزيادة من «ز». و من هنا الى قولهاؑ «و خسر هنالك المبطلون» فى «الف» هكذا: قال: فقالت فاطمةؑ لمن بحضرته: أيها الناس أتجتمعون الى المقبل بالباطل و الفعل الخاسر؟ لبئس ما اعتاض المبطلون و ما يسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين. أما و الله لتجدن محملا ثقيلًا و عبأها وبيلا اذا كشف لكم الغطاء فحينئذ لات حين مناص و بدا لكم من الله ما كنتم تحذرون.

۶ - «د» خ ل: الناس.

۷ - الاغضاء: ادناء الجفون، و أغضى على الشيء أى سكت و رضى به.

۸ - «د» خ ل: يتدبرون.

۹ - سورة محمدؐ الآية ۲۴ و فى الآية: يتدبرون.

۱۰ - «د» خ ل: اعتضتم. «ز»: اغتصبتم.

۱۱ - اى عاقبه ذو و بال. و فى «ز»: كفيلاً.

هَذَاكَ الْمُبْطَلُونَ» (١)

٢٥ - أثر خطبتها ﷺ

قَالَ: فَلَمْ يُرْبَاكَ وَ لَا بَاكِئَةً كَانَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ ارْتَجَّتِ الْمَدِينَةَ وَ هَاجَ النَّاسُ وَ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ. (٢)

٢٦ - ماجرى بين أبى بكر و عمر بعد خطبتها ﷺ

فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ (٣) أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ: تَرَبَّتْ يَدَاكَ مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ تَرَكَتْنِي؟ فَرُبَّمَا رَفَأْتُ الْخَرْقَ وَ رَتَقْتُ الْفَتَقَ، أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِنَا أَحَقُّ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: قَدْ كَانَ فِي ذَلِكَ تَضْعِيفُ سُلْطَانِكَ، وَ تَوْهِينُ كَفِّتِكَ، وَ مَا أَشْفَقْتُ إِلَّا عَلَيْكَ.

قَالَ: وَبِئْسَ فَكَيْفَ بَابِنَةَ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ عَلِمَ النَّاسُ مَا تَدْعُو إِلَيْهِ، وَ مَا نَجِنُّ لَهَا مِنَ الْغَدْرِ عَلَيْهِ.

فَقَالَ: هَلْ هِيَ إِلَّا عَمْرَةٌ انْجَلَتْ، وَ سَاعَةٌ انْقَضَتْ، وَ كَأَنَّ مَا قَدْ كَانَ لَمْ يَكُنْ... فَلَدْنِي مَا يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ. (٤)

قَالَ: فَضْرَبَ يَدَيْهِ عَلَى كَتِفِهِ، ثُمَّ قَالَ: رَبِّ كَرْبَةٍ فَرَجْتَهَا، يَا عُمَرُ.

٢٧ - التجاسر على أهل بيت الرسول ﷺ

ثُمَّ نَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

١ - سورة الغافر: الآية ٧٨.

٢ - «ه»: قَالَ: فَمَا رَأَيْنَا يَوْمًا أَكْثَرَ بَاكِئًا وَ بَاكِئَةً مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

٣ - أَنْ بَلَغَ هَذَا الْخَبَرَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ فِي نَفْسِ الْوَقْتِ الَّذِي كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ تَفَرُّقِ النَّاسِ، وَ لِذَلِكَ لَمَّا أَخْبَرَ بِهِ جَانِ النَّاسِ وَ ارْتِفَاعِ الْأَصْوَاتِ تَكَلَّمَ مَعَ عُمَرَ فِي كَيْفِيَّةِ إِصْلَاحِ الْأُمُورِ وَ نَتَجَتِ مَشْهُورَتِهِمْ أَنْ نَادَوْا بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً لِيَرْجِعَ النَّاسُ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ فَاطِمَةُ ﷺ بَعْدَ لَمْ تَخْرُجْ مِنْهُ (كَمَا يَظْهَرُ مِنْ دَلَائِلِ الْإِمَامَةِ). فَلَمَّا اجْتَمَعُوا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ بِتِلْكَ الْكَلِمَاتِ وَ فِي الْأَخِيرِ اسْتَنْكَرَتْ عَلَيْهِ أَمْسَلَمَةَ بِمَا سَيَأْتِي. ثُمَّ رَجَعَتْ ﷺ إِلَى بَيْتِهَا.

٤ - أَيْ كُلِّ ذَلِكَ فِي عَهْدِي.

أَيُّهَا النَّاسُ، مَا هَذِهِ الرَّعَّةُ، وَمَعَ كُلِّ قَالَةٍ أُمْنِيَّةٌ؟^(١) أَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الْأَمَانِي فِي عَهْدِ نَبِيِّكُمْ؟ فَمَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ، وَمَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ، كَلَّا بَلْ هُوَ بُغَالَةٌ شَهِدَهُ ذَنْبُهُ. لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَدْ لَعَنَهُ اللَّهُ. مَرَبٌ لِكُلِّ فِتْنَةٍ يَقُولُ: كَرُّوْهَا جَذَعَةَ ابْتِغَاءِ الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِ مَا هَرَمْتُ، كَأَمْ طِحَالٍ أَحَبُّ أَهْلِهَا الْغَوِيُّ.^(٢) أَلَا لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ، وَ لَوْ تَكَلَّمْتُ لَبَحْتُ، وَ إِنِّي سَاكِتٌ مَا تُرِكْتُ، يَسْتَعِينُونَ بِالصَّبِيَّةِ^(٣) وَ يَسْتَهْضُونَ النِّسَاءَ، وَ قَدْ بَلَغَنِي - يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ - مَقَالَةٌ سَفَهَائِكُمْ فَوَ اللَّهُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِلُزُومِ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنتُمْ، لَقَدْ جَاءَكُمْ فَأَوْثَقْتُمْ وَ نَصَرْتُمْ، وَ أَنتُمْ الْيَوْمَ أَحَقُّ مَنْ لَزِمَ عَهْدَهُ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَاعْدُوا عَلَيَّ أُعْطِيَتْكُمْ،^(٤) فَإِنِّي لَسْتُ كَاشِفًا فِنَاعاً وَ لَا بَاسِطاً ذِرَاعاً وَ لَا لِسَاناً إِلَّا عَلَيَّ مَنْ اسْتَحَقَّ ذَلِكَ، وَ السَّلَامُ.

۲۸ - استنکار أم سلمة

قال: فَأَطَّلَعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ رَأْسَهَا مِنْ بَابِهَا وَ قَالَتْ: أَلِمِثْلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ يُقَالُ هَذَا؟! وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ بَيْنَ الْأَنْسِ، وَ الْأَنْسُ لِلنَّفْسِ، رُبِّيْتُ فِي حُجُورِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ تَدَاوَلَتْهَا أَيْدِي الْمَلَائِكَةِ وَ نَمَتْ فِي حُجُورِ الطَّاهِرَاتِ، وَ نَشَأْتُ خَيْرَ مَنْشَأٍ وَ رُبِّيْتُ خَيْرَ مَرْبِيٍّ. أَتَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حَرَّمَ عَلَيْهَا مِيرَاثَهُ وَ لَمْ يُعَلِّمْهَا؟! وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لَهُ: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(٥) أَفَأَنْذَرَهَا وَ جَاءَتْ تَطْلُبُهُ؟! وَ هِيَ خَيْرَةُ النِّسْوَانِ وَ أُمُّ سَادَةِ الشُّبَّانِ وَ عَدِيلَةُ مَرْيَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ وَ حَلِيلَةُ لَيْثِ الْأَقْرَانِ، تَمَّتْ بِأَيِّهَا رِسَالَاتُ رَبِّهِ. فَوَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ يُشْفِقُ عَلَيْهَا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ،^(٦) فَيُوسِّدُهَا يَمِينَهُ وَ يَلْحَقُهَا بِشِمَالِهِ. رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ بِمَرَأَى لِغَيْكُمُ، وَ عَلَيَّ اللَّهُ تَرْدُونَ. فَوَاهَا لَكُمْ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ.^(٧)

۱ - فی شرح النهج: ما هذه الرعة الى كل قالة؟

۲ - و فی شرح النهج: احب اهلها اليها البغي.

۳ - و فی شرح النهج: بالضعفة.

۴ - العطا و العطاء ج أعطية و جمع الجمع اعطيات: ما يعطى.

۵ - سورة الشعراء: الآية ۲۱۴.

۶ - ای البرد.

۷ - الزيادة من قوله: «ثم ولت فاتبعها...» الى هنا من «الف». قال الراوى: فحرمت أم سلمة تلك السنة

٢٩ - خطابها مع رافع بن رفاعه تذكر غدير خم

[ثُمَّ وَلَّتْ، فَأَتْبَعَهَا رَافِعُ بْنُ رِفَاعَةَ الزُّرْقِيُّ فَقَالَ لَهَا: يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ تَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ ذَكَرَ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَجْرِيَ هَذَا الْعَقْدُ، مَا عَدَلْنَا بِهِ أَحَدًا. فَقَالَتْ لَهُ بِرِدَّتِهَا: إِلَيْكَ عَنِّي، فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ بَعْدَ غَدِيرِ خُمٍ مِنْ حُجَّةٍ وَلَا عُذْرٍ.]^(١)

٣٠ - شكواها إلى أمير المؤمنين عليه السلام

ثُمَّ أَنْكَفَأَتْ عليها السلام،^(٢) وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَتَوَقَّعُ^(٣) رُجُوعَهَا إِلَيْهِ وَ يَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ. فَلَمَّا [جَاءَتْ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَ] ^(٤) اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:
يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! اِشْتَمَلْتُ شِمْلَةَ الْجَنِينِ^(٥) وَ قَعَدْتُ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ،^(٦) نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ!^(٧) هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نِخْلَةَ^(٨) أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنَيْ. لَقَدْ أَجْهَدَ^(٩) فِي خِصَامِي، وَ الْفَيْئَةُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي،^(١٠) حَتَّى حَبَسْتَنِي قَبِيلَةَ نَضْرَهَا^(١١) وَ أَلْمَهَا جِرَةً وَ ضَلَّهَا، وَ غَضَبْتَ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ.^(١٢) خَرَجْتُ كَاطِمَةً، وَ عُدْتُ رَاغِمَةً أَضْرَعْتُ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتُ خَدَّكَ؟^(١٣) أَفْتَرَسْتَ الذُّنَابَ وَ أَفْتَرَشْتَ الشَّرَابَ،

١ - الزيادة من «الف» و «بردتها» أي قالت و هي عليها السلام غضبي، و «إليك عني» أي أبعده عني.

٢ - أي رجعت. «الف». فرجعت فاطمة إلى منزلها فتشكت. و في أمالي الشيخ الطوسي: لما انصرفت فاطمة من عند أبي بكر أقبلت على أمير المؤمنين عليه السلام و قالت:....

٣ - يتوقع و يتطلع كلاهما بمعنى ينتظر.

٤ - الزيادة من «ز».

٥ - اشتمل بالثوب: ادراه على جسده كله. و الشملة: ما يشتمل به و الشملة: هيئة الاشتمال. و عن السيد المرتضى و في أمالي الشيخ الطوسي هكذا: اشتملت مشيمة الجنين. و مشيمة الجنين هي محل الولد في الرحم. و الجنين: الولد ما دام في البطن.

٦ - و عن السيد المرتضى ر: حجرة.

٧ - أي كنت تنقض المقادير من جناح الصقور: و الآن يؤثر فيك ريش الطائر الضعيف.

٨ - و في الأمالي: ابتزني نخيلة أبي و بليغة ابني. الابتزاز: الاستيلاء و أخذ الشيء بقهر و غلبة.

٩ - «د» خ ل: أجهر.

١٠ - في الأمالي: و الله لقد أجدد في ظلامتي و ألد في خصامي.

١١ - عن السيد المرتضى: و الله لقد أجدد في ظلامتي و ألد في خصامتي حين منعتني الأنصار نصرها.

١٢ - و زاد السيد: و لا ناصر و لا شافع. و في الأمالي: خرجت و الله كاظمة.

١٣ - أضرعت أي أدللت، أضعت أي ضيقت.

مَا كَفَفْتَ قَائِلًا وَلَا أَغْنَيْتَ بَاطِلًا،^(۱) وَلَا خِيَارَ لِي! لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ مَنِّي وَ دُونَ ذَلَّتِي! عَذِيرِي
 اللَّهُ مِنْهُ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا.^(۲) وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ! وَيَلَايَ^(۳) فِي كُلِّ غَارِبٍ! مَاتَ
 الْعَمَدُ^(۴) وَ وَهَنَ^(۵) الْعَضُدُ. شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدَوَايَ إِلَى رَبِّي.^(۶) اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ
 قُوَّةً وَ حَوْلًا وَ أَشَدُّ^(۷) بَأْسًا وَ تَكْيِيلًا.

۳۱ - امیرالمؤمنین علیه السلام یخفف عنها الآلام

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَا وَيْلَ لَكَ،^(۸) بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِكَ،^(۹) ثُمَّ نَهَى عَنْ وَجْدِكَ، يَا
 ابْنَةَ الصَّفْوَةِ،^(۱۰) وَ بَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ، فَمَا وَنَيْتُ^(۱۱) عَنْ دِينِي، وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي، فَإِنْ كُنْتُ
 تُرِيدِينَ الْبَلْغَةَ فَرَزُقِكِ مَضْمُونٌ^(۱۲) وَ كَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ، وَ مَا أُعِدُّ لَكَ أَفْضَلُ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ،
 فَاحْتَسِبِي اللَّهَ. فَقَالَتْ علیها السلام: «حَسْبِيَ اللَّهُ» وَ أَمْسَكَتْ.^{(۱۳)(۱۴)}

- ۱ - و عن السيد: و رجعت راغمة، فقد أضعت جدك يوم أصرعت خذك و توسدت الورا كالوزغ و مستك الهناة و النزع ما كفت قائلا و لا أغنيت طائلا.
- ۲ - و فی امالی الطوسی: لیتنی مت قبل ذلك، مت قبل ذلتی و توفیت قبل منیتی عذیری فیک الله حامیا و منك عادیا. و عن السيد: و الهفتاه! لیتنی مت قبل ذلتی و دون هینتی. عذیری الله منك عادیا و منك حامیا.
- ۳ - و فی الامالی و عن السيد: «ویلاه» مکان «ویلاي» فی کلا الموردين.
- ۴ - فی الامالی: مات المعتمد.
- ۵ - «ز» و «د» خ ل: و هت، و عن السيد: و ذل العضد.
- ۶ - فی الامالی: شکوای الی ربی و عدوای الی ابی.
- ۷ - «د» خ ل: أحد.
- ۸ - «د» خ ل: عليك.
- ۹ - عن السيد: بل الويل لمن آخزتك.
- ۱۰ - فی الامالی: نهني من غريك يا بنت الصفوة، نهني عن وجدك ای امنی نفسك عن غضبك.
- ۱۱ - ما ونيت ای ما عجزت.
- ۱۲ - عن السيد: فما ونيت عن حظك و لا أخطأت فقد ترين مقدرتي فان ترزئي حَقَّكَ فَرَزُقَكَ مَضْمُونٌ.
- ۱۳ - عن السيد: و كفيلك مأمون و ما عند الله خير لك مما قطع عنك. فرفعت يدها الكريمة فقالت: رضيت و سلمت.
- ۱۴ - در پاورقیها موارد اختلاف نسخهها و کیفیت آن آمده است و رمزهای زیر برای اشاره به هفت کتاب اصلی مقابله شده تعیین گردیده است.

الف: دلائل الإمامة، ب: بلاغات النساء، ج: كشف الغممة، د: الاحتجاج، ه: منال الطالب، و: نشر الدر، ز:

الکتاب المبین. (کتاب اسرار فدک، ص ۱۳۲)

منابع متن کامل خطبه حضرت زهرا علیها السلام:

خطابه حضرت زهرا علیها السلام به بیست سند برای ما نقل شده است که اسناد معتبر هر یک در کتابهای مورد اعتماد ثبت شده است. راویان اصلی خطابه حضرت زهرا علیها السلام از این قرارند:

۱ - حضرت زینب کبری علیها السلام: این سند در کتابهای دلائل الامامه و بلاغات النساء و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و منال الطالب آمده است. ناقل از آن حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که در روایتی امام صادق علیه السلام به نقل از امام باقر علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام نقل کرده‌اند، و در روایتی زید بن علی بن الحسین از پدرش نقل کرده است.

۲ - امام حسین علیه السلام: این سند در کتابهای دلائل الامامه و بلاغات النساء آمده است و ناقل از آن حضرت امام سجاد علیه السلام است. و ناقل از آن حضرت زید بن علی بن الحسین است.

۳ - امام باقر علیه السلام: این سند در کتابهای دلائل الامامه و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است و ناقل آن جابر بن یزید جعفی است.

۴ - ابن عباس: این سند در کتاب دلائل الامامه آمده است و ناقل از آن عکرمه است.

۵ - عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام: این سند در کتابهای دلائل الامامه و بلاغات النساء و شرح نهج البلاغه و الکتاب المبین به نقل از نسخه خطی قرن دوم آمده است.

۶ - عایشه: این سند در کتاب الشافی (سید مرتضی) و الطرائف (ابن طاووس) و مناقب (ابن مردویه) آمده است و ناقل از او عروقه بن زبیر است.

۷ - محمد بن هشام: این سند در کتاب دلائل الامامه آمده است و ناقل از او پسرش هشام است.

۸ - عوانه: این سند در کتاب دلائل الامامه آمده و ناقل از او هشام بن محمد است.

۹ - ابن عایشه: این سند در الشافی (سید مرتضی) و دلائل الامامه آمده است و ناقلان از او محمد بن قاسم

(کتاب اسرار فدک، ص ۱۲۵ - ۱۲۶).

یمانی و نیز صفوانی هستند.

ترجمه فارسی خطابه حضرت زهرا علیها السلام درباره فدک

۱ - حضرت زهرا علیها السلام به مسجد می آید

هنگامی که ابوبکر ^(۱) تصمیم نهائی خود را در مورد غصب فدک از حضرت زهرا علیها السلام گرفت و نماینده حضرت را از آنجا اخراج نمود و این اخبار به آن حضرت رسید، سر مبارک را پوشانیدند و پوشش کامل بر تن نمودند و با عده‌ای از زنان خدمتکار و بانوان خویشاوندانشان برای اعتراض به ابوبکر به راه افتادند. هنگام راه رفتن لباس حضرت به زمین کشیده می شد و پایین لباس زیر پایشان می رفت، ^(۲) و راه رفتنشان چنان بود که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله راه می روند.

ابوبکر با عده زیادی از مهاجران و انصار و دیگر افراد نشسته بودند که حضرت وارد شدند، و با آمدن حضرت پرده‌ای ^(۳) بین ایشان و مردم آویخته شد. حضرت زهرا علیها السلام نشستند و چنان از سوز دل ناله‌ای نمودند که مردم را به گریه و ضجه

۱ - «د»: و عمر.

۲ - بعید نیست این عبارت حاکی از آن باشد که در اثر کثرت صدمات روحی و جراحات جسمی وارده، حضرت نمی توانسته‌اند با قامتی راست حرکت کنند. لذا لباس حضرت به زمین کشیده می شد و زیر پایشان می رفت و به همین علت جهت کمک در راه رفتن آن بانوی بزرگ عده‌ای از بانوان نیز همراه شدند.

۳ - «ج»: پرده سفید مصری.

و داشتند و مجلس را منقلب کردند. سپس لحظه‌ای^(۱) درنگ نمودند تا صدای ناله‌های مردم خاموش گردید و از جوش و خروش افتاد. با آرامش مجلس حضرت صحبت خود را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر ﷺ آغاز نمودند. مردم با شنیدن کلام آن حضرت بار دیگر شروع به گریه کردند، و حضرت برای بار دوم ساکت شدند، و هنگامی که مردم آرام گرفتند صحبت خود را از سر گرفتند و چنین فرمودند:

۲ - حمد و ثنا

کلام خود را آغاز می‌کنم با حمد و سپاس کسی که به ستایش و فضل و عزت و رفعت از همه کس سزاوارتر است.^(۲)

خداوند را بر نعمتهائی که عطا فرموده می‌ستایم، و بر إلهامش سپاس می‌کنم، و بر نعمتهای گسترده‌ای که ابتداءً عنایت نموده و نعمتهای فراوانی که عطا فرموده و تفضلات پی در پی که مرحمت کرده ثنا می‌نمایم. نعمتهای بی‌پایانی که از حدّ شمارش بیرون است، و قدرت بر شکر همه آنها نیست، و نهایت آنان قابل درک نخواهد بود. نعمتهایی که خداوند برای ازدیاد و دوام آنها ما را دعوت به شکرگذاری نموده، و بندگانش را بر فرستادن آنها مطیع خود گردانیده، و برای کامل نمودن بخششهایش از آنان حمد و ستایش خود را خواسته، و در کنار آن به طلب چنین نعمتهایی امر فرموده است.

گواهی می‌دهم که معبودی غیر «الله» نیست. تنها او معبود است و شریکی ندارد. کلمه‌ای است که تأویل آن اخلاص است و متضمّن رساندن قلوب به اعتقاد و حدانیت خداست، و آنچه را که عقل به آن پی می‌برد در اندیشه‌ها ظاهر نموده است. خداوندی که امکان دیدنش و قدرت توصیف او برای کسی نیست، و به خیال کسی نمی‌گنجد. خداوندی که تمام اشیاء را بدون آنکه چیزی قبل از آنان باشد بوجود آورده، و بی‌آنکه از نمونه‌هایی برای خلقت پیروی کرده باشد آنان را آفریده است. با قدرتش به

۱ - «ح»: مدت طولانی.

۲ - تذکر این نکته ضروری است که قسمت اول خطبه شامل معانی بلندی از توحید است و احتیاج به تفسیر دارد.

آنان وجود داده و با اراده خود آنان را خلق فرموده، بدون آنکه نیازی به خلقت آنان داشته باشد یا فائده‌ای به او عائد شود. بلکه علت در خلقت آنست که حکمت خود را برای ما سواش معلوم بنماید، و آنان را به اطاعت خود متوجه کند، و قدرت خویش را به منصفه ظهور برساند، و خلق را به عبادت خود بخواند و به دعوت خود عزت و غلبه بخشد.^(۱) همچنین برای دوری آنان از عذابش و سوق آنان به بهشتش ثواب را بر اطاعت خود و عذاب را در معصیتش قرار داد.

۳ - بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسیر رسالت

و گواهی می‌دهم که پدرم حضرت محمد بنده و فرستاده اوست، که خداوند او را قبل از خلقتش اختیار نمود، و قبل از بعثتش او را برگزید، و پیش از انتخابش نام او را معرفی کرد. این انتخاب هنگامی بود که مردم در مخفیگاه غیب پنهان بودند و در پس پرده‌های هولناک مستور و به نهایت عدم مقرون بودند.

علت این اختیار آن است که خداوند به سرانجام کارها آگاه و به حوادث روزگار احاطه دارد. و به زمان وقوع مقدرات عارف می‌باشد. برای اتمام امر خود او را مبعوث گردانید، و به قصد اجرای حکم خود او را برانگیخت، و برای انفاذ مقدرات حتمی خود او را به پیامبری اختیار نمود. آن حضرت مردم را دید که هر گروهی دارای دین مخصوص به خود است، و به آتشیهای افروخته خود روی آورده و بتان خود را پرستش می‌نمایند، و با آنکه فطرتاً معرفت خدا را دارند ولی منکر او هستند.

آنگاه خداوند به برکت پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله ظلمت‌ها را به نورانیت مبدل ساخت، و از قلبها مشکلات را برطرف نمود، و از دیده‌ها تحیر را زایل کرد، و مطالب مبهم را برای همگان روشن نمود. آن حضرت دعوت الهی خود را با هدف هدایت مردم آغاز کرد و آنان را از گمراهی نجات داد، و از لجاجتها آگاهی بخشید، و آنان را به دینی محکم هدایت نمود، و به راه مستقیم فراخواند.

سپس خداوند او را با رأفت و رحمت و اختیار به سوی خود خواند تا او را از

۱ - «الف»: و به کسانی که مردم را به سوی خدا می‌خوانند عزت ببخشد.

خستگی این دنیا آسوده گرداند و سنگینی بار ناملايمات را از او بردارد،^(۱) و او را در احاطه ملائکه ابرار و رضوان پروردگار غفار و مجاورت ملک جبار قرار دهد. درود خدا بر پدرم پیام‌آور و امین وحی خدا و برگزیده و منتخب از خلق و مرضی او. درود و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد.

۴ - خطاب حضرت به مهاجرین و انصار

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام متوجه اهل مجلس شدند، و خطاب به تمام مهاجرین و انصار فرمودند:

شما بندگان خدا پرچم و علم امر و نهی الهی، و دربردارنده دین و وحی او و پاسداران خدا بر خود هستید، و رساننده احکام الهی به دیگر امتهایی که در اطراف شمایند می‌باشید. در بین شما شخصی است که استحقاق زعامت دارد، و او کسی است که قبلاً در مورد اطاعت او متعهد شده‌اید.^(۲)

۵ - قرآن و اهل بیت علیهم السلام

و ما یادگارانی هستیم که خداوند ما را نمایندگان خود بر شما قرار داده، و به همراه ما کتاب ناطق الهی و قرآن صادق و نور تابناک و شعاع درخشنده‌ای است که دلیلهای آن روشن و اسرار آیاتش ظاهر است، و با ما دلیل و برهانی است^(۳) که ظواهرش متجلی و استماع آن برای مردم همیشگی است (و ملال آور نیست). پیروان او بنخاطر آن مورد رشک دیگران هستند، و تبعیت او بشر را به رضوان خدا سوق می‌دهد، و گوش دادن به آن نجات را به دنبال می‌آورد. در او است بیان دلیلهای نورانی الهی، و پنندهای مکرر خداوند، و واجباتی که تبیین شده و محرّماتی که از آن منع گردیده، و

۱ - «د»: سپس خداوند او را با رأفت و اختیار و میل خود و با ایثار بسوی خود برد، و «محمّد صلی الله علیه و آله» با رفتنش از رنج این دنیا آسوده گشت.

۲ - «ب»: آیا برای خود حقی پنداشته‌اید؟ آیا خداوند پیش از این عهده‌ای را درباره شما مقدم نداشت؟! «ج»: و شما رساننده احکام الهی به امتهایی که در اطرافتان هستند می‌باشید. در شما عهده‌ای است که خداوند پیش از این قرار داده است.

۳ - منظور قرآن است.

احکامی که کافی است و ادله‌ای که روشن است و کلماتی که شفا بخش است، و فضائلی که بدان دعوت شده، و اموری که اجازه در انجام آن داده شده، و رحمتی که امید آن می‌رود، و قوانینی که واجب شده است.

۶ - حکمت دستورات الهی

پس خداوند ایمان را طهارت شما از شرک قرار داد، و نماز را دوری از کبر، و زکات را صفای روح و زیادی در روزی و روزه را تحکیم اخلاص، و حج را بلندی و رفعت دین، و عدالت را نظام قلبها و قبولی دین، و اطاعت ما را موجب نظم ملت و امامت ما را امان از تفرق و جدائی، و جهاد را عزت اسلام،^(۱) و صبر را کمکی بر استحقاق اجر، و امر به معروف را باعث مصلحت عمومی، و نهی از منکر را برای تنزیه دین، و نیکی به والدین را حفظ از نارضایتی، و صله ارحام را مایه طولانی شدن عمر و کثرت افراد یک دل، و قصاص را حفظ خونها، و وفای به نذر را روزنه‌ای برای بخشش گناهان و کامل نمودن کیل و وزن را برای حفظ اموال از نقص و ضرر، و نهی از نوشیدن شراب را دوری از پلیدی، و پرهیز از نسبت ناروا به بانوان عقیفه را مانع از لعنت،^(۲) و دوری از دزدی را سبب جلوگیری از اعمال زشت و نخوردن مال یتیم و برنداشتن آن را پناهی از ظلم، و نهی از زنا را حفظ از غضب الهی، و عدالت در احکام را مایه دل گرمی مردم، و ظلم ننمودن در حکم را برای ترس از حق قرار داده، و برای اخلاص در قبول ربوبیت خود شرک را حرام نموده است.

پس تقوای الهی را در بالاترین درجه پیشه خود بنمائید. و در حالی از این دنیا بروید که مسلمان باشید، و از فرامین خدا روی برنگردانید، و در آنچه که امر و نهی فرموده او را اطاعت کنید، که خدا فرموده: فقط بندگان آگاه از خدا می‌ترسند. پس حمد و ثنای خدائی را بجا آورید که با عظمت و نورش تمام اهل آسمان و زمین در جستجوی وسیله‌ای بسوی اویند. و ما آن وسیله الهی در خلقتش هستیم، و ما آل

۱ - «ب»: و دوستی ما را عزت اسلام.

۲ - احتمالاً اشاره به آیه ۲۳ از سوره نور است که می‌فرماید: «کسانی که به زنان عقیفه مؤمنه نسبت

ناروا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برایشان عذابی بزرگ است.»

رسول خدائیم، و ما مقرّبان درگاه خدا و جایگاه قدس او، و حجّت غیبی الهی و وارث انبیاء اویسیم.

۷ - بدانید من فاطمه هستم

سپس فرمود:

ای مردم بدانید من فاطمه‌ام، و پدرم محمد است. کلام اول و آخر من این است، و در این مطلب اشتباه نمی‌کنم و آنچه که انجام می‌دهم گزاف نیست. ^(۱) پس با گوشه‌های شنوا و قلبهای آگاه سخن مرا گوش کنید.

۸ - سیر رسالت پیامبر ﷺ

آنگاه فرمود: فرستاده خدا نزد شما آمد که از شما بود و تحمل مشقت شما بر او دشوار بود و او نسبت به هدایت شما بسیار پافشاری داشت و نسبت به مؤمنین با رحمت و رأفت بود. اگر در حسب و نسب او نظر کنید و او را بشناسید می‌یابید که در بین تمام زنان او تنها پدر من است، و در بین تمام مردان او تنها برادرِ پسر عموی من (علی علیه السلام) است و چه خوب انتسابی است. او رسالت الهی خود را به انجام رسانید و امور باعث عذاب پروردگار را اظهار نمود، و از راه و روش مشرکان روی گرداند. ^(۲) کمر آنان را شکست، و آنان را به اندوه مبتلا کرد، و مردم را با حکمت و پند نیکو به راه خدا دعوت نمود.

بُتان را شکست و سرهای گردنکشان را به خاک افکند، تا آنکه اجتماع آنان را از هم پاشید و آنان از صحنه پشت نمودند و نور صبح هدایت ظلمت شرک را شکافت و پرده از حق برداشته شد. زعیم دینی گوینده شد، و آتش کفر خاموش گردید، و زبان شیاطین لال شد و پست فطرتان منافق هلاک شدند، و گره‌های کفر و خلاف از هم گشوده شد، و شما به کلمه اخلاص تکلم نمودید با عده‌ای از پاکان که عقیف بودند. شما بر لبه پرتگاه آتش قرار داشتید که پیامبر الهی شما را نجات داد. شما کسانی بودید

۱ - «الف»: و در صحبت خود، کلامی گزاف و دور از حق نمی‌گویم.

۲ - «ب»: و در مقابل راه و روش مشرکان ایستادگی نمود.

که بتان را پرستش می کردید. و قماربازی می کردید. چنان خوار بودید که جرعه هر نوشنده و شکار هر طمعکار و همچون آتشگیره‌ای که بردارنده آن زیاد توقف نمی کند بودید،^(۱) و زیر قدمهای دیگران قرار داشتید. آب آشامیدنی شما آب کدر، و خوراک شما پوست دباغی نشده بود.^(۲) می ترسیدید که مردم از اطرافتان ناگهان بر شما حمله کنند.

۹ - علی علیه السلام در تبلیغ رسالت

تا آنکه خداوند تبارک و تعالی به برکت پیامبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله شما را نجات داد بعد از همه اینها، و بعد از آنکه او گرفتار پهلوانان کفار و گرگان عرب و گردنکشان اهل کتاب گردید. هرگاه که آتش جنگ را می افروختند خداوند آن را خاموش می نمود و هر زمان که قدرت پیروان ضلالت ظاهر می شد یا دشمنان مشرک دهان خود را برای از بین بردن شما باز می کردند برادرش علی را برای نابودی آنان به عمق دهانشان می افکند.^(۳) او هم تا گوشهای آنان را پایمال نمی کرد، و آتش آنان را با شمشیرش خاموش نمی نمود باز نمی گشت.

او (علی علیه السلام) کسی بود که در راه خدا سختی و مشکلات را تحمل می کرد و استقامت از خود نشان می داد، و نزدیکترین اشخاص به پیامبر و آقای اولیای خدا بود. در راه خدا کمر همت بسته بود و دلسوزانه و با جدیت و تلاش پیگیر عمل می کرد، و در راه خدا سرزنش ملامت کنندگان تأثیری در او نداشت.

۱ - در این جملات حضرت شدت بی‌ارزشی آنان را در مقایسه با سایر ملل عصر خود بیان فرموده‌اند که همچون یک جرعه که نوشنده‌ای بنوشد و در نظرش ارزشی نداشته باشد و چنان بی‌قدرت که هر طمع‌کاری هوس حمله به آنان را داشته باشد و چنان ناپایدار که همچون آتشگیره‌ای که برای روشن کردن آتش بکار می‌گیرند و زود خاموش می‌شود، بودند.

۲ - پوست تازه دباغی نشده گاهی از شدت فقر مورد استفاده خوردن قرار می‌گرفت. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

و حسبک داء ان تبیت ببطنة
و حولک اکباد تحنّ الی القدّ

یعنی: برای مریضی روح تو همین بس که سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکمهای گرسنه‌ای در آرزوی خوردن پوست دباغی نشده باشند.

۳ - یعنی او را به قلب دشمن می‌فرستاد.

و این در حالی بود که شما در زندگی راحت و در کمال آرامش و امنیت و نشاط بودید، و در رفاه زندگی خوش می‌گذرانیدید. غذای لذیذ می‌خوردید و آب زلال می‌نوشیدید و انتظار رسیدن بلاها را بر ما داشتید و منتظر شنیدن اخبار آن بودید! (۱) و چون جنگی شدت می‌گرفت خود را کنار می‌کشیدید، و هنگام کارزار و جنگ فرار می‌کردید.

۱۰ - رفتار مردم بعد از رحلت پیامبر ﷺ

هنگامی که خداوند جایگاه انبیا و منزلگاه برگزیدگان را برای او اختیار نمود و آنچه به او وعده داده بود به اتمام رساند کینه و دشمنی ناشی از نفاق شما ظاهر گردید، و پوشش دین کهنه شد و جامه‌اش مندرس و استخوانش ضعیف گردید، و آن قدرت ضعیف از بین رفت. سکوت کننده گمراهان به تکلم درآمد، و گمنام ذیلان ظاهر شد، و شخص مورد قبول اهل باطل صدا درآورد، و در عرصه شما قدرت نمایی کرد. (۲) شیطان از کمینگاه خود سر برآورد و شما را به سوی خود خواند و شما را دعوت نمود و دید که دعوت او را اجابت می‌نمایید و آماده فریب خوردن از او هستید، و چون شما را به قیام بر علیه حق خواند قیام و سرعت قبول شما را یافت، و چون شما را بر ضد حق به غضب و خشم در آورد شما را غضبناک دید. پس شتر دیگران را برای خود علامت گذاری نمودید و آن را به آبی که از آن شما نبود حاضر کردید. (۳) تمام این قضایا در حالی بود که فاصله زیادی نشده و زخم هنوز وسیع بود و جراحات هنوز التیام نیافته و پیامبر هنوز دفن نگردیده بود! (بانی‌رنگ و دروغ بر مردم جلوه دادید که حضورتان در سقیفه برای دفع فتنه بوده است). به گمان ترس از بروز

۱ - «ج»: و شما در آسایش و وسعت، در نهایت آرامش و امنیت، منتظر اخبار بودید.

۲ - «الف»: و هنگام شدت جنگ از میدان جنگ روی می‌گردانیدید، تا آنکه خداوند به برکت حضرت محمد ﷺ ستون دین را برافراشت.

۳ - در اینجا حضرت فاطمه علیها السلام حالت حاکم بر اجتماع پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با ظرافت تمام توصیف فرموده‌اند و با بکار بردن کنایات دقیق عمق فاجعه‌ای که در جامعه مسلمین بوقوع پیوسته را ترسیم نموده‌اند. در قسمت اول از بین بردن ظواهر دین و ظهور نفاق را مطرح فرموده و مرحله دوم اوصاف حاکم غاصب از جهت فقدان التزام به عهد پیامبر و سوابق باطنش را بیان نموده‌اند.

فتنه به سرعت اقدام کردید ولی بدانید که در فتنه سقوط کردید و جهنم کافران را از هر سو در بر می‌گیرد.

این کارها از شما بعید بود و چگونه چنین کاری کردید و به کجا باز می‌گردید، با اینکه کتاب خدا در بین شماست؟! کتابی که آموزش ظاهر و احکامش نورانی و علامتهایش واضح و نواهی‌ش تبیین شده و اوامر‌ش روشن است. به چنین کتاب خدایی پشت نمودید. وای بر شما! آیا می‌خواهید از او روی گردانید یا به غیر آنچه که در آن است حکم کنید؟ بد جایگزینی برای ظالمان است، و کسی که غیر اسلام را بعنوان دین برگزیند از او قبول نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

سپس درنگ نکردید مگر به مقدار آرام شدن فتنه و جای گرفتن قلاده آن که شروع نمودید در برافروختن شعله‌های فتنه و برانگیختن هیز مه‌های آن و ندای شیطان مکار را اجابت کردید و شروع به خاموش کردن انوار دینی روشن و بی‌اعتنایی به سنتهای پیامبر برگزیده نمودید. به ظاهر طرفداری از دین می‌نمایید در حالی که در باطن به نفع خود عمل می‌کنید و نسبت به اهل بیت و فرزندان‌ش با حيله و نیرنگ رفتار می‌کنید.^(۱) ما در مقابل اذیت‌های شما صبر می‌کنیم مانند صبر کسی که با چاقوهای بزرگ و پهن اعضایش را قطعه قطعه کنند و تیزی نیزه را در بدنش فرو برند!

۱۱ - فدک و ارث

و شما اکنون معتقدید که ارثی و نصیبی برای ما نیست! آیا در پی حکم جاهلیت هستید؟! و چه حکمی بهتر از حکم الهی برای گروهی است که یقین دارند؟! آیا نمی‌دانید؟! البته که همچون آفتاب تابنده برای شما روشن است که من دختر اویم از شما مسلمانان بعید است! آیا بزور ارث پدرم گرفته شود؟

ای پسر ابوقحافه، آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت ارث ببری ولی من

۱ - دو جمله «تشریون حسوا فی ارتقاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء» اشاره به دو ضرب المثل عربی است که اولی به معنای کسی است که در ظاهر نشان می‌دهد فقط خامه روی شیر را می‌خورد ولی گاهی از شیر هم می‌نوشد، و دومی به معنای کسی است که در کار مهمی خود را مخفی می‌کند و از مخفیگاه ناظر ماجرا است. یعنی مردم در کمک به اهل بیت علیهم السلام خود را مخفی کردند و از دور ناظر ماجرا بودند.

از پدرم ارث نبرم؟ مطلبی تعجب آور و متحیر کننده آورده‌اید که از روی جرأت بر قطع رحم رسول الله و شکستن پیمان چنین اقدامی کرده‌اید! آیا از روی عمد کتاب خدا را رها کرده و پشت سر خود افکندید؟ آنجا که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد»^(۱) و آنچه حکایت نموده از قضیة یحیی و زکریا آنجا که می‌فرماید: «پروردگارا فرزندی به من عنایت فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد»^(۲) و فرموده: «و خویشان میت بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا در ارث بردن تقدّم دارند»^(۳) و فرموده: «خداوند در رابطه با اولادتان سفارش می‌نماید که فرزندان پسر دو برابر فرزندان دختر ارث می‌برند»^(۴) و فرموده: «اگر میت چیزی بعد از خود باقی بگذارد برای والدین و خویشان به نیکی وصیت نماید این حقی است که متقین باید آن را انجام دهند»^(۵)

گمان نمودید بهره‌ای از ارث برای من نیست و از پدرم ارثی به من نمی‌رسد و بین من و پدرم نسبتی نیست؟! آیا خداوند شما را به آیه‌ای اختصاص داده که پدرم را از آن خارج نموده است؟ یا می‌گوئید ما اهل دو مذهب هستیم که از یکدیگر ارث نبریم؟! آیا من و پدرم هر دو اهل یک مذهب نیستیم؟! یا اینکه شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم (علی علیه السلام) آگاه‌ترید؟

اکنون که فدک را نمی‌دهی این مرکب زین و افسار شده آماده را بردار تا در قبر همراه تو باشد و روز قیامت وبال آن گریبان‌ت را بگیرد. خداوند خوب حکم‌کننده‌ای و حضرت محمد صلی الله علیه و آله خوب زعیمی ز قیامت خوب وعده‌گاهی است. بعد از مدت کوتاهی پشیمان می‌شوید، و در روز قیامت اهل باطل زیان می‌کنند، و زمانی پشیمان شوید که برای شما نفعی ندارد، و برای هر خبری زمان وقوعی است، و بزودی می‌فهمید عذاب خوارکننده گریبان چه کسی را می‌گیرد و چه کسی است که عذاب

۱- سوره نمل: آیه ۱۶.

۲- سوره مریم: آیه‌های ۴ و ۵ و ۶.

۳- سوره انفال: آیه ۷۵.

۴- سوره نساء: آیه ۱۱.

۵- سوره بقره: آیه ۱۸۰.

دائمی بر او نازل می شود.

۱۲ - خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله

سپس حضرت نظری به مرقد پدر افکند و گریه کرد و در ضمن ابیاتی از شعر چنین فرمود:

ای پدر! بعد از رحلت تو واقعه های بزرگ و قضایای مشکلی واقع شد، که اگر تو شاهد آن بودی مصیبت برایمان بزرگ نمی آمد.

ما همچون زمینی که باران فراوان را از دست دهد، تو را از دست دادیم، و قوم تو فاسد گردیدند. پس شاهد آنان باش و غائب مباش. و برای هر اهلی مزیت و برتری بر دیگر نزدیکان نزد خدای متعال است. آن هنگام که تو رفتی و خاک بین ما و تو حایل شد مردمانی کینه های خود را بر ما ظاهر نمودند.

اکنون که تو از بین ما رفته ای و تمام زمین غصب شده مردم با چهره گرفته با ما روبرو می شوند و ما خوار شده ایم، و بزودی در روز قیامت باعث ظلم خانواده ما می فهمد که به کجا باز می گردد.

تو همچون ماه چهارده شبه و نوری بودی که از تو کسب نور می شد و کتابهای آسمانی از طرف خدای با عزت بر تو نازل می گردید.

و جبرئیل با آوردن آیات الهی با ما انس داشت و بارفتنت در تمام خیرها را بستی شهر من با آن وسعتش بر من تنگ شده و دو سبط تو خوار گشتند که در این برای من بلایی است.

ای کاش قبل از رفتن تو مرگ با ما روبرو می شد هنگامی که تو از پیش ما رفتی و تلی از خاک مانع از تو شد. ما مبتلا به مصیبت از دست رفتن عزیزی شدیم که هیچ محزونی از مردم چه عرب و چه عجم به رفتن چنین عزیزی مبتلا نشده است.

پس هر اندازه که در این دنیا زندگی کنیم و تا زمانی که چشمهایمان باقی است برای تو با اشکی ریزان گریه می کنیم.

۱۲ - خطاب به انصار

سپس حضرت نگاهی به جانب انصار نمود و فرمود:

ای یادگاران زمان پیامبر، وای یاوران دین و پناه‌دهندگان اسلام! این چه سستی است در یاری من و چه ضعفی است در کمک به من و چه کوتاهی است درباره حق من و چه خوابی است که در مورد ظلم به من شما را فرا گرفته است؟! آیا پیامبر ﷺ پدرم نمی‌فرمود: «حرمت هر کسی را نسبت به فرزندانش باید نگاه داشت»؟ چه زود کار خود را کردید، و عجب زود به کاری که زمانش نرسیده بود اقدام نمودید! و شما قدرت کمک به آنچه من طلب می‌کنم و قوت برگرفتن آنچه در پی آن هستم و می‌خواهم دارید. آیا به راحتی می‌گویید «محمد رسول خدا از دنیا رفت»؟^(۱) بجان خودم قسم این واقعه‌ای مهم است که شکافی عظیم و گسیختگی گسترده‌ای همراه داشت، و التیام‌دهنده آن مفقود بود. با غیبت پیامبر زمین تاریک گردیده و برگزیدگان الهی محزون گشته‌اند، و در مصیبت او آفتاب و ماه گرفته و ستارگان پراکنده شدند. با رحلت او امیدها به یأس مبدل شد، و حریم آن حضرت از بین رفت، و حرمت او مورد اهانت قرار گرفت.

بخدا قسم رحلت پیامبر ﷺ بلیه بسیار بزرگ و مصیبت عظیم است که مصیبتی مثل آن و حادثه ناگواری همچون آن در دنیا نخواهد بود و به این مصیبت عظمی کتاب خدا در خانه هایتان و در هر صبح و شام آگاهی داده و به آن در گوشه‌هایتان باندا و فریاد و خواندن و فهماندن خبر داده است. و همچنین خبر داده از آنچه که به انبیای الهی و فرستادگان خداوند در گذشته رسیده که حکم نهائی و قضا و قدر حتمی است. (آنجا که فرموده:)

«و نیست محمد مگر فرستاده خدا که قبل از او پیامبران آمده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود به جاهلیت خود برمی‌گردید و مرتد می‌شوید؟ کسی که مرتد شود به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند شکرگزاران را پاداش می‌دهد.»^(۲)

۱ - شرح نهج البلاغه: آیا با رفتن پیامبر دینش را از بین می‌برید؟ آگاه باشید که رحلت او قسم بجانم واقعه‌ای مهم است.

۲ - سوره آل عمران: آیه ۱۴۴.

۱۴ - ظلم به فاطمه علیها السلام در انظار مردم

از شما بعید است ای پسران قبیله! ^(۱) آیا در ارث پدرم به من ظلم شود در حالی که شما حال مرا می بینید و صدای مرا می شنوید و اجتماعتان منسجم است و ندای نصرت طلبی من به شما می رسد، و آگاهی بر مظلومیت من همگی شما را فرا گرفته است؟!!

این در حالی است که شما هم تدارکات و افراد و هم خانه و سرپوش و هم وسیله و قدرت و هم اسلحه و وسیله دفاع دارید. فراخوانی من به شما می رسد ولی پاسخ نمی دهید! و فریاد من به شما می رسد ولی به دادخواهی نمی آید!

شما متصفید به این که بر دشمن بدون سپر و زره حمله می کنید و به خیر و صلاح شناخته شده اید. و شما کسانی هستید که بعنوان برگزیده خدا و منتخب او برای ما اهل بیت انتخاب شده اید. و همان کسانی هستید که با عرب به مبارزه برخاستید و خود را وارد امور سخت کردید و متحمل سختی و زحمت شدید و با امتها به جنگ برخاستید و پهلوانان را بدون سستی دور نمودید.

ما و شما چنان بودیم که شما را امر می کردیم و شما اطاعت می کردید، تا بوسیله ما برای شما آسیاب اسلام به گردش درآمد، و برکات روزگار ^(۲) به جریان افتاد، و تکبر شرک به ذلت کشیده شد، و جوشش دروغ ساکن گردید، و آتش جنگ خاموش گشت، و دعوت به فتنه و آشوب آرام گرفت، و دین در اجتماع شکل گرفت.

۱۵ - با امامان کفر بکنید

بعد از این سوابق، حال بعد از روشن شدن حق به کجا می روید، و بعد از آنکه بیان شده بود، و بعد از اعلان حق کجا آن را پنهان کردید، و چرا بعد از این اقدامات به گذشته خود رجوع نمودید، و بعد از ایمان مشرک شدید، و بعد از شجاعت ترسیدید

۱ - منظور از پسران قبیله انصار هستند که از دو قبیله اوس و خزرج تشکیل می یافتند و «قبیله» نام مادر آنان است که چندین نسل قبل، نسبشان به او منتهی می شود.

۲ - در عبارت عربی چنین آمده است: «و در حلب البلاد» که کلمه «حلب» به معنای شیر است ولی در اینجا کنایه از برکات است.

از گروهی که بعد از پیمان بستنشانی سوگندهای خود را شکستند و در دین شما طعنه وارد نمودند.

با امامان کفر جنگ کنید که آنان پایبند به سوگندهایشان نمی‌باشند، تا شاید از کارهای خود برگردند. آیا با گروهی که سوگندهای خود را نادیده گرفتند و قصد بیرون نمودن رسول الهی را دارند کارزار نمی‌نمایید، و حال آنکه آنان ابتدا شروع به جنگ نمودند؟ آیا از آنان هراس دارید؟ خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.

۱۶ - خواری حق بدست مردم

آگاه باشید! بخدا قسم شما را می‌بینم که به زندگی راحت میل پیدا نموده‌اید. و کسی که سزاوار منصب حل و فصل امور است از جایگاهش دور نمودید، و به راحتی تن در داده‌اید، و از جای وسیع به جای تنگ پناه آورده‌اید، و از دین برگشتید و آنچه را که حفظ می‌کردید دور افکندید، و چیزی را که به آسانی خورده بودید، برگردانید. اگر شما و تمام کسانی که در زمین هستند کافر شوند خداوند از همه آنها بی‌نیاز است و خداوند سپاس شده است. آیا خبر کسانی که قبل از شما از قوم نوح و عاد و ثمود و اقوامی که بعد از اینان آمده‌اند به شما نرسیده؟ قضایای آنان را جز خدا نمی‌داند که رسولان الهی با بیّنات به سوی آن اقوام آمدند، ولی آنان دستهای خود را در دهان خود گذارده و گفتند ما به آنچه که شما فرستاده شده‌اید کافریم، و در آنچه که ما را بسویش می‌خوانید در شک و تردید هستیم.

۱۷ - عار و عذاب بر کسی که دختر پیامبر ﷺ را خوار کند

من گفتم آنچه گفتم در حالی که می‌دانم یاری نکردن وجودتان را فرا گرفته و بی‌وفائی همچون لباسی بر قلبهای شما پوشیده شده است. ولی این سخنان بخاطر رسیدن جان به لبم بود، و آهائی بود که برای خاموش نمودن آتش غضبم کشیدم، و سستی تکیه گاهم بود و اظهار غصه سینه‌ام است که دیگر نتوانستم آن را مخفی کنم و برای اتمام حجّت بود.

پس شتر خلافت را بگیرد و با طناب، رَحْل^(۱) آن را محکم به شکم آن ببندید، در حالی که کمر آن شتر مجروح شده و استخوانهایش شکسته و پاهایش ضعیف شده و کف پاهایش نازک گردیده و عیب آن همیشه باقی است. به غضب خدای جبار و ننگ ابدی علامت گذاری شده، و پیوسته به آتش الهی روشن است، آتشی که بر قلبها اثر می‌گذارد و در عمودهای کشیده بر آنان ملازم شده است. آنچه انجام می‌دهید نزد خداوند محفوظ است و بزودی کسانی که ستم کردند می‌فهمند به کجا می‌روند.

۱۸ - من دختر پیامبرتان هستم

من دختر کسی هستم که شما را از عذاب شدیدی که در پیش دارید ترسانید. پس همگی درباره من حيله بکار بندید و به تأخیر نیندازید. شما کار خود را بکنید که ما هم در کار خود هستیم و منتظر باشید که ما هم منتظریم، و بزودی کفار خواهند دانست که عاقبت کار به نفع کیست. و بگو عمل کنید که بزودی خدا و رسول و مومنین عمل شما را می‌بینند و نامه اعمال هر انسانی را بر گردن او آویخته‌ایم. بنابراین هر کس به اندازه ذره‌ای عمل خیر انجام دهد نتیجه‌اش را می‌بیند و هر کس ذره‌ای عمل شر انجام دهد نتیجه‌اش را خواهد دید، و گویا کار چنین مقدر شده است.

۱۹ - جواب ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام

آنگاه ابوبکر در جواب حضرت گفت: راست می‌گوئی ای دختر پیامبر، پدر تو نسبت به مؤمنین با عطوفت و کریم بود و رحمت و رأفت داشت، و نسبت به کافرین عذاب الیم و عقاب عظیم بود. اگر بخواهیم نسب او را بنگریم در بین تمام زنان او را تنها، پدر تو می‌یابیم، و در بین دوستان صمیمیش تنها برادر پسر عمویت (علی علیه السلام) را می‌بینیم، که او را بر تمام دوستان برگزید، و علی کسی بود که او را در هر کار بزرگی یاری می‌نمود.

فقط انسان سعادت‌مند شما را دوست می‌دارد و تنها انسان شقی دور از خدا شما را دشمن می‌دارد. شما عترت پاک رسول خدا هستید و برگزیدگان منتخب او هستید.

۱ - رحل برای شتر در حکم زین برای اسب است.

راهنمایان ما بر کارهای خیر شما بید، و سوق دهندگان ما به بهشت شما هستید.

۲۰ - حدیث جعلی «النبی لا یورث»

و تو ای برگزیده تمام زنان و دختر بهترین پیامبران در آنچه که می گوئی راستگو هستی، و در وفور عقل سبقت داری، و حق تو رد نشده است و سخن راستی که می گوئی از تو منع نمی شود. قسم بخدا که از رأی و نظر پیامبر پا را فرانگذاشتم و کاری که کردم با اجازه او بود!! پیشتاز هر قوم به آنان دروغ نمی گوید، و من خدا را شاهد می گیرم - و او در شاهد بودن کافی است - که من شنیدم که رسول خدا می فرمود: «ما گروه پیامبران طلا و نقره و خانه و زمین به ارث نمی گذاریم و کتابها و حکمت و علم و نبوت را به ارث می گذاریم. و آنچه از مال دنیا از ما باقی می ماند از آن ولی امر بعد ما است که در او بنظر خویش حکم کند.»^(۱)

آنچه که تو در پی آن هستی را برای تهیه اسب و اسلحه قرار دادیم که مسلمانان با آن به مقابله دشمنان پردازند و با کفار جهاد کنند و با گردنکشان فجار را شمشیر بزنند! و این عمل به اجماع مسلمانان است و به تنهایی آن را انجام نداده‌ام و به رأی خود عمل نکرده‌ام. این حال و مال من برای تو و در اختیارت باشد! و ما آن را از تو نمی گیریم و برای دیگری ذخیره نمی کنیم. تو برترین بانوی امت پدرت و درخت طیبه‌ای برای فرزندان هستی! ما نمی خواهیم مال تو را که به تو تفضل شده از تو بگیریم، و مقام اجداد و فرزندان کم شمرده نمی شود. فرمان تو در آنچه که در ملک من است مؤثر و نافذ است! آیا اجازه می دهی در این باره با دستور پدرت مخالفت کنم!؟

۲۱ - پیامبر ﷺ مخالف قرآن نمی گوید

حضرت فاطمه علیها السلام در جواب او فرمود:

سبحان الله! هرگز پدرم نسبت به کتاب خدا روی گردان نبوده و مخالفت احکام آن

۱ - این حدیث جعلی ابوبکر است که برای غصب فدک آماده کرده بود. و حضرت زهرا علیها السلام در قسمتهای قبلی و بعدی بطور مفصل آن را رد کردند و جواب ابوبکر را دادند.

را نکرده، بلکه پیروی فرامین او را نموده و از جای جای آن متابعت نموده است. آیا همگی بر سر بی وفائی اجتماع کرده‌اید و عذرتان در این باره دروغی است که پرداخته‌اید. و این عمل شما بعد از رحلت پیامبر همانند آن غائله‌هایی است که در زمان حیات او دنبال می‌کردید.

۲۲ - تصریح قرآن به ارث انبیاء علیهم السلام

این کتاب خداست که حاکی عادل و گوینده‌ای است که فصل خصومت می‌کند، درباره پیامبری از پیامبران خدا می‌فرماید: «فرزندی به من عطا فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد». ^(۱) و می‌فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد» ^(۲). خداوند عزوجل در قرآن تقسیماتی در ارث قرار داده و حدود واجب میراث را تعیین کرده و سهم مرد و زن را بیان فرموده است. بطوری که عذر اهل باطل را باطل کرده و جای گمانها و شبهات را درباره مردگان از بین برده است. ولی نفستان بر شما حيله کرده و باید صبر نیکو کرد، و خداوند در مقابل آنچه شما می‌پردازید کمک کننده است. این دو نفر که در آیه ذکر شده‌اند پیامبرند، ^(۳) و تو می‌دانی که مقام نبوت ارث بردنی نیست و ارث بردن در غیر مقام نبوت است. پس برای چه از ارث پدرم محروم می‌شوم؟ آیا خداوند در کتابش آورده که: «بجز فاطمه دختر محمد»؟ به من نشان بده تا قانع شوم.

۲۳ - جواب ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام

ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر، تو عین دلیل و زبان حکمت هستی. جواب تو را آماده نکرده‌ام. و تو را در درستی گفتارت رد نمی‌کنم! ولی این مسلمانان قاضی بین من و تو باشند. آنچه انجام دادم اینان بر عهده من گذاردند و با توافق آنان و بدون قصد زورگویی و استبداد و مقدم داشتن دیگری این (فدک) را از تو گرفتم، و خودشان بر

۱ - سوره مریم: آیه ۶.

۲ - سوره نمل: آیه ۱۶.

۳ - اشاره حضرت به ادعای ابوبکر است که انبیاء ارث نمی‌برند. با این دو آیه که صریحاً ارث گذاشتن دو

پیامبر یعنی حضرت داود و حضرت زکریا علیهم السلام را بیان کرده است بطلان سخن ابوبکر روشن می‌شود.

این مطلب شاهدند.

۲۴ - خطاب به مسلمانان و تابعین آنها

حضرت فاطمه علیها السلام توجه خود را به مردم نمود و فرمود:

ای مسلمانانی که با سرعت به قول باطل روی آوردید، و در مقابل عمل ناپسند زیان آور سکوت نمودید و راضی شدید! آیا در کلمات قرآن تدبیر نمی‌کنید یا آنکه بر قلبهایتان قفلهایی زده شده است؟ بلکه اعمال بدتان قلبهای شما را پوشانده و گوش و چشمتان را بسته است. بد تأویلی کردید و چه بد مشورتی نمودید، و چه شری است آنچه خیر را با آن عوض کردید. قسم بخدا بارش را سنگین می‌یابید و عاقبتش را عذاب می‌بینید زمانی که پرده برای شما برداشته شود و پوشیده‌ها آشکار گردد و عذابهایی که گمانش را نمی‌برید از سوی پروردگارتان بر شما ظاهر گردد، و در آن هنگام صاحبان باطل زیان می‌کنند.

۲۵ - تأثیر خطبه حضرت

راوی می‌گوید: بعد از خطبه حضرت، چنان زن و مرد گریه کردند که تا آن روز دیده نشده بود، و مدینه به لرزه در آمد و مردم به هیجان آمدند و صداها بالا گرفت.

۲۶ - آنچه بین ابوبکر و عمر پس از خطبه حضرت زهرا علیها السلام اتفاق افتاد

هنگامی که این اخبار به ابوبکر رسید^(۱) به عمر گفت: دستت خالی باد! چه می‌شد اگر مرا به حال خود می‌گذاشتی که شاید این گسیختگی را به نوعی التیام می‌دادم و مسئله تشنج آور پیش آمده را طوری اصلاح می‌کردم؛ آیا این برایمان بهتر نبود؟

۱ - بعید نیست هنگام رسیدن این خبر به ابوبکر زمانی بوده که او هنوز در مسجد بود و مردم متفرق شده بودند. به همین جهت هنگامی که خبر اضطراب و ناله‌های مردم به او رسید با عمر درباره چگونگی برخورد با مسئله مشورت نمود و در نتیجه تصمیم گرفتند که مردم را دوباره به مسجد فراخوانند در حالی که هنوز حضرت زهرا علیها السلام در مسجد بودند (چنانکه از دلائل الإمامة استفاده می‌شود). وقتی مردم جمع شدند ابوبکر آن سخنان تهدیدآمیز را برای مردم زد و در پایان ام سلمه بعنوان اعتراض بر او مطالبی بیان داشت که ذکر خواهد شد. و بعد حضرت زهرا علیها السلام به منزل بازگشتند.

عمر گفت: در این تضعیف قدرت تو و سبکی مقام تو بود، و من برای تو دلسوزی کردم!

ابوبکر گفت: وای بر تو! پس کلمات دختر محمد چه می شود که مردم همگی دانستند که او چه می خواهد و ما چه حيله‌ای برای او پنهان کرده ایم؟!

عمر گفت: آیا بیش از یک تندی بود که از بین رفت و آیا بیش از یک لحظه‌ای بود که گذشت؟ و مثل آنکه آنچه بوده اصلاً واقع نشده است، و گناه آنچه که بود را بر عهده من بگذار!

راوی می گوید: پس ابوبکر با دستش بر شانه عمر زد و گفت: چه بسیار گرفتاری که تو آن را رفع نمودی!

۲۷ - جسارت بر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

آنگاه اعلان اجتماع مردم را داد و مردم جمع شدند و ابوبکر بر فراز منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا گفت: ای مردم، این چه حالتی است که با هر حرفی آرزویی است؟ این آرزوها در عهد پیامبران کجا بود؟ پس هر کسی که شنیده بگوید و هر که شاهد بوده صحبت کند. بلکه این قضیه همچون قضیه روباهی می ماند که شاهدش دُمش بود^(۱) خدا او را لعنت کند و لعنت کرده است! ملازم هر فتنه‌ای است و می گوید: «فتنه را بحال اولی برگردانید». طالب فتنه است بعد از آن که کهنه شده همچون ام طحال می ماند که محبوبترین اهلش نزد او گمراه است. آگاه باشید اگر خواسته باشم بگویم می گویم، و اگر تکلم نمایم مطلب را آشکار می کنم ولی تا زمانی که رهایم کرده باشند من سخن نمی گویم. از بچه‌ها کمک می گیرند و زنان را به یاری می طلبند.

ای انصار صحبت سفیهان شما به من رسیده است. قسم بخدا سزاوارترین مردم به رعایت عهد رسول خدا شما هستید. شما کسانی هستید که پیامبر به سوی شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری نمودید، و امروز شما از همه سزاوارترید که عهد او را پاس دارید. و بعد از این همه، فردا صبح برای گرفتن هدیه‌ها بیایید! من کسی هستم که

۱ - اشاره به یک ضرب المثل عربی است و معنایش این است که: شاهدهی بر مدعایش جز بعض و جزء خودش نیست.

پرده‌ای را نمی‌درم و دست و زبانی را بلند نمی‌کنم مگر بر کسی که سزاوار آن باشد! والسلام.

۲۸ - خطاب ام سلمه به مردم

راوی گوید: آنگاه ام سلمه سر خود را از حجره‌اش بیرون آورد و گفت: آیا به مثل فاطمه‌ای که دختر رسول خداست این حرفها زده می‌شود؟! در صورتی که او حوریه‌ای در بین انسانها، و آنیس برای نفس پیامبر است. در آغوش پیامبرتان تربیت یافته و نزد ملائکه دست به دست گردیده و در دامان زنان پاک رُشد نموده و به بهترین وجهی در وجود آمده و به نیکوترین صورت تربیت شده است.

آیا گمان می‌کنید پیامبر میراثش را بر او حرام نموده و او را از این مسئله آگاه ننموده است؟ با اینکه خداوند به او فرموده: «و خانواده نزدیک خود را از مخالفت احکام الهی بترسان».^(۱) آیا می‌شود پیامبر به فاطمه این مسئله را فرموده باشد ولی او مطالبه ارث نماید؟! و حال آنکه او بهترین زنان و مادر سرآمد جوانان و همتای مریم دختر عمران و همسر شیر شجاعان است. فاطمه‌ای که با پدرش رسالت‌های پروردگار پایان یافت.

قسم بخدا پیامبر نسبت به او در گرما و سرما دلسوزی می‌کرد و دست راست خود را زیر سر او می‌نهاد و روانداز او را دست چپش قرار می‌داد. عجله نکنید که پیامبر ناظر گمراهی شماست و بر خدا وارد می‌شوید، وای بر شما و بزودی خواهید دانست.^(۲)

۲۹ - خطاب حضرت با رافع و یادآوری غدیر

آنگاه حضرت (برخواست) و براه افتاد. رافع بن رفاعه به دنبال حضرت آمد و گفت: ای برترین بانوان، اگر حضرت ابوالحسن در رابطه با این مسئله قبل از این بیعتی که با ابوبکر شد صحبتی می‌کرد و این مطلب را به مردم تذکر می‌داد، ما شخص دیگری را

۱ - سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲ - راوی می‌گوید: ام سلمه در آن سال - بخاطر این سخنان - از سهمیه سالانه‌اش محروم شد.

بجای او نمی پذیرفتیم!

حضرت با حالت غضب به او فرمود: از من دور شو، خداوند بعد از واقعه غدیر خم برای احدی دلیل و عذری باقی نگذارده است!

۳۰ - شکایت به امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس فاطمه زهرا علیها السلام بسوی خانه مراجعت نمود در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام انتظار بازگشت حضرت را می کشید و منتظر از راه رسیدن آن بانو بود. چون حضرت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و وارد خانه شدند خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: ای پسر ابوطالب! آیا مانند جنین نشسته‌ای، و مثل اشخاص متهم در خانه جای گرفته‌ای؟ تو بالهای بازان شکاری را می شکستی و اکنون پر پرندگان بی بال و پر بر تو تأثیر کرده است؟!

این پسر ابوقحافه است که با قهر و غلبه بخشش پدرم و ذخیره دو پسر را می گیرد. او با جدیت تمام به مبارزه من برخاسته، و او را با دشمنی هرچه بیشتر در مقابل صحبت‌هایم یافتیم. تا آنکه انصار یاری خود را و مهاجران کمکشان را از من بازداشتند و چشمانشان را در یاری من بستند، و در نتیجه نه دفاع کننده‌ای هست و نه منع کننده‌ای!

با سینه‌ای پر از خشم که فروخورده بودم از منزل خارج شدم، و با خواری به خانه بازگشتم. روی خود را به ذلت افکندی هنگامی که صلابت را سست نمودی. تو گرگان را از هم دریدی، ولی اکنون خاک را فرش خود قرار داده‌ای! نه گوینده‌ای را از کلام بازداشتی و نه از باطلی منع نمودی، و من اختیاری از خود ندارم.

ای کاش قبل از این لحظه و قبل از خواریم می‌مردم. عذر من به درگاه خداوند همین بس که ابوبکر متجاوز بود و من می‌خواستم از تو حمایت کرده باشم. ای وای بر من در هر صبحگاه! و وای بر من در هر شامگاه! تکیه گاهها از بین رفت و بازو سست گردید. شکایت خود به پدرم می‌نمایم، و انتقام از ستم آنان از خداوند می‌خواهم. خداوند! تو در قدرت و قوت بر منع از آنان قوی تر هستی و عذاب و عقوبت تو سخت تر است.

۳۱ - تسلی امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو نیست، بلکه وای بر کسی است که بغض تو را دارد و با تو بد رفتار می‌کند. خود را از خشم بازدار، ای دختر پیامبر برگزیده وای یادگار نبوت. در دینم عجز نشان ندادم و از آنچه قدرت داشتم کوتاهی نکردم. اگر به اندازه کفاف زندگی می‌خواهی، روزی تو ضمانت شده است و متکفل آن مورد اعتماد است و آنچه برای تو آماده شده بهتر از چیزی است که از تو منع شده است. پس به حساب خدا قرار ده.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: «خدا مرا کافی است» و دیگر چیزی نفرمود.

محاكمه کوتاه

حضرت فاطمه علیها السلام بانیان سقیفه یا به وجود آورندگان طوفان امت را محاکمه میکند:

در مجلس داد خواهی بسیار کوتاهی که شاید چند دقیقه بیشتر طول نکشیده باشد فاطمه زهرا علیها السلام ابی بکر و عمر را به گونه ای محکوم می نماید که صلاحیت زمامداری را از آنان سلب می کند به طوریکه نه آنان و نه وکلای مدافعشان هیچگاه نخواهند توانست راهی برای تبرئه آنان پیدا کنند چون مدارک محکومیت بسیار قوی و محکم و مستدل است، و شایستگی خلافت را از آنان گرفته است.

جلسه محاکمه

مدعی: حضرت فاطمه علیها السلام

متهمین: ابوبکر و عمر

اتهام: غضب خدا و رسول و غصب خلافت

دادرس: قرآن و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله

● در اینجا ما شرح جریان این محاکمه را از قول اهل سنت ^(۱) بیان میداریم که در

۱ - الامامة و السياسة ابن قتیبه تحت عنوان (کیف کانت بیعة علی بن ابی طالب) داستان عیادت شیخین از فاطمه علیها السلام را کاملاً نقل نموده است - بنقل از کتاب السبعة السلف ص ۲۱ تألیف آقای فیروز آبادی - بنقل از

این موضوع عنایت خاصی است.

جلسه محاکمه در خانه علی علیه السلام تشکیل گردید

فاطمه علیها السلام در بستر بیماری آرمیده بود. ابوبکر و عمر بعنوان عیادت و پوزش خواهی از گذشته‌ها به در خانه آنحضرت آمدند و اجازه ورود خواستند. ابتدا دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را نپذیرفت. آنگاه از علی علیه السلام خواستند که برای آنان کسب اجازه ورود به خانه و احوالپرسی از زهرا علیها السلام بنماید، امیرالمؤمنین علیه السلام با جلب موافقت فاطمه علیها السلام به آنها اجازه ورود داد. به محض ورود آن دو به اطاق بی بی زهرا علیها السلام صورت از آنان برگرداند و رو به دیوار کرد تا آنان را نبیند. سلام کردند، ولی جوابی نشنیدند، ملاحظه می‌شود که فاطمه علیها السلام حتی جواب سلام آنها را هم نداد و این جز شدت خشم و رنجش فاطمه که در حقیقت خشم و ناخرسندی خدا و رسول اوست چیز دیگری را نمی‌رساند، از اینرو فردی که مورد خشم خدا و رسول است، استحقاق پاسخ سلام را ندارد.

سرانجام ابوبکر به سخن در آمد و در مقام عذر خواهی از فاطمه علیها السلام چنین گفت: «ای حبیبه رسول خدا، به پروردگار سوگند که قرابت و نزدیکی تو به رسول خدا نزد من محبوب‌تر است از قرابت و خویشاوندی خودم و من تو را بیش از دخترم عایشه دوست می‌دارم، و آرزو می‌کنم ای کاش روزی که رسول خدا وفات کرد من هم می‌مردم و بعد از آن حضرت زنده نمی‌ماندم. آیا گمان داری که من ترا نمی‌شناسم و به فضیلت تو آگاهی ندارم و با مقام والای شرافت تو آشنائی ندارم؟ آیا ترا از حقت محروم می‌کنم یا ارث تو را از رسول خدا صلی الله علیه و آله منع می‌کنم؟ من از رسول خدا شنیدم که فرمود: ما از خود ارثی باقی نمی‌گذاریم آنچه از ما به جا ماند صدقه است»^(۱). به این گونه عذر خواهی ابی‌بکر و سیاست او در پوزش طلبی ملاحظه شود. در صفحات پیشین ملاحظه شد که ابوبکر صریحاً دستور قتال و کشتار پناهندگان خانه فاطمه علیها السلام

۱ صحیح بخاری ج ۵ ص ۵ و ج ۶ ص ۹۶، صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۲. مسند احمد ج ۱ ص ۶ تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲

۱. ابوبکر در نقل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله متفرد است

را صادر کرده بود و عمر عامل اجرائی او هم بر آن بود تا خانه و اهل آن را هر چند فاطمه علیها السلام در میان آنان باشد به آتش کشد و حتماً این نقشه با رضایت قبلی و یا امضاء بعدی ابوبکر بوده است چون فاصله مسجد، تا خانه فاطمه چندان زیاد نبود و ابوبکر تمام جزئیات را به خوبی زیر نظر داشت - شعله آتش را در دست عمر می دید گفتار او را می شنید و یا گزارش حادثه ها لحظه به لحظه به او می رسید، هر چند به خوبی روشن نیست که برای آوردن علی علیه السلام به مسجد از کدام درب وارد شدند. آیا از دربی که از خانه علی علیه السلام به مسجد باز می شد یا دربی که از بیرون به خانه علی علیه السلام راه داشت، در صورت اول تمام جریانات را ابی بکر به وضوح می دید چون در آن موقع او و اطرافیان در مسجد نشسته بودند و انتظار آوردن علی علیه السلام را می کشیدند. با این حساب او می دید که عمر قصد آتش زدن خانه را دارد، در صورت دوم گزارش جریانات به او داده می شد و او از کم و کیف قضایا با خبر بود در هر حال اینطور استنباط می شود که ابوبکر مرد سیاست باز و زیرکی بود که می خواست از فرصت استفاده کند و با هر وسیله به هدف یعنی «ریاست» برسد. اگر فاطمه علیها السلام هم رنجیده خاطر گردید راه عذر خواهی باز است و با این وسیله هم امر بر مسلمانان مشتبه شده، خرسند خواهند شد، و هم او گوی خلافت و امارت را ربوده است. که این طرز رفتار جزء حیل های فریبکارانه یک مرد سیاست باز، چون سیاست بازان امروزی است، که تمام منطق آنان در این جمله خلاصه می شود: (الغایه تبرر الوسيله) یعنی بسوی هدف از هر وسیله و از هر راهی که ممکن باشد باید پیشروی کرد.

ولی فاطمه زهرا علیها السلام با اعلان خشم و نفرت خود از آنان، سیاست جاه طلبی ایشان را بر ملا ساخت.

الف: در مورد حدیث (ما پیغمبران ارثی باقی نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است) که ابوبکر آن را از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و به آن در غصب فدک استناد کرده بود و حتی در همین مجلس عذر خواهی و احوالپرسی هم باز آن حدیث را بازگو کرد، حضرت زهرا علیها السلام آن گونه که مورخین نوشته اند با شکوه و جلال خاصی در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و ابی بکر را به محاکمه کشید و با استناد به آیات قرآن جعل حدیث را اثبات و دروغ ابی بکر را آشکار ساخت برای وقوف و آگاهی

بیشتر بر جریان این محاکمه کبری (محاکمه در مسجد) و خیانت ابی بکر در جعل حدیث و نسبت دروغ بر رسول خدا ﷺ به کتب مربوط از جمله احتجاج طبرسی مراجعه کنید. (۱)

به هر حال در مجلس عیادت و یا محاکمه کوتاه سخن ابوبکر بپایان رسید، آنگاه فاطمه زهرا علیها السلام شروع به سخن کرد و فرمود: اگر من حدیثی از رسول خدا ﷺ برای شما نقل کنم آیا در خود می بینید که بدان اعتراف و طبق آن عمل کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

«شما را بخدا سوگند آیا از رسول خدا ﷺ نشنیدید که می فرمود: (رضای فاطمه رضای من است و خشم او خشم من است. کسی که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته هر که فاطمه را راضی و خرسند نگهدارد مرا خرسند ساخته است، کسیکه فاطمه را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است» (۲)

ابوبکر و عمر گفتند: «آری ما این حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیدیم.»

آنگاه فاطمه (سلام الله علیها) گفت (من خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا آزردید و به غضب و خشم در آوردید و برخلاف رضایت من عمل کردید، من هنگامی که رسول خدا ﷺ را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود) ابوبکر در جواب گفت من از غضب رسول خدا و غضب تو (ای فاطمه) به خدا پناه

۱- ج ۱ ص ۱۳۱- ۱۴۹ طبع نجف اشرف سنه ۱۳۸۶ هـ ق، و متن خطبه در صفحات پیشین گذشت.
 ۲- الامامة والسياسة ص ۱۴ و اعلام النساء ج ۳ ص ۲۱۴ بنقل از الغدير ج ۷ ص ۲۲۹ حدیث مذکور در فوق با الفاظ گوناگون از طریق سایر دانشمندان و مورخین اهل تسنن از رسول خدا ﷺ نقل گردیده است و ائمه صحاح سته و جمعی دیگر از رجال حدیث در سنن و مسانید خود ذکر کرده اند از جمله به این عبارت: «فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني»

«فاطمة بضعة مني يؤذيني ما أذاها و يغضبني ما أغضبها»

«و قال ﷺ لفاطمة: ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك»

و عبارات دیگر قریب بهمین مضمون - بنقل از کتاب الغدير ج ۷ ص ۲۳۲- ۲۳۵ - از ۵۶ کتاب اهل سنت - و کتاب فضائل الخمسة من الصحاح الستة ج ۳ ص ۱۵۵ - باب - أن الله يغضب لغضب فاطمة علیها السلام و ص ۱۵۱ - باب فی قول النبي ﷺ فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني - و کتاب السبعة السلف ص ۱۷ باب (ان فاطمة من اغضبها اغضب الله و رسوله...) بنقل از صحاح سته و غیر آن و از روایات متواتره اهل سنت بشمار می آید.

می‌برم، آنگاه ابوبکر سخت گریست. فاطمه علیها السلام فرمود: «بخدا قسم تو را (ای ابی‌بکر) در هر نماز که بخوانم نفرین خواهم کرد.»

آنگاه ابوبکر از منزل فاطمه علیها السلام خارج شد در حالی که مردم اطرافش جمع شده بودند و ابوبکر به مردم می‌گفت: «هر کدام از شما با خیال راحت زندگی می‌کنید و در کنار همسرانتان با خوشی روزگار می‌گذرانید و مرا در این حال تنها گذاشته‌اید. مرا در بیعت شما حاجتی نیست، استغفای مرا بپذیرید.»^(۱)

توجه شود که باز جناب خلیفه صحنه‌های سیاسی تازه‌ای را می‌آفریند، گاه می‌گریزد، گاه نزد مردم اظهار تظلم می‌کند. گاه از خلافت استعفا میدهد. تصور می‌رود که این صحنه‌ها جز برای عوام فریبی افراد ساده لوح نبوده است تا او را بر اقداماتش بر علیه فاطمه و علی علیهما السلام یاری کنند، باید به ابی‌بکر گفت که فاطمه علیها السلام در جلسه عیادت یا محاکمه به او و عمر فرمود: آیا به حدیث رسول خدا پس از اعتراف عمل می‌کنید؟

«ارایتکمان حدیثکما حدیثاً عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعرفانه و تفعلان به فقالا نعم»^(۲)

چرا فاطمه علیها السلام عمل را ضمیمه اعتراف نمود؟ بدین منظور بود که شرط صدق اعتراف، عمل است و اعتراف زبانی کافی به مقصود نیست.

از اینرو به جناب ابوبکر باید گفت: راه حل، بسیار روشن است. گریه ندارد! ناله ندارد! برای او کاملاً میسر است که از مقام خلافت استعفا دهد و بدین وسیله مراتب اعتراف عملی و پشیمانی خود را اعلام دارد ولی مگر می‌شود از کرسی ریاست چشم پوشید؟ فلذا او تنها یارای اعتراف به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خود دیده عمل به آن را.

تجزیه و تحلیل جلسه محاکمه و عیادت

در این مورد پیش از هر چیز ضروری است نظری به قرآن بیفکنیم و نتیجه انطباق آن را با این جریانات مورد دقت قرار دهیم.

۱- الإمامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۴ و الغدير ج ۷ ص ۲۲۹

۲- الإمامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۴- اعلام النساء ج ۳ ص ۱۲۱۴ به نقل از الغدير ج ۷ ص ۲۲۹.

خداوند در قرآن چنین میفرماید:

۱ - «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا...»^(۱)

یعنی: «نباید که هرگز رسول خدا ﷺ را بیازارید و نیز هیچگاه نباید بعد از وفات آن حضرت زنانش را به نکاح خود در آورید که این کار نزد خداوند (گناهی) بزرگ است.»

۲ - «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»^(۲)

یعنی: «آنان که خدا و رسول او را (به گناه و مخالفت) اذیت و آزار می دهند خداوند آنانرا در دنیا و آخرت به لعن و نفرین خود دچار ساخته (و آنان را از بارگاه رحمت خود دور ساخته) و برای آنان عذابی همراه با ذلت و خواری مهیا ساخته است.»

۳ - «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۳)

یعنی: آنان که رسول خدا را بیازارند بر ایشان عذابی دردناک است.

از آیات فوق استنباط می شود، آن مردمی که (در اثر عصیان و مخالفت)، خدا و رسول او را بیازارند، از درگاه رحمت الهی به دور و مورد لعن و کیفر پروردگار خواهند بود، و در آخرت به شکنجه و عذابی سخت گرفتار خواهند شد. آیات مذکور موقعیت این اشخاص را تنها از نظر کیفر در آخرت مشخص می کند. اما موقعیت اجتماعی اینان چه خواهد بود؟ مردم در قبال آنان چه عکس العملی باید نشان دهند؟ آیا اینان شایستگی احراز مقام سرپرستی دینی را دارند یا نه؟

آیات فوق از این جهت پاسخی نداده است، ولی آیات دیگری هست که چگونگی موقعیت اجتماعی اینگونه افراد را نیز تعیین می کند.

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ^(۴)

۱ - سوره احزاب ۳۳ / آیه ۵۳.

۲ - سوره احزاب ۳۳ / آیه ۵۷.

۳ - سوره توبه ۹ / آیه ۶۱.

۴ - سوره ممتحنه ۶۰ / آیه ۱۳.

یعنی: ای اهل ایمان، گروهی را که مورد خشم خداوند هستند به عنوان یار و دوست خود مگزینید.

۲- وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۱)

یعنی: «هر که مستوجب خشم من گردد تحقیر (خوار و زبون) گشته است». از این آیه چنین استفاده میشود، اشخاصی که مورد خشم و غضب الهی هستند صلاحیت دوستی ندارند، بلکه محکوم به خواری و پستی و هلاکتند، و نیک پیدا است فردی که صلاحیت دوستی ندارد و به هلاکت و خواری محکوم گشته است بطریق اولی شایستگی خلافت رسول خدا ﷺ و زمامداری مسلمین را نخواهد داشت. این یک قانون کلی الهی است که قرآن مجید صریحاً آن را اعلام میدارد. آیا کسی را که خداوند مورد خشم و نفرین خود قرار دهد، باز رضایت به رهبری او بر مسلمانان خواهد داد؟! قبول این مطلب نه یک اصل شرعی است، و نه یک مبنای عقلانی دارد.

حال چنانچه مفاد این قانون کلی قرآن را که در بالا بیان شد با گفتار پیامبر گرامی اسلام در نظر بگیریم که فرمود: «فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني» - «فاطمه پاره تن من است کسیکه او را خشمگین سازد مرا خشمناک ساخته است». و نیز فرمود است: «ان الله يغضب لغضب فاطمه و يرضى لرضاها» یعنی: «همانا خداوند به غضب فاطمه غضب می کند و با رضایت و خرسندی او راضی میگردد».

در جای دیگر خطاب به فاطمه عليها السلام می فرماید: «ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك» (۲) - «خداوند به خشم تو (بر آنانکه تو را خشمگین ساخته اند) غضب میکند و به رضا و خرسندی تو (نسبت به آنها که موجب خرسندی و رضایت تو شده اند)

۱- سوره طه ۲۰ / آیه ۸۱.

۲- صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۷۴ و صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۶۶ و مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۵۴ و ذخائر العقبی ص ۳۹ و صواعق المحرقة ص ۱۰۵ و مسند احمد ج ۴ ص ۳۲۸ و جامع ترمذی ج ۲ ص ۲۱۹ و سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۱۶ بنقل از کتاب «فدک» تالیف سید محمد باقر صدر و جمله اخیر به نقل از الغدير ج ۷ ص ۲۳۵-۲۳۶

راضی میگردد».

با توجه به موارد فوق چنین نتیجه گرفته میشود که غضب فاطمه علیها السلام سبب غضب خداوند و خشم خدا و رسول بر فرداست و موجب سلب صلاحیت رهبری و جانشینی او از پیامبر میگردد. بنابراین، ابوبکر و عمر شایستگی اشغال منصب خلافت را ندارند، چون موجبات خشم فاطمه علیها السلام دختر پیامبر را فراهم آورده‌اند و غضب فاطمه علیها السلام هم موجب غضب خدا و رسول او میگردد.

ناگفته نماند که از کلیت بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد که - رضای فاطمه رضای من و خشم او خشم من است و بالاخره غضب او غضب خداست - چنین استنباط شده است که این حکم در تمام موارد و بدون استثناء حکومت دارد حتی در امری مباح.

بدین معنی که اگر فاطمه علیها السلام در امر جایز و مباحی هم بر کسی خشم گیرد، باز موجب خشم خداوند خواهد شد تا چه رسد در مورد عمل ناروا و حرام. همچنان که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اعمال مردم دارای چنین کلیتی است غضب فاطمه نیز همینگونه است و تابع رضا و غضب خداوند است نه تابع خواسته‌های نفسانی و اغراض شخصی. از اینرو هرگاه امر مباحی مورد غضب فاطمه علیها السلام قرار گیرد معلوم می‌شود که در حقیقت در آن امر مباح علتی بوده که موجب خشم پروردگار می‌گشته، و گرنه فاطمه علیها السلام هرگز بدون علت در آن مورد بخصوص غضب نمی‌کند. این خود همان معنای «عصمت» است که قرآن بر آن اشاره نموده است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱)

در هر حال، غضب خلافت و غضب فدک و هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و غیر اینها سبب شد که فاطمه علیها السلام بر ابوبکر و عمر غضب کند، و غضب فاطمه علیها السلام غضب خدا و رسول است و چنین اشخاص مغضوب علیهم، صلاحیت خلافت و نیابت از طرف خشم‌کننده را ندارند.

و مطلب دیگری که از غضب فاطمه علیها السلام بر ابی‌بکر استفاده میشود این است که

حدیث «نحن معاشر الانبياء لانورث» را که هیچ کس جز ابوبکر آنرا از رسول خدا ﷺ نقل نکرده است جعل و دروغ است، زیرا که اگر چنین مطلبی حق بود فاطمه علیها السلام در این مورد بر او غضب نمی کرد.

از اینجا بخوبی روشن می شود که ابوبکر این حدیث را بدان سبب جعل کرد، که دست علی و فاطمه علیها السلام را از فدک کوتاه کند، تا بدین سبب آنرا در مزیقه مالی قرار دهد، و مردم از اطراف ایشان پراکنده شوند.

این بود اجمالی از بررسی این محاکمه کوتاه و ضمناً شناخت شیخین از طریق قرآن و گفتار رسول خدا ﷺ و زهرای اطهر دختر گرامی پیامبر اسلام ﷺ.

معرفی غیر صحیح:

برخی از نویسندگان^(۱) تحت عنوان معرفی چهره این دو نفر و موقعیت اجتماعی ایشان در میان مسلمین عباراتی می سرایند که گویا خود بدان عقیده مندند و خیال می کنند که یک حقیقت مجهولی را روشن کرده اند.

مثلاً درباره ابی بکر، نفوذ و محبوبیت او و سابقه اش در اسلام، و دوستی شدیدش با محمد ﷺ و خویشاوندی با وی و شخصیت جاهلی او را قبل از اسلام به رخ می کشند. اگر از همه القاب داده شده بگذریم و تنها در یک مطلب و آن دوستی شدید او با محمد ﷺ را در نظر بگیریم چه باید بگوییم؟ مگر نه این است که دوستی علائم و نشانه هائی دارد؟ او با چه عملی دوستی خود را با پیغمبر ﷺ نشان داده است؟!

آیا با مخالفت صریح با رسول خدا ﷺ که با سپاه تحت فرماندهی «اسامه» حرکت کند؟ یا با مخالفت صریح نسبت به وصیت رسول خدا ﷺ در تعیین خلیفه و جانشین بعد از خود که مکرراً در مجالس مختلف بمناسبات متعدد این موضوع را از آن حضرت شنیده بود؟ چنانچه از مطالعه تاریخ زندگانی نبی اکرم ﷺ این معنی بخوبی درک میشود و یا از چگونگی رفتار وی با دختر گرامی رسول خدا ﷺ بعد از رحلت پدر، شدت محبت نامبرده بدست می آید؟

چون حضرت محمد ﷺ فرموده است: «يَحْفَظُ الْمَرْءَ فِي وَلَدِهِ»^(۲): (حفظ و دوام

۱ - منظور، شریعتی در اسلام شناسی است مراجعه شود

۲ - احتجاج طبرسی ج ۱

دوستی با فردی در دوستی با اولاد اوست) و لازمه احترام و بزرگداشت یک انسان، احترام کردن و گرمی داشتن فرزندان اوست. و درباره عمر به دستاویزهایی چون - خشونت، تعصب، جدی بودن او در اجرای آنچه عدل می‌داند و اصل، و کمترین نرمش و گذشتی نداشتن و نیز نیرو گرفتن اسلام با ورود او به جمع اندک یاران محمد ﷺ - متوسل می‌شوند. ولی با اندکی دقت در شیوه زندگی آنان و مخالفت‌های صریحشان با نبی اکرم ﷺ و هتک حرمت خانه رسول خدا ﷺ و آزردن و خشمگین ساختن دختر ارجمند پیامبر ﷺ و از همه مهمتر تغییر مسیر خلافت اسلامی و ایجاد اختلاف و دو دستگی بین مسلمین - ریشه تمام این مدیحه سرائیها و محبت‌های بیمورد زده میشود، چون این دو شخص با اعمالشان جایی برای اظهار علاقه و دوستی باقی نگذاشتند و در بررسی نحوه سلوک ایشان با رسول خدا ﷺ این موضوع بهتر روشن خواهد شد. (۱)

نماز ابی بکر دستاویزی باطل برای خلافت

برخی از اهل سنت نماز ابی بکر را در محراب پیامبر در آخرین لحظات زندگی آن حضرت، دلیل بر صلاحیت او برای خلافت میدانند، و می‌پندارند که تعیین او برای نماز یعنی تأیید صلاحیت وی برای خلافت. (۲)

در موضوع فوق چند سؤال متبادر بذهن می‌شود که بی‌پاسخ نمی‌تواند بماند:

- ۱ - آیا ابوبکر به دستور پیامبر ﷺ در محراب ایستاد و با مردم به جماعت نماز خواند یا آنکه خود مستقلاً بر این اقدام پیشی گرفت؟
- ۲ - واکنش پیامبر ﷺ در این مورد چه بود؟ با آنکه ابوبکر در محراب ایستاد و به اقامه جماعت پرداخت. چرا پیامبر ﷺ با حالت بیماری و شدت ضعف به مسجد شتافت و خود بمحراب رفت و با مردم نماز گزارد؟ (۳)
- ۳ - آیا نماز ابی بکر در محراب پیامبر دلیل بر صلاحیت او برای خلافت است؟

۱ - در بحث آینده بررسی ریشه اختلاف دو روش - سنی و شیعه

۲ - احقاق الحق ط اسلامیة ج ۲ ص ۳۰۹ بیعد

۳ - مستند این بیان از فریقین ذکر خواهد شد

پاسخ این سؤالات منوط به بررسی گفتار فریقین (شیعه و سنی) در اینباره است.

گفتار شیعه و روایات اهل بیت

دانشمندان شیعه، از جمله شیخ مفید^(۱) و دیگران درباره نماز ابی بکر بجای رسول اکرم ﷺ این گونه روایت کرده‌اند: «بلال مؤذن پیامبر ﷺ طبق معمول سحرگاه اذان گفت. حضرت صدای اذان او را شنید و فرمود: من بخود مشغولم بگوئید کسی با مردم نماز گزارد. عایشه^(۲) گفت: بگوئید ابوبکر نماز بخواند. حفصه گفت: بگوئید عمر نماز بخواند. چون پیامبر سخن آنان بشنید فرمود: «ساکت شوید، شما زنان شیفتگان یوسف‌اید».

آنگاه با عجله از جای برخاست - در حالتی که از شدت مریضی نمی توانست بر پای خود بایستد، تکیه بر علی^(۳) و فضل بن عباس داد در حالی که پاهای آن حضرت بر زمین کشیده میشد بمسجد آمد، دید ابوبکر پیشی جسته و در محراب ایستاده است، پیامبر با دست اشاره فرمود که ابی بکر از محراب کنار رود. ابوبکر کنار رفت و پیامبر خود در محراب ایستاد تکبیر گفت و نماز را از سر گرفت و به آنچه را که ابوبکر از نماز خوانده بود توجه و اعتنائی نفرمود، و پس از برگزاری نماز با مردم به منزل بازگشت، سپس دستور داد، ابی بکر و عمر و سایر افرادی که در مسجد بودند در محضرش گرد آیند، آنگاه فرمود: آیا امر نکردم که بالشکر اسامه حرکت کنید^(۴) چرا

۱ - کتاب ارشاد - بنقل از اعیان الشیعه ج ۲ ص ۴۳۳ و نیز کتاب احقاق الحق ج ۲ ص ۳۶۳ و بحار الانوار علامه مجلسی ج ۲۲ ص ۴۶۷ ط اسلامیه

۲ - عایشه دختر ابی بکر و حفصه دختر عمر ایندو از زوجات رسول اکرم ﷺ می باشند که هریک می خواستند از این دستور پیامبر بنماز بنفع پدر خود بهره برداری کنند که حضرت برای جلوگیری از نقشه سود جویانه آنان خود برای اقامه نماز به مسجد آمد و این اقدام حضرت با دستور قبلی هیچ گونه تعارضی ندارد، زیرا اجازه رسول خدا ﷺ بسیار ساده و بی پیرایه بود چنانکه یکی از اصحاب بدون نظر و مقدمه چینی به نماز رفته بود هیچگونه منعی از ناحیه آن حضرت صادر نمیشد چنانچه پیامبر ﷺ معمولاً در مواقع سفر بخارج از مدینه کسی را برای اقامه جماعت تعیین می فرمود ولی در این مورد خاص چون بیم بهره برداری برای اهداف شخصی میرفت و دستاویزی برای فرصت طلبی قرار می گرفت پیامبر عکس العمل منفی نشان داد و خود به مسجد آمد.

۳ - اشاره بجریان لشکر اسامه

امر مرا اطاعت نکردید؟

ابوبکر گفت: «من از مدینه بیرون رفتم و مجدداً باز گشتم که با تو تجدید عهدی کرده باشم».

عمر گفت: «من از مدینه بیرون نرفتم زیرا دوست نداشتم که حال ترا از دیگران بپرسم».

آنگاه پیامبر ﷺ سه بار فرمود: «سپاه اسامه را حرکت دهید».

عیسی ضریر و داستان نماز ابی بکر

عیسی ضریر از یاران حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام مرد کنجکاو و پژوهشگری است که با اصرار زیاد درباره جریان فوق از امام توضیح میخواست: حضرت در پاسخ او بترتیب زیر به توضیح می پردازد:

عیسی ضریر می گوید: من به امام علیه السلام عرض کردم مردم درباره امر رسول خدا به ابی بکر و سپس عمر بر اینکه بجای او نماز ایستند، سخن بسیار می گویند. آیا ممکن است حقیقت امر و چگونگی این داستان را بیان فرمائید؟

امام علیه السلام مدتی سر بزیر افکند و آنگاه سر برداشت و فرمود: نه، چنین نیست که می گویند، ولی ای عیسی تو هم مرد کنجکاو هستی و آرام نمی گیری تا به حقیقت امر آگاهی یابی.

ضریر گوید گفتم: «پدر و مادرم فدای تو باد، نمی پرسم مگر موضوعی را که از آن استفاده دینی برم و واقعیتی برای من بر ملا شود تا مبادا که ندانسته گمراه شوم، و کجا می توانم کسی چون شما را بیابم که حقایق را برایم بیان کند؟»

امام علیه السلام فرمود: «در آن هنگام که مرض رسول خدا ﷺ شدت یافت، علی علیه السلام را نزد خود طلبید و سرش را در دامن علی علیه السلام نهاد و بیهوش شد. در این موقع وقت نماز شد و اذان نماز را گفتند، عایشه بیرون آمد و به عمر گفت: برو با مردم نماز بگذار. عمر گفت: پدرت به این کار بر من اولی است.

عایشه گفت: راست میگوئی. ولی پدرم مرد نرم خوئی است. ترسم که مردم مانع نماز خواندن او شوند او نتواند مقاومت کند. تو برای این کار بهتری.

عمر گفت: او نماز بخواند، من از او حمایت می‌کنم. اگر جنبنده‌ای بجنبد او را دفع نخواهم کرد. و می‌بینم که محمد ﷺ به این زودی بهوش نخواهد آمد و آن مرد سرگرم پرستاری اوست و نمی‌تواند از او جدا شود. منظور علی رضی الله عنه است. باید هرچه زودتر به نماز رفت پیش از آنکه وی بهوش آید، زیرا بیم دارم که علی را امر بنماز کند، زیرا دیشب سخنان او را می‌شنیدم که مکرر به علی سفارش نماز می‌کرد و میگفت: «الصلوة، الصلوة».

بهر صورت ابوبکر رفت تا با مردم نماز گزارد ولی خوشایند مردم نبود، جز اینکه گمان کردند بفرمان رسول خدا ﷺ است. ابوبکر به نماز ایستاد، همین که تکبیرة الاحرام را گفت، پیامبر بهوش آمد و فرمود: عباس را بگوئید بیاید. عباس آمد او و علی رضی الله عنه رسول خدا ﷺ را از جای بلند کرده به مسجد آوردند. و نشسته نماز خواند. آنگاه روی منبر پانهادند. که پس از آن دیگر رسول الله منبر نرفت. در حالیکه تمام اهل مدینه از مهاجر و انصار، مرد و زن در مسجد گرد آمده بودند و به حال آنحضرت می‌گریستند.

رسول خدا ﷺ گاه سخن می‌گفت و گاه سکوت می‌کرد. از جمله بیانات آنحضرت این بود:

«ای گروه مهاجر و انصار و کسانی که هم اکنون در این روز اینجانزد من حضور به هم رسانیداید، حاضرین به غائبین برسانند. من در میان شما کتاب خدا را بجای گذاردم، در این کتاب نور و هدایت و همه چیز بیان شده است، خداوند از بیان هیچ مطلبی در آن فرو گزار نکرده است، قرآن حجّت خدا از من بر شماست. و نیز در میان شما، علم بزرگ، علم این دین و نور هدایت، وصی خود علی بن ابیطالب را بجای گذاردم. آگاه باشید که علی رشته پیوند بین شما و خداست. دور علی گرد آئید و از او جدا نشوید»^(۱).

خواننده این حدیث بوضوح درک می‌کند که مخالفین علی رضی الله عنه بر آن بودند تا نماز خواندن در جای رسول خدا را دستاویز کرده در اجتماع مسلمین برای خود جایی باز کنند، و بدین وسیله صلاحیت خود را برای خلافت به رخ مردم بکشند ولی هرگز این

عمل معرف شایستگی آنها نیست. این خلاصه گفتار دانشمندان شیعه درباره نماز ابی بکر در گفتار شیعه مستند به احادیث^(۱) ائمه اطهار از جمله حدیث عیسیٰ ضریر فوق الذکر است.

نتیجه:

- ۱- ابوبکر بدون اجازه پیامبر ﷺ در محراب ایستاد.
- ۲- واکنش رسول الله در قبال نماز ابی بکر مخالفت و ممانعت شدید بود.
- ۳- نماز در جای رسول الله ﷺ به هیچ نحو رساننده شایستگی فردی برای خلافت و جانشینی نیست.

گفتار مورخین اهل سنت: (۲)

در میان روایات و مورخین اهل سنت در نقل این داستان - نماز ابی بکر در محراب پیامبر ﷺ - اختلاف بسیاری دیده می شود تا آنجا که این اختلاف و تناقض گوئی به نه مورد میرسد و این خود می تواند گواه بر عدم صحت این احادیث و سقوط آنها از درجه اعتبار باشد. اکثر این احادیث را عایشه دختر ابی بکر نقل نموده و همگی آنها از لحاظ سند حدیث، چنانچه اشاره خواهد شد، ضعیف و بی اعتبار است. بعنوان نمونه در ذیل بموارد اختلاف اهل سنت در بیان احادیثی که به نماز ابوبکر مربوط می شود اشاره می شود.

۱ - نقش عمر در نماز ابی بکر

در این باره روایات ایشان مختلف است
الف: در برخی از این احادیث چنین آمده است که رسول خدا ﷺ ابتدا امر فرمود که ابی بکر نماز بخواند، ولی عایشه گفت چون وی مرد ضعیف و رقیق القلبی است،

۱ - بحارالانوار ج ۲۲ ص ۴۵۵ «باب وصیته ﷺ».

۲ - و نیز در صحیح بخاری ج ۱ ص ۷۸ و ۸۴، و صحیح مسلم «باب استخلاف الامام اذا عرض له من کتاب الصلاة» سخن از نماز ابی بکر در جای رسول اکرم ﷺ به میان آمده است، و تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۱ - ۴۴ - و موارد اختلاف به نقل از سقیفه مرحوم مظفر ص ۴۱ - ۴۳.

امر کن عمر نماز بخواند. رسول خدا ﷺ فرمود: بگوئید عمر نماز بخواند. ولی عمر گفت: با وجود ابوبکر من به نماز سبقت نمی‌گیرم و سپس ابوبکر بنماز ایستاد.

ب: در جای دیگر چنین ذکر شده که پیامبر ﷺ امر فرمود که ابی‌بکر با مردم نماز بخواند و او به عمر واگذار نمود ولی عمر قبول نکرد و آنگاه خود ابی‌بکر باقامه نماز پرداخت. از این حدیث تمرد ابی‌بکر از فرمان رسول الله استفاده می‌شود که بعداً به اصرار عمر خود به نماز ایستاد.

ج: در برخی از احادیث دیگر اینگونه آمده است که عایشه پافشاری کرد که عمر نماز را بخواند، و دستور رسول خدا ﷺ را درباره ابی‌بکر رد کرد، و ابوبکر را مردی «اسیف» یعنی حزین و کثیرالبکاء خواند، رسول الله ﷺ در قبال مخالفت شدید عائشه فرمود: «شما زنان شیفتگان یوسفید» - یعنی به گفتار ناپسند خود اصرار می‌ورزید: «بگوئید ابوبکر نماز بخواند»

د- در برخی از این روایات اینطور نقل شده که عمر ابتدا بدون اجازه پیامبر ﷺ به نماز ایستاد و چون آن حضرت صدای او را شنید، شدیداً او را از این کار باز داشت و فرمود: «یابی الله ذلک و المؤمنون» یعنی خدا و مؤمنان از این عمل ابا دارند و این روایت ناقض روایات پیشین است.

۲ - واسطه بین رسول الله ﷺ و ابی‌بکر چه کسی بود؟

مورد اختلاف دیگر در این احادیث، شخصی است که رسول اکرم ﷺ او را واداشت تا ابوبکر را باقامه نماز جماعت مأمور سازد.

الف: در پاره‌ای از این احادیث از این شخص واسطه سخنی به میان نیامده است و ظاهر اینست که واسطه‌ای در کار نبوده و خود پیامبر ﷺ شخصاً ابی‌بکر را بخواندن نماز مأمور ساخته است.

ب: در برخی از روایات (عایشه) بعنوان واسطه و قاصد پیام حضرت به ابی‌بکر نقل شده است و آن در چند حدیث است

ج: در بعضی روایات دیگر «بلال» واسطه بازگو شده.

د: و در برخی دیگر «عبدالله بن زمعه» و این اختلاف در مورد «واسطه» نیز یکی

دیگر از عوامل خدشه در صحت این روایات است.

۲ - چه کسی با پیامبر اکرم ﷺ درباره ابی بکر مذاکره کرد؟

سومین مورد اختلاف شخص مذاکره کنند با پیامبر درباره ابی بکر است که حضرت را از واداشتن ابی بکر بنماز منع می کرده است.^(۱) در برخی احادیث، نام عائشه آمده است که سه بار یا بیشتر با آن حضرت در این باره سخن گفته است. در برخی دیگر نام عایشه و سپس حفصه (دختر عمر) آمده که پیامبر ﷺ بشدت عایشه را از تکرار در سخن و لجاجت منع کرد و آنگاه حفصه به عایشه گفت: «من هرگز از تو خیری ندیدم».

۴ - در کدام نماز ابوبکر از رسول الله ﷺ نیابت کرد؟

چهارمین مورد اختلاف روایات اهل سنت در اینست که ابوبکر در کدامیک از نمازهای پنجگانه، پیامبر را نیابت کرد، و بجای آنحضرت در محراب بنماز ایستاد؟ زیرا در پاره‌ای از این روایات نماز صبح و در پاره‌ای دیگر نماز ظهر ذکر شده است و در بعضی روایات نماز صبح آمده.

۵ - آیا رسول خدا ﷺ بمسجد تشریف فرما شد؟

پنجمین مورد اختلاف اینست که آیا پیامبر ﷺ از حجره بیرون آمد و برای نماز به مسجد رفت یا خیر؟ زیرا در بعضی از این احادیث چنین نقل شده که آن حضرت بیرون آمد و به مسجد رفت و اقامه نماز فرمود و در بعضی دیگر از این احادیث چنین آمده که رسول الله ﷺ پرده حجره را عقب زد، و سر از حجره بیرون کرد و دید که مردم با ابی بکر به نماز مشغولند، سپس پرده را انداخت و در حجره باقی ماند.

۶ - چگونگی نماز رسول خدا ﷺ

ششمین مورد اختلاف این روایات چگونگی نماز پیامبر ﷺ است با ابی بکر پس از آمدن به مسجد، زیرا در برخی از این روایات گفته شده است که آنحضرت

به مسجد آمد و به ابی بکر اقتدا کرد، و در پاره‌ای دیگر نقل شده که ابوبکر از محراب عقب رفت و پیامبر جلو رفت، و ابوبکر به آن حضرت اقتدا کرد.^(۱) و در برخی دیگر ذکر شده که ابوبکر تکبیر را بلند می‌گفت تا مردم بشنوند و خود نیز بر رسول الله ﷺ اقتدا کرد و در بعضی دیگر از روایات این چنین آمده که پیامبر ﷺ بقیه نماز را خواند. یعنی قسمتی از نماز را ابی بکر و بقیه را آنحضرت به جماعت خواند.^(۲)

۷ - رسول الله ﷺ در کجا جلوس فرمود؟

هفتمین مورد اختلاف و تناقض گوئی در روایات اهل سنت اینجاست که پیامبر اکرم ﷺ پس از آنکه بمسجد آمد و به نماز جماعت شرکت فرمود کجا نشست؟ زیرا در برخی از این روایات نوشته شده که پیامبر در طرف چپ ابی بکر و در برخی دیگر در طرف راست وی نشسته است.

۸ - چند روز ابوبکر در جای رسول الله نماز خواند؟

هشتمین مورد اختلاف مدت نماز خواندن ابی بکر است. در پاره‌ای احادیث آنها آمده است که در طول مدت کسالت پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر در جای آنحضرت نماز می‌خواند، و در پاره‌ای دیگر «هفده نماز» در برخی «سه روز» و در بعضی «شش روز» و از پاره‌ای احادیث آنها بدست می‌آید که فقط یک نماز خوانده است.

۹ - چه موقع پیامبر خدا ﷺ بمسجد آمد؟

نهمین مورد اختلاف و ناهمگونی گفتار اهل سنت در زمان تشریف فرمائی پیامبر ﷺ به مسجد است. در جائی تصریح شد که آنحضرت در همان اولین نماز که ابوبکر شروع کرده بود

۱ - و در برخی دیگر آمده که ابوبکر با پیغمبر ﷺ نماز خواند و مردم با ابی بکر نماز خواندند و نتیجه یک نماز جماعت دارای دو امام بود.

۲ - و تمامی این صور خالی از اشکال نیست جز آن صورت که رسول خدا ﷺ در محراب رفته باشد و ابوبکر بآن حضرت اقتدا کند.

بمسجد آمد و در جای دیگر گفته شده: پس از آنکه ابوبکر چند روزی نماز خواند روزی پیامبر هنگام نماز ظهر به مسجد آمد و در جای دیگر آمده است که تشریف فرمائی آن حضرت به مسجد به هنگام نماز صبح بود.

پی در آمد گفتار:

از اختلاف و تناقص روایات اهل سنت بشرحی که در فوق بیان شد طبیعتاً بچنین برداشت و نتیجه‌ای میرسیم که هیچیک از جزئیات مطالبی که در آنها ذکر شده - حتی اذن پیامبر ﷺ نسبت بنماز ابی بکر - قابل اعتماد نیست زیرا، بدیهی است که یک حادثه بیش از یک صورت نمی‌تواند داشته باشد پس اگر حادثه‌ای بصورت‌های مختلف - بویژه از ناحیه یک ناقل^(۱) - نقل شود، عدم صحت و نادرستی آن را می‌رساند.

آنچه مسلم است اینست که رسول الله ﷺ بیش از یک نماز در نمازی که ابوبکر خوانده، شرکت فرموده، که همین یک مطلب را حتی یک ناقل (عایشه) بصورت‌های مختلف روایت کرده است.

از اختلاف در نقل این نتیجه بدست می‌آید که ممکن است بطور کلی از ناحیه رسول خدا ﷺ در مورد اینکه ابوبکر بجای او نماز بخواند دستوری صادر نشده و این قسمت را دیگران اضافه کرده‌اند.

بلی؛ از مجموع روایات متفاوت فقط می‌توان این یک موضوع غیر قابل انکار^(۲) را بدست آورده که ابوبکر در محراب پیامبر ﷺ بنماز ایستاد. اما اینکه این اقدام بنماز و ایستادن در محراب آن حضرت بدستور و بارضایت خود آنحضرت صورت گرفته یا خیر، بهیچوجه معلوم نیست.

فرصت طلبی که اذن یا فرمان خاصی در مورد فرد بخصوص از ناحیه نبی اکرم ﷺ در کار نبود و آنحضرت بعلت کسالت و عدم امکان حضور در مسجد، بطور ساده دستوری داده که کسی با مردم نماز را بخواند، و این فرمان هیچ

۱ - چنانچه بیشتر احادیث نماز ابی بکر را عایشه دختر وی نقل کرده است.

۲ - یعنی بحد تواتر معنوی رسیده

خصوصیتی نداشت. ولی چون برخی خواستند که از فرصت استفاده کرده و از این دستور ساده بی‌پیرایه به نفع خود بهره برداری کنند. از این دستور عمومی استفاده خاصی کردند و بمحراب رفتند، رسول خدا ﷺ هم ناچار شدند که با شدت ضعف نفاقت در حالیکه بدو نفر تکیه داده بودند و پاهای مبارکشان از شدت ضعف به زمین کشیده میشد، خود بمسجد حاضر شده و نشسته با مردم نماز بخواند تا بدین وسیله جلوی سودجویی دیگران را بگیرد، و نیز انزجار خود را از این بهره برداری خاص اعلام دارد.

نکته‌ای که در این روایات جلب توجه می‌کند و باید دیده تعجب و در عین حال دقت بدان نگریست. موضوع توبیخ و سرزنش رسول خدا ﷺ نسبت به عایشه است که خود وی نقل می‌کند که چون من با پیامبر ﷺ درباره نماز رفتن پدرم ابی‌بکر، صحبت کردم رسول خدا ﷺ فرمود: «انکن لانتن صواحب یوسف» شما زنان شیفتگان یوسفید.

عایشه چه کرده بود و چه سخنی گفته بود که پیامبر ﷺ با این سخن تند و کوبنده او را مورد سرزنش قرار می‌دهد؟

عایشه خود این توبیخ را این چنین توجیه می‌کند که آن حضرت فرمود: «ابوبکر بنماز برود. من گفتم او مرد رقیق القلبی است. نمی‌تواند در جای تو به نماز ایستد، دیگری را بفرست. ولی آن حضرت تأکید در رفتن ابوبکر فرمود، و سه‌الی چهار بار این سخن بین من و آنحضرت رد و بدل شد، او اصرار می‌ورزید و من بازش می‌داشتم تا بالاخره وی فرمود: «شما زنان شیفتگان یوسفید بگوئید ابوبکر به نماز رود.»^(۱)

و بعدها در جای دیگر عایشه مخالفت خود را با رسول اکرم ﷺ توجیه دیگری میکرد و میگفت من نمی‌خواستم پدرم بجای رسول خدا ﷺ نماز بخواند. زیرا مردم این عمل او را بفال بد می‌گرفتند، چون نمی‌توانستند دیگری را در جای پیامبر ﷺ ببینند، از اینرو بود که من کراهت داشتم که پدرم به نماز رود.^(۲)

مشاهده می‌شود عایشه مخالفت خود را با پیامبر اکرم ﷺ بدو نحو

۱ - سقیفه مظهر ص ۴۲.

۲ - همان ص ۴۳.

توجیه می‌کند:

الف: وی مردی رقیق القلب است و نمی‌تواند بجای رسول الله به نماز ایستد.

ب: مردم نماز او را بجای آن حضرت به فال بد می‌گرفتند.

در هر حال گمان نمیرود که عایشه خواسته باشد با این بهانه‌ها و دستاویزهای ناچیز از این فضیلت بزرگ - نماز خواندن بجای پیامبر - در مورد پدرش دریغ کند زیرا که رقت قلب ابی‌بکر در نماز، یا بفال بد گرفتن مردم آنقدرها ارزش ندارد که مانع از نماز خواندن در جای پیامبر - آنهم در چنین موقعیت حساسی - بشود و سزاوار نیست که در قبال دستور خاص رسول الله ﷺ به حساب آید.

و نیز نمی‌توان قبول کرد که مطلب به آن نحوی باشد که عایشه نقل کرده است. زیرا او در هر فرصتی می‌خواست برفع پدرش بهره‌گیری کند و چه فرصتی مغتنم‌تر از نیابت از جانب رسول خدا در اقامه جماعت بود. از جمله شواهد این‌گونه فرصت‌طلبیهای «عایشه» برفع پدرش اینست که موقعی که رسول اکرم ﷺ در هنگام وصیت امر فرمود: علی را حاضر کنید و قصد وصیت به وی داشت، عایشه پیشدستی کرد، و بدنبال ابوبکر فرستاد تا شاید حضرت او را وصی خود قرار دهد و نیز «حفصه» دختر عمر که در آن زمان او نیز زوجه پیامبر ﷺ بود، پیشی جست و پدرش عمر را حاضر کرد تا شاید آنحضرت باو وصیت کند، و چون اینان حاضر شدند و نبی اکرم ﷺ وضع را چنین دید فرمود: «مرا با شما کاری نیست، اگر کاری داشتم، احضارتان خواهم کرد».

که معمولاً چنین سخن گفتن رساننده خشم و نگرانی گوینده است.

بنابراین، چنین گمان میرود که گفت و شنود عایشه با رسول الله ﷺ درباره ابی‌بکر - که بالاخره منتهی به توبیخ وی شد - این بود که وی اصرار داشت که پیامبر ﷺ ابوبکر را بنماز بفرستد، ولی آنحضرت از این اقدام ناخرسند بود، و از این جهت مورد ملامت و توبیخ قرار گرفت. ولی بالاخره ابوبکر پیشی جست و به محراب رفت رسول خدا ﷺ از این اقدام - که تا حد زیادی با دخالت عایشه صورت گرفته بود - سخت بر آشفت و شخصاً با حال مرض و شدت ضعف بمسجد رفت و نشسته با مردم نماز خواند و بدینوسیله تا آنجا که برای وی امکان داشت مانع

از سود جوئی آنان گردید.

کوتاه سخن: در این روایات هیچگونه تصریح و اشاره‌ای از ناحیه رسول اکرم ﷺ در مورد صلاحیت ابی بکر برای خلافت بچشم نمی خورد حتی اگر فرضاً حضرتش وی را برای اقامه نماز با مردم تعیین کرده باشد، زیرا این امر بهیچ وجه نمی تواند دلیل صلاحیت وی برای خلافت باشد، امامت جماعت یک موضوع ساده و معمولی است، و هرگز موجب شایستگی فردی برای زمامداری مسلمین - که هزاران شرط و قید می خواهد - نیست.

کمترین فرد می تواند امام جماعت شود، ولی کجا می تواند اختیار امتی را بدست گیرد و مردمی را رهنمون باشد.

مضافاً به اینکه، اذن رسول خدا ﷺ به نماز ابی بکر ثابت نیست و او با کمک دخترش عایشه شخصاً باین عمل اقدام کرده است.

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که خلافت ابی بکر بر یک اساس اسلامی پایه ریزی نشده تنها یک پیش آمد مستعجل و ریاستی خودکامه بوده است و آن در سقیفه پی ریزی شد، و بیش از آن بچیزی متکی نیست.

بخش سوم:

عهد ابی بکر و انتصاب عمر به پاداش خدماتش به او

- گفتار امیرالمؤمنین رضی الله عنه درباره حکومت عمر در خطبه شمشقیه

- ابی بکر در بستر مرگ و عهد او بر خلافت عمر

- اشکالاتی به وصیت ابی بکر

گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حکومت عمر در خطبه شششقیه

«حتی مزی الأول لسیله، فادلی بها إلی ابن الخطاب بعده شتآن ما یومی علی کورها و یوم حیان أخی جابری فیا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاته، اذ عقدها لأخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها! فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها، و یخشن مسها، و یكثر العثار فیها، و الاء عتذار منها، فصاحبها کراکب الصعبه، ان أشنق لها خرم، و ان اسلس لها تقحم فمنی الناس - لعمر الله - بنخب و شماس، و تلون و اعتراض، فصبرت علی طول المدّة و شدّة المِحنة»^(۱)

«حق خلافت از من غصب شد و بر آن صبر کردم) تا آنکه اولی (أبابکر) براه خود (مرگ) رفت و خلافت را پس از خود (برشوه) بابن خطاب داد. چه بسیار جای تعجب است که ابی بکر در حالتیکه از خلافت در زمان حیاتش استعفاء میداد ناگهان آنرا برای دیگری عهد و پیمان بست (عجبا) این دو نفر چگونه دو پستان شتر خلافت را بین خود قسمت نمودند (پستانی را ابی بکر و پستانی را عمر سخت می دوشند و صاحب شتر را محروم کردند). او (ابابکر) خلافت را در جای ناهمواری قرار داد (زیرا عمر) دارای سخن تند و طبعی خشن بود، لغزشهای او بسیار و پوزش (از لغزشها) فراوان داشت. گویا بر شتری سرکش سوار است اگر مهارش را

۱ - نهج البلاغه خطبه شششقیه، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۲

کشیدی بینیش پاره شدی و اگر ره‌هایش نمودی در پرتگاه هلاکت برو در افتادی، بخدا قسم مردم در زمان او گرفتار بی‌هدفی (خبط) و گردنکشیها و سرسختی‌ها (شماس) و دگرگونی و اعتراض شدند چاره‌ای نبود جز اینکه من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه خلافت عمر) صبر کنم و محنتها را بر خود هموار سازم»

آن چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این گفتار اشاره نموده و مؤرخین نیز نگاهشته‌اند خلافت عمر از طریق وصیت ابی‌بکر انجام گرفت. با اینکه ابوبکر خود را سزاوار خلافت نمی‌دانست و تظاهر به استعفاء و کناره‌گیری می‌کرد و می‌گفت: «اقبلونی فلیست بخیرکم»^(۱) و یا می‌گفت: «ولیتکم و لست بخیرکم»^(۲) و گویا با این سخن میخواست خود را از عهده مسئولیت خلافت برهاند ولی در عین حال مسئولیت آنرا پس از مرگ نیز بعهده گرفت، و خلافت را با عهد نامه‌ای که نوشت به عمر واگذار نمود.

ابی‌بکر در بستر مرگ و عهد او بر خلافت عمر

ابوبکر در بستر مرگ آرمیده و آخرین ساعات عمر خود را می‌گذرانید. عبدالرحمان بن عوف بر او وارد شد. با او درباره عمر مشورت کرد. عبدالرحمن گفت: گرچه عمر در نظرت مرد خوبی است ولی مردی خشن و سخت دل است، ابوبکر گفت: خشونت او در برابر نرمش من است هرگاه من نرمشی کنم او خشونت می‌کند، و با این سخنان کوشش می‌کرد که عبدالرحمن را با رأی خود - درباره خلافت عمر - موافق کند^(۳)

۱ - یعنی «در خواست کناره‌گیری مرا قبول کنید من بهتر از شما نیستم»

۲ - یعنی «من بر شما حکومت میکنم و حال آنکه بهتر از شما نیستم.» شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۱۶۹ ط دار احیاء الکتب العربیة در شرح خطبه شقشقیة و تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۹ ط لیدن - و همچنین در طبقات ابی‌سعد ج ۳ القسم ۱ ص ۱۲۹ و ابن قتیبه در الإمامة و السیاسة ص ۶ و مجمع‌الهیثمی ج ۵ ص ۱۸۳ و کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۶

- بنقل از کتاب السبعة من السلف تألیف آقای فیروز آبادی ص ۹ - ۱۰ ط بیروت نشر قم -

۳ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۱۳۷ ط لیدن حوادث سال ۱۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱

گروه دیگری از اصحاب بر او وارد شدند که در میان آنان طلحه نیز بود که از تصمیم ابی بکر آگاه شده بود سخت به او اعتراض کرد، و گفت: تو فردا جواب خدا را چه خواهی داد در اینکه مردی خشن و سخت دل - عمر - را که مردم از او بیزارند، بر ما مسلط میکنی.

ابوبکر گفت: مرا بنشانید تا جواب او را بگویم چون او را نشانیدند در پاسخ طلحه گفت: من جواب خدا را چنین میدهم که «من بهترین افراد را بر مردم خلیفه قرار دادم.»

طلحه از روی شگفتی و اعتراض گفت: «آیا عمر بهترین مردم است؟!» ابوبکر بشدت بر او غضب کرد و او را سخت نکوهش نمود.^(۱) و با عثمان نیز درباره خلافت عمر مذاکره نمود، و رأی او را در این باره خواست او منظر موافق داد و به او تأکید نمود که این سخن را پنهان دار آن چنان که به عبد بن الرحمن بن عوف هم نیز این توصیه را نموده بود.^(۲) گویا می خواست مردم را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و از مخالفین عمر بیمی در دل داشت. بهر حال ابوبکر با اینکه تظاهر به عدم لیاقت خود برای خلافت میکرد، و با اینکه در بستر مرگ آخرین لحظات را می گذراند، و مدت خلافت دو سال و چند ماهه خود را به آخر می رسانید سعی و کوشش فراوانی داشت که زمینه را برای خلافت عمر مهیا کند و افراد مخالف را سخت نکوهش می نمود، و یا آنکه کوشش میکرد آنرا قانع کند و بالاخره ابوبکر در حالتی که بخود می پیچید و آخرین لحظات زندگانی را طی میکرد، و گاهی بیهوش میشد سپس بیهوش می آمد و بکاتب (نویسنده) دستور نگارش عهدنامه را میداد، و کلمه ای را کاتب مینوشت و ناقص میماند تا ابوبکر بیهوش بیاید و جمله را تمام کند^(۳)، عهد نامه باین صورت نگاشته شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهده ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین، أما

۱ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۶۴.

۲ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۱۳۷ ط لیدن و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۴.

۳ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۱۳۸ ط لیدن و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۳ و ۱۶۵.

بعد فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب ولم أکم خیراً

یعنی: «این عهدی است از ابوبکر بن ابی قحافه بسوی همه مسلمانان، اما بعد من عمر بن الخطاب را خلیفه خود بر شما قرار دادم و خیری را از شما بدور نمودم»

طبری و ابن ابی الحدید و دیگران عهدنامه را باین ترتیب ذکر میکنند:

ابوبکر عثمان را در خلوت طلبید، و باو گفت بنویس

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهده ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین أما بعد»

سپس ابوبکر بیهوش شد و از حال رفت، و نوشته ناتمام ماند.

عثمان نوشت **«أما بعد فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب ولم أکم خیراً»**

ابوبکر بهوش آمد و گفت: بخوان (چه نوشته‌ئی) عثمان آنچه را که نوشته بود

خواند، ابوبکر تکبیر بزبان جاری کرد، و گفت: گوئیا، ترسیدی - اگر من در این حال

مرده بودم - مردم - در امر خلافت - اختلاف کنند؟ عثمان گفت: آری. ابوبکر گفت:

خدا تو را جزای خیر از اسلام و مسلمین دهد، و نوشته را تأیید نمود، و عهدنامه را

تمام کرد، و دستور داد تا آنرا بر مردم بخوانند^(۱).

ناگفته روشن است که عمر مورد نظر ابوبکر در عهدنامه بود زیرا مذاکره و مشاوره

این موضوع با افرادی چون عبدالرحمن بن عوف و طلحه و خود عثمان انجام شده

بود و با سابقه قبلی این وصیت نامه نگاشته شد.

توجه

از گفتار بالا روشن شد که ابوبکر عهدنامه خلافت عمر را در هنگام شدت مرض

دستور داد نوشتند بگونه‌ای که جمله‌ای را میگفت و غش میکرد، و پس از بهوش

آمدن جمله را اتمام میکرد و بالاخره به عثمان گفت: «اگر چنین عهدنامه‌ای نوشته

نشده بود مسلمانان پس از مرگ من اختلاف میکردند، چه خوب شد که این پیش بینی

انجام گردید.»

اشکالاتی بوصیت ابی بکر

۱- تعیین خلیفه باید به یکی از دو راه انجام شود:

الف: وحی آسمانی، که از طریق قرآن کریم و یا گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله معلوم میشود.

ب: انتخاب مردم، که از طریق آراء عمومی و یا اکثریت و یا صاحب نظران انجام می‌گیرد.^(۱) و وصیت ابی بکر به هیچ کدام از این دو راه نیست و اما پذیرفتن خلافت عمر پس از مرگ ابوبکر، بعنوان وصیت خلیفه سابق انجام گرفت و بدین ترتیب مسلمانان در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفته بودند، و با این حال توانائی مخالفت نداشتند، و از این روی بود که خود ابوبکر شخصاً سعی میکرد تا طلحه و عبدالرحمان را با این وصیت موافق کند، و این عمل بر ضد آزادی مسلمین انجام شد، و انتخاب مردم در این باره نقشی نداشت.

نتیجه آنکه وصیت ابی بکر بهیچ صورت پذیرفته نیست و چنین حقی در اسلام برای او مقرر نشده است بلکه بر مبنای خود خواهی و یا توطئه قبلی با عمر انجام گردید.

۲- وصیت ابی بکر - بگونه‌ای که بیان شد -

در حالت شدت مرض و فواصل بیهوشی انجام گرفت، بنابراین همان اعتراضی^(۲)

۱- البته این راه بر حسب روش اهل سنت است که شیعه آنرا درست نمیداند آنچنانکه در بررسی سقیفه کاملاً توضیح دادیم و در اینجا بر سبیل مماشاة با خصم ذکر میشود.

۲- صحیح بخاری در کتاب العلم (باب کتابه العلم) و در کتاب المرض (باب قول المريض قوموا عنی) و در کتاب الجهاد و السیر (باب هل یستشفع الی اهل الذمة و صحیح مسلم، کتاب الوصیه فی (باب ترک الوصیه) و طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۶ و ۳۷ و مسند الامام احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۴۶ و ج ۱ ص ۲۲۲ و ص ۳۲۴ و ص ۳۳۶.

- بنقل از کتاب السعة السلف ص ۴۹ - ۵۱ و در لفظ صحیح بخاری چنین آمده «عن ابن عباس قال لما اشد بالنبی صلی الله علیه و آله و جمعه قال اتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لاتصلوا بعده قال عمر ان النبی غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللغظ قال قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع فخرج ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین کتابه» - صحیح بخاری کتاب العلم باب کتابه العلم -

و در برخی از روایات این موضوع چنین آمده: «فقال بعض من کان عنده ان نبی الله لیهجر» و در برخی

را که عمر به وصیت پیامبر ﷺ در حال بیماری داشت و قتیکه فرمان داد که قلم و کاغذی برای نوشتن وصیت نامه آماده کنند... عین همان اعتراض بر وصیت ابی بکر درباره عمر وارد است، زیرا ابی بکر در حالت شدت مرض و فواصل بی هوشی وصیت نامه را نوشت. زیرا گاهی که رسول خدا ﷺ خواست وصیت نامه را بنویسند، عمر گفت: درد، بر محمد مستولی شده است، و با این گفتار از وصیت کتبی رسول خدا ﷺ جلوگیری کرد، و در کنار بستر رسول خدا ﷺ بسبب این گفتار اختلاف شدیدی در گرفت، اما خود عمر با همین نوع وصیت عروس خلافت را از دامن ابی بکر باغوش کشید. با توجه به اینکه رسول خدا ﷺ سخنی جز از طریق وحی نگوید.

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۱)

ولی ابوبکر گوید:

«مرا شیطانی است که گمراهم میکند اگر دیدید که بسوی من آمده از من دوری کنید»^(۲)

۳- چگونه میتوان باور نمود که ابوبکر برای پیش گیری از وقوع اختلاف، عمر را برای خلافت تعیین نمود و برای اینکار خیلی پریشان بود ولی رسول خدا ﷺ - آورنده اسلام - در این فکر نبود و مردم را بحال خود وا گذاشت و شخص خاصی را برای خلافت تعیین نکرد؟!!

پاسخ این اشکالات بعهدده شخص خلیفه دوم است، و نیکو پیدا است که گفتار او

دیگر «فقالوا هجر رسول الله» یا «یهجر» یا «لیهجر» و روشن است که گوینده این سخن شخصی معین است، و او عمر بود، و از روی تقیه و یا بعلت دیگر در برخی از روایات تصریح بنام او نشده است، ولی کسیکه توانائی چنین گستاخی در حضور رسول خدا ﷺ داشت جز عمر دیگری نبود.

۱- سوره نجم (۵۳) آیات ۳ و ۴.

۲- قال ابوبکر فی خطبة خطبها للناس: «یا ایها الناس... الی ان قال: فان استقمتم فتا بعونی و ان زغت فقو

مونی... الی ان قال: و ان لی شیطانا یعتربنی فاذا اتانی فاجتنبونی...»

طبری ج ۲ ص ۴۴۰ و ابن سعد در کتاب طبقات ج ۳ القسم ۱ ص ۱۲۹ و ابن قتیبه در کتاب الامامه و

السیاسة ص ۶ و مجمع الہیثمی ج ۵ ص ۱۸۳.

و کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۶ - بنقل از کتاب السبعة من السلف ص ۹ آقای فیروز آبادی - با اختلافی در

عبارات، مراجعه شود.

در کنار بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها برای جلوگیری از خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام بود، زیرا همه میدانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدیگری جز علی علیه السلام نظری ندارد، زیرا مکرراً از آنحضرت شنیده بودند که علی وصی و جانشین خواهد بود و از داستان غدیر خم هنوز زمانی نگذشته بود تا انکار یا فراموش کنند.

بخش چهارم:

شورای سیاسی شش نفره و انتخاب عثمان

- گفتار امیرالمؤمنین دربارهٔ انتخاب عثمان

- داستان شورئ

- نقش اباطلحه در شورئ

- تشکیل شورئ

- اشکالاتی بر تشکیل شورئ

گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره انتخاب عثمان

علی علیه السلام درباره انتخاب عثمان از طریق شوری چنین میفرماید:

«حتی اذا مضى لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمْتُ أَنِّي أَحَدُهُمْ؛ فَيَا لَللشُورَى
مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنَ إِلَى هَذِهِ النِّظَائِرِ لَكُنْتِي
أَسْفَفْتُ إِذَا أَسْفَوْا وَطَرْتُ إِذَا طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصِغْنِهِ وَ مَالِ الْأَخْرِ لِصِبْهِهِ
مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِحًا حِضْنِيهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ، وَ قَامَ مَعَهُ
بَنَوَائِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ إِنْتَكثَ قَتْلُهُ، وَ أَجْهَزَ
عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَ كَبِتَ بِهِ بِطَّتُهُ»^(۱)

(زمان بر این منوال گذشت) تا آنکه او (عمر نیز) براه خود (مرگ) رفت
خلافت را در میان جمعی^(۲) نهاد، و بگمان خود من را هم یکی از آنها قرار
داد، پناه میبرم بخدا از آن شوری، در چه زمان (و چگونه) اولین فرد آنها
(ابوبکر) با من در فضیلت یکسان بود تا اینکه مرا، هم ردیف این گونه افراد
(افراد شوری) قرار دهند، ولی من (از نظر مصالح اسلامی) - همچون
مرغان هم آهنگ - در نشیب و فرازها با آنان هم آهنگی کردم (ولی در

۱ - خطبه شفشقیه شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸۴.

۲ - اعضاء شوری شش نفر بودند، بدین صورت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عثمان، و عبدالرحمن بن عوف، و

سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر.

مجلس شوری) یکی از افراد^(۱) (شوری) روی حسادت و کینه‌ای که با من داشت از من روی گردانید و دیگری (از افراد شوری)^(۲) بدامادش تمایل نمود نه تنها - نسبت دامادی بود که از من روی گردانید - (بلکه) چیزهای دیگری (همچون حسادت و کینه توزی)^(۳) در کار بود (که مرا انتخاب نکرد) (و بالاخره) نفر سوم عثمان (پس از انتخاب بریاست) بر پای خاست (و همچون شتران) پهلوهایش از پر خوری پر باد نموده، و سرگرم آخور و سرگین انداختن شد (همتی جز شکم و راحت طلبی نداشت) و (بنو امیه) فرزندان پدرش همچون شتران گرسنه - که گیاه بهاری را با میل فراوان بخورد - مال خدا (بیت المال المسلمین) را میخوردند (و فقراء را محروم میداشتند) حال بر این منوال چند بگذشت تا آنکه ریسمان تابیده او و اتابید (صحابه نقض پیمان نموده و از دورش متفرق شدند) و عملش او را بهلاکت کشید، و پر خوریش (از بیت المال) او را برو در افکند.

۱ - منظور حضرت سعد بن ابی وقاص است که نسبت به آن حضرت کینه‌تی در دل داشت و درباره او فرمود «فصنی رجل منهم لضغنه» «صغی» یعنی تمایل کرد و «ضغن» بمعنی حقد و کینه است - شرح نهج البلاغه بحرانی (ج ۱ ص ۲۶۲) ولی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱ ص ۱۸۹) میگوید منظور آن حضرت «طلحه» است که او نیز یکی از افراد شش نفری شورای است. و میگوید: قطب را وندی که گفته است منظور علی علیه السلام «سعد بن ابی وقاص» است چونکه پدر او «ابو وقاص» را علی علیه السلام در جنگ بدر کشته است اشتباه است زیرا که «ابو وقاص» که نامش «مالک بن اهیب» است در زمان جاهلیت قبل از اسلام بمرگ طبیعی مرده است.

۲ - منظور عبدالرحمن بن عوف است که بسوی دامادش عثمان تمایل پیدا کرد «و مال الاخر لصهره» زیرا عبدالرحمن شوهر خواهر مادری عثمان بود و از این روی نسبت مصاهره - دامادی - در بین ایشان بود - شرح نهج البلاغه بحرانی (ج ۱ ص ۲۶۲) و ابن ابی الحدید (ج ۱ ص ۱۸۹).

۳ - شرح نهج البلاغه بحرانی ج ۱ ص ۲۶۲ در شرح جمله «مع هن و هن» «هن» را بمعنی «شیئی» دانسته است. و محتمل است که معنی «هن» «شخص» باشد و منظور دو فرد دیگر از افراد شوری است «طلحه و زبیر» که بعلت پستی مقامشان نامشان را ذکر نمود و با این کلمه که دلالت بر پستی دارد اشاره فرمود.

داستان شوری^(۱)

پس از آنکه ابولؤلؤه^(۲) ضربت مهلکی بعمر زد و او را از پای در آورد عمر بدین فکر شد که خلافت را بدیگری واگذار کند ابتدا - با اطرافیان - مشورت نمود باو پیش نهاد کردند که عبدالله فرزندش را خلیفه کند، عمر این پیشنهاد را به ظاهر نپسندید و گفت: «برای عمر کافی است که بار سنگین خلافت را در زمان حیات بدوش کشید دیگر توانائی کشش آنرا پس از مرگ ندارد.» گویا با این سخن میخواست بی تفاوتی خود را درباره خلافت نشان دهد، و حال آنکه سعی و کوشش او در بدست آوردن این مقام برای ابوبکر و سپس خودش در تاریخ سقیفه بطور روشن ثبت شده است، و در

۱ - داستان شوری، بنقل و اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۱ ص ۱۸۵ - میباشد. در شرح خطبه ششقیه و ابن ابی الحدید داستان مزبور را از استادش ابو عثمان در کتاب، السفیانیه، نقل نموده چنانچه در ص ۱۸۶ تذکر داده است.

و طبری در ج ۵ ص ۲۷۷۶ ط لیدن نیز داستان مزبور را با اختلافی نقل نموده است.

۲ - ابولؤلؤه (فیروز) غلام مغیره بن شعبه ایرانی الأصل و از اهالی نهاوند بود، رومیان او را اسیر نموده سپس مسلمین از رومیان او را اسیر گرفتند، و بمدینه آوردند «ابولؤلؤه» مردی هنرمند و دانای بصنعت حدادی و نجاری و نقاشی و آسیاب سازی بود، و از این روی مالک او مغیره بن شعبه باو فرمان کار میداد، و روزی چهار درهم بر او خراج بسته بود، و چون پرداخت این مبلغ بر ابولؤلؤه دشوار بود شکایت بعمر کرد که با مغیره در این باره مذاکره کند، عمر در جوابش گفت: «با مولایت به نیکوئی رفتار کن» و با این سخن جانب داری از «مالک» او مغیره کرد، و به تقاضای «مملوک» ابولؤلؤه توجهی ننمود، و در ضمن گفت: شنیده‌ام در ساختن آسیاب استاد توانائی میباشی، ابولؤلؤه در جواب گفت: آری، آسیابی برایت خواهم ساخت که تا روز قیامت باز نایستد، و شرق و غرب عالم درباره آن سخن گویند، عمر دانست که او را با این سخن تهدید نمود. بهر حال بی عدالتی عمر سبب شد که ابولؤلؤه او را بکشد و تصمیم قتل او را گرفت و خنجری دو سره آماده کرد و در مسجد النبی صلی الله علیه و آله هنگام نماز صبح بکف و شانه و پهلوی او زد و او را از پای در آورد، و چون او را بمنزل بردند و باو نبیذ دادند از شکاف زخم بیرون آمد و غذائی در شکم او نیمبماند، و پنج روز بدین حال بود تا بمرد - اقتباسی از تاریخ الخلفاء سیوطی صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و الکنی و الالقاب در ترجمه «ابولؤلؤه» ص ۱۴۱ - ۱۴۲ چاپ ۱۳۵۸ هـ -

عمر در سن حداکثر ۶۳ سالگی و حداقل ۵۴ ساله در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ هـ ق مضروب شد، و روز اول محرم سال ۲۴ هـ یکشنبه مرد، و جنازه اش با توافق عایشه در حُجره رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شد - بنقل از تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۳۵ و ۱۳۶ در تاریخ عمر و طبری ج ۵ ص ۲۷۳۰، و طبری در ج ۵ ص ۲۷۲۵ به بعد مرگ او را ۲۷ و یا ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ هـ نیز نگاشته است بهر حال مدت خلافت او ده سال و شش ماه تقریباً بطول انجامیده است.

صفحات پیشین خواندیم.

به هر حال سپس گفت: رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و از شش نفر - از قریش - راضی بود. علی، و عثمان و طلحه، و زبیر، و سعد بن ابی وقاص، و عبدالرحمان بن عوف، و رأی من این است که خلافت را بین ایشان شوری قرار دهم^(۱). سپس گفت: اگر من شخص معینی را خلیفه کنم در این کار تبعیت از ابی بکر کرده‌ام^(۲) و او بهتر از من بود و اگر کسی را معین نکنم تبعیت از رسول خدا ﷺ کرده‌ام و او نیز از من بهتر بود.^(۳)

سخنان عمر با افراد شوری

سپس عمر هر شش نفر را احضار نمود و در حالتیکه در بستر مرگ آرمیده بود به آنها نگاهی کرد و گفت: آیا همه شما در خلافت طمع دارید؟ کسی جوابی نداد. مجدداً این سخن را تکرار کرد. زبیر به سخن در آمد و گفت: ما در سابقه - اسلام - و قرابت با رسول خدا ﷺ - در میان قریش - از تو کمتر نیستیم، و حال آنکه تو خلافت را به آغوش کشیدی و از ما کمتر بودی!!

بررسی افراد شوری از دیدگاه عمر

آنگاه عمر درباره هر کدام از شش نفر شوری سخنی گفت و آنانرا بررسی نمود و معرفی کرد.

۱ - در تاریخ طبری (ج ۵ ص ۲۷۷۸ ط لیدن) سخن عمر را درباره افراد شوری چنین نقل میکند: «عمر گفت: ... و لکن - از شش نفر نمیتوان گذشت علی و عثمان که این دو از اولاد عبد منافاند و عبدالرحمن و سعد و این دو خال (دائی) رسول الله اند و زبیر بن عوام که خواری رسول الله است و طلحة الخیر ابن عبیدالله - یکی از این شش باید انتخاب شود.»

۲ - زیرا ابوبکر عمر را تعیین کرده بود.

۳ - گوئیا گوینده این سخن «عمر»، که آنهمه نصوص و تصریحات رسول خدا ﷺ در راه تعیین خلیفه «علی علیه السلام» را نشنیده است، و گوئیا فراموش کرده که در روز «غدیر خم» اولین کسی بود که دست بسوی «علی علیه السلام» دراز کرد و او را بخلافت و مولائی تبریک گفت، بگذار و بگذریم این رشته سر دراز دارد از هرچه بگذریم از این نتوان گذشت که شخص «عمر» مانع از نوشته رسول خدا ﷺ درباره خلافت شد چون نوشته تا این حد قابل انکار نبود.

۱ - زبیر: ابتدا رو کرد به «زبیر» و باو چنین گفت: أما تو ای «زبیر» مردی متکبر و متلّون - بوقلمون صفت - هستی و زود بکاری تصمیم میگیری، و ناگهان غضب میکنی، روزی انسان، و روزی شیطانی. اگر خلافت به تو واگذار شود، ترسم از آن که روزی در بیابان بطحاء - از خست و تنگ نظری - بر سر «مدی» از جو کشمکش کنی^(۱) - و آبروی اسلام را ببری - اگر خلافت بدست تو افتد، بدا به حال مردم از روزیکه خوی شیطانی و یا غضبت طغیان کند - بی چاره مردم در آن حال با تو چه کنند - خداوند خلافت را برای تو - با این صفاتی که داری - هرگز نخواهد.

۲ - طلحه: آنگاه نگاهی بطلحه کرد و با حالت غضب به او گفت: ای طلحه درباره تو سخنی بگویم؟ طلحه، گفت: بگو، و از زبان تو هرگز چیزی شنیده نشده است. عمر گفت: «ای طلحه من بیاد دارم که در جنگ احد گاهی که انگشتت آسیب دید سخت غضبناک و ناراحت شدی و بر این پیش آمد توان نداشتی، و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و از تو ناراضی بود و علت عدم رضایت او از تو همان سخنی بود که هنگام نزول آیه حجاب گفتی.»^(۲)

توجه:

در اینجا تناقض گوئی را توجه کنید که او گفت که رسول خدا از این شش نفر راضی بود سپس درباره طلحه تصریح میکند که آن حضرت از او رضایت نداشت. ولی متأسفانه در آن جلسه گویا کسی جرأت اعتراض بر عمر - بدخو - نداشت.^(۳)

۳ - سعد بن ابی وقاص: آنگاه عمر رو کرد به او و چنین گفت: اما تو فرمانده گروه سواره‌ای هستی که پیوسته با آنان بجنگ و جدال دیگران می‌کوشی، تو پیوسته سرگرم

۱ - زبیر مردی خسیس و تنگ نظر بود.

۲ - ابن ابی الحدید در ج ۱ ص ۱۸۶ در شرح این قسمت از گفتار عمر میگوید: استاد شیخ ابو عثمان جاحظ گفت: که سخن طلحه هنگام نزول آیه حجاب این بود که گفت:

«رسول خدا از آیه حجاب درباره زنانش چه هدفی در کار دارد، همین که بمیرد ما با زنان او ازدواج خواهیم نمود» و این سخن طلحه، بر رسول خدا بازگو شد آن حضرت سخت بر آشفت و بر او غضب کرد، و از گفتارش بشدت ناراحت شد.

۳ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸۶ این اعتراض را از استادش ابو عثمان جاحظ بازگو میکند.

شکار و تیر و کمان می باشی بنی زهره^(۱) را با خلافت و امور مردم چه کار؟!

۴ - عبدالرحمن بن عوف: سپس عمر رو به عبدالرحمن نموده چنین گفت: اما تو ای عبدالرحمن در ایمان آنچنانی که اگر ایمان همه مسلمانان را با ایمان تو بسنجند ایمان تو فزونی خواهد داشت، ولی تو مردی ضعیف الإراده‌ای و کار خلافت برای کسیکه مانند تو ضعیف باشد سزاوار نیست، سپس گفت - بنی زهره - را با کار خلافت چه کار؟^(۲)

۵ - علی بن ابی طالب: سپس عمر رو کرد به امیر المؤمنین علی علیه السلام و چنین گفت: «لله أنت لولا دعاة فيك اما والله لئن وليتهم لتحملنهم على الحق الواضح و المحجة البيضاء»

یعنی: «خدا را درباره تو باید ستایش کرد، اگر نبود در تو شوخ طبعی تو برای خلافت بسیار سزاوار بودی. بخدا قسم اگر زمام امور بدست گیری همگان را بر حق روشن و ادار خواهی نمود و براه راست رهنمون خواهی بود.»

توجه داریم که عمر نقطه ضعف علی علیه السلام را فقط شوخ طبعی میدانند، و نیکو پیدا است که این خوی هرگز نقطه ضعفی در رهبر بوجود نمیآورد، بلکه برعکس سبب گرایش مردم و نزدیک شدن بیچارگان و ضعیفان به او خواهد بود، و این همان خلق نیکو و سرشت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در علی علیه السلام نیز جلوه گراست «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۳)

و قرآن کریم هم درباره رهبران هرگز صفت خشونت و غلظت را نپسندیده زیرا این خو سبب نفرت مردم و پراکنده شدن ایشان خواهد شد «وَ لَوْ كُنْتَ فَضًّا غَلِيظًا الْقَلْبَ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^(۴)

۱ - سعد بن ابی وقاص از قبیله «بنی زهره» است توجه داریم که عمر چه افرادی را برای خلافت در مقابل علی علیه السلام کاندیدا کرده است از همه بهتر اینکه وصف حال آنها را از خود او می‌شنویم.

۲ - عبدالرحمن نیز از قبیله بنی زهره است مانند سعد و بدین سبب این دو نفر را بنی العمومه بکدیگر دانسته‌اند.

۳ - سورة القلم (۶۸) آیه ۴ .

۴ - سورة آل عمران (۳) آیه ۱۵۹ .

یعنی: «ای رسول گرامی اگر تو خشن و سخت دل باشی هر آینه - مسلمانان - از اطرافت پراکنده خواهند شد».

بهر حال با کمال صراحت اعتراف به لیاقت و سزاواری علی علیه السلام نموده تا آنجا که می گوید: تو توانائی آن را داری که مردم را بر حق روشن و راه راست و اداری ولی با این حال ندانم بچه علت باز سعی میکند که خلافت را در شورای شش نفری قرار دهد که در همه افراد آن - جز علی علیه السلام - «عمر» نقاط ضعفی بیان کرد که دلیل بر عدم صلاحیت آنها برای خلافت است.

زیر به تلون مراج و تکبر و بدخوئی و عدم قاطعیت در رأی و خوی شیطانی.

و طلحه، به بی صبری و ناپرد باری و عدم رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله از او

سعدبن ابی وقاص، به خوی جنگ و جدال قبیلهئی و سرگرمی به شکار و تیر و

کمان

عبدالرحمن بن عوف، بضعف اراده

عثمان، بتفریط در بیت المال، و تقسیم حکومت اسلامی در بین فامیل خود، و نژاد پرستی قبیله ای، فقط علی علیه السلام است که هیچ نقطه ضعفی در زعامت - از جهت عدالت کشوری و قاطعیت و قوه اراده و تقسیم بالسویه بیت المال و اهتمام بامور مسلمین - ندارد، فقط آنکه شوخ طبع است.

۶ - عثمان: بهر حال در بررسی افراد شوری نوبت به عثمان رسید و عمر درباره او

اظهار نظر کرد و گفت:

«میهاً لک، کائی بک قد قلدتک قریش هذا الأمر لحبها ایاک، فحملت بنی امیه و

بنی ابی معیط علی رقاب الناس، و آثرتهم بالفیء، فسارت الیک عصابة من

ذؤبان العرب فذبحوک علی فراشک ذبحاً، و الله لئن فعلوا لتفعلن، و لئن

فعلت لیفعلن، ثم أخذ بنا صیته، فقال: فاذا کان ذلک فاذا ذکر قولی، فانه کائن»

یعنی: «ای عثمان گویا میبینم قریش بعلت علاقه و دوستی که بتو دارند امر

خلافت را بتو واگذار خواهند کرد (گویا می بینم که) بنی امیه و بنی ابی معیط

را بر گرده مردم سوار کرده ای (حکومتها و امارت ها را بین ایشان تقسیم

خواهی نمود) و آنانرا در تقسیم فیء (و بیت المال) بر دیگران مقدم

خواهی داشت (چون چنین رفتار کردی) دسته‌ای از گرگان عرب بر تو حمله خواهند نمود و در بسترت خواهند کشت. بخدا قسم اگر آنان چنین کنند (و تو را بخلافت برسانند) رفتار تو هم همان خواهد بود (که گفتم) و اگر تو بر این رفتار باشی درباره تو همان عکس‌العملی را که پیش بینی کردم انجام خواهد شد. آنگاه «عمر» موی پیشانی «عثمان» را گرفت و گفت: گاهی که این پیش بینی من درباره تو تحقق یافت سخن مرا بیاد آور، حتماً همین خواهد بود.»

نقش اباطلحه در شوری

پس از آنکه عمر افراد شوری را بررسی نمود و درباره هر کدام اظهار نظری کرد، دستور داد اباطلحه انصاری را احضار نمودند و باو چنین گفت: ای اباطلحه گاهی که من از دنیا رفتم و مرا بخاک سپردید پنجاه نفر از انصار را با شمشیرهای برهنه آماده کن و افراد شوری را در خانه‌ای گرد آور، و خود و همراهانت بر در آن خانه بایستید، و افراد شوری را وادار کن که هرچه زودتر درباره تعیین خلیفه تصمیم بگیرند، و یکی را از میان خود انتخاب کنند، (و رعایت اکثریت کن بدین ترتیب): اگر پنج نفر از آنان بر یکی اتفاق کنند و نفر ششم مخالفت نمود او را گردن بزن، و اگر چهار نفر در طرفی و دو نفر در طرف مخالف قرار گیرند آندو نفر را گردن بزن، و چنانچه بدو گروه مساوی تقسیم شدند، سه نفر در مقابل دیگر قرار گرفتند حق تقدم با آن گروهی است که عبدالرحمن بن عوف در میان ایشان باشد، و در صورتیکه گروه سه نفر دیگر در مخالفت خود اصرار نمودند، آنان را گردن بزن و چنانچه مدت شوری بیش از ۳ روز بطول انجامید و کسی انتخاب نشد تمام شش نفر را گردن بزن و بگذار تا مسلمانان کسی را برای خود انتخاب کنند.

تشکیل شوری

چون عمر مُرد، شورای شش نفری تشکیل شد و ابو طلحه - طبق مأموریتی که داشت - با پنجاه نفر در کنار جایگاه اجتماع شوری مراقب جریان اوضاع بود تا آنکه تصمیم قطعی در انتخاب خلیفه گرفته شود ابتدا اختلاف و نزاعی در میان آمد، سپس

«طلحه» بنفع عثمان کناره گیری کرد یعنی رأی موافق بعثمان داد، زیرا می دانست که با وجود علی علیه السلام و عثمان مردم او را به خلافت نخواهند پذیرفت، و در ضمن خواست که بدین ترتیب جبهه عثمان را - با چیزی که خود در آن سهمی ندارد - در مقابل علی علیه السلام تقویت نماید. و از طرف دیگر «زبیر» حق خود را بعلی علیه السلام واگذار نمود، و آن بدین سبب بود که خواست جبهه آن حضرت را در برابر عثمان تقویت نماید، زیرا «زبیر» پسر عمه امیرالمؤمنین علیه السلام است و قرابت نسبت او را بدین کار وادار کرد، و اما طلحه تمایل به امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت، زیرا از قبیله «تمیم» و پسر عموی ابوبکر بود و بین قبیله «بنی هاشم» و «بنی تیم» که ابوبکر از ایشان است نسبت به موضوع خلافت رقابت و دشمنی دیرینه ای بوجود آمده بود^(۱). بهر حال از شش نفر - افراد شوری - چهار نفر دیگر باقی ماند حضرت علی علیه السلام و عثمان و سعد و عبدالرحمن، سعد نیز از خلافت صرف نظر کرد و حق خود را به پسر عمویش عبدالرحمن واگذار نمود.^(۲) علاوه آنکه «سعد» میدانست با وجود دیگران امر خلافت بنام او به اتمام نخواهد رسید. چون سه نفر باقی ماندند عبدالرحمن به علی علیه السلام و عثمان چنین گفت: کدام یک از شما از خلافت صرف نظر میکند؟ هیچ کدام جوابی ندادند آنگاه عبدالرحمن گفت: من از خلافت کناره گیری میکنم تا یکی از شما دو نفر را انتخاب کنم.

سپس رو کرد بامیرالمؤمنین علیه السلام و گفت: با تو بیعت میکنم بر اساس عمل به کتاب خدا و سنة رسول خدا و سیره (روش) شیخین: ابی بکر و عمر، علی علیه السلام در جواب او فرمود: «بلکه به کتاب خدا و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اجتهاد خودم.»

عبدالرحمن در حالیکه این جواب را از علی علیه السلام نپسندیده بود - از آن حضرت اعراض نموده و رو کرد به عثمان و آنچه را که به علی علیه السلام پیشنهاد کرده بود به عثمان گفت و عثمان قبول نمود.

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸۷ - ۱۸۸.

و بدین سبب بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرمود: «فصفا رجل منهم لضغنه» یعنی یکی از افراد شوری که با من عداوتی در دل داشت از من روی گردانید.

۲ - سعد و عبدالرحمن هر دو از قبیله بنی زهره اند - ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۱۶.

مجدداً عبدالرحمن بطرف امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت و همان پیشنهاد را تکرار نمود.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز همان جواب را داد و تا سه مرتبه این عمل تکرار شد، آنگاه عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد، و با گفتن: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یا امیر المؤمنین» سلام امارت را بنام او نواخت. علی علیه السلام، به عبدالرحمن گفت: تو این کار نکردی مگر آنکه امید داری که او پس از خود خلافت را به تو واگذار کند آن چنان که دو یار^(۱) - گذشته شما - از دیگری چنین امیدی را داشت. و بدین ترتیب کار شوری خاتمه یافت و عثمان با بیعت عبدالرحمن به مقام خلافت نائل گردید. نتیجه شوری این شد که سه نفر طلحه به نفع عثمان و زبیر بنفع امیر المؤمنین علیه السلام و سعد بنفع عبدالرحمن کناره گیری کردند. عبدالرحمن بترتیبی که در بالا گفته شد با عثمان بیعت نمود. امیر المؤمنین علی علیه السلام این مطلب را پیش بینی فرموده بود زیرا - پس از آنکه عمر افراد شوری را به ترتیبی که گفته شد تعیین کرد - امیر المؤمنین علیه السلام به عمویش عباس گفت: «با این وضع خلافت از ما بیرون رفت. عباس گفت: از کجا میگوئی؟ علی علیه السلام فرمود: زیرا که عثمان با من برابر شد، و عمر جبهه اکثریت را در شوری ترجیح داد و در صورتیکه دو نفر - از شش نفر - به یکی رأی داد و دو نفر دیگر بدیگری رأی داد ترجیح با آن دسته‌ای است که عبدالرحمن در میان ایشان باشد، و روشن است، که سعد با پسر عمویش عبدالرحمن مخالفت نمی‌کند و عبدالرحمن - بدلیل دامادی که با عثمان دارد - از عثمان نمی‌گذرد و یا آنکه عثمان خلافت را با او واگذار خواهد کرد، بنابراین اگر دو نفر دیگر - طلحه و زبیر - بمن رأی موافق بدهند سودی بحال من نخواهد داشت - و بالاخره عثمان یا عبدالرحمن گوی خلافت را خواهند ربود -...»^(۲)

اشکالاتی بر شوری

درباره شورای دستوری خلیفه دوم «عمر» چند اشکال بنظر میرسد:

۱ - تعیین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در اسلام - باید بر اساس دلالت قرآن و یا

۱ - منظور ابی بکر و عمر می‌باشند.

۲ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۹۰ - بنقل از طبری - و تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۷۸۰ ط لیدن.

نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام شود^(۱).

و انتخاب مردم در این باره بی ارزش است؛ و در این باره دلائل و توضیحات کافی در بحث سقیفه داده شد.

۲- بر فرض که انتخاب مردم در این باره مورد قبول باشد سلب این حق از عموم و انحصار آن در شش نفر بی مورد است.

۳- بر فرض که حق انتخاب مخصوص اهل حل و عقد (صاحب نظران) باشد عدد چنین افرادی در آن زمان منحصر در شش نفر نبود زیرا افراد دیگری در میان اصحاب بودند که سوابق بیشتری در اسلام و در میان مسلمین داشتند.^(۲)

۴- در صورت بروز اختلاف در میان افراد شوری، حق تقدم بر مبنای اکثریت نیز مورد قبول نیست آنچنانکه درباره داستان سقیفه بیان کردیم. بلکه حق تقدم با شرایط خاصی است.

۵- بر فرض که حق تقدم با اکثریت باشد چرا در صورت تساوی و عدم اکثریت حق تقدم با گروه عبدالرحمن بن عوف شد؟!

۶- بر فرض قبول این حق برای او چگونه عبدالرحمن بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام را مشروط بتبعیت از روش دو خلیفه اسبق - ابابکر و عمر - نمود. با اینکه علی علیه السلام هم مانند دو خلیفه سابق حق اجتهاد و اظهار نظر دارد آن چنان که دومی در برابر اولی این حق را برای خود میدید بلکه در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اجتهاد نمود، و درباره متعه حج و نساء و اذان و موارد دیگر بر خلاف نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار نظر کرد.

گویا عبدالرحمن می دانست که علی علیه السلام از سیره غلط و نامشروع شیخین تبعیت نخواهد کرد، و بدین سبب بود که بیعت با او را مشروط بر امر محالی نمود تا علی علیه السلام زیر بار نرود و عروس خلافت را به دست عثمان بسپارد به امید آنکه شاید روزی به او برگرداند^(۳)

۱ - نص خلیفه منصوب از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نص خود آن حضرت را داراست.

۲ - مانند عباس عموی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلمان و ابوذر و...

۳ - چنانچه علی علیه السلام در جلسه شوری همین اعتراض را بعثمان کرد و در صفحات گذشته یاد آور شدیم.

فصل سوّم:

آخرین کشتی نجات خاتم الائمه علیهم السلام مهدی موعود علیه السلام

- ضرورت شناخت امام علیه السلام
- شناخت شخص و شخصیت امام علیه السلام
- شخصیت مشترک با سایر امامان و بررسی بعضی ویژگی‌ها (عصمت و علم)
- دیگر صفات و ویژگی‌های مشترک ائمه اهل بیت علیهم السلام
- شخصیت مختص به امام زمان (عج)
- شخصیت مهدی موعود در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر و شرح آن
- خصائص المهدی (عج) در ادعیه و زیارات
- آگاهی امام عصر به احوال شیعیان
- تشرف و دیدار با امام عصر (عج)
- قیام مهدی (عج) در مسجد الحرام
- پیام قائم آل محمد (عج) به مردم دنیا

«اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَىٰ صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ
وَ الصَّوْلَةِ الْحَيْدَرِيَّةِ وَ الْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ وَ الْحِلْمِ الْحَسَنِيِّ وَ
الشَّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيِّ وَ الْعِبَادَةِ السَّجَادِيَّةِ وَ الْمَائِرِ الْبَاقِرِيَّةِ وَ
الْآثَارِ الْجَعْفَرِيَّةِ وَ الْعُلُومِ الْكَاطِمِيَّةِ وَ الْحُجُجِ الرَّضَوِيَّةِ وَ
الْجُودِ التَّقْوِيَّةِ وَ النَّقَاوَةِ النَّقْوِيَّةِ وَ الْهَيْبَةِ الْعَشْكَرِيَّةِ وَ الْغَيْبَةِ
الْإِلَهِيَّةِ»

ضرورت شناخت امام علیه السلام

در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۱)

«هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.»

مضمون این حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با تعبیرات مختلف بحدّ توأتر نقل شده است و مورد اتفاق همه مسلمین - شیعه و سنی - است.^(۲)

نکته قابل توجه در این حدیث این است که می‌فرماید: «مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» یعنی مرگ اشخاصی که امام زمان خود را نشاسند همچون مرگ جاهلیت کفر و نفاق و الحاد خواهد بود. یعنی ممکن است که احکام اسلام در زمان حیات و زندگی با گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» بر ایشان جاری شود و به حساب مسلمانان بیاید و جان و مال آنان در امان باشد یعنی مهدورالدم و المال نباشند ولی مرگ او همچون مرگ جاهلیت خواهد بود.

گواه روشن و شاهد عینی برای اثبات حقانیت و واقعیت این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرنوشت تاریخی گروه‌های بظاهر مسلمانی بود که در برابر

۱ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۸ و اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱ و الغدير، ج ۱۰، ص ۳۵۸ - ۳۶۰ به

نقل از کتب عامه.

۲ - همان.

امیرالمؤمنین علیه السلام صف آرائی کردند، اگر چه قائل به توحید و نبوت بودند و حتی نماز هم می خواندند، لکن به سبب عدم شناخت امام به حق و عدم تبعیت از تعلیمات او بازیچه دست کفار و منافقین گشتند که پس از مرگ برای آنان روشن خواهد شد و در ردیف مسلمین نخواهند بود.

درباره امام شناسی دو بحث مطرح است:

۱- ضرورت لطف الهی در خلق و نصب امام و قرار دادن او در اختیار بشر.

۲- وظیفه ضروری انسانها در شناخت و پیروی از آن امام.

اما لطف الهی در جای خود در علم کلام به اثبات رسیده که وجود پیامبر و امام لطف الهی است و خداوند این لطف را به طور حتم درباره بشر که نیاز به رهبر الهی در مسیر زندگی دارد مبذول داشته است و بعثت تمامی پیامبران نیز بر همین اساس مبتنی است و این لطف عملاً انجام شده و تمامی انبیاء و اوصیاء ایشان بشر را دعوت به ایمان و عمل صالح نمودند و تا حد زیادی بشر دعوت ایشان را پذیرفت گرچه در هر زمان کفاری نیز وجود داشتند که پذیرای پیام رسولان الهی نبودند.

اما درباره وظیفه انسانها نسبت به شناخت امام باید گفت که درک این وظیفه بستگی به احساس نیاز به امام دارد، یعنی هرکس احساس نیاز بیشتری به امام داشته باشد ضرورت شناخت امام هم برایش بیشتر قابل درک است.

باقطع نظر از این حدیث شریف عقل نیز به ضرورت شناخت امام حاکم است، و آن بر اساس نیاز قطعی بوجود اوست. زیرا انسانی که در جستجوی سعادت مطلق است نمی تواند از راه تجربه به سعادت مطلق برسد، همچنان که تجربه نشان داده است که رهبران دنیا نتوانسته اند بشر را به سعادت حقیقی برسانند و پیوسته در حال تغییر و تعویض اند، باید پذیرفت که نیاز به معلم و رهبری دارند که بتواند بطور مطلق چگونگی راه سعادت را در تمام جوانب حیات و زندگی اعم از دنیوی و اخروی، اعتقادی و اخلاقی و عملی تعلیم کند و انسانها را به راه سعادت مطلق رهنمون باشد و آن جز پیامبران و امامان معصوم که با وحی الهی در ارتباط اند - دیگری نمی تواند باشد و ضرورت عقلی ایجاب می کند که باید چنین شخصی را شناخت و از او پیروی

نمود، زیرا با پیروی از دیگران که جاهل هرچند نسبی باشند سعادت مطلوب بدست نمی‌آید.

و منظور از جاهلیت در این حدیث جاهلیت عصر فقدان رهبر الهی پیش از اسلام است که عصر جهل و نادانی و کفر و شرک و تعصبات غلط و زنده بگور کردن فرزندان بی‌گناه و کشتارهای قبیله‌ای و دیگر مفاسد اخلاقی و اجتماعی و عقاید باطل شیطانی است که در اثر پیروی ننمودن از انبیاء بوجود آمده بود.

و این در برابر عصر علم و تربیت که عصر اسلام، عصر سعادت و عصر دستیابی به تمام فضایل و کمالات انسانی است، و آن عصر بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

عصر جاهلیت در قرآن کریم در آیات چندی مورد مذمت قرار گرفته و در برابر آن عصر بعثت پیامبر را زمان تزکیه نفوس و تعلیم و تربیت برشمرده است.

درباره فساد عقاید جاهلیت چنین می‌فرماید:

«يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»^(۱)

آنها گمانهای نادرستی - همچون گمانهای دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند.

و درباره احکام نابجای جاهلیت می‌فرماید:

«أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَتَّبِعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^(۲)

آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟ و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند حکم می‌کند؟

و درباره تعصبات غلط جاهلیت می‌فرماید:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ»^(۳)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند.

و درباره عصر علم و تربیت، عصر اسلام که معلّم آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله است

۱ - آل عمران ۳: ۱۵۴ .

۲ - مائد ۵: ۵۰ .

۳ - فتح ۴۸: ۲۶ .

می فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^(۱)»

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

در این آیه کریمه عنوان معلم به رسول اکرم ﷺ داده شده است تا مردم را از جهل و نادانی برهاند، البته بدیهی است که هدف از رسالت نبی اکرم ﷺ بلکه همه انبیاء نجات بشر و رهایی آن از جهالت و نادانی و تعصبات بی جا و تزکیه و پاک نمودن نفوس از اخلاق و صفات رذیله و تربیت و تعلیم معارف الهی و قرآنی و آموختن حقایق و حکمت است.

و بشر به طور دائم و مستمر نیاز به چنین رهبرانی دارد، و هیچگاه و زمانی از آن بی نیاز نیست، زیرا نسل های پی در پی همگی در اصل جهل و بی خبری و دارا بودن نفوس طغیان گر و متمایل به شهوت و هوسرانی مشترکند و به مربی و معلم دانا و معصوم در هر زمان نیازمند می باشند، و ادامه لطف الهی نسبت به بشر ایجاب می کند که برای هر زمان امامی و پیشوایی که به تمام معنا نماینده اولین معلم اسلام - رسول اکرم ﷺ - بوده باشد، در اختیار بشر قرار گیرد.

بنابراین منظور رسول اکرم ﷺ در این حدیث امام منصوب و هادی بحق است، نه امراء خودکامه و ستم پیشه و گمراه کننده، نه همچون امراء غاصب که پس از رسول خدا ﷺ مدعی امارت شدند و دعوی خلافت نمودند.

مقصود از امام در گفتار رسول اکرم ﷺ همان است که در قرآن کریم او را امام هدایت معرفی نموده است و می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ

إِنِّيَأَ الزُّكُوةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^(۱)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکاة را به آنها وحی کردیم، و تنها ما را عبادت می‌کردند.

و صفات و نشانه‌هایی که در این آیه کریمه برای امامان هادی بحق بیان فرموده جز در پیامبران و امامان معصوم یافت نشود و چنین امامی را باید شناخت و از او پیروی نمود، که صفات او عبارتند از:

۱- هدایت بشر تحت او امر الهی نه غیر آن

۲- کارهای نیک با وحی الهی

۳- اقامه نماز به معنای حقیقی

۴- دادن زکاة به موارد واقعی

۵- عبادت خدای متعال به درستی و راستی

البته هدف از شناخت، پیروی مطلق و اطاعت بی‌چون و چرا از اوست، علم و عصمت برای چنین امامی ضروری است. و الا نقض غرض و خلاف حکمت لازم می‌آید.

در قرآن کریم پیشوایان ستمگر و زمامداران طغیان‌گر - مثل فرعون و همراهانش - را ائمه نار یعنی راهبران بسوی آتش یاد کرده و می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي

هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ»^(۲)

و آنان (= فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد و در این دنیا نیز لعنتی بدنبال آنها قرار دادیم، و روز قیامت از زشت رویانند.

این بود ضرورت شناخت کلی امام که با استناد به آیات به این امر مهم اشاره شد.

۱- انبیاء: ۲۱: ۷۳.

۲- قصص: ۲۸: ۴۱-۴۲.

شناخت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

در شناخت اشخاص دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- شناخت شخص او

۲- شناخت شخصیت او

و در شناخت امام زمان (عج) نیز تبعیت از همین روش ضروری است.

شناخت شخص امام عصر (عج)

اما شناخت شخص آن امام بزرگوار که مقصود هویت شخصی اوست چنین است که: نام مقدسش (م ح م د) همنام جدّ اعلاّیش رسول اکرم ﷺ و کنیه‌اش «ابو القاسم» و دارای القاب متعدّدی همچون: بقیة الله، قائم آل محمّد، مهدی، حجّت، خلف الصالح، منتظر، ولی الله، امام العصر و صاحب الزمان و... می‌باشد که در ضمن روایات و ادعیه بر آن حضرت اطلاق شده است.

فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین امام و پیشوای شیعیان و نهمین فرزند امام حسین سید الشهداء علیه السلام است و مادرش نرجس خاتون، ملیکه دختر یثوعا فرزند قیصر پادشاه روم و مادر حضرت نرجس خاتون از فرزندان شمعون بن حمون بن صفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است. نرجس خاتون به عنوان اسیر جزء اسراء روم درآمد و به بغداد آورده شد و به دستور امام هادی علیه السلام توسط فرستاده آن حضرت خریداری شده و به سامراء منزل امام هادی علیه السلام آورده شد و سپس به عقد امام حسن عسکری علیه السلام درآمد و بدین صورت مادر امام زمان (عج) گردید. داستان آن بی بی به طور مبسوط در کتب تاریخ ذکر شده است.

شخص مهدی موعود

برای بهتر نگریستن نسب آن حضرت را در کلام نبی گرامی صلی الله علیه و آله جستجو می‌نمائیم.

- سعید بن مسیب گوید: از ام سلمه (همسر پیامبر) شنیدم می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله

یادی از مهدی فرمود و گفت او حق و آمدنی است و از فرزندان فاطمه ^(۱) است.
- ابن عباس گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیشوای پس از من علی علیه السلام است و قائم
منتظر از اولاد علی علیه السلام است. ^(۲)

- تا مردی از فرزندان حسین حکومت مسلمین را به دست نگیرد دین تمام شدنی
نیست. ^(۳)

- نه امام پس از حسین علیه السلام پیشوا خواهد بود و مهدی یکی از آنها است. ^(۴)
- نهمین پیشوا از صلب حسین علیه السلام آن پیشوایی است که جهان را سرشار از عدل
پس از ستمها می‌کند. ^(۵)

- از اولاد علی بن الحسین علیه السلام مردی می‌آید که زمین را مملو از داد - پس از
طوفان‌های ستم - می‌کند. ^(۶)

- ائمه معصوم منزله از گناه، پاکدامنان نیکو روش از اولاد باقرند و هفتمین اولاد
باقر علیه السلام مهدی علیه السلام است که جهان را سرشار از عدالت می‌کند. ^(۷)

باری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ترتیب روایات، حکایت از پدران امام منتظر کرده نسب آن
حضرت گوشزد می‌شود، ششمین امام پس از صادق آل محمد که از فرزندان اوست یا
پنجمین امام پس از موسی بن جعفر علیه السلام که از صلب اوست و هکذا...
و اگر این‌گونه روایات را که از طریق خاصه و عامه می‌باشد به شماره درآوریم
بیش از هزار روایت است. ^(۸) که تعیین نسب حجت خدا را می‌نماید.

از تمام این احادیث که منتهی به گفتار نبی اسلام است، مهدی علیه السلام فرزند امام حسن
عسکری علیه السلام و او فرزند علی بن محمد امام هادی علیه السلام و ایشان فرزند محمد بن علی،

۱ - کتاب مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۷ به نقل از منتخب‌الاثار، ص ۱۹۱.

۲ - ینابیع‌المودة، ص ۴۹۴ به نقل از منتخب‌الاثار ص ۱۸۸، ح ۱.

۳ - دلائل‌الامامة به نقل از منتخب‌الاثار ص ۱۹۸، ح ۲.

۴ - کفایة‌الاثار به نقل از منتخب‌الاثار ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

۵ - همان، ص ۲۰۴.

۶ - روایت جابرین عبدالله انصاری (بشارة المصطفی) به نقل از منتخب‌الاثار، ص ۲۰۸، ح ۱.

۷ - کفایة‌الاثار، روایت جابرین عبدالله انصاری به نقل از منتخب‌الاثار ص ۲۱۱، ح ۱.

۸ - با شماره‌بندی که از کتاب منتخب‌الاثار به دست می‌آید.

امام جواد علیه السلام و جواد الائمه فرزند امام رضا علیه السلام و بالاخره نسب شریف آن حضرات منتهی به امیرالمؤمنین و دختر پیغمبر می شود و هرکس مختصر تتبعی در مجموعه اخبار کند در این نسبت کوچکترین تردیدی نمی نماید.

و ما نیازی به تذکر صورت نسخه لوح که پیش جابر بن عبدالله انصاری بود و او استنساخ از لوح نزد دختر پیامبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نموده نداریم و تنها با اشاره ای برای مزید اطمینان می گذریم.

جوینده می تواند به کتاب اصول کافی تألیف ثقة الاسلام کلینی رحمته الله که از اصول اربعه معتمد پیش علمای شیعه است مراجعه نموده در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم»^(۱) به تفصیل آن را مشاهده کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم از جابر بن عبدالله انصاری استفسار از نسخه ای که استنساخ لوح محفوظ نزد فاطمه علیها السلام نموده بود می نماید. جابر نسخه را حاضر می کند و تمام خصوصیات آن را پدرم از حفظ می خواند و جابر روی نسخه نگاه می کرد آنچه را پدرم می خواند در نسخه هم همان بود.

در اول آن نوشته است «این نامه ای است از خداوند عزیز حکیم به محمد نبی خدا...» در این لوح اسامی امامان و موقعیت ممتاز و بعضی ویژگیهایی از آنها بیان شده و رسیده است به امام حسن عسکری علیه السلام و نوشته شده: «و اکمل ذلك بابنه» (م ح م د) رحمة للعالمین^(۲). (فرزند امام عسکری را نسیم مهرپرور مردم جهان قرار داده سازمان امامت را به وسیله این فرزند توسعه می دهیم).

ملاحظه می فرمایید که در این سند زنده حجت قائم فرزند امام عسکری علیه السلام است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آخرین فرد از ائمه قائم به حق است و زمین را به داد و دادگستری هم آغوش می کند.^(۳) شاید در هیچ مبحث اعتقادی و دینی شماره روایات و یکنواختی آن بدون اندک اختلافی همچون مبحث امام منتظر و خصوصیات و آثار و هدف های او نداشته باشیم و آنچه نگاشته شد فقط به عنوان تذکر و از مبحث اصلی ما

۱ - اصول کافی، کتاب الحج، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۳، لوح حضرت فاطمه علیها السلام.

۲ - اصول کافی، کتاب الحج، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۳، لوح حضرت فاطمه علیها السلام.

۳ - منتخب الاثر، ص ۸۱ - ۹۶، الباب السابع و فیه ۱۰۷ حدیثاً.

خارج بود.

خواننده عزیز، کتاب خدا، روایات عامه و خاصه روشنگر شخصیت مهدی علیه السلام است. دیگر تردید نداریم که به دست فرزند بزرگوار امام عسکری علیه السلام حکومت جهانی برپا می‌شود. او دولت حق را رهبری کرده روح قرآن در زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی و شؤون دیگر متجلی می‌گردد. جهان زیبایی دیگری به خود گرفته، همه جا را نام خدا پر می‌کند. و چون فرزند ابو محمد عسکری علیه السلام بوده و تا به حال قیام نفرموده قهراً این عقیده پیش می‌آید که وجود مقدس او زنده و در حال حیات است. اکنون مناسب است مختصری به طور فشرده از زندگی امام غائب بحث شود.

طلوع خورشید ولایت یا ولادت مهدی موعود

به گفته اکثریت قریب به اتفاق محدثین و مورخین تولد شمس امامت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری هنگام طلوع فجر جمعه از مادری به نام نرجس بود و نام دیگر وی سوسن و ملیکه است. چون وجود این امام ضد خودسران و مقتدرین خودکامه و مخالف شهوترانان و کسانی است که جهان را به ظلم می‌کشانند و گوشها از قیام همچو مردی پر شده بود دولتهای وقت کمال مراقبت را می‌کردند که این مولود پا به جهان نگذارد، چنان که فرعون و فرعونیان هم فهمیده بودند مردی الهی بساط حکومت آنها را برمی‌چیند، برای نیستی او تمام پسران تازه بدنیا آمده را نابود می‌کردند ولی غافل بودند که:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

روی این واکنش سراسر زندگی مهدی علیه السلام و امام منتظر مخفی و مستور از چشمهاست. حتی حاملگی نرجس خاتون را امام عسکری از همه مخفی کرده بود.

شب میلاد

در شب میلاد آن حضرت حکیمه، عمه امام عسکری به منزل امام خوانده شد. اوایل غروب بود، حکیمه وارد شد امام فرمود: علت دعوت از شما تولد حجت خدا در امشب است، او نمی‌دانست کدام یک از بانوان حامله است، پرسید مادرش

کیست؟ پاسخ فرمود: نرجس. حکیمه تعجب کرد و گفت: من در او اثر حملی نمی بینم. امام جواب داد: هرچه می گویم همان است. (۱) حکیمه مأمور به اخفاء است. جز چشم ستارگان و دیده فرشتگان و دو چشم عمه امام عسکری علیه السلام همه مردم و کسان و بستگان همه در خواب و غافل از این مولود بودند و بالاخره در همان شب موعود خورشید عالمتاب عرصه گیتی را به نور خویش منور ساخت. امام مولود خود را در آغوش گرفت و زبانش را در دهان او گذاشته دستی بر گوش و چشمش کشید و فرمود: پسر جان صحبت کن؛ تازه واردی که می خواهی کلمه توحید را به سراسر عالم برسانی با کلمه «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» سخن آغاز کرد.

اما می بایست به دنیا آمدن منجی مخفی بماند تا به وجود مبارک او گزندی نرسد. ولی مردم مؤمن که از ولادت او غرق در سرور می شوند بهتر آن است که لا اقل طلیعه حکومت حق را ببینند و مولودی که معتقدند بالاخره گره گشای زندگی و آرام بخش جان آنهاست زیارت نمایند. لذا روز سوم ولادت بود که اصحاب خاص به حضور امام رسیدند و چشمشان به جمال شمس عالم آرا روشن شد. امام با نشان دادن فرزند عزیزش فرمود: «این آن مرد انقلابی است که چشمها در انتظار او است. ظهورش زمانی است که سراسر زمین از فساد و تباهی استقبال می کند.»

امام حسن عسکری علیه السلام توسط نامه به یاران ثقه خود به دنیا آمدن مولودش را اطلاع داد از جمله به احمد بن اسحاق قمی نوشت: «مولود ما به دنیا آمد اما به کسی اطلاع مده، ما جز به نزدیکان و دوستان نگفته ایم. می دانستیم همان طور که ما از این پیشامد مسروریم تو هم از شنیدن آن خوشحال می شوی.»

این مولود در پناه پدر پنهان از چشمها زندگی کرد در حالی که دشمنان مطلع از ولادت وی نبودند و دوستان هم آگاهی خود را از تولد حجت خدا پنهان می کردند. اما بیش از ۵ سال نداشت که سایه پدر از سر مبارک او برداشته شد و بعد از این کودک نابالغ حجت بالغه گشت همچنان که عیسی علیه السلام در گهواره پیغمبر خدا شد.

۱ - از این معانی واضح می شود تا کجا پرده پوشی از این مولود بزرگ می شده است.

چهره امام دادگستر

قد کشیده، شانه‌های پهن، رنگ صورت سفید ممزوج به لطافت سرخی، محاسن سیاه‌رنگ و پرپشت ولی نسبتاً کوتاه، موی سر بلند به طوری که چهره مبارک مثل ماه در دل شب می‌تابد، پیشانی بلند، ابروانی کمانی و کشیده، چشمانی سیاه و نافذ و مژگان برآمده، بینی کشیده، خالی در گونه راست و دو خال در پشت دارد و شبیه‌ترین فرد به رسول خداست. (۱)

شناخت شخصیت امام عصر (عج)

و اما شخصیت آن حضرت بر دو گونه است:

الف - شخصیت مشترک با سایر امامان

ب - شخصیت مختص به آن بزرگوار

زیرا که هر کدام از ائمه نیز شخصیت به خصوصی دارا می‌باشند.

الف - شخصیت مشترک با سایر امامان

البته إحاطه به شخصیت امامان اعم از مشترک و مختص برای کسی مقدور نیست، زیرا صفات و امتیازات ائمه معصومین در حدّ اعلا و فوق إدراک بشری است، زیرا صفاتشان خدادادی و غیر اکتسابی است و بالاتر از حدّ تجربه بشری است و عقول از درک آنها عاجز است.

و از اینروست که جز خود آنها دیگری نمی‌تواند بیانگر آن شخصیت‌ها و آن صفات عالیه بوده باشد و بهترین راهی که برای ما در این زمینه وجود دارد، دقت و تأمل در زیاراتی است که از طریق خود امامان در بیان اوصافشان رسیده و شاید حکمت و فلسفه تأکید در زیارتشان آگاه شدن و توجه پیدا کردن و شناخت شخصیت آنها باشد که بغیر از این راه دیگری وجود ندارد.

اما شخصیت مشترک امامان را می‌توان در زیارت - جامعه کبیره که در جمله‌ای از

۱ - منتخب الاثر، ص ۱۸۵، الباب الرابع فیما یدل علی شمائله علیه السلام و فیه ۲۱ حدیثاً.

منابع و مأخذ روایی ما از امام دهم، علی هادی علیه السلام نقل شده است^(۱) و بیش از دویست عنوان برای ائمه اهل البیت علیهم السلام در آن آمده است. دریافت که دقت در هر یک از آن صفات و عناوین بابی از معرفت و آگاهی و شناخت امامان را به روی ما باز می‌کند.

ضرورت صفت عصمت در امام

یکی از صفات مشترک در امامان که عقل و نقل بر آن دلالت دارد و جنبه اعتقادی و مذهبی دارد، صفت عصمت است.

امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه در بیان اوصاف ائمه هدی علیهم السلام می‌فرماید:

أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْإِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرُمُونَ الْمُقَرَّبُونَ
الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ

شهادت می‌دهم که شما امامان راهبر و راهنما و راه یافته و دارای عصمت و نزد خدا گرامی و مقرب و با تقوی و پرهیزکار و راستگو و برگزیده هستید. و در جملات دیگر درباره عصمت می‌فرماید:

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ
الرُّجْسَ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً»

خداوند شما را از لغزش‌ها نگاه داشت و از فتنه‌ها ایمن کرد و پاک نمود شما را از چرکها و دور کرد از شما پلیدیها را و پاک و پاکیزه نمود شما را. اطلاق در عصمت از زلل شامل لغزش در بیان احکام و گناه و معصیت می‌شود. چنانچه عقل به تنهایی نسبت به زلل (لغزش) در موضوعات و خطا در آن بکندی پیش برود و البته به کمک نقل و بیان معصومین علیهم السلام سرعت گرفته و تردیدی در آن نخواهد نمود.

۱ - شیخ القمیین، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی علیه السلام م ۳۸۱ ق در کتاب شریف «من لا یحضره الفقیه» ج ۲، ص ۶۱۰ به بعد ح ۳۲۱۳ و کتاب عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۸ و شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی علیه السلام م ۴۶۰ ق در کتاب «تهذیب الأحکام» ج ۶، ص ۹۶ ح ۱ و....

استدلال به ویژگی عصمت

توضیح: عصمت را در دو مرحله در نظر می‌گیریم:
الف - عصمت از خطا و اشتباه در بیان احکام شریعت

ب - عصمت از گناه و معصیت
اما عصمت از خطا به چند دلیل:

۱ - اولین فلسفه وجود امام - در اعتقاد شیعه - عبارت است از حفظ شریعت و احکام اسلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بدست آمدن چنین هدفی هرگز با خطا در بیان حتی یک حکم سازگار نیست زیرا به همان اندازه نقض غرض و نقص در شریعت بوجود می‌آید. و برای رفع این نقیصه - مضافاً بر اینکه منافات با قاعده لطف دارد - نیاز به وجود امام دیگری خواهد بود.

۲ - سمت دیگری که برای وجود امام قائل هستیم سمت و مقام رهبری مطلق در نظام احسن اسلامی نسبت به زندگی امت اسلام است و خطا در این رهبری اگر چه در یک مورد، به همین اندازه موجب اختلال نسبی در نظم و سبب فساد در جامعه خواهد شد و برای رفع آن نیاز به دیگری تسلسل وار بوجود خواهد آمد، همانگونه که در رؤساء و رهبران ملتها بطور واضح مشاهده می‌کنیم که ناتوانی هر یک از آنها پس از مدتی آشکار شده و جای خود را بدیگری می‌دهند و برای قطع این تسلسل وجود رهبری معصوم ضروری است.

۳ - چنانچه امام علیه السلام معصوم نباشد باید در مقابل خطا و اشتباه او ایستادگی کرد و از دستور و فرمان نابجای او سرپیچی نمود در حالیکه خدای متعال دستور اطاعت مطلق را از ولی امر داده و این اطلاق جز با عصمت ولی امر سازگار نیست و گرنه به تناقض در گفتار الهی منتهی خواهد شد.

قال الله تعالی:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید) اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر

خدا را و اولوالامر (= اوصیای پیامبر) را.

مراد از «اولی الامر» در این آیه کریمه به قرینه‌ای که ذکر شد امامان معصوم‌اند که از خطا در امانند و اطاعت آنان بطور مطلق در ردیف اطاعت خدا و رسول الله ﷺ قرار گرفته و بر همگان واجب است.

اما عصمت امام از گناه و معصیت:

به این دلیل که هدف اصلی از نصب امام متابعت امت از او است، زیرا امامت یک مفهوم اضافی است که طرف دیگر آن مأمومین هستند. و غرض پایانی از این وصف اضافی پیروی از گفتار و کردار و اوامر و نواهی امام است و پیروی مطلق با فرض معصیت امام مستلزم تخلف و نقض غرض خواهد بود، بنابراین عصمت برای امام واجب الإطاعة یک امر ضروری است تا تخلف لازم نیاید.

علاوه بر آنکه شخص گنهکار دارای احترام واقعی نزد مردم نخواهد بود و به اطاعت او دل نمی‌دهند و این خود نقض غرض از وجود و نصب او است.

عصمت و اختیار:

ناگفته نماند که عصمت هرگز با اختیار منافات ندارد و گرنه مدح و کرامتی محسوب نخواهد شد. زیرا عصمت یک ملکه نیرومند نفسانی خدادادی است که با اختیار از معصیت و گناه مانع می‌شود و ملکه عدالت نشانه‌ای از آن است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»^(۱)

(ای پیامبر به آنها) بگو همانا من بشری مثل شما هستم که به من وحی می‌شود.

که وحی مانع از خطا و اشتباه و عصمت مانع از معصیت می‌شود و این هر دو به بشر مختار داده شده است. و مطلقاً این ملکه اختیار را سلب ننموده و چون ابزاری که در دست بشر مختار است مورد استفاده کسی است که دارای این ملکه است.

صفت طهارت

از دیگر صفات مشترک ائمه علیهم السلام صفت طهارت است.
در زیارت جامعه کبیره آمده است:

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ
الرُّجْسَ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً»

خداوند از هرگونه لغزشی مصونتان داشته است و از فتنه‌ها ایمتان ساخته
است از ناپاکی پاکتان گردانیده و از پلیدی و پلشتی دور و کاملاً پاکتان کرده
است.

در این فراز به مهمترین چیزی که پس از موضوع عصمت اشاره شده صفت
طهارت اهل بیت علیهم السلام است.

ویژگی طهارت مطلق اهل بیت در عقیده، اخلاق و عمل زیرساز ویژگی‌هایی
است که موجب شایستگی آنان برای هدایت و راهبری امت اسلام می‌گردد و از همین
رو در صدر همه ویژگی‌های آنهاست و در مقام اثبات حقانیت آنها در برابر کسانی که
حقوق ایشان را نادیده می‌انگاشتند، بارها بدان اشاره شده است.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جریان سقیفه^(۱) و خودداری از بیعت با ابوبکر،
ضمن برشمردن فضایل خود، خطاب به او فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در
روز کساء من و خانواده‌ام و فرزندانم مشمول دعای پیامبر خدا گشتیم یا تو؟»
آنجا که فرمود: «اینان خاندان من هستند، به سوی تو روان باشند نه آتش» و ابوبکر
در پاسخ گفت: تو و خانواده‌ات و فرزندان^(۲).

نیز در جریان فدک، برای اثبات حقانیت فاطمه علیه السلام خطاب به ابوبکر به آیه تطهیر
استدلال می‌کند و می‌فرماید: «در باره این آیه شریفه به من بگو که در حق چه کسی
نازل شده است، در حق ما یا دیگران؟» ابوبکر گفت: در حق شما.^(۳)

همچنین در ماجرای شورایی که به فرمان عمر برای تعیین خلیفه بعد از او تشکیل

۱- شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۱.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۵۵۰ و الإحتجاج ج ۱، ص ۳۰۸.

۳- الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۸ و علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۱.

شد، علی برای اثبات شایستگی خود به آیه تطهیر استدلال نموده و خطاب به شورا می فرماید: «شما را به خدا آیا کسی در میان شما هست که آیه تطهیر در حق او نازل شده باشد؟» گفتند: خیر. (۱)

و این نوع استدلال به طهارت و آیه تطهیر که در شأن اهل بیت نازل شده است از طرف تمام بزرگواران و فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام به چشم می خورد که این خود نشان از آن دارد که اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله چون دارای این صفت و ویژگی بوده اند دیگران را که در مقابلشان قرار می گرفتند محکوم می کردند که اگر راهی درست و صحیح است شاهره هدایت ماست.

دیگر صفات و ویژگی های مشترک اهل بیت علیهم السلام

چون صفات و ویژگی های اهل بیت علیهم السلام بسیار است و بیش از دویست عدد آنها را امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره (۲) بر شمرده است ما فقط جهت تیمن و تبرک تعدادی از آنها را از این زیارت شریف بر می شمیریم و امیدواریم که ذکر آنها ما را باکنه و واقع صفاتشان آگاه نموده و انشاء الله مشمول شفاعتشان در یوم الجزاء شویم.

- | | |
|------------------------------|-----------------------------------------|
| ۱- مَوْضِعَ الرُّسَالَةِ | جایگاه رسالتند. |
| ۲- مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ | محل آمد و شد ملائکه اند. |
| ۳- مَهْبِطَ الْوَحْيِ | محل نزول وحی الهی اند. |
| ۴- مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ | معدن و کان رحمت الهی اند. |
| ۵- خُزَانَ الْعِلْمِ | خزانه داران علم و دانش و معرفتند. |
| ۶- مُتَهَيِّ الْجِلْمِ | دارندگان نهایت مراتب صبر و بردباری اند. |
| ۷- أَصُولَ الْكَرَمِ | پایه های کرامت و بزرگواری اند. |
| ۸- قَادَةَ الْأُمَّمِ | رهبران و پیشوایان اهل دین اند. |

۱- الإحتجاج، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی روایت کند که گفت: به امام علی علیه السلام عرض کردم که: یا بن رسول الله! مرا زیارتی رسا و بلیغ بیاموز که چون خواستم یکی از شما را زیارت کنم بر انجامش توانا باشم. حضرت فرمود: چون بدرگاه رسیدی بایست و شهادتین را بر زبان جاری کن، آنگاه با غسل داخا حرم شو. چون قبر را نظاره کنی بایست و ۳۰ مرتبه الله اکبر بگو... (مفاتیح الحنا).

- ۹ - **أَوْلِيَاءَ النَّعْمِ** سرپرستان روزی و نعمتها هستند.
- ۱۰ - **عَنَّا صِرَ الْأَبْرَارِ** جوهره و اصل تبار پاکان‌اند.
- ۱۱ - **دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ** تکیه گاه خوبان‌اند.
- ۱۲ - **سُنَّاتِ الْعِبَادِ** سیاست مداران بندگانش (اداره کنندگان امور آنان)
- ۱۳ - **أَرْكَانَ الْبِلَادِ** بزرگواران و ارجمندان شهرها.
- ۱۴ - **أَبْوَابِ الْإِيمَانِ** درب‌های ایمان‌اند.
- ۱۵ - **أَمْثَاءَ الرَّحْمَنِ** امانت داران اسرار خدای رحمن‌اند.
- ۱۶ - **سُلَالَةَ النَّبِيِّينَ وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِثْرَةَ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** فرزندان و دودمان پیامبران و برگزیده فرستادگان و عترت برگزیده پروردگار جهان.
- ۱۷ - **أَيْمَّةَ الْهُدَى** پیشوایان هدایت‌اند.
- ۱۸ - **مَضَائِجِ الدُّجَى** چراغهای فروزان در تاریکیها هستند.
- ۱۹ - **أَعْلَامِ التَّقَى** پرچمداران پرهیزکاری‌اند.
- ۲۰ - **ذَوِي النَّهْيِ** صاحب عقول کامله‌اند.
- ۲۱ - **أَوْلِيَ الْحِجْبِ** خردمندان اندیشورند.
- ۲۲ - **كَهْفِ الْوَرَى** پناه خلق عالم هستند.
- ۲۳ - **مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ** مکانهای شناخت خداوندند.
- ۲۴ - **مَسَاكِينِ بَرَكَاتِ اللَّهِ** منزلگاه افزونی و برکت خداوندی‌اند.
- ۲۵ - **مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ** معدنهای حکمت الهی‌اند.
- ۲۶ - **حَفَظَةَ سِرِّ اللَّهِ** پاسداران سرّ خدایی‌اند.
- ۲۷ - **حَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ** حاملان علم به کتاب خدا.
- ۲۸ - **الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ** دعوت کنندگان به سوی خدایند.
- ۲۹ - **الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ** و دلالت کنندگان بر خشنودی حضرت احدیتند.
- ۳۰ - **المُسْتَقْرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ** ثابت قدمان در اجرای فرمان خدایند.

۳۱ - بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ به وجود ایشان خدا گشود.

۳۲ - بِكُمْ يَخْتِمُ به سبب ایشان خدا خاتمه می دهد.

۳۳ - بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ به یمن ایشان باران می فرستد.

۳۴ - بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ

به خاطر ایشان آسمان را از افتادن بر زمین نگه

می دارد.

۳۵ - بِكُمْ يَنْفُسُ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ

به وجودشان اندوه از دلها زایل و بلاها دفع گردد.

۳۶ - عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ

آنچه خدا به فرستادگان نازل کرده نزدشان است.

۳۷ - كَلَامُكُمْ نُورٌ سخنانشان نور است.

۳۸ - أَمْرُكُمْ رُشْدٌ امرشان ارشاد و راهگشاست.

۳۹ - عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ سرشتشان نیکی کردن است.

۴۰ - سَجِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ ذات و سیرت شان آمیخته با کرامت است.

و دهها صفت و ویژگی دیگر که در این زیارت به آن اشاره شده و ما از باب اینکه

«مَوَالِيٌّ لَا أَحْصِي ثَنَائِكُمْ وَلَا أَبْلَغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ»: «موالیان من!

خوبیهایتان شمرده نشود و ثنایتان به کنه وجودیتان نرسد و قدر و منزلتان معلوم

نگردد.» به این صفات بسنده می نمائیم.

۲ - شخصیت مختص به امام زمان (عج)

شخصیت امام زمان (عج) نیز در منابع مختلفی معرفی شده است. اما ما در این

بحث برای تیمن از دو منبع ویژگی های خاصه قطب عالم امکان حجة بن الحسن

العسکری (عج) را می شمیریم. و آن دو منبع عبارتند از:

الف) خصائص المهدي (عجل الله تعالى فرجه) در کلام پیامبر اکرم ﷺ در خطبه

غدیر

ب) خصائص المهدي (عجل الله تعالى فرجه) در ادعیه و زیارات

اما خصائص و ویژگی های حضرت مهدی (عج) در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که برگرفته از خطبه غدیر است، ما آنها را برمی شمیریم و شرح مختصری از آن خصوصیات را از نظر می گذرانیم.

الف - شخصیت مهدی موعود (عج) در گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر^(۱)

مَعَاشِرَ النَّاسِ ...

۱ - أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيَّمَةِ^(۲) مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ (صلوات الله عليه)

۲ - أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ

۳ - أَلَا إِنَّهُ الْمُتَّقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ

۴ - أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَ هَادِمُهَا

۵ - أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ

۶ - أَلَا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

۷ - أَلَا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدينِ اللَّهِ

۸ - أَلَا إِنَّهُ الْغَرَّافُ فِي بَحْرِ عَمِيقٍ

۹ - أَلَا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ

۱۰ - أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَ مُخْتَارُهُ

۱۱ - أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمُحِيطُ بِهِ

۱۲ - أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمُنْبَهُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ

۱۳ - أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ

۱۴ - أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ

۱۵ - أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ

۱۶ - أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ

۱۷ - وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ

۱ - احتجاج الطبرسی، ج ۱، ص ۱۵۴، ط قم ۱۴۱۳.

۲ - همان، خ ل (الاصیاء)

١٨ - وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ

١٩ - أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ وَلَا مَنصُورَ عَلَيْهِ

٢٠ - أَلَا وَإِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ وَأَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَائِيهِ.

۱ - خصائص المهدي عليه السلام در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - خاتم الائمه است

«أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ]»: این کلام دلالت دارد بر اینکه امامت به وجود آن حضرت ختم می شود و همچنین بر اینکه امام عصر از اهل بیت رسول خدا است. پس مهدی موعود آخرین امام معصوم از اولاد رسول خدا است که هر کس معصوم نباشد - مانند سایر ائمه معصومین - و ادعای مهدویت نماید ادعای او باطل است.

ابو غانم خادم امام حسن عسکری گوید: حضرت صاحب الامر در گهواره بود که به محضرش شرفیاب شدم، فرمود: آن صندل قرمز را بیاور. وقتی آوردم، فرمود: مرا می شناسی؟ گفتم: آری، شما مولای من و فرزند مولای من می باشید. فرمود: آن را نپرسیدم. گفتم: پس منظور خود را بیان فرمایید. فرمود: أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَ شِيعَتِي (من سرآمد اوصیایم. خداوند به وجود من بلا را از اهل و شیعیانم دور می دارد).^(۱)

۱ - طوسی: کتاب الغيبة، ص ۱۴۸ [و] اربلی: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۸۹ [و] قندوزی: ينابيع المودة، ج ۳، ص ۱۲۶ [و] فیض: محجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۴۶ حائری: الزام الناصب، ص ۱۰۰ و ۱۰۴.

۲ - او بر تمام ادیان غلبه خواهد کرد

«أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ»: «الظاهر» یعنی غالب و چون الف و لام در «الدین» برای جنس است پس جنس دین مراد است، نه دین خاصی که جنس مفید کل است. لذا، او بر تمام ادیان غلبه می‌کند.

سؤال: ظاهر قرآن دلالت دارد بر اینکه رسول خدا بر تمام ادیان غلبه می‌کند و این وعده خدا به رسول است، و نه صاحب الامر، چنانکه می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۱)

پس چگونه رسول خدا این موضوع را به قائم آل محمد منسوب می‌دارد؟ پاسخ: اولاً آنکه در آیه کریمه تعیین وقت نشده که در چه زمانی هدف غلبه بر سایر ادیان تحقق پیدا می‌کند و ممکن است نیاز به مرور زمان داشته باشد، و ثانیاً: غلبه امام زمان غلبه رسول خدا است زیرا مراد از غلبه بر تمام ادیان، غلبه دین اسلام است بر همه ادیان نه غلبه شخص رسول اکرم بر دیگران و غلبه دین در هر زمانی تحقق پیدا کند غلبه صاحب اصلی آن دین است هر چند به دست بقیه الله باشد. و علت برای غالب نشدن اسلام در عصر رسول خدا بر تمامی ادیان در حقیقت وجود موانع بود و آن موانع به طور خلاصه عبارت بودند از: اول اختیار مردم در پذیرش دین. دوم نبودن رشد فکری در جامعه. و سوم مأمور نبودن پیامبر به اجرای احکام اسلام براساس واقع. بدیهی است که اگر خداوند رسولش را مأمور می‌ساخت تا موانع را از سر راه بردارد - چه مردم بخواهند و چه نخواهند - و اسلام را کاملاً در تمامی جهان پیاده کند پیامبر با نیروی الهی که در اختیار داشت این خواسته الهی را پیاده می‌کرد؛ ولی رسول خدا چنین مأموریتی نداشت و سائر ائمه هم چنین مأموریتی نداشتند و خداوند متعال این مأموریت را براساس مصالحی - که خود می‌داند - بر عهده امام زمان گذاشت و آن حضرت باید بر این خواسته حق جامعه عمل بپوشاند.

۱ - توبه، ۹: ۳۳ = او خدایی است که رسولش برای هدایت و راهنمایی به دین حق فرستاد تا او را بر تمامی ادیان چیره نماید، اگر چه مشرکین اکراه داشته باشند. بحارالانوار ج ۵۰ ص ۳۳ ح ۱ - باب الآیات المؤوله بقیام القائم عجل الله فرجه.

لذا، ائمه معصومین در تفسیر آیه مورد بحث به این حقیقت اشاره فرموده‌اند که این آیه اگر چه بر رسول خدا در صدر اسلام نازل گردیده است؛ ولی تأویل آن در آخر الزمان، در عهد ظهور حضرت مهدی عليه السلام است. به عبارت دیگر، نزول الفاظ آیه بر رسول خدا است؛ ولی نزول مصداق آن بعد از ظهور است و تا آن حضرت ظهور نکند این آیه مصداق کامل پیدا نخواهد کرد. (۱)

حدیث اول:

از حضرت صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: به خدا قسم تأویل این آیه هنوز نازل نشده است و نازل نخواهد گشت تا زمانی که قائم آل محمد ظاهر گردد. آن گاه که خروج کند، کافری باقی نخواهد ماند و کافر به خدا و مشرک به امام وجود ندارد و اگر باشد از خارج شدن کراهت داشته باشد، بطوریکه اگر کافر یا مشرکی در شکم سنگ باشد آن سنگ بگوید: ای مؤمن! در شکم من کافر یا مشرکی است. مرا بشکن و او را بیرون آور و به قتل برسان. (۲)

و در کتاب شریف کافی از امام هفتم، حضرت کاظم عليه السلام در تفسیر این آیه روایت شده است که فرمودند:

حدیث دوم:

به خدایی که رسول خود را به ولایت و وصایت امر فرمود، مقصود از ولایت همان دین حق است که هنگام ظهور قائم بر تمام ادیان غالب خواهد گشت و خدا تمام می‌کند ولایت قائم را به ولایت علی عليه السلام؛ اگر چه کفار کراهت داشته باشند. عرض کردند: ای فرزند رسول الله! این که

۱ - علی بن ابراهیم: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲ - صدوق: اکمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۶ [و] مجلسی: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴ / ح ۶ [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۸ [و] کاظمی: بشارة الاسلام، ص ۲۶۲ و ۲۵۱ [و] حائری: الزام الناصب، ص ۲۱ و ۳۱ و ۲۲۲ [و] جواهری: مثیر الاحزان، ص ۲۹۷ [و] مسلم: الصحیح، ج ۸، ص ۱۸۸ [و] احمد: المسند، ج ۲، ص ۵۳۰ [و] قندوزی: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۸.

فرمودید تنزیل است؟ فرمود: بلی، این سخن تنزیل است و هر چیز جز آن تأویل نیست. (۱)

و در همان کتاب در حدیث مناجات حضرت موسی علیه السلام که خداوند نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ذکر فرمود، به موسی فرمود:

حدیث سوم:

پس کلمات من تمام شد. هر آینه دین او را بر تمامی ادیان غالب خواهم ساخت و در هر مکانی مرا پرستش خواهند کرد. (۲)

و در کتاب احتجاج از علی علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمودند:

حدیث چهارم:

صاحب این امر از نظرها غایب می شود؛ چرا که معذور است و سبب آن شمول فتنه ها بر قلوب است به آن گونه که نزدیکترین مردم به او دشمن ترین افراد است نسبت به او. چون چنین زمانی فرارسد سپاهیانی او را یاری رسانند که شما آنها را نمی بینید و خداوند دین نبی خود را به دست او بر تمامی ادیان غالب می سازد؛ اگر چه مشرکین اکراه داشته باشند.

و یاد در جایی دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که:

حدیث پنجم:

ظهور و مصداق این آیه هنگام خروج مهدی آل محمد است. پس آن روز باقی نمی ماند کسی مگر آنکه به رسالت و نبوت پیامبر اسلام اقرار کند. (۳)

در روایت دیگری وارد شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمودند:

۱ - کلینی: الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲ / ح ۹۱ [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲ - مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳ / ح ۷ [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳ - طبرسی: مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸ [و] سمرقندی: تفسیر العیاشی [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲،

حدیث ششم:

آیا این آیه مصداق پیدا کرده است؟ عرض کردند: بلی، حضرت فرمودند: خیر (یعنی مصداق پیدا نکرده است)، قسم به خدایی که جانم در کف قدرت او است زمانی مصداق پیدا می‌کند که نماند از زمین قریه‌ای مگر آنکه اهل آن به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» در هر صبح و شامی شهادت دهند. (۱)

همچنین از امام ششم روایت شده است که در تفسیر این آیه فرمود:

حدیث هفتم:

هرگاه قائم آل محمد ظاهر شود مشرک و کافری باقی نماند؛ مگر آنکه از ظهور آن حضرت کراهت داشته باشد. (۲)
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

حدیث هشتم:

در روی زمین خانه‌ای نماند؛ مگر آنکه اسلام در آن داخل شده باشد، چه با عزت و چه با ذلت (یعنی چه بخواهند و چه نخواهند باید تسلیم حکم امام شوند). (۳)
و از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

حدیث نهم:

قائم آل محمد از ما اهل بیت است و از طرف خدا منصور به رعب (۴) و

۱ - سمرقندی: تفسیر العیاشی [و] مجلسی: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰ / ح ۵۹ [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۸.
۲ - کراچکی: کنز الفوائد [و] مجلسی: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰ / ح ۵۸ [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۸.
۳ - طبرسی: مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸ [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۹.
۴ - مقصود از منصور به رعب آنست که خداوند ترس از او را در دلها قرار خواهد داد.

مؤید به یاری حق خواهد بود، سپس فرمود: زمین زیر پای او پیچیده می شود و گنجها و ذخایر زمین برای او آشکار می گردد. سلطنت او شرق و غرب عالم را فرامی گیرد و خداوند به دست توانای او دین اسلام را بر تمام ادیان غالب خواهد ساخت. پس در روی زمین مخروطی ای نمی ماید مگر آن که آباد گردد. آنگاه حضرت عیسی بیاید و پشت سر او نماز بخواند. (۱)

۳ - او از ستمکاران انتقام می گیرد

«أَلَا إِنَّهُ الْمُتَّقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ»: در این وصف اشاره است بر اینکه خداوند متعال انتقام از ستمکاران را به آن حضرت تفویض فرموده است و علت آن است که آن حضرت باید عدالت بر پایه حق و حقیقت را به معنای واقعی کلمه در تمام جهان پیاده کند که پیاده کردن عدالت بدون گرفتن حق مظلوم از ظالم محقق نمی گردد؛ زیرا اگر ظالم و مظلوم را به حال خود بگذارد در جامعه وجود ظلم منتفی نیست و این با عدالت اجتماعی منافات دارد.

... أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ الْمُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَ لَا تَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ، يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! (۲)

۴ - دژهای ظلم و ستم را ویرانگر و قلعه گشاست

«أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَ هَادِمُهَا»: کلمه «حصون» جمع «حصن» به معنای حصار محکمی است که از آفات مصون باشد.

بلی، چهارمین خصوصیت حضرت آنست که حصارهای محکم و استواری که بر پایه ظلم بنا نهاده شده است به دست توانای او گشوده می شود و آنگاه منهدم می گردد؛ زیرا باید ظلم و مظاهر آن به کلی نابود گردد.

در حدیثی آمده است که پیامبر خدا در روزهای آخر عمر خود در خطاب به دختر

۱ - صدوق: اکمال الدین [و] سمرقندی: تفسیر العیاشی [و] فیض: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲ - طوسی: کتاب الغیبة، ص ۱۴۶ [و] اربلی: کشف الغمّة، ج ۳، ۳۱۶ [و] طبرسی: اعلام الوری، ص

۴۱۲ [و] فیض: المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۳۹ [و] قندوزی: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۳۹ [و] حائری: الزام

الناصب ۷ ص ۶۹ و ۱۰۴ و ۱۴۲ [و] کاظمی: بشارة الاسلام، ص ۱۶۷.

گرامیشان در حالی که نگاهشان به حسین عليه السلام متوجه بود فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجًا وَ مَرْجًا، وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَ آغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا، وَ لَا صَغِيرَ يُوقِّرُ كَبِيرًا. يَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا مَنْ يَفْتَحُ حُصُونِ الضَّلَالَةِ، وَ قُلُوبًا غُلْفًا. يَقُومُ بِالذِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ. (۱)
 قسم به پروردگاری که مرا به حق مبعوث کرد، مهدی امت از اینهاست. (۲)
 هنگامی که دنیا هرج و مرج شد و فتنه‌ها آشکار گشت، و راهها ناامن شد و مردم از چپاول یکدیگر در امان نبودند، و بزرگترها بر کوچکترها رحم نکردند و کوچکترها احترام بزرگترها را رعایت نکردند، خداوند در چنین زمانی از نسل این دو (امام) کسی را برمی‌انگیزد که قلاع ضلالت را به تسخیر خود درمی‌آورد و دل‌های نفوذناپذیر را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد. برای احیای شریعت در آخر الزمان قیام می‌کند، آنچنانکه من در اول زمان قیام کردم.

۵ - با جمله مشرکان مقاتله می‌کند

«أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنَ أَهْلِ الشُّرْكِ»: در روایتی از امام باقر عليه السلام از تفسیر آیه (وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) (۳) سؤال شد امام فرمودند: هنوز تأویل این آیه به وقوع نپیوسته است، هنگامی که قائم ما از پس ما قیام کند، آنان که زمان او را درک کنند، تأویل این آیه را خواهند دید. بی‌تردید آیین محمدی به هر نقطه‌ای که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید و دیگر اثری از شرک روی زمین باقی نمی‌ماند.

۱ - گنجی: البیان، ص ۵۶ [و] طبری: ذخائر العقبی، ص ۱۳۶ [و] قندوزی: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۶۵ [و] سیوطی: الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۳۷ [و] مجلسی: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۸ و ۵۲، ص ۲۶۶ و ۲۸۰.

۲ - نظر به اینکه مادر امام باقر عليه السلام دختر امام حسن مجتبی عليه السلام است، از اینجاست که امامان بعدی حسنی و حسینی هستند. (مردی: نورالانوار، ص ۱۴۳).

۳ - توبه، ۹: ۳۶ = با همه مشرکان بجنگید، چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند.

۶ - منتقم خون اولیای خداست

«أَلَا إِنَّهُ مُدْرِكُ كُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»: وصف ششم آن است که خونخواه خونهایی است که در طول تاریخ از اولیای خدا به ناحق به دست ظالمین ریخته شده و پایمال گردیده است؛ زیرا او از طرف خداوند ولی دم است و خداوند در قرآن می فرماید:

(... وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا)^(۱)

و علت برای ذکر کلمه «اولیاء» چنانکه فرمود: «أَلَا إِنَّهُ مُدْرِكُ كُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» آن است که مقتولین بر دو قسم اند: قسم اول مؤمنین که اولیای حق اند، و قسم دوم کسانی هستند که در راه باطل کشته شده اند. اما دسته دوم پس خون آنان ارزشی ندارد؛ ولی دسته اول مظلوم واقعی هستند که به ظلم کشته شده اند و باید براساس عدالت حق آنان از ستمکاران گرفته شود؛ چون به ناحق کشته شده اند.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: وَ لِيَعْتَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي يُطَالِبُ بِدَمَائِنَا. وَ لِيَغَيِّرَنَّ عَنْهُمْ تَمِيِزًا لِأَهْلِ الضَّلَاةِ.^(۲)

امیرمؤمنان می فرماید: البته خداوند مردی را از نسل من برمی انگیزد که خون ما را مطالبه کند و انتقام ما را بگیرد. او از دیده ها پنهان خواهد شد تا گمراهان شناخته شوند.

۷ - یاری کننده دین خدا است

«أَلَا إِنَّهُ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»: اگر گفته شود تمام انبیاء و اوصیا ناصر دین خدا بوده اند، پس چرا این وصف از خصایص آن حضرت شده است؟ جواب آن است که مصداق کامل، آن حضرت است؛ چون دین باید به دست توانای او در تمام جهان گسترش پیدا کند، چنانکه قرآن می فرماید:

۱ - اسراء، ۱۷: ۳۳ = و هر کس که به ستم کشته شود، به طلب کننده خون او قدرتی داده ایم اما در انتقام از حد نگذرد که او پیروزمند است.

۲ - الامام المهدي، ص ۸۰.

(لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۱)

چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام در خطاب به فرزندان، امام حسین علیه السلام می فرمایند:
الثَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ، يَا حُسَيْنُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْمُظْهِرُ لِلدِّينِ، وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ (۲)
نهمین فرزندت ای حسین! قائم به حق، یاری کننده دین و گستراننده عدل
در زمین است.

۸ - از دریائی عمیق بهره می گیرد

«أَلَا إِنَّهُ الْغَرَّافُ (۳) مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ»

رسول خدا صلى الله عليه وآله امام زمان را تشبیه به کسی فرموده است که در کنار دریائی عمیق
قرار گرفته و از آب دریا بسیار بهره می گیرد، آیا این دریا کنایه از دریای علم او است و
یا دریای وجود و یا عدل او است، هر کدام و یا همه آنها محتمل است، زیرا علم و
وجود و عدل او همه و همه بی پایان و فراگیر است همچنان که روایاتی در این زمینه‌ها
وارد شده است.

۹ - هر صاحب علمی را به قدر علمش و هر صاحب جهلی را به قدر جهلش نشانه می دهد

«أَلَا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ»: کلمه «یسم» فعل مضارع

است و ماضی آن «وسم» است که در اصل لغت به معنای داغ نهادن و علامت گذاشتن
است. به همین جهت «اسم» را اسم گویند؛ چون علامت شناختن شخص است.
مأخذ اشتقاق اسم، وسم است. بعضی گفته اند وسم به معنای تأثیر و سمه به معنای

۱ - توبه، ۹: ۳۳.

۲ - طبرسی: اعلام الوری، ص ۴۰۰ [و] فیض: المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۳۷ (به نقل از امام رضا علیه السلام)

[و] کاظمی: بشارة الاسلام، ص ۵۲.

۳ - کلمه «غراف» - به فتح «غین» و تشدید را صیغه مبالغه است، مانند «قتال و ضرب» و امثال آن، و
اصل آن از «غرف»، یغرف، غرفاً گرفته شده است. - غرف به فتح غین و سکون را - در اصل لغت عرب به
معنای قطع کردن و جدا شدن است. گفته می شود: «غرف الشيء أي جَزَّهًا» یعنی قطع نمود آن را و شاید کلمه
«غرفه» از همین لغت گرفته شده باشد؛ چون «غرفه» از اطاق و خانه جدا است و رسول خدا از امام زمان به
«غراف» تعبیر فرموده که صیغه مبالغه است یعنی بسیار از آب دریا با دست خود برمی دارد.

اثر است.

باری، مقصود رسول خدا آن است که مهدی موعود عدالت اجتماعی و فردی را در تمام شئون پیاده می‌کند. پس همچنانکه حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت در نام گذاری افراد هم عدالت را مراعات خواهد کرد. پس نام عالم را بر جاهل و نام جاهل را بر عالم نخواهد گذاشت تا از این جهت حق کسی ضایع نشود. به عبارت دیگر، شئون افراد به طور کامل حفظ خواهد شد.

۱۰ - خداوند او را برای اقامه عدل اختیار کرده است

«أَلَا إِنَّهُ خَيْرٌ لِّلَّهِ وَ مُخْتَارٌ»؛ وصف دهم آن است که خداوند متعال آن حضرت را برای اقامه عدل اختیار فرموده است، و نه دیگری را. و هیچکس جز او نمی‌تواند عدل الهی را در جامعه کاملاً پیاده کند.

۱۱ - او میراث دار علوم است

«أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمَحِيطُ بِهِ»؛ در این کلام اشاره است بر اینکه مهدی موعود بر تمام علوم بشری احاطه دارد و چیزی بر او پوشیده نیست. چرا چنین نباشد، در صورتی که آن حضرت خلاصه تمام موجودات عالم آفرینش است و علم او علم لَدُنِّي (یعنی حضوری) است، و نه اکتسابی و حصولی.

معنای علم حضوری آن است که حقایق در تمام عوالم هستی برای او روشن و آشکار است و چیزی بر او مخفی و پوشیده نیست؛ زیرا در محلش ثابت است که علم حضوری چون از سنخ علم حق متعال است غیر محدود به حد است، به خلاف علم حصولی که از هر جهت متناهی و دارای محدودیت است. و لذا جد بزرگوارش، امیرالمؤمنین، می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي». و چون وجود مقدس مهدی موعود وارث بر حق تمام انبیاء و اوصیاء است باید آنچه از کمالات و فضایل نفسانی در آنان بوده است در وجود مبارکش جمع باشد تا وراثت کاملاً محقق گردد.

کعب الاحبار گوید:

او فرزند پیامبر اکرم و وارث علوم امامان معصوم یکی بعد از

دیگری است. (۱)

۱۲ - او مردم را از جانب پروردگار آگاه می‌گرداند

«أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُنْبَهُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ» در این کلام اشاره است بر اینکه آن حضرت مأمور به دعوت به سوی پروردگار بود تا ایمان واقعی به خداوند بر خود جامعه عمل بیوشد. و معلوم است که تمام انبیاء و اوصیاء در طول تاریخ این چنین بوده‌اند، یعنی از خدا خبر داده‌اند و مردم را به ایمان دعوت نموده‌اند؛ ولی چون مانع در سر راه آنان موجود بود ایمان به معنای کامل و حقیقی در تمام جامعه گسترش پیدا نمی‌کرد. اما مهدی موعود (عج) به امر خدا تمام موانع را از سر راه برمی‌دارد و برخواسته خدا جامعه عمل می‌پوشاند.

سیزدهم) او دارای رشادت است

«أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّيِّدُ» وصف سیزدهم آن است که مهدی موعود (عج)، رشید، یعنی صاحب مقام رشادت و در آن استوار و محکم است. به عبارت دیگر، حضرتش در انجام مأموریتی که از طرف حق تعالی بر عهده دارد هیچگونه سستی و اضطراب به خود راه نمی‌دهد و در اجرای عدالت بسیار قاطع و ثابت قدم است.

۱۴ - امور از جانب خدا به او تفویض گردیده است

«أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ» امور از طرف خداوند به او تفویض گردیده است، یعنی خداوند متعال او را برگزید تا خواسته‌اش را که همانا اجرای عدل است در بسیط زمین پیاده کند و چون حضرتش دارای مقام خلافت الهی است، پس اراده او اراده خدا و حکم او حکم خدا است.

مقصود از تفویض به او همین است که بیان کردیم و نه اینکه خداوند از خود سلب قدرت نموده است آن چنانکه مفوضه در بحث جبر و تفویض عرضه داشته‌اند و معتقدند که خداوند در کار مخلوق هیچ دخالتی ندارد.

۱ - نعمانی: کتاب الغیبة، ص ۱۵۱ [و] مجلسی: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۹ [و] کاظمی: بشارة الاسلام، ص ۲۲۶.

۱۵ - انبیای سلف وجودش را بشارت داده‌اند

«أَلَا إِنَّهُ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»: در اینجا مناسب است که به برخی از آن بشارت‌های اشارتی گذرا داشته باشیم.

مقدمتاً باید گفت که بشارت‌ها بر دو قسم است: قسم اول بشارت‌ها قبل از اسلام و قسم دوم بشارت‌ها رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام که در کتب عامه و خاصه ثبت است.

۱ - ۱۵) بشارت پیش از اسلام

بشارت اول:

خدای متعال خطاب به هاجر - مادر حضرت اسماعیل - راجع به اسماعیل سفارش فرمود و گفت: ای ابراهیم ما شنیدیم دعا و تضرع تو را در حق اسماعیل. پس برکت دادیم در نسل تو از اسماعیل و زود است که او را به مقامی بلند برسانیم. ما از نسل او دوازده نقیب بیرون آوردیم و زود است که برای او امتی بزرگ پدید آید. (۱)

معلوم است که مقصود از دوازده نقیب، ائمه اثنی عشر هستند که از نسل اسماعیل می‌باشند و امت بزرگ امت اسلام است. حال اگر کسی بگوید شاید مقصود از دوازده نقیب نقبای بنی اسرائیل می‌باشد، آن چنان که قوم یهود فهمیده‌اند. جواب آن است که نقبای بنی اسرائیل از نسل اسحاق‌اند، و نه از نسل اسماعیل و در اینجا خطاب به هاجر و ابراهیم راجع به اسماعیل است. بنابراین، مراد محمد و آل محمد علیهم‌السلام است.

بشارت دوم:

پس روح مرا گرفت و بر سر قلّه کوه بلندی قرار داد و شهر بزرگی را به من نشان داد و آن اورشلیم مقدس بود (تا آنجا که می‌گوید): برای آن شهر شوری بس عظیم بود و دوازده در داشت و بر درهای آن دوازده ملک گمارده شده بودند. (۲)

مراد از سور، رب الجنود است و ابواب دوازده گانه اوصیای رسول که اول آنان

۱ - تورات، سفر تکوین: فصل هیجدهم، آیه بیستم.

۲ - کتب عهد جدید، فصل بیست و یکم: آیه دهم.

امیرالمؤمنین عليه السلام و آخر آنها حضرت قائم (عج) است.
بشارات در این مورد بسیار است. فی المثل، صاحب کتاب الزام الناصب سی و شش بشارت از کتب آسمانی قبل از اسلام نقل فرموده است.

۲- ۱۵) بشارات اسلام

بشارت اول:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ عليه السلام، إِنْ طَالَ عُمُرُهُ أَوْ قَصُرَ، مَلَكٌ، سَبْعَ سِنِينَ، أَوْ ثَمَانِ سِنِينَ، أَوْ تِسْعَ سِنِينَ. (۱)

رسول خدا فرمود: مهدی در امت من به قطع و یقین خواهد بود. خواه عمرش کوتاه یا دراز باشد. عمر حکومت او هفت یا هشت یا نه سال خواهد بود.

بشارت دوم:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: قَالَتْ لِي أُمِّي فَاطِمَةُ عليها السلام: لَمَّا وَلَدْتِكَ دَخَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَنَاولْتُكَ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ، فَرَمَى بِهَا وَأَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ لَفَكَ بِهَا، وَأَذَّنَ فِي أُذُنِكَ الْيَمْنَى وَأَقَامَ فِي الْيَسْرَى، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ، خُذِيهِ فَإِنَّهُ أَبُو الْأَئِمَّةِ تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِهِ. أئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيَّهُمْ. (۲)

حسین بن علی گوید: مادرم مرا فرمود: آن زمان که به دنیا آمدی رسول خدا بر من وارد شد. من تو را در حالی که در پارچه‌ای زرد رنگ بسته بودم به حضرتش دادم. حضرت آن پارچه را از تو دور کردند و تو را در پارچه‌ای سفید رنگ پیچیدند. آنگاه در گوش راست تو اذان و در گوش چپت اقامه خواندند. سپس فرمودند: ای فاطمه، نوزاد را بگیر. او پدر امامانی است که نه نفر آنان از فرزندان او می‌باشند. امامانی نیکو که نهمین آنان مهدی است.
عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ عليها السلام، عَنْ فَاطِمَةَ عليها السلام: كَانَ دَخَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ وِلَادَتِي الْحُسَيْنِ، فَنَاولْتُهُ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ

۱- سیوطی: الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۵۷ [و] حائری: الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۶۳، چ بیروت.

۲- ابن خراز: کفایة الاثر، ص ۱۹۶ [و] مجلسی: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۲ [و] جعفری: مسند

فاطمه عليها السلام، ص ۲۸۳-۲۸۴ / ح ۵۹.

صَفْرَاءَ، فَرَمَى بِهَا وَ أَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ لَفَّهَ فِيهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ، خُذِيهِ فَإِنَّهُ أَبُو الْأَيْمَّةِ التِّسْعَةِ، مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ أُبْرَارٌ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.^(۱)

از زید بن علی بن الحسین از عمه اش زینب، دخت علی علیه السلام، از فاطمه علیها السلام روایت شده که حضرتش فرمود: رسول خدا بر من داخل شدند و مرا سلام دادند، که این واقعه مربوط به روزهای بعد از ولادت حسین می گردد. پس او را در خرقه زرد رنگی پیچیده به ایشان دادم پس آنرا برگرداندند و خرقه سپید رنگی گرفتند و حسین را در آن پیچیدند؛ سپس فرمودند: ای فاطمه او را بگیر، بدرستی که او امام است و فرزند امام و پدر نه امام که از صلب او ائمه ابرار بهم رسند که نهمین از آنان قائمشان می باشد.

۱۶ - او آخرین حجت خدا است

«أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ»: کلمه «حُجَّةٌ» - به ضم حا - در اصل لغت عرب به معنای دلیل و راهنمایی است که مبین و راهنمای به سوی مقصد مستقیم باشد. مثلاً اگر انسان بخواهد به سوی مقصدی که در نظر دارد حرکت کند و راه را نداند محتاج به دلیل و راهنما است که راه مستقیم را به او نشان دهد تا در اسرع اوقات به مطلوب برسد. عرب چنین چیزی را دلیل و حجت می گوید.

پس اگر انسان در بیابانی که راه تشخیص نیست بدون راهنما به حرکت ادامه دهد دور از عقل است؛ چون ممکن است مواجه با خطر شود و در نتیجه جان و مال او در معرض تلف قرار گیرد. اما اگر از راهنما استفاده کند به سلامت و در اسرع وقت به مقصد می رسد. حال اگر شخصی برخلاف دستور عقل، بدون دلیل و راهنما راه بیابان را در پیش گرفت و دچار خطر شد نباید کسی را ملامت کند؛ بلکه باید خود را سرزنش کند که چگونه چنین عملی از او سر زده است. این مطلب نیازی به استدلال ندارد.

پس این چنین است حرکت به سوی کمال در سیر و سلوک معنوی که برای رسیدن به مقصد محتاج راهنما است تا او را به راه راست هدایت کند و از خطرات و آفاتی که

۱ - ابن خراز: کفایة الأثر، ص ۱۹۳ [و] جعفری: مسند فاطمة علیها السلام، ص ۲۸۴ / ح ۶۰.

بر سر راه است در امان بماند. این چنین راهنمایی را در لسان شریعت «حُجَّه» گویند. خداوند در هر عصر و زمانی برای بشر راهنمایان دینی قرار داد و انسانها را مأمور ساخت تا بدون هیچ قید و شرطی از دستورات آنان پیروی کنند و کمال انسانی خویش را دریابند و سعادت دنیا و آخرت را به دست آورند و این حجت، نبی و بعد از نبی، وصی می باشد. پس انبیاء و اوصیاء حجت‌های الهیه حق‌اند که به مقتضای زمان، در طول تاریخ برای ارشاد و هدایت بشر از طرف خداوند متعال فرستاده شده‌اند.

همچنین در هیچ زمانی جامعه از وجود حجت خالی نبوده و نخواهد بود؛ چون ملاک احتیاج بر حجت همیشه در هر جامعه‌ی موجود است و آن عبارت است از ندانستن طریق عبودیت و بندگی، و جهل به وظایف خلقی و الهی. مضافاً بر اینکه وجود حجت از نظر تکوین نگهدارنده زمین و آسمان و بالاخره موجب بقای عالم است، چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا». بنابراین باید گفت وجود حجت در هر زمان و دورانی موجب بقای دین و دنیا است. علاوه بر این، اگر حجت بر مردم تمام نشود چگونه خداوند متعال فردای قیامت معصیت کاران و کافران را به جهنم و نیکوکاران را به بهشت برسد؟ آیا شخص کافر و عاصی نخواهد گفت: خدایا من راه دین را نمی دانستم، تو هم راهنما برای من نفرستادی تا مرا ارشاد کند. در نتیجه به او عقل داد که حجت باطن است و انبیاء و اوصیاء را فرستاد که از آنها به حجت ظاهر تعبیر می شود که در گذشته حدیث امام کاظم علیه السلام به هشام را یادآور شدیم. خداوند هم در قرآن می فرماید:

(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيُنذِرَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (۱)

رسولانی بشارت دهنده و ترساننده‌اند تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشند و خداوند آگاه به مصالح است.

و در جای دیگر می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدِيكُمْ أَجْمَعِينَ) (۲)

۱ - نساء، ۴: ۱۶۵.

۲ - انعام، ۶: ۱۴۹.

بگو: خاص خداوند است دلیل محکم و رسا، اگر میخواست همگی شمارا هدایت می کرد.

حال که معنای حجت معلوم شد و دانستیم که حجت برای چیست و فلسفه وجود او کدام است و دنیا نمی تواند و لو لحظه ای از وجود حجت خالی باشد، باید دانست که این مقام در خور هر کس نیست و افراد خاصی شایستگی و لیاقت احراز این مقام را داشته و دارند.

حجت خدا باید در تمامی کمالات انسانی بی نظیر باشد. علاوه بر آن، باید دارای مقام عصمت باشد؛ چون غیر از معصوم نمی تواند حجت حق باشد. لذا حجت اول ابوالبشر و حجت آخر امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن العسکری (عج) است و بعد از او حجت دیگری نخواهد آمد و از نسل بشر هم اثری باقی نخواهد ماند.

۱۷ - حق با اوست

«وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ»: تقدیم لای نافی در عبارت برای استثناء، مفید حصر است. یعنی حق نیست مگر آنچه با او است. قولاً و فعلاً و کلمه «حق» به معنای چیزی است که همیشه ثابت و لا یتغیر است. بعضی گفته اند: حق عبارت است از چیزی که بطلان ندارد.

در هر صورت، مقصود آن است که آن حضرت از نظر قول و فعل بر حق است و هیچگونه خطا و انحرافی در او نیست و هر چه غیر آن است باطل و عاطل هست. اثبات این حکم برای آن حضرت مستلزم نفی آن در حق سایر انبیاء و اوصیاء نیست؛ زیرا اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

حال اگر کسی بگوید پس فایده این کلام چیست؟ زیرا تمام انبیاء و اوصیاء بر حق هستند و آن حضرت هم چون حجت خداست پس قطعاً بر حق است و این دیگر مطلب جدیدی نیست؟ در جواب گوئیم: در واقع ممکن است که چنین باشد و حضرتش بسان دیگر انبیاء و اوصیاء بر حق باشد؛ اما شاید علت ذکر این جمله در این مقام آن باشد که چون غیبت آن حضرت طولانی می شود ممکن است در دوران غیبت کسانی مدعی مهدویت شوند، و یا منکر وجود آن حضرت. و بالجمله ندهای

شیطانی از حلقومهای مختلف به نام آن حضرت شنیده شود. رسول خدا در این جمله به تمامی آنها اشاره فرمودند. یعنی تمام صداها و نداها جز صدای او و دعوت او بر باطل خواهد بود و مردم موظف اند به هیچ صدایی گوش ندهند؛ چون حق منحصرأباً با آن حضرت است و غیر از او هر چه باشد باطل است.

۱۸ - نوری نیست مگر نور او

«وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ»: تمام انبیاء و اوصیاء انوار الهیه حق اند؛ ولی چون نور مقول به تشکیک است ممکن است گفته شود نسبت به این ذوات از لحاظ صدق متفاوت است، چنانکه می فرماید:

(تِلْكَ الرُّسُلِ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۱)

و درباره ائمه معصومین از رسول اکرم نقل شده است که فرمود: «جملگی نوری واحدند»؛ ولی این نور ممکن است از لحاظ ظهور متفاوت باشد. پس چون امام زمان علیه السلام خاتم اوصیاء و مجری عدل است بعید نیست که بگوییم ظهور نور در آن حضرت اجلی و اتم است؛ زیرا وجود مقدس آن حضرت است که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ بِرِيسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَثَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» پس ظهور نور در آن حضرت کاملتر و روشنتر خواهد بود، و این معنا منافات ندارد که تمام اوصیاء انوار حق اند؛ چون مقام وجود با مقام ظهور فرق دارد.

۱۹ - او غالب است و فیروز

«أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ، وَلَا مَنْصُورَ عَلَيْهِ»: دلیل بر این مدعا روشن است؛ زیرا اگر کسی بتواند بر آن حضرت غلبه نماید و آن حضرت مغلوب گردد پس چگونه می تواند عدالت به معنای واقعی را روی زمین پیاده کند و دنیا را پر از عدل و داد نماید. این مسلم است از شخصی که مغلوب دیگران است کاری ساخته نیست. حال آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ بِرِيسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَثَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».

ممکن است برای بعضی از کوته نظران که از قدرت خدا غافلند این سؤال پیش

آید که چگونه معقول است آن حضرت بر تمام قدرتهای جهان فایق آید، در صورتی که آنان مجهز به پیشرفته‌ترین سلاحها هستند؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان بر سلاحهای مخرب اتمی و موشکهای قاره پیما و بمب افکنهای کذایی پیروز گردد و این غیر معقول می‌نمایاند؛ ولی با قدرت لا یزال الهی این امر بسیار ساده است. و چون امام زمان از طرف خدا مأمور به اجرای عدالت است، بنابراین اشکالی به وجود نخواهد آمد و ممکن است تمام آنها از کار بیافتند.

۲۰ - او ولی خداوند است

«أَلَا إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَكْمُهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَائِيَّتِهِ»: در این مقام رسول خدا به ولایت و حکمیت و امانت مهدی موعود (عج) اشاره فرموده است پس بحث ما در سه فصل است:

۱ - ۲۰) در معنای ولایت:

«ولی» - به فتح واو و سکون لام و یا - در اصل لغت به معنای قرب و نزدیکی است. فی المثل گفته می‌شود: «جَلَسْتُ فِي مَائِلِيهِ، أَي يُقَارِبُهُ» یعنی نزدیک او نشستم. از اینجا است که در ذیل آیه شریفه (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...) ^(۱) گفتند: سزاوارترین و نزدیکترین انسانها به حضرت ابراهیم عليه السلام کسی است که از آن حضرت متابعت کند و این همان قرب معنوی است.

اما کلمه «ولی» با یای مشدده به معنای متصدی امر یا مدبّر امر است. در کتاب مجمع البحرین در ماده «والا» آمده است:

ولیّ به معنای والی و هر کسی است که متصدی امر دیگری باشد. ولیّ کسی است که نصرت و کمک برای اوست، یعنی کمک می‌کند. ولیّ به معنای مدبر امر است. یعنی تدبیر امر دیگران با اوست و لذا گفته می‌شود: فلان شخص ولیّ زن است. یعنی امر ازدواج زن به دست او است. یا ولیّ دم یعنی کسی که مطالبه خون مقتول می‌کند. همچنین سلطان ولیّ امر رعیت است.

چنانکه کمیت شاعر درباره ولایت علی علیه السلام در غدیر خم گفته است. باری، از کلمات ارباب لغت چنین برمی آید که کلمه «ولئ» به معنای مدبّر و صاحب و پیشتاز مردم است و چون تدبیر امور عالم و مصالح عباد فقط در اختیار خالق است و از این جهت او ولیّ مطلق است و ولایت او هم ذاتی است. اما ولایت رسول عرضی و تبعی است. به این معنا که از طرف حق تعالی به آنان آموخته شده است، چنانکه در قرآن مجید می فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) پس مفروض الطاعه بودن نبی اکرم از جهت ولایتی است که خداوند بدو ارزانی داشته است و این مقامی است که خالق متعال به انبیاء و اوصیاء داده است.

این ولایت بعد از رسول گرامی صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل می گردد و مخصوص ایشان است و بعد از آن حضرت از آن ائمه طاهرین، بالاخص از آن خاتم الاوصیاء حضرت مهدی موعود [سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین] است. لذا، رسول خدا در این مقام فرمود: «أَلَا إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ».

۲ - ۲۰) از جانب خداوند حکم است:

«وَحَكْمُهُ فِي خَلْقِهِ»: این کلام اشاره، و بلکه صراحت دارد در اینکه حضرت مهدی (عج) از طرف خدا حکم است. یعنی هر چه آن حضرت حکم کند مورد تأیید خدا خواهد بود؛ زیرا اقتضای حکمیت همین است. به عبارت دیگر، احکام آن حضرت درباره مخلوق از طرف خدا امضاء شده است، به طوری که حتی در یک مورد هم تخلف مشاهده نمی شود.

۳ - ۲۰) او امین خداوند است:

«وَأَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ»: این کلام مانند کلمات گذشته دلیل بر عصمت حضرت مهدی موعود (عج) است؛ چون غیر از معصوم نمی تواند ولی و حکم و امین خدا باشد. همچنین این اوصاف برای هر یک از حضرات چهارده معصوم ثابت است؛ زیرا حکم الامثال واحد. (۱)

۱ - شرح و توضیح - به نقل از کتاب شرح خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم نوشته حجة الاسلام و المسلمین آقای سید محمد تقی نقوی با تصرف و تغییرات.

۲ - خصائص المهدي عليه السلام در ادعیه و زیارات

خصایص و صفات و ویژگی‌هایی که برای حضرت در ادعیه مأثوره و زیارات از ائمه علیهم السلام آمده است بسیار است که ما بخشی از آنها را تیمناً برمی‌شمیریم باشد که آشنائی با این صفات ما را به موصوف نزدیک نماید. ^(۱)

۱ - حُبَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ حجت خدا در همه روی زمین

۲ - عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ چشم خدا در خلق خدا

۳ - نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ نور خدا که به این نور اهل هدایت به حق هدایت

می‌یابند

۴ - الْمُهْدَبُ الْخَائِفُ پاکیزه جان از ترس خدا

۵ - الْوَلِيُّ النَّاصِحُ ولی خدا و نصیحت کننده مردم

۶ - سَفِينَةُ النَّجَاةِ کشتی نجات

۷ - عَيْنَ الْحَيَاةِ سرچشمه آب زندگانی

۸ - بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوْا مِنْ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ بقیه الله که جهان خالی از خاندان رهبران هدایتگر

۱ - از شماره ۱ الی ۷ متخذ از زیارات حضرت امام زمان (عج) در روز جمعه و از شماره ۸ الی ۳۵ متخذ از دعای ندبه و از شماره ۳۶ الی ۴۰ برگرفته از زیارت حضرت صاحب الامر - به نقل از مفاتیح الجنان.

نیست.

۹- الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ

آماده برای قطع ریشه ستمگران.

۱۰- الْمُتَنْظَرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوَجِ

منتظر برای راست کردن کجی و ناراستی

۱۱- الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ

مرکز امید برای برانداختن بیداد و ستم

۱۲- الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ

ذخیره شده برای تازه کردن واجبات و سنن

(مستحبات)

۱۳- الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ

انتخاب شده برای بازگردانیدن ملت و آیین

۱۴- الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ

آرزومند برای زنده کردن کتاب (قرآن) و حدودش

۱۵- مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ

زنده کننده آثار دین و اهل دین

۱۶- قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ

شکونده (خرد کننده) شوکت تعدی کنندگان

۱۷- هَادِمُ أَيْبَةِ الشُّرْكِ وَالنَّفَاقِ

بنیان کن ریشه های (بنیانهای) شرک و نفاق

۱۸- مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ وَالطُّغْيَانِ

نابود کننده اهل فسق و عصیان و سرکشی

۱۹- خَاصِدُ فُرُوعِ الْغَيِّ وَالشَّقَاقِ

درو کننده شاخهای گمراهی و اختلاف

۲۰- طَامِسُ آثَارِ الزُّبْغِ وَالْأَهْوَاءِ

محو کننده آثار کج دلی و هواپرستی

۲۱ - قاطِعُ حَبَائِلِ الْكَذِبِ وَالْإِفْتِرَاءِ

برنده ریشه‌های دروغ و افتراء (تهمت)

۲۲ - مُبِيدُ الْعُتَاةِ وَالْمَرَدَّةِ نابود کننده سرکشان و متمرّدان

۲۳ - مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِيَادِ وَالتَّضْلِيلِ وَالْإِلْحَادِ

از بیخ برکن اهل عناد و دشمنی و گمراه کنندگی و

بی دینی

۲۴ - مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُدِلُّ الْأَعْدَاءِ

عزیز کننده دوستان و خوار کننده دشمنان

۲۵ - جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى

(بساط اختلاف را برمی چیند) و مردم را بر وحدت

کلمه و تقوی و دین مجتمع می سازد.

۲۶ - بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى

باب خدا که از آن وارد شوند.

۲۷ - وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ

وجه الله که اولیاء به سوی او رو کنند اولیاء

۲۸ - السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

وسیله پیوست میان آسمان و زمین

۲۹ - صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى

صاحب روز فتح و برافرازنده پرچم هدایت

۳۰ - مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا

جمع آوری کننده جامه صلاح و رضایت خلق

۳۱ - الطَّالِبُ بِدُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ

جوینده خون پیامبران و فرزندان ایشان

۳۲ - الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ

جوینده خون شهید کربلا

۳۳ - الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى

پیروز بر هر کس سرکش و افتراء زننده

۳۴ - الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا

مضطری که چون دعا کند اجابت شود

۳۵ - صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى

بالاترین مخلوقات که نیکی و تقوی دارد

۳۶ - الْحَقُّ الْجَدِيدِ وَ الْعَالِمِ الَّذِي عِلْمُهُ لَا يَبِيدُ

آمام مجدد بر حق و دانشمندی که دانش او تمام نشود

۳۷ - مَهْدِيَّ الْأُمَمِ مَهْدَى أُمَّتِهَا وَ هَادِيَ خَلَائِقِ

۳۸ - حُجَّةَ الْمَعْبُودِ وَ كَلِمَةَ الْمَحْمُودِ

حجت خدای معبود و کلام ستوده شده

۳۹ - السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَ الْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَ النُّورِ الْبَاهِرِ

شمشیر از نیام کشیده حق و ماه تبنده و نور درخشان

۴۰ - الْقَائِمِ الْمُتَنْظِرِ وَ الْعَدْلِ الْمُشْتَهَرِ

قائم مورد انتظار (که همه انتظارش را می کشند) و

عادل مشهور عالم

آگاهی امام عصر علیه السلام به احوال شیعیان

سؤال: آیا حضرات امامان معصوم علیهم السلام و همچنین امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از توسلات و بلکه اعمال و رفتار و افکار و روحیات شیعیان بلکه کلیه انسانها و یا حوادث و پیش آمدهای آسمانی و زمینی علم و اطلاع دارند و در صورتی که جواب مثبت است فرق میان علم ایشان با علم خدای متعال چیست؟

پاسخ: اما نسبت به فرق میان علم ایشان و علم خدای متعال روشن است زیرا که علم الهی ذاتی و ازلی است و اما علم ایشان موهبتی است یعنی خدادادی و باذن الله است همانگونه که تمام امتیازات پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام من عند الله است از جمله معجزات و علوم، قرآن کریم در این زمینه از قول عیسی مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) می گوید:

أَبَى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْشِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ^(۱)

من از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی می دمم تا به اذن خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را به امر خدا شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما (از غیب) خبر می دهم که در

خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید...

بدیهی است که معجزات خارق العاده از قبیل مرده زنده کردن را جناب عیسی علیه السلام با اذن خدای متعال انجام می دهد و همچنین خبر دادن به آنچه را که در خانه هایشان می خورند و یا ذخیره می کنند آن هم نیز به اذن خدا است بنابراین فرق میان علم مخلوق و خالق ظاهر و بدیهی است که علم خالق ذاتی است و علم مخلوق عرضی و با اذن پروردگار است.

و اما دارا بودن امام زمان (عج) و یا امامان معصوم علیهم السلام علم به کلیه امور جزئی و کلی و حوادث شخصی و تکوینی را باید در دو مرحله در نظر گرفت یکی امکان چنین علمی نسبت به ایشان و دیگری فعلیت آن.

اما امکان چنین علمی با اذن پروردگار و افاضه آن بر آن ذوات مقدسه قطعی است زیرا هیچ مانع عقلی در کار نیست، چون سعه و جودِ امامان معصوم و پیامبران الهی - که برگزیدگان عالم خلقت اند و ظرفیت فراگیری ایشان نسبت به تمامی علوم به سعه قدرت الهی است و قدرت الهی نامحدود است، امکان علم ایشان به همه چیز قطعی است.

و اما فعلیت علم امام علیه السلام در دو قسمت لحاظ می شود:

اول: علم به احکام و به موضوعاتی که تماس با رهبری و ولایت امر دارد و آن نیز به دلیل عقلی قطعی است زیرا جهل به هر کدام نقصی است و این خلاف قاعده لطف و نقض غرض از تشریح احکام و ولایت امر خواهد بود.

دوم: علم امامان علیهم السلام نسبت به سائر موضوعات از قبیل حالات شیعیان و اعمال و روایات و حوادث شخصی آنان و یا توسلات و زیارات و دیگر خصوصیات آنها. در این باره باید به روایات وارده در این زمینه رجوع کرد و پاسخ نسبت به آن نیز مثبت است.

درباره علم ائمه اطهار علیهم السلام در جلد اول اصول کافی چندین دسته از روایات تحت عناوین مختلفه آورده است که می توان آنها را به چهار دسته تقسیم کرد:

اول: روایاتی که دلالت بر علوم فعلی ایشان دارد.

دوم: روایاتی که می گوید اگر بخواهند می دانند. و ممکن است فرق میان این دو

دسته به کلی و جزئی باشد یعنی مراد از دسته اول علوم به کلیات مسائل و حوادث جهان است و مراد از دسته دوم علم نسبت به جزئیات امور است، مانند اینکه فلانی از سفر آمد و یا چه غذائی خورد و یا چه چیز در خانه ذخیره کرده است و امثال آن که از حد احصاء بیرون و هیچ فضیلتی در آگاهی آن نیست.

سوم: روایات غرض اعمال بر ایشان

چهارم: در کیفیت آگاهی و علم ایشان بر امور است.

اما دسته اول بطور نمونه چند باب آن را اشاره می‌کنیم:

۱- بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)

۲- أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَ أَثْبِتَ فِي صُدُورِهِمْ (۲)

۳- أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ (۳)

۴- أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَثَةُ الْعِلْمِ يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْعِلْمَ (۴)

۵- أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ جَمِيعَ الْعُلُومِ الَّتِي خَرَجَتْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ

الرُّسُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۵)

۶- أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ إِنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ

اللَّهِ عَلَيْهِمْ (۶)

اما دسته دوم روایات اشائه علم است (باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عَلِمُوا) (۷)

کلینی به اسناد خود از ابی الربیع الشامی نقل می‌کند از ابی عبدالله علیه السلام قال: «إِنَّ الْإِمَامَ

إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عَلَّمَ» (۸)

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر امام بخواهد چیزی را بداند خواهد دانست.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲- همان، ص ۲۱۳.

۳- همان، ص ۲۲۱.

۴- همان، ص ۲۲۱.

۵- همان، ص ۲۵۵.

۶- همان، ص ۲۶۰.

۷- همان، ص ۲۵۸.

۸- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

و در روایت دیگر چنین آمده:

عن ابی عبیده المدائنی عن ابی عبدالله علیه السلام قال: إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله ذلك^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر امام اراده کند چیزی را بداند خداوند او را آگاه می‌کند. همان طور که اشاره کردیم هیچ گونه منافاتی بین دسته اول از روایات که دلالت بر فعلیت علوم ایشان دارد و این دسته که دلالت بر تعلیق به اراده و اشائه دارد نیست؛ زیرا دسته اول نظر به کلیات علوم دارد و دسته دوم نظر به جزئیات آن دارد.

و اما دسته سوم روایات عرض اعمال است تحت این عنوان:

(باب عرض الأعمال على النبي صلى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام)^(۲)

کلینی به اسناد خود از ابی بصیر نقل می‌کند عن ابی عبدالله قال: تعرض الأعمال على رسول الله صلى الله عليه وآله أعمال العباد كل صباح، أبرارها و فجارها^(۳) فأخذرؤها، و هو قول الله تعالى «إعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله»^(۴) و سكت^(۵).

و در حدیث دیگر از یعقوب بن شعیب چنین نقل می‌کند:

قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل: «إعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله و المؤمنون» قال هم الأئمة.

یعقوب بن شعیب می‌گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم معنای آیه کریمه «إعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله و المؤمنون» یعنی عمل کنید (هر چه می‌خواهید) بزودی خداوند و رسولش و مؤمنون عمل شما را خواهند دید فرمود: (مراد از مؤمنون) ائمه علیهم السلام می‌باشند.

و روایات دیگری مرحوم کلینی نیز به همین مضمون در باب مزبور آورده است.

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳ - عطف بیان للاعمال و الابرار جمع (بر) و هو صالح الاعمال و فجار كقطام اسم للفجور فهو طالح الاعمال و ضمير التأنيث راجع إلى الأعمال.

۴ - توبه ۹: ۱۰۵.

۵ - «و سکت» یعنی لم یقرء تمة الآية «و المؤمنون» كأن الوقت كان يأبى عن عرض الاعمال على

الأئمة عليهم السلام.

و اما دسته چهارم تحت عنوان:

(باب جهات علوم الأئمة عليهم السلام)^(۱) آورده است.

یعنی چگونگی حصول و پیدایش علوم امامان عليهم السلام به امور.

در این باره در کافی چنین روایت می‌کند به اسناد خود از عَلِيِّ السَّائِي عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: قَالَ مَبْلَغُ عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وَجُوهِ، مَاضٍ، وَ غَابِرٍ^(۲) وَ حَادِثٍ، فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ، وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ^(۳) وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ ذُفَّ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ^(۴) وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلِمْنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا^(۵)

ترجمه: «امام موسی بن جعفر عليه السلام فرمود: علوم ما بر سه دسته است: گذشته و آینده و حال. اما گذشته تفسیر شده است و اما آینده نوشته شده است و اما حوادث و امور حالی، بصورت الهام در قلب و یا شنیدن به گوش انجام می‌گیرد و این نیکوترین علوم ما است و پیامبری پس از پیامبر ما نیامده است.»

و جمله اخیر «پیامبری پس از پیامبر ما نیامده است» احتمالاً برای دفع توهم این است که الهام در قلب ایشان یا شنیدن صدای ملائکه به معنی نبوت نیست بلکه تنها برای آگاهی و علم امام به امور است.

روایت دیگری نیز به همین مضمون مرحوم کلینی از مفضل بن عمر چنین نقل می‌کند:

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام رَوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ عَلِمْنَا غَابِرٍ وَ مَزْبُورٍ وَ نَكَّتْ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ فَقَالَ: أَمَّا الْغَابِرُ^(۶) فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عَلِمْنَا وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا، وَ أَمَّا النَّكَّتْ فِي الْقُلُوبِ فَالْهِامُ وَ أَمَّا النَّقَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ مَلَكٍ^(۷)

این روایت تقریباً به مضمون روایت اول است جز اینکه تصریح می‌کند که شنیدن

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲ - غابر؛ بمعنی الآتی یعنی آینده.

۳ - ای مکتوب.

۴ - یعنی من طریق الالهام.

۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۴.

۶ - الغابر هنا بمعنی الماضي و هو من الاضداد يطلق على الماضي و الآتی.

۷ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۴.

به وسیله ملائکه انجام می شود.

به هر حال راه علم و آگاهی امامان علیهم السلام به جزئیات امور و حوادث روزگار و توسلات شیعه و سخن گفتن با امامان از دور و نزدیک، در حضور و غیبت باز است و هیچ گاه مایوس نیستیم و شاهد بر این مدعی فرمایشات خود ایشان است. بنابراین امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به احوال شیعیان و دوستان و دعا‌های ایشان آگاهی و علم کامل دارد جز اینکه پاسخ به هر خواسته‌ای بستگی به شرایط و صلاح در آن دارد.

و منظور ما از جمع و اشاره به روایات علم و آگاهی ائمه علیهم السلام و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این است که تا میتوان باید و حتماً ارتباط خود را با آن امام غایب قوی تر نمود و هیچ گاه شک و تردیدی به خود راه ندهیم که آیا آن عزیز غایب از نظر از حال و گفتار و دعا و توسل ما آگاهی پیدا می کند یا نه؟ در رد این توهم باطل باید گفت: به شهادت روایات متواتر قطعی الصدور و المضمون بلکه با تأیید آیه کریمه که مورد استشهاد امام علیه السلام قرار گرفت که امام غایب گرچه از دیده ما غایب است ولی بحال ما آگاه است و صدا و ندای ما را می شنود و نزد ما است و با ما است و همراه ما است.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ

تشریف و دیدار با امام عصر علیه السلام

سؤال دیگر این است که آیا در زمان غیبت کبری می توان به دیدار امام عصر (عج) نائل شد یا نه؟ در حالتی که در توقیع شریف آن حضرت به آخرین نایب خاص خود جناب علی بن محمد سمري (متوفی سال ۳۲۹ هـ ق) چنین مرقوم فرموده است که مدعی ملاقات با مادرو غگو و مفتری است، متن توقیع شریف:

بسم الله الرحمن الرحيم «يا علي بن محمد السمري أعظم الله أجر إخوانك فيك فإنك ميت ما بينك و بين ستة أيام، فأجمع أمرک و لا توص إلى أحد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة الثانية (التامة) فلا ظهور إلا بعد إذن الله عز وجل، و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاً الأرض جوراً، و سيأتي ألا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى و الصيحة فهو كاذب مفتر، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.»

«بنام خداوند بخشنده مهربان ای علی بن محمد سمري، خداوند پاداش برادرانت را در سوگ تو افزون کند، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس کارهای خود را فراهم کن و به کسی وصیت نکن که بعد از تو جانشین تو گردد، که غیبت دوم واقع شد، دیگر ظهوری نخواهد بود مگر به فرمان خداوند متعال، و آن پس از طول مدت، قساوت دلها، و پر شدن زمین از جور و ستم خواهد بود، در میان شیعیانم کس و یا کسانی خواهند بود که ادعای مشاهده و دیدار مرا کنند، آگاه باشید که هر کس پیش

از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغگو، و تهمت پیشه است، و هیچ حول و قوه‌ای جز به اراده خداوند والا و بزرگ نیست.»^(۱)

در این توقیع و نامه آن حضرت (عج) با شدت منع از شرفیابی و دیدار نموده، و از طرفی مدعیان مشاهده و ملاقات با آن بزرگوار از علماء و بزرگان و اخیار بسیارند و کتبی در این باره تألیف شده است و داستانهایی بطور تفصیل گفته‌اند.

پاسخ: این توقیع شریف را شیخ صدوق متوفی سال (۳۸۱ق) از شخصی بنام «ابو محمد حسن بن احمد مکتب» نقل کرده که او چنین گفت: «در سالی که شیخ علی بن محمد سمری وفات کرد من در مدینه السلام (بغداد) بودم، چند روز پیش از فوت او به خدمتش رفتم، در آن هنگام که من حضور داشتم توقیعی برای مردم بیرون آورد که من آن را استنساخ کردم و متن آن چنین بود...»

همان متن فوق را خواند و در کتب دیگر همگی این روایت توقیع را از شیخ صدوق با همین واسطه نقل کرده‌اند.

این توقیع شریف از ناحیه سند تضعیف شده زیرا واسطه بین سمری و شیخ صدوق (ابو محمد حسن بن احمد مکتب) است و از این شخص نامی در کتب مشایخ رجالی که چهار^(۲) منبع اصلی رجال‌اند به میان نیامده و از او یادی نکرده‌اند جز اینکه در کتب رجالی متأخرین^(۳) از او نام برده شده و او را از مشایخ شیخ صدوق شمرده‌اند و چون در کتاب کمال الدین^(۴) پس از ذکر نامش گفته است (غفر الله له یا رحمة الله علیه) او را توثیق نموده‌اند.

به هر حال متن حدیث مورد اتفاق علماء و بزرگان شیعه است ولی سخن در

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶ شیخ صدوق - چاپ جامعه مدرسین قم و کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۹۵ - المعارف الاسلامیة - قم و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و ج ۵۲، ص ۱۵۱ - چاپ اسلامیة تهران.

۲ - رجال نجاشی، و رجال کشی، و رجال شیخ طوسی، و فهرست شیخ طوسی.

۳ - از جمله در کتاب پر ارج معجم رجال الحدیث تألیف استاد معظم آیه الله العظمی خوئی (قده) تحت شماره (۲۷۱۸).

۴ - در باب ۴۹، ح ۴۱.

دلالت این توقیع شریف است که آیا منظور نفی دیدار آن بزرگوار بطور مطلق است یا منظور دیدار با اراده دیدار کنندگان، همچنان که در زمان حضور نسبت به سایر امامان معصوم علیهم السلام که در اختیار مردم بودند و هر کس می توانست با خواست خود شرفیاب شود. یعنی: نفی دیدار متعارف است که با اختیار و خواست افراد انجام می شد، نه دیدار با خواست خود آن بزرگوار پاسخ در این باره این است که نفی دیدار مردمی است نه دیدار خود امام از اشخاص یعنی توقیع شریف دلالت می کند که دیدارها به اراده و اذن و خواست خود آن حضرت است، نه به خواست مردم مشتاق، و همین فرق میان غیبت کبری و صغری است و یا میان غیبت و ظهور می باشد.

خلاصه: آن چه در توقیع شریف نفی شده دیدار دو طرفه با خواست دیدار کنندگان است تا باب ادعای نیابت خاصه و تشرفات اختیاری مخصوصاً مدعیان دروغین بسته شود. و نه آنچه را که با خواست فقط آن جناب صورت می گرفته است و می گیرد. مانند تشرفات جمعی از علماء و بزرگان و صلحاء و نیکان که به حد تواتر اجمالی رسیده که بطور شناخته و یا ناشناخته تحقق یافته است و در فصلی از کتابهایی که درباره آن حضرت نوشته شده تفصیل آن ملاقاتها آمده است.^(۱)

۱ - مانند کتاب النجم الثاقب باب هفتم و اثبات الهدی ۲۷۰ باب ۳۳ و منتهی الآمال ج ۲ ص ۸۰۴ - ۸۰۵ و کتاب عبقری الحسان و دیگر کتابها در این زمینه.

قیام مهدی (عج) در مسجد الحرام

در احادیث^(۱) بسیاری رسیده است که: امام زمان (عج) در مسجد الحرام در بین رکن و مقام ظهور میکند، و اولین پیامی را که برای جهانیان میفرستد از این مکان مقدس است، از قبله مسلمانان و عبادتگاه پیامبران، از پایگاه وحی و توحید، از خانه‌ای که ابراهیم بت شکن آنرا بنا کرد، از مکانی که رسول اکرم ﷺ، اسلام را در آن پی‌ریزی نمود، حضرت مهدی (عج) قیام نموده و اسلام فراموش شده را تجدید بنا خواهد کرد.

پیام قائم آل محمد (عج) از مسجد الحرام

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی^(۲) چگونگی اولین پیام حضرت مهدی (عج) را چنین بیان میفرماید:

«و القائم یومئذ بمکة، قد أسند ظهره الی البیت الحرام مُستَجیراً، فینادی: یا أیها الناس، انا نَسْتَنْصِرُکُمْ اللّهُ وَ مَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ، و انا أهل بیت تیکم محمد، وَ نَحْنُ أُولی النَّاسِ بِاللّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَمَنْ حَاجَنی فی آدم فانا أُولی النَّاسِ

۱ - منتخب الاثر ص ۴۶۴ و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۷۹ بعد و زمان قیام حضرت مهدی (عج) در قسمتی از احادیث در روز عاشوراء تعیین شده است - مدارک فوق.

۲ - غیبة نعمانی ص ۱۵۰ بنقل از جابرین یزید الجعفی و در بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۰۵ قریب بهمین مضمون بنقل از ابن محبوب.

بآدم، و مَنْ حَاجَّني فِي نُوحٍ، فَأَنَا أُولَى النَّاسِ بِنُوحٍ، وَ مَنْ حَاجَّني فِي إِبْرَاهِيمَ، فَأَنَا أُولَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ، وَ مَنْ حَاجَّني فِي مُحَمَّدٍ، فَأَنَا أُولَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ، وَ مَنْ حَاجَّني بِالنَّبِيِّينَ، فَأَنَا أُولَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^(۱) فَأَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ مِنْ آدَمَ، وَ ذَخِيرَةُ مَنْ نُوحٍ وَ مُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ صَفْوَةُ مَنْ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ)

الَا وَ مَنْ حَاجَّني فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَنَا أُولَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ، أَلَا وَ مَنْ حَاجَّني فِي سَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَنَا أُولَى النَّاسِ بِسَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَتَشَدُّ اللَّهُ مِنْ سَمْعِ كَلَامِي الْيَوْمَ لَمَّا بَلَغَ مِنْكُمْ الشَّاهِدَ الْغَائِبِ، وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِحَقِّ رَسُولِهِ وَ بِحَقِّي، فَإِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَا أُعْتَمُونَا وَ مَنَعْتُمُونَا مِمَّنْ يَظْلِمُنَا فَقَدْ أَخِفْنَا وَ ظَلَمْنَا وَ طَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا وَ بَنِي عَلَيْنَا وَ دَفَعْنَا عَنْ حَقِّنَا فَأَفْتَرَى أَهْلَ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا، فَاللَّهُ اللَّهُ فِينَا لَا تُخَذِلُونَا، وَ انصُرُونَا بِتَنْصُرِكُمْ اللَّهُ...»

«... در آن روز «قائم» در مکه خواهد بود، و در حالتی که پشت خود را به خانه کعبه تکیه داده، و پناه به خانه خدا آورده است، با صدای بلند میگوید: ای مردم ما از شما کمک و یاری می طلبیم، هر کس دعوت ما را اجابت کند (بداند که) ما اهل بیت پیامبر شما محمد ﷺ هستیم، و ما نزدیکترین کس بخدا و به محمد ﷺ هستیم، هر کس درباره آدم با من سخن بگوید من از دیگران به آدم اولی (و نزدیکتر) هستم، و هر کس درباره نوح با من سخن بگوید من از دیگران به نوح اولی (و نزدیکتر) می باشم، و هر کس درباره ابراهیم با من سخن بگوید، من از دیگران به ابراهیم اولی (و نزدیکتر) هستم، و هر کس با من درباره محمد ﷺ احتجاج کند من از دیگران به محمد ﷺ اولی (و نزدیکتر) می باشم.

آیا خداوند در کتاب محکم خود فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً

بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^(۱).

یعنی: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید، نسلی پس از نسل دیگر، و خدا شنوا و دانا است».

پس من بازمانده از آدم هستم، و ذخیره نوح و برگزیده از ابراهیم و خلاصه‌ای از محمد ﷺ میباشم، آگاه باشید: هر کس با من درباره کتاب خدا سخن بگوید من از همه مردم به کتاب خدا اولی (و نزدیکتر) میباشم. آگاه باشید هر کس درباره سنت رسول خدا با من سخن بگوید من از دیگر مردمان به سنت رسول خدا اولی هستم، شما را بخدا قسم میدهم که هر کس امروز سخن و پیام مرا شنید بدیگران برساند، و شما را بخدا و بحق رسولش و بحق خودم قسم میدهم - که مرا بر شما حق قرابت رسول الله است - که ما را کمک و یاری دهید، و دشمن و ستمکاران را از ما دور کنید. (دشمنان) ما را ترسانند و به ما ستم روا داشتند، و ما و فرزندان ما را از خانه و کاشانه خود آواره کردند، و بر ما ظلم و ستم نمودند و حق ما را از ما گرفتند، اهل باطل بر ما افتراء زدند، خدا را، خدا را درباره ما، ما را تنها نگذارید ما را یاری کنید خدا شما را یاری خواهد نمود...»

این بود اولین پیام حضرت بقیه الله الاعظم از خانه کعبه و میدانیم که بشر از روز نخست در انتظار تحقق عدالت و درستی بسر میرد، پیوسته آرزو داشته و دارد که عدالت را در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی خود لمس کند و همیشه در اندیشه یافتن رهبری عدالت گستر است که زمام امور را بدست گرفته و انسانها را از ظلم و ستم بیدادگران رهائی بخشد، ولی این امید و آرزو تاکنون جامه عمل نبوشیده و میلیونها انسان ناکام سر به تیره خاک فرو بردند، بلکه در اثر پیشرفت صنعت و بدست آمدن اسلحه مدرن و به دنبال آن غرور و جاه طلبی‌های رهبران ستم‌پیشه، ظلم و پریشانی در میان بشر فزونی یافت و مردم دنیا طلب مادی به گسترش بی عدالتی ستمگران کمک کردند، تا آنجا که تمامی جوانب حیات فردی و اجتماعی بشر را بی عدالتی فرا گرفته و میگیرد.

کوشش پیامبران الهی اگرچه تا حدی جلو سرعت چرخهای جور و ستم را

گرفت، ولی طغیان غرایز سرکش انسانها بحرکت ضد و مخالف خود ادامه داده و میدهد و سدهای الهی را درهم شکسته و می شکند تا آنجا که رفته رفته جور و ستم جهانگیر خواهد گشت، و دعوت پیامبران بی اثر خواهد ماند، و دیگر بشر از همه جا و همه کس و همه مکتبها و روشها مأیوس خواهد شد.

در این هنگام است که قضاء الهی به قیام و نهضت فردی تعلق خواهد گرفت که تمامی انبیاء الهی در وجودش خلاصه میشوند، و رنج و کوشش آنها به ثمر نهائی خود خواهد رسید و آن مهدی موعود (عج) از نسل خیرالبشر محمد مصطفی ﷺ است. و در آن موقع برنامه الهی در زمان غیبت به پایان رسیده، و آزمایشهای فراوانی به مرحله اجرا گذارده شده است، و مردمانی مؤمن و از خود گذشته بوجود آمده، و آماده جهاد برای اقامه حق و عدالت شده اند. و از طرفی بشر از تمدنها و زرق برقهای زندگی زده شده و از انواع ظلمها و ستمها و استعمارهای نهان و آشکار خسته و فرسوده شده است، و مکتبهای فلسفی و سیاسی و اقتصادی رونق خود را دیگر از دست داده، و نارسائی آنها برای عموم ظاهر گشته و در جستجوی معنویات و راه نجات برآمده است با این آمادگی - دیگر هیچ دلیلی برای غیبت امام عصر (عج) باقی نخواهد ماند، در این حال است که ظهور و قیام آن منجی عالم بشریت حتمی خواهد گشت و فرمان الهی صادر خواهد شد. زیرا از طرفی مردمانی از خود گذشته یافت شده اند که او را یاری کنند و تا پای جان از کمک او دریغ ننمایند هر چند عده آنها در ابتداء کم است، ولی قدرتمند و همچون پولاد در راه حق محکم و پابرجا هستند. و از طرف دیگر جهان آماده فتح و پیروی برای دین الهی، و پذیرای حق و عدالت شده است، آنچنان آمادگی که برای هیچکدام از پیامبران گذشته تحقق نیافته است. اکنون باید مهدی موعود، مهدی منتظر (عج) قیام کند و زحمات و رنج پیامبران گذشته را به نتیجه مطلوب و از نسبت به شمول و عمومیت جهانی برساند. در اینجا است که فرمان جهاد فی سبیل الله (جهاد برای پیروزی اسلام و دین حق، جهاد برای نجات بشر از ظلم ستمکاران) حتمی و منجز خواهد شد، چه آنکه مقدمات آن از هر جهت آماده گشته است، و بهمان دلیلی که رسول اکرم ﷺ و پیروانش برای پی ریزی اسلام جهاد کردند و قسمتی از کره زمین (جزیره العرب) را از جهل و ظلم نجات دادند،

براساس همان دلایل باید مهدی موعود(عج) و یارانش برای نجات مردم در تمامی کره زمین تلاش و جهاد کنند و دین حق و آئین اسلام را در تمامی جهان گسترش دهند تا وعده الهی به مرحله فعلیت برسد.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ»^(۱)

«خداوند وعده داده است که مردمان با ایمان و عمل صالح را به حکومت در روی زمین برساند همچنانکه پیشینیان را به حکومت رسانید.»

مهدی موعود(عج) در روز قیامش پشت به دیوار کعبه نموده و با صدای بلند جهانیان را مخاطب قرار داده و میگوید:

«من نماینده آدم و نوح و ابراهیم و محمد ﷺ می باشم.»

یعنی: اگر آنان نتوانستند بشر را به آرزوی نهائی و کمال مطلق برسانند اینک من آمده‌ام و به نمایندگی آن پیامبران الهی آرزوی بشر را تحقق بخشم، و جامعه‌ای معصوم بوجود آورم، من به این رهبری آسمانی از دیگران سزاوارترم.
: هرکس درباره (جانشینی) آدم با من گفتگو کند من از دیگران به آدم نزدیکترم.

«فَمَنْ حَاجَّني فِي آدَمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ.»

: و هرکس در (جانشینی) نوح با من سخن بمیان آورد من از دیگران به نوح نزدیکتر می باشم.

«وَمَنْ حَاجَّني فِي نُوحٍ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ.»

: هرکس درباره (جانشینی) ابراهیم عليه السلام با من احتجاج کند من از دیگران به ابراهیم اولی هستم.

«وَمَنْ حَاجَّني فِي إِبْرَاهِيمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ.»

: هرکس درباره (جانشینی) حضرت محمد ﷺ با من جدال کند من نزدیکترین فرد به محمد ﷺ هستم.

«وَمَنْ حَاجَّني فِي مُحَمَّدٍ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ.»

: و هر کس نسبت به (جانشینی) پیامبران با من بحث کند من از دیگران به پیامبران نزدیکترم.

«وَمَنْ حَاجَّني فِي النَّبِيِّينَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ.»

از این سخنان بخوبی برمی آید که آن یادگار پیامبران گذشته یعنی مهدی موعود (عج) تصمیم قطعی دارد که با قیام خود هدف تمامی پیامبران الهی را پیاده کند و جهان را از ظلم و ستم که بر عموم بشر مخصوصاً بر رهبران الهی و آل رسول الله ﷺ شده برهاند.

و از این روی در بخشی از سخنان خود میفرماید:

«فَقَدْ أَخِفْنَا وَ ظَلَمْنَا وَ طَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا وَ بُغِيَ عَلَيْنَا وَ دَفَعْنَا عَنْ حَقِّنَا فَافْتَرَى أَهْلَ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا.»

یعنی: «ما را ترساندند و بر ما ظلم کردند و ما و فرزندان ما را از خانه و کاشانه خود آواره نمودند، و بر ما ستم روا داشتند، و حق ما را از ما گرفته و به ما تهمت های ناروا زدند.»

بدیهی است که ظلم به پیشوایان الهی و بر کنار کردن آنها بزرگترین ظلم بر جامعه است، زیرا در اثر آن مردم از فیض راهنمایی و رهبری ایشان محروم خواهند شد همانگونه که امام زمان (عج) در پشت پرده غیبت قرار گرفت و جهان از فیض رهبریش محروم گشت. در اینجا یک نکته باقی خواهد ماند و آن اینکه روز قیام مهدی (عج) مردم چه وظیفه ای دارند، آیا قیام و همراهی یا کناره گیری و بی تفاوتی و تنها انتظار پیروزی؟

وظیفه مردم در روز قیام چیست؟

شکی نیست که تشکیل دولت حق بستگی به همراهی مردم دارد، زیرا اگر مردم همراهی نکنند و رهبر الهی را یاری ندهند هرگز نمی توانند که بر ستمگران، و ظلم پیشه گان پیروز گردند، و از این روی حضرت مهدی (عج) در روز قیام از مردم کمک و یاری میطلبد و در بخشی از پیام خود چنین میفرماید:

«وَأَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِحَقِّ رَسُولِهِ وَ بِحَقِّي، فَإِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَى مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا اعْتَمُونَا وَ مَنَعْتُمُونَا مِمَّنْ يَظْلِمُنَا....»

تا اینکه میفرماید:

«فَاللَّهُ اللَّهُ فِينَا لَا تَخَذِلُونَا وَ انصرونا ينصرکم الله.»

یعنی «ای مردم) من بر شما حقی دارم و آن حق قرابت و خویشاوندی با رسول خدا ﷺ (که در قرآن کریم به آن اشاره فرموده «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى») (و بدلیل همین حق) بیا کمک کنید و ستمگران را از ما دور نمائید - تا آنکه میفرماید - خدا را خدا را ما را تنها نگذارید ما را یاری کنید خدا شما را یاری خواهد کرد.»

برنامه حکومت حضرت مهدی (عج) چیست؟

حکومت حضرت مهدی (عج) حکومت اسلامی است، و برنامه آن همان قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ میباشد و از این روی در قسمتی از پیام خود میفرماید:

«وَمَنْ حَاجَّنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَمَنْ حَاجَّنِي فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ.»

امام زمان (عج) در این سخن بشارت میدهد که کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ را بانیکوترین و جهی در میان مردم تفسیر و پیاده خواهند نمود، زیرا که او نزدیکترین فرد به این دو ودیعه آسمانی و داناترین کس به آن دو ثقل الهی است. روشن است که برنامه حکومت حضرت مهدی (عج) هیچگونه شباهتی با نظامهای دیگر مانند نظام سرمایه داری، کمونیستی و غیر آن ندارد، زیرا که نظامی مستقل و دارای مکتبی خاص، متکی به وحی الهی است، که میتواند به عدل جهانی تحقق بخشد و مشکلات زندگانی بشر را در ابعاد مختلفش حل کند، و آن جز نظام اسلامی که بر پایه وحی و اصول معنوی و روحانی متکی است نمی باشد، چه آنکه از دیگر نظامهای مادی و قوانین موضوعه بشری نمی توان چنین هدف و نتیجه ای را انتظار داشت، و تاکنون تجربه نشان داده است، که هیچ کدام از مکتبهای مادی، شرقی و غربی، نتوانسته است به بشر آرامش بخشد، و بر فرض که مکتبهای دیگری قبل از ظهور امام عصر (عج) در جهان ارائه شود، نیز همین نقص را خواهد داشت، زیرا که

هرچه مترقی و دقیق باشد باز مولود فکر بشر و منهای عصمت است و خالی از نوعی جهل و نادانی و یا غرور و خودخواهی نخواهد بود، در حالتیکه نظام حکومت «بقیه الله الاعظم (عج)» بعنوان آخرین امام معصوم علیه السلام واجب اطاعه و در رأس قدرت قرار خواهد گرفت و حکومتی نورانی تشکیل خواهد داد.

بنابراین حکومت حضرت مهدی (عج) هم زمان با حذف همه حکومتهاست و از این روی در این زمینه در حدیثی از معصوم علیه السلام چنین آمده است:

«ان دولتنا آخر الدول و لم یبق اهل بیت لهم دولة إلا ملکوا قبلنا، لثلا یقولوا - اذا رأوا سیرتنا - اذا ملکنا سرنا بمثل سیرة هؤلاء و هو قوله تعالی و العاقبة للمتقین.»^(۱)

«یعنی دولت ما (اهل بیت) پس از همه دولت‌ها تشکیل خواهد شد، و هیچ گروه و خانواده‌ای باقی نخواهد ماند مگر آنکه پیش از دولت ما دولتی تشکیل خواهند داد، و این بدان سبب است که نگویند اگر ما حکومت را بدست می‌گرفتیم مانند اینان (اهل بیت) عمل میکردیم (یعنی به عدالت و برای آسایش مردم رفتار میکردیم)».

بدیهی است که منظور امام علیه السلام از دولتهای دیگر مکتبها و یا گروههای مختلفی است که دارای برنامه‌ها و شعارهای متفاوتی در اداره امور کشور میباشند، ولی تمامی آنها ناکام و با شکست روبرو خواهند شد و نارضایتی مردم را نخواهند توانست برطرف کنند و جز اسلام که متکی بر معنویات و وحی الهی است پاسخ‌گوی نیاز بشر نیست، و البته این مدعی با بررسی کامل در قوانین مادی و معنوی اسلام و تجربه صحیح آن باثبات رسیده و خواهد رسید.

قائم آل محمد (عج) در روز قیام چگونه شناخته خواهد شد؟

پیامبران و امامان علیهم السلام عموماً برای معرفی خود نیاز به معجزه داشته‌اند در اینجا این سؤال مطرح میشود که مهدی موعود (عج) آیا برای معرفی خود معجزه‌ای ارائه خواهد نمود یا نه؟

هرچه مترقی و دقیق باشد باز مولود فکر بشر و منهای عصمت است و خالی از نوعی جهل و نادانی و یا غرور و خودخواهی نخواهد بود، در حالتیکه نظام حکومت «بقیه الله الاعظم (عج)» بعنوان آخرین امام معصوم علیه السلام واجب اطاعه و در رأس قدرت قرار خواهد گرفت و حکومتی نورانی تشکیل خواهد داد.

بنابراین حکومت حضرت مهدی (عج) هم زمان با حذف همه حکومتهاست و از این روی در این زمینه در حدیثی از معصوم علیه السلام چنین آمده است:

«ان دولتنا آخر الدول و لم یبق اهل بیت لهم دولة إلا ملکوا قبلنا، لثلا یقولوا - اذا رأوا سیرتنا - اذا ملکنا سرنا بمثل سیرة هؤلاء و هو قوله تعالی و العاقبة للمتقین.»^(۱)

«یعنی دولت ما (اهل بیت) پس از همه دولت‌ها تشکیل خواهد شد، و هیچ گروه و خانواده‌ای باقی نخواهد ماند مگر آنکه پیش از دولت ما دولتی تشکیل خواهند داد، و این بدان سبب است که نگویند اگر ما حکومت را بدست می‌گرفتیم مانند اینان (اهل بیت) عمل میکردیم (یعنی به عدالت و برای آسایش مردم رفتار میکردیم)».

بدیهی است که منظور امام علیه السلام از دولتهای دیگر مکتبها و یا گروههای مختلفی است که دارای برنامه‌ها و شعارهای متفاوتی در اداره امور کشور میباشند، ولی تمامی آنها ناکام و با شکست روبرو خواهند شد و نارضایتی مردم را نخواهند توانست برطرف کنند و جز اسلام که متکی بر معنویات و وحی الهی است پاسخگوی نیاز بشر نیست، و البته این مدعی با بررسی کامل در قوانین مادی و معنوی اسلام و تجربه صحیح آن باثبات رسیده و خواهد رسید.

قائم آل محمد (عج) در روز قیام چگونه شناخته خواهد شد؟

پیامبران و امامان علیهم السلام عموماً برای معرفی خود نیاز به معجزه داشته‌اند در اینجا این سؤال مطرح میشود که مهدی موعود (عج) آیا برای معرفی خود معجزه‌ای ارائه خواهد نمود یا نه؟

پاسخ چنین سئوالی بسیار روشن است، زیرا معجزه برای اثبات حقانیت صاحب اعجاز است، و چنانچه آن حضرت نیازی بدان پیدا کند حتماً باید - مانند انبیاء و سائر امامان علیهم السلام - اقدام بعمل معجزه بنماید، گرچه احادیث رسیده صریحاً در این موضوع مطلبی بیان نداشته است، ولی به حکم عقل وجود آن ضروری است. علاوه آنکه نشانه‌های قبل از قیام (علائم قبل از ظهور) میتواند برای معرفی آن حضرت کافی باشد، و نیاز به معرف دیگری - مانند معجزه خاصی - نباشد و آن علامتها عبارتند از: رویدادهای آسمانی، مانند: خسوف و کسوف در غیر وقت طبیعی، صیحه آسمانی، اعلان آسمانی به ظهور حضرت (عج)، و حوادث اجتماعی، مانند: ظهور دجال و خروج سفیانی، فرو بردن زمین ارتش سفیانی را در بیابانی میان مکه و مدینه، کشته شدن نفس زکیه در مسجدالحرام میان رکن و مقام^(۱). این علامتها در مجموع میتواند دلیل بر تشخیص امام زمان (عج) بوده باشد، یعنی کسیکه پس از این علائم بصورت آشکار در مسجدالحرام بعنوان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مردم را بسوی خود دعوت کند جز مهدی موعود (عج) کسی دیگر نمی‌تواند باشد، زیرا غیر از او هرکس باشد رسوا خواهد شد، چه آنکه فتح و پیروزی آن حضرت بر طاغوت‌های زمان خود حتمی است و اگر چنین نشود کذب مدعی مهدویت ظاهر میشود، و چون هدف از معجزه اعم از معجزات مشخص و عمومی برای معرفی رهبر معصوم است چنانچه از طریق دیگر غیر از معجزه شناخته شود دیگر نیازی به معجزه نیست، و شاید بهمین دلیل بوده که در احادیث چیزی در این موضوع مطرح نشده است. دیگر آنکه ممکن است که معجزات مهدی موعود (عج) - به تناسب زمان - معجزات علمی باشد که علماء و دانشمندان روز بدان اذعان نموده و سر تسلیم بدان فرود آورند، همانگونه که قسمتی از اعجاز قرآن مطالب علمی و دانش فوق العاده و قوانین عمیق و دقیقش می‌باشد و منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت آن نیست. بهر حال معجزه اعم از معجزه شخصی یا عمومی، علمی و غیر علمی بطور قطع در اختیار آن حضرت خواهد بود خواه نیاز به استفاده از آن پیش بیاید یا نه، همانگونه که این امکانات برای سایر حجج الهی علیهم السلام

۱- مدارک علائم ظهور در کتب مربوط به امام عصر (عج) کاملاً بررسی و احادیث آن ذکر شده است از جمله کتاب ارزشمند «منتخب الأثر».

بوده است. امام صادق علیه السلام در این زمینه چنین نقل میکند:

«صاحب الأمر غیبتان، إحداهما يرجع إلى أهله، و الأخرى يُقال: هَلَكَ فِي أَيْ وَادٍ سَلَكَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ نَضَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ؟ قَالَ: إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنِ أَشْيَاءٍ يَجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ»^(۱)

برای صاحب این امر (امر امامت) دو غیبت است در یکی از آنها به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد، و در دیگری (آن قدر غیبتش طول میکشد که درباره او) گفته خواهد شد (شاید به) هلاکت رسیده است، در کدام بیابان رفته است؟ گفتم: اگر چنین پیش آمدی شد چه کنیم؟ فرمود: اگر کسی آنرا (مقام صاحب الامری را) ادعا کرد از او سئوالاتی کنید (اگر در ادعای خود راست گفته باشد) جواب (آن سئوالات را) خواهد داد. به امید روزی که قائم آل محمد (عج) از پس پرده غیبت بدر آید، و جهان را از این ظلم و بیدادگری نجات بخشد.

قیام مهدی (عج) در مسیر تکامل بشر

خداوند در قرآن کریم میفرماید: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۲) اگر ایمان بشر به حد کمال برسد آنگاه است که درک خواهد نمود که «بقیة الله» و ذخیره الهی برای او از هر چیز بهتر است. آری از هر چیز، از هر امید و آرزو و از هر لذت و خواسته و از هر فکر و اندیشه و از هر مکتب و ایده.

۱- مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی (ج ۱ ص ۳۴۰ حدیث ۲۰)

۲- سوره هود: ۸۶. یعنی آنچه را که از خداوند برای شما باقی و ذخیره ماند (از هر چیز دیگر) بهتر است.

در کتاب مفردات راغب میگوید: «الباقی ضربان، باق بنفسه لا الی مده و هو الباری تعالی و لایصح علیه الفناء، و باق بغيره و هو ما عداه و یصح علیه الفناء و الباقی بالله ضربان: باق بشخصه الی ان شاء الله ان ینقیه، کبقاء الأجرام السماویة و باق بنوعه و جنسه دون شخصه و جزئه کالانسان و الحيوان...» بنابراین تطبیق «بقیة الله» بر امام زمان علیه السلام از دو نظر ممکن است توجیه شود، یکی: بقاء شخصی آن حضرت در طول مدت غیبت تا زمان ظهور و دیگری: بقاء نوعی بلحاظ مقام نمایندگی و خلیفة اللهی که بر عموم امامان معصوم علیهم السلام صادق است.

عنوان «بقیة الله» در قرآن کریم اگرچه بمعنی و مفهوم هر چیزی است که به نحوی منتسب به خدای عزیز بوده باشد، و ذخیره الهی محسوب گردد، ولی کاملترین مصداق آن همان خیر مطلق است که در وجود «اولیاء الله» تحقق می یابد، و لذا در حدیث^(۱) عنوان «بقیة الله» به امام علیه السلام تطبیق شده است.

بنابراین در هر عصر و زمانی، ولی الله المطلق، همان «بقیة الله» است، و در عصر غیبت نیز مصداق بارز آن مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. که وجودش لطف الهی و خیر محض است، و تصرفش در امور خیر بیشتری است، که بواسطه غیبتش بشر از آن مرحوم گردیده، و این محرومیت از خود انسانها سرچشمه میگیرد، تا گاهی که خود را آماده استفاده از آن خیر مطلق کنند، و آن وقتی است که از ستم کردن و ستم کشیدن به ستوه آمده و آماده پذیرش عدل مطلق گردند، و مفهوم آیه را که میفرماید: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» بخوبی و با ایمان و اعتقاد کامل درک کنند. و لذا در حدیث «بقیة الله» تفسیر به حضرت «مهدی علیه السلام» شده است. از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«اول ما ينطق به القائم عليه السلام حين خرج هذه الآية بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين، ثم: يقول انا بقية الله و حجته و خليفته عليكم فلا يسلم عليه مسلم الا قال السلام عليك يا بقية الله في ارضه».

یعنی نخستین سخنی که مهدی علیه السلام پس از قیام خود میگوید، این آیه است، «بقیة الله خیر لکم ان کتتم مؤمنین» سپس میگوید منم بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما، پس هیچکس بر او سلام نمیکند، مگر اینکه میگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^(۲)

۱- در تفسیر صافی در ذیل آیه مزبور ج ۱ ص ۸۰۹ میگوید:

«في الكافي عن الباقر (عليه السلام) انه صعد جبلاً يشرف على اهل مدین حين اغلق دونه باب مدین و منع ان يخرج اليه بالأسواق فخطبهم باعلى صوته يا اهل المدينة الظالم اهلها انا بقية الله يقول الله «بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين» و ما انا عليكم بحفيظ...»

در این حدیث عنوان «بقیة الله» را امام باقر علیه السلام بر خود تطبیق فرموده است.

۲- تفسیر صافی در ذیل آیه کریمه ج ۱ ص ۸۰۹ و تفسیر نمونه ج ۹ ص ۲۰۳ - ۲۰۴ بنقل از تفسیر

بنابراین مهدی موعود علیه السلام که آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام است، یکی از روشترین مصادیق «بقیة الله» می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان می باشد. آری آنچه را که از خدا است برای بشر از هر چیز دیگر بهتر است ولی بشر کی این معنی را درک تواند کرد، البته آن وقتیکه از خود پرستی بیرون آمده و بخدا پرستی رو آورده و بحد کمال خود برسد.

هدف خلقت تکامل بشر است

هدف از خلقت انسان تکامل او است و آن در عبادت حقیقی و یکتا پرستی خدا متجلی است، همان گونه که در قرآن کریم میفرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) - یعنی «جن و انس را خلق نمودم مگر

برای عبادت» ولی تحقق این هدف در سطح جهانی بستگی دارد به:

۱- وجود برنامه ای صحیح و الهی که انسانها را از جنبه های اعتقادی و اخلاقی اشباع و هدایت کند و آن منحصرأدر دین مقدس اسلام که بر پایه عدل مطلق پی ریزی شده تجسم یافته و بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بشر ابلاغ گردیده است.

۲- وجود پیروانی دلباخته و علاقمند که آنرا پذیرفته و از جان و دل بدان عمل کنند، و در نشر آن از بذل نفس و مال دریغ ننمایند، و اینگونه افراد از بدو ظهور اسلام کم و بیش وجود داشته و دارند ولی نه بصورت عمومی و همگانی، بلکه در اقلیت. و اگر از اسلام جلوه ای در جهان دیده میشود در اثر کوشش همین افراد بوده و هست، و

۱۲ صافی و در (دعای ندبه) بامام زمان (عج) با این جملات خطاب شده است.

«أَيُّنَ بَقِيَةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوا مِنَ الْعَتْرَةِ الْهَادِيَةِ»

و در اصول کافی ج ۱ ص ۴۱۱ باب نادر ح ۲ چنین نقل میکند:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: "سأله رجل عن القائم يسلم عليه باء مرة المؤمنین؟ قال: لا، ذاك اسم سمى الله به امير المؤمنین علیه السلام لم يسلم به احد قبله ولا يتسمى به بعده الا كافر، قلت: جعلت فداك كيف يسلم عليه، قال: يقولون السلام عليك يا بقیة الله ثم قرأ «بقیة الله خیر لكم ان كنتم مؤمنین»

و در بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۶ ح ۵ بنقل از اکمال الدین نیز حدیثی درباره تسلیم به آن حضرت بعنوان

بقیة الله نقل میکند و اکمال الدین ج ۱ ص ۳۳۰ ح ۱۶

۱- ذاریات ۵۱: ۵۶.

اگر اسلام تا کنون جهانی نشده بسبب عدم آمادگی عمومی است. بنابراین وجود آمادگی همگانی برای پیاده شدن هدف اصلی خلقت (بندگی خدا) در سطح جهان یک مقدمه ضروری است، و تحقق آن جز بمرور زمانهای متمادی امکان پذیر نیست تا که مسلمانان بلکه عموم جهانیان در امتحانهای دقیق قرار گیرند، و تمام تجربیات زندگی را آزمایش نموده و از مکتبهای گوناگون جز مکتب صحیح اسلام مأیوس گردند.

۳- وجود رهبری الهی که توانائی پیاده کردن عدل مطلق را در سطح جهانی داشته باشد و آن منحصرأ همان رهبری است که معارف شیعه آنرا اثبات میکند یعنی: امامی موجود و معصوم ولی غائب و موعود الظهور بنام مهدی (عج) و از نسل رسول اکرم ﷺ که در قرآن کریم بعنوان «بَقِيَّةُ اللَّهِ» ذخیره الهی از او یاد شده است. اما ضرورت وجود امام و حجة الله در هر عصر و زمانی از طریق عقل و نقل به اثبات رسیده است. و عصمت او نیز با ادله محکم و متقن قطعی گردیده است. ولی درباره عصمت امام عصر (عج) اضافه میکنیم که رهبری که درباره اش پیش بینی شده که عدالت مطلقه را در مطلق ابعادش در سطح جهانی، و در میان همه ملتها به نحو احسن پیاده خواهد کرد، بلکه، پیش روی میکند که امنیت در سراسر جهان تحقق یابد حتی گرگ و میش با هم در یک جا زندگی میکنند، چنین رهبری نمی تواند غیر معصوم باشد زیرا خطاء کردن هرچند، نه، از روی عمد و تقصیر، موجب ظلم و ستم بدیگران خواهد شد، و با چنین فرضیه ای، عدل مطلق امکان پذیر نیست، و چگونه ممکن است مفهوم «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» تحقق یابد و حال آنکه رهبر هرچند به خطا ظلم کند، پس مهدی موعود امامی است صد درصد معصوم، معصوم از گناه و معصوم از خطا. اما معصوم از گناه است تا آنکه بشر را به انحراف نکشد و خود بسبب ریاست منحرف نگردد، تا بتواند عدالت مطلقه را پیاده کند، و اما معصوم از خطا است برای آنکه پیاده کردن عدالت مطلقه با هیچگونه ظلمی حتی از روی خطا و نسیان سازگار نیست پس کسیکه برای عدل مطلق ذخیره شده باید از عصمت مطلقه نیز برخوردار باشد. (۱) ولی انجام این مأموریت (تحقق بخشیدن بعدل مطلق در سطح جهانی) توأم

۱- و این دلیل در سائر امامان علیهم السلام نیز جاری است زیرا که آنان در جهت مزبور (پیاده کردن عدل مطلق)

با یک انتظار و غیبت طولانی است، که سؤال انگیز و طاقت فرسا است.

چرا قیام بقیة الله (عج) مسبوق باین غیبت طولانی شده است؟

در پاسخ سؤال فوق باید گفت که غیبت امام (عج) دارای جنبه‌های مختلفی است که هر کدام بحث جداگانه‌ای دارد.

یک: طول مدت و نامعلوم بودن روز قیام.

دو: وجود امام (عج) در این مدت طولانی.

سه: ناشناس بودن او در میان مردم.

اما اول: (طول مدت) گرچه بسی رنج‌آور و محنت‌زا است ولی در عین حال یک امر ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، زیرا که نسل‌های مسلمانان بلکه کل بشر بمرور زمان می‌بایست تحت آزمایش‌های دقیق و نشیب و فرازهای گوناگون فکری و تجربی قرار گیرند، تا آنکه برآستی حق را از باطل و راه را از چاه تمیز دهند، و خفتگان بیدار و مستان هوشیار، و نخوت‌طلبان فروتن و متواضع گردند، و تا بشر هرچه در توان دارد بمیدان آورده ولی با شکست از میدان خارج گردد، و بعجز و ناتوانی خود در بدست آوردن گوی سعادت بوسیله اسباب و ابزارهای مادی و ناقص خود اعتراف کند، آنوقت است که آماده پذیرش یک مرد الهی و نجات‌دهنده خواهد شد، خلاصه آنکه برای چیدن میوه شیرین از این درخت پر ثمر صبر و شکیبائی فراوان لازم است، و هیچ انقلاب و نهضتی در جهان بدون آمادگی ملت به ثمره مطلوب نخواهد رسید.

ولی ناگفته نماند که طول مدت و تأخیر قیام مهدی (عج) دارای اثر تربیتی مذکور و آزمایشی خود خواهد بود، اعم از آنکه آنرا از طریق تفکر شیعه و دیدگاه این مذهب یعنی موجود بودن مهدی (عج) در طول مدت بنگریم و یا از طریق غیر شیعه که مهدی (عج) را هر چند شخصی ولی نه بصورت غائب پذیرا شوند، بلکه بگونه‌ای که بعداً به دنیا خواهد آمد، زیرا در هر دو صورت آزمایش و آمادگی در جامعه بشریت بستگی بوجود خط مشی و مکتبی دارد که مردم از نظر ایمان و عمل بدان امتحان شوند، و از آن دور و یا بدان نزدیک گردند، و این مطلب در هر حال قابل تحقق است

چه امام (عج) موجود باشد یا آنکه بعداً بوجود آید، زیرا خط اسلام مشخص و ابلاغ شده است. بنابراین طرح این سؤال، که چرا، با اینکه امام زمان (عج) موجود است و مسئولیت رهبری کل بشر بعهد او است، و او آخرین ذخیره الهی است چرا و بچه علت قیام نمیکند؟ منتظر چیست؟ هم ما منتظر، و هم او منتظر، ما منتظر او هستیم، او منتظر چیست؟ آیا او منتظر فرمان الهی است؟ پس چرا خدا فرمان به قیام نمیدهد، فرمان الهی در انتظار چیست؟

با این پاسخ مواجه خواهد شد که ما منتظر مهدی موعود (عج) هستیم، و او هم منتظر ماست، آیا این دور نیست؟ نه، دور نیست، زیرا او منتظر شخص ما نیست، بلکه منتظر آمادگی ما است و ما هنوز آماده نشده ایم، البته، نه آمادگی ظاهری و لفظی بلکه آمادگی واقعی و معنوی.

اما جنبه دوم: یعنی وجود بقیه الله در طول مدت میان مردم - هر چند بصورت ناشناس - که مستلزم طول عمر آن حضرت در این مدت طولانی خواهد شد (همچنانکه مکتب شیعه و مذهب اهل البیت علیهم السلام بدان معتقد است) دارای امتیازات خاصی است که از وجود شخصی و فعلی حضرت بقیه الله الأعظم (عج) منشأ میگیرد، و نه، از وجود نوعی و مفهوم کلی مهدی موعود، و نه، از وجود شخصی آن حضرت در آینده، همانگونه که دیگران بدین ترتیب عقیده دارند.

الف: اثر تربیتی و روانی:

ایمان به مهدی موجود بعنوان امام و رهبر فعلی - اعم از حاضر یا غائب، مخصوصاً که آن رهبر را الهی و آگاه به اعمال خود بدانیم، و خود را در برابر او مسئول احساس کنیم - دارای اثر تربیتی و روانی خاصی است. البته ایمان بخدا و اعتقاد به نظارت ذات اقدس الهی به اعمال و رفتار و افکار بشر دارای چنین اثری هست ولی انسان در رابطه انسانیت و جنبه ملکی در برابر انسان ما فوق رهبر موجود بیشتر احساس مسئولیت میکند، و لذا همیشه پیامبرانی بعنوان حاکم بر ملت مبعوث میشدند، با اینکه حکومت الهی همیشه بوده و هست.

خلاصه آنکه: ایمان به مهدی موجود - هر چند موعود الظهور - سبب احساس

بوجود حاکم فعلی است که اطاعت از او از طریق تطبیق احکام اسلامی لازم و ضروری است و وجود چنین ایمانی مسئولیت انسان را سنگین تر و وظیفه او را بیشتر میکند، و فرق میان بود و نبود چنین ایمانی آنگاه احساس میشود، که به وضع مردمی که در یک کشوری زندگی میکنند، که رئیس مملکت هر چند برای چند روزی از بین رفته باشد، که در این حال یک حالت بی بند و باری و بی تفاوتی در میان مردم بوجود میآید، گرچه میدانند که مملکت دارای قوانینی است که تخلف از آن دیر یا زود موجب کیفر و عقوبت خواهد بود، و بالاخره رئیسی برای کشور تعیین خواهد شد که رسیدگی به اعمال مردم کند.

علاوه بر احساس مسئولیت، احساس خاص و رابطه عطفیت میان رهبر موجود و پیروانش نیز بوجود میآید و از این روی بخوبی مشاهده میکنیم که عواطف شیعیان و رابطه ایشان با امام موجود هر چند غائب یعنی «حضرت بقیه الله الأعظم (عج)» به طور مداوم شعله ور است، و احیاناً در مواقع گرفتاری بطور وضوح نمایان میشود، و این خود خصیصه این مذهب و عقیده پاک شیعیان است، و آرامشی که بدین وسیله شیعیان از آن برخوردارند دیگران فاقد آن هستند، و این خود شعبه‌ای از ذکر خداست، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

مضافاً باینکه ممکن است احیاناً افرادی بملاقاتشان نائل شوند که در این ملاقاتها و دیدارها مشکلاتی حل، و عقده‌هایی گشایش می‌یابد، و در مراحل نیرو بخش و ثبات دهنده است^(۱) و این قبیل مسائل اگر چه شخصی است، ولی از فوائد وجود

۱- امروز که روز جمعه ۶ رجب ۱۴۰۲ مطابق ۶۱/۲/۱۰ و روز تحریر این سطور است، روزی است که حمله رزمندگان عزیز ما در جبهه جنوب در اطراف خرمشهر و هویزه بر علیه متجاوزین عراقی و مزدوران بعثی بسرکردگی صدام خائن شروع شده است، تا آنها را از خاک میهن عزیز و اسلامی ما بیرون رانند، هم اکنون از طریق رادیو می‌شنوم که سربازان و پاسداران بنام مقدس علی بن ابی طالب و با توسل به حضرت بقیه الله الأعظم حمله را شروع کرده‌اند و رابطه خود را با امام زمان و قائد اعظم خود محکم نموده و خود را تحت فرماندهی او میانداشند، و رهبری فرمانده کل قوا حضرت امام خمینی (دام ظلّه العالی) را بعنوان نائب الامام پذیرفته‌اند و بر این عقیده و با این ایمان جهاد میکنند و جان خود را در راه خدا نثار نموده، و با کمال آرامش و طمأنینه خاطر در جبهه‌های جنگ به پیش میروند، و در بودن گوی شهادت از یکدیگر سبقت میگیرند، و این نیست مگر از اعتقاد و رابطه با مهدی موجود (عج) که اگر این ایمان و عقیده

مقدسش میباشد. اگر قدمی جلوتر برویم باز مطلب دیگری برای ما روشن میشود و آن قوت امید در قیام مهدی موجود نسبت به قیام آن مهدی که موجود خواهد شد، زیرا قیام مهدی موجود در هر آن و زمان ممکن است، ولی قیام مهدی موعود الوجود به زمان طولانی نیاز دارد، و مذهب حق و شیعه، ایمان به مهدی موجود است، هر چند موعود الظهور، بخلاف دیگران که او را موعود الوجود و الظهور - هر دو - میدانند.

ب: اثر تکوینی:

یعنی وجود بقیة الله الأعظم (عج) در جهان دارای آثار تکوینی نسبت بخود آن حضرت و نسبت به دیگران بلکه کل جهان خواهد بود.

البته سخن در بهره گیری خود آن وجود عزیز در طول مدت غیبت از گذشت زمان و تجربه تاریخ و حکومت‌های باطل از نزدیک گفتاری نیست که چندان متکی بدلیل محکمی باشد، زیرا که رهبران الهی نیاز به تجربیات زمان ندارند، و از طریق فیض رحمانی بهمه چیز آگاه‌اند، ولی میتوان گفت که طول عمر دراز مدت توأم با عبادت حق سبب ارتقاء مقام و قرب الهی میشود.

و اما بهره گیری جامعه بشریت بلکه کل جهان را از وجود امام غائب در طول مدت غیبت باید یک امر قطعی و مسلم بدانیم، بدین سبب که وجود امام معصوم علیه السلام متمم نظام تکوینی است، که با فرض وجودش هدایت تشریحی میتواند هدایت تکوینی را بکمال برساند، و بدون آن نظام تکوین ناقص خواهد ماند و فیض کامل از طرف ذات اقدس الهی در هر عصر و زمان بلکه در تمام آنات و دقائق روزگار، باید جاری و ساری باشد تا نقصی در مبدأ فیاض لازم نیاید، هر چند بشر آماده استفاضه نشده باشد. و از این روی در احادیث وارد شده است که «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»^(۱) یعنی: اگر زمین بدون امام باشد در هم فرو میریزد.

۱۲ وجود نداشت نمی‌توانستند این چنین در مقابل دشمن خونخوار که تا دندان با بهترین وسائل جنگی مجهز است استقامت کنند. آفرین بر این عزیزان سلحشور که آبروی اسلام و مسلمین‌اند و غرور آفرین و شور انگیزند، آفرین بر یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

۱ - اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰ باب ان الارض لا تخلوا من حجة عن ابي حمزة قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام اتبقى الأرض بغير امام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير امام لساخت و احادیث دیگر بهمین مضمون.

و آن بدین سبب است که نبود امام علیه السلام موجب نقص در نظام تکوین خواهد شد، و نقص سبب فناء است، و چون آخرین امام از امامان دوازده گانه در اعتقاد شیعه حضرت بقیه الله الأعظم مهدی موعود است. بنابراین وجود آن بزرگوار در طول مدت غیبت یک امر ضروری، و حافظ نظام تکوینی است.

ج - اثر تشریحی:

یکی دیگر از فوائد وجودی امام غائب (عج) را میتوان اثر تشریحی دانست یعنی دفاع از حریم شریعت در مواقع ضروری که دیگران از آن عاجز مانند، زیرا که امام معصوم (عج) عهده دار حفظ اسلام و مسلمین است و چنانچه در مواردی نیاز ضروری بوجود آید که از طریق معمولی و یا معجزه و خرق عادت امام (عج) از حریم اسلام دفاع کند باید - هرچند بصورت ناشناس - وارد جریان شده، و اسلام و مسلمین را نجات دهد.

و اما جنبه سوم: یعنی غیبت (شناخته نشدن) امام (عج) در طول مدت بدین سبب سؤال انگیز است که امام (عج) با اینکه وجود دارد چرا خود را معرفی نمیکند تا مردم از او استفاده بیشتر کنند.

پاسخ این سؤال در احادیث بسیاری رسیده است به اینکه خوف از قتل سبب اختفاء آن امام است و باید هم چنین باشد زیرا که وجود رهبری که میخواهد حکومتهای طاغوتی را سرنگون نموده و دست ستمگران و جفاکاران را قطع نماید، هرگز قابل تحمل برای طاغوتیان نیست و بطور حتم در صدد قتل او خواهند شد، و چاره‌ای جز استتار و خفاء از مردم نیست، مگر نبود که فرعون چون از راهبان شنیده بود که بدست موسی بن عمران علیه السلام حکومتش سرنگون خواهد شد، شکم مادران را میدرید و اطفال آنها را ذبح میکرد، و با چندین هزار نفر چنین عمل جنایتکارانه‌ای را انجام داد، چه رسد بوجود مهدی (عج) که پیغمبر اسلام و امامان بلکه پیامبران گذشته خبر از قیام او داده‌اند و حفاظت بر وجود امام (عج) از طریق معجزه با فرض امکان حفاظت از طریق خفاء ضرورتی ندارد، و اعجاز در جایی صورت میگیرد که راه منحصر بمعجزه باشد و در اینجا منحصر نیست. گرچه نفس طول عمر خارج از حد

قیام مهدی (عج) - در مسجدالحرام / ۴۱۳

طبیعت بناچار از طریق معجزه صورت می‌گیرد، هرچند توجیه طبیعی نیز شده است.
ما به انتظار دیدار آن محبوب بسر می‌بریم شاید که بیدارش و یا به اجر انتظارش

نائل شویم.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سعادت بشر در حکومت واحد جهانی الهی

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^(۱)

آسایش و سعادت ملتها بستگی دارد به:

- ۱- تشکیل حکومت واحد جهانی (بر چیدن مرزها)
- ۲- قانون واحد (قانون الهی، و حذف قوانین بشری)
- ۳- حاکم واحد (الله)

همه پریشانیها و نابسامانیها از وجود مرزها، تضاد قانونها و تعدد حکام است.

بشر از روزیکه پا به پهنه زمین نهاد پیوسته گرفتار رنجها، نابسامانیها، ستمها، تحمیلها و تحملها، گرسنگیها، بیداد گریها، و بدبختیهای دیگر، بوده و هست و بالاخره اگر گروهی اندک براحتی زندگی میکنند گروههای بیشماری در رنج و سختی بسر می‌برند. منشأ این بیچارگیها و درد و المها چیست؟ چرا بشر در این حال بسر میبرد و تا کی، سرانجام چگونه میتواند از این گردابها نجات پیدا کند، و با کدام حکومت و با چه قانون؟ آیا روزی خواهد رسید که این نابسامانیها به سامان برسد؟ باید علت و منشأ این همه بدبختیها را در نهادهای خود جامعه جستجو کرد، و آن

۱- و زمین به نور پروردگار خویش درخشید. (زمر ۳۹: ۶۹).

مرزهایی است که بشر بعناوین مختلف برای خود بوجود آورده و بدین سبب خود را از خلق و خالق جدا نموده است.

مرز خود بینی و خود پرستی، مرز نژاد و قومیت، مرز کیش و ملیت، مرز خاک و میهن، این مرزها و امثال آن سدهائی است که بین افراد فاصله انداخته و سنگرهای است که انسانها را در پشت آنها بحالت مقابله یا جنگ با یکدیگر واداشته است، تا تنها هرکس بسود خود بیاندیشد و هر ظلم و ستمی را بر دیگران روا دارد. از اینجا است که حکام و شخصیت‌های تحمیلی، طاغوتها، فرعونها، دیکتاتورها، قلدرها، شهریارها، چنگیزها، و امثال آن بوجود می‌آیند، و حکومت‌های خودکامه و استعمارگر و مستبد تشکیل میشوند تا ملتها را به استضعاف کشیده، و مردمی را زیر دست و گرسنه نگاه داشته و به زنجیر بندگی و اسارت در آورند، کاخها در کنار کوخها بنا کنند و اموال مستضعفین را به تاراج ببرند. از اینجا است که اختلاف طبقاتی قارونی و طاقت فرسا پدید می‌آید، قارون‌ها در برابر ستم‌کشان خود آرائی میکنند، و بینوایان در مقابل ثروتمندان طاقت خود را از دست میدهند.

اینها همه از وجود مرزهایی است، مرزهای نابجا و غلط که انسان بدور خود کشیده، و افراد و ملتها را از هم جدا نموده و همگان را بحالت جنگ و خصومت واداشته است و هرکس برای خود مرز و قانونی قائل شده است.

تنها راه حل این مشکلات و چاره این بدبختی‌ها این است که مرزها برچیده شود و جهان تحت حکومت واحد الهی درآید و به یک قانون عمل کند، زیرا انسان تا مرز داخلی و خارجی را در هم نشکند نمیتواند بیرون از خود دیگری را درک نماید، و تا از حکومت خلق رهائی نیابد نمی‌تواند حکومت (الله) را بپذیرد، و بسود خلق خدا بیاندیشد. رهبران مصلح جهان، فلاسفه، متفکران، و قبل از آنها پیامبران الهی بشر را دعوت میکنند که به خیر خود و دیگران فکر کنند، تا همه آسوده زندگی نمایند.

رسول اکرم ﷺ رسالتش را با این گفتار شروع کرد: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» فقط بگوئید یک خدا، رستگار خواهید شد.

یعنی جامعه را تحت یک واحد کلی الهی در آورید و آن توحید و یکتاشناسی است. از این همه خدایان دروغین - که برای هر کدام مرزی ساخته‌اید و هر کدام را به

قوم و قبیله‌ای نسبت می‌دهید - دست بردارید، و از پرستش خود نیز بدر آئید و همه با هم بگوئید فقط «خدا»، آنگاه است که می‌توانید رستگار شوید.

آری آرزوی بشر این است که مدینه فاضله افلاطونی را تشکیل دهد تا همه در آن خرم و آسوده زندگی کنند. ولی نه تصورات افلاطونی (حکومت فلاسفه و یا حکومت قانون) بجائی رسید و نه ساختن جامعه بی طبقه کمونیستی که مبتنی بر اساس مادیت و انکار خالق بود، و نه مکتبهای التقاطی مجهول الهویه، و نه غیر آن.

بشر در جستجوی سعادت

انسانها همه و همه در آرزوی روز سعادت بسر می‌برند و بدان می‌اندیشند، ولی هر گروهی با ایده خاص خود، و مسلمین هم با ایده اسلام. عموماً می‌خواهند به مقصد سعادت برسند ولی هر دسته و گروهی راهی در پیش گرفته‌اند.

تا آنجا که مکتب کمونیسم هم بخود اجازه می‌دهد، که کمال مطلوب خود را در جامعه بی طبقه بیاندیشد و چنین پندارد: که بشر با جبر تاریخ چنین جامعه‌ای را بوجود خواهد آورد، و افراد در سطح واحد، آسوده زندگی خواهند نمود.

ولی این مکتب علاوه بر اشکالاتی که در بر دارد بزرگترین اشکالش این است که بر پایه مادیت و انکار خدا بنا شده و چنین مکتبی هرگز نمیتواند سعادت بخش و مجری عدالت واقعی باشد. زیرا انسان خودخواه، هیچگاه به آسانی زیر بار قانون تن نمیدهد، مگر آنکه قوه مجریه او را وادار بعمل کند، و هیچ قدرتی مانند ایمان بخدا توانائی ضمانت اجراء را نخواهد داشت، و لذا هم اکنون بخوبی می‌بینیم که سردمداران این مکتب چگونه بر ملت تاراج شده و بی رمق خود حکومت ظالمانه‌ای دارند، و حزب بطور دسته جمعی خود را بر ملت تحمیل نموده، و چگونه سعی میکنند که ملتهای دیگر را به بند کشیده و خون آنها را ریخته و یا بمکد، و تحت عنوان از بین بردن اختلاف طبقاتی همه ملتها را به استضعاف کشیده و زمینه را برای حکومت طبقاتی خود حزب فراهم آورند.

در بشر آرزو، در اسلام نوید و وعده قطعی

در سخنان گذشته اشاره کردیم که همه ملتها از ظلم هر چند نسبی می‌نالند و آرزوی عدالت و آسایش عمومی را دارند، و عشق به عدالت یک امر فطری است ولی در ملتها و متفکرین از حد آرزو تجاوز نمیکنند. تنها اسلام است که به این آرزو جامه عمل پوشانده، و به تحقق آن نوید قطعی میدهد و در قرآن کریم میفرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ، كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ، وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا^(۱)...»

«یعنی: خدا به کسانی که از شما بندگان ایمان (به اسلام) آورند و نیکوکار گردند وعده فرموده که در زمین خلافت دهد (و بجای ملتهای گذشته حکومت و اقتدار بخشد) همچنانکه پیشینیان را خلافت داد (و علاوه) دین پسندیده آنان را (که اسلام است) بر همه ادیان سلطه و برتری دهد، و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه (از دشمنان) ایمنی کامل عطا کند، که مرا به یگانگی بی هیچ شائبه شرک و ریا پرستش کنند...»

مفاد آیه:

- از این آیه کریمه مطالبی استفاده میشود که مورد بحث گذشته ما بود.
- ۱- وجود ناامنی و اضطراب و نگرانی در میان بشر بعلت ظلم و ستم بیکدیگر و بالاخره شرک بخدا که خود نیز نوعی ظلم بشمار میرود.
 - ۲- وعده قطعی الهی به جایگزین شدن امنیت بجای ناامنی، و عدالت بجای ستمگری.
 - ۳- وعده پیشرفت دین اسلام و سلطه آن بر همه ادیان و مکتبها.
 - ۴- وعده حکومت اسلامی.
 - ۵- شرط عمل به این وعده‌ها، داشتن ایمان و عمل صالح در مردم.

مفاد این آیه همان آرزوئی است که عموم بشر در نهاد قلب خود می‌پروراند و برای چنین روزی تلاش میکنند، اما اسلام وعده قطعی بدان داده است که چنین روزی حتمی است، و تنها یک امید و آرزوی قلبی نیست، بلکه بمرحله فعلیت خواهد رسید، ولی راه آن تنها ایمان و عمل صالح است.

چشم‌انداز آینده و راه سعادت

البته امید به آینده موجب تحرک و دلگرمی است و دوام و پایداری یک ملت نیز بدان بستگی دارد. همه دولت‌ها کوشش میکنند که ملت‌های خود را امیدوار نگه دارند، تا در راه بدست آوردن کمال مطلوب سختی‌ها را تحمل کنند، ولی بحث در این است که آینده بهتر برای همه چگونه بدست می‌آید.

مکتب سرمایه داری چنین می‌اندیشد که بهترین راه برای بدست آوردن آینده بهتر اندوختن ثروت است.

و مکتب کمونیسم بر این عقیده است، که آینده بهتر برای بشر بوسیله حذف طبقات بدست خواهد آمد، و کمال مطلوبش همین است که همه در یک سطح عقب افتاده، و جمود اقتصادی قرار گیرند.

بالاخره این دو مکتب هر دو سعادت بشر را بر پایه اقتصاد مادی - سلبی و یا ایجابی - استوار میدانند، ولی حقیقت این است که این دو مکتب هر کدام بنحوی ظلم و ستم را بر جامعه روا داشته‌اند و بر خلاف آزادی فطری فکر میکنند. اما اسلام راه رسیدن بکمال مطلوب را - آنچنانکه از آیه فوق استفاده میشود - در دو چیز دیگر معرفی کرده: **(ایمان و عمل صالح) (عقیده بخدا و کردار نیک)** و بالاخره خود ساختن از درون و برون. راهی که اسلام ارائه میکند از جنبه مادی «نَفِیَا وَ اِثْبَاتَا» به کلی فاصله دارد، بدیهی است که انسان تا خود را نسازد و از مرز خودخواهی و خودبینی نگذرد، نمیتواند دیگران را ببیند.

و از آنجا که جامعه جز مجموعه افراد چیز دیگری نیست اصلاح جامعه بستگی به اصلاح افراد خواهد داشت.

مسیر ملتها بر خلاف جهت وعده الهی است

در اینجا ممکن است سئوالی بدینگونه مطرح شود که اگر سعادت ملتها بستگی به داشتن ایمان و عمل صالح افراد داشته باشند، پس وعده الهی هرگز تحقق نخواهد پذیرفت، زیرا که ظلم و فساد در جهان رو به افزایش است، خونریزی، تاراج اموال عمومی مستضعفین و بالاخره استثمار و استعمار و استعمار و استبداد به اشکال مختلف در همه جا به چشم می خورد. کدام یک از ملتهای ضعیف از دست ابر قدرتهای خون آشام، آسوده اند و چه جنگهای خانمانسوز و جنایات که هر روز در گوشه و کنار این جهان شعله ور نمیشود و این مظلومه ها نه تنها فروکش نکرده بلکه رو به فزونی است. بنابراین مسیر کنونی بشر درست بر خلاف جهت وعده الهی است، و در این صورت یأس و نومیدی دامنگیر عموم خواهد شد. امید و آرزو بطرف ضعف و سستی میگراید، پس کی و چگونه وعده الهی عملی خواهد شد، با آنکه شرط تحقق آن رو به زوال است؟!

بشر باید بازگردد، و وعده الهی یک قانون کلی است

پاسخ این سئوال را بدینگونه باید داد.

اولاً: این بشر است که خود مانع از انجام وعده الهی شده، اگر روزی باز گردد و از ظلم و ستمگری خسته و فرسوده گشته، و تمام مکتبهای که بدان دل بستگی داشت، آزمایش نموده، و به بیهودگی و پوچی آن آگاه شود، اگر این آمادگی و پختگی در او بوجود آید آنگاه است که تن به حکومت الله و نظام توحیدی و رهبری الهی خواهد داد و چون از خلق مأیوس شد، رو به خالق خواهد آورد، ولی هنوز مأیوس نگشته، و عکس العمل شیوع و افزایش فساد، همان سرخوردگی است که موجب بیداری بشر خواهد شد، که نتیجه آن آمادگی برای پذیرش حکومت الهی، و سر فرود آوردن بسوی معبود حقیقی است.

وعده الهی یک قانون کلی است

و ثانیاً: آیه قرآن وعده حکومت الهی را مشروط به آمادگی خاص نموده نه کل، و

آنرا با بکار بردن کلمه «مِنْكُمْ» رسانیده است، و خلاصه:

مفاد آیه قرآن این خواهد شد که:

اگر گروهی از شما آمادگی کامل از نظر عقیده و عمل پیدا کردند، خواهند توانست که حکومت الهی را تشکیل دهند.

آری ناموس خلقت چنین بوده و هست. همیشه فردی یا گروهی در جهان قیام کرده و حکومت‌هایی تشکیل داده و تحولاتی در این پهنه زمین پدید آورده‌اند و دیگران را در مسیر خود کشانیده و به دنبال برده‌اند، حال چگونه و در چه مسیر مطرح نیست، ولی بالاخره قانون طبیعت چنین است. و حکومت الهی از این قانون کلی مستثنی نیست.

سرانجام به این نتیجه میرسیم که قانون نهضت‌های جامعه‌ها و وعده الهی با یکدیگر تطبیق میکنند بدین صورت که اگر گروهی آماده و مصمم و قاطعانه قیام کنند و رهبر لایق و قاطعی نیز داشته باشند، حکومت را بدست خواهند گرفت. مسلمانان متعهد نیز اگر مانند دیگر ملتها تشکل پیدا کنند و بر پایه ایمان، قاطعانه عمل نمایند حتماً پیروز خواهند شد، و حکومت «الله» را بجای حکومت طاغوت بر پا خواهند نمود. و در آیه کریمه با دو جمله باین مطلب اشاره شده است: یکی آنکه گفتیم که کلمه «مِنْكُمْ» را بکار برده یعنی برای تحقق حکومت الهی یک عده مردم معتقد و قاطع کافی است، و دیگر آنکه این وعده در ملتهای گذشته که قاطع و مصمم عمل کردند انجام شده و حکومت الهی را هر چند نسبی، برپا کردند «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» یعنی: پیشینیان را نیز خدای متعال حکومت الهی بخشید، گیرم که در اثر سستی و ناتوانی از بین رفته باشند، ولی ناموس طبیعت چنین بوده و هست، تا آنکه فرد کاملش در قیام مهدی موعود علیه السلام پدید آید، و در مقیاس جهانی تشکل گردد.

ضرورت قیام مسلمین

از آن جهت که امور نسبی است و وعده الهی در هر زمان قابل تحقق است مسلمانان وظیفه دارند که همیشه در مقام تشکیل حکومت اسلامی برآیند و بخود یأس و نومیدی راه ندهند، زیرا که این امر، شدنی است و خداوند متعال نیز بدان وعده

پیروزی داده است.

انتظار مهدی موعود (عج) و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی

مسلمانان در انتظار حضرت مهدی موعود (عج) بسر میبرند، و این انتظار از وعده رسول اکرم ﷺ سرچشمه میگیرد.

ممکن است مسلمانان از مفهوم انتظار چنین گمان کنند که پیش از قیام مهدی موعود تشکیل حکومت اسلامی غیر ممکن است، و تلاش مسلمین قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) سودی نخواهد داشت.

ولی این تصور باطل و این اندیشه نادرست است، زیرا که حضرت مهدی (عج) حکومت اسلامی را در مقیاس جهانی تشکیل خواهد داد، به گونه‌ای که بساط ظلم و ستم بکلی برچیده شود.

انتظار چنین حکومتی هیچگونه تضادی با تلاش برای تشکیل نسبی حکومت اسلامی در کشورهای مسلمان نشین و نجات آنها از زیر بار شرق و غرب و بدست آوردن استقلال و آزادی ندارد، بلکه بحکم قانون حاکم بر جوامع انقلابی و نیز وعده حتمی الهی، مسلمین نیز میتوانند که در همه دورانها حاکم بر سرنوشت خود باشند و سلطه اجانب را از کشورهای اسلامی قطع نمایند.

همچنان که در این زمان انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران به پیروزی رسید و حکومت اسلامی مستقل در آن تحقق یافت و این یک وظیفه است که همه ملت‌های مسلمان باید بدان عمل کنند و وعده الهی یک امر نسبی است که در هر زمان قابل تحقق است و لذا آیه کریمه بر بنی اسرائیل زمان حضرت موسی عليه السلام که قاطعانه تحت رهبری آن حضرت بر علیه فرعون قیام کردند و پیروز شدند تطبیق شده است.

و نیز بر حکومت رسول اکرم ﷺ و دیگر انبیاء گذشته قابل انطباق است که همگان حکومت الهی را بطور نسبی تشکیل دادند.

بنابراین آیه کریمه مسلمین را دعوت به قیام میکند که هر چند با عده معدودی اما مصمم و قاطع نهضت را شروع کرده و بسوی انجام وعده خدائی پیش روند. قیام حضرت مهدی (عج) گرچه نتیجه جهانی دارد ولی یارانش در ابتدا افراد معدودی

بیش نیستند که در احادیث عدد آنها ۳۱۳ نفر تعیین شده است، مسلمانان متعهد و انقلابی نیز از قلت عدد نباید هراسی بخود راه دهند، و قیام کنند گرچه در ابتدا کم باشند ولی در نهایت همه به آنها ملحق خواهند شد.

انتظار

حکومت جهانی مهدی موعود علیه السلام نه تنها مانع از قیام کنونی مسلمین نباید باشد، بلکه باید نقش محرک و آمادگی را ایفاء کند که برای پیدایش حکومت جهانی با نشر فرهنگ اسلامی تلاش کنند و بشر را با مقام رهبری امامت در رهبری اسلامی آشنا سازند.

وظیفه مسلمانان آماده شدن و آماده ساختن است تا زمینه قیام مهدی موعود (عج) فراهم شود.

آری مسلمین باید بدانند که میتوانند با داشتن قانونی همچون قرآن و آئینی چون اسلام و رهبری چون رسول الله صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام همه مشکلات را حل کنند و حکومتها را بدست بگیرند.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»^(۱). بشر متمدن با این همه علم و صنعت نتوانسته است خود را از گرداب گرفتاری نجات دهد، اگر مشکلی را از راه علم و صنعت حل نموده مشکلات دیگری دامن او را گرفته است، گرسنگان، برهنه‌ها، بی مسکن‌ها و فساد اخلاق در همه جای زمین و در میان همه ملت‌ها با عدد بیشماری بچشم میخورند، و فریادشان به آسمان میرود، چرا؟ نقص در کجا است؟ دشمن هنوز در مقابل قرآن و آئین اسلام جبهه میگیرد و هنوز درک نکرده است که با سعادت خود می‌جنگد.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^(۲)
میخواهند، تا نور خدا را (با گفتار باطل و طعن و مسخره) خاموش کنند، و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش ندارند، تمام (و محفوظ)

۱- اسراء ۱۷: ۴۱. همانا این قرآن بدانچه استوارتر است رهبری می‌کند و مؤمنان را مژده می‌دهد.

۲- صف ۶۱: ۸.

خواهد داشت.

بِالْآخِرَةِ رَوْحِي نَوْرٍ خَدَا هَمَّه زَمِين رَا خَوَاهِدْ كَرَفْت. وَ اَشْرَقَتْ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (۱)
آیا آن نور مهدی است؟

میلاذ / حضرت مهدی موعود علیه السلام

یا میلاذ امیدها، آرزوها، سعادت‌ها و یا میلاذ نور، نورخدا.

میلاذ اعجاب انگیز، شورانگیز، سؤال انگیز.

مهدی موعود کیست؟ کی و کجا و چگونه بدنیا آمد؟

چگونه زندگی میکند؟ تا کی عمر میکند؟ چگونه و کجا ظهور میکند؟ پس چرا

ظهورش بطول انجامید؟

در گفتار گذشته بیان داشتیم که بشر به امید روز سعادت عمومی و مدینه فاضله و آسایش همگانی بسر میرد و اسلام چنین روزی را قاطعانه وعده میدهد، در هر زمان و در هر مکان.

ولی این وعده را در مقیاس جهانی بدست مهدی موعود، قائم آل محمد (عج) داده است.

رهبر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش چنین فرموده:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَوْلَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ، فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَ تَشْرِقُ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ» (۲)

یعنی: «سوگند بکسی که مرا پیامبر مژده آور راستین قرار داد اگر از عمر جهان یک روز باقی نماند، خداوند همان یک روز را بسی دراز و طولانی می کند، تا فرزندم مهدی خروج کند آنگاه عیسی بن مریم روح الله (از آسمان) بیاید و پشت سر وی نماز گزارد، آنگاه است که پهنه روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد، و حکومت مهدی شرق و غرب گیتی را فراگیرد».

۱- زمر ۳۹: ۶۹.

۲- اکمال الدین ص ۱۶۳.

این وعده رسول خدا ﷺ چنان قاطعانه است که حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد باید آن روز بصورت معجزه‌آمیز امتداد پیدا کند تا مهدی علیه السلام ظهور کند، و حکومت اسلامی را در مقیاس جهان تشکیل دهد.

مهدی موعود از دیدگاه شیعه - آنطور که از معرفی رسول اکرم ﷺ و امامان اهل بیت علیه السلام منشأ گرفته - یک مفهوم کلی بعنوان یک مرد نیرومند و انقلابی که زائیده جبر تاریخ باشد، نیست. بلکه او شخص معینی است که میتوان او را بدین صورت معرفی کرد.

مهدی (عج) فرزند امام حسن عسگری علیه السلام است که با ده واسطه به رسول اکرم ﷺ می‌رسد. امام دوازدهم و خلیفه رسول الله ﷺ متولد بسال ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامراء، که هم اکنون عمر شریف او حدود ۱۱۴۵^(۱) سال است و بطور پنهان و ناشناخته در میان مردم زندگی میکند تا خدای متعال به او اجازه قیام دهد، ولادت او نیز بصورت مخفی انجام گرفت و در سن پنج سالگی بمقام امامت - پس از شهادت پدر بزرگوارش - نائل گردید.

چون مهدی موعود را بدین صورت شخصی معرفی کنیم سئوالاتی مطرح میشود که بدان اشاره کردیم.

مهدی موعود علیه السلام یک موجود استثنائی

در پاسخ سئوالات ذکر شده باید گفت: که حضرت مهدی علیه السلام یک موجود استثنائی، و یک معجزه است، و با مقیاس عادی نتوان او را شناخت. شناخت مهدی علیه السلام پس از شناخت خدا و رسول خدا قرار گرفته است، پس از این دو مرحله دیگر جای هیچگونه شگفتی نیست، همچنانکه مرحله امامت پس از دو مرحله توحید و رسالت قرار دارد، و شئون امامت را پس از پذیرفتن شئون توحید و نبوت باید پذیرفت، و اصول مسلمه را در مرحله بعدی نشاید که مورد بحث قرار داد.

بهر حال ما اگر میلاد مهدی موعود (عج) را بمیلاد حضرت موسی علیه السلام که مخفی

۱ - در تاریخ نشر این کتاب یعنی سال ۱۴۲۳ هـ ق مصادف با ۱۳۸۱ هـ ش عمر شریف حضرت ۱۱۷۳ سال می‌باشد.

صورت گرفت با اینکه فرعون در جستجوی او با کمال قدرت میکوشید، و امامت او را در سن پنج سالگی، به نبوت حضرت عیسی علیه السلام که در گهواره لب به سخن گشوده و گفت «جَعَلَنِي نَبِيًّا»^(۱) و طول عمر او را بعمر حضرت نوح علیه السلام که قرآن کریم ۹۵۰ سال بیان کرده است، قیاس کنیم، دیگر مشکل قابل توجهی باقی نمی ماند، چون این سه مورد یاد شده از قطعیات ادیان و صریح قرآن اسلام است، دیگر چه جای تردید و چه جای سؤال باقی خواهد ماند؟

و اما مسئله تأخیر در ظهور با اینکه بشر در گرفتاری و رنج بسر می برد، پاسخی جز اینکه بگوئیم تجربه نشان داده، که مصلحان جهان همیشه در محدوده زمینه های مساعد توانسته اند اثر بگذارند، ندارد. و این آمادگی اگر بطور نسبی تحقق یافته باشد ولی بحد عمومی هنوز نرسیده است، زیرا دل بستگی بعلم و صنعت و گمان به سعادت بخشی آن هنوز زیاد است، و غوطه ور شدن در دریای شهوات و عیش و نوش از اندیشه بشر خارج نشده است.

باشد که روزی درک کند که جز فضیلت و انسانیت و ایمان چیز دیگری سعادت بخش نیست آنگاه است که مهدی موعود علیه السلام زمینه را فراهم خواهد دید، و در این حال است که قوای مادی و اسلحه مدرن دیگر از کار خواهد افتاد، و جای خود را بسلاح ایمان و فضیلت خواهد داد، و آنگاه است که مستضعفین با دست خالی میتوانند قیام کنند، و فقط با اتکاء به خدا، طاغوتیان غرق در اسلحه را به زمین بزنند، زیرا در آن زمان کسی از طاغوت و طاغوتیان دفاع نخواهد کرد، و همگان از جور و ستم و از وعده های پوشالی ایشان خسته و ناامید شده، و به اردوی پرچم داران عدل خواهند پیوست، و زمین پر از عدل و داد خواهد شد پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد، و جایگزین شدن عدل بجای ظلم نمایانگر آمادگی در سطح جهانی است.

حکومت امام غایب در زمان غیبت و چگونگی آن

درباره حکومت امام غایب در زمان غیبت باید قدری مکتبی تر بحث کنیم، زیرا بحث در این باره شاخه ای از شاخه های ریشه دار امامت است. ما در این فصل و در

صورت گرفت با اینکه فرعون در جستجوی او با کمال قدرت میکوشید، و امامت او را در سن پنج سالگی، به نبوت حضرت عیسی علیه السلام که در گهواره لب به سخن گشوده و گفت «جَعَلَنِي نَبِيًّا»^(۱) و طول عمر او را بعمر حضرت نوح علیه السلام که قرآن کریم ۹۵۰ سال بیان کرده است، قیاس کنیم، دیگر مشکل قابل توجهی باقی نمی ماند، چون این سه مورد یاد شده از قطعیات ادیان و صریح قرآن اسلام است، دیگر چه جای تردید و چه جای سؤال باقی خواهد ماند؟

و اما مسئله تأخیر در ظهور با اینکه بشر در گرفتاری و رنج بسر می برد، پاسخی جز اینکه بگوئیم تجربه نشان داده، که مصلحان جهان همیشه در محدوده زمینه های مساعد توانسته اند اثر بگذارند، ندارد. و این آمادگی اگر بطور نسبی تحقق یافته باشد ولی بعد عمومی هنوز نرسیده است، زیرا دل بستگی بعلم و صنعت و گمان به سعادت بخشی آن هنوز زیاد است، و غوطه ور شدن در دریای شهوات و عیش و نوش از اندیشه بشر خارج نشده است.

باشد که روزی درک کند که جز فضیلت و انسانیت و ایمان چیز دیگری سعادت بخش نیست آنگاه است که مهدی موعود علیه السلام زمینه را فراهم خواهد دید، و در این حال است که قوای مادی و اسلحه مدرن دیگر از کار خواهد افتاد، و جای خود را بسلاح ایمان و فضیلت خواهد داد، و آنگاه است که مستضعفین با دست خالی میتوانند قیام کنند، و فقط با اتکاء به خدا، طاغوتیان غرق در اسلحه را به زمین بزنند، زیرا در آن زمان کسی از طاغوت و طاغوتیان دفاع نخواهد کرد، و همگان از جور و ستم و از وعده های پوشالی ایشان خسته و ناامید شده، و به اردوی پرچم داران عدل خواهند پیوست، و زمین پر از عدل و داد خواهد شد پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد، و جایگزین شدن عدل بجای ظلم نمایانگر آمادگی در سطح جهانی است.

حکومت امام غایب در زمان غیبت و چگونگی آن

درباره حکومت امام غایب در زمان غیبت باید قدری مکتبی تر بحث کنیم، زیرا بحث در این باره شاخه ای از شاخه های ریشه دار امامت است. ما در این فصل و در

این کلاس باید از اصل توحید و اصل نبوت و اصل امامت بحث نکنیم، و اینها را همانند اصول مسلمة و بحث شده بپذیریم، آنگاه است که میتوانیم بیاندیشیم حضرت مهدی امام غایب چگونه در حال غیبت حکومت می‌کند، این چه نوع حکومتی است که در ظاهر از آن چیزی به چشم نمی‌خورد، مگر میشود یک انسانی که کسی نمیتواند با او تماس بگیرد بر مردمی و بر کشوری حکومت کند؟ چگونه فرمان میدهد؟ چگونه رسیدگی به کار کشور میکند و محدوده حکومتش کجا است؟ آیا این سئوالات بجا است یا نابجا، و با چه زبانی میتوان بدان جواب گفت، و با چه گوشی می‌توان پاسخ آنرا شنید.

شناخت امام از دیدگاه شیعه

امام از دیدگاه شیعه - همانطور که گفتیم - یک موجود استثنائی، و یک انسان مافوق است، گرچه مافوق انسان نیست.

امام علاوه بر رهبری اجتماعی و حکومت بر مردم در مرحله ظاهر دارای رهبری باطنی و درونی، یعنی حکومت بر دلها - همچون ذات اقدس الهی - نیز هست، که حکومت (الله) تنها بر جهان خارج نیست، بلکه بر دلها نیز خدا حکومت میکند. زمامداران همیشه می‌کوشند، که با تبلیغات نظر ملت‌ها را بسوی خود جلب کنند تا بتوانند حکومت بر دلها داشته باشند، این تلاش برای این است که حکومت باتکاء سرنیزه، حکومتی پوشالی و رو به زوال و موقت است، ولی حکومت بر دلها حکومتی پایدار و نافذ و نظم دهنده میباشد.

و معنای حکومت الهی همین است که ما آنرا بهترین حکومتها میدانیم، و با تجربه قطعی ثابت شده است که هر کس چنین حکومتی را داشت، بهترین و نیکوترین رهبری را میتواند بکند.

البته پذیرفتن چنین حکومتی درباره امام غایب بستگی بوجود رابطه و شناخت کامل از امام دارد.

حاکمیت امام از طریق ولایت

امام از دیدگاه شیعه خلیفه الله و دارای ولایت تکوینی و تشریحی است. از آن جهت که خلیفه الله است، مظهر صفات ربوبی و مبلّغ احکام الهی است و بشر را بسوی کمال مطلوب دعوت میکند.

و از آن جهت که دارای ولایت تکوینی است تصرفاتش در این جهان خداگونه و مؤثر است، و بر اساس همین ولایت فائده وجودی امام غایب امکان پذیر است، زیرا که از این طریق مشکلات لاینحل مسلمین بدست آن حضرت قابل حل خواهد بود. و بر اساس همین ولایت تکوینی است که شیعه توسل به امام عصر (عج) را شعار خود میدانند، زیرا ولایت تکوینی - که بمعنی قدرت او بر تصرف در این جهان است - به امام علیه السلام امکانات آنرا میدهد - که با اذن پروردگار - خواسته هائی را که مردم از انجام آن ناتوان شده اند خداگونه آنرا انجام دهد، همچنانکه عیسی علیه السلام - بحکم صریح قرآن - مرده را زنده میکرد و کور مادر زاد را چشم و بینائی می داد، یعنی با اذن خدا کار خدائی میکرد.

شیعه - با الهام از قرآن کریم - بخود اجازه میدهد که با امام زمان خود راز و نیاز داشته باشد، و دست توسل بسوی او دراز نماید، و او را شخصیتی قدرتمند بقدرت الهی و نیرومند به نیروی ربانی بداند، و همه چیز را از او بخواهد، مگر نه اینست که خدا به او این صفات مافوق بشر را داده است، مگر نه این است که حضرت بقیه الله الأعظم با داشتن مقام شامخ ولایت تکوینی میتواند صدا و ناله دوستان را از دور و نزدیک بشنود، اگر شنیدن صدای دور بوسیله امواج رادیوئی ممکن شد و دیدن اشخاص بوسیله تلویزیون امکان پذیر بود که این دو با عوامل طبیعی - تا حدی مخفی - امواج نامسموع را به مسموع و امواج نامرئی را بمرئی تبدیل کند.

چه مانعی دارد که امام از طریق ولایت تکوینی، و با وسائل مافوق الطبیعه که بر بشر مخفی است، همین عمل را انجام دهد، و صدا را از دور بشنود و اشخاص را ببیند؟ همچنانکه عیسی علیه السلام مردگان را بدون وسائل عادی زنده میکرد. پس در فائده وجود امام غایب علیه السلام همین بس که واسطه فیض الهی و نجات دهندگان از مشکلات باشد.

ولی این نکته را فراموش نکنیم که این فیض از مجرای خاص ارتباط با ولایت خواهد رسید.

همان طور که گرفتن نور از مرکز برق و گرفتن صدا و سیما از مرکز پخش همچنانکه بدون ایجاد رابطه بوسیله سیم برق و رادیو و تلویزیون غیر ممکن است. و اما ولایت تشریحی امام علیه السلام - که بمعنی سلطه بر تغییر قانون، و یا سلطه و قیومت بر ملت است - منشأ تمرکز حکومت اسلامی و هماهنگ نمودن قوای سه گانه (مقننه و قضائیه و اجرائیه) در وجود امام علیه السلام خواهد بود.

و غیبت امام علیه السلام مانع از وجود چنین سمتی برای او نخواهد بود. بدین معنی که امام علیه السلام در حال غیبت نیز دارای مقام ولایت زعامت میباشد همچون فرماندهی و یا نخست وزیری که از محل کار دور شده باشد.

حکومت امام در چهره فقیه

در اینجا این سؤال مطرح خواهد شد که امام علیه السلام در حال غیبت گرچه دارای مقام ولایت میباشد آیا پذیرفتن این مقام برای او در زمان کناره گیری و غیبت فقط جنبه اعتقادی دارد نه عملی؟

پاسخ: حکومت امام علیه السلام بستگی به مداخله مستقیم او در امور ندارد، بلکه بصورت نیابی نیز قابل اجرا است، یعنی امام علیه السلام میتواند سمت ولایت را بگونه نیابی و عرضی بدیگری واگذار کند و ولایت اصلی با خود امام علیه السلام باشد، همچنانکه این روش در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حکومت امیر المؤمنین علیه السلام انجام میشد و بدیگران نمایندگی میدادند.

و در زمان غیبت نیز این روش از طرف امام عصر تحت عنوان کلی فقیه انجام شده است و ولایت فقیه همان استمرار ولایت امام علیه السلام، و حکومت او حکومت امام علیه السلام میباشد.

و اثر قابل توجه در این استنا به این است که مقیاس در حاکمیت فقیه حکومت امام اصل و صفات او و اعمال او خواهد بود که در اعتقاد شیعه علم و عصمت شرط امامت امام اصل و علم و عدالت شرط امامت امام فرع میباشد. و بدین صورت هم آهنگی کلی

در حکومت الله و رسول الله و اولوالأمر بوجود خواهد آمد، زیرا حکومت الله که بر پایه عدل الهی استوار شده جز بدین صورت و با این شکل صحیح نیست. بنابراین اولوالأمر فقط آنهایی میتوانند باشند که تحت این نظام کلی حکومت اسلامی (علم و عدالت) قرار گیرند، و افراد جاهل و یا ستمگر صلاحیت اشغال مقام اولوالأمری را نخواهند داشت، که در صریح قرآن نیز فرمود: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (۱)

نتیجه:

حاصل گفتار این شد، که فقیه حاکم باید نمونه‌ای از اصل بوده باشد و حیات امام اصل هرچند غایب، اثری سازنده در نفوس ملت، و ایمان و ایمنی ایشان خواهد داشت، زیرا امام حی - از دیدگاه روشن بینان - مرکز اصلی حکومت اسلامی است و نائب‌الامام مظهر او میباشد، و استوار شدن حکومت اسلامی بر پایه چنین شناختی از امام اصل و فرع دلیلی بر پاکی این حکومت و بر عمق شناخت توحیدی (الله) و رسالت رسول الله و امامت امامان معصوم و اصل اصیل ولایت کلی الهی است، که از ذات اقدس ربوبی سرچشمه گرفته و در قوس نزولی در مراحل رسالت و امامت اصل و فرع استمرار و امتداد یافته است. و این خود رشته‌ای از ایمان به غیب است که اصل و ریشه ایمان بخدای جهان و غیب مطلق را تشکیل میدهد، و در قرآن کریم از صفات متقین و پرهیزکاران بشمار رفته «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» (۲)

زیرا ایمان بغيب بمعنی ایمان به ماوراء الطبیعه و جهان بینی وسیعتر از عالم ماده است.

بنابراین حکومت فقیه که مظهر و پرتوی از حکومت امام اصل است، بر پایه ایمان بغيب و پرهیزکاری پی ریزی شده، و بشر را دعوت به ایمان و عمل صالح میکند و

۱ - بقره ۲: ۱۲۴: عهد من به ستمگران نمی‌رسد.

۲ - بقره ۲: ۳ و ۲: این کتاب که تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزکاران است که به غیب ایمان

آوردند.

در نتیجه سعادت جهانی را در پی خواهد داشت، و جز این راهی برای سعادت واقعی بشر نتوان یافت همچنانکه در ابتدای سخن مورد بحث قرار گرفت. این بود گوشه‌ای از مطالبی که درباره امام غایب علیه السلام بحث و گفتگو کردیم، و چه بسیار مطالب ارزنده دیگری در این زمینه مطرح شده است، که در این مختصر مجال طرح و بررسی آنها نیست.

و در پایان سخن عذر بدرگاه خداوندیش میبریم که هرگز نتوانیم قطره‌ای از دریای فضائلش را بکام بچشیم و ذره‌ای از نور ولایتش را با دیدگان عاجز خود بنگریم ولی همین قدر می‌گوئیم:

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

امام غائب یا خورشید پنهان

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^(۱)

خداوند عزیز درباره مخالفین اسلام چنین میفرماید:

«آنها میخواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمیخواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران را ناپسند افتد. او کسی (خدائی) است که رسولش را با هدایت و آئین حق (بسوی بشر) فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان را ناپسند آید.»

نور و ظلمت:

نور ضد ظلمت و نابودکننده آن است، نور ظاهری جهان را روشن میکند، ولی نور معنوی دلها و اندیشه‌ها را پر فروغ و نورانی میسازد، نور خدا بخشاینده هدایت تکوینی و تشریحی و زداینده ظلمت نیستی و تاریکی کفر است. «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ

الأرض»^(۱): خداوند نور آسمانها و زمین است.

منظور از نور:

منظور از «نور» در آیه فوق الذکر نور هدایت الهی است که در تعالیم عالیّه اسلام و قرآن کریم متجلی است، نوری است که سرچشمه حیات و جنبش، و منشأ هرگونه پیشرفت و تحرک و راهگشای بشر بسوی سعادت و خوشبختی میباشد. اسلام آئین زنده و تحرک آفرینی است که جامعه انسانی را در مسیر تکاملها به پیش میبرد و پایه هر خیر و سعادت است.

دشمنان اسلام یا ضد نور:

دشمنان اسلام و ضد سعادت بشر میخواهند جهان را در تاریکی و ظلمت نگاه داشته تا بتوانند بمقاصد شوم خود برسند، و از تاریکی فکر و کم بینشی مردم سوء استفاده نموده و به یغماگری خود ادامه دهند، تلاشها و کوششهای فراوانی در خاموش کردن نور الهی میکنند و گویا با فوت دهان خود سعی میکنند که نور عظیم همچون نور آفتاب را خاموش کنند، چه اندازه این عمل احمقانه است؟!

شکست قطعی دشمنان اسلام:

برای مجسم کردن ناچیز بودن و حقارت تلاشها دشمنان کور باطن تعبیری از این رساتر نمیشود تصور کرد، که در قرآن کریم بدان اشاره فرمود:

«يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»

کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای خالق جهان غیر از این نمی تواند باشد. (فوت کردن با دهان در برابر انبوه عظیم نور خورشید)

ولی آنچه که نصیب این دشمنان کور دل میشود همان شکست قطعی است، که خداوند عزیز بدان اشاره فرمود:

«و يَأْتِي لِلَّهِ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

یعنی اراده و مشیت حتمی پروردگار تعلق به تکمیل و روشنگری نور خود گرفته است، هر چند کافران را خوش نیاید و این وعده الهی مایه دلگرمی و امیدوار کننده مردم با ایمان است. که دین مقدس اسلام روزی جهانگیر شود بشرط آنکه مسلمانان مسلمان واقعی و پیرو اسلام باشند.

حکومت جهانی اسلام:

جامعه بشر انتظار دارند که بحکومتی دست یابند که در بر گیرنده همه ابعاد زندگی و جوابگوی کلیه نیازمندیهای حیات فردی و اجتماعی بشر بوده باشد، و ما این انتظار را تنها در دین اسلام عملی میدانیم، زیرا حکومت اسلامی بر پایه دلائلی روشن و براهینی آشکار و برنامه‌ای دقیق استوار است، و عقیده ما درباره اسلام این است که بشر با مرور زمان و با تجربه تلخی که از کلیه مکتبهای فریبنده بدست خواهد آورد روزی بمکتب اسلام روی خواهد آورد، هرچند که دشمنان با آن مبارزه کنند، زیرا که مبارزه با حق بالاخره منتهی به رسوائی و زبونی و نابودی خواهد شد. خدای عزیز در قرآن کریم - با وعده صریح - جهانی شدن دین اسلام را اعلام میدارد:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

منظور از (هدایت) ادله روشن و براهین آشکاری است که در دین اسلام وجود دارد و در دسترس همگان میباشد، و مراد از (دین حق) برنامه و آئین الهی است که اصول و فروعش، حق و متکی به حقیقت و دلائل روشنی است که دوست و دشمن ناگزیرند که بدان اعتراف کنند، و چنین آئین و مذهبی باید سرانجام بر کلیه آئینها پیروز گردد.

و بالاخره با گذشت دورانها و پیشرفت علم و دانش و هشیار شدن بشر، و فاصله گرفتن از تعصبا چهره حقیقت و نور واقعیت از پشت پرده تبلیغات مسموم بدر خواهد آمد، و کار شکنی‌هایی که دشمنان اسلام بر سر راه پیشرفت آن انجام میدهند

بی نتیجه و رسوا خواهد شد، و بدین ترتیب دین حق همه جا را فرا خواهد گرفت، زیرا هر حرکتی که بر خلاف مسیر حق و سنن آفرینش و سیر تکاملی جهان بوده باشد، محکوم به زوال است.

حکومت قدرت، همراه با حکومت منطق:

آیا غلبه اسلام بر همه ادیان تنها به غلبه منطق و استدلال است و یا آنکه شامل غلبه قدرت نیز می‌باشد.

برخی از مفسرین گمان کرده‌اند که منظور از «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تنها غلبه منطق (استدلال) اسلام است، و می‌گویند این مطلب تحقق یافته است، زیرا که اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آئینهای دیگر نیست، و بر همه آنها پیروز است. ولی دقت در آیات کریمه قرآن و موارد بکار بردن کلمه «يُظْهِرَهُ» چنین بدست می‌آید که منظور تنها غلبه استدلال نیست، بلکه غلبه ظاهری و پیروزی خارجی نیز داخل در مفهوم این کلمه می‌باشد.

علاوه آنکه آنچه را که محرک و نیرو بخش است و جامعه مسلمین را بیشتر امیدوار به مکتب و آئین خود میکند همان پیروزی خارجی و غلبه عینی است. و چون آیه فوق الذکر در مقام تشویق مسلمین و تقویت ارتباط ایشان با خدا و رسول الله ﷺ و اعطاء نیرو در مقابل دشمنان است اراده پیروزی خارجی به هدف آیه نزدیک تر است. دیگر آنکه دشمنان اسلام هرگز نتوانستند و نمی‌توانند که با نیروی علمی با اسلام جنگ کنند، و به ادله محکم و استوار آن کمترین خدشهای وارد نمایند، و لذا همیشه در مقام خرابکاری و کارشکنی و یا جنگ با اسلام بوده‌اند، و اگر می‌توانستند که اسلام را با دلیل محکوم کنند، هرگز نیازی باین کارشکنی‌ها و جنگها نبود. و از اینجا بدست می‌آید که آنها که میخواستند نور خدا را خاموش کنند در مقام توطئه و مغلوب کردن نیروی ظاهری اسلام بودند، نه با دلیل و برهان و خداوند در برابر همین نقشه‌های شوم دشمن، که برای خاموش کردن نور اسلام کشیده شده و میشود، وعده پیروزی میدهد و روشن است که منظور از این پیروزی همان پیروزی خارجی است.

چه کسی تشکیل دهنده حکومت جهانی اسلام است؟

پس از آنکه وعده قرآنی را به پیروزی جهانی اسلام دانستیم - نه منطقه‌ای، و نه تنها منطقی، بلکه بمعنی حکومت جهانی و غلبه و سلطه ظاهری - خواهیم دریافت که چنین چیزی تا کنون بر تاریخ اسلام نگذشته، زیرا تا کنون غلبه منطقی و یا منطقه‌ای بوده، نه جهانی و عمومی، بنابراین باید در انتظار چنین حکومتی بوده، و در مسیر تحقق آن قدم برداشت.

ولی سخن در این است که چه کسی پرچمدار این پیروزی خواهد بود؟ آیا ما میتوانیم او را بشناسیم؟ آیا اسلام او را بما معرفی کرده است؟ با اینکه در سه جای قرآن صریحاً به جهانی شدن اسلام وعده صریح داده است^(۱) و باید در انتظار فراگیر شدن حکومت اسلام به کره زمین باشیم.

آری اگرچه اسلام به سرعت در جهان پیش میرود، یعنی برسمیت شناخته میشود، و در کشورهای مختلف اروپائی نفوذ نموده و بسیاری از دانشمندان در کشورهای جهان بدان ایمان آورده‌اند، اما همه اینها آن نیست که قرآن وعده داده، ما، در انتظار فراگیری حکومت رسمی اسلام در کل کره زمین هستیم.

پرچمدار و تشکیل دهنده این حکومت جهانی چه کسی است آیا یک فرد عادی از مسلمانان میتواند چنین حکومتی را تاسیس کند، یا آنکه این حکومت نیرومند بلکه فوق نیروی بشری باید بدست مردی الهی و بشر مافوق تشکیل یابد؟

مهدی موعود:

در پاسخ به سؤال فوق تنها میتوان به گفتار معصومین علیهم‌السلام متکی شد، زیرا راه شناخت فردی که تشکیل دهنده حکومت جهانی اسلام است یکی از دو چیز میتواند باشد یکی رؤیت و حضور در آن زمان که هنوز نرسیده است، و دیگری معرفی بوسیله اشخاص مورد اعتماد، و ما چون هنوز بمرحله عمل (جهانی شدن حکومت مهدی علیه‌السلام) نرسیده‌ایم و باید پیش شناختی در این زمینه داشته باشیم. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام او را بما معرفی نموده‌اند از جمله:

۱ - یکی آیه مورد بحث و دیگری در سوره صف آیه ۹ و سوم در سوره فتح آیه ۲۸

۱- امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق الذکر چنین می فرماید:

«إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^(۱)

یعنی «وعددهای که در این آیه است به هنگام ظهور «مهدی» از آل «محمد» صورت خواهد گرفت و در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میکند».

۲- از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود:

«لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبْرٍ إِلَّا أُدْخِلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْأِسْلَامِ»^(۲)

یعنی «بر روی زمین هیچ خانه‌ای باقی نمی ماند نه خانه‌های سنگی و نه گلی و نه خیمه‌های موئی مگر اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد میکند»
۳- از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده:

«وَاللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدَ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»^(۳)

یعنی «بخدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است، و تنها زمانی تحقق می پذیرد که «قائم» خروج کند و وقتی که او قیام نمود کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند»^(۴)

حکومت جهانی، همراه با عدل جهانی:

قدرتمندان بسیاری در جهان حکومت کردند تا آنجا که برخی از آنها مانند اسکندر و غیره بیشتر کره زمین را تحت نفوذ خود در آوردند، ولی هیچکدام باندازه وسعت قدرت، وسعت عدالت نداشتند، بلکه اکثراً ستمگر و یا خالی از ستمگری نبودند، اما موعود اسلام حکومت جهانیش همراه با عدالت جهانی است، قرآن کریم اشاره بحکومت جهانی او نموده: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» غلبه آئین او بر کلیه آئینها

۱- مجمع البیان ج ۶ ص ۲۵.

۲- مجمع البیان ج ۶ ص ۲۶.

۳- اکمال الدین صدوق به نقل از نور الثقلین ج ۲ ص ۲۱۱.

۴- احادیث بسیاری در این زمینه در منتخب الأثر ص ۲۹۲ - ۲۹۶ و ۴۷۱ نقل شده است.

همان حکومت آن بر عموم است، و چون دین او بر پایه هدایت راستین و حق مطلق است حکومتش مساوی با عدالت مطلقه میباشد و این یک لازم قهری است. ولی در عین حال نوید عدالت مطلقه و جهانی او نیز در گفتار رسول اکرم ﷺ صریحاً آمده است حتی علماء اهل سنت نیز آنرا در کتابهای خود آورده‌اند از جمله در:

۱ - مسند احمد:

عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه: «قال: قال النبی ﷺ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا اِلَّا يَوْمٌ لَبِثَ اللهُ رَجُلًا مِّنَّا يَمَلُّهَا عَدْلًا كَمَا مَلَّثَ جُورًا»^(۱)

در مسند احمد از ابوالطفیل از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت میکند که رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد، خداوند مردی را از خاندان من برانگیزد، که زمین را از عدل و داد پرکند، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد».

۲ - سنن ابی داود

عن ابی سعید الخدری: «قال: قال رَسُولُ اللهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِثِّي، أَجَلِي الْجَبْهَةِ، أَقْنَى الْأَنْفِ يَمَلُّ الْأَرْضَ قَسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلَّثَ جُورًا، وَظُلْمًا وَ يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ»^(۲)

یعنی «رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از من است و دارای پیشانی بلندی است، و وسط بینی او کمی بر آمده است، زمین را از عدل و داد پرکند، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و دوران حکومت او هفت سال خواهد بود»

۳ - فرائد السمطین:

عن جابر بن عبد الله الأنصاری «قال: قال رَسُولُ اللهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ إِسْمَى وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهَ النَّاسَ بِي خَلْقًا وَ خُلُقًا يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حِيرَةٌ

۱ - مسند احمد ج ۱ ص ۹۹ طبع مصر - به نقل از احقاق الحق.

۲ - سنن ابی داود ج ۴ ص ۱۵۲ طبع مصر - به نقل از احقاق الحق.

يَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ يَقْبَلُ كَالشُّهَابِ الثَّقَابِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِثَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا^(۱)

یعنی: «رسول خدا ﷺ فرمود: «مهدی» از فرزندان من است، نامش نام من، و کنیه‌اش کنیه من است، به سیرت و صورت از همه مردم به من شبیه‌تر است برای او غیبت و سرگردانی است، که ملت‌ها در آن گمراه شوند، ناگهان مانند تیر شهاب بیابد و زمین را از عدل و داد پرکند، همچنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد»^(۲)

اتفاق مسلمین بر قیام مهدی (عج)

عموم مسلمین اتفاق نظر دارند که: «مهدی موعود (عج)» پرچمدار عدل جهانی است و علماء شیعه و اهل تسنن در این باره کتابهای فراوانی نوشته و یا قسمتی از کتاب خود را به حضرت «مهدی (عج)» پرچمدار حکومت و عدل جهانی اختصاص داده‌اند.

و جالب اینکه چندی پیش^(۳) گروهی از دانشمندان حجاز که از جمله افراطی‌ترین جناح‌های اسلامی «یعنی وهابیان» میباشند نشریه‌ای از طرف (رابطة العالم الاسلامی) - در جواب سؤال کسیکه از رابطه مزبور درباره ظهور «مهدی منتظر» نموده است - منتشر نموده‌اند که در آن صریحاً اعتراف بظهور مصلح جهان بنام (مهدی موعود) باستناد بسیاری از کتب اهل سنت - نموده‌اند.

اینک برای آگاهی بیشتر خوانندگان، متن رساله مزبور را که به پنج نفر از علماء

۱ - فرائد السمطين - به نقل از احقاق الحق ج ۱۳ ص ۱۵۴.

۲ - احادیث بسیاری به مضمون فوق در منتخب الأثر ص ۲۴۷ و ۲۴۸ نقل شده است.

۳ - حدوداً در سال ۱۳۹۷ هـ ق و ۱۳۵۶ هـ ش شخصی به نام «ابومحمد» از «کنیا» سؤالی درباره ظهور «مهدی منتظر عج» از «رابطة العالم الاسلامی» - که زیر نفوذ افراطی‌ترین جناحهای اسلامی یعنی وهابیان قرار دارد - نموده و دبیر کل رابطه یعنی «محمد صالح القزاز» در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که «ابن تیمیة» مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی ﷺ را پذیرفته متن رساله‌ای را که پنج تن از علماء معروف فعلی حجاز (در همان تاریخ) در این زمینه تهیه کرده‌اند برای او ارسال داشته است - به نقل از تفسیر نمونه ج ۷ ص ۳۷۵ قم حوزه علمیه - «رساله فوق الذکر».

معروف فعلی حجاز نسبت داده است و چنین نقل میکند می آوریم:
در این رساله پس از ذکر نام حضرت (مهدی علیه السلام) و محل ظهور او یعنی مکه چنین می خوانیم:

«... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی علیه السلام) جهان را پر از عدل و داد میکند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است...»

او آخرین خلفاء راشدین دوازده گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آنها در کتب صحاح داده است.

احادیث مربوط به «مهدی» را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، قره ابن اساس مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر ابن عبدالله، ابوامامه، جابر ابن ماجد، عبدالله بن عمر، انس ابن مالک، عمران ابن حصین، وام سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات «مهدی» را نقل کرده اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور «مهدی علیه السلام» به میان آمده که آنها را نیز میتوان در ردیف روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد، زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابراین آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند).

سپس اضافه میکند:

هم احادیث بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از (سنن) و (معاجم) و (مسانید) آمده است. از جمله:

سنن ابوداود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر والدانی، مسند احمد، و ابن یعلی و بزاز، و صحیح حاکم، و معاجم صبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی، و دارقطنی، و ابو نعیم، در (اخبار المهدی) و خطیب در (تاریخ بغداد)، و ابن عساکر در (تاریخ دمشق)،

و غیر اینها.

بعد اضافه میکند:

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تألیف کرده‌اند از جمله:

ابو نعیم در (اخبار المهدی) ابن حجر هیثمی در (القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر) شوکانی در (التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح) ادریس عراقی مغربی در کتاب (المهدی) ابوالعباس بن عبدالؤمن المغربی در کتاب (الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون).

و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است، که در چندین شماره مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است. باز اضافه میکند:

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه (مهدی) در سرحد تواتر است، و بهیچوجه قابل انکار نیست از جمله:

السخاوی در کتاب (فتح المغیث)، «محمد بن احمد سفاوینی» در (شرح العقیده)، «ابوالحسن الابری» در (مناقب الشافعی) و «ابن تیمیه» در کتاب فتاویش، (سیوطی) در (الحاوی)، «ادریس عراقی» در تألیفی که در زمینه مهدی دارد، شوکانی در کتاب (التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر)، «محمد جعفر کنانی» در (نظم التناثر)، «ابوالعباس ابن عبدالؤمن» در (الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون).

در پایان بحث میگوید: تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به «مهدی» را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که میگوید: «لا مهدی الا عیسی» مهدی جز عیسی نیست، مورد ایراد قرار دهد، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند بخصوص «ابن عبدالؤمن» که در گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته، حافظ احادیث، و بزرگان دانشمندان حدیث، تصریح کرده‌اند که احادیث «مهدی علیه السلام» مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می‌باشد.

بنابراین اعتقاد به ظهور «مهدی» بر هر مسلمانی واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب میشود و جز افراد نادان و بیخبر یا بدعت گذار آنرا انکار نمی‌کنند.

ما در اینجا سعی کردیم که متن این رساله را در این نوشتار درج کنیم تا روشن شود که مسئله ظهور «حضرت مهدی (عج)» یک امری نیست که تنها مخصوص شیعه باشد بلکه عموم مسلمین با اختلاف مذاهبی که دارند حتی (وهابیان افراطی) به ظهور آن حضرت کاملاً معتقدند، و ما آن «مهدی» را امام دوازدهمین از اهل بیت علیهم السلام میدانیم که اکنون در پس پرده غیبت بسر می‌برد.

امام غایب یا خورشید پنهان

با الهام از قرآن کریم و گفتارهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام «مهدی موعود» عجل الله تعالی فرجه الشریف را تحت عناوین گوناگونی مانند: بقیه الله، حجة الله، خلف صالح، قائم، منتظر، مهدی، ماء معین. و امثال آن از عناوین روح افزا و امیدبخش، می‌شناسیم، و از آن جمله است عنوان «امام غائب» که این نیز از القاب و صفات آموزنده آن رهبر جهان است، که در ضمن روایات نیز بدان اشاره شده است. (امام) است، زیرا دوازدهمین رهبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را بنام و نشان خاص معرفی نموده است، و چون در پس پرده غیبت قرار گرفته است عنوان «امام غائب» به او داده شده است.

و چون نفع او به جهان و جهانیان - از پشت پرده غیبت - میرسد، در گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله به (خورشید پشت ابر) تشبیه شده است.

جابر بن عبدالله انصاری میگوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم:

«فهل يقع لشيعته الإنتفاع به في غيبته؟ فقال: اي والذي بعثني بالنبوة، إنهم ليستضيئون بنوره و يتفعمون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس ان سترها سحاب».^(۱)

«آیا به شیعیان سودی از قائم در زمان غیبت میرسد؟ فرمود:

آری قسم بخداثیکه مرا نبوت فرستاد آنان از نور او کسب روشنائی میکنند و از ولایت او در زمان غیبتش بهره‌مند میشوند، همچنانکه مردم از نور خورشید بهره می‌برند، هر چند که ابر روی آنرا گرفته باشد»
و بهمین مضمون حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است که (امام غائب) را به خورشید پشت ابر تشبیه فرموده. ^(۱)

بلکه در توقیعی از خود امام غائب (عج) در پاسخ سئوالی که از چگونگی انتفاع مردم از وجود آن حضرت در زمان غیبت شده چنین آمده است:
«وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِبِي فِي غَيْبِي كَالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابِ...» ^(۲)

یعنی: «اما چگونگی استفاده از وجود من در زمان غیبتم، مانند خورشید است که ابر آنرا از دیده‌ها پنهان کند».

در اینجا دو سؤال مطرح میشود.

۱- چرا امام علیه السلام غائب شده است؟

۲- چه فائده‌ای از وجود امام غائب بمردم میرسد؟

اما در پاسخ به سؤال اول باید گفت:

اولاً: غیبت (کناره‌گیری) رهبران الهی در تاریخ بی سابقه نیست، به هر دلیلی که غیبت انبیاء گذشته توجیه شود، همان دلیل در غیبت امام حضرت مهدی (عج) نیز جاری است، زیرا کوتاهی غیبت با فرض نیاز مردم - در هر آن و زمان - بحضور رهبر در جامعه مشکل را حل نمیکند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چند سالی در شعب ابی طالب از مردم کناره‌گیری کرد، و عموی بزرگوارش ابوطالب علیه السلام او را از آزار قریش حمایت می نمود.

و پیش از آن در غار حراء نیز مدتی پنهان شد تا از آزار مشرکین در امان باشد. ادریس، پیامبر خدا، مدت بیست سال از امت خود دوری جست تا از آزار مخالفین و دشمنان بیاساید.

۱ - منتخب الاثر ص ۲۷۱ حدیث ۳.

۲ - منتخب الاثر ص ۲۷۲ حدیث ۴.

جناب موسی علیه السلام نیز از قوم خود فرار کرد، و فرمود: «فَقَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)

و همچنین پیامبران دیگری که این روش را اجرا کردند.

ثانیاً: علت این کناره گیریها دو چیز میتواند باشد: یکی خوف و دیگری یاس از پیروزی ملت. که تا علت رفع نشود حضور بی نتیجه است و جز درگیری حاصلی نخواهد داشت، و انبیاء و رهبران الهی برای هدایت بشر آمده‌اند نه درگیری با ایشان. خلاصه آنکه کناره گیری رهبران الهی از مردم بدلیل نافرمانی و عصیان خود مردم صورت میگیرد، نه اینکه کوتاهی از طرف نمایندگان الهی باشد.

تاریخ زندگانی امامان گذشته گواه همین مدعی است، زیرا که امامان به دست دولتهای جائر وقت، یا به زندان می افتادند و یا تحت مراقبت شدید قرار داشتند، که در نتیجه مردم از برکات وجود آنان محروم میشدند، پس حجاب بدست خود مردم کشیده میشد، نه امام.

در اینجا سئوالات دیگری درباره خصوص امام زمان (عج) ممکن است مطرح شود.

الف: ما درباره امام زمان (عج) چنین میدانیم که خداوند او را به گونه استثنائی و فوق العاده یاری خواهد کرد تا بر کل جهان تسلط یابد، و این مطلب در ضمن احادیث بسیاری در تاریخ امام زمان (عج) کاملاً روشن است^(۲) چرا این عمل هرچه زودتر صورت نمی گیرد، و خداوند با قدرت استثنائی آن حضرت را وارد عمل نمیکند؟

پاسخ: پاسخ این سؤال در متن احادیثی^(۳) از رهبران الهی نیز رسیده است، بدین صورت که سبب تاخیر در قیام مهدی (عج) عدم آمادگی مردم است، و تا مردم آزمایش نشوند و از هر دری ناامید برنگردند، و از هر مکتب و ایده‌ای سرخورده و

۱ - شعرا ۲۶: ۲۱، هنگامی که از شما ترسیدم، از شما گریختم پس پروردگارم مرا فرمانی بخشید و از پیامبرانم گردانید.

۲ - در ابواب گوناگونی از کتاب منتخب الأثر به این مطلب اشاره شده است.

۳ - در منتخب الأثر ص ۳۱۴ ضمن ۲۴ حدیث مسأله امتحان بشر پیش از ظهور امام زمان (عج) مطرح شده است.

مأیوس نشوند، قیام امام غائب مصلحت نیست، زیرا که پیش از آمادگی، پذیرش مردم بر اساس خوف صورت خواهد گرفت و این در مکتب رهبران الهی روا نیست، زیرا که مکتب آنان بر اساس اعتقاد درونی و ایمان واقعی پی‌ریزی شده است، و این بستگی به آمادگی کل بشر دارد، زیرا حکومت مهدی (عج) حکومت جهانی است، نه منطقه‌ئی، و نیروی مافوق باید در زمینه آماده بکار گرفته شود، نه هر زمان.

ب: سؤال دیگر این است که چرا خداوند آن امام غائب (عج) را تحت محافظت و حراست شدید خود ظاهر نمی‌کند که هم در امان الهی باشد و هم در اختیار دلخواهان؟

پاسخ: البته خداوند بر این عمل قادر است ولی این روش تضاد شدیدی با مسئله اختیار خواهد داشت، زیرا که پایه هدایت بشر بر اساس اختیار پی‌ریزی شده است، نه بر اساس جبر و اکراه، و گر نه جا داشت که این روش در انبیاء گذشته نیز انجام شود، یعنی خداوند آنان را در حیطة قدرت خود از هر گزندی بطور اعجاز و خرق عادت محافظت میکرد، چرا این پیشنهاد عملی نشد؟ هیچ جوابی جز اینکه بگوئیم پایه هدایت بشر بر اساس اختیار است، نه جبر همین پاسخ درباره امام عصر (عج) نیز جاری است.

علاوه آنکه از کجا میتوانیم اطمینان پیدا کنیم که هوادارانی با وفا پیدا خواهد کرد، با اینکه هنوز غرائز شهوت و خودخواهی دامنگیر بشر است و غرائز نفسانی آنها تحت فرمان عقل قرار نگرفته، و هنوز در حال طغیان احساسات، بسر میبرد، آیا این احتمال وجود ندارد که مردم او را تنها گذارده و زیر بار فرمان او نروند، همانگونه که پیروان جناب موسی علیه السلام به او گفتند: «**اِذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ**»^(۱) دیگر آنکه اگر بنا بود که با اعمال قدرت بشر به راه هدایت بیاید اصولاً نیازی به فرستادن پیامبران نبود و از راه جبر، ایمان و عقیده در نفوس بشر پدید می‌آمد.

ج: سؤال دیگری نیز قابل طرح است و آن اینکه تضاد، میان مردم و یا دولتهای وقت با امام عصر (عج) در صورتی بوجود می‌آید که اختلاف بر سر کسب قدرت و به دست آوردن حکومت باشد، و اما اگر بنا شود که امام (عج) تنها اکتفاء به ارشاد و

راهنمایی مردم کند، و فقط مردم از رهبریهای معنوی امام بهره‌مند گردند، تضادی پیدا نمی‌شود، آیا احتمال نمی‌دهیم که این روش بهتر از غیبت مطلق می‌بود؟ و تا این اندازه مردم محرومیت از وجود امام نکشند.

اگر حضرت مهدی (عج) نقش پدران خود را در جامعه داشت باز هم مورد تهدید بقتل قرار می‌گرفت؟

پاسخ: قدرت طلبان ستمگر و حکومت‌های خودکامه هرگز تحمل وجود رهبران الهی - و عدالت خواهان واقعی را هر چند در سطح ارشاد و راهنمایی - ندارند، و از این روی بود که امامان گذشته - باینکه از حکومت بر کشور کناره‌گیری کرده بودند، و بدلیل رعایت مصالح مسلمین اکتفاء به ارشاد آنها در سطح محدودی (شیعیان) می‌کردند - با این وصف دولتهای ستمگر بنی امیه، و بنی العباس تحمل حتی این مقدار از حضور آنها را در جامعه نداشتند، و پیوسته در مقام ایذاء و زندان کردن و یا فشار بر آنها بودند، تا آنجا که هیچکدام بمرگ طبیعی از دنیا نرفتند بلکه همه آنها را بوسیله شمشیر و یا زهر بدرجه شهادت رسانیدند.

آری در یک صورت ممکن است که از تعرض در امان باشند و آن در صورت سازش امام با دستگاه حکومت طاغوت، و امضاء کارهای نامشروع آنها است، ولی چنین سازشی در مکتب رهبران الهی محال و غیر ممکن است و هرگز مکتب را فدای خود نکنند بلکه خود فدائی مکتب میشوند. بنابراین، این فرض هم درباره امام عصر (عج) غیر عملی است.

د: باز سؤال دیگری مطرح میشود و آن اینکه ما از همه سخنان یاد شده می‌گذریم و این سؤال را مطرح میکنیم: چرا امام غائب خود را به دوستانش معرفی نمی‌کند، تا از فیض وجودش بهره‌مند شوند و مشکلات خود را حل کنند؟

پاسخ: این سؤال دقیقی است، ولی کدام دوست؟ و کدام مشکل؟ و کجا و چگونه خود را معرفی کند؟ و از کجا که نمی‌کند؟.

در حل این عقیده باید بگوئیم که آن امام عزیز و دلسوز هرگز شیعیان واقعی را تنها نگذاشته، و آنها را از فیض وجودش بطور شناس و یا ناشناس محروم ننموده است، و نمونه‌های بسیاری در این زمینه در کتابها نوشته شده، که فرصت بازگوئی آن نیست،

ولی همین قدر، ایمان داریم که او یار مستضعفین و کمک بیچارگان و فریادرس بینوایان بوده و هست، و واسطه فیض ظاهری و باطنی الهی است.

اللهم ارزقنا لقائه و يسر لنا رضائه و اجعلنا من أعيانه و أنصاره.

دومین سؤال اساسی که مطرح کردیم: ^(۱) این بود که مردم را از وجود امام غائب چه بهره و سودی؟

طرح این سؤال تازگی ندارد و تاریخ آن با تاریخ اصل طرح رهبری امام غائب در گفتار رسول خدا ﷺ توأم بوده:

هل يقع لشيعته الانتفاع به في غيبته... ^(۲)

آیا شیعیان از امام غائب بهره‌ئی می‌برند.

و رسول خدا ﷺ در پاسخش فرمود:

«آری نور ولایت او بعموم می‌تابد هرچند که او را نبینند همچنانکه نور

خورشید از پشت ابر بجهان تابش میکند»

هیچ پاسخی رساتر از این مثالی که رسول خدا ﷺ در این زمینه فرموده است،

وجود ندارد، هر چه را که گویندگان و نویسندگان بگویند و بنویسند جامع‌تر و رساتر

از این مثال نخواهد بود، زیرا که این مثال می‌تواند از ابعاد مختلفی آثار وجودی امام غائب را نشان دهد.

۱ - بُعد اول: نقش امام در افاضه نور

نور وجود، نور علم، نور هدایت تکوینی و تشریحی، نور سعادت دنیوی و اخروی، مادی و معنوی - به جامعه بشریت - از پشت حجاب غیبت مانند نور خورشید از پس ابر.

زیرا بگواهی ادله‌ای که در بحث امامت مطرح شده است وجود معصوم ﷺ واسطه

کلیه فیوضات الهیه در جهان خلقت است. ^(۳)

۱ - ص ۴۱۰.

۲ - متن حدیث در ص ۴۰۹ و احادیث دیگر.

۳ - در کتاب شریف اکمال الدین مرحوم صدوق (ره) صفحه ۲۰۱ به بعد باب:

در قرآن کریم در این زمینه آیاتی رسیده است که میتوان از آنها اثر وجودی پیامبر و امام را در جامعه - علاوه بر ارشاد - استفاده نمود.

و آن جمله آیاتی است که در آن خداوندگاه ضرورت عذاب و تأدیب کافران به پیامبران خود دستور می دهد که از میان مردم بیرون روند و این بدین معنی است که وجود آنان در میان مردم مانع نزول عذاب است.

در داستان نوح علیه السلام چنین میفرماید:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التُّورُ قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^(۱)

وقتی که فرمان (قهر) ما فرارسید و از تنور آتش آب بجوشید (و عالم را به طوفان داد) در آن هنگام بنوح خطاب کردیم که تو با خود از هر جفتی دو فرد (نر و ماده) با جمیع زن و فرزندان جز آن (پسر «کنعان» و زن «واحله» نام) که وعده هلاکش در علم ازلی گذشته همه را در کشتی همراه بر (که از غرق شدن برهند) و مؤمنان به نوح در عالم عده قلیلی بیش نبودند.

خداوند به جناب نوح علیه السلام دستور میدهد که خود با پیروانت در کشتی نجات سوار

العلة التي من أجلها يحتاج الى الامام عليه السلام احاديث بسیاری در زمینه نیاز مردم به امام آورده شده است. از جمله:

۱ - عن أبي عبد الله عليه السلام : قال: قلت لهُ: أتبقى الأرض بغير امام؟

قال: لو بقيت الأرض بغير امام لساخت. (حدیث ۱ ص ۲۰۱)

۲ - عن أبي جعفر عليه السلام : قال: لو أن الامام رفع من الأرض ساعة لَمَاجَت بِأهلها كما يَموج البحر بأهله

(حدیث ۳ ص ۲۰۲)

۳ - امیر المؤمنین عليه السلام در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کند:

قال: الأئمة من ولدك بهم تسقى أمتي الغيث و بهم يُستجاب دعاؤهم و بهم يُصرف الله عنهم البلاء، و بهم

ينزل الرحمة من السماء و هذا أولهم - و أوماء بيده الى الحسن عليه السلام ثم أوماء بيده الى الحسين عليه السلام / ثم

قال صلی الله علیه و آله و سلم : الأئمة من وُلدي. (حدیث ۲۱ ص ۲۰۶)

جمعاً ۲۳ حدیث در زمینه نیاز ضروری مردم به وجود مبارک امام عليه السلام در این باب جمع آوری نموده

است، طالبین می توانند رجوع نمایند.

- و در کتاب اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۸ باب - أن الأرض لا تخلو من حجة نیز احادیثی در این زمینه آورده

است.

شوید، که هلاک قوم حتمی است و میفرماید:

«وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الدِّينِ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ»^(۱)

«با من درباره ستمگران هیچگونه سخنی مگوی که اینان باید غرق شوند»

از مجموع گفتار چنین بر میآید که تنها مانع نزول عذاب وجود نوح در میان مردم بوده است آیا همین احتمال نسبت به نوح اسلام (امام غائب) تحقق ندارد که وجودش در جامعه بشریت مانع از نزول عذاب بر ایشان باشد؟

باز درباره (لوط) در همین زمینه در قرآن کریم چنین آمده است:

«فَأَسْرِبَ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^(۲)

یعنی: (ای لوط) تو با خانوادهات شبانه از این دیار بیرون شو، و از ایشان کسی را - جز آن زن کافرت که آنها باید با قوم هلاک شود - وامگذار که وعده عذاب صبحگاه است و تا صبح وقت بسیاری باقی نمانده

باز درباره (ابراهیم علیه السلام) چنین میفرماید که به ملت خود گفت:

«وَ اعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»^(۳) فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۴)

یعنی: «من از شما و بتهایی که بجای خدا پرستش میکنید دوری کرده و خدای یکتا را میخوانم و امیدوارم که چون او را بخوانم مرا از درگاه لطفش محروم نگرداند، چون ابراهیم از آن قوم و بتهاییکه بجای خدا می پرستیدند دوری گزید خداوند اسحق و یعقوب را باو عطا فرمود» و قوم را نیز به عذاب و هلاکت رسانید.

چنانچه فرمود:

۱ - هود: ۱۱: ۳۷.

۲ - همان: ۸۱.

۳ - مریم: ۱۹: ۴۸.

۴ - همان: ۴۹.

«وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»^(۱)

«و ما او (ابراهیم) و (برادر زاده اش) لوط را نجات داده و بسرزمین (شام)

که مایه برکت جهانیان قرار دادیم بفرستادیم»

و درباره رسول اکرم ﷺ میفرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»^(۲)

«یعنی خداوند مردم را بعذاب نگیرد مادامیکه تو (ای محمد) در میان

ایشان هستی»

خلاصه آنکه وجود معصوم ﷺ در میان جامعه هرچند بصورت ناشناس، منشأ

همه گونه رحمت الهی و فیوضات ربانی است.

فیض رحمت از پشت پرده غیبت، همچون نور خورشید از پس ابر به بشر میرسد

زیرا که وجود ابر مانع از نور افشانی خورشید نیست، و پرده غیبت نیز حاجب از

افاضه نور الهی نخواهد شد.

وجود امام علیؑ در پیکر جامعه همچون وجود قلب در پیکر انسان است که خون را

بتمام رگهای بدن میرساند، و حیات انسان را با فعالیت و حرکت مداوم خود ضمانت

میکند.

هشام بن الحکم در گفت و شنودی با عمر بن عبید (دانشمند اهل تسنن) اشاره به

نقش امام در جامعه - بگونه قلب در پیکر انسان - نموده و نیاز ضروری جامعه را

بوجود او مستدل نمود^(۳) و امام صادق علیؑ هشام را در این روش از استدلال تحسین

فراوان نمود.

۲ - بُعد دوم: انتظار،

زیرا که مسلمین در انتظار ظهورش بسر می‌برند، همچنانکه مردم در انتظار نمودار

شدن خورشید از پس ابر میباشند ولی نه انتظاری که مانع از کسب فیض شود بلکه

۱ - انبیاء ۲۱: ۷۱.

۲ - انفال ۸: ۳۳.

۳ - مراجعه شود به کتاب اکمال الدین صدوق ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

انتظاری سازنده و پرورش دهنده، همچون پرورش یافتن موجودات زمین با نور خورشید از پشت ابر.

۳ - بُعد سوم: لغویت انکار

بدین معنی که انکار وجود امام غائب (عج) همچون انکار نور خورشید است که در پشت ابر نهان شده است، که انکاری نابجا، و بر خلاف واقعیتی است که با کمترین جستجو روشن می‌گردد.

۴ - بُعد چهارم: مصلحت در غیبت

همچنانکه احیاناً پنهان شدن خورشید در پس ابر به صلاح موجودات زمینی است زیرا که بشر یا دیگر موجودات زمینی احیاناً نیاز به تابش نور ملایمی دارند، که در این حال وجود ابر بر روی خورشید ضروری تشخیص داده می‌شود. صلاح بشر پیش از شایستگی کافی برای پذیرفتن مصلحان الهی نیز در این است که از نور ملایم هدایت استفاده کنند تا بدین وسیله بتدریج و با مرور زمان میوه دل و عقل آنان بهتر بشمر برسد و تجربه تلخ دوری از رهبر لایق، در تربیت ایشان بهتر مؤثر خواهد افتد، زیرا که ارزش نعمت بهنگام فقدان بیشتر احساس می‌گردد.

۵ - بُعد پنجم: پیشگیری از عمل ضد نور

همانگونه که انسان توانائی نگاه کردن مستقیم بنور آفتاب را ندارد و احیاناً ممکن است در اثر تداوم این عمل بکلی بینائی خود را از دست بدهد همینطور نمیتواند که با ضعف بینش و عدم آشنائی کافی به مقام امامت حضور امام را در جامعه تحمل کند زیرا که بانداختن بینش کافی این خطر وجود دارد که انسان در برابر تابش مستقیم نور امامت عکس العمل منفی از خود نشان دهد، چه آنکه افراد بشر پیش از تزکیه نفس و رسیدن بمرحله کمال تاب اجراء عدالت را درباره خود ندارند، هرچند که درباره دیگران خواهانند، و از این روی ممکن است، در برابر امام که مجری عدالت مطلقه است موضع گیری نموده و ای چه بسا کارش به انکار اصل امامت، یا بالاتر از آن کشیده شود،

مگر نه این است که انسان وقتی که در برابر نور قوی قرار گرفت کلیه نواقص وجودی و عیوب نهانی، و لکه‌هایی که بر اندامش قرار دارد ظاهر میگردد، و تحمل این رسوائی برایش کار بسیار دشواری است بگونه‌ای که بناچار یا از نور فاصله میگیرد و یا اقدام به خاموش کردن نور می‌کند تا عیب خود را پنهان کند.

همینطور بشر در برابر نور عدالت الهی تاب استقامت ندارد.

آری تجربه تاریخ نسبت به واکنش مردم در برابر رهبران الهی نیز همین را نشان داده است، چرا که مردم چون در برابر رهبران بحق قرار گرفته و میگیرند - از آنجا که آماده پذیرش حق نیستند - در برابر آنان جبهه گرفته و از خود عکس العمل منفی نشان میدهند، و احیاناً تا آنجا در این تضاد پیش میروند که گویا بصیرت خود را بکلی از دست داده و بهر عمل باطلی دست میزنند.

آیا تفسیر این روش جز عدم شایستگی مردم برای بهره برداری از نور عدالت رهبران الهی چیز دیگری میتواند باشد؟ آیا برای بدست آوردن وضع این قبیل افراد مثالی گویاتر از این میتوان بیان داشت، که گویا در مقابل نور خورشید قرار گرفته و با چشمان ناتوان خود بنور مینگرند، ولی بعلت ضعف بینائی بالاخره کور و نابینا خواهند شد، آیا قاعده لطف درباره این قبیل افراد ایجاب نمیکند که ابری در میان فاصله گردد تا نور مستقیم به چشمان آنان نتابد؟

آیا انسانی که هنوز شایسته درک فیض وجود رهبر معصوم و امام عدل گستر نشده و در فرض حضور امام عکس العمل منفی از خود نشان خواهد داد، قاعده لطف الهی درباره اش ایجاب نمیکند که پرده غیبت میان او و خورشید امامت فاصله گردد؟ آیا با این فرض، غیبت امام (عج) ضروری نیست؟ آیا غیبت همانگونه که حجاب از رؤیت امام است حجابی بر عیوب ما نیز نیست؟

۶ - بُعد ششم: لطف خاص

خورشید احیاناً از لابلای ابر خود را نشان داده و مجدداً در پس ابر پنهان میگردد، امام غائب (عج) نیز به آنها که شیفته جمالش و دلباخته لقائش میباشند و گمشده خود را در هر گوشه و کناری جستجو میکنند ممکن است احیاناً از لابلای پرده غیبت رخی

به آنان نشان داده و باز در ابر غیبت فرو رود.

۷ - بُعد هفتم: فیض مطلق

خورشید از آنجا که فیض مطلق است سعی میکند که نور خود را در هر لانه و کاشانه‌ای بتابد و از هر در و پنجره‌ئی وارد هر اطاق و گوشه و بیشه‌ئی شده و ظلمت آنرا برطرف کند، و کوشش میکند که بهر وسیله‌ئی در اعماق وجود هر موجودی نفوذ نموده و آنرا پرورش دهد، این نعمت خدا دادی و این نیروی لایزال الهی در اختیار عموم افراد بشر و همه موجودات جهان قرار دارد، تا از آن بهره‌کافی ببرند، ولی این ما هستیم که درها را بروی تابش نور خورشید می‌بندیم و یا دیواری بین خود و روشنائی آفتاب بنا می‌کنیم و در تاریکی بسر می‌بریم.

خورشید امامت نیز همچون خورشید آسمان است که سعی میکند از هر روزنه‌ای به دل تاریک بشر بتابد، و آنرا نورانی نموده و پرورش روحانی دهد.

ولی این بشر است که حجابهای بر روی قلب خود میکشد، و مواعی از تابش نور امامت یعنی (هدایت مطلقه الهیه) ایجاد میکند و سعی بر این دارد که خود را در تاریکی‌ها و ظلمتها نگاه داشته و در محرومیت‌ها بسر برد.

کدامین حجاب غلیظ‌تر از حجاب شهوت و خودخواهی؟ حجاب علائق مادی و جسمانی، حجاب مقامجوئی و ریاست‌طلبی؟ و بالاخره همه حجابها و همه دیوارها بدست خود انسان کشیده میشود، و تا این حجابها برطرف نگردد و خانه دل آماده تابش نور امامت نشود، هرگز بنور نخواهد رسید، و هر اندازه که پرده حجاب را کنار زند بهمان اندازه از نور امام بهره‌مند خواهد شد، و هر اندازه که حجاب را بر روی دل بکشد، از فیض نور محروم خواهد ماند، همچنانکه حجاب ابر هر اندازه غلیظ‌تر و پر دوام‌تر باشد از تابش نور خورشید به زمین بیشتر مانع میشود.

عموم برادران مسلمان، مخصوصاً شیعیان و پیروان اهل البیت علیهم‌السلام باید توجه داشته باشند که نعمت ولایت مطلقه الهیه که بوسیله امام عصر (عج) به بشر ارزانی شده است تنها راه سعادت و مایه خوشبختی است، چه آنکه امام بقیة‌الله و خلیفة‌الله و انسان مافوق و وسیله امداد غیبی الهی است، که حکومتش حکومت الله، و قانونش

شریعت الله و هدفش لقاء الله است و این چه استوار حکومتی و چه نیکو قانونی و چه زیبا هدفی است. آنان که بنعمت ولایت اهل البیت دست یافته‌اند، قدر این نعمت را بدانند و هشیار باشند که از دست ندهند، و آنان که فاصله دارند سعی کنند که از فیض این نعمت - که تاکنون مجهول مانده و مسلمانان قدر آنرا ندانسته با اینکه اكمال دین خدا و اتمام نعمت الهی بدان بوده و هست - خود را محروم نکنند.

که فرمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۱)

و اقول: الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة بولاية علي بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام و الائمة المعصومين و أسئله تعالى خير الدنيا و الآخرة و حسن العاقبة.

فصل چہارم:

شہر سامراء

- زادگاہ امام عصر علیہ السلام

- تبعیدگاہ امام علی النقی الہادی علیہ السلام و امام حسن عسکری علیہ السلام

- بررسی اوضاع سیاسی آن زمان و علل تبعید

ملحقات سال ۱۴۲۶ هـ ق
۱۵ شعبان

اوضاع سیاسی اجتماعی عصر امام علی الهادی علیه السلام

و احضار آن حضرت از مدینه به سامراء توسط متوکل خلیفه عباسی

شهر سامراء در سال (۲۱۹ هـ. ق) به امر معتصم خلیفه عباسی فرزند هارون الرشید ساخته شد، و مرکز حکومت بنی العباس از بغداد به آن شهر منتقل گردید، و سبب انتقال آن بود که سپاهیان ترک و موالی که مورد علاقه خلیفه و عنایت خاص او بودند و جزو ارتش وقت بشمار می رفتند افرادی بی پروا و یاغی و مزاحم مردم بغداد می شدند و احياناً در بازارهای بغداد و کوچه ها با اسبان خود مردم را زیر پا گرفته و کشته و زخمی می کردند، و در نتیجه با مردم درگیری شدیدی بوجود می آمد، و احياناً از آنان نیز افرادی به دست مردم کشته می شد و این ماجرا سبب ناامنی و ناراحتی مردم شده بود. از این رو معتصم ناچار شد که مرکز خلافت را از بغداد به جای دیگر منتقل کند و ارتش را به آنجا ببرد، و مردم را از ناراحتی و درگیری با ایشان به آرامش برساند. و لذا زمین سامراء را که خوش آب و هواترین مکان بود انتخاب کرد، و این شهر را بنا نمود. ساختمان های جدید و قصور و بازارهای فراوانی احداث کرد، و سامراء شهر پر جمعیت و آبادی گردید و جایگاه (عسکر) یعنی (ارتش) شد، و مرکز حکومت بنی العباس به آنجا منتقل گردید.

و خلفائیکه در شهر سامراء در زمان امام هادی علیه السلام و امام عسگری علیه السلام تا میلاد حضرت بقیه الله الأعظم علیه السلام حکومت کردند ده نفر از خلفاء بنی العباس بودند. اول آنها معتصم سازنده سامراء و دهمین آنان المعتمد بالله بود که اشاره خواهیم کرد.

امام هادی علیه السلام در نگاهی کوتاه

- ۱- میلاد آن حضرت علیه السلام در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هـ ق
- ۲- محل تولد در محلی به نام (صحریا) در اطراف شهر مدینه
- ۳- مادر آن حضرت بانوی گرامی (سمانه) کنیزی با فضیلت و تقوی^(۱)
- ۴- القاب آن حضرت
الف: نقی
ب: هادی
و کنیه آن حضرت ابوالحسن الثالث^(۲)
- ۵- امامت در سن ۸ سالگی پس از شهادت پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام در سال (۲۲۰ هـ ق)
- ۶- مدت امامت آن حضرت ۳۳ سال
- ۷- عمر شریف آن بزرگوار ۴۱ سال
- ۸- احضار آن حضرت از مدینه منوره به سامراء توسط متوکل عباسی سال (۲۳۴ هـ ق) در سن ۲۲ سالگی
- ۹- اقامت آن امام علیه السلام در سامراء حدوداً مدت (۲۰ سال)^(۳)
- ۱۰- خلفای عباسی معاصر آن حضرت به ترتیب زمان
 - ۱- معتصم برادر مأمون (۲۱۷-۲۳۲) مدت ۵ سال
 - ۲- واثق، پسر معتصم (۲۲۷-۲۳۲) مدت ۵ سال
 - ۳- متوکل برادر واثق (۲۳۲-۲۴۸) مدت ۱۶ سال
 - ۴- منتصر پسر متوکل (مدت ۶ ماه)
 - ۵- مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸-۲۵۲) مدت ۴ سال

۱- طبرسی: اعلام الوری ط ۳ دار الکتب الاسلامیه ص ۳۰۰

شیخ مفید: الإرشاد ط قم مکتبه بصیرتی ص ۳۲۷

۲- طبرسی اعلام انوری ص ۳۰۰

در اصطلاح راویان شیعه مقصود از ابوالحسن اول امام موسی بن جعفر علیه السلام و از ابوالحسن الشانی امام

هشتم علیه السلام می باشد.

۳- به نقل از پاورقی کتاب سیره پیشوایان، ص ۵۸۰، از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب.

شخصی به نام (دیزج) یهودی الأصل

- ۵- منع از زیارت قبر مطهر آن حضرت و مجازات زائران
- ۶- کشتن جمعی از بزرگان شیعه به جرم مودت اهل بیت علیهم السلام
- ۷- شکنجه مداحان اهل البیت علیهم السلام
- ۸- اخراج شیعیان از دستگاه حکومتی
- ۹- فشارهای اقتصادی بر شیعیان
- ۱۰- تبعید شیعیان از محل اقامت خود^(۱)

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام^(۲)

این دوره از خلافت عباسی ویژگیهایی دارد که آن را از دیگر دوره‌ها جدا می‌سازد
ذیلاً به برخی از این ویژگیها اشاره می‌کنیم:

۱- زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبت و جلالی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه حکومت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف می‌خواستند پرتاب می‌کردند، و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می‌شد خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند.

۲- خوش گذرانی و هوسرانی درباریان: خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلای که بر دستگاه خلافت حکومت می‌کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و میگساری می‌پرداختند و دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ اخبار شب نشینیهای افسانه‌ای آنان را ضبط نموده است.

۳- گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی: ظلم و جور و نی غارت بیت المال و صرف آن در عیاشیها و خوشگذرانیها جان مردم را به لب آورده بود.

۱- به نقل از کتاب سیره پیشوایان ص ۵۸۷ - ۵۹۰ نوشته آقای مهدی پیشوایی.

۲- همان، ۵۶۸.

۴- گسترش نهضت‌های علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنها را تارومار سازد. هر موقع کوچکترین شبیحی از نهضت علویان مشاهده می‌شد، برنامه سرکوبی بی رحمانه آنان آغاز می‌گشت، و علت شدت عمل نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می‌دید و از این نوع نهضتها سخت بیمناک بود.

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده‌ای از آل محمد» دعوت کنند، زیرا سران نهضت می‌دیدند که امام معصوم آنان، در قلب پادگان نظامی «سامراء» تحت مراقبت و مواظبت می‌باشند و دعوت به شخص معین مایه قطع رشته حیات او می‌گردد. این نهضتها و انقلابها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت، به عنوان نمونه در دوران حکومت «متنصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه‌مند بود و در زمان او کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی‌شد، قیامی صورت نگرفت.

تواریخ، تنها در فاصله سال ۲۱۹ تا ۲۷۰ قمری، تعداد ۱۸ قیام ضبط کرده‌اند. این قیامها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب می‌گشتند.

علل شکست قیامها

علل شکست این نهضتها و قیامها را از یک سو باید در ضعف رهبری و فرماندهی این نهضتها جستجو کرد و از طرف دیگر در طرفداران و یاران این رهبران؛ رهبران نهضتها نوعاً دارای برنامه صحیح و کاملی نبودند و نابسامانیهایی در کار آنها وجود داشت و از طرف دیگر قیام آنها صد در صد رنگ اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود قرار نمی‌گرفتند.

البته گروهی از یاران و طرفداران این قیامها مردمی مخلص و شیعیان واقعی بودند که تا سرحد مرگ برای اهداف عالی اسلامی می‌جنگیدند، ولی تعداد این دسته کم بود و غالب مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند، بلکه در اثر ظلم و

ستمی که بر آنان وارد می شد، ناراحت شده و در صدد تغییر اوضاع برآمده بودند. این گروه، در صورت احساس شکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته از اطراف او پراکنده می شدند.

چنانکه اشاره شد، اگر بسیاری از این انقلابها مورد تأیید امامان قرار نمی گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و در اهداف آنها و رهبران انحرافی مشاهده می شد و یا طراحی و برنامه ریزی آنها طوری بود که شکست آنها قابل پیش بینی بود، و لذا اگر امام آشکارا آنها را تأیید می کرد، در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می گرفت.

اقدامات مخفی امام و ارتباط آن حضرت با شیعیان و بدرفتاری های متوکل

آنگونه که جدول مدت حکومت خلفای عباسی نشان می دهد، از میان آنان متوکل از همه بیشتر با امام هادی معاصر بوده است؛ از این رو موضعگیری او را در برابر امام ذیلاً توضیح می دهیم:

متوکل نسبت به بنی هاشم بد رفتاری و خشونت بسیار روا می داشت. او به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. وزیر او «عبیدالله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می کرد. متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود^(۱).

متوکل نسبت به علی علیه السلام و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی به آن حضرت علاقه مند است، مال او را مصادره می کرد و خود او را به هلاکت می رساند^(۲).

براساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی علیه السلام، بویژه در زمان متوکل، فعالیت های خود را به صورت سرّی انجام می داد و در مناسبات خویش با شیعیان

۱ - ابوالفرج الإصفهانی، مقاتل الطالبین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ هـ. ق، ص ۳۹۵ - امام هادی علیه السلام، سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، ۱۳۶۸ هـ. ق، ص ۶۷.
 ۲ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۷، ص ۵۵.

نهایت درجه پنهانکاری را رعایت می کرد. مؤید این معنا حادثه‌ای است که آن را مورخان چنین نقل کرده‌اند:

«محمد بن شرف» می گوید: همراه امام هادی علیه السلام در مدینه راه می رفتیم. امام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسش کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: «ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست!»^(۱).

این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهانکاری اجباری امام را بخوبی روشن می سازد.

امام هادی علیه السلام در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می کرد و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهانکاری دریافت می کرد. یک نمونه از این قبیل برخوردار، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است:

«محمد بن داود قمی» و «محمد طلحی» نقل می کنند: اموالی از «قم» و اطراف آن که شامل «خمس» و نذور و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی حمل می کردیم. در راه، پیک امام در رسید و به ما خبر داد که باز گردیم، زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود بار کنیم و آنها را بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده‌اید، بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است^(۲).

گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامراء (چون در سامراء کنترل و مراقبت، شدیدتر بود)، اما در هر حال نمونه بارزی از ارتباطهای محرمانه و دور از دید جاسوسان دربار خلافت به شمار می رود.

۱ - مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الإسلامية، حق، ج ۵، ص ۱۷۶ - اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة، تبریز، مكتبة بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ، ج ۳، ص ۱۷۵.
۲ - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵.

شبکه ارتباطی وکالت

شرایط بحرانی ای که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزاری جدید برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام نبود.

هدف اصلی این سازمان جمع آوری خمس، زکات، نذورات و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا، و تحویل آن به امام، و نیز پاسخگویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان داشت.

امام هادی علیه السلام که در سامراء تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد علیه السلام اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلای در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدفهای یاد شده را تأمین می کرد.

فقدان تماس مستقیم بین امام و پیروانش، نقش مذهبی - سیاسی وکلا را افزایش داد، به نحوی که کارگزاران (وکلا) امام مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. وکلای امام بتدریج تجربیات ارزنده ای را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. گزارشهای تاریخی متعدد نشان می دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند:

نخستین ناحیه، بغداد، مدائن و عراق (کوفه) را شامل می شد. ناحیه دوم، شامل بصره و اهواز بود. ناحیه سوم، قم و همدان، و بالاخره ناحیه چهارم، حجاز، یمن و مصر را دربر می گرفت. هر ناحیه به یک وکیل مستقر واگذار می شد که تحت نظر او کارگزاران محلی، منصوب می شدند. اقدامات سازمان وکالت را در دستورالعملهای حضرت هادی علیه السلام به مدیریت این سازمان، می توان مشاهده کرد^(۱).

انتقال امام از مدینه به سامراء

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی علیه السلام از روش نیاکان پلید خود استفاده می کرد و در صدد بود به هر وسیله ممکن فکر خود را از طرف حضرت راحت کند. روش مأموران را در مورد کنترل فعالیت های امام پیش از این دیدیم: او از طریق وصلتی که با حضرت جواد علیه السلام برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات های حضرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد علیه السلام و جانشینی امام «هادی» به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امام در مدینه اقامت می کرد و خلیفه به او دسترسی نمی داشت، قطعاً برای حکومت جابرانه او خطر جدی در بر می داشت. اینجا بود که کوچکترین گزارشی درباره خطر احتمالی امام، خلیفه را بر آن می داشت که نقشه خود را عملی سازد، چنانکه نامه فرماندار مدینه، خلیفه را بشدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامراء گشت.

نامه فرماندار مدینه به متوکل و سعایت او درباره امام هادی علیه السلام

«عبدالله بن محمد هاشمی»، فرماندار وقت مدینه، طی نامه ای خلیفه را بشدت از فعالیت های سیاسی امام نگران ساخت و پایگاه اجتماعی آن حضرت را برای متوکل تشریح کرد^(۱)، ولی حضرت با ارسال نامه ای برای متوکل ادعاهای «عبدالله» را رد کرد

۱ - مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ، ج ۵۰، ص ۲۰۰ - شیخ مفید،

و از او به متوکل شکایت کرد.

نامه متوکل به امام هادی علیه السلام و دعوت آن حضرت به سامراء

متوکل مانند اغلب سیاستمداران جهان، با یک حرکت مزدورانه و دو پهلو، از یک طرف «عبدالله بن محمد» را از کار برکنار کرد و از طرف دیگر به کاتب دربار خویش دستور داد نامه‌ای به حضرت بنویسد که بر حسب ظاهر علاقه متوکل را نسبت به امام علیه السلام بیان می‌کرد، ولی در واقع دستور جلب محترمانه! حضرت بود و بعداً خواهیم دید که متوکل چه فشارها و تضيیقاتی برای امام علیه السلام فراهم ساخت. نامه بدین مضمون بود:

«بنام خدا، پس از حمد و ثنای خداوند، امیرالمؤمنین شما را خوب می‌شناسد، شخصیت، بزرگواری و نسبت و قرابت شما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت می‌کند، و تنها هدف او جلب رضایت و خشنودی خداوند و شما است. اکنون دستور دادند که طبق درخواست شما فرمانده جنگ و امام جمعه شهر، «عبدالله بن محمد»، که مرتکب خلاف و اهانت به شما شده است، برکنار و به جای او «محمد بن فضل» منصوب شد. او دستور دارد در برابر امر شما مطیع بوده در تکریم و در تعظیم شما نهایت سعی و کوشش را به عمل آورد تا بدان وسیله به خدا و رسول او و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید.

امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شما است تا تجدید عهدی صورت گیرد، اگر مایل به زیارت خلیفه باشید و به آن علاقه دارید می‌توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقه‌مندان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است، هر جا خواستید توقف نمایید. در صورت تمایل، خدمتگزار خلیفه، «یحیی بن هرثمه»، ملازم رکاب خواهد بود و به خدمتگزاری شما مفتخر خواهد شد، زیرا شما نزد ما محترمید و ما شدیداً به

الإرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۳. علاوه بر عبدالله بن محمد، طبق نقل مسعودی، «بریحة عباسی» نیز، که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرمین (مکه و مدینه) بود، بارها به متوکل نوشت:

اگر احتیاجی به حرمین داری، علی بن محمد را از آنجا اخراج کن، زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و گروه انبوهی به او گرویده‌اند (اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۴ هـ، ص ۲۲۵).

شما علاقه مندیم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»^(۱).

بدون تردید امام از سوء نیت متوکل آگاه بود، ولی چاره‌ای جز رفتن به سامراء نداشت، زیرا قبول نکردن دعوت متوکل سندی در تأیید گفتار سعایت کنندگان می‌شد و باعث تحریک بیشتر متوکل می‌گردید و بهانه بیشتری به دست او می‌داد که تزییقات و مشکلات فراوانی را برای حضرت فراهم کند. دلیل اینکه امام از نیت شوم متوکل آگاه بود و بناچار به این سفر اقدام نمود، جملاًتی است که امام بعدها در سامراء می‌فرمود: «مرا از مدینه با اکراه به سامراء آوردند»^(۲).

در هر حال امام نامه دعوت را دریافت داشت و ناگزیر همراه «یحیی بن هرثمه» عازم سامراء گردید^(۳).

یحیی بن هرثمه مأمور جلب امام هادی علیه السلام به سامراء

«یحیی بن هرثمه»، که مأموریت داشت امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامراء جلب نماید، ماجرای مأموریت خود را چنین شرح می‌دهد:

وارد مدینه شدم، به سراغ منزل «علی» (النقی) رفتم. پس از ورود من به خانه او، و آگاه شدن مردم مدینه از جریان جلب او، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به

۱ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۲۰۰ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۵۰۱ - شیخ مفید، الإرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۳ - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۷۲.

۲ - مجلسی، همان کتاب، ص ۱۲۹.

۳ - ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب احضار امام به سامراء را در سال ۲۳۴ می‌داند (چون اقامت امام در سامراء را، بیست سال، و وفات آن حضرت را در سال ۲۵۴ می‌داند که طبعاً انتقال امام به سامراء، مصادف با سال ۲۳۴ می‌شود) و مرحوم شیخ مفید در ارشاد (ص ۳۳۳) می‌نویسد: متوکل نامه را در سال ۲۴۳ به امام نوشت، ولی روایت کلینی در این زمینه نشان می‌دهد که در سال ۲۴۳ نسخه‌ای از نامه متوکل، توسط یکی از شیعیان از «یحیی بن هرثمه» اخذ شده است (کافی، ج ۱، ص ۵۰۱) بنابراین سال یاد شده، تاریخ اخذ آن نسخه بوده است نه تاریخ احضار امام به پایتخت.

از جهت سیاسی نیز نظر ابن شهر آشوب استوارتر به نظر می‌رسد، زیرا با توجه به این که آغاز خلافت متوکل در سال ۲۳۲ بوده، بعید به نظر می‌رسد که او مدت یازده سال، از فعالیت‌های امام غافل بماند، یا آن را نادیده بگیرد.

وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم. ابتداءً با قسم و سوگند تلاش کردم که آنان را آرام سازم، گفتم: هیچ قصد سوئی در کار نیست و من مأمور اذیت و آزار او نیستم. آنگاه مشغول بازدید و جستجوی خانه و اثاثیه آن شدم. در اطاق مخصوص او جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیز دیگری نیافتم. چند نفر مأمور، او را از منزل خارج کردند و خود خدمتگزاری او را از منزل تا شهر سامراء عهده‌دار گشتم.

پس از ورود به «بغداد» ابتداءً با اسحاق «اسحاق بن ابراهیم طاهری»، فرماندار بغداد، روبرو شدم. وی به من گفت: یحیی! این آقا فرزند پیامبر است، اگر متوکل را در کشتن او تحریک و ترغیب نمایی بدان که خونخواه و دشمن تو، رسول خدا ﷺ خواهد بود.

در پاسخ گفتم: به خدا قسم، تا به حال جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده‌ام که به چنین کاری دست بزنم.

(آنگاه به سوی سامراء حرکت کردم) و پس از ورود به شهر سامراء جریان را برای «وصیف ترکی»^(۱) نقل کردم، او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود! از سخنان اسحاق بن ابراهیم و وصف ترکی تعجب کردم و پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم، دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است^(۲).

ورود امام به سامراء

طبق دستور «متوکل» روز ورود به سامراء به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آماده نیست! حضرت را در محل پستی که به «خان الصعاليك» (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر برد. البته

۱ - وصف از درباریان با نفوذ زمان متوکل بود.

۲ - سبط ابن‌الجوزی، تذکرة الخواص، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۳ هـ، ص ۳۵۹ - ۳۶۰. از سخنان «یحیی بن هرثمة» در مورد ورود او به مدینه، پایگاه مردمی امام بخوبی روشن می‌گردد. از اظهارات اسحاق بن ابراهیم و وصف نیز استفاده می‌شود که امام تا چه اندازه در میان مردم و حتی درباریان محبوبیت داشته است.

هدف از این کار تحقیر موزیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود! (۱)

روز بعد، منزلی برای سکونت امام معین کردند که در آنجا استقرار یافت (۲).

امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل طوری بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقاتهای حضرت توسط مأموران خلیفه کنترل می گردید.

«یزداد»، طبیب مسیحی و شاگرد «بختیشوع»، با اشاره به انتقال اجباری امام به سامراء می گفت: اگر شخصی علم غیب می داند، تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی حکومت خود را در خطر می بینند (۳).

ترس و وحشت متوکل از نفوذ معنوی امام در میان مردم را می توان از انتخاب محل سکونت حضرت فهمید.

باری متوکل با همه این مراقبتها باز هم وجود حضرت را برای حکومت خود خطر جدی می دانست و می ترسید یاران و پیروان امام مخفیانه با او تماس گرفته برای قیام و شورش نقشه ای مطرح کنند و برای زمینه سازی جهت این کار، پول و سلاح جمع آوری کرده افرادی را آموزش دهند.

اطرافیان خلیفه هم گاهی او را از احتمال شورش امام و یارانش بر حذر می داشتند. لذا متوکل هر چند وقت یک بار دستور می داد خانه امام به دقت مورد بازرسی قرار گیرد، و با آنکه مأموران هر بار با دست خالی برمی گشتند، اما او باز نگران بود و احساس خطر می کرد.

۱ - چنانکه این معنا از چشم افراد آگاهی مانند «صالح بن سعید» پوشیده نبود. وی می گوید: روز ورود امام به سامراء، به حضرت عرض کردم: اینها پیوسته برای خاموش ساختن نور شما تلاش می کنند، و برای همین شما را در این کاروانسرای پست و محقر فرود آورده اند!... (شیخ مفید، الإرشاد، ص ۳۳۴ - علی بن عیسی الإربلی، کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۷۳).

۲ - شیخ مفید، الإرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۴.

۳ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

امام در زندان متوکل

متوکل کینه عجیبی از امام در دل داشت و همواره در صدد آزار و اذیت آن حضرت بود و با آنکه امام در سامراء در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، با این حال پس از احضار امام از مدینه به سامراء دستور داد مدتی حضرت را زندانی کنند.

«صفر بن ابی دلف» می گوید: هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سامراء آوردند، رفتم تا از حال او جويا شوم. «زرافی» دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟
گفتم: خیر است.

گفت: بنشین! نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: اشتباه کردم (که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم و برای دیدار امام آمدم).
«زرافی» کار مردم را انجام داد و آنها را مرخص کرد و چون خلوت شد، گفت: چه کار داری و برای چه آمده ای؟

گفتم: برای کار خیری.
گفت: گویا آمده ای از حال مولای خود خبر بگیری، گفتم: مولای من کیست؟
مولای من خلیفه است!

گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری.
گفت: قدری بنشین تا پستیچی (نامه رسان) بیرون رود. چون وی بیرون رفت، با اشاره به من، به غلامش گفت: این را به اتاقی که آن علوی در آن زندانی است، ببر و نزد او واگذار و برگرد.

چون به خدمت امام رسیدم، حضرت را دیدم روی حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده ای قرار دارد، سلام کردم. فرمود: بنشین! نشستم! پرسید: برای چه آمده ای؟

عرض کردم: آمده ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی رسد.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم، امام جواب گفت، و پس از جواب، فرمود: مرا واگذار و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند^(۱).

این حادثه از یک سو خشونت و شدت عمل متوکل را در مورد امام هادی می‌رساند و از سوی دیگر بیانگر میزان نفوذ امام در میان درباریان و مأموران ویژه خلیفه است.

متوکل در آخرین روزهای عمرش به پیشکار خود، «سعید بن حاجب»، دستور داد امام را به قتل برساند، ولی حضرت فرمود: بیش از دو روز نمی‌گذرد که متوکل کشته می‌شود، و همین جور هم شد!^(۲)

متوکل عباسی و بیت‌المال

کاخها و بزمهای پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیتهای جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت‌المال و بنای کاخهای باشکوه و راه اندازی تشریفات پر خرج بیداد می‌کرد. او کاخهای متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آنها نمود. از جمله، کاخهایی بنامهای: شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساختن کاخ اخیر کرد!^(۳). و نیز قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرگواء» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت!^(۴) قصرهای دیگری نیز بنامهای: جعفری، ملیح، غرور، مختار، حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان به تفصیل از آنها یاد کرده‌اند^(۵).

۱ - مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ، ج ۵، ص ۱۹۴ - امام علی بن محمد الهادی علیه السلام، مؤسسة در راه حق، ص ۱۶.

۲ - علی بن عیسی الإربلی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبة بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳ - ابن‌واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ هـ، ج ۳، ص ۲۲۳.

۴ - فقیهی، علی اصغر، آل بویه، انتشارات صبا، ۱۳۶۵ هـ، ص ۴۱۵.

۵ - شریفی القرشی، باقر، حیاة الإمام الهادی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الأضواء، ص ۳۰۹ - ۳۱۵.

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتز» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پر خرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته‌اند و ما به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند! و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده معتز پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد، بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود!^(۱)

اینها گوشه‌هایی از خوشگذرانیها و ولخرجیهای متوکل از محل بیت المال بود، وگرنه شرح بزها و عیاشیهای او در این بحث فشرده نمی‌گنجد. تنها در اینجا اضافه می‌کنیم که «سیوطی» می‌نویسد: او چهار هزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنها کام جسته بود!^(۲) «مسعودی»، مورخ نامدار، می‌گوید: در هیچ زمان و هیچ عصری مانند دوران حکومت متوکل، پول خرج نمی‌شد!^(۳)

۱ - فقیهی، همان کتاب، ص ۴۱۷ - دکتر منجد، صلاح الدین، بین الخلفاء و الخلعاء، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الكتاب الحديث، ۱۹۸۰ م، ص ۳۳ - ۳۵. مراسم پر تجمل ختنه کنان معتز را «فلقشندی» نیز با اندکی تفاوت در کتاب «مآثر الأنافة في معالم الخلافة»، (مطبعة حكومة الكويت، چاپ دوم) ج ۳، ص ۳۶۷ آورده است.

۲ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۳۵۰.

۳ - مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص ۴۰.

قتل متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزندش «منتصر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» کشته شد (شوال ۲۴۷) و منتصر به خلافت رسید^(۱).

ماجرای قتل متوکل بدین ترتیب بود که وی ندیمی داشت بنام «عباده مخنث». عباده در مجلس متوکل متکایی روی شکم خود زیر لباسش می بست و سر خود را که موهایش ریخته بود، برهنه می کرد و در برابر متوکل به رقص می پرداخت و آوازه خوانان همصدا چنین می خواندند: «این مرد طایس شکم گنده آمده تا خلیفه مسلمانان شود» و مقصودشان از این جمله «علی» علیه السلام بود. متوکل نیز شراب می خورد و خنده مستانه سر می داد. در یکی از روزها که عباده طبق معمول به همین کیفیت مسخرگی می کرد، منتصر در مجلس حاضر بود. وی از دیدن این منظره ناراحت شد و با اشاره، عباده را تهدید کرد.

عباده از ترس ساکت شد. متوکل پرسید: چه شده؟ عباده برخاست و علت را بیان کرد. در این هنگام منتصر پیا خاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! آن کسی که این شخص ادای او را درمی آورد و مردم می خندند، پسر عموی تو، و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو محسوب می شود. اگر خود می خواهی گوشت او را بخوری بخور، ولی اجازه نده این سگ و امثال او از آن بخورند. متوکل با تمسخر، به آوازه خوانان دستور داد که همصدا این شعر را بخوانند:

غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرامه

این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت درآمد.

سر این جوان در... مادرش باد!^(۲)

به دنبال این قضیه بود که منتصر با نقشه قبلی با همکاری ترکان پدر را به قتل

۱ - مسعودی، همان کتاب، جلد ۴، ص ۳۸ - حاج شیخ عباس قمی، تنمة المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ، ص ۲۳۸.

۲ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۵ - ۶ - امام هادی علیه السلام سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، ۱۳۶۸ هـ، ص ۶۳.

رساند.

متنصر بر خلاف پدر، دوستی با علی و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت حسین بن علی علیه السلام بروند و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سر می بردند، ایمنی داد^(۱).

از این گذشته، سه اقدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت:

۱- فدک را به علویان پس داد.

۲- موقوفات علویان را به آنان مسترد کرد.

۳- والی مدینه بنام «صالح بن علی» را که با بنی هاشم بد رفتاری می کرد، برکنار کرد و به جای او «علی بن الحسین» را به این سمت منصوب کرد و توصیه نمود که از نیکی و خدمت به بنی هاشم دریغ نرزد^(۲).

ولی از آنجا که دوران خلافت متنصر کوتاه مدت بود، پس از وی باز اختناق و فشار از سر گرفته شد.

شهادت امام در شهر سامراء

امام هادی علیه السلام با آنکه در سامراء تحت کنترل و مراقبت قرار داشت، اما با وجود همه رنجها و محدودیتها هرگز به کمترین سازشی با ستمگران تن نداد. بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه منفی و عدم همکاری او با خلفا، برای طاغوتهای زمان هراس آور و غیر قابل تحمل بود، و پیوسته از این موضوع رنج می بردند. سرانجام تنها راه خاموش کردن نور خدا پنداشتند و در صدد قتل امام بر آمدند و بدین ترتیب امام هادی نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه در زمان «معتز»، مسموم گردید^(۳) و در رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید و در سامراء، در خانه خویش به خاک سپرده شد^(۴).

۱ - قلقشندی، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۷، ص ۱۱۶ - مسعودی، همان کتاب، ج ۴، ص ۵۱ - شریف القرشی، همان کتاب، ص ۲۷۵.

۳ - شلنجی، نور الأبصار، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص ۱۶۶.

۴ - شیخ مفید، الإرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۴ به نقل از کتاب سیره پیشوایان.

امام حسن عسگری علیه السلام در نگاهی اجمالی

- ۱- ولادت آن حضرت در سال (۲۳۲ هـ ق)، هشتم ربیع الثانی
- ۲- محل تولد شهر مدینه منوره
- ۳- مادر بزرگوارش بانوی باتقوی و فضیلت (خدیث) یا (سلیل)
- ۴- نا آن حضرت «حسن»
- ۵- کنیه اش «ابو محمد» و «ابن الرضا» لقب «زکی و عسکری»
- ۶- مهاجرت از مدینه منوره به سامراء باتفاق پدر بزرگوارش در سن چهار سالگی در سال (۲۳۴ هـ ق)^(۱)
- ۷- سن مبارک آن حضرت (۲۸ سال)
- ۸- مدت امامت حدود (۶ سال)
- ۹- مدت اقامت در سامراء (۲۴ سال)
- ۱۰- شهادت آن حضرت سال (۲۶۰ هـ ق) هشتم ربیع الاول
- ۱۱- سبب شهادت مسمومیت از طرف دستگاه حاکمه وقت خلیفه عباسی «معتد»^(۲)
- ۱۲- اولاد آن حضرت منحصر به حضرت بقیة الله الأعظم حجة بن الحسن

۱- سیره پیشوایان ص ۵۸۰

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۳۲، ط انتشارات پیام

می باشد. (۱)

۱۳- خلفاء معاصر آن حضرت در مدت کوتاه امام سه تن از خلفاء بنی العباس

۱- المعتمد بالله (۲۵۲-۲۵۵) مدت ۳ سال

۲- المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶) مدت ۱ سال

۳- المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹) حدود ۴ سال، زیرا وفات آن حضرت سال (۲۶۰)

واقع شد، و خلافت معتد تا سال (۲۷۹) بطول انجامید، ۹ تا ۱۹ سال پس از وفات امام علیه السلام ادامه داشت.

۱۴- تألیفات امام عسکری علیه السلام

از تألیفات آن حضرت تفسیر القرآن که منسوب به امام است از همه معروف تر است. عده‌ای از اجله علمای شیعه این تفسیر را تأیید نموده و آن را از تفسیرهای منسوب به امام صادق علیه السلام و امام هادی علیه السلام مستندتر دانسته‌اند.

دیگر از آثار آن امام همام نامه‌ای است که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نوشته‌اند. دیگر مجموعه حکم و مواعظ و کلمات قصار امام است که در کتب تاریخ و حدیث ثبت است. اثر دیگر منسوب به امام علیه السلام «رسالة المنقبة» در مسائل حلال و حرام است که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از آن سخن گفته است. در همین کتاب به نقل از خیبری در «مکاتبات الرجال» قطعه‌ای از احکام دین منسوب به امام هادی و امام عسکری علیه السلام منقول است.

خلفای معاصر حضرت

امام عسکری علیه السلام در مدت کوتاه امامت خویش با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند، معاصر بود، این سه تن عبارتند از:

۱- المعتز بالله (۲۵۲-۲۵۵)

۲- المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶)

۳- المعتد بالله (۲۵۶-۲۷۹)

خلفای عباسی که روز نخست به نام طرفداری از علویان و به عنوان گرفتن انتقام آنان از بنی امیه قیام کردند، آنچه را که قبلاً به مردم وعده داده بودند، نادیده گرفته و مانند خلفای بنی امیه و بلکه بدتر از آنان ستمگری و خودکامگی را آغاز کردند.

برای ارائه کارنامه سیاه خلفای عباسی که با امام عسکری علیه السلام معاصر بودند، ذیلاً به حوادث دوران حکومت و چگونگی زمامداری آنان به صورت فشرده اشاره می‌کنیم:

۱- معتز

وی فرزند متوکل عباسی است که پس از برکناری مستعین در سال ۲۵۲ زمام امور را به دست گرفت و راه پیشینیان را تعقیب کرد.

پس از قتل متوکل، ترکان بر امور کشور مسلط شدند و به جای اینکه خلیفه فرمانده آنان باشد، خلیفه را به زیر فرمان خود در آوردند، به گونه‌ای که اگر خلیفه به خواسته‌های آنان تن نمی‌داد، نقشه برکناری یا قتل او را می‌کشیدند. داستانی که ذیلاً یادآور می‌شویم گواه این معنا است:

روزی «معتز» گروهی از همفکران و محرمان اسرار خود را در مجلسی گردآورد سپس ستاره‌شناسی را احضار کردند تا مدت خلافت وی را تعیین کند. در این موقع ظریفی که در مجلس بود، گفت: من بیش از ستاره‌شناس، از مدت خلافت و عمر او آگاهم. آنگاه نظریه خود را چنین بیان کرد: تا روزی که ترکان هوادار خلیفه هستند و دوام حکومت او را بخواهند، او بر مسند خلافت مستقر خواهد بود و روزی که مورد خشم آنان قرار گیرد و علاقه آنان از او قطع شود، آن روز پایان حکومت او خواهد بود!^(۱)

قتل معتز

بر اثر نفوذ و تسلط ترکان در دربار خلافت، وضع به گونه‌ای بود که خلیفه یک مقام تشریفاتی بیش نبود و رتق و فتق امور عملاً در دست ترکان قرار داشت. روزی گروهی از ترکان وارد قصر معتز شدند و او را کشان کشان به اتاقی بردند، آنگاه او را با چوب و چماق کتک زده و پیراهنش را سوزاندند و او را در حیاط قصر زیر آفتاب نگه داشتند. آفتاب آن روز به قدری گرم بود که زمین مانند تنور داغ بود و هیچ کس نمی‌توانست دو پای خود را بر روی زمین بگذارد و ناچار بود به اصطلاح پا بپا شود. در این موقع ترکان او را از مقام خلافت خلع کردند و گروهی را بر این خلع گواه گرفتند. سپس به منظور قتل خلیفه معزول تصمیم گرفتند او را به یک نفر بسپارند تا در اثر گرسنگی و تشنگی و شکنجه‌های فراوان به زندگی او خاتمه دهد. بدین گونه خلیفه را در حالی که نیمه جانی در بدن داشت، در سردابی جا دادند و درب سرداب را با خشت و گچ مسدود کردند و معتز به همان حالت زنده به گور شد!^(۲)

۱ - ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ هـ، ص ۲۴۳.

۲ - ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۲۴۳ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۱۹۵ - ۱۹۶. کیفیت کشته شدن معتز به گونه‌های دیگر نیز نقل شده است، ر. ک به: سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مکتبة المثنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۳۶۰ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص

۲- مهتدی

«مهتدی»، دومین خلیفه معاصر امام یازدهم، و چهاردهمین خلیفه عباسی بود که پس از قتل برادرش «معتز» در سال ۲۵۵ هـ بر مسند خلافت تکیه زد.

مهتدی نیز بسان برادر، استقلاللی در کارها نداشت و پیوسته بازیچه دست ترکان دربار عباسی بود. مهتدی، در قیاس با دیگر خلفای عباسی، فردی معتدل بود، و از نظر اخلاق و رفتار بی شباهت به «عمر بن عبدالعزیز» در میان خلفای بنی امیه نبود. او گاهی می گفت: در میان خلفای اموی حداقل یک فرد پاکدامن (عمر بن عبدالعزیز) وجود داشت، برای ما بسیار شرم آور است که در میان خلفای عباسی کسی شبیه و مانند او نباشد؛ ازینرو او نیز همچون عمر بن عبدالعزیز تا حدودی به شکایات مردم رسیدگی می کرد و در غذا و لباس و امور اقتصادی میانه روی را رعایت می نمود. او پس از رسیدن به خلافت، دربار را از مظاهر تشریفات و اشرافیگری پاکسازی و بساط میگساری را جمع کرد. مورخان در این زمینه داد سخن داده او را به این مناسبت ستوده اند^(۱).

البته به نظر می رسد که انگیزه مهتدی در این حرکت، ملاحظات اجتماعی و سیاسی بوده است. او این معنارادرک می کرد که در جامعه اسلامی افرادی به مراتب از او بهتر و آگاهتر و شایسته تر وجود دارند و با وجود چنین شخصیتهایی او باید زمام کار مسلمانان را به آنان سپارد و خود از صحنه سیاست و زمامداری کنار برود و با این ژستها می خواست پایگاه مردمی پیدا کند، وگرنه شخصی که به قول برخی از مورخان، روزها روزه می گرفت و بانان و سرکه و نمک افطار می کرد^(۲)، باید آنچنان هوسهای نفسانی خویش را سرکوب کرده باشد که خلافت را به چیزی نخرد، در

۱ - دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰ هـ، ج ۳، ص ۳۷۷ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص ۹۶ و ۱۰۳ - ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ هـ، ص ۲۴۶ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۲.

۲ - ابن اثیر، همان کتاب، ص ۲۳۴ - ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۲۴۶ - دکتر ابراهیم حسن، همان کتاب، ص ۳۷۷.

صورتی که می‌بینیم او تا آخرین لحظه عمر و تا روزی که مانند برادر خود معتز کشته شد، بر مسند خلافت تکیه زده بود. تاریخ از این زمامداران زیاد دیده و بسیار بعید است که این نوع کارها انگیزه الهی داشته باشد. روشنترین گواه بر دنیاطلبی و طغیانگری مهتدی این است که وی امام عسکری علیه السلام را به زندان فرستاد و در دوران حکومت او تاشبی که کشته شد امام در زندان به سر می‌برد و حتی تصمیم داشت امام را به قتل برساند^(۱).

۲- معتمد

سومین خلیفه معاصر امام عسکری علیه السلام معتمد عباسی است. چهار سال از دوران امامت حضرت عسکری علیه السلام در دوران حکومت او سپری شده است. معتمد در سال ۲۲۹ متولد شد و در سال ۲۵۶ به وسیله ترکان به خلافت رسید و در سال ۲۷۹ درگذشت.

اگر مورخان درباره مهتدی (پسر عموی معتمد)^(۲) مطالبی تمجیدآمیز نوشته و تا حدی او را ستوده‌اند، در مقابل، در بیان فساد اخلاق معتمد داد سخن داده‌اند و اتفاق نظر دارند که او شیفته عیاشی و خوشگذرانی بود و آنچه برای او مطرح نبود کار و گرفتاریهای مردم بود. از این جهت مردم نیز از او روی گردان بودند و چشم امید به برادر او «موفق» (طلحه) دوخته بودند زیرا به علت آنکه او بشدت در فساد اخلاق و شهوات غوطه‌ور شده بود^(۳)، برادرش «موفق» زمام امور را به دست گرفته بود. مورخان در باب اقتدار «موفق» در عصر معتمد می‌نویسند: «گرچه زمام خلافت بظاهر در دست «معتمد» بود، اما در واقع گرداننده خلافت «موفق» بود و برای معتمد از خلافت نامی بیش نبود»^(۴).

۱- مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، ۱۳۵۹ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۱۳ - مسعودی، اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۴ هـ. ق، ص ۲۴۵.
 ۲- مهتدی فرزند «وافقین معتصم» فرزند «متوکلین معتصم» بود.
 ۳- سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المشتی، ص ۳۶۳ و ۳۶۷ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص ۱۲۳ و ۱۳۱.
 ۴- ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ هـ. ق، ص ۲۵۰ - دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام عسکری علیه السلام

چنانکه دیدیم، خلفای عباسی از هرگونه اعمال فشار و محدودیت نسبت به امامان دریغ نمی‌کردند و این فشارها در عصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری در سامراء به اوج خود رسید. شدت این فشارها به قدری بود که سه پیشوای بزرگ شیعه که در مرکز حکومت آنها (سامراء) می‌زیستند، با عمر کوتاهی جام شهادت نوشیدند: امام جواد در سن ۲۵ سالگی، امام هادی در سن ۴۱ سالگی و امام عسکری در سن ۲۸ سالگی که جمعاً ۹۲ سال می‌شود؛ و این حاکی از شدت فشارها و صدمات رسیده بر آنها می‌باشد. ولی در این میان، فشارها و محدودیتهای زمان امام حسن عسکری علیه السلام، به دو علت، از دو پیشوای دیگر بیشتر بود:

۱- در زمان امام عسکری علیه السلام شیعه به صورت یک قدرت عظیم در عراق در آمده بود و همه مردم می‌دانستند که این گروه به خلفای وقت معترض بوده و حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع و قانونی نمی‌داند، بلکه معتقد است امامت الهی در فرزندان علی علیه السلام باقی است، و در آن زمان شخصیت ممتاز این خانواده امام حسن عسکری علیه السلام بود. گواه قدرت شیعیان، اعتراف «عبیدالله»، وزیر «معمد» عباسی، به این موضوع است. توضیح اینکه پس از شهادت حضرت عسکری علیه السلام، برادرش جعفر «کذاب» نزد عبیدالله رفت و گفت: منصب برادرم را به من واگذار، من در برابر آن سالیانه بیست هزار دینار به تو می‌دهم. وزیر به او پرخاش کرد و گفت: احمق! خلیفه آن قدر به روی کسانی که پدر و برادر تو را امام می‌دانند، شمشیر کشید تا بلکه بتواند آنان را از این عقیده برگرداند، ولی نتوانست، و با تمام کوششهایی که کرد توفیقی به دست نیاورد، اینک اگر تو در نظر شیعیان امام باشی نیازی به خلیفه و غیر خلیفه نداری و اگر در نظر آنان چنین مقامی نداشته باشی، کوشش ما، در این راه کوچکترین فایده‌ای نخواهد داشت^(۱).

۱۲ اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۴، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰ هـ، ج ۲، ص ۳۷۸.

۱ - علی بن عیسی الیربلی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ، ج ۳، ص ۱۹۷ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۲ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه

۲- خاندان عباسی و پیروان آنان، طبق روایات و اخبار متواتر، می دانستند مهدی موعود که تارومار کننده کلیه حکومت‌های خودکامه است، از نسل حضرت عسکری علیه السلام خواهد بود، به همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند تا بلکه بتوانند فرزند او را به چنگ آورده و نابود کنند (همچون تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی موسی!) چنانکه در جریان شهادت امام توضیح خواهیم داد.

به دلایل یاد شده در بالا، فشار و اختناق در مورد پیشوای یازدهم فوق العاده شدید بود و از هر طرف او را تحت کنترل و نظارت داشتند. حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود که امام را ناگزیر کرده بود هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود. ^(۱)(۲)

دربار عباسی به قدری وحشت داشت که به این مقدار کفایت نکرد، بلکه «معتز»

الصدوق، ۱۳۸۱ هـ، ج ۱، ص ۵۰۳ - شیخ مفید، الإرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۸ - طبرسی، إعلام الوری، ط ۳، دارالکتب الإسلامية، ص ۳۷۶ - قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ط ۱، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ - هـ، ص ۲۷۴ - سید محسن امین، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ، ج ۲، ص ۴۳ به نقل از کتاب سیره پیشوایان.

۱ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۴ - محمد بن جریر طبری، دلائل الامه، ط ۳، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ، ص ۲۲۶ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الإسلامية، ۱۳۵ هـ، ج ۵۰، ص ۲۵۱. البته، به رغم نیت پلید خلیفه، هر بار امام رفت و آمد می کرد، هزاران نفر جمعیت مشتاق، در مسیر حرکت امام اجتماع می کردند، و آن چنان غلغله شادی به راه افکنده و ابراز احساسات می کردند که از کثرت جمعیت، راهها بند می آمد و عبور و مرور قطع می شد، و به محض آنکه حضرت را مشاهده می کردند سروصدا خاموش می شد و برای حضرت راه باز می کردند، و پس از عبور امام، وضع به حال طبیعی بر می گشت (ر. ک به: سه مأخذ یاد شده و نیز غیبه شیخ طوسی، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۹).

۲ - در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با وجود ضعف و تزلزل دستگاه خلافت، و تسلط ترکان و موالی بر امور مملکت، چگونه فشار و اختناق در مورد امام به همان شدت ادامه داشت؟ در پاسخ باید گفت: اگر نگرانی از ناحیه قدرت معنوی امام، منحصر به شخص خلیفه یا اطرفیان او بود، کار سهل بود و امام می توانست از راههای گوناگون، به فعالیت سرّی بپردازد، ولی این بیم و نگرانی بر یک طیف وسیع سیاسی سایه افکنده بود که خلیفه هم جزئی از آن بود، و این طیف بقیه سردمداران و همه کسانی را نیز که به نحوی با حکومت، منافع مشترک داشتند، شامل می شد، به همین جهت مخالفت و اعمال فشار و محدودیت در مورد امام، ویژگی اصلی خط حاکم بر کشور محسوب می شد و حتی با قتل خلیفه‌ای، و جایگزینی خلیفه‌ای دیگر تغییر نمی یافت!

اقدامات امام حسن عسکری علیه السلام در برابر حکومت عباسی / ۴۸۱

امام را بازداشت و زندانی کرد^(۱) و حتی به «سعید حاجب» دستور داد امام را به سمت کوفه حرکت داده و در راه او را به قتل برساند، ولی پس از سه روز، ترکان، خود او را به هلاکت رساندند^(۲).

پس از او «مهتدی» نیز امام را بازداشت و زندانی کرد و تصمیم به قتل حضرت داشت که خداوند مهلت نداد و ترکان بر ضد او شوریدند و وی را به قتل رساندند^(۳).

ابعاد هفتگانه اقدامات امام عسکری علیه السلام در برابر حکومت عباسی

امام عسکری علیه السلام، با وجود همه این فشارها و کنترلها و مراقبتهای بی وقفه حکومت عباسی، یک سلسله اقدامات سیاسی و اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و مبارزه با افکار ضد اسلامی انجام می داد که می توان آنها را بدین گونه خلاصه کرد:

- ۱- کوششهای علمی در دفاع از آیین اسلام و رد اشکالها و شبهات مخالفان، و نیز تبیین اندیشه صحیح اسلامی؛
- ۲- ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان مناطق مختلف از طریق تعیین نمایندگان و اعزام پیکها و ارسال پیامها؛
- ۳- اقدامات سری سیاسی به رغم تمامی کنترلها و مراقبتهای حکومت عباسی؛
- ۴- حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان، بویژه یاران خاص خود؛
- ۵- تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه در برابر مشکلات؛
- ۶- استفاده گسترده از آگاهی غیبی برای جلب منکران امامت و دلگرمی شیعیان؛
- ۷- آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت فرزند خود امام دوازدهم.

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱.

۲- مجلسی، همان مأخذ، ص ۳۱۳.

۳- شیخ طوسی، کتاب الغیبة، تهران، مکتبه نیوی الحدیث، ص ۱۳۴.

ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان

در زمان امام عسکری علیه السلام تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی گسترش و شیعیان در نقاط فراوانی تمرکز یافته بودند. شهرها و مناطقی مانند: کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه (آوه)، مدائن، خراسان، یمن، ری، آذربایجان، سامراء، جرجان و بصره از پایگاههای شیعیان به شمار می رفتند. در میان این مناطق، به دلائلی، سامراء، کوفه، بغداد، قم و نیشابور از اهمیت ویژه ای برخوردار بود^(۱).

گسترده‌گی و پراکنده‌گی مراکز تجمع شیعیان، وجود سازمان ارتباطی منظمی را ایجاب می کرد تا پیوند شیعیان را با حوزه امامت از یک سو، و ارتباط آنان را با همدیگر از سوی دوم برقرار سازد، و از این رهگذر، آنان را از نظر دینی و سیاسی رهبری و سازماندهی کند.

این نیاز، از زمان امام نهم احساس می شد و چنانکه در سیره آن حضرت و امام دهم توضیح دادیم، شبکه ارتباطی وکالت و نصب نمایندگان در مناطق گوناگون، به منظور برقرار چنین سیستمی، از آن زمان به مورد اجرا گذاشته می شد.

این برنامه در زمان امام عسکری علیه السلام نیز تعقیب گردید: به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، امام عسکری علیه السلام نمایندگان از میان چهره‌های درخشان و شخصیت‌های برجسته شیعیان، برگزیده، در مناطق متعدد منصوب کرده و با آنان در ارتباط بود و از این طریق پیروان تشیع را در همه مناطق زیر نظر داشت. از میان این نمایندگان، می توان از «ابراهیم بن عبده»، نماینده امام در «نیشابور»، یاد کرد.

امام طی نامه مفصلی خطاب به «اسحاق بن اسماعیل» و شیعیان نیشابور، پس از توضیح نقش امامت در هدایت امت اسلامی، تشریح ضرورت و اهمیت پیروی از امامان و هشدار از سرپیچی از فرمان امام نوشت:

«... ای اسحاق! تو فرستاده من نزد ابراهیم بن عبده هستی تا وی به آنچه من در نامه‌ای که توسط محمد موسی نیشابوری فرستاده‌ام عمل کند. تو و همه کیانت که در

۱ - طبسی، شیخ محمد جواد، حیاة الإمام العسکری، ط ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ هـ، ص

۲۲۳ - ۲۲۶، و نیز ر. ک به: الشیخ محمد حسین المظفر، تاریخ الشیعة، قم، مکتبة بصیرتی، صفحات: ۶۲، ۷۸،

شهر تو هستند موظفید بر اساس نامه مزبور عمل کنید.

ابراهیم بن عبده این نامه مرا برای همه بخواند تا جای سؤال و ابهامی باقی نماند... درود و رحمت فراوان خدا بر ابراهیم بن عبده و بر تو و همه پیروان ما باد! همه کسانی که از پیروان من و از مردم شهر تو و این نامه را بخوانند و کسانی که در آن ناحیه منحرف نشده‌اند، باید حقوق مالی ما را به ابراهیم بن عبده پردازند و او نیز باید آن را به «رازی»^(۱) یا به کسی که وی معرفی کند، تحویل بدهد، و این دستور من است...»^(۲).

از این نامه، علاوه بر موضوع جمع آوری وجوه مالی شیعیان که اهمیت بسزایی در تقویت و تحکیم وضع اقتصادی جبهه تشیع داشت، استفاده می‌شود که نمایندگان امام دارای سلسله مراتبی بودند و حوزه فعالیت هر کدام از آنان مشخص بود و وجوه جمع آوری شده می‌بایست در نهایت به دست وکیل اصلی برسد و او به امام برساند. یکی دیگر از نمایندگان امام «احمد بن اسحاق بن عبدالله قمی اشعری»، از یاران خاص امام و از شخصیت‌های بزرگ شیعی در قم، بود.

بعضی از دانشمندان علم رجال، از او به عنوان رابط بین قمی‌ها و امام و از جمله اصحاب خاص آن حضرت یاد کرده‌اند^(۳). اما دانشمندان دیگر، او را وکیل و نماینده امام دانسته‌اند^(۴). از روایتی در «بحار الأنوار» استفاده می‌شود که او نماینده امام در موقوفات قم بوده است^(۵).

«محمد بن جریر طبری» می‌نویسد: احمد بن اسحاق قمی اشعری، استاد شیخ صدوق، نماینده امام ابو محمد عسکری بود. وقتی که آن حضرت درگذشت، وکالت

۱ - ظاهراً مقصود، احمد بن اسحاق رازی، یکی از بزرگان شیعیان اهل ری، و یکی دیگر از نمایندگان امام عسکری است. (ر. ک به: حیاة الإمام العسکری، شیخ محمد جواد طوسی، ص ۳۳۲).

۲ - طوسی، اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)، مشهد، دانشگاه مشهد، ص ۵۷۵ - ۵۸۰، حدیث ۱۰۸۸ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، ۱۳۵۹ هـ، ج ۵۰، ص ۲۱۹ - ۲۲۳. این نامه به اختصار در تحف العقول (ص ۴۸۴) نیز آمده است.

۳ - نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشيعة، قم، مکتبة الداوری، ص ۶۶ - شیخ طوسی، الفهرست، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۵۱ هـ، ص ۲۳.

۴ - طوسی، حیاة الإمام العسکری، ص ۳۳۳.

۵ - ج ۵۰، ص ۳۲۳.

حضرت صاحب الزمان را به عهده گرفت. از طرف حضرت نامه‌هایی خطاب به او صادر می‌شد، و او وجوه و حقوق مالی قم و اطراف آن را گردآوری نموده و به امام می‌رساند^(۱). احمد بن اسحاق صد و شصت کیسه طلا و نقره را که از شیعیان قم گرفته بود، به امام تسلیم کرد^(۲) و این، حجم چشمگیر وجوه جمع آوری شده را نشان می‌دهد.

«ابراهیم بن مهزیار» اهوازی، یکی دیگر از وکلای امام بود. اموالی از بیت المال نزد او جمع آوری شده بود و موفق نشده بود به حضرت عسکری علیه السلام تحویل دهد. پس از شهادت امام، هنگامی که ابراهیم بیمار شد، به فرزندش محمد وصیت کرد که آن اموال را به محضر حضرت صاحب الزمان برساند. او نیز این مأموریت را انجام داد و به جای پدرش به نمایندگی امام دوازدهم منصوب گردید^(۳).
در رأس سلسله مراتب وکلای امام، «محمد بن عثمان عُمَری» قرار داشت که وکلای دیگر، به وسیله او با امام در ارتباط بودند. آنان نوعاً اموال و وجوه جمع آوری شده را به وی تحویل می‌دادند و او به محضر امام می‌رساند^(۴).

اقدامات سرّی سیاسی

امام عسکری علیه السلام بر رغم تمامی محدودیتها و کنترلهایی که از طرف دستگاه خلافت به عمل می‌آمد، یک سلسله اقدامات سرّی سیاسی را رهبری می‌کرد که با گزینش شیوه‌های بسیار ظریف پنهان‌کاری، از چشم بیدار و مراقب جاسوسان دربار، بدور می‌ماند. در این زمینه نمونه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که ذیلاً موردی از

۱ - دلائل الأمامة، الطبعة الثالثة، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۲۷۲.

۲ - طبرسی، الإحتجاج، نجف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۰، ص ۲۵۷.

۳ - شیخ مفید، الإرشاد، قم، مكتبة بصیرتی، ص ۳۵۱ - طبرسی، الإعلام الوری، الطبعة الثالثة، تهران، دارالکتب الإسلامية، ص ۴۴۵ - تستری، شیخ محمد تقی، قاموس الرجال، الطبعة الثالثة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين، ج ۱، ص ۳۱۶ - کلینی، اصول کافی، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۸۱ هـ ق، ج ۱، ص ۵۱۸.

۴ - طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸ هـ ش، ص ۵۴۲، حدیث ۱۰۱۵ - تستری، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۱۵. عمري بعدها به وکالت از طرف حضرت صاحب الزمان - ع - منصوب گردید.

نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

«عثمان بن سعید عمری» که از نزدیکترین و صمیمی‌ترین یاران امام بود^(۱)، زیر پوشش روغن فروشی فعالیت می‌کرد. شیعیان و پیروان حضرت عسکری علیه السلام اموال و جوهری را که می‌خواستند به امام تحویل دهند، به او می‌رساندند و او آنها را در ظرفها و مشکهای روغن قرار داده و به حضور امام می‌رساند^(۲).

حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان

یکی دیگر از موضعگیریهای امام عسکری علیه السلام حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان، بویژه از یاران خاص و نزدیک آن حضرت، بود. با یک مطالعه در زندگانی آن حضرت، این مطلب بخوبی آشکار می‌شود که گاهی برخی از یاران امام، از تنگنای مالی، در محضر امام شکوه می‌کردند و حضرت، گرفتاری مالی آنان را برطرف می‌ساخت و گاه حتی پیش از آنکه اظهار کنند، امام مشکل آنان را برطرف می‌کرد. این اقدام امام مانع از آن می‌شد که آنان زیر فشار مالی، جذب دستگاه حکومت ستمگر عباسی شوند.

تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه

از جالبترین اقدامات سیاسی امام عسکری علیه السلام تقویت و توجیه سیاسی رجال مهم شیعه در برابر فشارها و سختیهای مبارزات سیاسی، در جهت حمایت از آرمانهای بلند تشیع بود. از آنجا که شخصیت‌های بزرگ شیعه در فشار بیشتری بودند، امام به تناسب مورد، هر یک از آنان را به نحوی دلگرم و راهنمایی می‌کرد و روحیه آنان را بالا می‌برد تا میزان تحمل و صبر و آگاهی آنان در برابر فشارها، تنگناها و فقر و تنگدستیها فزونی یابد و بتوانند مسئولیت بزرگ اجتماعی و سیاسی و وظایف دینی خود را بخوبی انجام دهند.

۱ - عثمان بن سعید بعدها به افتخار نمایندگی امام دوازدهم در غیبت صغری نائل گردید.

۲ - شیخ طوسی، الغیبة، تهران، مکتبة نینوی الحدیثة، ص ۲۱۴ - حاج شیخ عباس قمی، سفینة البحار،

تهران، کتابخانه سنائی، جلد ۲، ص ۱۵۸.

«محمد بن حسن بن میمون» می‌گوید: نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق علیه السلام نفرموده که: فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است، و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام در پاسخ نوشت:

هرگاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنها را به فقر گرفتار می‌کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در می‌گذرد. همچنان که پیش خود گفته‌ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می‌شوند. هر کس ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقریب به خدا) با ما است، و کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت^(۱).

نمونه دیگر در این زمینه نامه‌ای است که امام عسکری علیه السلام به «علی بن حسین بن بابویه قمی»، یکی از فقهای بزرگ شیعه، نوشته است. امام در این نامه پس از ذکر یک سلسله توصیه‌ها و رهنمودهای لازم، چنین یادآوری می‌کند: صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندانم (امام دوازدهم) ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

ای بزرگمرد و مورد اعتماد و فقیه من! صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده! زمین از آن خداست و هر کسی از بندگان را که بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می‌دهد. فرجام نیکو، تنها از آن پرهیزگاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد!^(۲)

۱ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۵ - علی بن عیسی الیربلی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۳، ۲۱۱.

۲ - ابن شهر آشوب، همان کتاب، ج ۴، ص ۴۲۵ - حاج شیخ عباس قمی، الأنوار البهیة، مشهد، کتابفروشی

استفاده گسترده از آگاهی غیبی

می‌دانیم که امامان، در پرتو ارتباط با پروردگار جهان، از آگاهی غیبی برخوردار بودند و در مواردی که اساس حقانیت اسلام یا مصالح عالی امت اسلامی (همچون مشروعیت امامت آنان) در معرض خطر قرار می‌گرفت، از این آگاهی به صورت «ابزار» هدایت استفاده می‌کردند. پیشگوییها و گزارشهای غیبی امامان، بخش مهمی از زندگینامه آنان را تشکیل می‌دهد، اما با یک مطالعه در زندگانی امام عسکری چنین به نظر می‌رسد که: آن حضرت بیش از امامان دیگر آگاهی غیبی خود را آشکار می‌ساخته است.

بر اساس تحقیق یکی از دانشمندان معاصر، از کرامات و گزارشهای غیبی و اقدامات خارق العاده امام عسکری علیه السلام، «قطب راوندی» در کتاب «خرائج» جمعاً چهل مورد، «سید بحرانی» در «مدینه المعاجز» صد و سی و چهار مورد، «شیخ حر عاملی» در «اثبات الهداة» صد و شش مورد، و «علامه مجلسی» در «بحار الأنوار» هشتاد و یک مورد را ثبت کرده‌اند^(۱) و این، بخوبی روشنگر فزونی بروز کرامات و گزارشهای غیبی از ناحیه آن حضرت می‌باشد.

آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت

از آنجا که غائب شدن امام و رهبر هر جمعیت، یک حادثه غیر طبیعی و نامأنوس است و باور کردن آن و نیز تحمل مشکلات ناشی از آن برای نوع مردم دشوار

۱ - جعفری، ص ۱۶۱ - تممة المنتهی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ ق، ص ۲۹۹ با اندکی اختلاف در الفاظ.

با توجه به این که شهادت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ و درگذشت علی بن حسین بابویه در سال ۳۲۹ یعنی ۶۹ سال پس از شهادت حضرت عسکری رخ داده، برخی، نگارش چنین نامه‌ای را با عناوینی مانند: بزرگمرد و فقیه و مورد اعتماد من، از طرف امام به وی که در آن زمان جوانی بیست ساله بوده، بعید شمرده‌اند، مگر آنکه بگوییم: وی در عین جوانی از نظر فضیلت و شخصیت معنوی در چنان رتبه والایی قرار داشته که شایسته ذکر چنین القابی بوده است (تاریخ الغیبة الصغری، محمد صدر، الطبعة الأولى، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۲ هـ ق، ص ۱۹۶).

۱ - طبسی، شیخ محمد جواد، حیاة الإمام العسکری، الطبعة الأولى، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۱۲۱.

می‌باشد، پیامبر اسلام و امامان پیشین بتدریج مردم را با این موضوع آشنا ساخته و افکار را برای پذیرش آن آماده می‌کردند.

این تلاش در عصر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام که زمان غیبت نزدیک می‌شد، به صورت محسوستری به چشم می‌خورد. چنانکه در زندگانی امام هادی دیدیم، آن حضرت اقدامات خود را نوعاً توسط نمایندگان انجام می‌داد و کمتر شخصاً با افراد تماس می‌گرفت.

این معنا در زمان امام عسکری علیه السلام جلوه بیشتری یافت؛ زیرا امام از یک طرف، با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی علیه السلام او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می‌داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز بروز محدودتر و کمتر می‌شد، به طوری که حتی در خود شهر سامراء به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می‌داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده می‌ساخت، و چنانکه خواهیم دید این همان روشی است که بعداً امام دوازدهم در زمان غیبت صغری در پیش گرفت و شیعیان را بتدریج برای دوران غیبت کبری آماده ساخت.

اشاره کردیم که گاهی برخی از شیعیان خاص، موفق به دیدار حضرت مهدی علیه السلام می‌شدند، اینک در اینجا به عنوان نمونه یک مورد از این دیدارها را می‌آوریم:

پیشگویی غیبت مهدی علیه السلام

«احمد بن اسحاق»، یکی از یاران خاص و گرانقدر امام عسکری علیه السلام می‌گوید: به حضور امام عسکری علیه السلام رسیدم می‌خواستم درباره امام بعد از او بپرسم، حضرت پیش از سؤال من فرمود:

«ای «احمد بن اسحاق»! خداوند از زمانی که آدم را آفریده تا روز رستاخیز، هرگز زمین را از «حجت» خالی نگذاشته و نمی‌گذارد. خداوند از برکت وجود «حجت» خود در زمین، بلا را از مردم جهان دفع می‌کند و باران می‌فرستد و برکات نهفته در دل زمین را آشکار می‌سازد.»

عرض کردم: پیشوا و امام بعد از شما کیست؟ حضرت به سرعت برخاست و به اطاق دیگر رفت و طولی نکشید که برگشت، در حالی که پسر بچه‌ای را که حدود سه سال داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده می‌درخشید به دوش گرفته بود. فرمود: «احمد بن اسحاق! اگر پیش خدا و امامان محترم نبودی، این پسر را به تو نشان نمی‌دادم، او همانم و هم کنیه رسول خداست، زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد. او در میان این امت (از نظر طول غیبت) همچون «خضر» و «ذوالقرنین» است، او غیبتی خواهد داشت که (در اثر طولانی بودن آن) بسیاری به شک خواهند افتاد و تنها کسانی که خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته و توفیق دعا جهت تعجیل قیام و ظهور او می‌بخشد، از گمراهی نجات می‌یابند...»^(۱)

شهادت امام عسکری علیه السلام و توطئه‌های بی‌ثمر خلیفه معتمد عباسی

معتمد عباسی که همواره از محبوبیت و نفوذ معنوی امام در جامعه نگران بود، چون دید توجه مردم به امام روز به روز بیشتر می‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثیر معکوس دارد، سرانجام به همان شیوه مزورانه دیرینه متوسل شد و امام را پنهانی مسموم ساخت.

دانشمند نامدار جهان تشیع، «طبرسی» می‌نویسد: بسیاری از دانشمندان ما گفته‌اند: امام عسکری علیه السلام - بر اثر مسمومیت به شهادت رسید، چنانکه پدرش و جدش و همه امامان، با شهادت از دنیا رفته‌اند.^(۲) «کفعمی» دانشمند معروف شیعه، می‌گوید: او را «معتمد» مسموم ساخت^(۳) و «محمد بن جریر بن رستم»، از دانشمندان شیعی در قرن چهارم، معتقد است که: امام عسکری علیه السلام در اثر مسمومیت به درجه شهادت رسید.^(۴) یکی از نشانه‌های شهادت امام توسط دربار عباسی، تحرکها و تلاشهای

۱ - صدوق، کمال‌الدین، قم، مؤسسه النشر الإسلامی (التابعة) الجماعة المدرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۸۴ (باب ۳۸).

۲ - اعلام‌الوری، الطبعة الثالثة، دارالکتب الإسلامیة، ص ۳۶۷.

۳ - حاج شیخ عباس قمی، الانوار البهیة، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۶۲.

۴ - دلائل الإمامة، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ هـ. ق، ص ۲۲۳.

فوق العاده‌ای بود که معتمد عباسی در روزهای مسمومیت و شهادت امام، برای عادی جلوه دادن مرگ آن حضرت از خود نشان داد.

«ابن صباغ مالکی»، یکی از دانشمندان اهل سنت، از قول «عبیدالله بن خاقان»، یکی از درباریان عباسی (که از احترام او نسبت به امام یاد کردیم) می‌نویسد:

هنگام درگذشت ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام معتمد، خلیفه عباسی حال مخصوصی پیدا کرد که ما از آن شگفت زده شدیم و فکر نمی‌کردیم چنین حالی در او (که خلیفه وقت بود و قدرت را در دست داشت) دیده شود. وقتی «ابو محمد» (امام عسکری) رنجور شد، پنج نفر از اطرافیان خاص خلیفه که همه از فقیهان درباری بودند، به خانه او گسیل شدند. معتمد به آنان دستور داد در خانه ابو محمد بمانند و هرچه روی می‌دهد به او گزارش کنند، نیز عده‌ای را به عنوان پرستار فرستاد تا ملازم او باشند، و همچنین به «قاضی بن بختیار» فرمان داد ده نفر از معتمدین را انتخاب کند و به خانه ابو محمد بفرستد و آنان هر صبح و شام نزد او بروند و حال او را زیر نظر بگیرند. دو یا سه روز بعد به خلیفه خبر دادند حال ابو محمد سخت‌تر شده و بعید است بهتر شود. خلیفه دستور داد شب و روز ملازم خانه او باشند و آنان پیوسته ملازم خانه آن بزرگوار بودند تا پس از چند روزی رحلت فرمود. وقتی خبر درگذشت آن حضرت پخش شد، سامراء به حرکت درآمد و سراپا فریاد و ناله گردید و بازارها تعطیل و مغازه‌ها بسته شد. بنی‌هاشم، دیوانیان، امرای لشکر، قاضیان شهر، شعراء، شهود و گواهان و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند، سامراء در آن روز یادآور صحنه قیامت بود.

وقتی جنازه آماده دفن شد، خلیفه برادر خود، «عیسی بن متوکل»، را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز بگذارد. هنگامی که جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت را باز کرد. و به علویان و عباسیان و قاضیان و نویسندگان و شهود نشان داد و گفت: این «ابو محمد عسکری» است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان

از خدمتگزاران خلیفه نیز شاهد بوده‌اند!! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند، و فرمان داد برای دفن ببرند...»^(۱)

البته این نماز جنبه تشریفاتی داشت و طرحی بود که رژیم حاکم برای لوٹ کردن ماجرای شهادت امام ریخته بود و چنانکه در میان دانشمندان شیعه مشهور است، حضرت مهدی - عج - به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش، امام عسکری علیه السلام نماز گزارد.^(۲)

تلاش مذبحخانه جعفر کذاب

«ابوالادیان» می‌گوید: من از خدمتگزاران امام عسکری علیه السلام بودم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردیم. در مرضی که امام با آن از دنیا رفت، به خدمتش رسیدم. حضرت نامه‌هایی نوشت و فرمود: اینها را به «مدائن» می‌بری، پانزده روز در سامراء نخواهی بود، روز پانزدهم که داخل شهر شدی، خواهی دید که از خانه من ناله و شیون بلند است و جسد مرا در محل غسل گذاشته‌اند.

گفتم: سرور من! اگر چنین شود، امام بعد از شما کیست؟ فرمود هر کس بر جنازه من نماز گزارد، قائم بعد از من او است. گفتم: نشانه دیگری بفرمایید. فرمود: هر کس از آنچه در میان همیان (کمر بند) است خبر دهد، او امام بعد از من است. هیبت و عظمت امام مانع شد که بپرسم: مقصود از آنچه در همیان است چیست؟

من نامه‌های آن حضرت را به «مدائن» بردم و جواب آنها را گرفته و روز پانزدهم وارد سامراء شدم، دیدم همان طور که امام فرموده بود، از خانه امام صدای ناله بلند

۱ - الفصول المهمة، چاپ قدیم، ص ۳۰۷ - ۳۰۸. این قضیه را مرحوم شیخ مفید در ارشاد و فتال نیشابوری در روضة الواعظین و طبری در اعلام الوری و علی بن عیسی الاربلی از قول احمد پسر عبیدالله بن خاقان نقل کرده‌اند. این گزارش نشان می‌دهد که امام در جامعه چه موقعیتی داشته و حکومت عباسی چرا نگران بوده است و نیز روشن می‌کند که خلیفه از برملا شدن مسمومیت و قتل امام تا چه حد وحشت داشته است و لذا با زمینه‌سازی قبلی کوشیده است شهادت امام را مرگ طبیعی قلمداد کند!

۲ - صدوق، کمال‌الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، (التابعة) لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۵ ه. ق، باب ۴۳، ص ۴۷۵ - مجلسی، بجارالانوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلامية، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵۰، ص ۳۳۲ - ۳۳۳.

است. نیز دیدم برادرش «جعفر» (کذاب) در کنار خانه آن حضرت نشسته و گروهی از شیعیان، اطراف او را گرفته به وی تسلیت، و به امامتش تبریک می گویند (!!)

من از این جریان یکه خوردم و با خود گفتم: اگر جعفر امام باشد، پس وضع امامت عوض شده است، زیرا من با چشم خود دیده بودم که جعفر شراب می خورد و قمار بازی می کرد و اهل تار و طنبور بود. من هم جلو رفته و رحلت برادرش را تسلیت و امامتش را تبریک گفتم، ولی از من چیزی نپرسید!

در این هنگام «عقید»، خادم خانه امام، بیرون آمد و به جعفر گفت: جنازه برادرت را کفن کردند، بیایید نماز بخوانید. جعفر وارد خانه شد. شیعیان در اطراف او بودند. «سمان»^(۱) و «حسن بن علی» معروف به «سلمه» پیشاپیش آنها قرار داشتند.

وقتی که به حیاط خانه وارد شدیم، جنازه «امام عسکری علیه السلام» را کفن کرده و در تابوت گذاشته بودند. جعفر پیش رفت تا بر جنازه امام نماز گزارد. وقتی که خواست تکبیر نماز را بگوید، ناگاه کودکی گندمگون و سیاه موی که دندانهای پیشینش قدری با هم فاصله داشت، بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را کنار کشید و گفت: عموا! کنار برو، من باید بر پدرم نماز بخوانم. جعفر، در حالی که قیافه اش دگرگون شده بود، کنار رفت. آن کودک بر جنازه امام نماز خواند و حضرت را در خانه خود در کنار قبر پدرش امام هادی دفن کردند.

بعد همان کودک رو به من کرد و گفت: ای مرد بصری! جواب نامه ها را که همراه تو است بده! جواب نامه ها را به وی دادم و با خود گفتم: این دو نشانه (نماز بر جنازه، و خواستن جواب نامه ها)، حالا فقط همیان مانده. آنگاه پیش جعفر آمدم و دیدم سر و صدایش بلند است. «حاجز و شاء» که حاضر بود به جعفر گفت: آن کودک کی بود؟! او می خواست با این سؤال جعفر را (که بیخود ادعای امامی می کرد) محکوم کند. جعفر گفت: والله تا به حال او را ندیده ام و نمی شناسم!

در آنجا نشسته بودیم که گروهی از اهل «قم» آمدند و از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند، و چون دانستند که امام رحلت فرموده است، گفتند: جانشین امام کیست؟

۱ - مقصود، عثمان بن سعید عمّری از یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام است که به مناسبت شغلش که روغن فروشی بود، به سمان (= روغن فروش) معروف شده بود.

حاضران جعفر را نشان دادند. آنها به جعفر سلام کرده تسلیت و تهنیت گفتند و اظهار داشتند: نامه‌ها و پول‌هایی آورده‌ایم، بفرمایید: نامه‌ها را چه کسانی نوشته‌اند و پول‌ها چقدر است؟ جعفر از این سؤال برآشفست و برخاست و در حالی که گرد جامه‌های خود را پاک می‌کرد، گفت: اینها از ما انتظار دارند علم غیب بدانیم!! در این میان خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه‌ها از فلان کس و فلان کس است و در میان هزار دینار است که ده تا از آنها را آب طلا داده‌اند.

نمایندگان مردم قم نامه‌ها و همیان را تحویل داده و به خادم گفتند: هر کس تو را برای گرفتن همیان فرستاده، او امام است...^(۱)

تلاش‌های بی‌ثمر معتمد عباسی در یافتن فرزند امام عسکری علیه السلام

«معتمد» عباسی که با شهادت امام عسکری علیه السلام به خیال خام خویش، به مقصد و مراد خود رسیده بود، تصور می‌کرد دیگر خطری سر راه حکومت خودکامه وی وجود ندارد، ولی برای اطمینان خاطر خود دست به اعمال دیگری زد که نشانه جاه‌طلبی و عمق نگرانی او از ناحیه فرزند امام بود. او به عده‌ای مأموریت داد که وارد منزل امام شوند و اثاثیه حضرت را کاملاً بازرسی کرده آنها را مهر و موم نمایند.

از طرف دیگر، چون شنیده بود که از حضرت عسکری علیه السلام فرزند وی باقی مانده، در صدد یافتن او برآمد و دستور داد عده‌ای از قابله‌ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه نمایند و اگر آثار حملی در آنان مشاهده شد، گزارش کنند. نقل شده است که یکی از قابله‌ها به کنیزی ظنین شد و از ظرف خلیفه دستور داده شد که آن کنیز را در محلی تحت نظر قرار بدهند و «نحریر» (یکی از درباریان، و پیشکار مخصوص خلیفه) همراه عده‌ای از زنان مراقب حال او باشند تا صدق و کذب گزارش معلوم گردد^(۲). مدت دو سال آن کنیز تحت نظر بود ولی سرانجام اثری از حمل ظاهر نشد و کذب

۱ - صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الإسلامی (التابعة) لجماعة المدرسين بقم، ۱۴۰۵ هـ ق، ص

۴۷۵.

۳۲ و ۴ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ ق، ج ۱، ص ۵۰۵ - مجلسی، بحار الأنوار،

ط ۲، تهران، المکتبه الإسلامیة، ۱۳۹۵ هـ ق، ج ۵۰، ص ۳۲۹.

گزارش روشن گشت! (۱)

در این هنگام معتمد برای آنکه وانمود کند که از امام عسکری علیه السلام فرزندی باقی نمانده، و شیعیان از وجود امام بعدی نومید گردند، دستور داد میراث آن حضرت میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شود (۲)، ولی شیعیان همچنان عقیده داشتند که از امام فرزندی باقی مانده است که امامت را به عهده دارد (۳)، زیرا تعدادی از آنان فرزند خردسال امام را قبلاً دیده بودند (چنانکه نمونه آن را قبلاً گفتیم).

در هر حال فشار و اختناق و انواع محدودیتها در مورد خاندان امام برای یافتن امام دوازدهم همچنان ادامه داشت تا آنکه قیام «یعقوب بن لیث صفاری» در «خراسان»، و مرگ ناگهانی «عبیدالله بن یحیی بن خاقان» و آشوب و فتنه «صاحب الزنج» در «بصره» پیش آمد و دربار عباسی تمام نیروی خود را برای مقابله با این حرکات بسیج کرد و دیگر مجال تعرض و سختگیری در مورد خاندان امام باقی نماند! (۴)

۳ - علی بن عیسی الإربلی، کشف الغمة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۹۹ - فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ط ۱ بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ. ق، ص ۲۷۶.

۴ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۳، تهران، المکتبه الإسلامیة، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۳۱ - محمّد بن جریر بن رستم طبری، ط ۳، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ. ق، ص ۲۲۴ - صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الإسلامی (التابعة) لجماعة المدرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۴۷۵.

در تنظیم و نگارش این بخش از کتاب، علاوه بر مآخذی که در پاورقیها آمده، از منابع یاد شده در زیر استفاده شده است که لازم می‌دانم در اینجا از نویسندگان آنها سپاسگزاری کنم: پیشوای یازدهم حضرت امام حسن عسکری (نشریه مؤسسه در راه حق)، دورنمایی از زندگانی پیشوایان اسلام تألیف استاد آیت الله جعفر سبحانی - خاندان وحی، تألیف حجة الإسلام و المسلمین سید علی اکبر قرشی.

بقية الله الأعظم مهدي موعود

در نگاهی کوتاه

- ۱- امام دوازدهم پیشوای معصوم
- ۲- میلاد آن حضرت ۱۵ شعبان سال (۲۵۵ هـ) بنا بر مشهور، بنقل دیگر (۲۵۶ هـ)
- ۳- محل تولد شهر سامراء
- ۴- ولادت بطور مخفی و غیابی
- ۵- نام آن حضرت همان پیامبر اسلام (م ح م د) از تصریح به این نام نهی شده است.
- ۶- کنیه آن بزرگوار (أبو القاسم)
- ۷- القاب آن حضرت: حجت، قائم خلف صالح، صاحب الزمان، بقية الله، و مشهورترین آنها «مهدی» می باشد.
- ۸- پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام
- ۹- مادر آن حضرت «نرجس» و به نام «ریحانه» «سوسن» و «صیقل» نیز یاد شده است.
- ۱۰- مبدأ امامت در سن پنج سالگی پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ هـ) مدت امامت تا وفات بعد از ظهور
- ۱۱- زندگانی مخفی مدت پنج سال زمان کودکی و ملاقاتهای محدود با افراد مخصوص از اصحاب بوسیله پدر بزرگوارش امام عسکری علیه السلام

- ۱۲- غیبت صغری پس از وفات امام عسگری علیه السلام مدت ۶۹ سال از سال (۲۶۰ هـ) تا سال (۳۲۹) وفات علی بن محمد سمری، چهارمین نایب خاص
- ۱۳- نواب اربعة (نمایندگان چهارگانه)
- ۱- عثمان بن سعید عمری: ابو عمرو (۲۶۰ - احتمالاً تا ۲۶۷) تاریخ وفات مشخص نشده^(۱)
- ۲- محمد بن عثمان بن سعید عمری (۲۶۷ - ۳۰۴) مدت نیابت او حدوداً ۴۰ سال گفته شده
- ۳- حسین بن روح: ابوالقاسم (۳۰۴ - ۳۲۶) مدت نیابت ۲۱ سال
- ۴- علی بن محمد سمری ابوالحسن (۳۲۶ - ۳۲۹) مدت نیابت ۳ سال
- ۱۴- غیبت کبری از سال ۳۲۹ هـ پس از وفات چهارمین نایب خاص تا زمان ظهور
- ۱۵- نواب عام (نمایندگان عام) در زمان غیبت کبری فقهاء جامع الشرائط
- ۱۶- حکومت امام عصر در زمان غیبت حکومت غیابی، حکومت بر دلها، حکومت الهی و عقیدتی و نظارت غیبی، حکومت ولایی، بهترین حکومتها
- ۱۷- غیبت طولانی، عمر طولانی، (۲۶۰ تا سال نگارش ۱۴۲۶ هـ) ۱۱۶۶ سال
- ۱۸- تراحم حکومت‌های مادی در طول زمان غیبت
- ۱۹- شیوع تدریجی ظلم و فساد در اثر تراحم‌ها
- ۲۰- به ستوه آمدن مردم از ظلم و فساد و تبه کاری و بی بند باری و فحشاء
- ۲۱- جنگ‌های خونین پیش از ظهور آن حضرت مانند خروج سفیانی و غیره^(۲)
- ۲۲- علائم ظهور حوادث غیر مترقبه آسمانی و زمینی فوق‌العاده مانند صیحه آسمانی و خسف زمینی و زلزله‌های شدید
- ۲۳- ظهور آن حضرت در مکه معظمه
- ۲۴- حکومت عدل مطلق به دست شخص آن حضرت به مدت هفت الی ده سال تعیین شده است.

۱- اعیان الشیعة ۲ ص ۴۷ پاورقی

۲- در اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۸۱ - ۶۹ حادثه مهم از علائم ظهور بیان نموده که قسمتی از آنها جنگ‌های خونین و قسمتی حوادث و پیشامدهای تکوینی آسمانی و زمینی است.

۲۵- ادامه نظام حکومت عدل مطلق پس از وفات آن حضرت بوسیله امامان معصوم علیهم السلام (رجعت امامان) یا بوسیله اولیاء صالحین تا نهایت حیات بشر و قال تعالی: و نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین.^(۱)

شناخت مختصری از زندگانی امام مهدی علیه السلام^(۲)

دوازدهمین پیشوای معصوم، حضرت حجة بن الحسن المهدی، امام زمان نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر «سامراء» دیده به جهان گشود^(۳). او همان پیامبر اسلام (م ح م د) و هم کنیه آن حضرت (ابوالقاسم) است^(۴). ولی پیشوایان معصوم از ذکر نام اصلی او نهی فرموده‌اند^(۵).

۱- القصص ۵- ۲۸.

۲- درباره شناخت آن حضرت در صفحات گذشته مطالبی به نگارش درآمده است ولی تکرار آن شاید خالی از اضافات و نکاتی نبوده باشد.

۳- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۶- فتال نیشابوری، روضة الواعظین، الطبعة الأولى، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ ق، ص ۲۹۲- کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ ق، ج ۱، ص ۵۱۴- طوسی، الغیبة، تهران، مکتبه نیوی الحدیث، ص ۱۴۱- طبرسی، اعلام الوری، الطبعة الثالثة، تهران، دار المکتب الإسلامیة، ص ۴۱۸- ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ط قدیم (بی تا)، ص ۳۱۰. در بعضی از مآخذ، تاریخ تولد حضرت، سال ۲۵۶ هجری ضبط شده است (صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسة النشر الإسلامی (التابعة) لجماعة المدرسین بقم المشرفة، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۴۳۲- طوسی، الغیبة، ص ۱۳۹ و ۱۴۷) و در برخی دیگر، سال ۱۲۵۸ (علی بن عیسی ایربلی، کشف الغمة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ ق، ج ۳، ص ۲۲۷- ابن ابی الثلج بغدادی، تاریخ الأئمة، قم، مکتبه بصیرتی (ضمن مجموعه نفیسه)، ص ۱۵) ذکر شده است و ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آن را در سال ۲۵۷ می‌داند (دلائل الإمامة، الطبعة الثالثة، قم، منشورات الرضی، ص ۲۷۱ و ۲۷۲).

۴- شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۴۶- طبرسی، همان کتاب، ص ۴۱۷- ایربلی، همان کتاب، ص ۲۲۷- ابن صباغ، همان کتاب، ص ۳۱۰.

۵- صدوق، همان کتاب، ص ۶۴۸- کلینی، همان کتاب، ص ۳۳۲- مجلسی- بحار الأنوار، تهران، المکتبه الإسلامیة، ۱۳۹۳ هـ ق، ج ۵۱، ص ۳۱-۳۴. ولی آیا نهی ائمه از ذکر نام مخصوص آن حضرت، یک اقدام سیاسی مقطعی و مربوط به دوران غیبت صغری بوده یا اینکه حرمت ذکر نام آن حضرت تا هنگام ظهور و قیامش باقی است؟ در میان علمای شیعه مورد اختلاف است (ر.ک به: حاج میرزا حسین طبرسی نوری، النجم الثاقب، تهران، انتشارات علمیة اسلامیة، باب ۲، ص ۴۸ و ۴۹).

از جمله القاب آن حضرت، حجت، قائم، خلف صالح، صاحب الزمان^(۱)، بقیة الله است^(۲) و مشهورترین آنها «مهدی» می باشد^(۳).

پدرش، پیشوای یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و مادرش، بانوی گرامی «نرجس» است^(۴) که بنام «ریحانه»، «سوسن» و «صقیل» نیز از او یاد شده است^(۵). میزان فضیلت و معنویت نرجس خاتون تا آن حد، والا بود که «حکیمه» خواهر امام هادی علیه السلام که خود از بانوان عالیقدر خاندان امامت بود، او را سرآمد و سرور خاندان خویش، و خود را خدمتگزار او می نامید^(۶).

حضرت مهدی دو دوره غیبت داشت: یکی کوتاه مدّت (غیبت صغری) و دیگری دراز مدّت (غیبت کبری). اولی، از هنگام تولد تا پایان دوره نیابت خاصّه ادامه داشته و دوّمی، با پایان دوره نخست آغاز شد و تا هنگام ظهور و قیام آن حضرت طول خواهد کشید^(۷).

۱ - طبرسی، همان کتاب، ص ۴۱۸ - ابن صباغ، همان کتاب، ص ۳۱۰.

۲ - مسعودی، اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۴ هـ ق، ص ۲۴۸.

۳ - ابن صباغ، همان کتاب، ص ۳۱۰.

۴ - شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۴۶ - صدوق، همان کتاب، ص ۴۳۲ - طبرسی، همان کتاب، ص ۴۱۸ -

مسعودی، همان کتاب، ص ۲۴۸ - قتال نیشابوری، همان کتاب، ص ۲۸۳ - طوسی، همان کتاب، ص ۱۴۳ - محمدبن جریربن رستم طبرسی، همان کتاب، ص ۲۶۸ - ابن صباغ، همان کتاب، ص ۳۱۰.

۵ - صدوق، همان کتاب، ص ۴۳۲ و ر. ک به: روضة الواعظین، ص ۲۹۲. برخی از محققان معاصر، احتمال داده اند که نام او همان نرجس باشد، و اسامی دیگر به جز صقیل را بانوی پیشین او حکیمه دختر امام جواد علیه السلام به وی داده باشد (بنا بر روایاتی، او قبلاً کنیز حکیمه بوده است). مردم آن زمان کنیزان خویش را برای خوشامدگویی، به اسامی گوناگون می خواندند و نرجس، ریحانه و سوسن همه اسامی گلها هستند (دکتر حسین جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۱۱۴).

۶ - قتال نیشابوری، همان کتاب، ص ۲۸۳ - صدوق، همان کتاب، ص ۴۲۷ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۱،

ص ۱۲.

۷ - شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۴۶.

تولد حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

اعتقاد به موضوع مهدویت اختصاص به شیعه ندارد، بلکه بر اساس روایات فراوانی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده، علمای اهل سنت نیز این موضوع را قبول دارند. منتها آنها نوعاً تولد حضرت مهدی را انکار می‌کنند و می‌گویند: شخصیتی که پیامبر اسلام از قیام او (پس از غیبت) خبر داده، هنوز متولد نشده است و در آینده تولد خواهد یافت! (۱)

با این حال تعداد قابل توجهی از مورخان و محدثان اهل سنت، تولد آن حضرت را در کتب خود ذکر کرده و آن را یک واقعیت دانسته‌اند. بعضی از پژوهشگران بیش از صد نفر از آنان را معرفی کرده‌اند (۲).

دیدار حضرت مهدی علیه السلام

از آنجا که حکومت ستمگر عباسی، به منظور دستیابی به فرزند آن حضرت و کشتن او، خانه امام را سخت تحت کنترل و مراقبت قرار داده بود، تولد حضرت مهدی علیه السلام بر اساس طرح دقیق و منظمی که پیشاپیش، از سوی امام در این مورد ریخته

۱ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م، ج ۷، ص ۹۴ و ج ۱۰، ص ۹۶.

۲ - فقیه ایمانی، مهدی، مهدی منتظر در نهج البلاغه، اصفهان، کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۲۳، ۳۹.

تعدادی از این منابع که در دسترس نگارنده است و تولد حضرت مهدی به صراحت در آنها بیان شده، به قرار زیر است:

ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ط ۲، قاهره، ۱۳۸۵ هـ ق، ص ۲۰۸ - شبراوی، الإتحاف بحب الأشراف، ط ۲، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۱۷۹ - محمد امین بغدادی سویدی، سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب، بیروت دار صعب، ص ۷۸ - مؤمن شبلنجی، نور الأبصار، قاهره، مكتبة المشهد الحسینی، ص ۱۶۸ - شیخ محمد صبان، اسعاف الراغبین، (در حاشیة نور الأبصار)، ص ۱۴۱ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۲۷۴ (حوادث سال ۲۶۰) - حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۲۰۷ - الأئمة الإثنی عشر، قم، منشورات الرضی، ص ۱۱۷ - ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، (بی تا)، ص ۳۱۰ - شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع المودة، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ج ۳، ص ۳۶ - مهدی پیشوائی، سیره پیشوایان، ص ۶۶۷.

شده بود، کاملاً به صورت مخفی و دور از چشم مردم (و حتی شیعیان) صورت گرفت.

گزارش بانو حکیمه درباره ولادت امام عصر علیه السلام

مستندترین گزارش در این زمینه، از طرف «حکیمه» عمه حضرت عسکری علیه السلام رسیده که از نزدیک شاهد تولد حضرت مهدی علیه السلام بوده است. اما باید توجه داشت که این پنهان کاری به آن معنا نیست که بعدها یعنی در مدت ۵-۶ سال آغاز عمر او، که امام یازدهم در حال حیات بود، کسی آن بزرگوار را ندیده بود، بلکه - چنانکه یک نمونه از آن را در زندگانی حضرت عسکری علیه السلام نوشتیم - افراد خاصی از شیعیان در فرصتهای مناسب و گوناگون به دیدار آن حضرت نائل می شدند تا به تولد و وجود وی یقین حاصل کنند و در موقع لزوم به شیعیان دیگر اطلاع دهند.

دیدار چهل نفر از اصحاب امام عسکری علیه السلام

دانشمندان ما جریان این دیدارها را به صورت گسترده گزارش کرده اند^(۱)، ولی شاید مهمترین آنها دیدار چهل تن از اصحاب امام عسکری علیه السلام با آن حضرت باشد که تفصیل آن بدین قرار بوده است:

«حسن بن ایوب بن نوح»^(۲) می گوید:

ما برای پرسش درباره امام بعدی، به محضر امام عسکری علیه السلام رفتیم. در مجلس آن حضرت چهل نفر حضور داشتند. عثمان بن سعید عمری [یکی از وکلای بعدی امام زمان] بپا خاست و عرض کرد: می خواهم از موضوعی سؤال کنم که درباره آن از من داناتری.

امام فرمود: بنشین. عثمان با ناراحتی خواست از مجلس خارج شود. حضرت فرمود: هیچ کس از مجلس بیرون نرود. کسی بیرون نرفت و مدتی گذشت. در این

۱ - صدوق، همان کتاب، ص ۴۳۴ - ۴۷۸. شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۵۰ و ۳۵۱ - شیخ سلیمان

قندوزی، منابع المودة، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ج ۳، ص ۱۲۳ - ۱۲۵.

۲ - ایوب بن نوح یکی از وکلای حضرت هادی علیه السلام بوده است.

هنگام، امام، عثمان را صدا کرد. او بپا خاست. حضرت فرمود: می خواهید به شما بگویم که برای چه به اینجا آمده اید؟ همه گفتند: بفرمایید. فرمود: برای این به اینجا آمده اید که از حجت و امام پس از من برسید. گفتند: بلی. در این هنگام پسری نورانی همچون پاره ماه که شبیه ترین مردم به امام عسکری علیه السلام بود، وارد مجلس شد. حضرت با اشاره به او فرمود:

«این، امام شما بعد از من و جانشین من در میان شما است. فرمان او را اطاعت کنید و پس از من اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و دینتان تباه می گردد...»^(۱).

علل سیاسی - اجتماعی غیبت

شکی نیست که رهبری پیشوایان الهی به منظور هدایت مردم به سر منزل کمال مطلوب است و این امر در صورتی میسر است که آنها آمادگی بهره برداری از این هدایت الهی را داشته باشند. اگر چنین زمینه مساعدی در مردم وجود نداشته باشد، حضور پیشوایان آسمانی در بین مردم ثمری نخواهد داشت.

متأسفانه فشارها و تضییقاتی که بویژه از زمان امام جواد علیه السلام به بعد بر امامان وارد شد، و محدودیتهای فوق العاده ای که برقرار گردید - به طوری که فعالیت های امام یازدهم و دوازدهم را به حداقل رسانید - نشان داد که زمینه مساعد جهت بهره مندی از هدایتها و راهبریهای امامان در جامعه (در حد نصاب لازم) وجود ندارد. ازینرو حکمت الهی اقتضا کرد که پیشوای دوازدهم، غیبت اختیار کند تا موقعی که آمادگی لازم در جامعه به وجود آید.

البته همه اسرار غیبت بر ما روشن نیست ولی شاید نکته ای که گفتیم رمز اساسی غیبت باشد. در روایات ما، در زمینه علل و اسباب غیبت، روی سه موضوع تکیه شده است:

۱ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۰۴ و ر. ک به: صدوق، همان کتاب، ص ۴۳۵ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۱، ص ۳۴۶ - شیخ سلیمان قندوزی، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۲۳ - (آیت الله) صافی، لطف الله، منتخب الأثر، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۳ ه ق، ص ۳۵۵.

الف - آزمایش مردم

چنانکه می‌دانیم یکی از سنتهای ثابت الهی، آزمایش بندگان و انتخاب صالحان و گزینش پاکان است. صحنه زندگی همواره صحنه آزمایش است تا بندگان از این راه در پرتو ایمان و صبر و تسلیم خویش در پیروی از اوامر خداوند تربیت یافته و به کمال برسند و استعدادهاى نهفته آنان شکوفا گردد.

در اثر غیبت حضرت مهدی، مردم آزمایش می‌شوند: گروهی که ایمان استواری ندارند، باطنشان ظاهر می‌شود و دستخوش شک و تردید می‌گردند و کسانی که ایمان در اعماق قلبشان ریشه دوانده است، به سبب انتظار ظهور آن حضرت و ایستادگی در برابر شدائد، پخته‌تر و شایسته‌تر می‌گردند و به درجات بلندی از اجر و پاداش الهی نائل می‌گردند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «هنگامی که پنجمین فرزندم غایب شد، مواظب دین خود باشید، مبادا کسی شما را از دین خارج کند. او ناگزیر غیبتی خواهد داشت، به طوری که گروهی از مؤمنان از عقیده خویش برمی‌گردند. خداوند به وسیله غیبت، بندگان خویش را آزمایش می‌کند...»^(۱)

از سخنان پیشوایان اسلام برمی‌آید که آزمایش به وسیله غیبت حضرت مهدی، از سخت‌ترین آزمایشهای الهی است^(۲). و این سختی از دو جهت است:

۱- از جهت اصل غیبت، که چون بسیار طولانی می‌شود بسیاری از مردم دستخوش شک و تردید می‌گردند. برخی در اصل تولد و برخی دیگر در دوام عمر آن حضرت شک می‌کنند و جز افراد آزموده و مخلص و دارای شناخت عمیق، کسی بر ایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقی نمی‌ماند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ضمن حدیث مفصلی می‌فرماید: «مهدی از دیده شیعیان و پیروانش غایب می‌شود و جز کسانی که خداوند دل‌های آنان را جهت ایمان، شایسته قرار داده، در اعتقاد به امامت او استوار

۱ - شیخ طوسی، همان کتاب، ص ۲۰۴ - نعمانی، الغیبة، تهران، مکتبة الصدوق، ص ۱۵۴ - مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المکتبة الإسلامية، ۱۳۹۳ هـ.ق، ج ۵۱، ص ۱۵۰ و.ر.ک به: اصول کافی، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۰۳ - ۲۰۷ - صافی، همان کتاب، باب ۴۷، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

نمی مانند^(۱)».

۲- از نظر سختیها و فشارها و پیشامدهای ناگوار که در دوران غیبت رخ می دهد و مردم را دگرگون می سازد، به طوری که حفظ ایمان و استقامت در دین، کاری سخت دشوار می گردد و ایمان مردم در معرض مخاطرات شدید قرار می گیرد^(۲).

ب - حفظ جان امام

خداوند، به وسیله غیبت، امام دوازدهم را از قتل حفظ کرده است، زیرا اگر آن حضرت از همان آغاز زندگی در میان مردم ظاهر می شد، او را می کشتند (چنانکه تفصیل آن را نوشتیم). بر این اساس اگر پیش از موعد مناسب نیز ظاهر شود، باز جان او به خطر می افتد و به انجام مأموریت الهی و اهداف بلند اصلاحی خود موفق نمی گردد.

«زراره»، یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «امام منتظر، پیش از قیام خویش مدتی از چشمها غایب خواهد شد.»
عرض کردم: چرا؟

فرمود: «بر جان خویش بیمناک خواهد بود^(۳)».

ج - آزادی از یوغ بیعت با طاغوتهای زمان

پیشوای دوازدهم، هیچ رژیم را، حتی از روی تقیه، به رسمیت نشناخته و نمی شناسد. او مأمور به تقیه از هیچ حاکم و سلطانی نیست و تحت حکومت و سلطنت هیچ ستمگری در نیامده و در نخواهد آمد، چرا که مطابق وظیفه خود عمل می کند و دین خدا را به طور کامل و بی هیچ پرده پوشی و بیم و ملاحظه ای اجرا می کند. بنابراین جای هیچ عهد و میثاق و بیعت با کسی و مراعات و ملاحظه نسبت به دیگران باقی نمی ماند.

۱ - صافی، همان کتاب، فصل ۱، باب ۸، ص ۱۰۱، ح ۴.

۲ - (آیت الله) صافی، لطف الله، نوید امن و امان، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۳ - کلینی، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۳۷ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۰۲ - صدوق، همان کتاب، ص ۴۸۱ -

صافی، منتخب الأثر، فصل ۲، باب ۲۸، ص ۲۶۹ - نعمانی، همان کتاب، ص ۱۶۶.

«حسن بن فضال» می گوید: امام هشتم فرمود: «گویی شیعیانم را می بینم که هنگام مرگ سومین فرزندم [امام حسن عسکری] در جستجوی امام خود، همه جا را می گردند اما او را نمی یابند.»

عرض کردم: چرا غایب می شود؟

فرمود: «برای اینکه وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت کسی در گردن وی نباشد»^(۱).

غیبت صغری و کبری

چنانکه گفتیم، غیبت امام مهدی به دو دوره تقسیم می شود: «غیبت صغری» و «غیبت کبری».

غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری (سال شهادت امام یازدهم) تا سال ۳۲۹ (سال درگذشت آخرین نایب خاص امام) یعنی حدود ۶۹ سال بود^(۲). در دوران غیبت صغری، ارتباط شیعیان با امام بکلی قطع نبود و آنان، به گونه ای خاص و محدود، با امام ارتباط داشتند.

توضیح آنکه: در طول این مدّت، افراد مشخصی (که ذکرشان نخواهد آمد) به عنوان «نایب خاص» با حضرت در تماس بودند و شیعیان می توانستند به وسیله آنان مسائل و مشکلات خویش را به عرض امام برسانند و توسط آنان پاسخ دریافت دارند و حتی گاه به دیدار امام نائل شوند. ازینرو می توان گفت در این مدّت، امام، هم غایب

۱ - صدوق، کمال الدین، باب ۴۴، ص ۴۸۰، ح ۴ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۱، ص ۱۵۲ - صافی، منتخب الأثر، فصل ۲، باب ۲۵، ص ۲۶۸، ح ۳.

۲ - مرحوم شیخ مفید آغاز غیبت صغری را از سال تولد آن حضرت (سال ۲۵۵) حساب کرده است (الإرشاد، ص ۳۴۶) و با این محاسبه، دوران غیبت صغری، ۷۵ سال می شود. طبعاً نظریه مرحوم مفید از این لحاظ بوده است که حضرت مهدی در زمان حیات پدر نیز حضور و معاشرت چندانی با دیگران نداشته و از نظر کلی غایب محسوب می شده است.

گویا بر اساس همین ملاحظه است که محققانی مانند: طبرسی، سید محسن امین، و آیت الله سید صدر الدین صدر نیز آغاز غیبت صغری را از سال میلاد آن حضرت، و مدّت آن را ۷۴ سال دانسته اند (إعلام الوری، ص ۴۴۴ - اعیان الشیعة، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ج ۲، ص ۴۶ - المهدي، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۹۸ هـ، ص ۸۱).

بود و هم نبود.

این دوره را می‌توان دوران آماده‌سازی شیعیان برای غیبت کبری دانست که طی آن، ارتباط شیعیان با امام، حتی در همین حد نیز قطع شد و مسلمانان موظف شدند در امور خود به نایبان عام آن حضرت، یعنی فقهای واجد شرائط و آشنایان به احکام اسلام، رجوع کنند.

اگر غیبت کبری یکباره و ناگهان رخ می‌داد، ممکن بود موجب انحراف افکار شود و ذهنها آماده پذیرش آن نباشد. اما گذشته از زمینه‌سازیهای مدبرانه امامان پیشین، در طول غیبت صغری، بتدریج ذهنها آماده شد و بعد، مرحله غیبت کامل آغاز گردید. همچنین امکان ارتباط نایبان خاص با امام در دوران غیبت صغری، و نیز شرفیابی برخی از شیعیان به محضر آن حضرت در این دوره، مسئله ولادت و حیات آن حضرت را بیشتر تثبیت کرد^(۱).

با سپری شدن دوره غیبت صغری، غیبت کبری و دراز مدت امام آغاز گردید که تاکنون نیز ادامه دارد و پس از این نیز تا زمانی که خداوند اذن ظهور و قیام به آن حضرت بدهد، ادامه خواهد داشت.

غیبت دو گانه امام دوازدهم، سالها پیش از تولد او توسط امامان قبلی، پیشگویی شده و از همان زمان توسط راویان و محدثان، حفظ و نقل و در کتابهای حدیث ضبط شده است که به عنوان نمونه به نقل چند حدیث در این زمینه اکتفا می‌کنیم:

۱- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«[امام] غایب ما، دو غیبت خواهد داشت که یکی طولانی‌تر از دیگری خواهد بود. در دوران غیبت او، تنها کسانی در اعتقاد به امامتش پایدار می‌مانند که دارای یقینی استوار و معرفتی کامل باشند^(۲).»

۲- امام باقر علیه السلام فرمود:

«[امام] قائم دو غیبت خواهد داشت که در یکی از آن دو، خواهند گفت: او مرده

۱ - صدر، سید صدر الدین، مهدی، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۹۸ هـ ق، ص ۱۸۳ - پیشوای دوازدهم امام زمان، نشریه مؤسسه در راه حق، ص ۳۸.

۲ - شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع الموده، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ج ۳، باب ۷۱، ص ۸۲.

است...^(۱)»

۳- ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام باقر می فرمود: قائم آل محمد علیه السلام دو غیبت خواهد داشت که یکی طولانی تر از دیگری خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: بلی، چنین است...^(۲)

۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«امام قائم دو غیبت خواهد داشت: یکی کوتاه مدت و دیگری دراز مدت...^(۳)»

سیر تاریخ، صحت این پیشگوییها را تأیید کرد و همچنانکه پیشوایان قبلی فرموده بودند، غیبتهای دو گانه امام عینیت یافت.

نَوَابِ خَاصِّ^(۴)

نایبان خاص حضرت مهدی در دوران غیبت صغری، چهار تن از اصحاب با سابقه امامان پیشین و از علمای پارسا و بزرگ شیعه بودند که «نَوَابِ اَرْبَعَه» نامیده شده اند. اینان به ترتیب زمانی عبارت بودند از:

۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عَمَرِي،

۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عَمَرِي،

۳- ابو القاسم حسین بن روح نوبختی،

۴- ابو الحسن علی بن محمد سَمَرِي

البته امام زمان علیه السلام وکلای دیگری نیز در مناطق مختلف مانند: بغداد، کوفه، اهواز، همدان، قم، ری، آذربایجان، نیشابور و... داشت که یا به وسیله این چهار نفر، که در رأس سلسله مراتب وکلای امام قرار داشتند، امور مردم را به عرض حضرت می رساندند^(۵) و از سوی امام در مورد آنان «توقیع»هایی^(۶) صادر می شده است^(۷). و

۱ - نعمانی، همان کتاب، ص ۱۷۳.

۲ - نعمانی، همان کتاب، ص ۱۷۳.

۳ - نعمانی، همان کتاب، ص ۱۷۰. نیز ر. ک به: منتخب الأثر، فصل ۲، باب ۲۶، ص ۲۵۱ - ۲۵۳.

۴ - در آن روزگار، به جای «نیابت» و «نواب» بیشتر تعبیر «سفارت» و «سفراء» به کار برده می شد.

۵ - چنانکه طبق نقل شیخ طوسی، حدود ده نفر در بغداد به نمایندگی از طرف محمد بن عثمان فعالیت

می کردند (الغیبة، ص ۲۲۵).

یا - آن گونه که بعضی از محققان احتمال داده‌اند - سفارت و وکالت این چهار نفر، وکالتی عام و مطلق بوده ولی دیگران در موارد خاصی وکالت و نیابت داشته‌اند^(۸).
مانند:

محمد بن جعفر اسدی، احمد بن اسحاق اشعری قمی، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن حمزة بن الیسع^(۹)، محمد بن ابراهیم بن مهزیار^(۱۰)، حاجزین یزید، محمد بن صالح^(۱۱)، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، محمد بن علی بن بلال، عمر اهوازی، و ابو محمد و جنائی^(۱۲).

وظایف و فعالیت‌های اساسی نواب خاص

انتخاب نواب خاص از سوی امام دوازدهم، در واقع ادامه و توسعه اقدامات شبکه ارتباطی «وکالت» بود که از زمان پیشوای نهم به صورت فعال در آمده، و در زمان امام هادی و امام عسکری علیه السلام گسترش چشمگیری یافته بود، و اینک در زمان امام قائم به اوج خود رسیده بود. وظایف و فعالیت‌های اساسی نواب خاص را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه کرد:

الف - پنهان داشتن نام و مکان امام

گرچه امکان رؤیت حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری برای نواب خاص و برخی از شیعیان وجود داشت و گهگاه دیدارهایی صورت می‌گرفت^(۱۳) اما به دلیل

۶ - توقیع به معنای حاشیه نویسی است و در اصطلاح علمای شیعه به نامه‌ها و فرمانهایی که در زمان غیبت صغری از طرف امام به شیعیان می‌رسیده توقیع گفته می‌شود.

۷ - صدر، المهدي، ص ۱۸۹.

۸ - امین، سید محسن، أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۴۸.

۹ - طوسی، الغيبة، ص ۲۵۷، ۲۵۸.

۱۰ - کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵.

۱۱ - کلینی، همان کتاب، ص ۵۲۱، ح ۱۴ و ۱۵.

۱۲ - طبرسی، إعلام الوری، ص ۴۴۴.

۱۳ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۲۲ و ۲۴۶ - صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسة النشر الإسلامی (التابعة)

لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۴۴.

مشکلات سیاسی، هر یک از نواب اربعه در زمان خود موظف بودند از بردن نام حضرت و افشای محل او در سطح عمومی خودداری ورزند. زیرا در غیر این صورت، جان امام از سوی حکومت وقت به خطر می افتاد. این سیاست استتار و پنهان کاری، دقیقاً بر اساس دستور و راهنمایی خود امام صورت می گرفت. چنانکه روزی ابتداءً و بدون اینکه سؤالی از حضرت در این باره شده باشد، توفیقی به این مضمون خطاب به محمد بن عثمان (سفیر دوم) صادر شد:

«کسانی که از اسم [من] می پرسند، باید بدانند اگر سکوت کنند بهشت، و اگر حرفی بزنند جهنم [در انتظار آنان] است. چه، اینان اگر بر اسم واقف شوند، آن را فاش می سازند و اگر از مکان آگاه شوند، آن را نشان می دهند»^(۱).

همچنین روزی عبدالله بن جعفر حمیری و احمد بن اسحاق اشعری، که هر دو از بزرگان اصحاب امامان و از شیعیان برجسته و صمیمی بودند، در دیداری که با عثمان بن سعید (سفیر اول) داشتند از وی پرسیدند: آیا جانشین امام عسکری علیه السلام را دیده است؟ وی پاسخ مثبت داد. از نام آن حضرت پرسش کردند، وی از گفتن خودداری کرد و گفت:

بر شما حرام است که در این باره پرسش کنید، و من این سخن را از پیش خود نمی گویم - چون اختیاری ندارم که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کنم - بلکه این، به دستور خود اوست، زیرا حکومت [عباسی] بر این باور است که امام عسکری علیه السلام در گذشته و فرزندی از خود باقی نگذاشته است، و به همین دلیل نیز ارثیه او را بین کسانی تقسیم کردند که وارث آن حضرت نبودند [جعفر کذاب و مادر حضرت عسکری علیه السلام] و این موضوع با صبر و سکوت امام روبرو گردید، و اینک کسی جرأت ندارد با خانواده او ارتباط برقرار کند یا چیزی از آنها پرسد، و اگر اسم امام فاش شود مورد تعقیب قرار می گیرد. زینهار! خدا را در نظر بگیرید و از این بحثها خودداری کنید^(۲).

در زمان نیابت ابوالقاسم حسین بن روح، از ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعیان

۱ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۲۲.

۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۱۴۶ و ۲۱۹.

بود، سؤال کردند که چگونه تو، به این سیمت انتخاب نشدی و حسین بن روح انتخاب شد؟ وی پاسخ داد:

آنان که او را به این مقام برگزیده‌اند، خود داناترند. کار من، برخورد و مناظره با مخالفان و دشمنان است. اگر من همانند حسین بن روح مکان امام را می‌دانستم، شاید اگر در فشار قرار می‌گرفتم، محل او را نشان می‌دادم، ولی اگر امام زیر عبای ابوالقاسم پنهان شود، چنانچه او را قطعه قطعه هم کنند، هرگز لباس خود را کنار نمی‌زنم! ^(۱)

ب - سازماندهی وکلا

چنانکه گفتیم نمایندگان و وکلای محلی امام در عصر غیبت - با اختیارات گوناگون و حوزه‌های فعالیت متفاوتی که داشتند - در مناطق تمرکز شیعیان مستقر بودند و هر چند در زمان پیشوای دهم و یازدهم این دسته از وکلا معمولاً توسط وکیل اول با امام تماس می‌گرفتند، اما در هر حال امکان ارتباط مستقیم با خود امام نیز برای آنان وجود داشت، ولی در عصر غیبت صغری امکان ارتباط مستقیم کلاً قطع گردید و وکلای فرعی و منطقه‌ای امام در بلاد مختلف - که اسامی گروهی از آنان قبلاً گذشت ^(۲) - ناگزیر منحصراً زیر نظر نایب خاص، انجام وظیفه می‌کردند و نامه‌ها و سؤالات و وجوه شرعی شیعیان را توسط نایب خاص به محضر امام غایب می‌رساندند. چنانکه قبلاً اشاره کردیم، در زمان سفارت ابوجعفر محمدبن عثمان، تنها در بغداد حدود ده نفر زیر نظر او فعالیت می‌کردند ^(۳).

نواب خاص، در مقابل دریافت وجوه و اموال، قبض نمی‌دادند ولی شیعیان از وکلای دیگر قبض مطالبه می‌کردند. بنا به نقل شیخ طوسی، در اواخر عمر محمدبن عثمان، شخصی به توصیه او، اموال مربوط به امام را به حسین بن روح می‌پرداخت، و از او قبض مطالبه می‌کرد. به دنبال شکوه حسین بن روح از این بابت، محمدبن

۱ - طوسی، الغیبة، ص ۲۴۰ - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

۲ - مرحوم طبرسی، فهرست جالبی از این دسته وکلا، با ذکر محل مأموریتشان، ذکر کرده است (اعلام الوری، ص ۴۵۴).

۳ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۲۵.

عثمان دستور داد که از وی قبض مطالبه نشود و افزود: هر چه به دست ابوالقاسم برسد، به دست من رسیده است^(۱).

ج - اخذ و توزیع اموال متعلق به امام

نواب خاص امام، هر کدام در دوران سفارت خود، وجوه و اموال متعلق به آن حضرت را که شیعیان مستقیماً یا توسط وکلای محلی می‌پرداختند، تحویل می‌گرفتند و به هر طریقی که ممکن بود به امام می‌رساندند، یا در مواردی که امام دستور می‌داد مصرف می‌کردند.

در روزهای شهادت امام عسکری علیه السلام گروهی از شیعیان قم و بعضی دیگر از مناطق ایران وارد سامراء شدند و در آنجا از درگذشت امام آگاه گشتند. این گروه، اموالی را از طرف شیعیان مناطق خود آورده بودند تا تحویل امام بدهند و وقتی از جانشین امام عسکری علیه السلام پرسش کردند، بعضیها جعفر [کذاب]، برادر امام، را نشان دادند. آنان طبق روال معمول، نشانی و خصوصیات پولها و اموال را از جعفر پرسیدند تا معلوم شود که وی دارای علم امامت است یا خیر؟ وقتی که جعفر از پاسخ در ماند، از تحویل اموال به وی خودداری کردند و ناگزیر به عزم بازگشت به وطن، از سامراء خارج شدند.

در بیرون سامراء، پیک سزای حضرت بقیه الله علیه السلام آنان را به محضر امام راهنمایی کرد و پس از تشرّف به حضور امام، بعد از آنکه حضرت خصوصیات تمامی پولها و اموال را بیان فرمود، اموال را تحویل ایشان دادند. آنگاه امام فرمود:

بعد از این چیزی به سامراء نیاورید. من شخصی را در بغداد معین می‌کنم، اموال را به او می‌دهید و توقیع توسط او صادر می‌گردد^(۲). از آن به بعد بود که امام، عثمان بن سعید را به نیابت خاص منصوب کرد و او در بغداد وظایف خود را آغاز کرد.

۱ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲ - صدوق، همان کتاب، ص ۴۷۶ و ۴۷۹.

د - پاسخگویی به سؤالات فقهی و مشکلات عقیدتی

حوزه فعالیت نواب اربعه تنها به مواردی که شمردیم محدود نمی شد، بلکه دایره فعالیت آنها شامل پاسخگویی به همه گونه سؤالات فقهی و شرعی، حل مشکلات عقیدتی و نیز مبارزه علمی با شبهاتی می شد که مخالفان مطرح می کردند و از این راه در تضعیف عقاید و پریشانی فکری شیعیان می کوشیدند.

نواب خاص، این وظایف را با استفاده از آموزشهای امام و دانش بسیار بالایی که داشتند، به بهترین وجهی انجام می دادند. گاهی گذرا به کارنامه سفارت این چهار شخصیت بزرگ، ابعاد گسترده کوششها و موفقیتهای آنان را در این زمینه نشان می دهد.

آنان از یک سو، وسوسه های مربوط به انکار وجود امام را، از راههای گوناگون خنثی می کردند و در این راستا، گاه ناگزیر، پرده از دیدارهای سری خود با امام برمی داشتند^(۱) و گاهی نیز توقیعی از سوی حضرت در این باره صادر می شد و امام در دفع شبهات مزبور به کمک آنان می شتافت^(۲).

از سوی دیگر، سؤالات فقهی و شرعی شیعیان را به عرض امام رسانده پاسخ آنها را می گرفتند و به مردم ابلاغ می کردند. به عنوان نمونه، می توان از توقیعی نام برد که توسط محمدبن عثمان صادر شده و طی آن به پرسشهای «اسحاق بن یعقوب» در زمینه های گوناگون پاسخ داده شده است^(۳). همچنین می توان از توقیع مفصلی یاد کرد که در پاسخ به سؤالات نماینده مردم قم، «محمدبن عبدالله بن جعفر حمیری»، صادر گردید^(۴).

از این گذشته، گاه، نواب خاص، مناظراتی با مخالفان انجام داده و آنان را محکوم می ساختند و تأکید می کردند که این پاسخها را از امام آموخته اند. چنانکه حسین بن

۱ - صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الإسلامی (التابعة) لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۴۴۰ - ۴۴۱.

۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

۳ - طبرسی، همان کتاب، ص ۴۵۲ - ۴۵۳.

۴ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۲۹ - ۲۳۶.

روح، در یک مجلس مناظره، پاسخ شخصی را که شبهه‌ای در مورد شهادت امام حسین علیه السلام مطرح کرده بود، به صورت گسترده بیان نمود و فردای آن روز با اشاره به پاسخ مزبور، به یکی از شیعیان - که فکر می‌کرد پاسخها تراوش فکری خود اوست - اظهار داشت: اگر از آسمان سقوط کنم و طعمه مرغان هوا شوم یا باد تندی مرا به محل دوری پرتاب کند، در نظر بهتر از این است که در دین خدا رأی و نظریه شخصی خود را اظهار کنم. مطالبی که دیروز شنیدی از حجت خدا شنیده شده است^(۱).

همچنین وی در پاسخ پرسش یکی از متکلمان وقت در مورد عامل شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام و اینکه آیا پیشوایان معصوم همه، با شمشیر یا با مسمومیت در گذشته‌اند و نیز راز برتری حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به دختران دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، توضیحات روشن و قانع کننده‌ای داد که تحسین دانشمند مزبور را برانگیخت و گفت: در این باره پاسخی از این بهتر و کوتاهتر از کسی نشنیده‌ام^(۲).

ه - مبارزه با مدعیان دروغین نیابت

مبارزه با غلات و مدعیان دروغین بابیت و نیابت و وکالت و افشای ادعاهای باطل آنان را نیز باید به فعالیت‌های نواب اربعه افزود. چنانکه در سیره امام هادی علیه السلام توضیح دادیم، گروهی از افراد منحرف و جاه طلب با طرح مطالب بی اساس از قبیل ربوبیت و الوهیت ائمه، مقاماتی برای خود ادعا می‌کردند و به نام امام از مردم خمس یا وجوه دیگر را می‌گرفتند و این موضوع موجبات بدنامی شیعه را فراهم ساخته و مشکلاتی برای ائمه ایجاد می‌کرد.

در عصر غیبت صغری، علاوه بر اینها، افراد دیگری پیدا شدند که به دروغ مدعی سفارت و نیابت خاص امام بودند و در اموال متعلق به امام تصرفات بی مورد نموده و در مسائل فقهی و اعتقادی، سخنان گمراه کننده بر زبان می‌راندند. اینجا بود که نواب خاص، باره نمود امام، به مقابله با آنان بر می‌خاستند و گاه در طرد و لعن آنان از ناحیه حضرت، توقیع صادر می‌شد.

۱ - طوسی، همان کتاب، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.

ابو محمد شریعی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن هلال کرخی، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی از این گروه بودند^(۱).

شلمغانی قبلاً از فقهای شیعه شمرده می شد و حتی کتابی به نام «تکلیف» نوشته بود، ولی بعدها به غلو و انحراف کشیده شد و افکاری کفرآمیز مطرح کرد. از آن جمله، بر روی نظریه حلول تأکید می کرد و می گفت: روح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در پیکر محمد بن عثمان (سفیر دوم)، روح امیر مؤمنان علیه السلام در کالبد حسین بن روح (نایب خاص سوم) و روح حضرت فاطمه علیها السلام در بدن ام کلثوم، دختر محمد بن عثمان حلول کرده است.

حسین بن روح، این عقیده را کفر و الحاد معرفی کرده آن را از نوع عقاید مسیحیان در مورد حضرت مسیح شمرد و او را طرد نمود و با افشای افکار باطلش او را در میان قومش رسوا ساخت. با توجه به نقش تخریبی شلمغانی بود که در ذیحجه سال سیصد و دوازده، توقیعی توسط حسین بن روح در لعن و تکفیر و ارتداد او صادر گردید و سرانجام در سال ۳۲۳ کشته شد^(۲).

غیبت کبری و نقش فقهاء

با درگذشت چهارمین نایب خاص امام دوازدهم، دوران غیبت کبری آغاز گردید. در این دوره، علمای واجد شرائط، از سوی امام زمان نیابت عامه دارند. چنانکه دیدیم، نیابت خاصه عبارت از این است که امام، شخص خاصی را با اسم و رسم معرفی کند و نایب خود قرار دهد، ولی نیابت عامه این است که امام، شرائط و ضوابطی کلی را بیان کند تا در طول زمان هر فردی که آن ضابطه با او تطبیق کند، نایب شناخته شود و به نیابت از امام، در امر دین و دنیا، مرجع شیعیان باشد. امامان معصوم،

۱ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۴۴.

۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۲۴۸ - ۲۵۴ و ر. ک به: دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۰۰ - ۲۰۵. مسعودی، قتل او را در سال ۳۲۲ دانسته است (التنبیه الاشراف، قاهره، دار الصاوی للطبع و النشر و التألیف ص ۳۴۳).

به ویژه حضرت حجة بن الحسن المهدي علیه السلام در روایات متعددی این شرایط را بیان فرموده و مسلمانان را در دوران غیبت کبری موظف کرده‌اند که به واجدان شرایط مزبور رجوع نموده و طبق دستور آنان عمل کنند. پاره‌ای از این روایات را ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

۱- «عَمْرَبِن حَنْظَلَه» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر بین دو نفر از شیعیان بر سر قرض یا ارث اختلافی پیش آید و به حکومت و قضات [وقت] مراجعه کنند آیا این کار جایز است؟ امام فرمود: هر کس در مورد حق یا باطل به آنان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت^(۱) مراجعه کرده و هر چه را به حکم آنان بگیرد، به طور حرام گرفته است، هر چند حق ثابت او باشد، زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته که خداوند امر کرده است به او کفر ورزند، و انکار کنند، چنانکه می‌فرماید: **يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ^(۲)**: «می‌خواهند طاغوت را به داوری بطلبند در حالی که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند».

پرسیدم: پس چه باید بکنند؟

فرمود: «باید نگاه کنند ببینند چه کسی از شما حدیث ما را روایت نموده و در حلال و حرام ما نظر افکنده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است، او را به عنوان حاکم و صاحب رأی بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. اگر او بر اساس حکم ما حکم نماید و کسی از او نپذیرد، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و کسی که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و این، به منزله شرک ورزیدن به خدای متعال است...^(۳)»

۱- طاغوت کسی است که بر خلاف حق حکومت کند و بر اساس موازین اسلامی سزاوار آن مقام نباشد. لفظ «طاغوت» صیغهٔ مبالغه از طغیان است، تو گویی این افراد در طغیان و مرز شناسی، در بالاترین حد قرار گرفته‌اند.

۲- نساء: ۶۰.

۳- ينظران من كان منكم ممن روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فإتما استخف بحكم الله و علينا رد، و الراد علينا الراد على الله، و هو على حد الشرك بالله (كليني، اصول کافی، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۱ ص ۶۷).

این فرمان امام صادق علیه السلام یک فرمان کلی و عمومی است و مفاد آن شامل همه فقهای واجد شرائط می شود.

در صورتی که امام راضی نشود در یک اختلاف جزئی به قضات حکومت طاغوتی مراجعه شود، مسلماً راضی نخواهد بود سایر امور مسلمانان زیر نظر ستمگران باشد بلکه اداره امور را زیر نظر فقهای عادل شیعه قرار داده است.

۲- «اسحاق بن یعقوب» می گوید: از محمد بن عثمان (دومین نایب خاص حضرت مهدی) خواستم نامه ام را به پیشگاه امام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی که داشتم پرسیده بودم. امام با خط خود جواب نوشته بود.

از جمله سؤالاتم این بود که در پیشامدها در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنم؟ در پاسخ این سؤال فرموده بود:

«و اما در حوادثی که رخ می دهد، به راویان احادیث ما مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا [بر شما] هستم»^(۱).

با آنکه اسحاق بن یعقوب در این نامه در مورد وظیفه خود سؤال کرده، ولی امام به صورت عمومی پاسخ داده و وظیفه همه شیعیان را معین نموده است.

مهدی علیه السلام در منابع اهل سنت

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، مهدویت و اعتقاد به وجود مهدی علیه السلام و ظهور او، اختصاص به مذهب تشیع ندارد، بلکه محدثان بزرگ اهل سنت نیز احادیث مربوط به آن حضرت را از طریق گروه بسیاری از صحابه و تابعین در کتابهای خویش نقل کرده اند، به طوری که گذشته از کتب شیعه، کتب و آثار دیگر مذاهب اسلامی (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) نیز از روایات نبوی که درباره مهدی و ظهور او رسیده، سرشار است.

۱ کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰ - شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، ج ۱۸، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، ص ۹۹.

۱ - و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة حدیثنا فإنهم حجتي علیکم و أنا حجة الله (طوسی، همان کتاب، ص ۱۷۷ - طبرسی، همان کتاب، ص ۴۵۲ - شیخ حرّ عاملی، همان کتاب، ج ۱۸، ص ۱۰۱، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، ح ۹ - طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویة، ج ۲، ص ۱۶۳).

بر اساس پژوهش برخی از محققان بزرگ، محدثان اهل سنت احادیث مربوط به حضرت مهدی را از ۳۳ نفر از صحابه پیامبر اسلام در کتب خود نقل کرده‌اند^(۱)؛ تعداد ۱۰۶ نفر از مشاهیر علمای بزرگ اهل سنت، اخبار ظهور امام غایب را در کتابهای خود آورده‌اند^(۲)؛ و ۳۲ نفر از آنان مستقلاً درباره حضرت مهدی کتاب نوشته‌اند^(۳).

«مسند احمد حنبل» (متوفای ۲۴۱ هجری) و «صحیح بخاری» (متوفای ۲۵۶ هجری) از جمله کتب مشهور اهل سنت است که قبل از تولد امام قائم علیه السلام نوشته شده و احادیث مربوط به آن حضرت در آنها نقل شده است^(۴).

از جمله احادیثی که «حمد حنبل» نقل کرده این حدیث است: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نماند، خداوند حتماً در آن روز شخصی از ما - خاندان - را برمی‌انگیزد و او جهان را پر از عدل و داد می‌کند همچنانکه پر از ظلم شده باشد^(۵)».

احادیث نبوی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام و صفات و علائم ایشان در کتابها و منابع قدیم اهل سنت به قدری زیاد است که دانشمندان علم حدیث و حافظان بزرگ سنی، احادیث مربوط به مهدی را «متواتر» دانسته‌اند^(۶).

۱ - صافی، لطف الله، نوید امن و امان، تهران، دار الکتب الإسلامية، ص ۹۱ - ۹۲.

۲ - صافی، همان کتاب، صفحه ۹۲ - ۹۵.

۳ - صافی، همان کتاب، ص ۹۵ - ۹۹.

۴ - ر.ک به: صحیح بخاری، ط ۱، با شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی، بیروت، دار القلم، ۱۴۰۷ ه ق، ج ۴، باب ۹۴۵ (نزول عیسی بن مریم)، ص ۶۳۳ و مسند احمد حنبل، بیروت، دار الفکر (بی تا) ج ۱، ص ۸۴ و ۹۹ و ۴۴۸ و ج ۳، ص ۲۷ و ۳۷. و ر.ک به: سنن ابن ماجه (۲۰۷ - ۲۷۵ ه ق) تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸، کتاب الفتن، باب ۳۴، باب خروج المهدي، حدیث ۴۰۸۲ - ۴۰۸۸.

۵ - لو لم یبق من الدنيا إلا یوم لبعث الله عز و جل رجلاً منا یملأها عدلاً كما ملئت جوراً (مسند احمد حنبل، بیروت، دار الفکر (بی تا)، ج ۱، ص ۹۹).

۶ - تواتر و متواتر، از اصطلاحات علم الحدیث است و منظور از خبر متواتر، خبر جماعتی است که (فی حدّ نفسه، نه به ضمیمه قرائن) اتفاق آنان بر کذب، محال و در نتیجه موجب علم به مضمون خبر باشد. (ر.ک به: مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه عملیه قم، چاپ ۳، ۱۳۶۲ - ش، ص ۱۴۴) بدین گونه «تواتر» را می‌توان «ثبوت قطعی» تعبیر کرده و «حدیث متواتر» را

براساس یک بررسی اجمالی، تعداد ۱۷ نفر از دانشمندان بزرگ اهل سنت، به «متواتر» بودن احادیث مهدی در کتابهای خود، تصریح کرده‌اند^(۱). علامه «شوکانی» در خصوص اثبات تواتر این روایات، کتابی به نام «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسيح» تألیف کرده است^(۲).

بی‌مناسبت نیست در اینجا، به عنوان نمونه، سخنان چند تن از مشاهیر علمای سنی را در این زمینه از نظر خوانندگان محترم بگذارانیم:

۱- «شوکانی» در کتاب یاد شده، پس از نقل احادیث مربوط به حضرت مهدی می‌گوید: همه احادیثی که آوردیم، به حدّ تواتر می‌رسد، چنانکه بر مطلعان پوشیده نیست. بنابراین با توجه به همه احادیثی که نقل کردیم، مسلم شد که احادیث منقول درباره مهدی منتظر، متواتر است... آنچه گفته شد برای کسانی که ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف دارند، کافی به نظر می‌رسد!^(۳)

۲- حافظ^(۴) ابو عبدالله گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ ق) در کتاب «البيان في أخبار صاحب الزمان» (باب ۱۱) می‌گوید:

«احادیث پیامبر اکرم ﷺ درباره مهدی، به دلیل روایات بسیاری که دارد، به حدّ تواتر رسیده است»^(۵).

۳ «حدیث ثابت و قطعی» خواند؛ حدیثی که راویان بیان داشته، و در کتابهای بسیار روایت شده است و به وسیله محدثان و مشایخ روایت، سینه به سینه، و ضبط به ضبط، از نسلی به نسل دیگر رسیده است و ثبوت و صدور آن از پیامبر اکرم، یا ائمه طاهرین علیهم السلام قطعی است (حکیمی، محمدرضا، خورشید مغرب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ هـ ش، ص ۹۹).

۱- صافی، همان کتاب، ص ۹۰-۹۱.

۲- صافی، همان کتاب، ص ۹۱.

۳- و جمیع ما سقناه بالغ حدّ التواتر كما لا يخفى على من له فضل اطلاع. فتقرر بجميع ما سفناه أنّ الأحادیث الواردة في المهدي المنتظر متواترة... و هذا يكفي لمن كان عنده ذرة من إيمان و قليل من انصاف. (نقل از غایة المأمول فی شرح التاج الجامع للأصول، تألیف شیخ منصور علی ناصف، در حاشیه التاج، ط ۲، قاهره، دار الحیاء الکتب العربیة، ج ۵، ص ۳۲۷).

۴- حافظ، کسی است که بر سنن رسول اکرم احاطه داشته باشد و موارد اتفاق و اختلاف آن را بداند و به احوال راویان و طبقات مشایخ حدیث کاملاً مطلع باشد (مدیر شانه‌چی، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۲).

۵- تواتر الأخبار و استفاضت بکثرة روايتها عن المصطفى ﷺ في أمر المهدي (منتخب الأثر، ص ۵).

- ۳- حافظ مشهور «ابن حجر عسقلانی شافعی» (متوفای ۸۵۲ هـ ق) در کتاب «فتح الباری» که در شرح «صحیح بخاری» نوشته است، می گوید:
- «احادیث متواتری وجود دارد حاکی از اینکه: مهدی، از این امت است و عیسی علیه السلام از آسمان فرود آمده و پشت سر وی نماز خواهد گزارد»^(۱).
- ۴- «مؤمن شبلنجی» می نویسد:
- «اخبار متواتری از پیامبر رسیده که نشان می دهد مهدی از خاندان اوست و او زمین را پر از عدل و داد می کند»^(۲).
- ۵- «شیخ محمد صبان» می نویسد:
- «اخبار متواتری پیامبر نقل شده مبنی بر اینکه مهدی [سرانجام] قیام می کند و اینکه او از خاندان پیامبر است و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد...»^(۳).
- ۶- «شیخ منصور علی ناصف»، از علمای بزرگ و معاصر «الأزهر» و مؤلف کتاب «التاریخ الجامع للأصول»^(۴)، می نویسد:
- در میان دانشمندان گذشته و امروز مشهور است که در آخر الزمان به حتم و یقین مردی از اهل بیت پیامبر که نام او مهدی است، ظهور خواهد کرد. او بر همه کشورهای اسلامی تسلط خواهد یافت. مسلمانان، همه پیرو او خواهند شد، او در میان آنان به عدالت رفتار می کند، و دین را قوت می بخشد. آنگاه دجال پیدا می شود. عیسی مسیح از آسمان فرود می آید و دجال را می کشد، یا با مهدی در کشتن دجال همکاری می کند.

۱۲ پاورقی.

- ۱- تواترت الأخبار بأن المهدي من هذه الأمة و ان عیسی علیه السلام سینزل و یصلی خلفه (فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت، درار المعرفة، ج ۶، ص ۴۹۳ - ۴۹۴).
- ۲- تواترت الأخبار عن النبی صلی الله علیه و آله انه من اهل بيته و انه يملأ الأرض عدلاً (نور الأبصار، قاهره/ مکتبه المشهد الحسيني، ص ۱۷۱).
- ۳- تواترت الأخبار عن النبی بخروجه و انه من اهل بيته و انه يملأ الأرض عدلاً (اسعاف الراغبين، در حاشیه نور الأبصار، ص ۱۴۰).
- ۴- این کتاب، چنانکه در مقدمه اش ذکر شده است، به منظور جمع آوری مجموعه قابل اطمینانی از «اصول پنجگانه» حدیث که مهمترین کتب حدیث اهل سنت است، تألیف گردیده در پنج جلد چاپ شده است. مؤلف کتاب شرحی به نام «غایة المأمول» در شرح آن نوشته که در حاشیه اش چاپ شده است.

سخنان و احادیث پیامبر را درباره مهدی، جماعتی از نیکان اصحاب پیامبر روایت کرده‌اند. محدثان بزرگی مانند: ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابویعلی، بزاز، امام احمد حنبل و حاکم نیشابوری آن احادیث را در کتابهای خود نقل کرده‌اند^(۱).

ابن ابی الحدید یکی از متبع‌ترین علمای اهل سنت، در این زمینه می‌نویسد: «تمامی فرق اسلامی، اتفاق نظر دارند که عمر دنیا و تکلیف (بشر به اجرای احکام الهی)، پایان نمی‌پذیرد مگر پس از ظهور مهدی»^(۲).

پدر مهدی کیست؟

در اینجا تذکر این موضوع لازم است که در بعضی از منابع اهل سنت، پدر حضرت مهدی «عبدالله» معرفی شده است. در حالی که در منابع شیعه و سنی اخبار فراوانی وجود دارد که می‌رساند نام پدر آن حضرت «حسن» ﷺ است. سرچشمه این اختلاف آن است که در بعضی از روایات اهل سنت پیرامون ویژگیهای آن حضرت، این جمله از پیامبر اسلام نقل شده است: «... یواطئ اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی...»^(۳). یعنی، اسم او (مهدی) اسم من، و اسم پدرش، اسم پدر من است.

قرائنی در دست است که نشان می‌دهد جمله اخیر یعنی «اسم پدرش اسم پدر من است» عمداً یا اشتهاً از طرف راوی به کلام پیامبر افزوده شده است و در گفتار آن حضرت فقط جمله: «اسم او اسم من است» وجود داشته است.

حافظ گنجی شافعی در این باره می‌گوید:

«ترمذی»^(۴) این حدیث را نقل کرده ولی جمله اخیر در آن نیست^(۵). نیز «احمد بن

۱ - التاج الجامع للأصول، قاهره، ط ۲، دار احیاء الکتب العربیة، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲ - قد وقع اتفاق الفرق من المسلمین أجمعین علی أن الدنیا و التکلیف لا ینقضی إلا علیه (المهدی) (شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م، ج ۱۰ ص ۹۶).

۳ - سنن ابن داود، بیروت، دار الفکر، ج ۴، ص ۱۰۶، کتاب الفتن و الملاحم، کتاب المهدی، حدیث ۴۲۸۲ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد مکتبة المثنی، ص ۲۷۲.

۴ - محمد بن عیسی بن سوره ترمذی متوفای ۲۷۹ هـ مؤلف یکی از شش کتاب مشهور و معتبر نزد اهل سنت است.

۵ - متن حدیث چنین است: قال رسول الله: لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ

حنبل»، که دارای قدرت ضبط و دقت بوده این حدیث را در چند جا از «مسند» خود نقل کرده ولی جملهٔ اخیر در آنها نیست^(۱).

«گنجی» اضافه می‌کند: در اکثر روایاتی که حافظان حدیث و محدثان مورد وثوق اهل سنت در این باره نقل کرده‌اند، جملهٔ اخیر نیست. فقط در حدیثی که شخصی به نام «زائده» از «عاصم» نقل کرده، این جمله به چشم می‌خورد. و چون «زائده» چیزهایی از خود به حدیث اضافه می‌کرده است، نقل او اعتباری ندارد.

گواه این معنا، این است که راوی این حدیث، شخصی به نام «عاصم» است و حافظ ابونعیم در کتاب «مناقب المهدي»، سی و یک نفر از راویان این حدیث را نام برده که همگی آن را از «عاصم» شنیده‌اند، و در هیچ کدام جملهٔ اخیر نیست. و فقط در نقل «زائده» این جمله به چشم می‌خورد که طبعاً در مقابل آن همه روایات، فاقد اعتبار است^(۲).

ابن خلدون^(۳) و احادیث مهدی

چنانکه ملاحظه شد، اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اهل سنت، احادیث مربوط به حضرت مهدی را صحیح و مورد قبول می‌دانند. اما تنی چند، آنها را رد نموده یا مورد تشکیک قرار داده‌اند که از آن جمله «ابن خلدون» است. وی می‌گوید: در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهود بوده و هست که در آخر الزمان حتماً مردی از خاندان پیامبر ظهور می‌کند و دین را تأیید و عدل و داد را آشکار می‌سازد، مسلمانان از او پیروی می‌کنند، وی بر تمام کشورهای اسلامی تسلط پیدا می‌کند، این شخص مهدی نامیده می‌شود و ظهور دجال و حوادث بعدی که از

اسمه اسمی (سنن ترمذی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۵۰۵، باب ۵۲ (ما جاء فی المهدي)، ح ۲۲۳۰ و ۲۲۳۱).

۱ - ر. ک به: مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۴۴۸.

۲ - صافی، منتخب الأثر، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۳ هـ ق، ص ۲۳۱ - ۲۳۵ - و موسوعة الإمام المهدي، اصفهان، مکتبه الإمام أمير المؤمنین العامة، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۶. در این باره احتمالات دیگری نیز داده‌اند که جهت رعایت اختصار از نقل آنها خودداری شد.

۳ - عبدالرحمان بن محمد بن خلدون مغربی ۷۳۲ - ۸۰۸ هـ

مقدمات مسلم قیامت است، به دنبال قیام او خواهد بود، عیسی فرود می آید و دجال را می کشد یا در قتل دجال او را یاری می کند و عیسی پشت سر او نماز می خواند...

گروهی از پیشوایان حدیث، مانند: ترمذی، ابوداود، یزاز ابن ماجه، حاکم، طبرانی، ابویعلی/احادیث مربوط به مهدی را در کتابهای خود به نقل از گروهی از صحابه مانند: علی، ابن عباس، عبدالله بن عمر، طلحه، عبدالله بن مسعود، ابوهریره، انس، ابوسعید خدری، أم حبیبه، أم سلمه، ثوبان، قره بن ایاس، علی هلالی، عبدالله بن حارث، آورده اند.

ولی چه بسا منکران این احادیث، در سند آنها مناقشه کنند. در میان دانشمندان اهل حدیث معروف است که «جرح» بر «تعدیل»^(۱) مقدم است. بنابراین اگر ما، در بعضی از راویان این احادیث نقطه ضعفی از قبیل: غفلت، کم حافظگی، ضعف یا انحراف عقیده یافتیم، اصل حدیث از درجه اعتبار ساقط می شود...^(۲)

وی آنگاه به نقل تعدادی از این احادیث و بررسی وضع راویان آنها پرداخته و برخی از آنها را غیر موثق اعلام نموده و اضافه می کند:

این است مجموع احادیثی که پیشوایان حدیث درباره مهدی و قیام او در آخر الزمان نقل کرده اند و چنانکه ملاحظه کردید، همه آنها جز مقدار بسیار کمی مخدوش است.^(۳)

این بود خلاصه و فشرده نظریه ابن خلدون درباره احادیث مربوط به مهدی منتظر ﷺ.

دانشمندان صاحب نظر و متخصصان علم حدیث اعم از شیعه و سنی، سخنان وی را

۱ - جرح و تعدیل از اصطلاحات علم حدیث شناسی است. مقصود از جرح این است که راوی یا راویان یک حدیث از طرف حدیث شناسان با تعبیراتی از قبیل: دروغگو، جاعل حدیث، اهل غلو و تعبیرات دیگری که در این علم مطرح شده، معرفی شود که طبعاً آن حدیث فاقد اعتبار خواهد بود.

و مقصود از تعدیل، این است که راوی به عنوان: شخص عادل، موثق و مانند اینها معرفی شود که طبعاً حدیث او مورد قبول خواهد بود. البته اینها معیارهای جرح و تعدیل از دیدگاه دانشمندان شیعه است. دانشمندان اهل سنت نیز معیارهایی دارند که همه جا با معیارهای شیعه یکسان نیست.

۲ - مقدمه، الطبعة الرابعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص ۳۱۱ - ۳۱۲.

۳ - مقدمه، ص ۳۲۲.

با دلائل روشن رد کرده و آن را بی پایه دانسته‌اند^(۱). ولی ما، در اینجا به عنوان نمونه خلاصه سخنان «شیخ عبدالمحسن عباد»، استاد و رئیس دانشگاه مدینه را نقل می‌کنیم:

وی در کنفرانسی زیر عنوان «عقیده اهل السنّة و الأثر فی المهدی المنتظر»، در ردّ نظریه ابن خلدون چنین می‌گوید:

الف - اگر ابراز شک و تردید در مورد احادیث مهدی از طرف شخصی حدیث شناس بود، یک لغزش به شمار می‌رفت، چه رسد به مورّخانی که اهل تخصص در علم حدیث نیستند. چه خوب گفته است «شیخ احمد شاکر»:

ابن خلدون چیزی را دنبال کرده است که به آن آگاهی ندارد و وارد میدانی شده است که مرد آن نیست. او در فصلی که در مقدمه خود به مهدی اختصاص داده، پریشان گویی عجیبی کرده و مرتکب اشتباهات روشنی شده است. اصولاً او متوجه نشده است که مقصود محدثان از این جمله که: «جرح بر تعدیل مقدم است» چیست؟! **ب -** وی در آغاز فصل مربوط به مهدی اعتراف کرده است که:

در میان مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست که در آخر الزمان حتماً مردی از خاندان پیامبر ظهور می‌کند...

با اعتراف به اینکه موضوع قیام مهدی در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار امری مشهور و مورد قبول بوده و هست، آیا صحیح نبود که او نیز این عقیده مشهور را مثل دیگران بپذیرد؟ آیا نظریه وی، با وجود اعتراف به اینکه همه مسلمانان بر خلاف او عقیده دارند، نوعی کجروی و تکروی نیست؟ آیا همه مسلمانان اشتباه کرده‌اند و فقط ابن خلدون درست فهمیده است؟!

اصولاً این موضوع یک موضوع اجتهادی نیست، بلکه یک موضوع نقلی و غیبی است و جایز نیست کسی آن را با هیچ دلیلی جز با کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ اثبات کند و دلیل مزبور در اینجا نظریه مسلمانان را اثبات می‌کند و آنان را در این موضوع نقلی دارای تخصص هستند.

۱ - ر.ک به: دادگستر جهان، ص ۳۰ - ۴۹، مهدی انقلابی بزرگ، ص ۱۵۹ - ۱۶۵، منتخب الأثر، ص ۵ -

ج - ابن خلدون پیش از نقد و بررسی این احادیث می گوید: «اینک ما در اینجا احادیثی را که در این باره نقل شده، ذکر می کنیم»^(۱). و پس از نقل احادیث می گوید: «این است مجموع احادیثی که پیشوایان حدیث درباره مهدی و قیام او در آخر الزمان نقل کرده اند». و در جای دیگر می گوید: «آنچه محدثان از روایات مهدی نقل کرده اند، ما همه را به قدر توان در اینجا آوردیم»^(۲).

در حالی که وی بسیاری از احادیث مهدی را ناگفته گذاشته است، چنانکه این معنا با مراجعه به کتاب «العرف الوردی فی أخبار المهدی» تألیف «سیوطی» روشن می گردد. همچنین او از حدیثی که با سند معتبر در کتاب «المنار المنیف» تألیف «ابن قیم» نقل شده، غفلت کرده است.

د - ابن خلدون تعدادی از این احادیث را نقل و به خاطر بعضی از راویان آنها در سند آنها اشکال می کند، در حالی که راویان یاد شده، کسانی هستند که «بخاری» و «مسلم» یا حداقل یکی از آنها در صحیح خود از آنها نقل حدیث کرده اند و دانشمندان در سند آنها ایرادی نکرده اند.

ه - ابن خلدون اعتراف می کند که تعداد کمی از احادیث مربوط به مهدی جای هیچ نقد و ایرادی از نظر سند ندارد.

بنابراین باید بگوییم: آن تعداد کم به گفته وی مورد قبول است، برای اثبات مطلب کافی است و بقیه احادیث نیز مؤید آن تعداد خواهد بود^(۳).

انتظار مهدی و مدعیان مهدویت

نگاهی به تاریخ اسلام نشان می دهد که در طول زمان، افرادی جاه طلب و سودجو ادعای مهدویت کرده اند، یا گروهی از مردم عوام افرادی را مهدی می پنداشته اند. این امر نشان می دهد که موضوع مهدویت و اعتقاد به ظهور یک منجی غیبی، در میان

۱ - ص ۳۱۱.

۲ - ص ۳۲۷.

۳ - سخنان مبسوط شیخ عبد المحسن عبد، در مجلة الجامعة الإسلامية چاپ «مدینه» مورخ ذیقعدة ۱۳۸۸ هـ ق، شماره ۳، سال اول منتشر شده و ما آن را از: «موسوعة الأمام المهدی» ج ۱ نقل کردیم.

مسلمانان امری مسلم و مورد قبول بوده است، و چون نام یا برخی از نشانه‌های آن حضرت با مشخصات برخی از مدعیان یاد شده تطبیق می‌کرده، آنان از این موضوع سوء استفاده کرده و خود را مهدی قلمداد نموده‌اند. یا چه بسا خود آنان ادعایی نداشته‌اند لکن برخی از عوام الناس از روی نادانی یا شدت ستم و بیدادگری حکومتها یا عجله‌ای که در ظهور مهدی داشته‌اند، یا به علل دیگر، بدون آنکه در مجموع نشانه‌های حضرت دقت کنند، به اشتباه، آنان را مهدی موعود تصور کرده‌اند.

به عنوان مثال: گروهی از مسلمانان «محمدبن حنیفه» را چون همانم و هم‌کنیه پیامبر اسلام بوده، مهدی پنهداشته و بر این باور بوده‌اند که او نمرده است و غایب است و بعداً ظاهر می‌شود و بر دنیا مسلط می‌گردد^(۱).

گروهی از فرقه اسماعیلیه معتقد بودند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نمرده، بلکه مرگ او از روی مصلحت اعلام شده است و او نمی‌میرد و همان «قائم» موعود است و قیام می‌کند و بر دنیا مسلط می‌شود^(۲).

«محمد» مشهور به «نفس زکیه» پسر «عبدالله بن حسن» در زمان منصور دوانیقی عباسی قیام کرد و به مناسبت نامش، پدرش ادعا کرد که همان مهدی موعود است و با تکیه روی این موضوع، طرفدارانی برای او فراهم آورد^(۳).

در جریان قیام نفس زکیه، «محمدبن عجلان» که از فقیهان و عابدان مدینه بود، به کمک وی برخاست. وقتی که محمد شکست خورد و کشته شد، «جعفر بن سلیمان» - حاکم مدینه - ابن عجلان را احضار کرد و به وی گفت: چرا با آن دروغگو خروج کردی؟ و آنگاه دستور داد دستش را قطع کنند.

فقیهان و اشراف مدینه که حضور داشتند از جعفر بن سلیمان، برای ابن عجلان درخواست عفو کردند و گفتند: امیر! محمدبن عجلان فقیه و عابد مدینه است و موضوع برای او مشتبه شده و خیال کرده است که محمدبن عبدالله، همان مهدی

۱ - نوبختی، فرق الشیعة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۵۵ هـ ق، ص ۲۷ - شهرستانی، الملل و النحل، قم، منشورات الرضی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲ - نوبختی، همان کتاب، ص ۶۷ - ۶۸.

۳ - ابن طقطقا، الفخري، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ هـ ق، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

موعود است که در روایات آمده است^(۱).

عین این گرفتاری برای «عبدالله بن جعفر» نیز که از دانشمندان و محدثان بزرگ مدینه بود، پیش آمد و او هم در پاسخ بازخواست حاکم مدینه، گفت:

من به این علت با محمد بن عبدالله همکاری کردم که یقین داشتم او همان مهدی موعود است که در روایات ما یاد شده است. تا او زنده بود هیچ شکی در این موضوع نداشتم و هنگامی که کشته شد فهمیدم که او مهدی نیست، و بعد از این دیگر فریب کسی را نخواهم خورد^(۲).

منصور نیز، که نامش «عبدالله» و نام پسرش «محمد» بود، بر پسر خویش لقب مهدی گذارده و ادعا می کرد که مهدی موعود فرزند من است، نه نفس زکیه!^(۳)

همچنین می بینیم که برخی از فرقه ها، به مهدویت بعضی از امامان پیشین اعتقاد داشته اند، مثلاً «ناووسیه» حضرت صادق علیه السلام را مهدی و امام و زنده و غایب می پنداشتند^(۴). «واقفیه» همین اعتقاد را درباره امام موسی بن جعفر علیه السلام داشتند^(۵). و

بر این باور بودند که آن حضرت نمی میرد تا بر شرق و غرب جهان مسلط شود و سراسر دنیا را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم شده است و او همان قائم مهدی است^(۶). و بالأخره گروهی نیز پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام فوت آن حضرت را انکار کردند و گفتند: او زنده و غایب است و همان امام «قائم» می باشد^(۷).

اینها نمونه هایی است که نشان می دهد موضوع مهدویت در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او، موضوع مسلمی بوده است و امت اسلام همواره در انتظار شخصی بوده اند که قیام کند و با ظلم و ستم بستیزد و پرچم حاکمیت عدل و داد را در جهان به اهتزاز درآورد.

۱ - ابوالفرج الإصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ - ه. ق، ص ۱۹۳.

۲ - ابوالفرج الإصفهانی، همان کتاب، ص ۱۹۵.

۳ - ابوالفرج، همان کتاب، ص ۱۶۲.

۴ - شهرستانی، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵ - شهرستانی، همان کتاب، ص ۱۵۰.

۶ - نوبختی، همان کتاب، ص ۸۰ و ۸۳.

۷ - نوبختی، همان کتاب، ص ۹۶.

بدیهی است که سوء استفاده برخی بازیگران از موضوع مهدویت در بعضی از ادوار، هرگز نمی‌تواند مجوزی برای انکار اصل مسئله مهدویت باشد، زیرا در طول تاریخ، حقایق بسیاری از سوی عناصر بازیگر و فرصت طلب مورد سوء استفاده قرار گرفته است. مدعیان الوهیت، یا نبوت و سایر مقامات معنوی، در دنیا کم نبوده‌اند. ادیان ساختگی نیز در دنیا کم نبوده است. ولی اینها هرگز دلیل این نمی‌شود که کسی منکر اصل وجود خدا و نبوت انبیاء گردد.

علم و دانش و صنعت نیز در زمان ما مورد سوء استفاده واقع شده و در راههای ضد بشری به کار می‌رود، ولی آیا این باعث می‌شود که ما اصل علم و صنعت را نفی کنیم؟!

۱- وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

ما، در [کتاب] زبور پس از تورات نوشته‌ایم که سرانجام، زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد.

۲- وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

و اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان [زمین] قرار دهیم.

۳- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید؛ و دین و آیینی را که خود برای آنان پسندیده استقرار خواهد بخشید و بیم و ترس آنان را به ایمنی و آرامش مبدل خواهد ساخت [آنچنانکه] مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک قرار نمی‌دهند...

فواید وجود امام در دوران غیبت

اینک که بحث ما پیرامون حضرت مهدی به اینجا رسید، مناسب است که به یکی از شایعترین پرسشها پیرامون آن حضرت پاسخ گوئیم، و آن این است که: فایده وجود امام در عصر غیبت چیست؟ به تعبیر دیگر: زندگی امام در دوران غیبت یک زندگی خصوصی است نه یک زندگی اجتماعی در نقش یک پیشوا. بنابراین وجود مقدس او چه اثر عمومی برای مردم می تواند داشته باشد و مردم چه نوع بهره ای می توانند از او ببرند؟

البته باید توجه داشته باشیم که غایب بودن امام هرگز به این معنا نیست که وجود آن حضرت به یک روح نامرئی یا امواج ناپیدا و رویارویی و امثال اینها تبدیل شده است! بلکه وی یک زندگی طبیعی عینی و خارجی دارد، منتها با عمری طولانی. آن حضرت در میان مردم و در دل جامعه ها رفت و آمد دارد و در نقاط مختلف زندگی می کند ولی به صورت ناشناس. و فرق بسیار است بین «نامرئی» و «ناشناس»^(۱). امام صادق علیه السلام می فرمود: مردم امام خود را گم می کنند. او در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بینند ولی آنان او را نمی بینند^(۲).

خورشید پنهان

در پاسخ سؤال یاد شده یادآوری کنیم که این سؤال تازگی نداشته و تنها در عصر ما مطرح نشده است، بلکه از روایات اسلامی برمی آید که حتی پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام نیز این سؤال مطرح بوده و هنگامی که پیامبر اسلام و ائمه پیشین علیهم السلام از مهدی و غیبت طولانی آن حضرت سخن به میان می آوردند، با چنین سؤالی روبرو می شدند و به آن پاسخ می گفتند. به عنوان نمونه:

۱- پیامبر اسلام در پاسخ این پرسش که آیا شیعه در زمان غیبت، از وجود قائم فایده ای می برد؟ فرمود: «بلی، سوگند به پروردگاری که مرا به پیامبری برانگیخت، در دوران غیبتش از او نفع می برند و از نور ولایتش بهره می گیرند، همان گونه که از

۱- (آیت الله) مکارم، ناصر، مهدی انقلابی بزرگ، چاپ دوم، قم، مطبوعاتی هدف، ص ۲۵۰.

۲- کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۳۸.

خورشید به هنگام قرار گرفتن در پشت ابرها استفاده می‌کنند^(۱)».

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: «از روزی که خداوند حضرت آدم را آفریده تا روز رستاخیز، زمین هیچگاه خالی از حجت نبوده و نخواهد بود، یا حجت ظاهر و آشکار و یا غایب و پنهان، و اگر حجت خدا نباشد، خدا ستایش نمی‌شود.»

راوی پرسید: مردم چگونه از امام غایب و پنهان استفاده می‌کنند؟ حضرت فرمود: «آنچنانکه از خورشید پشت ابر استفاده می‌کنند^(۲)».

۳- خود حضرت مهدی علیه السلام نیز روی این معنا تکیه کرده است. در توقیعی که آن حضرت در پاسخ به سؤالات «اسحاق بن یعقوب» صادر فرمود و توسط محمدبن عثمان تحویل اسحاق گردید، چنین نوشت: اما چگونگی استفاده مردم از من همچون استفاده آنهاست از خورشید، هنگامی که در پشت ابرها پنهان می‌شود^(۳).

در توضیح این تشبیه باید یادآوری کنیم که: خورشید دارای دو نوع نور افشانی است:

۱- نور افشانی آشکار و مستقیم،

۲- نور افشانی غیر مستقیم.

در نور افشانی آشکار، اشعه خورشید بخوبی دیده می‌شود ولی در تابش غیر مستقیم، ابرها همانند یک شیشه مات، نور مستقیم خورشید را گرفته و پخش می‌کند. اما آثار حیات بخش خورشید در رشد و نمو موجودات و...، مخصوص زمانی نیست که نور آن مستقیماً بر پهنه حیات و طبیعت می‌تابد، بلکه بسیاری از این آثار -مانند: تولید گرما، رویش و رشد گیاهان، تولید انرژی لازم برای حرکت و حیات، به بار نشستن درختان، خندیدن شکوفه‌ها و شکفتن گلها- در زمان تابش نور مات خورشید از پشت ابرها نیز وجود دارد. اشعه معنوی وجود امام، هنگامی هم که در پشت ابرهای غیبت پنهان است، دارای آثار گوناگونی است که با وجود متوقف شدن کلاس

۱- مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۳ هـ.ق، ج ۵۲، ص ۹۳ و ج ۳۶، ص ۲۵۰.

۲- مجلسی، همان کتاب، ص ۹۲.

۳- طوسی، الغیبة، ص ۱۷۷ - مجلسی، همان کتاب، ص ۹۲ - اربلی، همان کتاب، ص ۹۲ - اربلی، علی بن

عیسی، کشف الغمة، تبریز، مکتبة بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۳، ص ۳۲۲.

تعلیم و تربیت و رهبری مستقیم، فلسفه وجودی او را آشکار می‌سازد. اینک برخی از این آثار را به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- جان جهان

طبق احادیث فراوانی که در موضوع امام وارد شده، و بر اساس دلائلی که دانشمندان ارائه کرده‌اند، در بینش اسلامی، امام، جان جهان است و جهان به وجود او بستگی دارد. امام قلب عالم وجود، هسته مرکزی جهان هستی و «واسطه فیض» بین عالم و آفریدگار عالم است و از این جهت حضور و غیبت او تفاوتی ندارد. و اگر او - ولو به صورت ناشناس - در جهان نباشد، جهان هستی در هم فرو می‌ریزد. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: اگر زمین بدون وجود امام بماند، ساکنان خود را در کام خود فرو می‌برد^(۱).

امام چهارم فرمود: در پرتو وجود ماست که خداوند آسمان را از فروپاشی - جز به اذن او - ننگه می‌دارد. در پرتو وجود ماست که خداوند زمین را از لرزش و سلب آرامش ساکنانش، ننگه می‌دارد. به واسطه ماست که خداوند باران نازل می‌کند و رحمت خود را می‌گستراند و برکات و نعمتهای زمین را بیرون می‌آورد. و اگر آن کس از ماکه در زمین است نبود، زمین اهل خود را فرو می‌برد^(۲).

۲- پاسداری از آیین خدا

امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از سخنان خود در مورد لزوم وجود رهبران الهی در هر عصر و زمان می‌گوید:

«خدایا چنین است، هرگز روی زمین از قیام کننده‌ای با حجت و دلیل، خالی نمی‌ماند، خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه پنهان، تا دلائل و اسناد روشن

۱ - لو بقیة الأرض بغير إمام لساخت (کلینی، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۷۹ و ر. ک به: صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسة النشر الإسلامی (التابعة) لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۵ هـ ق، ج ۱ ص ۲۰۱ - ۲۱۰.

۲ - صدوق، أمالی، قم، مطبعة الحکمة، ص ۱۱۲، مجلس ۳۵ - صدوق، کمال الدین، ص ۲۰۷، باب ۲۱، ح

۲۲ - جوینی خراسانی، فرائد السمطين، ط ۱، بیروت، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، ۱۴۰۰ هـ ق، ص ۴۵

الهی از بین نرود و به فراموشی نگراید...»^(۱).

با گذشت زمان و آمیزش سلیقه‌ها و افکار شخصی به مسائل مذهبی و دراز شدن دست مفسده جویان به سوی تعالیم آسمانی، اصالت پاره‌ای از قوانین الهی از دست می‌رود و دین دستخوش تغییرات زیانبخش می‌گردد.

برای آنکه اصالت آیین الهی حفظ گردد و جلوی تحریفات و تغییرها و خرافات گرفته شود، باید این رشته به وسیله یک پیشوای معصوم ادامه یابد. در هر مؤسسه مهم، «صندوق آسیب ناپذیری» وجود دارد که اسناد مهم آن مؤسسه را در آن نگهداری می‌کنند تا از دستبرد دزدان یا خطر آتش سوزی و امثال اینها محفوظ بماند. سینه امام و روح بلندش نیز صندوق آسیب‌ناپذیر حفظ اسناد آیین الهی است تا همه اصالت‌های نخستین و ویژگیهای آسمانی این تعالیم را در خود نگاهداری کند^(۲).

حافظ «ابن حجر عسقلانی» در شرح «صحیح بخاری» پس از نقل احادیث حاکی از نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین هنگام ظهور مهدی علیه السلام و اقتدای او به آن حضرت می‌نویسد:

اینکه عیسی علیه السلام در آخر الزمان و نزدیک قیامت، به مردی از این امت اقتدا می‌کند و پشت سر او نماز می‌خواند، دلیل بر نظریه صحیح در میان دانشمندان اسلامی است که: زمین هرگز از وجود حجت که با دلائل و براهین آشکار، برای خدا قیام می‌کند، خالی نمی‌ماند^(۳).

۳- امید بخشی

در میدانهای نبرد، تمام کوشش سربازان زبده و فداکار معطوف این است که پرچم سپاه، در برابر حملات دشمن همچنان در اهتزاز باشد، و متقابلاً سربازان دشمن دائماً می‌کوشند پرچم آنها را سرنگون سازند، چرا که برقرار بودن پرچم، مایه

۱ - اللهم بلی لاتخلوا الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته (شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰ م، ج ۱۸، حکمت ۱۴۳، ص ۳۴۷ - المناقب، اخطب خوارزم، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۵ هـ ق، ص ۲۶۴).

۲ - (آیت الله) مکارم، ناصر، مهدی انقلابی بزرگ، چاپ دوم، قم، مطبوعاتی هدف، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

۳ - فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت، دار المعرفة، ج ۶، ص ۲۹۴.

دلگرمی سربازان و تلاش و کوشش مستمر آنها است. همچنین وجود فرمانده لشکر در مقر فرماندهی - هر چند ظاهراً خاموش و ساکت باشد - خون گرم و پر حرارتی در عروق سربازان به گردش درمی آورد و آنها را به تلاش بیشتر وامی دارد که فرمانده ما زنده است و پرچمان در اهتزاز! اما هرگاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یک لشکر عظیم با کارآیی فوق العاده، یک مرتبه روحیه خود را می بازد و متلاشی می گردد. رئیس یک جمعیت یا یک لشکر، مادام که زنده است، هر چند مثلاً در سفر یا فرضاً در بستر بیماری باشد، مایه حیات و حرکت و نظم و آرامش آنهاست، ولی شنیدن خبر از دست رفتن او گرد و غبار یأس و نومیدی را بر سر همه می پاشد. جمعیت شیعه طبق عقیده‌ای که به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نمی بیند، اما خود را تنها نمی داند، و اثر روانی این عقیده در روشن نگهداشتن چراغ امید در دلها و وادار ساختن افراد به خودسازی و آمادگی برای آن قیام بزرگ جهانی، کاملاً قابل درک است^(۱).

پروفسور «هانری کربن» استاد فلسفه در دانشگاه سوربن (فرانسه) و مستشرق نامدار فرانسوی می گوید:

به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق برای همیشه نگهداشته است و به طور مستمر و پیوسته، ولایت را زنده و پا برجا می دارد.

مذهب یهود، نبوت را که رابطه‌ای است واقعی میان خدا و عالم انسانی، در حضرت کلیم ختم کرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد ﷺ اذعان ننموده و رابطه مزبور را قطع می کند. همچنین مسیحیان در حضرت مسیح متوقف شده اند اهل سنت از مسلمانان نیز در حضرت محمد ﷺ توقف کرده و با ختم نبوت در ایشان، دیگر رابطه‌ای میان خالق و مخلوق، موجود نمی دانند. تنها مذهب تشیع است که «نبوت» را با حضرت محمد ﷺ ختم شده می داند، ولی

«ولایت» را که همان رابطه هدایت و تکمیل می‌باشد، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می‌داند^(۱).

الحمد لله على ما أنعم و له الشكر على ما ألهم

سید محمد مهدی موسوی خلخالی

۱۵ شعبان ۱۴۲۶ ه. ق

۱ - سالنامه ۲ مکتب تشیع (مصاحبات استاد علامه طباطبایی با پروفیسور هانری کربن درباره شیعه ۱۳۳۹ ه. ش، ص ۲۰.

قسمتی از نوشته الحاقی سال ۱۴۲۶ ه. ق از کتاب سیره پیشوایان نگارش آقای مهدی پیشوائی نقل شد است.

فصل پنجم

مهدی موعود در کتب اهل سنت
و اعتراف (۱۲۰ نفر) از علماء ایشان به این که
مهدی موعود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است

ملحقات دوم:

سال ۱۴۲۷ هـ ق

۱۵ شعبان

مهدی موعود علیه السلام در منابع اولیه اهل سنت ^(۱)

روی سخن ما با بعضی از برادران سنی است؛ آنها که متأسفانه می‌پندارند موضوع «مهدی» اختصاص به شیعه دارد و آنچه پیروان اهل بیت علیهم السلام به آن معتقد هستند، دور از واقعیت است.

اینک ما وجدان افراد منصف ایشان را حکم قرار می‌دهیم و دورنمایی از این اعتقاد را در منابع و مدارک عامه، به اختصار از نظر آنها می‌گذرانیم، باشد که به خود آیند و در حق میراث پیامبر خویش یعنی «عترت»، بیش از این ستم روا ندارند. براساس اکثر روایات مهدی که علمای سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، وی از دودمان امام حسین علیه السلام است. آن هم با مشخصاتی که همان موقع از زبان پیامبر نقل شده بود و شمه‌ای از آن در این کتاب خواهد آمد. این روایات که تقریباً از مجوع صحابه بزرگ نقل شده‌اند. از دیرباز در منابع و مدارک پرارزش و معتبر عامه مانند صحاح ششگانه به استثنای «صحیح» نسائی به نام سنن که دربرگیرنده احادیث و مدارک احکام دینی و فقه اسلامی است، آمده‌اند.

۱- مسند احمد

قبل از همه، کتاب ارزشمندی که از علمای سنی به ما رسیده مسند احمد حنبلی است که احادیث مهدی را در آن ثبت و ضبط کرده است. ^(۲) احمد حنبلی پیشوای فرقه حنبلی، متوفای ۲۴۱ هجری و همعصر امام نهم و امام دهم ما بوده است. کتاب مسند از قدیم‌ترین و معتبرترین مدرک حدیث عامه به شمار می‌رود.

۲- صحیح بخاری

پس از وی محمدبن اسماعیل بخاری (متوفای ۲۵۶ هـ ق) نامی‌ترین محدث عامه و معاصر امام حسن عسکری علیه السلام که درست در سال ولادت امام زمان و مهدی

۱ - به نقل از کتاب پر ارزش (دانشمندان عامه و مهدی موعود)، تألیف علامه بزرگوار شیخ علی دوانی دامت برکاته.

۲ - این احادیث را می‌توانید در جلد یکم مسند، جلد دوم، جلد سوم و جلد پنجم ببینید.

موعود اسلام از دنیا رفته است. با همه تعصبی که نسبت به امامان اهل بیت دارد، در کتاب صحیح خود (کتاب الاحکام) احادیث «دوازده پیشوای بعد از پیغمبر که همگی از قریش خواهند بود و عزت اسلام بستگی به وجود آنها دارد» را نقل کرده است. افزون بر این، بخاری در همان کتاب (باب نزول عیسی بن مریم) به همکاری حضرت عیسی با مهدی اشاره نموده است.

۳- صحیح مسلم

در همان عصر، مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفای ۲۶۱ هـ ق) با وجود اینکه مانند بخاری اصرار دارد نامی از مهدی نبرد ولی در کتاب «الفتن و اشراط الساعة» و «باب نزول عیسی» از کتاب صحیح که دومین صحاح عامه است، قسمتی از این احادیث را نقل کرده است.

۴- سنن ابن ماجه

بعد از وی ابن ماجه قزوینی (متوفای ۲۷۳ هـ ق) در کتاب سنن خود که آن نیز از صحاح عامه است، احادیث مهدی را در بخش مخصوصی به نام «باب خروج المهدی» آورده است.

۵- سنن ابوداود

همچنین در همان عصر، ابوداود سیستانی (متوفای ۲۷۵ هـ ق) در کتاب سنن از صحاح ششگانه، روایات مهدی موعود اسلام را در بخشی از آن به عنوان «کتاب المهدی» بیان داشته است.

۶- سنن ترمذی

باز در همین عصر، ترمذی (متوفای ۲۷۹ هـ ق) در «کتاب الفتن» از سنن خود (باب ما جاء فی المهدی (رضی الله عنه) روایات مربوطه را بازگو نموده است.

این شش محدث عظیم الشان که سرآمد محدثان عامه به شمار می روند (یعنی ۱- احمد حنبل، ۲- بخاری، ۳- مسلم، ۴- ابن ماجه، ۵- ابوداود و ۶- ترمذی) روایات

مهدی را از عمر بن الخطاب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، ثوبان غلام عمر، جابر بن عبدالله انصاری، جابر بن سمره، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو عاص، انس بن مالک، ابوسعید خدری، ام سلمه همسر پیامبر و... نقل کرده‌اند.

دانشمندان بعدی و احادیث مهدی موعود علیه السلام

دانشمندان بعدی عامه نیز احادیث مهدی را به پیروی از استادان قبلی در منابع پرارزش خود، هم به اجمال و هم به تفصیل روایت کرده‌اند. از میان انبوه آنان به نام چند تن و کتابهای حدیثشان اشاره می‌شود:

- ۱- ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶ هـ ق) در کتاب غریب الحدیث.
- ۲- حافظ ابوالحسن مناوی (متوفای ۳۳۶ هـ ق) در ملاحم
- ۳- حافظ طبرانی (متوفای ۳۶۰ هـ ق) در معجم صغیر، معجم اوسط و معجم کبیر.
- ۴- حافظ دارقطنی (متوفای ۳۸۵ هـ ق) در مسند علی، مسند فاطمه و جرح و تعدیل.

- ۶- حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ ق) در اربعین، فوائد و عوالی.
 - ۷- ابواسحاق ثعلبی (متوفای ۴۳۷ هـ ق) در تفسیر کبیر، عرائس و قصص الانبیاء.
 - ۸- ابن عبد ربه اندلسی (متوفای ۴۶۳ هـ ق) در الاستیعاب.
 - ۹- ابوبکر خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ هـ ق) در تاریخ بغداد.
 - ۱۰- حمیدی قرطبی (متوفای ۴۸۸ هـ ق) در الجمع بین الصحیحین.
 - ۱۱- حسین بن مسعود فراء (متوفای حدود ۵۱۰ هـ ق) در مصابیح السنة.
 - ۱۲- حافظ ابن عساکر (متوفای ۵۲۷ هـ ق) در تاریخ.
 - ۱۳- محمد بن عمر زَمَخْشَری (متوفای ۵۲۸ هـ ق) در تفسیر کشاف.
 - ۱۴- ابن خشاب بغدادی (متوفای ۵۶۷ هـ ق) در تاریخ موالید و وفیات الائمة.
- به طوری که ملاحظه می‌شود این عده همگی از علمای نامی و حفاظ بزرگ عامه هستند که سنت پیامبر از طریق سنیان به اینان و مشایخ قبلی بستگی دارد.

کتابهایی که دانشمندان عامه راجع به مهدی علیه السلام نوشته‌اند

از دانشمندان متقدم عامه و کتابهایشان که بگذریم، اصولاً بسیاری از دانشمندان سنی در طول تاریخ، کتابهای مستقلی درباره مهدی آل محمد تألیف کرده‌اند که از هر جهت جالب به نظر می‌رسد. در حقیقت، این دسته از علما و حفاظ متأخر که سخت تحت تأثیر احادیث مهدی و فزونی آن در منابع ارزشمند خود قرار گرفته بودند، اقدام به تألیف کتابهای جداگانه‌ای نمودند و آثار پرارجی به وجود آوردند که در حال حاضر نسخه‌های خطی یا چاپی آنها در دسترس اهل فضل و عموم مردم از سنی و شیعی قرار دارند. اینک اسامی برخی از آن کتابها:

- ۱- البیان عن اخبار صاحب الزمان، تألیف ابن مغازلی شافعی (متوفای ۴۸۳ هـ ق)
- ۲- البیان فی اخبار صاحب الزمان، تألیف حافظ کنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ ق)
- ۳- عقد الدرر فی اخبار المهدی المنتظر، تألیف یوسف بن یحیی مقدسی شافعی (متوفای ۶۸۵ هـ ق)
- ۴- احوال صاحب الزمان، تألیف شیخ سعد الدین حموی (متوفای ۷۲۲ هـ ق)
- ۵- المهدی، تألیف ابن قیّم جوزیه (متوفای ۷۵۱ هـ ق)
- ۶- الاحادیث القاضیه بخروج المهدی، تألیف محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی (متوفای ۷۵۱ هـ ق)
- ۷- العرف الوردی فی اخبار المهدی، تألیف حافظ جلال الدین شیوطی (متوفای ۹۱۰ هـ ق)
- ۸- تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان، تألیف ابن کمال پاشا حنفی (متوفای ۹۴۰ هـ ق)
- ۹- المهدی الی ما ورد فی المهدی، تألیف محمد بن طولون دمشقی (متوفای ۹۵۳ هـ ق)
- ۱۰- القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، تألیف ابن حَجَر مکی (متوفای ۹۷۳ هـ ق)
- ۱۱- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تألیف علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵ هـ ق)

هـق)

- ۱۲- الرد علی من حکم و قضی بان المهدی الموعود جاء و مضی، تألیف ملاعلی قاری (متوفای ۱۰۱۴ هـق)
- ۱۳- فوائد الفکر فی الامام المهدی المنتظر، تألیف مرعی بن یوسف کرمی مقدسی حنبلی (متوفای ۱۰۳۱ هـق)
- ۱۴- التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر و الدجال و المسیح، تألیف قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی صنعانی (متوفای ۱۲۵۰ هـق)
- ۱۵- العطر الوردی فی شرح قطر الشهدی فی اوصاف المهدی، تألیف محمد بن محمد بن احمد بلبیسی (متوفای ۱۳۰۸ هـق)
- ۱۶- تحدیق النظر فی اخبار المهدی المنتظر، تألیف محمد بن عبدالعزیز بن مانع (از علمای نجد در قرن چهاردهم هجری)

راویان احادیث مهدی علیه السلام

راویانی که در منابع عامه احادیث مهدی علیه السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و این دانشمندان در منابع خود از آنها نام برده‌اند، در حقیقت مجموع صحابه و تابعین هستند که از جمله، این عده از مشاهیر آنان به شمار می‌روند.

از صحابه:

علی علیه السلام

سلمان فارسی

ابوذر غفاری

عباس بن عبدالمطلب

عبدالرحمن بن عوف

ابوهریره

عثمان بن عفان

حذیفة بن یمان یمانی

زید بن ثابت

طلحة بن عبدالله

ابوایوب انصاری

زید بن أرقم

سعد بن مالک

عایشه

ابو امامة باهلی

عمار یاسر

زر بن عبدالله

علی بن هلال

عَلَمَة بن عبدالله

عبدالله بن حارث

جارود بن مُنذِر عبدی

عبدالله بن جعفر

مُعَاذ بن جَبَل

از تابعین:

ابراهیم بن علقمه

ابوالسّمَاء رحبی

ابوصدیق ناجی

ابوهارون عبدی

ابونضره

اصبغ بن نباته

ایاس بن سلمة بن اکوع

ثابت بن دینار

جابر بن یزید جعفی

جابر صدفی

حارث بن سعید بن قیس

زر بن حبیش
زهري
سائب ثقفی
سالم بن عبدالله بن عمر
سعید بن جبیر
سعید بن مسیب
سلیمان بن ابی حبیب
هشر بن حوشب
طاووس یمانی
عبدالرحمن بن ابی لیلی
عمرو بن عثمان بن عفان
مجاهد
محمود بن لَبید
مُطَرَف بن عبدالله
معلی بن زیاد
نافع مولی ابوقتاده

اوصاف و شمایل مهدی علیه السلام

در این کتابها، راویان مورد قبول عامه که احادیث مهدی را از پیامبر نقل کرده‌اند، تمام اوصاف و شمایل و نشانه‌های مهدی موعود را آورده‌اند. این عناوین قسمتی از موضوعات روایات مهدی را تشکیل می‌دهد که حتی در برخی از کتابها مانند اربعین ابونعیم اصفهانی و البیان کنجی شافعی هریک تحت همین گونه عنوانها، احادیث را تبویب و دسته‌بندی کرده‌اند. بدین گونه:

- نام مهدی

- کنیه مهدی

- مهدی فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است

- مهدی فرزند علی علیه السلام است
- مهدی فرزند فاطمه زهرا علیها السلام است.
- مهدی حسینی است
- رنگ چهره و اندام مهدی
- خال رخسار مهدی
- دندانهای مهدی
- پیشانی مهدی
- بینی مهدی
- خوی مهدی
- مهدی پیشوای شایسته است
- مهدی یکی از سروران بهشت است
- مهدی بعد از پادشاهان ستمگر می آید
- مهدی عیسی بن مریم نیست
- مهدی دلها را به هم پیوند می دهد
- با مهدی بیعت کنید
- عدل مهدی
- بخشش مهدی
- رفاه و آسایش در عصر مهدی
- مهدی به سنت پیغمبر اسلام عمل می کند
- عیسی بن مریم در نماز به مهدی اقتدا می کند
- مهدی و تجدید عظمت اسلام
- مهدی خلیفه الله است
- مدت سلطنت مهدی
- بعد از مهدی زندگی سودی ندارد

واقعیت مهدی علیه السلام در نظر اکثریت عامه

شیخ منصور علی ناصف، از دانشمندان مشهورد معاصر «جامع الازهر» مصر، در کتاب معروف التاج که احادیث پنج «صحیح» از صحابه ششگانه عامه (یعنی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابوداؤد) را در آن آورده است و شش تن از علمای تراز اول مصر بر آن تقریظ نوشته و آن را با شرحی به نام غایة المأمول به منظور بیان و توضیح احادیث کتاب التاج توأم نموده‌اند، از جمله در جلد پنجم (کتاب الفتن و علامات الساعة) احادیث صحاح معتبر عامه راجع به امام زمان علیه السلام را در باب هفتم آورده و می‌نویسد: «باب هفتم درباره خلیفه مهدی رضی الله عنه». سپس در شرح آن می‌گوید:

«در میان دانشمندان پیشین و پسین اهل تسنن مشهور است که باید در آخرالزمان مردی از دودمان نبوت به نام «مهدی» ظهور کند و بر ممالک اسلامی مسلط شود، و مسلمانان نیز از وی پیروی نمایند. مهدی در میان مردم با عدالت رفتار می‌کند و دین اسلام را تأیید می‌نماید. بعد از ظهور او دجال^(۱) آشکار می‌شود، آن گاه عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید و او را به قتل می‌رساند یا اینکه با کمک مهدی او را می‌کشد. احادیث مهدی را گروهی از برگزیدگان صحابه پیغمبر روایت کرده‌اند و بزرگان محدثان مانند ابوداؤد، ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابویعلی، بزاز، امام احمد / حنبل / و حاکم / نیشابوری / رضی الله عنهم اجمعین، آنها را در کتابهای خود آورده‌اند. کسانی که تمام احادیث مهدی موعود را ضعیف شمرده‌اند - مانند ابن خلدون و غیره - راه خطا پیموده‌اند. اینکه ابن خلدون گفته است در احادیث مهدی آمده که مهدی، عیسی بن مریم است حدیثی ضعیف است، چنانکه بیهقی و حاکم نیشابوری و جز اینان تصریح کرده‌اند.»^(۲)

این مطلب را به عنوان پاسخی برای کسانی مانند فرید وجدی، طنطاوی، سعد محمد حسن و احمد امین نقل کردیم که تحت تأثیر عواطف شخصی و مبارزه با

۱ - «دجال» در لغت به معنی مظهر تزویر و دروغ است.

۲ - التاج لجامع الاصول، ج ۵، ص ۳۴۱

شیعه، در اعتقاد به پسر امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان مهدی موعود، از مرز بی احترامی به عقیده مفاخر علما و بزرگان خود نیز گذشته و موضوع متواتر بودن آن را افسانه پنداشته‌اند.

جان کلام را دانشمند معروف حجاز و مفتی بزرگ مکه احمد زینی دحلان در کتاب مشهور خود «فتوحات اسلامیة» گفته است. وی می‌نویسد:

«احادیثی که از مهدی در آنها سخن رفته است، بسیار زیاد و متواترند. در میان آن همه احادیث صحیح، البته روایات ضعیف هم فراوانند، ولی به واسطه کثرت این احادیث و فزونی راویان آنها و محدثان کثیری که احادیث مذکور را در کتابهای خود آورده‌ان، جمعاً مفید قطع و یقین‌اند.»^(۱)

سپس می‌نویسد که محمد بن رسول بزرنجی در آخر کتاب الاشاعة فی اشرط الساعة یادآور شده است: «اخبار مهدی موعود، متواتر و امری مقطوع و مسلم است. از این احادیث به یقین باید دانست که مهدی از اولاد فاطمه علیها السلام است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.»^(۲)

۱۲۰ نفر از علماء اهل سنت مهدی (عج) را پسر امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند

اکثریت علمای عامه معتقدند که مهدی موعود واقعیت دارد ولی می‌گویند در آخرالزمان متولد می‌شود. در میان آنها گروهی بوده و هستند که به دور از تعصب و با وجدانی بیدار و یا به ملاحظه امانت در نقل تاریخ، متوجه شده یا ناگزیر گشته‌اند بگویند این مهدی که از دودمان پیامبر و نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است، با آن مزایا و خصوصیات، نمی‌تواند کسی جز پسر امام حسن عسکری علیه السلام باشد.

این گروه، دانشمندانی هستند کهن موضوع کتاب ما را تشکیل می‌دهند. اکثریت قریب به اتفاق ایشان صریحاً گفته‌اند که ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری علیه السلام متولد در سامرا به سال ۲۵۵ هجری یا سنوات دیگر، همان مهدی موعود در مجموع روایات معتبر و صحیح عامه است و نمی‌تواند شخص دیگری باشد. نه با آنها که پیش از

۱ - الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۲۲

۲ - همان منبع.

ولادت وی دعوی مهدویت کردند قابل تطبیق است و نه می توان منکر پسر امام عسکری به عنوان «مهدی» شد.

البته در میان این یکصد و بیست دانشمند که در این کتاب از آنان نام می بریم، افرادی هم هستند که فقط از پسر امام حسن عسکری علیه السلام نام برده و یا از ولادت او خبر داده اند و دیگر نگفته اند که مهدی موعود اوست، ولی همین که نوشته اند امام عسکری علیه السلام پسری به نام «محمد بن الحسن» داشته است، خود به خود ملتزم شده اند که مهدی موعود باید او باشد.

حتی تعدادی انگشت شمار امثال علاءالدوله سمنانی و حافظ ذهبی و ابن حجر مکی نیز که گفته اند او پس از ولادت وفات یافت، در شمار کسانی هستند که مهدی را پسر امام حسن عسکری علیه السلام می دانند. زیرا آنان که از ولادت محمد بن الحسن خبر داده اند، نگفته اند که دیگر او چه شد و چه سرنوشتی پیدا کرد و به کجا رفت، و این چند تن برای انحراف افکار شیعه، از پیش خود گفته اند او وفات یافت تا آنها در انتظار او به سر نبرند!

اینک خوانندگان فرصت دارند به سخنان این صد و بیست تن توجه دقیق کنند و به دور از تعصب و خودپسندی، با کمال انصاف و بی طرفی پیرامون آن به قضاوت بپردازند.

این دانشمندان به ترتیب قرن بدین گونه هستند که از نظر تان می گذرد:

۱. ابن ابی ثلج بغدادی (متوفای ۲۲۶ هـ ق)

ابن ابی ثلج در بغداد می زیسته و همعصر نواب امام زمان بوده و به گفته خطیب در تاریخ بغداد، استاد ابوالحسن دارقطنی معروف است.

ابن ابی ثلج در کتاب موالید و وفیات الائمة^(۱) به نقل از عتبه بن سعد ابن کنانه، از احمد بن محمد فریابی شاگرد نصر بن علی جهضمی استاد بخاری و مسلم، آنجا که از «فرزندان ابو محمد حسن عسکری» نام می برد می نویسد: «فرزندان او محمد و موسی

۱ - کتاب موالید الائمة ابن ابی ثلج به ضمیمه غیبت شیخ مفید و نوادر راوندی در سال ۱۳۷۰ هجری در نجف اشرف چاپ شده است.

و فاطمه و عایشه هستند»^(۱) و می‌گوید:

«هنگام ولادت محمد بن الحسن، حضرت عسگری ضمن سخنان بسیاری فرمود: «ستمگران گمان کردند مرا به قتل می‌رسانند تا این دودمان را ریشه کن سازند، ولی آنها قدرت خداوند را دیدند.» و او را «مؤمل» (یعنی کسی که مورد آرزوی مردم است) خواند.»

ابن ابی ثلج در باب «مادران ائمه» می‌نویسد: «مادر قائم نامش حکیمه و گویند نرجس و نیز گویند سوسن بوده است.»

سپس می‌نویسد: «محمد بن همام می‌گفت: حکیمه عمه حضرت عسگری است و کسی است که حدیث ولادت صاحب الزمان را نقل کرده است و همو گفته که نام مادرش نرجس است.»^(۲)

راویان کتاب ابن ابی ثلج همگی از دانشمندان عامه هستند که وجود امام زمان را به نام پسر امام حسن عسگری علیه السلام پذیرفته و از ولادت او خبر داده‌اند. بدین‌گونه:

۲. ابوالعباس: احمد بن ابراهیم

ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن علی کندی، که روایت کتاب موالید و وفیات الائمه تا ولادت امام زمان و دنباله آن را از ابن ابی ثلج نقل کرده است؛ چنانکه در آغاز کتاب مزبور می‌گوید که خطیب در تاریخ بغداد (ج ۴، ص ۱۸) او را موثق دانسته و گفته است که وی شاگرد محمد ابن جریر طبری و استاد ابونعیم اصفهانی بوده و در مکه می‌زیسته است.

۳. ابوعلی نسوی

ابوعلی احمد بن محمد بن علی عمادی نسوی، که در سال ۳۵۰ هجری روایت ولادت و وفات ائمه یعنی کتاب ابن ابی ثلج را در مکه از ابوالعباس کندی شنیده و

۱ - موسی و فاطمه و عایشه را فقط در اینجا می‌بینم. سایر علمای سنی هم از وی گرفته‌اند. مشهور این است که امام زمان تنها فرزند امام حسن عسگری علیه السلام است.

۲ - درباره اختلاف اسامی مادر امام زمان جداگانه بحث خواهیم کرد.

یادداشت کرده است.

۴. ابومسعود بن شاذان

ابومسعود احمد بن محمد بن عبدالعزيز بن شاذان بجلي، که روایت مزبور را به خط خود نوشته و برای ابومنصور شیرازی خوانده است.

۵. ابومنصور شیرازی

ابومنصور عبدالرحیم بن محمد بن احمد بن شرابی شیرازی، که خبر مزبور را از ابومسعود سابق الذکر یادداشت کرده است.

۶. ابومحمد اسعد بن احمد

ابومحمد اسعد بن احمد بن حامد ثقفی، آن را از ابومنصور گرفته است.

۷. ابوماجد محمد بن حامد

ابوماجد محمد بن حامد بن عبدالمنعم بن عزیز واعظ، که این خبر را از ثقفی یادداشت کرده است.

۸. ابو عبدالله القرشی

ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن فاخر قرشی، که آن را از ابوماجد نقل می‌کند.

۹. محب الدین البغدادی

محب الدین ابو عبدالله محمد بن محمود بن حسن^(۱) بنی نجار بغدادی (متوفای ۶۴۳ هـ ق) شاگرد ابن جوزی، مدرس و محدث مدرسه مستنصریه بغداد، مؤلف ذیل تاریخ بغداد در چهل جلد و غیره، حدیث مزبور را از مشایخ سه گانه قبل از خود شنیده و ثبت کرده است.

۱ - در نسخه چاپی موالید الائمة (چاپ نجف) نام او «محمد بن محمد بن حسن» ضبط شده که مسلماً غلط است و «محمد» به جای «محمود» آمده است.

۱۰. حافظ ابومحمد بلاذری (متوفای ۲۳۹ هـ ق)

به گفته سمعانی، بلاذری اهل طوس و دانشمندی عارف به اخبار و احادیث بود و سرانجام در طابران طوس به سال ۳۳۹ هجری به قتل رسید. بلاذری در مکه از امام اهل بیت ابومحمد حسن بن علی بن محمد ابن علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) حدیث یادداشت کرد.

شیخ عبدالعزیز دهلوی مؤلف تحفة اثناعشریه در رد شیعه (متوفای ۱۲۳۹ هـ ق) که از علمای متعصب عامه در هند بوده است، در کتاب النزّهة از پدرش شاه ولی الله دهلوی در کتاب مسلسلات مشهور به «الفضل المبین» حدیثی با سلسله سند از مسلسلات ابن عقلة مکی نقل می کند که بلاذری گفت:

«خبر داد به من م ح م د بن الحسن بن علی المحجوب امام عصر خود از پدرش از جدش علی بن موسی الرضا علیه السلام... از علی بن ابی طالب سید الاولیاء علیه السلام که فرمود خبر داد به من سید انبیا محمد صلی الله علیه و آله که فرمود خبر داد به من جبرئیل سرور فرشتگان که گفت خداوند فرمود: انی انا الله لا اله الا انا، من اقرّ بالتوحید دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی...»

به طوری که ملاحظه می شود، بلاذری طوسی که از بزرگان دانشمندان عامه بوده است، در این حدیث مسلسل، آن هم به نقل از صاحب تحفة اثناعشریه که از مخالفان سرسخت طایفه شیعه است، تصریح می کند که امام زمان (م ح م د) را شخصاً دیده و از آن حضرت حدیث نقل کرده است؛ چیزی که حتی در میان دانشمندان شیعه هم بی سابقه بوده است.

این حدیث را پانزده تن از مفاخر علمای عامه از بلاذری نقل کرده و نظر به شخصیت علمی وی، آن را مورد قبول قرار داده اند.^(۱)

بنابراین، باید این پانزده تن را به استثنای یکی از آنها (شمس جزری) و شعرانی و سیوطی - که جداگانه از این دو نام می بریم - جزو معتقدان به وجود مهدی موعود به

۱ - باید دانست که این بلاذری غیر از احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ ق) مؤلف کتاب فتوح البلدان است.

عنوان پسر امام حسن عسکری علیه السلام دانست. و اینک اسامی آنها:

۱۱. شیخ محمد بن عقله

شیخ محمد بن عقله، مؤلف کتاب مسلسلات که عبدالعزیز دهلوی از آن نقل کرده است.

۱۲. شیخ حسن بن علی عجمی

شیخ حسن بن علی عجمی، یگانه عصر خویش که ابن عقله از وی روایت کرده است.

۱۳. جمال الدین باهلی

جمال الدین باهلی، حافظ عصر خود و استاد حسن عجمی.

۱۴. محمد حجازی واعظ

محمد حجازی واعظ، از جمال الدین باهلی.

- شیخ عبدالوهاب شعرانی، صوفی عصر خویش (از وی جداگانه نام می‌بریم).

- جلال الدین سیوطی، مجتهد عصر خود (از وی نیز جداگانه نام می‌بریم).

۱۵. حافظ ابونعیم رضوان عقبی

- شمس محمد جزری، مقری عصر خویش. وی هنگام نقل حدیث مزبور

می‌گوید: «والعهدة علی البلاذری».

۱۶. جمال الدین

جمال الدین محمد بن محمد بن جمال، امام زاهد عصر خود.

۱۷. محمد بن مسعود

محمد بن مسعود، محدث بلاد فارس.

۵۵۰ / طوفان امت و کشتی نجات

۱۸. شیخ اسماعیل شیرازی

شیخ اسماعیل بن مظفر شیرازی، دانشمند بزرگ.

۱۹. عبدالسلام

عبدالسلام بن ابی ربیع حنفی، محدث عصر خویش.

۲۰. ابوبکر عبدالله قلانسی

ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاپور قلانسی، شیخ زمان خود.

۲۱. عبدالعزیز

عبدالعزیز استاد وی.

۲۲. محمد آدمی

محمد آدمی، استاد عبدالعزیز، امام عصر خود.

۲۳. سلیمان ابن ابراهیم

سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن سلیمان، دانشمند یگانه که حدیث مزبور را از حافظ ابومحمد بلاذری روایت کرده است.

۲۴. ابونصر بخاری (زنده در سال ۳۴۱ هـ ق)

این دانشمند نَسَباً مشهور کسی است که صاحب عمدة الطالب تحقیقات او را در انساب دودمان ابوطالب مورد استناد قرار می‌دهد.

ابونصر در کتاب سرّ السلسلة العلویة ذیل «الامام الحسن بن علی العسکری» می‌نویسد: «جعفر بن علی همان است که امامیه او را «جعفر کذاب» می‌نامند. سرّ اینکه امامیه به وی جعفر کذب می‌گویند این است که جعفر پس از وفات برادرش حسن علیه السلام، وجود پسر او قائم حجت را انکار کرد و ارث برادرش را مطالبه نمود.»
خطیب در تاریخ بغداد (ج ۹، ص ۱۲۲) به یک واسطه از ابونصر روایت می‌کند و می‌گوید که چون به بغداد آمد علما (اهل تسنن) از وی حدیث شنیدند.

۲۵. علی بن حسین مسعودی (متوفای ۲۴۶ هـ ق)

عامه این مورخ و جغرافیدان نامی را به طور قطع از دانشمندان خود می‌دانند. مسعودی^(۱) در تاریخ خود مروج الذهب که در سال ۳۳۶ هجری از تألیف آن فراغت یافته است، می‌نویسد: «در سال ۲۶۰ هجری ابو محمد حسن بن علی... بن حسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت معتمد در بیست و نه سالگی وفات یافت، و او پدر مهدی منتظر و امام دوازدهم شیعه امامیه است.»

مسعودی همچنین در کتاب التنبیه و الاشراف که یک سال پیش از وفات خود یعنی در سال ۳۴۵ هجری در شهر فسطاط مصر آن را به اتمام رسانیده است می‌نویسد: «سلیم بن قیس هلالی از ابان بن ابی عیاش روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تو و یازده تن از فرزندان امام بحق هستید.»^(۲) این حدیث از غیر سلیم روایت نشده است.^(۳) امام آنها (شیعه) که تا موقع تألیف این تاریخ، منتظر ظهورش هستند، محمد بن الحسن... بن علی بن ابی طالب «رضوان الله علیهم اجمعین است.»^(۴)

۲۶. ابوبکر خوارزمی (متوفای ۲۸۲ هـ ق)

این دانشمند مشهور، در کتاب مفاتیح العلوم تحت عنوان «صفات ائمه بر وفق مذهب امامیه» می‌نویسد: «علی مرتضی، حسن مجتبی، حسین سید الشهداء... حسن العسکری، محمد مهدی القائم المنتظر؛ و اینکه او نمی‌میرد و نخواهد مرد، به نظر شیعه، تا اینکه زمین را پر از عدل کند از آن پس که پر از ظلم شده باشد، و او محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام اجمعین است.»

۱ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۹

۲ - انت واحدی عشر من ولدک ائمة الحق.

۳ - البته معلوم است که با این صراحت روایت نمی‌کنند.

۴ - التنبیه و الاشراف، چاپ مصر، ص ۱۹۸

۲۷. محمد بن ابی الفوارس (متوفای ۴۱۲ هـ ق)

ذهبی در دول الاسلام و ابن اثیر در کامل التواریخ ذیل حوادث سال ۴۱۲ هجری از این شخصیت که از دانشمندان نامی عامه به شمار می‌رود، به نام «حافظ ابولفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس» نام برده‌اند.

سید نعمان آلوسی زاده نیز در یکی از مکاتیب خود که ضمیمه کتابش به نام جلاء العینین چاپ شده است، او را «عالم الملوک و ملک العلماء، مرجع خاص و عام و مستند فضلا، وارث علوم دانشمندان گذشته، پرچمدار حق و حقیقت، مولای افخم و امیر مفخم که شاخص است در گفتار و کردار و وقار و صلاح» دانسته است.

محمد بن ابی الفوارس کتابی به نام الاربعین در مناقب و فضایل امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام، مشتمل بر چهل حدیث، تألیف کرده و در آغاز آن می‌نویسد: «راویان موثق از پیامبر روایت کرده‌اند که فرمود: هرکس چهل حدیث را برای امت من حفظ کند (یعنی نقل کند و در اختیار آنها قرار دهد)، من از وی شفاعت خواهم کرد.»^(۱)

سپس می‌نویسد: «چنانچه از ما پرسند این چهل حدیث چیست که اگر انسان آنها را حفظ کند این همه فضیلت و ثواب عظیم دارد، در جواب می‌گوییم این سؤال در مجلس محمد بن ادریس شافعی مطرح شد، شافعی گفت: چهل حدیثی است که در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب باشد.»

محمد بن ابی الفوارس آن گاه در حدیث چهارم اربعین به اسناد خود از ابو حفص احمد بن نافع بصری روایت می‌کند که گفت:

«پدرم خادم امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود. وی از آن حضرت روایت کرد که امام رضا از پدرش موسی بن جعفر و آن حضرت از جعفر صادق از پدرش محمد باقر از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب از پیامبر ﷺ روایت نموده است که فرمود: هرکس می‌خواهد در نزد خدا سرفراز باشد علی بن ابی طالب را دوست بدارد، و هرکس خوشحال می‌شود که

خدا از او خشنود باشد - یا علی - باید پسر ت حسن را دوست بدارد، و هر کس می خواهد بدون هراس جان بدهد باید پسر ت حسین را دوست بدارد، و هر کس می خواهد خدا گناه او را پاک کند علی بن الحسین را دوست بدارد، و هر کس می خواهد به لقای حق نائل گردد محمد بن علی را دوست بدارد، و هر کس می خواهد خدا نامه اعمال او را به دست راستش بدهد جعفر بن محمد را دوست بدارد، و هر کس می خواهد پاک و پاکیزه به لقای حق برود موسی بن جعفر را دوست بدارد، و هر کس می خواهد با لبخند به جوار رحمت حق برود علی بن موسی را دوست بدارد، و هر کس می خواهد درجاتش عالی و گنااهش تبدیل به خوبیها شود پسر او محمد بن علی را دوست بدارد، و هر کس می خواهد خداوند به آسانی او را محاسبه کند و در بهشتی در آورد که به پهنای آسمانها و زمین باشد و جای پارسایان است علی بن محمد را دوست بدارد، و هر کس می خواهد در زمره رستگاران خدا را ملاقات کند پسر او حسن عسکری را دوست بدارد، و هر کس می خواهد ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد پسر او صاحب الزمان مهدی را دوست بدارد. اینان چراغهای فروزان شبهای دیجور گمراهی و پیشوایان برحق و پرچمهای فضیلت اند. هر کس آنها را دوست داشت و سرپرست خود دانست، من بهشت را برای او ضمانت می کنم.»

محمد بن ابی الفوارس در پایان سخن خود می نویسد: «پس از آنکه در اطراف مذاهب مختلف تحقیق و بررسی نمودم و حقیقت برای من آشکار شد و راه روشن را یافتم، با شواهد آشکار و اخبار صحیح صریح آن را پیمودم و آنچه را از راویان موثق و مردان باتقوا درباره فضیلت و برتری اهل بیت پیامبر به دست آورده بودم، عیناً نقل کردم.»^(۱)

۲۸. حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ ق)

به گفته ابن خلکان، امام الحرمین عبدالملک جوینی گفته است: «هیچ فرد شافعی یافت نمی شود مگر اینکه شافعی بر وی منت دارد، جز احمد بیهقی که او بر شافعی

منت دارد.»

بیهقی در کتاب شعب الایمان می‌نویسد: «مردم درباره مهدی اختلاف نظر دارند. گروهی مردم مانده و علم آن را به خدای عالم محول نموده‌اند و عقیده دارند که مهدی فردی از اولاد فاطمه دختر پیامبر است که هرگاه خدا خواست، او را می‌آفریند و برای یاری دینش برانگیخته می‌گرداند. طایفه‌ای دیگر می‌گویند مهدی موعود در روز جمعه نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد شده است، و او امام حجت قائم منتظر، محمد بن الحسن العسکری است که به سرداب سامره درآمد. وی زنده است و از انظار مردم پنهان. آنها منتظر ظهور او هستند که به هنگام ظهور، دنیا را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و ستم شده باشد. و می‌گویند طول عمر او منع عقلی ندارد، مانند عیسی بن مریم و خضر علیهما السلام. اینان شیعه امامیه هستند. گروهی از اهل کشف نیز در این عقیده با ایشان موافقت دارند.»

محدث نوری پس از نقل سخن بیهقی در اینجا می‌نویسد: «لازم به ذکر نیست که منظور بیهقی از «گروهی از اهل کشف» غیر از محیی الدین ابن عربی و غیره است که سالها بعد از وی آمده‌اند. مشاهیر اهل کشف در نزد بزرگان عامه پیش از زمان بیهقی، حسین بن منصور حلاج و جنید بغدادی و ابوالحسن و راف و ابوبکر شبلی و ابوعلی رودباری و سهل بن عبدالله شوشتری و امثال ایشانند. ظاهر عبارت بیهقی نمی‌رساند که او درباره ولادت امام زمان حجت بن الحسن شک داشته است.»

۲۹. مؤلف مجمل التواریخ و القصص

مؤلف سنی نامعلوم این کتاب بسیار معتبر از اهل اسدآباد همدان بوده و کتاب خود را در سال ۵۲۰ هجری تألیف کرده است.

موضوع کتاب، تاریخ ایران و عرب و خلفا و سلاطین ایران تا اوایل قرن ششم هجری است که به فارسی آن عهد نوشته شده است. در این کتاب در «فصل ذکر جماعتی از اهل بیت پیغامبر علیهم السلام». پس از ذکر نام امام حسن عسکری علیه السلام

می نویسد: «فرزندش ابوالقاسم محمد بن الحسن است.»^(۱)

۳۰. شیخ احمد جامی (متوفای ۵۲۶ هـ ق)

این عارف مشهور از جمله کسانی است که مهدی موعود را پسر امام حسن عسکری علیه السلام می داند. عبدالرحمن جامی در نفحات الانس ضمن شمارش مشایخ صوفیه، از وی ستایش فراوان می کند و می گوید: «بعد از چهل سالگی به ارشاد خلق پرداخت و کتابی بزرگ مشتمل بر هزار برگ تصنیف کرد که علما و حکما را دچار حیرت نمود و بسیاری به حلقه ارادتش درآمدند.»

شیخ سلیمان حنفی در ینابیع الموده (ص ۴۷۲) اشعار زیر را از وی نقل کرده است:
من ز مهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست
از پس حیدر، حسن ما را امام و رهنماست
همچو کلب افتاده ام بر خاک درگاه حسین
خاک نعلین حسین اندر دو چشمم توتیاست
عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنم
دین جعفر بر حق است و مذهب موسی رواست
ای موالی، وصف سلطان خراسان را شنو
ذره ای از خاک قبرش دردمندان را دواست
پیشوای مؤمنان است - ای مسلمانان - تقی
گر تقی را دوست داری بر همه ملت رواست
عسکری نور دو چشم آدم است و عالم است
همچو یک مهدی سپهسالار در عالم کجاست
شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته اند
احمد جامی غلام خاص شاه اولیاست

۳۱. یحیی بن سلامة خصکفی شافعی (متوفای ۵۵۲ هـ ق)

سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة آنجا که از امام محمد بن الحسن العسکری سخن می‌گوید، می‌نویسد:

«خصکفی وارد بغداد شد و پاره‌ای از گفتارش را هنگام اجتماع با ابوزکریا خطیب تبریزی (متوفای ۵۰۲ هـ ق) بر وی قرائت نمود و قصیده دالیه خود را که همه ائمه را در آن جمع کرده است، بر او انشاد کرد. خصکفی در شهرک طبری از بلوک میافارقین و در حصن کیفا پرورش یافت، سپس به میافارقین آمد و در آنجا زیست. دانشمندی خوش‌گفتار در نظم و نثر بود.»^(۱)

قصیده دالیه عربی خصکفی راجع به ائمه اطهار علیهم السلام مفصل است. ابن جوزی می‌گوید که بعضی از مشایخ آن را نقل کرده‌اند. سپس خود قسمتی از آن را آورده است و ما چند بیت آن را که مورد نظر است ذیلاً می‌آوریم:

وسائل عن حب اهل البيت هل	اقرّ اعلاناً بهام اجحد
هیهات ممزوج بلحمی و دمی	حبّهم و هم الهدی و الرشد
حسیدرة و الحسنان بعده	ثم علی و ابنه محمد
و جعفر الصادق و ابن جعفر	موسی و يتلوه علی السید
اعنی الرضا ثم ابنه محمد	ثم علی و ابنه المسدد
الحسن التالی و يتلو تلوه	محمد بن الحسن المفتقد ^(۲)

— ای کس یکه درباره محبت اهل بیت از من پرسیدی که آیا علناً به آن معترفم، یا آن را انکار می‌کنم؟

— نه نه! محبت آنان با گوشت و خون من در آمیخته است. آنها پیشوای من در

۱ - تذکرة خواص الامة، طبع نجف اشرف، ص ۳۶۵

۲ - شیخ سلیمان حنفی در ینابیع الموده (ص ۴۷۴) و به پیروی از وی دیگران در منابع دیگر، اشعار خصکفی را فقط با این عبارت که «یکی از شافعی‌ها سروده است نقل کرده‌اند که این دانشمند و ادیب نامی شافعی، همین ابوالفضل یحیی بن سلامة خصکفی از مردم میافارقین از شهرهای مشهور و قدیمی شمال عراق است.

گرایش به حق و حقیقت‌اند.

- و آنها حیدر و حسن و حسین و علی بن الحسین و فرزندش محمد
- و جعفر صادق و پسر جعفر، موسی و آقای پس از اوست
- یعنی امام رضا، و پس از وی پسرش محمد، آن گاه علی پسر او
- پس از علی، حسن و بعد از وی محمد بن الحسن است که او را از دست داده‌ایم.

۳۲. ابن خشاب بغدادی (متوفای ۵۶۷ هـ ق)

ابن خلکان در وفیات الاعیان درباره این دانشمند مشهور و نحوی معروف و مفسر نامی می‌نویسد: «شیخ عالم یگانه، حجة الاسلام ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن خشاب معروف به «ابن خشاب بغدادی»، دانشمند مشهور در ادبیات و نحو تفسیر و حدیث و انساب و فرایض و حساب. او قرآن مجید را با قرائتهای بسیاری از بر کرد و در علوم گوناگون استاد بود...»^(۱)

سیوطی نیز در طبقات النحاة و دیگران در منابع دیگر با همین عبارت و نظایر آن، از وی یاد کرده و تألیفاتش را بر شمرده‌اند.

ابن خشاب در کتاب تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم - که کتابی کوچک است و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمة و شیخ سلیمان حنفی در ینابیع الموده به نقل از ابونعیم اصفهانی در اربعین و علی بن عیسی اربلی در (کشف الغمة فی معرفة الائمة) که مورد اعتماد عامه است، از آن نام برده و نقل می‌کنند - به استناد خود از ابوبکر احمد بن نصر بن عبدالله ابن فتح دارع نهروانی، و او از صدقة بن موسی روایت می‌کند که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «خلف صالح، از اولاد ابو محمد حسن بن علی است و صاحب الزمان و مهدی اوست.»

و نیز ابن خشاب می‌نویسد: «حدیث کرد برای ما جراح بن سفیان، گفت: حدیث کرد برای ما طاهر بن هارون بن موسی علوی از پدرش هارون و او از پدرش موسی که گفت: آقایم جعفر بن محمد علیهما السلام (حضرت صادق) فرمود: خلف صالح از

فرزندان من است. او مهدی است. نامش م ح م د، و کنیه اش ابوالقاسم می باشد. در آخر الزمان قیام می کند، و نام مادرش صیقل است.»
 ابوبکر دارع گفت: در روایتی نام مادرش حکیمه و در روایت دیگری است که نامش نرجس است، و سوسن هم گفته اند. خدا بهتر می داند، و کنیه او ابوالقاسم است...»^(۱)

۳۳. موفق بن احمد حنفی (متوفای ۵۶۸ هـ ق)

موفق بن احمد اخطب خطبای خوارزم و در فقه و حدیث و شعر و وعظ و خطابه استاد بوده است. در مناقب از فخر القضاة نجم الدین ابومنصور محمد بن الحسین بن محمد بغدادی به اسناد خود از سلمان فارسی روایت می کند که گفت: «وارد شدم بر پیامبر، دیدم حسین در دامن حضرت نشسته است و پیغمبر دهان و دیدگان او را می بوسد و می فرماید: تو آقا و پسر آقا و برادر آقا و پدر آقایان هستی. تو امام و پسر امام و برادر امام و پدر امامانی. تو حجت خدا و پسر حجت خدا و برادر حجت خدا و پدر نه حجت خدایی که همگی از دودمان تو خواهند بود و نهمین آنها قائم ایشان است.»^(۲)

و با همین سند از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «در شبی که مرا به آسمان بردند، خداوند فرمود: پیامبر ایمان آورد به آنچه از نزد خدایش بر او نازل شد (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنَ رَبِّهِ)^(۳). من گفتم: مؤمنان نیز ایمان آوردند. خدا فرمود: راست گفتی.

سپس فرمود: چه کسی را از امت خویش به جای خود گذاشتی؟ گفتم: بهترین آنها را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری، فرمود: ای محمد، من نگاهی به زمین کردم و تو را برگزیدم و نامت را از نام های خود جدا ساختم. من محمودم و تو

۱ - نجم ثاقب، چاپ اسلامی، ص ۱۱۹

۲ - انت سیدین سید و اخو سید و ابوالسادات. انت امام ابن الامام اخو الامام ابوالانمة. انت حجة بن حجة، اخو حجة ابو حجاج، تسعة من صلیک، تاسعهم قائمهم.

۳ - سوره بقره، آیه ۲۸۵

محمدی. سپس نگاه دیگری کردم و علی را برگزیدم و نامش را از میان نام‌های خود مشتق کردم. من اعلی هستم و او علی است.

ای محمد، من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمهٔ دودمان حسین را از نور خود آفریدم و سروری شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشتم. هرکس که آن را پذیرفت، در نزد من از اهل ایمان به شمار آمد و آن کس که انکار کرد، از کافران محسوب گشت.

ای محمد، اگر یکی از بندگانم چندان مرا عبادت کند که مرگش فرا رسد یا به ستوه آید و با انکار سروری شما بر من وارد گردد، او را نمی‌آمرزم. ای محمد، می‌خواهی آنها را ببینی؟ گفتم: بله ای خداوند. خدا فرمود: نگاه کن!

چون نگاه کردم، دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی در هاله‌ای از نور ایستاده نماز می‌گزارند و مهدی در وسط آنها مانند ستاره‌ای درخشان است.

آن گاه خدا فرمود: ای محمد، اینان حجت‌های من هستند، و مهدی کسی است که انتقام خون عترت تو را خواهد گرفت. به عزت و جلال خودم که او حجت لازمی است برای دوستان من، و اوست که از دشمنان من انتقام می‌گیرد.^(۱)

۳۴. ابن ازرق (متوفای ۵۹۰ هـ ق)

ابوالفضل عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب فارقی.

به نقل ابن خلکان او در تاریخ میافارقین نوشته است: «مهدی پسر امام حسن عسکری در ۱۹ ربیع‌الاول سال ۲۵۸ هجری متولد گردید.»^(۲)

آنچه برای ما مهم است اعتراف ابن ازرق به ولادت پسر امام حسن عسکری علیه السلام به نام مهدی است، و گر نه گفتیم که مشهور میان دانشمندان این است که امام زمان در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد شده است.

۱ - کشف الاستار، صص ۲۱-۶۲

۲ - وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۶

۲۵. فخرالدین رازی (متوفای ۶۰۶ هـ ق)

این دانشمند متفکر و فیلسوف مفسر و محقق عالی مقام در کتاب الفِرَق که به ضمیمه چهارده رساله دیگر از او و سایر دانشمندان توسط آقای سید محمدباقر سبزواری استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران ترجمه و چاپ شده است، ضمن شمارش فرقه‌های شیعه می‌نویسد:

«سیزدهم منتظرانند. اینان چنان عقیده دارند که امامت، بعد از امام حسن عسکری، فرزند اوراست که اکنون از نظرها غایب است و روزی ظهور کند و حاضر شود. امامیه زمان ما بر این مذهب باشند و هم ایشان در دعا گویند: اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و خدیجة الكبرى و فاطمة الزهراء و الحسن الزکی و الحسین الشهید بکربلاء و علی زین العابدین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد النقی و الحسن بن علی و محمد بن الحسن العسکری الامام القائم المنتظر...»

می‌دانیم که «فخر» د رموارد بسیاری از تفسیر کبیر و آثار دیگرش به شیعه تاخته است، ولی این مانع از آن نمی‌شود که مانند ابن حجر، با همه تعصبی که دارد، حق و حقیقت بر قلمش جاری گردد و آنچه را با تعصب پنهان می‌داشته است گاهی آشکار کند. وی در تفسیر کبیر (ج ۱، ص ۱۱۱) که راجع به جهر و اخفات «بسم الله» در نماز بحث می‌کند، می‌گوید: «و اما مذهب علی بن ابی طالب که بلند گفتن تسمیه است، به تواتر ثابت شده است و هرکس که تابع علی بن ابی طالب باشد و در دین، او را پیشوای خود بداند و به او اقتدا کند، با تحقیق، راه به حق یافته است. مگر کسی منکر آن است که پیغمبر گفت: «اللهم ادر الحق مع علی؟!»

تا آنجا که می‌گوید: «دلایل عقلی با ما موافق و عمل ما با عمل علی علیه السلام مطابق است، و هرکس علی را امام بداند و به امامت دینی برگزیند، جان و دین و ایمان خود را به پناهگاهی محکم رسانده است.»

۲۶. الناصر لدين الله خليفة عباسی (متوفای ۶۲۲ هـ ق)

احمد بن مستضیء ملقب به «الناصر بالله» یا «الناصر لدين الله» در سال ۶۰۶ هجری دستور داد سردابی را که امام زمان علیه السلام در آن غایب شده است، و قبلاً خانه پدرش امام حسن علیه السلام بود، تعمیر کنند و میان صفه و سرداب دری از چوب ساج بسیار عالی و زیبا کار بگذارند.^(۱) بر روی این در نوشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم قل لا استلکم عليه اجراً الا الموة فی القربی، و من یقترف حسنة نزدله فیها حسناً ان الله غفور شکور. هذا ما امره بعمله سيدنا و مولانا الامام المفترض الطاعة على جميع الانام ابوالعباس احمد بن الناصر لدين الله امير المؤمنين و خليفة رب العالمين الذي طبق البلاد احسانه و عدله... و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا خاتم النبيين و على آله الطاهرين و عترته و سلم».

و در داخل صفه، بر پشت چوب ساج نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحيم، محمد رسول الله، امير المؤمنين على ولى الله، فاطمه، الحسن بن على، الحسين بن على، محمد بن على، جعفر بن محمد، موسى بن جعفر، على بن موسى، محمد بن على، على بن محمد، الحسن بن على، و محمد بن الحسن القائم بالحق عليهم السلام».

محدث نوری در کشف الاستار می نویسد: «اگر ناصر عقیده نداشت که سرداب مزبور منسوب به مهدی علیه السلام است و محل ولادت، یا موضع غیبت، یا مقام بروز کرامت آن حضرت است، دستور نمی داد آن را تعمیر کنند و با مخارج گزافی تزیین نمایند.»^(۲)

۱ - مرحوم حاج شیخ عباس قمی در تمة المنتهی (ج ۲، ص ۵۲) می نویسد: «در زمان ما که سنة ۱۳۳۵ هجری است آن در موجود است و به اعلا درجه امتیاز، منبت شده و الحق در صناعت نجاری از نفایس روزگار است. با آنکه این همه زمان بر آن گذشته و در مرور دهور، به حفظ و نگاهداری آن اعتنا نشده و بعضی جاهای آن را شمع و چراغ سوخته است، هنوز مثل بهترین جواهر جلوه گر است.»

۲ - شیعه عقیده ندارد امام زمان در سرداب غایب شده است یا ربطی به آنجا دارد. موضوع سرداب سامره چنین بوده که به مرور ایام، نقطه ای از خانه امام علیه السلام یعنی خانه ای که پس از رحلت آن حضرت فرزند پنج ساله او را در آنجا دیده اند، باقی مانده بود و مانند سایر قسمتهای خانه محترم ماند و از وقتی که ناصر عباسی آن را تعمیر کرد (به یاد خانه امام علیه السلام)، احترام بیشتری کسب نمود. به همین جهت می بینیم که

اگر تمام علمای عصر ناصر در انکار وجود امام زمان و متولد شدن او متفق بودند، برحسب عادت، دشوار بلکه محال بود او اقدام به چنین کاری کند. بنابراین، در آن عصر، در میان علمای عامه افرادی بوده‌اند که مانند گروهی دیگر از پیشینیان خود، به دور از تعصب و بدنظری، عقیده داشته‌اند که مهدی موعود جز بر پسر امام حسن عسکری غایب در سرداب سامره، قابل تطبیق نیست و ناصر هم به همین جهت اقدام به تعمیر و تزئین سرداب سامره یعنی محل غیبت امام زمان نموده بود.

سپس محدث نوری می‌گوید: «علت اینکه ما ناصر خلیفه عباسی را در شمار دانشمندان معتقد به وجود امام زمان آوردیم این است که ناصر از لحاظ فضل و دانش در میان محدثان عصر خود ممتاز بوده، زیرا ابن سکینه و ابن اخضر و ابن نجار و ابن دامغانی از وی روایت کرده‌اند.»^(۱)

۲۷. یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ هـ ق)

این دانشمند و جغرافی‌دان مشهور در معجم البلدان در لفظ «سامرا» می‌نویسد: «سرداب معروف که شیعه عقیده دارد مهدی آنها از آن بیرون می‌آید، در مسجد جامع آن واقع است.»

و در دو صفحه بعد می‌گوید: «سامرا در دولت مستعین خلیفه عباسی به کلی ویران شد، به طوری که جز زیارتگاهی که شیعه معتقد است سرداب قائم مهدی در آن است، چیزی از آن باقی نمانده است.»

و در آخر بحث از سامره می‌نویسد: «و در سامرا است قبر امام علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر و پسرش حسن عسکری، و هم در آنجا به عقیده شیعه امامیه «منتظر» غایب شد.»

رابطه سرداب با امام زمان پس از این تاریخ به وجود آمده است!

سرداب کنونی جای خانه امام عسکری یعنی محل غیبت امام زمان است، نه اینکه خود سرداب امتیازی داشته و شیعه برای آن احترامی خاص قائل باشد.

۱ - کشف الاستار، ص ۴۳. باید دانست که ناصر خلیفه عباسی یکی از بهترین و داناترین خلفای آل‌عباس بوده است. نگاه کنید به تواریخ مربوطه مانند کامل ابن اثیر و غیره.

۳۸. شیخ فریدالدین عطار (مقتول در ۶۲۷ هـ ق)

عطار نیشابوری از عارفان نامی قرن هفتم هجری است که جلال‌الدین محمد بلخی سرایندهٔ مثنوی با همهٔ مقامی که در عرفان دارد، دربارهٔ او می‌گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت
عطار در کتاب مظهر الصفات می‌گوید:

مصطفی ختم رسل شد در جهان
مستطی ختم ولایت در عیان
جمله فرزندان حیدر اولیا
جمله یک نورند حق کرد این ندا
و بعد از آنکه بقیهٔ ائمه طاهری علیهم‌السلام را نام می‌برد، چون به امام زمان می‌رسد، می‌گوید:

صد هزاران اولیا روی زمین
یا الهی مهدیم از غیب آر
مهدی هادی ست تاج اتقیا
ای تو ختم اولیای این زمان
ای تو هم پیدا و پنهان آمده
از خدا خواهند مهدی را یقین
تا جهان عدل گردد آشکار
بهترین خلق برج اولیا
وز همه معنی نهانی جان جان
بنده عطارت ثنا خوان آمده

۳۹. ابن اثیر جزری (متوفای ۶۳۰ هـ ق)

این مورخ نامی و مؤلف تاریخ مشهور الکامل، ذیل حوادث سال ۲۶۰ هجری در جلد پنجم تاریخش می‌نویسد: «در این سال وفات یافت حسن بن علی بن محمد... بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام: ابو محمد علوی عسکری، و اوست که به عقیدهٔ امامیه یکی از امامان دوازده‌گانه است، و پدر محمد است که معتقدند در سرداب سامره باید آشکار شود.»^(۱)

۱ - گفتیم که شیعه هرگز منتظر نیست امام زمان از سرداب سامره ظهور کند بلکه معتقد است ظهور امام زمان در مکه خواهد بود.

۴۰. شیخ عامر بصری

این عارف متأله مقیم در سوانی روم، سراینده قصیده تائیه موسوم به «ذات الانوار» است که عمر بن فارض اندلسی مصری (متوفای ۶۳۲ هـ ق) آن را سرآمد قصاید دانسته است.

قصیده شیخ عامر بصری درباره معارف و اسرار و حکم و آداب و مشتمل بر دوازده «نور» است. در نور نهم که راجع به شناخت صاحب الزمان و شخص وی و زمان ظهور آن حضرت است، می گوید:

فمنّ علينا يا ابانا بأوبة	امام الهدی حتی متی انت غائب
فقاحت لنا منها روائح مسكة	ترائت لنا رايات جيشك قادماً
مباسمها مفترة عن مسرّه	و بشرت الدنيا بذلك فاغتدت
بربک يا قطب الوجود بلقية	مللنا و طال الانتظار فجدلنا

الی ان قال:

المحب لقا محبوبه بعد غيبة^(۱) فعجل لنا حتى نراک فلذة

- ای پیشوای هدایت، تا کی غایب خواهی بود؟ ای پدر ما، با بازگشت خود بر ما منت گذار

- ما چشم به پرچم های سیاهت داریم که می آیند و بوی مشک آنها به مشام ما می وزد.

- جهان از این مزده غرق در شادی می شود و دهانها از مسرت باز می مانند

- خسته شدیم و انتظار به درازا کشید. پس ای قطب وجود، تو را به خدا سعی کن بتوانیم به لقایت نائل شویم.

تا آنجا که می گوید:

- در آمدنت شتاب کن تا بتوانیم تو را ببینیم، که دیدن محبوب پس از غیبت، لذت خاصی دارد.

۴۱. محیی الدین ابن العربی (متوفای ۶۲۷ هـ ق)

دانشمندان عامه عموماً و عارفان شیعه خصوصاً او را سرآمد عرفای واصل به حق و رئیس شریعت و طریقت و حقیقت می دانند.

شعرانی در یواقیت که به منزله شرح مغلفات فتوحات مکیه محیی الدین است، او را با عالی ترین عبارات و سخنان ناب ستوده است، از جمله: «شیخ امام محقق، سرآمد بزرگان عرفا و مقربان، صاحب اشارات ملکوتی و نفحات قدسی و انفاس روحانی و کشف و بینش خارق العاده و یکی از ارکان عالم اسلام».

سپس شعرانی می گوید که محیی الدین در باب سیصد و شصت و شش کتاب فتوحات مکیه خود می نویسد: «بدانید که مهدی علیه السلام باید ظهور کند، ولی او ظهور نمی کند مگر اینکه زمین پر از ظلم و ستم شود و او آن را پر از عدل و داد کند. اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد. خداوند آن روز را چندان طولانی می گرداند که این خلیفه به خلافت رسد.

مهدی از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان فاطمه رضی الله عنها، جدش حسین بن علی بن ابی طالب است. پدر او حسن عسکری، پسر امام علی النقی، پسر امام محمد تقی، پسر امام علی الرضا، پسر امام موسی الکاظم، پسر امام جعفر صادق، پسر امام محمد باقر، پسر امام زین العابدین علی، پسر امام حسین، پسر علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. او همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. مسلمانان در بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. او شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از لحاظ اخلاق نیز به او شباهت دارد. چون هیچ کس در اخلاق بی نظیر پیامبر (انک لعلی خلی عظیم) ^(۱) به آن حضرت شبیه نیست...»

سپس شمایل و اوصاف و کارهای امام زمان را به هنگام ظهور به تفصیل شرح می دهد.

محیی الدین در موارد دیگری از فتوحات نیز راجع به مهدی موعود سخن گفته است. همچنین در باب یادشده (یعنی باب ۳۶۶) این اشعار را درباره مهدی علیه السلام سروده

که خود گواه دیگری بر عقیده او به وجود امام زمان غایب است:

و عین امام العالمین فقید	الا ان ختم الاولیاء شهید
هو الصارم الهندی حین یبید	هو السید المهدی من آل احمد
هو الوابل الوسمی حین یجود	هو الشمس یجلو کل غم و ظلمة

همچنین شیخ سلیمان حنفی از کتاب دیگر محیی الدین به نام زیبای عنقاءالمغرب فی بیان المهدی الموعود و وزیرای او، اشعاری نقل می‌کند که از جمله این دو بیت است:

ببسم الله فالمهدی قاما	اذا دارالزمان علی حروف
الا فاقرأه من عندی السلام ^(۱)	و یخرج بالحطیم عقیب صوم

محیی الدین در باب ۴۶۳ فتوحات چاپ شده، ضمن بحثی که درباره «قطب» دارد، می‌نویسد: «پس، اقطاب این امت دوازده قطب هستند که مدار امت اسلام بر محور وجود آنها می‌گردد، چنانکه مدار عالم جسمی و جسمانی در دنیا و آخرت بر دوازده برج قرار دارد.»^(۲)

توضیح: در پایان گفتار محیی الدین لازم است گفته شود که در نسخ چاپی و خطی فتوحات که تاکنون دیده‌ایم، اسامی ائمه معصومین از امام زمان تا امیرالمؤمنین علیهم السلام نیست. بی‌تردید، چون محیی الدین مقامی عظیم داشته، نسخه‌نویسان یا ناشران فتوحات این قسمت را که شاهد صادقی بر مدعای شیعیان در تطبیق مهدی آخرالزمان به امام زمان محمد بن الحسن العسکری بوده است، از باب مذکور حذف کرده‌اند. غافل از اینکه عبدالوهاب شعرانی با مقام شامخی که نزد عموم عامه دارد، مستقیماً از فتوحات نقل کرده و نقل او به تنهایی برای استناد ما کافی است، به ویژه که بسیاری از علمای بعدی عامه آن را از شعرانی نقل کرده‌اند مانند حمزاوی، مودودی، عبدالرحمن صوفی و محمد صبان مصری که در همین بخش به آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - ینابیع الموده، صص ۴۱۶ و ۴۶۷

۲ - فاقطاب هذه الامة اثنا عشر قطباً علیهم مدار هذه الامة كما ان مدار العالم الجسمی و الجسمانی فی الدنيا و الاخرة علی اثنا عشر برجاً.

محدث بزرگوار، حاج میرزا حسین نوری در کتاب نجم ثاقب (چاپ اسلامیة، ص ۱۲۳) می نویسد: «در کشف الظنون در باب فاء از عبدالوهاب شعرانی نقل کرده که وی در لواقع الانوار گفته است: پس از آنکه فتوحات را تلخیص کردم، دانشمند شریف شمس الدین محمد بن ابی الطیب مدنی متوفی به سال ۹۵۵ بر ما وارد شد و نسخه‌ای از فتوحات را به ما نشان داد که با نسخه‌ای که خط محیی الدین در آن بود مقابله کرده بود. آن قسمت از فتوحات را که در آن تردید داشتم و حذف کرده بودم، در آن ندیدم، و از اینجا متوجه شدم نسخه‌های فتوحات که هم‌اکنون در مصر هست، همه آنها را از روی نسخه‌ای که مورد دستبرد واقع شده است استنساخ کرده‌اند!»

۴۲. شیخ سعدالدین حموی (متوفای ۶۵۰ هـ ق)

دانشمند و عارف مشهور، سعدالدین محمد بن مؤید بن ابی‌الحسین بن محمد بن حمویه معروف به «شیخ سعدالدین حموی» خلیفه و جانشین شیخ نجم‌الدین کبری مقتول به سال ۶۱۸ هجری است. وی کتاب مستغنی در حالات و صفات امام زمان علیه السلام نوشته و آن حضرت را مطابق عقیده شیعه «صاحب الزمان» دانسته است، چنانکه عبدالرحمن صوفی در مرآت الاسرار نقل کرده است.

شیخ عزیزالدین نسفی در رساله‌ای که به فارسی درباره نبوت و ولایت نوشته است، می گوید: «شیخ الشیوخ سعدالدین حموی - قدس الله سره - می فرماید: پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ادیان سابق اسم ولی نبود و اسم نبی بود، و مقربان حضرت خدای را که وارثان شریعت‌اند، جمله انبیا می گفتند، و در هر دینی از یک صاحب شریعت زیاده نبود. پس در دین آدم علیه السلام چندین پیغمبر بودند که وارثان او بودند و خلق را به دین او و شریعت او دعوت می کردند، و همچنین در دین نوح و در دین ابراهیم و در دین موسی و در دین عیسی علیه السلام. و چون دین جدید و شریعت جدیدی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، از نزد خدای اسم ولی در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیدا آمد. حق تعالی دوازده کس از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و وارثان او گردانید و مقرب حضرت خود کرد و به ولایت خود مخصوص گردانید، و ایشان را نایبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وارثان او گردانید، که حدیث «العلماء ورثة الانبیاء» در حق این دوازده کس فرمود، و حدیث

«علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» در حق ایشان فرمود. اما ولی آخرین که نایب آخرین است، ولی دوازدهم و نایب دوازدهم می باشد. خاتم اولیا و مهدی صاحب الزمان اوست، و شیخ می فرماید که اولیا در عالم بیش از دوازده نیستند.^(۱) سید علی همدانی صوفی در شرح قصیده میمیه ابن فارض، صوفی معروف، می نویسد: «شیخ سعدالدین حموی و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین رازی معروف به «دایه» و شیخ محیی الدین عربی و ابن فارض نامبرده، همگی در یک زمان می زیستند و از بزرگان علمای صوفیه بودند» (البته صوفیان سنی مذهب).

پسر این سعدالدین، یعنی صدرالدین ابراهیم بن محمد حموی، همان است که در سال ۶۹۴ هجری سلطان محمود غازان، نوه هلاکو و برادر سلطان محمد خدابنده، به دست وی مسلمان شد و بسیاری از مغولان نیز اسلام آورده‌اند.^(۲)

۴۳. عزیز الدین نسفی (متوفای ۶۱۶ هـ ق)

وی ناقل گفتار مراد خود سعدالدین حموی، آن هم به نام «شیخ الشیوخ» با آن عبارات است. اگر او خود معتقد به این مطلب نبود، بدین گونه نقل نمی کرد. عزیزالدین نسفی از بزرگان عرفای قرن ششم ایران و مرید سعدالدین حموی بوده و در زمان جلال الدین خوارزمشاه و در فتنه مغول نیز زیسته است، و از سپاهیان مغول از خراسان و ماوراءالنهر به فارس گریخت و در ابرقو ساکن شد و در آنجا به سال ۶۱۶ هجری رحلت کرد. او را نیز به زبان فارسی مؤلفات چند است، از آن جمله منازل السائرین و مقصد اقصی و اصول و فروع و رساله‌ای در ترقی روح انسانی و رساله مبدأ و معاد که خلاصه‌ای از آن به اسم زبدة الحقایق پرداخته است و در این کتابها منتهای قدرت خود را در نثر فارسی ظاهر کرده و بعضی اشعار خود را آورده است.^(۳)

۱ - ینابیع الموده، ص ۴۷۴

۲ - کشف الاستار، ص ۵۵

۳ - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۱۱۱

محدث نوری در کشف الاستار و مؤلف محترم منتخب الاثر به پیروی از ایشان و دیگران این نسفی را «مولی عزیزالدین عمر بن محمد ابن احمد نسفی» معروف صاحب عقاید نسفیه دانسته‌اند، در صورتی که وی در سال ۵۳۸ هجری درگذشته است و لقبش «نجم‌الدین» بوده نه عزیزالدین!

۴۴. کمال‌الدین محمد بن طلحة شافعی (متوفای ۶۵۰ هـ ق)

در طبقات الشافعیه آمده است، «وی یکی از مصادر امور و رؤسای بزرگ بود. فقه و دیگر علوم را فرا گرفت و از فقها و دانشمندان عقاید و مذاهب به شمار آمد. مدتی منشی سلطان بود و در این کار به مقام عالی رسید. علم حدیث را نیز از محدثان تحصیل کرد. در حلب و دمشق حدیث می‌گفت و حافظ دمیاطی و مجدالدین بن عدیم شاگرد او بودند.»

شیخ عبدالله یافعی نیز در مرآت الجنان، ذیل حوادث سال ۶۵۰ هجری، قریب به همین مضمون از وی سخن می‌گوید و می‌نویسد: «در این سال وفات یافت کمال‌الدین محمد بن طلحة نصیبی، مفتی شافعی. وی رئیسی مجتشم و فقیهی توانا و در فقه و علم خلاف استاد بود...»

جمال‌الدین اسنوی، فقیه شافعی، در طبقات فقهای شافعی از وی ستایش بلیغ نموده و او را امام بارع در فقه و اصول و کلام دانسته است، و می‌گوید رئیسی بزرگ و معظم بود. ملوک با وی مکاتبه می‌نمودند. در مدرسه امینیة دمشق اقامت داشت. ملک ناصر، حکمران حلب، او را برای وزارت تعیین کرد، فرمان وزارت را هم به نام او نوشت. ولی او نپذیرفت و عذر خواست.

عبدالغفار بن ابراهیم عکّی شافعی نیز در عمالة الراكب و بلغة الطالب او را یکی از دانشمندان مشهور به شمار آورده است.

در انتساب کتاب مطالب السئول به ابن طلحة شافعی، کافی است که بگوییم ابن تیمیة سلفی با همه دشمنی که نسبت به شیعه و این قبیل کتابها و مخصوصاً مسألة امام زمان غایب دارد، تا جایی که متواترات را هم منکر می‌شود، در کتاب منهاج السنة آن را

از تألیفات وی دانسته است. مطالب السنول در ایران و هند چاپ شده است.^(۱) ابن طلحه در کتاب مطالب السنول فی مناقب آل الرسول به زبان عربی، طی دوازده باب راجع به ائمه طاهرین علیهم السلام سخن گفته و از جمله می نویسد: «باب یازدهم - ابو محمد حسن متولد در سال ۲۳۱... منقبت و مزیت بزرگی که خداوند به وی اختصاص داده و آن را صفت دائمی او نموده است و جهان آن را کهنه نمی گرداند و زبان های مردم آن را فراموش نمی کند، این است که محمد مهدی را از نسل او قرار داده و پسر اوست.

باب دوازدهم - ابوالقاسم محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل ابن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، المهدی الحجة، الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام و رحمة الله و برکاته».

به گفته شیخ سلیمان حنفی در ینابیع الموده (ص ۴۱۰) ابن طلحه در کتاب الدر المنظم نوشته است: «خداوند متعال را خلیفه ای است که در آخر الزمان، هنگامی که زمین از ظلم و ستم پر شده باشد، ظهور می کند و آن را پر از عدل و داد می گرداند. این امام مهدی که به فرمان خدا قیام می کند همگی مذاهب را از میان می برد و جز دین خالص (اسلام) باقی نمی ماند.»

ابن طلحه در مطالب السنول (باب دوازدهم) در اشعاری می گوید:

فهذا الخلف الحجة قد ایده الله

هدانا منهج الحق و آتاه سجایاه

و اعلى فی ذری العلیاء بالتأیید مرقاه

و آتاه حلی فضل عظیم فتحلاه

و قد قال رسول الله قولا قد رویناه

و ذوالعلم بما قال اذا ادرك معناه

یری الاخبار فی المهدی جائت بمسماه
و قد ابداه بالنسبة و الوصف و سماه
و یکفی قوله منی لا شراق محیاه
و من بضعة الزهراء مرساه و مسراه
و لن یبلغ ما ادیته امثال و اشباه
فان قالوا هو المهدی ما مانوا بمافاه
- این خلف حجت را خداوند تأیید کرده و ما را با شناخت او به راه راست هدایت
نموده است.

- پیامبر درباره او سخن گفته است که خود ما (اهل تسنن) آن را روایت کرده ایم و
علمای ما نیز معنی آن را درک کرده اند
- آنها می بینند که احادیث درباره مهدی بر وفق مسمی درآمده است.
- کافی است که پیامبر فرموده است او از دودمان و سلالة زهرا است.
- هرگز کسی چنین علایم و شمایل را که خدا به مهدی داده، احراز نکرده است.

۴۵. سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ هـ ق)

فقیه و واعظ مشهور شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی بن عبدالله
بغدادی حنفی، نوه دختری ابوالفرج ابن جوزی.
ابن خلکان در شرح حال جدش ابوالفتح درباره سبط ابن جوزی می نویسد:
«شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی، واعظ مشهور حنفی. او در وعظ
شهرتی بسزا داشت و مورد کمال توجه سلاطین و دیگران بود.»
محمود بن سلیمان کفوی در اعلام الاخیار، پس از بیان مقام تقوا و دانش وی،
می نویسد: «نخست حنبلی بود، سپس به موصل آمد و از آنجا به دمشق رفت. در آن
وقت بیست و چندساله بود. در دمشق علم حدیث فرا گرفت و نزد جمال الدین
حصبری فقه آموخت، آن گاه به مذهب حنفی گرایید زیرا اطلاع یافت که قزاوغلی بن
عبدالله پدر و مادرش که مربی او بود، حنفی مذهب بوده است. سبط ابن جوزی
پیشوایی بزرگ و عالمی ارجمند و فقیهی توانا بود، در و گوهر از قلم و بیانش تراوش

می کرد...»

یافعی در مرآت الجنان، ابن شحنة در روضة المناظر، تاج الدین در کفایة المتطلع و دیگران از وی نام برده و او را به علم و دانش و عظمت ستوده‌اند.^(۱)

سبط ابن جوزی گذشته از مقام عالی که در وعظ و خطابه داشته، به طوری که خلیفه با اهل حرم در مجلس وعظش می‌نشسته و خاص و عام از علوم سرشارش استفاه می‌کرده‌اند، تألیفاتی مشهور و پر ارج دارد که از جمله آنها مرآت الزمان تاریخ مشهور اوست که آن را در چهل جلد تألیف کرده است.

سبط ابن جوزی به سال ۶۵۴ هجری در دمشق وفات یافت. یکی از تألیفات معروف او کتاب تذکرة الخواص الامة است که در آن، پس از شرح حال امام حسن عسکری علیه السلام و اولاد آن حرت، می‌نویسد: «از جمله ایشان امام م ح م د است. فصل - امام م ح م د پسر امام حسن ابن علی بن محمد بن... علی بن ابی طالب علیه السلام است و کنیه وی ابو عبدالله و ابوالقاسم و خلف حجت، صاحب الزمان و قائم منتظر. او آخرین امام ائمة اهل بیت علیهم السلام است.

حدیث کرد برای ما عبدالعزیز بن محمود بن بزاز از عبدالله عمر که گفت: پیغمبر فرمود: «در آخر الزمان مردی از فرزندان من ظهور می‌کند که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم شده باشد. و او مهدی است.»^(۲) این حدیث مشهوری است که ابوداود و زهری از علی علیه السلام هم به همین مضمون روایت کرده‌اند. و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر نمانده باشد جز یک روز از روزگار، خداوند در همان روز کسی را از خاندان من برمی‌انگیزد که زمین را پر از عدل کند.»^(۳)

پیامبر از مهدی در روایات بسیاری نام برده است.

۱ - کشف الاستار، ص ۱۲

۲ - یخرج فی آخر الزمان رجل من ولدی اسمہ کاسمی و کنیته ککنیتی. یملا الارض عدلاً مثلث جوراً. فذلک هو المهدی.

۳ - لولم یبق من الدهر الا یوم واحد لبعث الله من اهل بیتی من یملاء الارض عدلاً.

عموم شیعیان عقیده دارند که خلف حجت، موجود و زنده است و برای حیاتش به ادله‌ای چند استدلال می‌کنند، از جمله اینکه / به عقیده عامه / گروهی دارای عمر طولانی بوده‌اند، مانند خضر و الیاس، زیرا معلوم نیست که این دو چقدر عمر دارند!...

و در آخر بحث از ائمه می‌نویسد: «یکی از شرایط امام این است که باید معصوم باشد تا دچار اشتباه نشود، و احتیاج به راهنما و راهبر نداشته باشد، زیرا در غیر این صورت تسلسل لازم می‌آید و به بی‌نهایت می‌رسد، و تسلسل هم از نظر عقلی محال است. دیگر اینکه ائمه طاهرین حجت‌های خداوند بر بندگان هستند و یکی از شرایط حجت، عصمت در همه موارد است.»^(۱)

۴۶. عمادالدین حنفی

محدث نوری در کشف الاستار می‌نویسد: «بعضی از مطلعین نوشته‌اند عمادالدین حنفی نیز از دانشمندانی است که گفته است مهدی پسر امام حسن عسکری است.»

۴۷. حافظ محمد بن یوسف کنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ ق)

ابن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمة از وی به «امام حافظ» تعبیر می‌کند. ابن حجر عسقلانی نیز در فتح الباری (شرح صحیح بخاری) به روایات او استناد می‌جوید. کاتب چلبی در کشف الظنون می‌نویسد: «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف شیخ حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف کنجی شافعی در گذشته به سال ۶۵۸». و هم می‌نویسد: «البيان فی اخبار صاحب الزمان از ابو عبدالله محمد بن یوسف کنجی شافعی است.»

این دانشمند عالیقدر در کتاب چاپ شده کفایة الطالب (ص ۳۱۲) که در مناقب در فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام تألیف کرده است، یک یک امامان دودمان آن حضرت را نام می‌برد و مختصری از احوال آنها را گزارش می‌دهد و در بخش امام یازدهم

می نویسد: «ابو محمد حسن / العسکری / ... در خانه اش واقع در سامره مدفون گردید. یک پسر از خود باقی گذاشت و او امام منتظر صلوات الله علیه است. ما کتاب خود را با نام او به پایان می بریم و جداگانه راجع به وی بحث می کنیم.»^(۱)

سپس در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان که مکرر از آن نام برده ایم، به تفصیل درباره آن حضرت سخن می گوید و در باب ۲۵ می نویسد: «از هنگامی که غیبت نموده تاکنون زنده است و بقای او تاکنون از نظر عقلی اشکالی ندارد.»^(۲)

۴۸. جلال الدین محمد بلخی (متوفای ۶۷۲ هـ ق)

شاعر دانشمند و عارف مشهور، مولانا جلال الدین صاحب کتاب باعظمت مثنوی در دیوان شمس تبریزی در غزلی با همان شور و حال مخصوص می گوید:

ای سرور مردان علی، مستان سلامت می کنند
وی صفدر مردان علی، مستان سلامت می کنند
با قاتل کفار گو، با دین و با دیندار گو
با حیدر کرار گو، مستان سلامت می کنند
با دُرَج دو گوهر بگو، با برج دو اختر بگو
با شُبْر و شُبیر بگو مستان سلامت می کنند
با زین دیدن عابد بگو، با نور دین باقر بگو
با جعفر صادق بگو مستان سلامت می کنند

۱ - محدث نوری در کشف الاستار (ص ۸) می نویسد: «نسخه کهنه ای از کفایة الطالب که در عصر مؤلف نوشته شده نزد من هست که در پشت آن یکی از افاضل نوشته است: کفایة الطالب فی مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام املاء سیدنا الشیخ الامام العالم العارف الحافظ المتحبر فخر العلماء، قدوة الفقهاء، مفتی الفرق، فقیه الحرمین، محیی السنة، قانع البدعة، رئیس المذاهب ابی عبدالله محمد بن یوسف بن محمد القرشی الکنجی الشافعی، جعله الله سعیه مرضیاً و اعلاه علی الاشباه الانظار، فلا یقال ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً».

۲ - استدلال های این دانشمند را در بخش طول عمر امام زمان خواهیم دید.

با موسی کاظم بگو، با طوسی عالم بگو
با تقی قائم بگو مستان سلامت می کنند
با میر دین هادی بگو، با عسکری مهدی بگو
با آن ولی مهدی بگو مستان سلامت می کنند^(۱)

۴۹. شیخ صدرالدین قونوی (متوفای ۶۷۲ هـ ق)

این دانشمند و عارف معروف، به گفته شیخ سلیمان حنفی در قصیده‌ای با مطلع «يقوم بامر الله في الارض ظاهراً» به تفصیل درباره مهدی موعود سخن گفته است. سپس شیخ سلیمان می نویسد: «شیخ صدرالدین به شاگردانش وصیت کرده بود که کتب من در پزشکی و حکمت را بفروشید و پولش را به فقرا صدقه دهید، ولی کتب تفاسیر و احادیث و تصوف را در کتابخانه نگاه دارید، و در شب اول درگذشت من هفتاد هزار بار «لا اله الا الله» برایم قرائت کنید، و از جانب من به مهدی عليه السلام برسانید.»^(۲)

اشعار زیر را مؤلف ینابیع الموده از صدرالدین قونوی درباره شخصیت جهان‌مدار مهدی موعود و صفات و ظهور و کارهای وی در ایام بعد از ظهور، نقل کرده است:

يقوم بامر الله في الارض ظاهراً	على رغم شيطانين يمحق الكفر
يؤيد شرع المصطفى و هو ختمه	و يمتد من ميم باحكامها يدري
و مدته ميقات موسى و جنده	خيار الوري في الوقت يخلو عن الحصر
على يده محق اللئام جمعهم	بسيف قوى المتن علك ان تدري
حقيقة ذاك السيف و القائم الذي	تعين للدين القويم على الامر
لعمرى هو الفرد الذي بان سره	بكل زمان في مكايه يسرى

۱ - ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی. شیخ سلیمان در صفحه ۴۷۲ این کتاب می‌گوید که این ابیات را در دیوان بزرگش که به ترتیب حروف هجا قرار داده، سروده است. گفتنی است که این قصیده در دیوان کنونی شمس یافت نشد و گویا در نسخه دیگری بوده است.

۲ - ینابیع الموده، ص ۴۶۸

تسمى باسماء المراتب كلها
 ليس هو النور الا تم حقيقة
 يفيض على الاكوان ما قد افاضه
 فمائم الا الميم لا شىء غيره
 هو الروح فاعلمه و خذ هذه اذا
 كأنك بالمذكور تصعد راقباً
 و ما قدره الا الوف بحكمة
 بذا قال اهل الحل و العقد فاكتفى
 فان تبغ ميقات الظهور فانه
 بشمس تمد الكل من ضوء نورها
 و صل على المختار من آل هاشم
 عليه صلاة الله ما لاح بارق
 و آل و اصحاب اولى الجود و التقى

خفاء و اعلاناً كذاك الى الحشر
 و نقطة ميم منه امدادها يجرى؟
 عليه اله العرش فى ازل الدهر
 و ذوالعين من نوابه مفرد العصر
 بلغت الى مد مدید من العمر
 الى ذورة المجد الاثیل على القدر
 على حد موسوم الشريعة بالامر
 بنصهم المثبوت فى الصحف الزبر
 يكون بدور جامع مطلع الفجر
 و جمع درارى الاوج فيها مع البدر
 محمد المبعوث بالنهى و الامر
 و ما اشرقت شمس العزلة فى الظهر
 صلوة و تسليماً تدومان للحشر

۵۰. ابن خلکان اشعری شافعی (متوفای ۶۸۱ هـ ق)

دانشمند مشهور و مورخ نامی، ابن خلکان معروف به «قاضی القضاة»، در تاریخ مشهور خود به نام وفيات الاعیان در پایان شرح حال یک یک ائمه اثنا عشر می نویسد: «... ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری - دوازدهمین امام به اعتقاد امامیه و معروف به «حجت» است و همان است که شیعه اعتقاد دارد «منتظر» و «قائم» و «مهدی» است. وی صاحب سرداب است. آراء شیعه درباره او زیاد است. شیعیان انتظار دارند که او در آخر الزمان از سرداب سامره بیرون آید. ولادتش سال ۲۵۵ هجری است. هنگام وفات پدرش پنج ساله بود.»^(۱)

هرچند ابن خلکان نمی گوید که این «ابوالقاسم محمد بن الحسن» همان مهدی موعود است و می گوید «شیعه عقیده دارد» ولی این سؤال پیش می آید که این

ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری که نهمین فرزند برگزیده امام حسین علیه السلام و نام و کنیه اش مطابق روایات خود سنیان مانند نام و کنیه پیغمبر است و خود قاضی القضاة، تاریخ ولادت او را هم نقل می کند، چه کسی است؟ و آیا بعد از وفات پدرش چه شد و چرا قاضی القضاة از سرنوشت او خبر نمی دهد؟ بنابراین، ملاحظه می شود که ایشان و افرادی نظیر ایشان ناچارند ملتزم شوند که حتماً او باید همان مهدی موعود غایب از انظار باشد.

۵۱. حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۲۰ هـ ق)

مؤلف نزهة القلوب در جغرافیا و تاریخ گزیده که هر دو را به فارسی سلیس نگاشته شده اند. او که از منشیان و نویسندگان بنام سنیان است، در کتاب اخیرش (یعنی تاریخ گزیده) ضمن شرح تاریخی زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام درباره امام دوازدهم می نویسد: «المهدی محمد بن حسن العسکری... بن علی المرتضی، دوازدهمین امام است و خاتم معصومین. چهار سال و نیم امام بود، و شب پنجشنبه منتصف شعبان سنه خمس و خمسين و مأتین (۲۵۵) به سامره متولد شد. چون نه سال گذشت، در رمضان اربع و ستین و مأتین (۲۶۴) غایب شد.»^(۱)

۵۲. ابوالفداء عمادالدین اسماعیل (متوفای ۷۲۲ هـ ق)

ابوالفداء حکمران دانشمند حماة از شهرهای سوریه در تاریخ خود به نام المختصر فی تاریخ البشر ذیل حوادث سال ۲۵۴ هجری، وفات امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را ذکر می کند و از هر دو امام عالی مقام با احترام نام می برد و می گوید: «حسن عسکری یازدهمین امام ائمه اثنا عشر است، و او حسن بن علی الزکی بن... حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین، پدر قائم منتظر صاحب سرداب می باشد، و محمد منتظر نامبرده دوازدهمین امام در اعتقاد امامیه است. به او «قائم» و «مهدی» و «حجت» هم می گویند. «منتظر» در سال ۲۵۵ متولد شد.

۱ - صحیح و مشهور این است که حضرت در شب جمعه نیمه شعبان متولد شد و در سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، غایب گردید.

شیعه می‌گویند وی داخل سرداب خانه پدرش در سامره شد در حالی که مادرش به وی نگاه می‌کرد، و دیگر به سوی او بازنگشت.^(۱)

ابوالفداء در حوادث سال ۲۶۰ هجری نیز که از وفات حضرت عسکری نام می‌برد، می‌گوید: «او پدر منتظر است که امامیه در انتظار او هستند.»

۵۲. شیخ علاءالدوله سمنانی (متوفای ۷۲۶ ه ق)

این عارف مشهور به نقل از عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة، ضمن بیان سلسله اقطاب و ابدال از نظر عارفان و صوفیان، می‌نویسد: «یکی از کسانی که به مرتبه قطبیت رسید محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنه و عن آبائه الکرام از ائمه اهل بیت الطهاره است، هنگامی که او غایب شد، داخل در دایره ابدال گردید.»^(۲)

۵۴. عبدالرزاق کاشانی (متوفای ۷۲۶ ه ق)

عبدالرزاق که از عارفان نامی به شمار می‌رود، در کتاب تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان می‌نویسد: «چنانکه مبدأ نبوت و مظهر آن آدم صلی الله و قطب آن ابراهیم خلیل و خاتم آن محمد حبیب الله است، مبدأ فتوت هم ابراهیم و قطب آن امیر المؤمنین علی علیه السلام و خاتم آن محمد مهدی علیه السلام می‌باشد که خاتم ولایت است.»^(۳)

۵۵. حافظ شمس‌الدین محمد ذهبی (متوفای ۷۴۸ ه ق)

ذهبی مورخ مشهور و دانشمند متعصب معروف در کتاب خود دول الاسلام (ج ۱، ص ۱۱۵) می‌نویسد: «در این سال (۲۶۰ هجری) وفات یافت حسن بن علی بن الجواد بن رضا علوی، یکی از امامان اثناعشر که رافضیان عقیده به عصمت آنها دارند، و او پدر منتظر ایشان محمد بن الحسن است.»

ذهبی همچنین در کتاب العبر فی خبر من غیر (ج ۲، ص ۲۰) در ذیل حوادث سال

۱ - المختصر، ج ۲، ص ۴۵

۲ - ما عقیده به اقطاب و ابدال نداریم، بلکه اعتقاد ما این است که امام زمان همان محمد بن الحسن العسکری است که متولد شده و هنوز زنده است. بنابراین بقیة سخن علاءالدوله بماند برای خود او.

۳ - سرچشمه تصوف در ایران، تألیف سعید نفیسی، ص ۲۱۶

۲۶۰ هجری می نویسد: «در این سال حسن بن علی بن محمد بن... جعفر الصادق، یکی از ائمه اثناعشر که رافضیان آنها را معصوم می دانند وفات یافت، و او پدر محمد منتظر، صاحب سرداب است.»

افزون بر اینها، ذهبی در تاریخ الاسلام نوشته است: «محمد بن الحسن العسکری... ابوالقاسم علوی حسینی، آخرین امام شیعه و منتظر آنهاست که عقیده دارند مهدی و صاحب الزمان و خلف حجت و صاحب سرداب سامره است.»

ذهبی سپس به طعنه می گوید: «چهارصد و پنجاه سال است که شیعه منتظر ظهور او هستند و ادعا می کنند که داخل سرداب خانه پدرش شد در حالی که مادرش به او نگاه می کرد، و هنوز از آنجا بیرون نیامده است. او وارد سرداب شد و در آنجا معدوم گردید، و در آن وقت نه ساله بود.»

و در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، پس از اینکه می گوید وی پدر حجت است، می نویسد: «رافضیان ادعا می کنند که او چهارصد و پنجاه سال است که در سرداب به سر می برد، و صاحب الزمان و زنده است و دانش اولین و آخرین را می داند، و اعتراف می کنند که هیچ کس او را ندیده است.»

توضیح: در سخنان حافظ ذهبی نکاتی چند وجود دارد که خلاف حقیقت است، بدین گونه:

۱- امام زمان در سرداب به سر نمی برد، و در جایی نداریم که هنگام غیبت، مادرش به او نگاه می کرد، مگر در گفتار کسانی امثال ذهبی و بدون ذکر مأخذ.

۲- آن حضرت - چنانکه بارها گفته ایم و باز هم می گوئیم - از سرداب سامره بیرون نمی آید. عقیده شیعه این است که او در مکه ظهور می کند، و فقط در خانه پدرش ناپدید شد.

۳- هیچ کس نگفته است که او در سرداب معدوم شد. شیعه عقیده به حیات او دارد، و جز علاءالدوله سمنانی و ذهبی و ابن حجر، کسی قائل به وفات آن حضرت نیست.

۴- هنگام غیبت پنج ساله بود نه نه ساله.

۵- ذهبی که عقیده دارد حضرت عیسی و خضر و الیاس و دجال و شیطان زنده

هستند و تا پایان روزگار هم زنده خواهند بود، چرا در مورد اعتقاد شیعه نسبت به زنده بودن آخرین امام معصوم از دودمان پیامبر اسلام تردید می‌کند یا آن را مورد طعنه قرار می‌دهد؟

۶- امام علم اولین و آخرین را می‌داند مانند پدران معصومش، به شهادت سایر علمای عامه در همین کتاب - چنانکه گذشت و خواهد آمد - مانند عیسی و یحیی که خداوند در کودکی به آنها حکمت آموخت و به مقام نبوتشان برگزید (وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا).^(۱)

۷- شیعه هرگز اعتراف نمی‌کند کسی آن حضرت را ندیده است، بلکه قبل از غیبت و در زمان پدرش حضرت عسکری، نزدیک به پنجاه تن او را دیدند، و در مجلسی مرکب از چهل تن از خواص شیعه، امام عسکری فرزندش را به آنها نشان داد. در غیبت کوتاه و در غیبت طولانی بعدی هم صدها تن او را دیده‌اند و داستانهای آنها در کتابها از جمله در جلد سیزدهم بحار مجلسی و ترجمه آن (مهدی موعود) به قلم نویسنده^(۲) آمده است.

۸- از همه اینها گذشته، ذهبی پذیرفته که امام عسکری پسری به نام محمد و ابوالقاسم داشته است و همین نیز منظور ما را تأمین می‌کند که مهدی اوست.

۵۶. ابن الوردی (متوفای ۷۴۹ هـ ق)

ابوحفص زین‌الدین عمر بن مظفر معروف به «ابن الوردی» از اولاد عبدالرحمن بن ابی‌بکر، فقیه و قاضی شهر حلب، در جلد اول تاریخ خود به نام تاریخ ابن‌الوردی ذیل حوادث سال ۲۵۴ هجری می‌نویسد: «در این سال علی ملقب به «زکی» و «هادی»، یکی از ائمه اثناعشر به اعتقاد امامیه، در سامره رحلت کرد... او امام دهم از ائمه دوازده‌گانه و پدر حسن عسکری... و حسن عسکری پدر محمد منتظر صاحب سرداب است. منتظر دوازدهمین امام ایشان و نیز ملقب به «قائم» و «مهدی» و «حجت» است. ولادت منتظر در سال ۲۵۵ بوده. شیعه عقیده دارد که وی وارد سرداب

۱ - سوره مریم، آیه ۱۲

۲ - علامه دوانی.

خانه پدرش شد در حالی که مادرش به او می‌نگرست. و دیگر به سوی او بازنگشت.»^(۱)

۵۷. صلاح الدین صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ ق)

خلیل بن ایبک بن عبدالله معروف به صلاح الدین، دانشمند معروف و مؤلف کتابهای الوافی بالوفیات و شرح لامیه العجم و غیره، در رساله شرح دایره نوشته است: «مهدی موعود امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر است. اول آنها سیدنا علی است و آخر آنان مهدی رضی الله عنه و نفعنا الله بهم است.»^(۲)

۵۸. شیخ عبدالله مطیری مدنی شافعی (متوفای ۷۶۵ هـ ق)

این دانشمند عامه در کتاب الرياض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهره یکصد و پنجاه و یک حدیث در فضایل و مناقب ائمه اهل بیت علیهم السلام آورده است و در آخرین حدیث آن روایت می‌کند که یکی از دودمان حسین بن علی رضی الله عنه، «مهدی» است که در آخر الزمان خواهد آمد، تا آنجا که می‌گوید: «کلیه دودمان حسین و سلاله‌ها، به پیشوای بزرگ امامان که همگی مسلمانان به جلالت قدر و وفور دانش و زهد و پارسایی و کمال او اعتراف دارند، یعنی سلاله پیامبران و مرسلین و سلاله بهترین مخلوقین؛ زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنه می‌پیوندند.»

آن‌گاه پس از ذکر برخی از فضایل آن حضرت و گروهی از دودمان پاکش می‌گوید: «امام اول علی بن ابی طالب رضی الله عنه... و امام یازدهم حسن عسکری رضی الله عنه و امام دوازدهم فرزند وی محمد القائم مهدی رضی الله عنه است. پیش از آنکه امام مهدی متولد گردد، در میان ملت اسلام، از جانب پیامبر ﷺ و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بقیه پدران بزرگوارش تصریح به اینکه وی امام دوازدهم است، شده بود و اینکه با شمشیر قیام می‌کند و قائم منتظر است. چنانکه در اخبار صحیح وارد

۱ - تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۱۸، چاپ نجف با مقدمه سید محمد آل خراسان.

۲ - ینابیع الموده، ص ۴۷۱

شده است، امام دوازدهم پیش از قیامش دو غیبت دارد...»^(۱)

محدث نوری سپس می‌نویسد: «نسخه‌ای از الرياض الزاهرة که من به دست آورده‌ام قدیمی است و به خط شخص مؤلف است. در پشت آن نوشته است: کتاب الرياض الزاهرة فی فضل آل بیت النبى و عترته الطاهرة تألیف الفقير الى الله تعالى عبدالله بن محمد المطيرى شهرة المدنى حالاً، الشافعى مذهباً، الاشعرى اعتقاداً، و النقشبندى طريقة.»

۵۹. شیخ عبدالله یافعی (متوفای ۷۶۸ هـ ق)

یافعی از علمای بزرگ قرن هشتم هجری است که اصلاً یمنی بوده و در حرمین شریفین یعنی مکه و مدینه به تناوب اقامت داشته است. او در تاریخ مشهور خود، مرآت الجنان، ذیل حوادث سال ۲۶۰ هجری می‌نویسد: «در این سال وفات یافت شریف عسکری ابومحمد حسن بن علی... یکی از امامان اثنا عشر به اعتقاد امامیه، و او در نزد ایشان پدر «منتظر» صاحب سرداب است.»^(۲)

۶۰. فصیح احمد خوافی (متولد ۷۷۷ هـ ق)

احمد خوافی در کتاب مجمل فصیحی، تاریخ فارسی خود، ذیل حوادث سال ۲۵۵ هجری می‌نویسد: «ولادت امام محمد المهدی شب پنجشنبه منتصف شعبان المعظم به سامره، و هو ابوالقاسم محمد ابن امام حسن العسکری بن علی... بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضوان الله عليهم اجمعین و یلقبه الامامیه الحجة و القائم و المهدی و المنتظر و صاحب الزمان، و هو عندهم خاتمة ائمة الاثنی عشر.»^(۳)

۶۱. ابوالولید محمد بن شحنة حنفی (متوفای ۸۱۵ هـ ق)

ابن شحنة که قاضی القضاة شهر حلب بوده است، در کتاب روضة المناظر فی

۱ - کشف الاستار، ص ۲۱۵

۲ - مرآت الجنان، ج ۲، ص ۱۷۲

۳ - مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۲۳۱

اخبار الاوائل و الاواخر که در حاشیه مروج الذهب مسعودی (چاپ مصر، سال ۱۳۰۳ هـ ق) به طبع رسیده است، می نویسد: «در این سال (۲۵۴) وفات یافت علی زکّی بن محمد الجواد که به او «عسکری» می گویند این است که در سامره سکونت داشت که به آن «عسکر» هم می گفتند، چون قبلاً لشکر در آنجا اقامت داشته است.^(۱) و این علی دهمین امام ائمه اثنا عشر به مذهب شیعه است.

یازدهمین امام، پسر او حسن عسکری است که در سال ۲۳۰ متولد شد و در سنه ۲۶۰ وفات یافت و در جوار پدرش در سامره مدفون گردید. و برای این حسن متولد شد پسرش «منتظر»، دوازدهمین امام شیعه که به او «مهدی» و «قائم» و «حجت» هم می گویند.

منتظر در سال ۲۵۵ متولد گردید. شیعه عقیده دارد که او وارد سرداب خانه پدرش در سامره شد در حالی که مادرش به او نگاه می کرد، و تاکنون از آنجا بیرون نیامده است.^(۲)

۶۲. خواجه محمد پارسا (متوفای ۸۲۲ هـ ق)

حافظ محمد بن محمد بن محمود بخاری معروف به «خواجه پارسا» از مفاخر علمای حنفی و بزرگان عرفای نقشبندی است. کفوی (متوفای ۹۹۰ هـ ق) در کتاب اعلام الاخبار می نویسد: «.. خواجه محمد پارسا عزیزترین جانشینان شیخ کبیر خواجه بهاء الدین نقشبند بود. علوم را نزد علمای عصر فرا گرفت و بر همعصران خویش برتری یافت. اصول و فروع را تحصیل نمود و در معقول و منقول استاد بود. او هنوز جوان بود که به تحصیل فقه از پیشوای علمای اعلام یعنی شیخ امام، عارف ربانی، ابوظاهر محمد بن حسن طاهری پرداخت.»

سپس استادان فقه او را برمی شمرد و می گوید: «فقه را از صدر اسلام شروع کرد و به مبانی ابوحنیفه، امام اعظم، ختم نمود...»

چلبی در کشف الظنون می نویسد: «فصل الخطاب فی المحاضرات تألیف حافظ

۱ - عسکر نام یک محله سامره بوده که قبلاً پادگان نظامی و محل اقامت لشکر متوکل بوده است.

۲ - روضة المناظر، ج ۲، ص ۲۹۳

زاهد محمد بن محمد حافظی، از اولاد عبیدالله نقشبندی است. در سال ۸۲۲ در مدینه وفات یافت و همان جا مدفون گشت. ترجمه این کتاب به ترکی از ابوالفضل موسی بن الحاج حسین زنیفی به اشاره رموزیک پسر تیمورتاش، و ترجمه آن به عربی از امیرپادشاه محمد بخاری مقیم است که در سال ۹۸۷ از آن فراغت یافت.»

یکی از تألیفات عبدالرحمن جامی نیز شرح سخنان خواجه پارسا است. علاوه بر این، جامی در نفحات الانس در شرح حال وی می نویسد: «خواجه محمدپارسا، از کبار اصحاب بزرگند - قدس سره».

خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب که آن را به فارسی نوشته است می نویسد: «چون ابو عبدالله جعفر بن علی الهادی رضی الله گمان کرد برادرش ابومحمد حسن عسکری فرزندی ندارد و دعوی کرد که برادرش امامت را به وی منتقل کرده است. «کذاب» خوانده شد... و ابومحمد حسن عسکری، فرزندش محمد رضی الله عنهما در نزد افراد موثق و مورد اعتماد خانواده و یارانش، شناخته شده بود.» سپس حدیث حکیمه عمه امام حسن عسکری علیه السلام راجع به ولادت امام زمان را نقل می کند و در پایان می گوید: «حضرت عسکری فرمود: ای عمه، این فرزند را ببر نزد مادرش. برگرداندم او را نزد مادرش، و چون روز دیگر آمدم نزد امام عسکری، دیدم مولود پیش روی اوست، و چنان می درخشید که قلب مرا مجذوب کرد. گفتم: ای سید من، آیا راجع به این مولود مبارک اطلاعی دارید؟ فرمود: ای عمه، این است آن که باید انتظار او را داشت. این است آن که ما را به او بشارت داده اند.»

حکیمه گفت: من به سجده افتادم و خدا را شکر کردم. مدتی به خانه حضرت آمد و رفت می کردم و او را نمی دیدم. روزی به حضرت گفتم: ای مولای من، با سرور و منتظر ما چه کردید؟ فرمود: او را به کسی سپردیم که مادر موسی بچه خود را به او سپرد.»

خواجه پارسا در حاشیه کتاب به تفصیل در رد حدیث ضعیف منسوب به پیامبر (نام پدرش نام پدر من است) که در متن کتاب نقل شده، سخن گفته است و داستان معتضد عباسی را که جامی در شواهد النبوة آورده و برخی از علامات قیام مهدی علیه السلام را نقل می کند. سپس می نویسد:

«احادیث در این باره بیش از حد شمارش است. مناقب مهدی رضی الله صاحب الزمان و غایب از انظار که در هر زمان حاضر است، بسیار می باشد. اخبار متوالی داریم که او ظهور می کند و نور وجودش بر همه جا پرتو می افکند و دین اسلام را تجدید می کند و چنانکه باید، در راه خدا جهاد می کند و اقطار جهان را در زمان خود - یعنی زمان پارسایان - از آلودگیها پاک می سازد. یاران او از هرگونه نقص و عیبی پیراسته اند، با راه و روش، روزگار می گذرانند و با هدایت وی به حقیقت حق نائل می گردند، و خلافت و امامت به وسیله او ختم می شود. او از لحظه وفات پدرش تا روز قیامت امام است. عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می گزارد و دعوی او را تصدیق می کند و مردم را به دین او که همان دین اسلام است، فرا می خواند.»^(۱)

۶۳. شمس الدین محمد بن یوسف زرنندی (متوفای ۷۵۰ هـ ق)

استاد حدیث در حرم شریف نبوی و مؤلف کتابهای بغیة المرتاح در حدیث و در السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و السبطين.

زرنندی در کتاب معراج الوصول الی معرفة فضیلة آل الرسول می نویسد: «امام دوازدهم، صاحب کرامات مشهور که به واسطه علم و پیروی از حق و آثار پیامبر مقامی عظیم دارد. او قائم به حق و داعی مردم به راه حقیقت یعنی امام ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری است.»^(۲)

۶۴. احمد بن علی داوودی حسنی (متوفای ۸۲۷ هـ ق)

این شخصیت، مؤلف عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب و از علمای بزرگ انساب است که خود نیز مانند اکثر سادات بنی داوود، سنی مذهب بوده است. چنانکه از محتوای کتاب عمدة الطالب پیدا است. او ضمن شمارش دودمان حضرت امام

۱ - کشف الاستار، ص ۲۶. سخنان خواجه پارسا را از ترجمه عربی آن آوردیم و دسترسی به اصل آن که فارسی است پیدا نکردیم. کشف الاستار هم آن را از استقصاء الافحام گرفته که در صفحه ۱۰۴ درباره خواجه پارسا بحث کرده است.

۲ - الزام الناصب، ص ۱۰۰

رضا علیه السلام می نویسد: «امام ابو محمد حسن عسکری در زهد و علم مقامی بزرگ داشت. او پدر امام محمدالمهدی، دوازدهمین امام از ائمه اثنا عشر به اعتقاد امامیه و قائم منتظر در نزد ایشان است. مادر وی بانویی به نام نرجس بود.»^(۱)

۶۵. ملک العلمای هندی (متوفای ۸۴۹ هـ ق)

شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر هندی معروف به «ملک العلماء» صاحب تفسیر بحرالمواج.

غلامعلی بلگرامی (متوفای ۱۱۷۲ هـ ق) در سبحة المرجان می نویسد: «مولانا قاضی شهاب الدین بن عمر زوالی دولت آبادی در دولت آباد دهلی متولد شد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلوی و مولانا خواجگی دهلوی به تحصیل پرداخت و بر همعصران خود تفوق یافت. / تا آنجا که می گوید / به «جونفوز» مهاجرت کرد و سلطان آنجا لقب «ملک العلماء» را به او داد. قاضی در آنجا در مسند افادت نشست و به تألیف و تصنیف پرداخت و طلاب عرب و عجم به درگاهش شتافتند. تفسیر بحرالمواج به فارسی و مناقب السادات نیز به فارسی از تألیفات اوست. در سال ۸۴۹ وفات یافت.»

ملک العلماء در کتاب اخیر می نویسد: «اهل سنت می گویند که خلافت خلفای اربعه به نص ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خلافت من سی سال است»، و آن تمام شده به علی، و همچنین خلافت دوازده امام به حدیث ثابت است. از ایشان: اول - امام علی کرم الله وجهه، و در خلافت او حدیث «الخلافة ثلاثون» وارد است. دوم - امام شاه حسن رضی الله عنه. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این پسر من سید است. به زودی صلح می دهد میان مسلمین.

سیم - امام شاه حسین رضی الله عنه. حضرت / رسول / فرمود: این پسر من / سید است. زود است که می کشند او را گروه باغیه»، و نه امام فرزندان شاه حسین رضی الله عنه. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از حسین ابن علی، از پسران او نه امامند که آخر

ایشان قائم است.

جابر بن عبدالله انصاری گفت: داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا ﷺ، در پیش روی او لوحی بود و در آن نامهای امامان از فرزندان او بود. پس شمردم یازده اسم که از ایشان قائم علیه السلام بود.

سؤال: چه حکمت است که شاه زین العابدین دعوی خلافت نکرد؟

جواب: هرگاه در وقت صحابه، عایشه و معاویه و زبیر و طلحه فتوا بر خطا نوشتند، و با شاه علی طایفه بغات حرب کردند، و در وقت تابعین (شاگردان صحابه) شاه حسین را زارزار کشتند، و هرگاه مصطفی ﷺ خبر داده بود: «هزار ماه خاندان منهزم و مقهور، و یاغیان مظفر و منصور شوند»، چنانکه در خزانه جلالیه آورده است، و در خواب دید که سگ بچگان بر منبر برآمده هف هف و پف پف می کنند، و از آن تعبیر فرمود که فلان و فلان تقلب کنند و بر منبر لعنت کنند بر خاندان.

و در روضة العلماء می گوید: این آیه آمد: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. جبرئیل گفت: یا محمد، آن هزار ماه است که ملک یزیدان باشد، و بر خاندان لعنت فرستند، و آن روز هزیمت خاندان بود.

سواران دین و پهلوانان دیانت، تیغ عزیمت و عنان اولویت اختیار به کم قضا و قدر انداختند، و انگشتان رخصت به عجز «الضرورات تبیح المحذورات» برای خلاص جان خویش به دهان کردند.

چون شاه زین العابدین تا امام مهدی، این نوع معاینه کردند، از دعوی امامت ساکت و صامت گشتند، و چون وقت ظهور امام مهدی، سید محمد بن عبدالله ابوالقاسم شود،^(۱) جانبازان خاندان علم هزیمت برآرند و دمامه اولویت برزنند و از تیغ اختیار، جملگی اغیار از دنیا براندازند. فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

و این نه فرزند: اول امام زین العابدین است، دویم امام محمد باقر، سیم امام جعفر

۱ - محدث نوری در نجم ثاقب می گوید: از این کلام مستفاد می شود که یکی از اسامی امام حسن عسکری عبدالله است. و خبری که می گوید اسم پدرش اسم پدر پیغمبر است، بر فرض صحت، محمول است به ظاهر.

صادق، چهارم امام موسی کاظم، پنجم امام علی رضا، ششم امام محمد تقی، هفتم امام علی نقی، نهم امام حسن عسکری، دهم امام حجة الله القائم امام مهدی؛ و او غایب است، و او را عمر طویل است چنانکه میان مؤمنان عیسی و الیاس و خضر، و میان کافران دجال و سامری و بلعیم و امثالهم»^(۱)

چنانکه از نظر خوانندگان محترم گذشت، این طرز اثبات وجود امام زمان و خلافت دوازده امام به عقیده شیعیان، از دیدگاه یک دانشمند بزرگ سنی، خودپاسخی است به آن دسته از سنیان که با عناد و لجاج در این خصوص قلم زده و گام برداشته‌اند.

۶۶. خواجه افضل الدین ترکه (متوفای ۸۵۰ هـ ق)

خواجه افضل الدین از دانشمندان و قضات عامه است که در سال مذکور به امر شاهرخ میرزا پسر تیمور لنگ او را از اصفهان به ساوه بردند و در آنجا به دار آویختند. وی کتاب ملل و نحل شهرستانی را در سال ۸۴۶ هجری به فارسی ترجمه کرده و در ترجمه آن، به طوری که مقتضیات زمان ایجاب می‌کرده، مطالبی بر اصل کتاب افزوده است. خواجه افضل الدین با اینکه یک فرد سنی متعصب است ولی در ترجمه کتاب، هر جا به اعتقاد شیعه درباره ائمه می‌رسد، به عکس شهرستانی، با ادب و همان‌گونه که شیعه عقیده دارد، آن را شرح می‌دهد. یک جا می‌نوسد: «اثنا عشریه: طایفه‌ای که به موت موسی بن جعفر جزم کردند و گفتند امامت بعد از موسی به پسرش امام با اهدا امام رضا منساق شد، و بعد از آن امام هادی^(۲)، امامت به خلف صدقش امام نقی^(۳)، و بعد از آن به خلف صدقش عسکری، و بعد از عسکری به حجت قائم منتقل شد.» (ص ۱۸)

و در جای دیگر می‌نویسد: «.. امامیه قائل شده‌اند به امامت علی نقی، و بعد از آن به پسرش حسن، و بعد از آن به پسرش القائم المنتظر المهدی که امام دوازدهم است»

۱ - کشف الاستار، صص ۲۶-۲۸

۲ - هادی در اینجا به معنی راهنماست.

۳ - گویا حذفی در اصل یا در چاپ یا در ترجمه رخ داده است، چون امام بعد از حضرت رضا امام محمد تقی است، بعد امام علی نقی.

(ص ۴۵).

و در جای دیگر می نویسد: «اثنا عشریه: فرقه‌ای که قطع کردند به موت موسی بن جعفر بن کاظم^(۱) رضی الله عنه، و ایشان را «قطعیه» گویند، و گویند امامت منساق از آن حضرت به اولاد کریمش می شود، و گوید بعد از موسی، امام صاحب الهدایة العلیا و المناقب الشتا، علی رضا است و مشهد معطرش و مخزن ولایتش طوس است، و بعد از آن حضرت، محمد تقی و مدفن کریمش در مقابر قریش است، و بعد از آن حضرت، امام علی بن محمد نقی و مشهد مکرمش در قم^(۲)، و بعد از آن حضرت، امام حسن عسکری زکی است، و بعد از آن حضرت، فرع آن اصل کریم، حجت الله القائم محمد که منتظر کافه بریه است در ظهور و اشاعه نور که منزل سامیش موضع سُرّ من رأی است، و دوازدهم این بروج هدایت و آخرین این کواکب ولایت است. اثنا عشریه زمان ما را طریق این است» (ص ۱۸۳).

و در جای دیگر که شهرستانی میگوید شیعه پس از امام حسن عسکری به یازده فرقه منقسم گشتند، و همه را شرح می دهد و مخصوصاً اعتقاد به مهدی موعود و زنده بودن آن حضرت را سخت به باد انتقاد می گیرد، خواجه افضل الدین می نویسد: «عدد ائمه اثنا عشر رضوان الله علیهم اجمعین بر رأی امامیه: المرتضی، المجتبی، الشهید، السجاد، الباقر، الصادق، الکاظم، الرضا، النقی، التقی، الزکی، الحجة القائم المنتظر علیهم و علی آبائهم التحیة و الرضوان بالسرّ و الاعلان» (ص ۱۸۷).

۶۷. ابن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵ هـ ق)

نورالدین علی بن محمد صباغ مالکی، از علمای اعلام عامه است. سخاوی مصری، شاگرد حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب الضوء اللامع که در نه جلد پیرامون شرح حال علمای قرن نهم هجری نگاشته است می نویسد: «اصلاً از مردم غزه بود و در سال ۷۸۴ در مکه متولد شد و همان جا پرورش یافت. نخست قرآن و رساله‌ای در فقه و الفیه ابن مالک را از بر کرد و نحو و فقه و سایر علوم دیگر را نزد

۱ - کاظم، لقب امام موسی بن جعفر است، گویا اشتباه کتابتی باشد.

۲ - جای تعجب است، زیرا امام علی نقی و امام حسن عسکری در سامره مدفون هستند.

علمای آن دیار مانند عبدالرحمن فارسی و عبدالوهاب بن عقیف یافعی و جمال بن ظهیره و ابوالمسعود و سعد نوری و علی بن محمد بن ابی بکر شیبی و محمد بن ابی بکر بن سلیمان بکر فرا گرفت و از آنها اجازه گرفت و از جلال عبدالواحد مرشدی و علی الزین مراغی نیز، او راست مؤلفاتی، از جمله الفصول المهمة لمعرفة الائمة و هم اثنا عشر و العبر فی من سفه النظر. او به من اجازه داد، و در سال ۸۵۵ وفات یافت و در «معلاة» مدفون گردید.

احمد بن عبدالقادر عجبلی شافعی نیز در کتاب ذخیره المال در مسأله خشتی، از وی با عظمت یاد کرده است. همچنین گروهی از بزرگان دانشمندان دیگر عامه از کتاب وی الفصول المهمة با اعتمادی که به آن داشته‌اند، نقل کرده‌اند. مانند عبدالله بن محمد مطیری مدنی شافعی نقشبندی در کتاب ریاض الزاهرة و نورالدین علی سمهودی در جواهرالعقدین و برهان الدین علی حلبی شافعی در سیره حلیه و عبدالرحمن صفوری در زینة المجالس و دیگران.^(۱)

ابن صباغ در کتاب الفصول المهمة یک یک ائمه اطهار را نام برده و شرح می‌دهد و در آخر می‌گوید:

«فصل دوازدهم - درباره ابوالقاسم حجت خلف صالح ابن ابی محمد الحسن الخالص یعنی امام دوازدهم، و تاریخ ولادت و دلایل امامت وی، و قسمتی از احادیث و اخبار مربوط به او، و غیبت و مدت دولت و بیان نسب و کنیه و لقب آن حضرت.»

سپس تاریخ ولادت امام زمان را بیان نموده و احادیث صریحی که راویان موثق و مورد اعتماد از پیامبر و امامان پیشین راجع به او آورده‌اند و تطبیق آنها بر شخص حجت بن الحسن العسکری علیه السلام به عنوان امام دوازدهم را نقل کرده است؛ اخبار و احادیثی که محدثان بزرگ سنی و شیعی در منابع معتبر خود ثبت نموده و اهمیت خاصی به آنها داده‌اند. تا آنجا که می‌گوید: «شیخ ابوسعید محمد بن یوسف بن محمد کنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان استدلال می‌کند که مهدی زنده

است و از زمان غیبتش تاکنون باقی است.»

ابن صباغ در آخر فصلی که از امام حسن عسکری علیه السلام نام می برد، می نویسد: «ابو محمد رضی الله عنه فرزندی از خود باقی گذاشت که همان حجت قائم است که همه منتظر ظهور دولت حقه او هستند. ولادت او پنهان ماند و ماجرای او مستور گشت به واسطه بیم از خلیفه وقت و وضع دشواری و جستجوی شیعه و حبس ایشان و دستگیری آنان.»

۶۸. شیخ عبدالرحمن بسطامی (متوفای ۸۵۸ هـ ق)

شیخ سلیمان حنفی در ینابیع الموده می نویسد: «شیخ کبیر، عبدالرحمن بسطامی، مؤلف کتاب درة المعارف قدس الله سره و افاض علینا فتوحه و علومه در شعر خود می گوید:

و یظهر میم المجد من آل محمد	و یظهر عدل الله فی الناس اولاً
کما قد روینا عن علی الرضا	و فی کتز علم الحرف اضحی محصلاً
و یخرج حرف المیم من بعد شینه	بمکة نحو البیت بالنصر قد علا
فهذا هو المهدی بالحق ظاهر	سیأتی من الرحمن للحق مرسل
و یملاً کل الرض بالعدل رحمة	و یمحو ظلام الشرك و الجور اولاً
ولایسته بالامر من عند ربه	خلیفة خیر الرسل من عالم العلال

- میم مجد و عظمت آل محمد ظهور می کند و عدل خدا برای اولین بار، چنانکه باید، در میان مردم آشکار می شود

- آن گونه که از امام علی بن موسی الرضا برای ما روایت شده است و در گنج علم حروف به وضوح به دست می آید.

- حرف میم بعد از شین آن در مکه جنب بیت با پیروزی آشکار می شود

- بدانید که همو مهدی است که به حق آشکار شده، و به زودی برای اجرای آن از جانب خدا فرستاده می شود

- او سراسر زمین را با رحمت الهی پر از عدل می کند، و تیرگی شرک و ظلم را از

میان می برد

- حکومت او به فرمان خداوند است. او جانشین بهترین پیامبران است که از عالم بالا تعیین شده است.

اینکه می‌گوید «برای ما روایت شده»، اشاره می‌کند به آنچه روایت نموده است شیخ محدث فقیه محمد بن ابراهیم جوینی حموئی شافعی در کتاب فرائد السمطين به سند خود از احمد بن زیاد از دعبل بن علی خزاعی که گفت چون قصیده تائیه خود را بر امام رضا رضی الله عنه قرائت کردم و به این دو بیت رسیدم:

خروج امام لامحالة واقع یقوم علی اسم الله و البرکات
یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات

- آمدن امامی از شما بی شک وقوع می‌یابد، و با نام و برکات خدا قیام می‌کند.

- او هر حق و باطلی را میان ما از هم جدا می‌سازد و پاداش هر کار نیک و بدی را می‌دهد.

حضرت رضا سخت گریست، سپس فرمود: ای دعبل، روح القدس با زبان تو سخن گفت. آیا می‌دانی این امام کیست؟ گفتم: نه، فقط شنیده‌ام امامی از شما زمین را پر از عدل و داد می‌کند. فرمود: امام بعد از من پسر محمد، و بعد از محمد پسرش علی، و بعد از علی پسرش حسن، و بعد از حسن پسرش حجت قائم است که در غیبتش باید منتظر او بود، و هنگام ظهور مطاع است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و ستم شده باشد، اما کی قیام می‌کند؟ این خبر دادن از وقت است. پدرم از پدرانش از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: مثل آن مانند وقت قیامت است که ناگهان وقوع می‌یابد. (۱)

۶۹. ابوالمعالی محمد بن عبدالله سراج الدین رفاعی (متوفای ۸۸۵ هـ ق)

این شخصیت نیای اعلای خاندان رفاعی است که رجال معروف این دودمان همگی از علما و عرفای مشهور عامه بوده‌اند و سلسله طریقتی آنها مشهور به «رفاعی» است و تا زمان ما نیز سادات این دودمان از سنیان هستند.

وی در کتاب صحاح الاخبار فی نسب السادة الفاطمية الاخيار، در شرح حال امام دهم می نویسد: «امام علی الهادی بن امام محمد جواد علیه السلام لقبش نقی و عالم و فقیه و امیر و دلیل و عسکری و نجیب است. به سال ۲۱۲ هجری در مدینه متولد گردید و به وسیله سم در خلافت المعتز عباسی به سال ۲۵۴ شهید شد. او دارای پنج فرزند بود: امام حسن عسکری و حسین و محمد و جعفر و عایشه. امام حسن عسکری، صاحب سرداب، حجت منتظر، ولی خدا امام محمد مهدی علیه السلام را به جای گذاشت.» و در جای دیگر از کتاب مزبور که پیرامون امامت بحث می کند می نویسد: «عارفان ائمه اهل بیت روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام دانست که خلافت معنوی و امامت جامعه در وجود او و دودمان وی خواهد بود، مسرور گشت و جان خویش را در راه خداوند فدا کرد تا بدین نعمت بزرگ نائل گردد. خداوند هم بر وی منت نهاد و مقام شامخ امامت را در اولاد او به ودیعت گذارد و آن را به حجت منتظر، امام مهدی علیه السلام از دودمان پاک سرشت وی ختم نمود.»^(۱)

۷۰. نورالدین عبدالرحمن جامی (متوفای ۸۹۸ ه ق)

محمد بن سلیمان کفوی در اعلام الاخیار فی فقهاء مذهب النعمان المختار درباره این دانشمند و عارف معروف و شاعر نامی می نویسد: «شیخ عارف بالله و متوجه الی الله، دلیل الطریقه و ترجمان الحقیقه، منسلخ از هیاکل ناسوتی و متوسل به عالم لاهوتی، آفتاب آسمان تحقیق و ماه فلک تدقیق، معدن عوارف معارف، مستجمع فضایل، جامع اللطایف، مولا جامی نورالدین عبدالرحمن... از جمله تألیفات او کتاب شواهد النبوة است که کتابی بزرگ و معروف و مورد اعتماد است.»

چلبی در کشف الظنون می نویسد: «شواهد النبوة فارسی است تألیف مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی. محمود بن عثمان متخلص به «لامعی» در گذشته سال ۹۳۸ آن را ترجمه کرده است.^(۲) آن گاه مولا عبدالحلیم مشهور به «اخوی زاده» از

۱ - کشف الاستار، ص ۲۱۶

۲ - منظور ترجمه ترکی است. ضمناً باید دانست که شواهد النبوة در هند چاپ شده است، ولی ما از نسخه خطی کتابخانه ملک تهران به شماره ۴۷۹ نقل می کنیم و به آن استناد می جوییم. «علی دوانی».

وزرای روم (عثمانی) متوفی به سال ۱۰۱۳ نیز ترجمه دیگری از آن نموده که از لحاظ عبارت و ادای مقصود، بهتر از ترجمه لامعی است.»

عالم علامه، قاضی حسین دیاربکری در اول کتاب تاریخ خمیس نوشته است: «این مجموعه‌ای است از سرگذشت سید مرسلین و شمایل خاتم نبیین صلی الله علیه و آله که آن را انتخاب کردم از کتب معتبره، یعنی تفسیر کشاف و... و شواهد النبوه مولا عبدالرحمن جامی.»

جامی در این کتاب حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را امام دوازدهم می‌داند و رویدادهای شگفت‌آور ولادت و برخی از معجزات آن حضرت را بیان می‌دارد و می‌گوید اوست که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. جالب است که علمای شیعه، جامی را یک سنی متعصب می‌دانند، تا جامی که شهید سعید، قاضی نورالدین شوشتری که به واسطه نوشتن کتاب مجالس المؤمنین و شیعه دانستن گروهی از کسانی که معروف به شیعه نیستند «شیعه تراش» لقب گرفته است، جامی را جزو عارفان شیعه به حساب نیاورده است بلکه او را یک سنی بسیار متعصب می‌داند.

باری، عبدالرحمن جامی در کتاب شواهد النبوة در پایان شرح حال ائمه اطهار علیهم السلام می‌نویسد: «محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم. وی امام دوازدهم است و کنیت وی ابوالقاسم است. و لقبه الامامیه بالحجة و القائم المنتظر صاحب الزمان.»

سپس شرح مفصلی از منابع شیعی راجع به شخص امام زمان بیان می‌دارد و از جمله درباره ولادت آن حضرت می‌نویسد: «حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه در آمدم، فرمود: ای عمه، امشب در خانه ما باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد. من گفتم: این فرزند از که خواهد بود؟ من که در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌بینم. فرمود که ای عمه، مثل نرجس مثل أم (مادر) موسی علیه السلام است که حمل وی جز وقت ولادت ظاهر نخواهد شد...»

تا آنجا که می‌گوید: «چون نظر کردم، فرزند وی به زمین آمده بود، و من در سجده افتاده وی را برگرفتم. ابو محمد رضی الله عنه از حجره خود آواز داد که: «ای عمه، فرزند مرا پیش من آرا!» پیش وی بردم. وی را بر کنار خود نشانید و زبان در دهان وی

کرد و فرمود که سخن گوی ای فرزند من به اذن الله تعالی! گفت: بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمُنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین...^(۱)

سپس مانند خواجه محمد پارسا بخشی از احوال آن حضرت را می‌نگارد، از جمله روایت می‌کند که یکی از خادمان امام ابو محمد زکی رضی الله عنه گفت: «درآمدم بر آن حضرت و گفتم که یابن رسول الله، خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود؟ به خانه درآمد، پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته، گویا که ماه شب چهاردهم بود. در سن سه سالگی، پس فرمود: ای فلان، اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی، این فرزند خود را به تو نمی‌نمایاندمی. نام این، نام رسول است و کنیه او، کنیه وی است. هو الذی یملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.»

و نیز از راوی دیگری روایت کرده که گفت: «روزی بر ابو محمد درآمد، بر دست راست وی خانه‌ای (اتاقی) دیدم پرده بر آن فرو گذاشته. گفتم: یا سیدی، صاحب این امر بعد از این که خواهد بود؟ فرمود: آن پرده را برداشتم. کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی، بر رخساره راست وی خالی و گیسوان گذاشته. آمد و بر کنار ابو محمد نشست. ابو محمد فرمود که این است صاحب شما بعد از این. از زانوی وی برخاست. ابو محمد رضی الله عنه گفت وی را: یا بنی، ادخل الی الوقت المعلوم. به آن خانه درآمد و من به وی نظر می‌کردم. پس ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت: برخیز و بین که در اینجا کیست؟ به خانه درآمد، هیچ کس را ندیدم.

جامی در پایان مقال خود اشعار پرشور زیر را در اشتیاق به ظهور امام غایب از انظار، مهدی موعود اسلام، حجت بن الحسن العسکری علیه السلام سروده است:

بسیای امام هدایت شعار	که بگذشت از حد غم انتظار
ز روی همایون برافکن نقاب	عیان ساز رخسار چون آفتاب
بیرون آی از منزل اختفا	نمایان کن آثار مهر و وفا
برافراز ارکان اسلام را	ببینداز بنیاد اصنام را

جهان پرشد از شیوه ظلم و جور
 نظر کن به حال من مستمند
 بُود این امیدم که باشم مدام
 الهی، به حق امام زمان
 که توفیق گردان رفیق دلم
 ز انصاف دور است اطوار دور
 که گردم ز الطاف تو سربلند
 مباحی به الطاف خاص امام
 به عزّ محبان این خاندان
 برویان گُل مرحمت از گِلم

۷۱. عبدالرحمن صوفی

این دانشمند سنی، مؤلف کتاب فارسی مرآت الاسرار است که شاه ولی الله دهلوی، پدر عبدالعزیز دهلوی مؤلف تحفه اثناعشریه در کتاب الانتباه فی سلاسل اولیاء الله و اساتید وارثی رسول الله ﷺ از آن نقل می کند. او راجع به امام زمان می نویسد: «ذکر آن آفتاب دین و دولت، آن هادی ملت و دولت، آن قائم پاک احمدی، امام برحق، ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی رضی الله عنه.

وی امام دوازدهم است از ائمه اهل بیت. مادرش ام ولد^(۱) بود و نرجس نام داشت. ولادتش شب جمعه پانزدهم شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج، و به روایت شواهد النبوة به تاریخ بیست و سوم شهر رمضان سنه دویست و پنجاه و هشت، در سُرّ من رأی واقع شد. و امام دوازدهم در کُنیت و نام حضرت رسالت پناهی ﷺ موافقت دارد و القاب شریفش «مهدی» و «حجت» و «قائم» و «منتظر» و «صاحب الزمان» و «خاتم اثناعشر» است.

صاحب الزمان در وقت وفات پدر خود امام حسن عسکری علیه السلام پنج ساله بود. بر مسند امامت نشست. چنانکه حق تعالی یحیی بن زکریا را در حال طفولیت، حکمت کرامت فرمود و عیسی بن مریم را در وقت صبا به مرتبه بلند رسانید، همچنین در صغر سن، او را امام گردانید. کمالات و خارق عادات او نه چندان است که در این مختصر گنجایش دارد.»

سپس سخن محیی الدین ابن عربی را که قبلاً نقل کردیم شاهد می آورد، آن گاه

۱ - «ام ولد» زنی بوده که از شوهر سابق خود فرزند داشته است.

می‌گوید: «عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة از حلیمه خواهر امام علی النقی که عمه امام حسن عسکری باشد روایت می‌کند که...» (در شرح حال جامی گذشت).
و نیز عبدالرحمن صوفی در رساله مداریه نوشته است: «حضرت شیخ محیی‌الدین عربی در باب سیصد و شصت و ششم از کتاب فتوحات مکیه می‌فرماید: بدانید ای مسلمانان که چاره‌ای نیست از خروج مهدی، که والد او حسن عسکری است ابن امام علی النقی ابن امام محمد تقی... پس سعادت‌مندترین مردم به او اهل کوفه خواهند بود. او دعوت می‌کند مردم را به سوی حق تعالی به شمشیر. پس هر که ابا می‌کند، می‌کشد او را و کسی که منازعت می‌کند با او، مخدول می‌شود. چنانکه در این محل (باب مزبور) تمام احوال امام مهدی را در کتاب مذکور مفصل بیان نموده است، هر که خواهد در آنجا مطالعه نماید.^(۱) و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی مردی صوفی، کارها دیده و شافعی مذهب^(۲) بوده و تمام احوال و کمالات و حقیقت متولد شدن و مخفی گشتن امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام را مفصل در کتاب شواهد النبوة تصنیف خود به وجه احسن از ائمه اهل بیت عترت و ارباب سیرت روایت کرده است.

و صاحب کتاب مقصد اقصی می‌نویسد که حضرت شیخ سعدالدین حموی، خلیفه حضرت نجم‌الدین، در حق امام مهدی یک کتاب تصنیف و دیگر چیزها بسیار همراه او نموده است که دیگر هیچ آفریده را در آن اقوال و تصرفات ممکن نیست. چون او ظاهر شود، ولایت مطلقه آشکار گردد و اختلاف مذاهب و ظلم و بدخویی برخیزد، چنانکه اوصاف حمیده او در احادیث نبوی وارد شده است که مهدی در آخر زمانه آشکار گردد و تمام ربع مسکون را از جور و ظلم پاک سازد و یک مذهب پدید آید.

مجملاً هرگاه دجال بدکردار زنده و مخفی هست و حضرت عیسی که به وجود

۱ - قبلاً سخن محیی‌الدین گذشت. این نیز یکی دیگر از بزرگان عرفای سنی است که سخن محیی‌الدین را از فتوحات نقل کرده است.

۲ - معروف این است که وی حنفی بوده است.

آمده و مخفی از خلق است، اگر فرزند رسول خدا ﷺ محمد مهدی بن حسن عسکری هم که از نظر عوام پوشیده شد، به وقت خود مثل عیسی علیه السلام و دجال موافق تقدیر الهی آشکار گردد. جای تعجب نیست! از اقوال چندین بزرگان، و از فرموده ائمه اهل بیت رسول خدا ﷺ انکار نمودن از راه تعصب چندان ضرور نیست!!^(۱)

۷۲. بدیع الدین قطب مدار

این شخص که از اکابر صوفیان عامه است، همان کسی است که عبدالرحمن صوفی رساله مداریه را به خاطر وی تألیف کرده است. عبدالرحمن در رساله مداریه نقل می‌کند که قطب مزبور پس از کسب صفای باطنی، در عالم خواب به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شد و «حضرت از کمال مهربانی و کرم‌بخشی، دست قطب المدار به دست حق پرست خود گرفت و تلقین اسلام حقیقی فرمود، و در آن وقت روحانیت (یعنی عالم خواب) حضرت مرتضی علی کرم‌الله وجهه حاضر بود. پس وی را به حضرت مرتضی سپرد و فرمود که این جوان نزدیک حق تعالی به غایت عزیز است، قطب مدار وقت خواهد شد. پس قطب مدار حسب الحکم آن حضرت تولا به حضرت مرتضی علی کرم‌الله وجهه نمود و بر سر مرقده وی به نجف اشرف رفت، و در آستانه مبارکه ریاضت می‌کشید و انواع تربیت از روحانیت پاک حضرت مرتضی علی کرم‌الله وجهه به طریق صراط المستقیم می‌یافت، و از سبب وسیله دین محمدی ﷺ به مشاهده حق‌الحق بهره‌مند گردید. آن زمان اسدالله الغالب او را با فرزند رشید خود که وارث ولایت مطلق، محمدالمهدی بن حسن العسکری نام داشت، در عالم ظاهر آشنا گردانید...»^(۲)

۷۳. محمد خواوندشاه (متوفای ۹۰۳ هـ ق)

محمد خواوندشاه معروف به «میرخواند» که در تسنن تعصب خاصی دارد و حتی

۱ - کشف الاستار، ص ۴۹. نه تنها تعصب در این باره ضرور نیست بلکه منتهای حق‌کشی و ناسپاسی نسبت به شخص صاحب شریعت است که درباره جانشینان برحق او چنین معامله کنند!

۲ - کشف الاستار، ص ۵۱

از معاویه بن ابی سفیان تعریف می‌کند، در کتاب روضة الصفا - تاریخ فارسی خود - برای هریک از امامان عالی مقام فصلی گشوده است و از جمله تحت عنوان «ذکر احوال محمد بن الحسن بن علی رضی الله عنهم» می‌نویسد: «کنیت او ابوالقاسم است و امامیه وی را حجت قائم و مهدی منتظر و صاحب الزمان گویند. ولادت امام مهدی رضی الله عنه - مسمی به اسم رسول و مکنی به کنیت آن حضرت - در سُرّ من رأی بود در شب نصف شعبان سنه خمس و خمسين و مأتین (۲۵۵)، و در وقت وفات پدر پنج ساله بود و حق سبحانه او را در صغر سن حکمت داد چنانکه یحیی پیغمبر را، و او را در حال طفولیت امام گردانید چنانکه عیسی را در ایام کودکی نبی مرسل گردانید...» سپس سه صفحه بزرگ را به شرح ولادت و حالات آن حضرت اختصاص داده است. (۱)

۷۴. فخرالدین ابوالسعادات

ابن طولون دمشقی در کتاب الاثمة الاثنی عشر به سند خود از فخرالدین ابوالسعادات نقل می‌کند که گفت: «من امام ابوالقاسم محمد بن الحسن الحجة المنتظر رضی الله عنه را در خواب دیدم و از وی پرسیدم: یا امام، ما تقول فی المهدی؟ فرمود: من جدم علی رضی الله عنهما را در خواب دیدم و همین سؤال را از او کردم. گفت که پیغمبر ﷺ فرمود: اگر جز یک روز از عمر دنیا نمانده باشد، خداوند مردی از ما را برمی‌انگیزد که آن را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از ظلم شده باشد». (۲)

بدیهی است که اگر فخرالدین عقیده به وجود امام زمان نداشته است، نمی‌توانسته او را در خواب ببیند، آن هم به نام «ابوالقاسم محمد ابن الحسن الحجة المنتظر» یعنی همان کسی که شیعه عقیده دارد مهدی آل محمد اوست.

۷۵. فضل بن روزبهان خنجی (زنده در ۹۲۶ یا ۹۲۷)

این دانشمند متعصب مشهور که کتاب الشمائل ترمذی را شرح کرده است، در اول

۱ - روضة الصفا، ج ۳، ص ۵۹-۶۲

۲ - الاثمة الاثنی عشر، ص ۱۲۱

آن می‌گوید: «فقیر الی الله تعالی فضل بن روزبهان ابوالخیر... اصلاً انصاری، از مردم «خنج» فارس، متولد در شیراز و مقیم اصفهان هم هستیم.»

سخاوی در ضوء الله مع (ج ۶، ص ۱۷۱) می‌نویسد: «وی از شاگردان عمیدالدین شیرازی و جمال‌الدین اردستانی و قاضی اصفهان بود. به قاهره آمد و بیت‌المقدس را زیارت کرد و سپس به مدینه رفت و چند ماه در آنجا ماند. در مدینه نزد من به سال ۸۸۷ صحیح بخاری را درس گرفت و برای او اجازه مفصلی نوشتم، سپس در کشف الحق علامه حلی دانشمند بزرگ شیعی کتابی به نام ابطال الباطل نوشت و تمام معتقدات شیعه امامیه را به باد انتقاد گرفت و با عناد و لجاج زائد الوصفی به رد و انکار آنها پرداخت و شهید سعید، قاضی نورالله شوشتری، کتاب احقاق الحق را در رد و پاسخ ایرادهای بی پایه او نگاشت. و هر سه کتاب یکجا در مجلدات بسیاری در قم زیر نظر آیت‌الله نجفی مرعشی با شرح و بسط لازم تجدید چاپ شده است.

وی در پاسخ علامه حلی که راجع به فرزندان و همسر امیرمؤمنان می‌گوید همسر او بانوی بانوان جهان است، می‌نویسد: «می‌گویم: فضایل فاطمه صلوات‌الله علی ابیها و علیها و علی سائر آل محمد و السلام، امری مسلم است، زیرا انکار آن مانند انکار محسوسات و مسلمات است. آنها معدن نبوت و حافظان آداب فتوت و جوانمردی هستند صلوات‌الله و سلامه علیهم. چه خوب گفته‌ام درباره ایشان به شعر.»^(۱)

توضیح: واقعاً جای تأسف و مسرت است که اولاً فضل بن روزبهان با همه اصراری که دارد تا مقام خلافت مولای متقیان و فضایل او را به عنوان رد عقاید شیعه درباره آن حضرت و ائمه دودمان او در کتاب خود انکار کند، چگونه در اینجا زبان به مدح یکایک آنان گشوده و حتی مهدی موعود را همان محمد بن الحسن العسکری قائم آل محمد به عقیده شیعه دانسته است. بنابراین، ما نمی‌دانیم کسی که این ذوات مقدس را ائمه اثناعشر و ستارگان آسمان نبوت و ولایت می‌داند، چرا باید به صرف اینکه پیروان آنها - یعنی جامعه شیعه - خلفا را به جانشینی نمی‌پذیرند، این قدر با آنها خصومت بورزد؟ شیعه نیز آنچه را که وی درباره دوازده امام گفته است می‌گوید.

اشعار او نیاز به معنی ندارد. تمام آن را برای آن دسته از متعصبان که حاضر به شنیدن فضایل خاندان نبوت نیستند - تا جایی که ابوالفرج ابن جوزی در موضوعات و به نقل از وی، ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان امام حسن عسکری علیه السلام را در روایت ضعیف می دانند و حتی او را در عداد یک مرد معمولی به شمار نمی آورند، و دیگران که مهدی پسر امام عسکری را افسانه می پندارند - عیناً می آوریم. لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة. او می گوید قائم منتظر مانند آفتاب طلوع می کند و با شمشیر خود دنیا را پر از عدل می سازد.

اشعار وی به زبان عربی این است:

سلام علی المصطفی المجتبی	سلام علی السید المرتضی
سلام علی ستنا فاطمه	من اختارها الله خیر النساء
سلام من المسک انفاسه	علی الحسن الامعی الرضا
سلام علی الاوزعی الحسین	شهید ثوی جسمه کربلا
سلام علی سیدالعابدین	علی بن الحسین المجتبی
سلام علی الباقر المتهدی	سلام علی الصادق المقتدی
سلام علی الکاظم الممتحن	رضی السجایا امام التقی
سلام علی الثامن المؤمن	علی الرضا سید الاصفیا
سلام علی المتقی التقی	محمد الطیب المرتجی
سلام علی الاریحی النقی	علی المکرم، هادی الوری
سلام علی السید العسکری	امام یجهز جیش الصفا
سلام علی القائم المنتظر	ابی القاسم القرم نورالهدی
سیطلع کالشمس فی غاسق	ینجیه من سیفه المستقی
ترئی یملأ الارض من عدله	کما ملئت جور اهل الهوی ^(۱)

۷۶. جلال‌الدین محمد دوانی (متوفای ۹۰۸ هـ ق)

کلیه دانشمندان عامه، جلال‌الدین فیلسوف مشهور و حکیم نامی قرن نهم هجری را از حکمای خود می‌داند. کتابهای او نیز که در دست است مخصوصاً شرح عقاید عضدی که آخرین اثر علمی وی به شمار آمده است، نشانه این معنی است، چون او در این کتاب مذهب اشعری را «فرقه ناجیه» می‌داند.

با این وصف، جلال‌الدین در کتابهای خود مانند حاشیه قدیم و جدید و اجد بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی معروف به «طبقات جلالی»، هر جا به نام ائمه طاهرین رسیده است، از آن ذوات مقدس به همان گونه که شیعه نام می‌برن، یاد می‌کند.

او به خصوص در کتاب نور الهدایة فی اثبات الولاية - که گویا پنهانی به فارسی نوشته است و به ضمیمه فضایل ابن بطریق و سپس به انضمام شرح زندگانی وی به قلم نویسنده این سطور چاپ شده است - پس از تشریح مقدمه‌ای که در آن به تفصیل از نظر عقلی پیرامون «عصمت» و لزوم آن در وجود پیامبر و رهبر بعد از وی بحث می‌کند، می‌نویسد:

«بعد از تصویر مقدمه مبرهنه، تحریر می‌نماید که علمای امت محمد ﷺ اگرچه اتفاق دارند به آنکه بعد از نبی باید امامی و خلیفه‌ای باشد در میان امت تا معلم مسائل علمی و عملی و مروج احکام دینی و دنیوی باشد و دین نبی را نشر کند و باقی دارد، اما اختلاف نموده‌اند که استحقاق در کدام شخص امتان، فی نفس الامر متحقق باشد. رأی جمعی بر آن قرار گرفت که خلیفه برحق بعد از نبی ﷺ ابی بکر بن ابی قحافه است و بعد از وی عمر بن الخطاب و بعد از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علی بن ابی طالب، و جمعی بر آنند که خلیفه برحق بعد از پیغمبر، بلاواسطه غیر از علی بن ابی طالب کسی نیست و بعد از وی امام حسن است و بعد از وی امام حسین، و بعد از وی امام زین‌العابدین، و بعد از وی امام محمد باقر، و بعد از وی امام جعفر صادق، ثم موسی الکاظم، ثم علی بن موسی، ثم محمد التقی، ثم علی النقی، ثم الحسن العسکری، ثم المهدی الهادی القائم بالحق صلوات الله علیهم اجمعین.»

آن گاه در دو صفحه بعد که امتیازات امیرالمؤمنین علیه السلام را نسبت به خلفا شرح می دهد، می نویسد: «پس به یقین دانستم که خلیفه برحق بعد از نبی مطلق صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین علیه السلام الی المهدی الهادی علیهم السلام، که در تحقق صفت عصمت ایشان احدی انکار ندارد و چون معصوم باشند، مستحق امر خلافت نبوی باشند و بی وجود ایشان آنچه غرض از خلافت که بقای دین محمد است، صورت نبندد. پس، از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم.

و صاحب فتوحیات مکیه (محبی الدین عربی) قدس سره دوازده امام را تعبیر به دوازده قطب کرده اند در باب ثالث و ستون و اربعمأة (۴۶۳).
در «شرح غزل حافظ»^(۱) که با این بیت شروع می شود:
در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی
به تناسب بحث علمی و فلسفی و عرفانی که دارد می نویسد: «... لیکن بر وفق اقتضای وقت و سلوک طریق تدریج، کشف آن حجت رقیقه، موقوف به ظهور مظهر موعود - اعنی خاتم الولاية علی آبائه الکرام و علیه الصلوة و السلام - ماند، تا آن زمان که به میامن انوار ظهورش، آفاق عوالم و انفس را که ظلمت دو بینی «و ان الشُرکَ لظلمٌ عظیم»^(۲) فرو گرفته باشد، از لمعات انوار عدالت توحید که «شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِکَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»^(۳) برگرداند، کما قال صلی الله علیه و آله: «یملأ الدنيا عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً»...

و آفتاب انوار حقیقت از مغرب صورت شریعت سربرزند و روح الله از برای احیای اموات جهل و قمع دجالان صورت پرست، از فلک چهارم که منبع فیض حیات است، فرود آید. آن گاه زبان وقت به فتوای این چند بیت مترنم گردد. نظم:

۱ - شرح غزل حافظ در مجله ارمغان چاپ شده و رونویس آن نزد این جانب هست.

۲ - سوره لقمان، آیه ۱۳

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۸

شد آنکه اهل نظر بر کنار می‌رفتند هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش
به بانگ چنگ بگویم بس حکایتها که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
للمؤلف:

ابوح بمن اهوی فما لذة الهوی و حق الهوی فی کتمة و اختفائه
و چندان که زمان ظهور آن حضرت متقارب گردد، تابشیر انوار حقیقت روز به
روز ظهور و بروز بیشتر نماید، و بی‌تنبه صدق این دعوی بر صحیفه احوال زمان ثبت
است.

اگر کسی به دیده استبصار تحدق نماید که لطف قرایح و قرب استعداد اکثر ابنای
زمان نسبت به ابنای ایشان مترقی است و همم را با همم همین نسبت، باز میامن قرب
زمان حضرت وراثت‌پناه صاحب‌الزمان به حکم «و للارض من کأس الکرام نصیب»
اسرار معارف، از هر زمان سر می‌زند، و از صورت اصلی حقیقت به حسب اختلاف
اصوات قابلیت، از هر طرفی صدایی می‌رسد.

۷۷. ملاحسین کاشفی (متوفای ۹۱۰ هـ ق)

کاشفی دانشمند مشهور، مؤلف کتاب جواهر التفسیر و داماد - یعنی شوهر خواهر
- عبدالرحمن جامی، در آخر کتاب روضة الشهداء^(۱) می‌نویسد: «فصل هشتم - در
عقب امام حسن زکی. وی امام یازدهم است از ائمه اهل بیت، کنیتش ابومحمد، و
چون پدر خود به «عسکری» مشهور است.

فصل نهم - در ذکر محمد بن الحسن. وی امام دوازدهم است و کنیت وی
ابوالقاسم و لقبش به قول امامیه حجت و قائم و مهدی و منتظر و صاحب‌الزمان، و به
مذهب ایشان خاتم ائمه اثنا عشر است. ولادت وی در سرمن رأی بوده، به سرداب
درآمد و در سرای خود مخفی شد. در شواهد مذکور است که چون متولد شد، بر ذراع

۱ - با اینکه ملاحسین کاشفی سنی است و از آثار قلمی او نیز پیداست مع الوصف نخستین کتابی است که
راجع به مصائب شهدای کربلا به فارسی نگاشته شده همین روضة الشهداء است و کلمه «روضه‌خوان» نیز از
آن گرفته شده است.

ایمن وی نوشته بود که: «جاء الحقُّ و زَهَقَ الباطلُ انَّ الباطلَ كانَ زهوقاً»^(۱)...

۷۸. جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (متوفای ۹۱۰ هـ ق)

سیوطی از دانشمندان بسیار معروف عامه به شمار می‌رود که به کثرت تصنیف و تألیف مشهور است. پیش از این نقل کردیم که سیوطی در تاریخ الخلفاء سعی دارد روایت بُخاری را دربارهٔ دوازده امیر و خلیفهٔ بعد از پیغمبر طوری تأویل کند که بر ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام تطبیق نشود، ولی در همان جا یکی از آنها را «مهدی» از خاندان پیامبر می‌داند!

به علاوه، سیوطی در تفسیر الدر المنثور و برخی دیگر از آثارش اخبار مهدی موعود را نقل کرده و حتی دو کتاب مستقل به نام‌های العرف الوردی فی اخبار المهدی و علامات المهدی تألیف کرده است.

قبلاً هم ذیل «حافظ ابو محمد بلاذری گفتیم یکی از دانشمندانی که حدیث او را از محمد بن الحسن العسکری نقل کرده سیوطی است.

مؤلف الزام الناصب از عبدالله بن محمد مطیری نقل می‌کند که سیوطی در کتاب احیاء الامیت به فضائل اهل البیت نوشته است: «مهدی موعود از دودمان حسین بن علی است که در آخر الزمان برانگیخته می‌شود. / تا آنجا که گفته است: / امام اول علی بن ابی طالب علیه السلام... یازدهمین فرزندش حسن عسکری و دوازدهمین پسر او محمد القائم المهدی است. پیش از ولادتش در میان مسلمین از پیغمبر روایت شده بود که مهدی موعود اوست. او قائم منتظر است که با شمشیر قیام می‌کند»^(۲) (انقلابش توأم با جنگ است).

۷۹. قاضی میرحسین میبیدی یزدی (متوفای ۹۱۱ هـ ق)

این شخص از دانشمندان معروف عامه و مصنف کتاب شرح هدایهٔ میبیدی در فلسفه و کلام و کتاب شرح دیوان منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام است.

۱ - سوره اسراء، آیه ۸۱

۲ - الزام الناصب، ص ۹۹

وی که شاگرد جلال‌الدین دوانی است، در کتاب اخیر که به فارسی نوشته است، در صفحه ۳۷۱ (چاپ اول) می‌نویسد: «مهدی شخصی متصف به صفات کمال از اولاد فاطمه است که پیغمبر ﷺ وعده کرده به ظهور او. ابن سلمه گوید: شنیدم از پیغمبر ﷺ که فرمود: «المهدی من عترتی من ولدی». و ابوسعید خدری گوید که پیغمبر فرمود: «المهدی منی اجلی الجبهة اقنی الانف یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً». و ابوسعید خدری گوید که پیغمبر فرمود: «بلاء تصیب هذه الامة حتى لا يجد الرجل ملجأ يلجأ اليه من الظلم فيبعث الله رجلاً من عترتی اهل بیتی یملاً به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.»

سپس می‌گوید: «اهل سنت درباره این مهدی اختلاف نظر دارند و به این نتیجه رسیده‌اند که وی پیشوایی از اولاد فاطمه است که هرگاه خدا بخواهد، او را می‌آفریند و برای یاری دینش برانگیخته می‌کند. و شیعه امامیه عقیده دارند که وی محمد بن الحسن العسکری است که از بیم دشمنان غایب شده، و طول عمر او محال نیست، مانند طول عمر نوح و لقمان و خضر.»

سپس این دو رباعی را می‌آورد:

تا بست دلم به سروِ قد تو امید لرزد همه دم ز بیم هجران چون بید
گل‌های سفید در چمن دانی چیست؟ شد دیده او ز انتظار تو سفید

هر روز ز جوی چشم من خون گذرد
آه دل من گرم ز گردون گذرد
من بر سر راه آن پری منتظرم
آشفته و سرگشته که او چون گذرد^(۱)

۱ - هرچند قاضی میرحسین میبیدی نظر نمی‌دهد که در این مورد حق با شیعه است یا سنی، ولی کاملاً پیداست که از طرق نقل عقیده شیعه و اشعاری که می‌آورد با کنایه‌ای که بلیغ‌تر از تصریح است، مانند یک فرد شیعه در انتظار امام غایب بوده است.

و در صفحه ۳۱۷ ذیل اشعاری به زبان عربی می نویسد^(۱): «امید به کرم و هاب نعیم آنکه باصره ما از کهل الجواهر خاک آستان آن حضرت روشنی یابد و آفتاب عالمتاب حقیقت جامعه او بر در و بام تشخیص ما تابد، و ما ذلک بعزیز.»

و در صفحه ۱۲۳ در پایان ذکر اسامی و شرح حال اجمالی ائمه معصومین علیهم السلام می نویسد: «و امام حسن عسکری در مدینه در سنه احدی و ثلاثین و مأتین (۲۳۱) متولد شد و در شَرِّ مَنْ رَأَى در بیست و سیم رمضان سنه ثمان و خمسین^(۲) متولد شد، و امامیه گویند مهدی موعود اوست، و در حرف لام خواهد آمد.»

و پس از نقل کلام محیی الدین ابن عربی که آن را به تفصیل با ذکر روایات می آورد و می گوید چنین نجات دهنده ای خواهد آمد، این سه بیت حافظ را نقل می کند:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که من
زده ام فِ سالی و فریادرسی می آید
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می آید
سپس می نویسد: «بُخاری و مُسلم از جابر بن سَمُرَه روایت کنند که پیغمبر فرمود:
«یکون بعدی اثنا عشر امیراً.» پس سخنی گفت که من نشنیدم و پدرم گفت که فرمود:
«کلهم من قریش.»

۸۰. شیخ حسن عراقی (متوفای ۹۲۵ هـ ق)

عبدالوهاب شعرانی در کتاب اللوائح الانوار فی طبقات الاخیار می نویسد: «شیخ صالح عابد زاهد، صاحب کشف صحیح و حال عظیم، شیخ حسن عراقی، مدفون در

۱ - بیت آغازین اشعار مذکور چنین است:

بنی اذا ما جاشت الترك فانتظر
ولایء مهدی یقوم و یظهر

۲ - این قول، خلاف مشهور است، زیرا که ولادت حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری بوده است.

بالای تپه مشرف بر برکه رطلی، در مصر می زیست و نزدیک به صد و سی سال عمر نمود. من با استادم ابوالعباس حریشی نزد وی آمد و رفت داشتم. روزی گفت: می خواهم داستانی از آغاز کارم تا امروز را برایت نقل کنم، به طوری که گویی تو از کوچکی با من دوست بوده ای. گفتم: بفرما! گفت: من در دمشق صنعتگر بودم و روز جمعه را به عشرت و شرابخواری می گذراندم. روزی متنبه شدم و به خود گفتم تو برای این کارها خلق شده ای؟ پس، از رفقا کناره گرفتم و گریختم. آنها مرا تعقیب کردند ولی رد پایم را نیافتند. وارد مسجد جامع اموی شدم. دیدم شخصی روی صندلی نشسته است و درباره مهدی علیه السلام سخن می گوید، به طوری که شوق ملاقات مهدی در من پدید آمد. از آن موقع سجده ای نکردم جز اینکه از خدا خواستم به ملاقات آن حضرت نائل گردم.

شبی در حالی که بعد از نماز مغرب مشغول نماز مستحبی بودم، متوجه شدم شخصی در پشت سرم نشست و دست بر دوشم نهاد و گفت: فرزند، خداوند دعای تو را برآورده ساخت. منتظر چیستی؟ مهدی من هستم. گفتم: تشریف می آوری به خانه من؟ فرمود: آری. سپس با من به خانه ام آمد و گفت: جای خلوتی به من بده که تنها باشم. وی یک هفته نزد ما بود.^(۱)

۸۱. شیخ علی خَواص (متوفای ۹۳۹ هـ ق)

شعرانی در لواقع می نویسد: «استاد و مربی من علی خَواص براسی رضی الله عنه، او نمی نوشت و نمی خواند، با این وصف طوری از معانی قرآن و سنت سخنان نغز می گفت که دانشمندان را به حیرت می انداخت. او هر چه می گفت به همان گونه واقع می شد. من مردم را نزد وی می فرستادم که درباره سرگذشت خود با وی مشورت کنند. او هم پیش از آنکه مراجعان سخن بگویند به آنها می گفت مثلاً سفر کن، ازدواج بکن یا نکن، شریک شو، یا دوری کن، یا صبر کن، یا طلاق بده. به طوری که طرف متحیر می شد و می گفت چه کسی نیت مرا به این شخص گفته است؟!»^(۲)

۱ - اللواقع الانوار، چاپ مصر، ج ۲، ص ۱۳۹

۲ - همان مأخذ، ص ۱۵۰

شعرانی در یواقیت و جواهر (باب ۶۵) پس از نقل ملاقات شیخ حسن عراقی با امام زمان می نویسد: «علی خواص سرورم نیز ملاقات شیخ حسن عراقی با امام مهدی را تصدیق کرد.»

۸۲. خواندمیر (متوفای ۹۴۲ هـ ق)

این مورخ مشهور و مؤلف تاریخ فارسی حبیب السیر که خود دخترزاده میرخواند مؤلف روضة الصفا است، در جلد دوم حبیب السیر، ضمن شرح حال ائمه معصومین علیهم السلام، می نویسد: «ذکر امام مؤتمن، ابوالقاسم محمد بن الحسن علیهما السلام، تولد همایون آن دُرّ دُرّج ولایت و جوهر معدن هدایت به قول اکثر اهل روایت در منتصف شعبان سنه خمس و خمسين و مأتین (۲۵۵) در سامره اتفاق افتاد... و آن امام ذوالاحترام، در کُنیت و نام با حضرت خیر الانام - علیه و آله تحف الصلاة و السلام الی یوم القیام - موافقت دارد، و مهدی و منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان و حجت قائم از جمله القاب آن جناب است... و صاحب الزمان علیه سلام الله المنان در زمان معتمد خلیفه در سنه خمس و ستین و مأتین (۲۶۰) در سردابه سُرّ من رأی از نظر فرق برایا غایب شده...»

آن گاه پس از شرح مبسوط و نقل روایات بسیار به نقل از مدارک و منابع سنی و شیعی راجع به مهدی موعود، درباره ولادت و علامات ظهور و ظهور آن حضرت می نویسد: «بنابر زعم شیعه اثنا عشریه کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا می گردد که مهدی از اولاد امجاد امام حسین علیه السلام خواهد بود، بلکه به ثبوت می پیوندد که صاحب الزمان، محمد بن الحسن عسکری است و بعد از انقضای زمان غیبت طولانی ظهور خواهد نمود، و عیسی بن مریم علیهما السلام چون از آسمان فرود آید، در نماز به آن جناب اقتدا خواهد کرد و لوازم اطاعت و شرایط متابعتش به جای خواهد آورد.

مثنوی:

امام زمان مهدی منتظر	که گفתי پیمبر ز حالش خبر
نهالی ست از گلشن اصطفای	ثمربخش اصحاب صدق و صفا

جهان روشن از لمعه روی او
سرشته به آب کرامت گیش
چو سازد لوای خلافت بلند
مه رایش ثالث ماه خور
چو گردد به محراب دین مقتدا
و در پایان بحث پیرامون آن حضرت، اشعار جامی در شواهد النبوة را می آورد که با این بیت آغاز می گردد:

بیا ای امام هدایت شعار
که بگذشت از حد غم انتظار

۸۳. شمس الدین محمد بن طولون دمشقی (متوفای ۹۵۳ هـ ق)

ابن طولون در کتاب الائمة الاثنی عشر در شرح حال امام زمان می نویسد: «الحجة المهدی ابوالقاسم محمد بن الحسن... رضی الله عنهم، امام دوازدهم به عقیده شیعه و معروف به «حجت». شیعه او را امام منتظر و قائم مهدی می داند... ولادت او رضی الله عنه - روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ بوده است. سنش بعد از پدر پنج سال بود.» سپس می نویسد: «من آنچه را موثق می دانستم در کتابی به نام المهدی الی ماورد فی المهدی آورده ام. من شرح حال دوازده امام را به ترتیب ذکر کردم و این ترتیب خوبی است که شرح حال فرزندان بعد از پدران ذکر شود.»^(۳)

ابن طولون آن گاه اشعار زیبای زیر را که خود سروده آورده است:

علیک بالائمة الاثنی عشر
ابوتراب، حسن، حسین
محمد الباقر کم علم دری
موسی هو الکاظم و ابنه علی
محمد التقی قلبه معمور

من آل بیت المصطفی خیر البشر
و بغض زین العابدین شین
والصادق ادع جعفرأ بین الوری
لقبه الرضا و قدره علی
علی النقی درّه مستور

۱ - حبيب السیر، ج ۲، صص ۱۰۰-۱۱۳

۲ - الائمة اثنی عشر، ص ۱۱۷. این کتاب در سال ۱۳۷۷ هجری با مقدمه محققانه دکتر صلاح الدین منجد، کتاب شناس معروف جهانی، منتشر شده است.

و العسکری الحسن المطهر محمد المهدی سوف یظهر

۸۴. ابن حَجْر هیثمی مکی (متوفای ۹۷۳ هـ ق)

ابن حجر از دانشمندان متعصب عامه و مؤلف کتاب صواعق محرقة در ردّ معتقدات شیعه است که در آغاز این کتاب می‌نویسد: «چون می‌بینم امسال رافضیان زیاد به مکه آمده‌اند (وی بزرگ‌ترین علمای آن روز مکه بوده است) و ممکن است کثرت حجاج رافضی، عقاید اهل سنت را متزلزل سازد، ناچار به تألیف این کتاب پرداختم!»

او با وجود آنکه سعی دارد اعتقاد جامعه شیعه را درباره مهدی منتظر و غیبت او تخطئه کند مع الوصف در جای دیگر که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نام می‌برد، حق و حقیقت بر قلمش جاری می‌گردد و بعد از شرح حال حضرت عسکری، می‌نویسد: «باقی نگذاشت مگر پسرش ابوالقاسم محمد الحجة. سن وی هنگام وفات پدرش پنج سال بود. در این سن، خداوند به وی حکمت بخشید. او قائم منتظر نامیده می‌شود.»^(۱)

این نمونه‌ای از طرز تفکر اکثر دانشمندان عامه است، بدین گونه که وقتی از مهدی منتظر و امام غایب شیعه سخن به میان می‌آید، متأسفانه با تعصب خاص سعی در انکار آن دارند، ولی همین که ندای وجدان در گوش جانش طنین انداز می‌شود متوجه می‌گردند که مهدی موعود واقعیت دارد، و او هم کسی جز پسر امام حسن عسکری علیه السلام نیست.

۸۵. عبدالوهاب شعرانی (متوفای ۹۷۳ هـ ق)

در مقدمه کتاب معروف این عارف بزرگ و دانشمند نامی به نام الیواقیت و الجواهر (چاپ مطبعة ازهریه مصر، سال ۱۳۰۵ هجری) می‌خوانیم: «از جمله مطالبی که شیخ الاسلام فتوحی حنبلی رضی الله درباره این کتاب نوشته است: کسی معانی این کتاب را نکوهش نمی‌کند مگر دشمن بد اندیش یا منکر دروغگو. چنانکه احدی

مؤلف آن را تخطئه نمی‌کند مگر اینکه از قرآن و دانش آن بیگانه و از راه راست برکنار باشد. همان طور که جز حسود کینه‌توز یا نادان بدخواه کجرو و مخالف سنت و بی‌دین و منحرف از جامعه اسلامی، کسی فضل و بزرگواری مؤلف آن را انکار ندارد. از جمله سخنانی که شیخ ما شهاب‌الدین رملی شافعی رضی الله عنه بعد از کلامی طولانی گفته این است که: یواقیت و جواهر، کتابی است که هیچ کس منکر عظمت آن نیست و دو نفر یافت نمی‌شوند که بگویند مانند آن تصنیف شده است.

شیخ شهاب‌الدین عمیره شافعی رضی الله عنه پس از مدح بلیغی که از این کتاب نموده می‌نویسد: ما گمان نمی‌کردیم که خداوند متعال در این زمان دانشمندی مانند مؤلف بزرگوار این کتاب را به منصه ظهور رساند.

و نیز شیخ محمد برهمتوشی می‌گوید: واقف گردید بنده نیازمند به درگاه خداوند متعال محمد بن محمد برهمتوشی حنفی به کتاب الیواقیت و الجواهر فی عقاید الاکابر تألیف سیدنا و مولانا امام عالم عامل، محقق مدقق فهامه، خاتمة المحققین، وارث علوم انبیاء و مرسلین، شیخ حقیقت و شریعت، معدن سلوک و طریقت، من توجهه الله تاج العرفان و رفعه علی هذه الازمان مولانا شیخ عبدالوهاب که خدا نفع وجود او را بر سر بندگان مستدام دارد و در روزگاران طولانی برای استفاده مردم باقی گذارد.

کتابی است که محتوای آن بسیار گرانقدر و اسرار پرارزش در آن می‌درخشد، باران فضل آن از ابر فضیلت می‌بارد و گلهای آن در گلزار تحقیق در همه جا می‌پاشد و خورشیدها و ماههای آن در آسمان تدقیق آشکار است و انوار آن بر صفحات دلها، با علم و یقین می‌تابد.^(۱)

عبدالوهاب شعرانی در دو کتاب مشهور خود به نام‌های الیواقیت و الجواهر و لواقح الانوار فی طبقات الاخیار که طبقات کبری هم خوانده می‌شود، مطالب ارزنده‌ای راجع به مهدی موعود پسر امام حسن عسکری علیه السلام آورده است که از هر جهت برای ما جالب، و برای الزام خصم لازم است. آنچه را او از محیی‌الدین ابن

عربی در فتوحات (نسخه‌ای که او داشته است) یا از شیخ حسن عراقی و شیخ علی خواص و غیره نقل می‌کند، در ذیل نام آنها آوردیم. او در باب شصت و پنجم جلد دوم کتاب یواقیت می‌نویسد: «تمام علایم پیش از قیامت که شارع مقدس به ما اطلاع داده، درست است و باید همگی پیش از قیامت واقع گردد. مانند ظهور مهدی و آمدن دجال و نزول عیسی علیه السلام و غیره. حتی اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد، باید اینها واقع گردد...»

مهدی علیه السلام از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است. ولادتش در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری واقع شده و هم‌اکنون زنده است، تا اینکه خداوند عیسی بن مریم را با وی گرد آورد. بنابراین، سن مهدی تا زمان ما یعنی سال ۹۵۸ هفتصد و شش سال است.^(۱) چنین خبر داد به من شیخ حسن عراقی مدفون در بلندی «کوم الرّش» مشرف بر برکه رطلی در مصر، از خود امام مهدی علیه السلام در وقتی که به ملاقات او توفیق یافته بود، و استادم شیخ علی خواص رحمهما الله هم آن را گواهی کرد.^(۲)

شعرانی در یک صفحه بعد می‌گویند: «اگر بگویی مهدی وقتی که ظهور نمود چگونه حکم خواهد کرد؟ آیا با نصوص، یا اجتهاد، یا هردو؟ می‌گوییم: چنانکه شیخ محیی‌الدین گفته است، آنچه خداوند به وی الهام می‌کند، او هم حکم می‌کند. بدین‌گونه که خداوند شریعت محمدی را به وی الهام می‌کند و او نیز حکم به آن خواهد کرد، چنانکه حدیث «یقفوا اثری و لا یخطیء» اشاره به آن دارد. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را آشنا ساخته است که مهدی پیرو است نه بدعت‌گذار، و اینکه او در صدور حکم معصوم است زیرا معنی معصوم در حکم این است که اشتباه نمی‌کند، و حکم پیامبر هم خطا ندارد. «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»^(۳) و از این نظر، او را همچون پیامبران دانسته است.»

۱ - این مطلب را سه سال قبل از این تاریخ، شیخ حسن عراقی برای شعرانی نقل کرده است.

۲ - باید دانست که این سخن یک دانشمند بزرگ و مشهور عامه است.

۳ - سوره نجم، آیات ۳ و ۴

۸۶. علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵ هـ ق)

علی متقی ابن حسام‌الدین بن قاضی عبدالملک بن قاضی خان قرشی، مؤلف کتاب مشهور کنز العمال، از بزرگان علمای عامه و مقیم مکه و مدفون در آنجاست. عموم دانشمندان عامه که به نام وی بر خورده‌اند، او را به بهترین وجه ستوده‌اند:

شیخ عبدالقادر بن شیخ عبدالله در کتاب النور السافر عن اخبار القرن العاشر می‌نویسد: «دانشمند شایسته، ولی مشهور، عارف بالله علی متقی... او یکی از علمای عاملین و بندگان شایسته خداوند بود. در پارسایی و تقوا و سعی در عبادت و دوری از دنیا مقامی عظیم داشت. از مردم عزلت گزیده بود و بالغ بر صد جلد کتاب بزرگ و کوچک نوشت. فضایل و مناقب او بسیار است.»

علامه عبدالقادر بن احمد فاهکی شرح حال او را در کتابی گرد آورده و آن را القول النقی فی مناقب المتقی نامیده و گفته است: «هیچ یک از عرفا و علمای عاملین به وی بر نخوردند مگر اینکه به نحو شایسته‌ای او را ستودند، مانند تاج العارفین ابوالحسن بکری و شیخ ما فقیه عارف زاهد عمودی، و شیخ ما امام الحرمین شهاب بن حجر شافعی، و فقیه مصر شمس‌الدین رملی انصاری، و شیخ ما زبان علمای عصر خود شمس بکری که همه این بزرگان علی متقی را به خوبی ستوده‌اند.»

عبدالوهاب شعرانی در لوائح الاخبار می‌نویسد: «شیخ صالح پرهیزکار زاهد، استاد علی هندی، من در سال ۹۴۷ در مدتی که در مکه مقیم بودم، با وی مراوده داشتم و از ملاقات او استفاده نمودم.»

محمد طاهر گجراتی در خطبه کتاب مجمع البحار از وی مدح بلیغی نموده است. حسان هندی غلامعلی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان نیز از وی نام می‌برد و می‌گوید که ابن حجر مؤلف صواعق استاد علی متقی بود. همچنین شیخ عبدالحق دهلوی از وی ستایش بسزایی نموده است.

از مؤلفات او یکی کنز العمال و تبویب جامع الصغیر سیوطی بر ابواب فقه است و نیز جمع الجوامع سیوطی را مرتب گردانید و مورد تحسین دانشمندان عصر واقع شد، تا جایی که ابوالحسن بکری گفته است: «سیوطی متنی بر جهانیان دارد و متقی

هندی بر او منت دارد.»

باری، علی متقی در کتاب المرقاة، شرح مشکاة، بعد از ذکر حدیث «دوازده خلیفه» می نویسد: «من می گویم: شیعه اثناعشری این حدیث را حمل کرده اند بر ائمه اهل بیت نبوت به طور متوالی، اعم از اینکه به خلافت ظاهری برسند یا نرسند. بنابراین، اول ایشان علی و بعد از او حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن عسکری و محمد مهدی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین است، به نحوی که زبده الاولیاء خواجه محمد یارسا در کتاب فصل الخطاب به تفصیل آورده و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در اواخر شواهد النبوة به پیروی از او مفصلاً شرح حال آنها را نگاشته است، و هر دو فضایل و مناقب و کرامات ایشان را مجماً ذکر کرده اند.»

سپس می نویسد: «نقل این دانشمند [سنی] ردی است بر روافض (شیعیان) که به اعتقاد فاسد و توهم خود گمان می کنند اهل سنت، اهل بیت را دشمن می دارند.»!

همچنین علی متقی کتابی به نام البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان دارد. او در این کتاب از جمله از حضرت امام حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: «صاحب الامر - یعنی مهدی - دو غیبت دارد. یکی از آنها طولانی خواهد بود، تا جایی که بعضی می گویند مرده است و بعضی دیگر می گویند معلوم نیست کجا رفته است و کسی از محل او اطلاع ندارد جز خداوند که سرنوشت او را به دست دارد.»^(۱)

و نیز از ابو جعفر محمد بن علی (امام باقر) علیهما السلام روایت می کند که می فرماید: «برای صاحب الامر - یعنی مهدی - غیبتی خواهد بود در برخی از این دره ها»، و با دست خود اشاره به ناحیه ذی طوی کرد.^(۲)

توضیح: علی متقی هندی برعکس همکارش سیوطی از یک طرف دیده است

۱ - عن ابی عبدالله الحسین بن علی، قال: لصاحب هذا الامر - یعنی المهدی - غیبتان. احهما يطول حتی یقول

بعضهم مات و بعضهم ذهب لا یطلع علی موضعه احد من ولی و لا غیره الا المولی الذی یلی امره.

۲ - عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام، قال: یکون لصاحب هذا الامر - یعنی المهدی - غیبتة فی هذه

الشعاب. و او می بیدد الی ناحیه ذی طوی (کشف الاستار، ص ۳۹).

حدیث «دوازده امیر بعد از پیغمبر» یا «دوازده خلیفه بعد از پیغمبر» که در روایت عامه آمده و در آن پیامبر فرموده است که بعد از من خواهند بود، جز بر ائمه طاهرین و امامان دوازده گانه از دودمان پاک آن حضرت که شیعیان آنها را معصوم می دانند (و چنین هم بوده و هستند) قابل تطبیق نیست، و از طرف دیگر هم به واسطه تعصب نخواستہ یا شہامت آن را نداشته است که صریحاً بگوید مقصود از آنها ائمه اثنا عشر هستند، چون در این صورت می باید عقیده شیعه (و به قول او رافضی ها) را بپذیرد که بجا گفته و از روز نخست درست فهمیده اند. لذا آن را بدین گونه نقل کرده و در حقیقت به عبارت دیگر پذیرفته است، منتها به طور غیر مستقیم! زیرا با استنادی که به سخنان خواجه پارسا و عبدالرحمن جامی می کند و حق مطلب را به آنها محول می سازد که آن را به خوبی و با صراحت ادا کرده اند، دیگر جای تردید باقی نمی ماند که علی متقی هندی هم پذیرفته است که دوازده خلیفه و دوازده امیر در صحیح بخاری و مسلم و غیرهم جز دوازده امام به عقیده شیعه امامیه نمی توانند باشد که آخرین آنها محمد بن الحسن العسکری است. جالب است که با این وصف می گوید: «این ردی است بر روافض که گمان کرده اند اهل سنت، اهل بیت را دشمن می دارند.»

پاسخی که می توانیم در این خصوص به شیخ الاسلام علی متقی، سرآمد علمای مکه معظمه بدهیم این است که مراتب تشکر خود را از همین مقدار حقیقت گویی اظهار بداریم و بگوییم: شیخنا، مگر عقیده شیعه جز این است که دوازده امام همان دوازده خلیفه برحق بعد از پیغمبرند؟ آیا این توهم و عقیده فاسد است؟!

اگر همگی اهل سنت (!) از همان روز اول گوش به فرمان پیامبر می دادند که در مجمع عمومی طبق روایت جابر بن سمره و عبدالله بن مسعود و غیره فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و همگی برحق خواهند بود، و همگی از قریش هستند» سپس آن را با منظور آن حضرت تطبیق می دادند که خلافت الهی این دوازده وجود مقدس باشد، شیعیان و سنیان همگی یکی بودند و دیگر اختلافی به وجود نمی آمد.

۸۷. قاضی حسین بن محمد دیاربکری (متوفای ۹۸۲ هـ ق)

او که قاضی مکه بود، در کتاب تاریخ خمیس ضمن حوادث ایام معتمد عباسی

می نویسد: «در سال ۲۶۰ هجری حسن بن علی بن جواد بن رضا علوی، یکی از امامان دوازده گانه که شیعیان عقیده به عصمت آنان دارند، وفات یافت و او پدر منتظر آنها محمد بن الحسن است.»^(۱)

۸۸. سید جمال الدین عطاءالله شیرازی (متوفای ۱۰۰۰ هـ ق)

استاد ملاعلی قاری و محدث معروف و مؤلف کتاب مشهور فارسی روضة الاحباب.

در کشف الظنون آمده است: «روضه الاحباب فی سیره النبی ﷺ و الآل و الاصحاب، از جمال الدین عطاءالله شیرازی نیشابوری، متوفای سال ۱۰۰۰ هجری، آن را در دو جلد و سه مقصد به خواهش وزیر، امیر علیشیر نوایی، بعد از مشورت با استاد و پسر عمش سیداصیل الدین عبدالله، تألیف کرده است.»

ملاعلی قاری در کتاب مرقاة، قاضی حسین دیاربکری در تاریخ خمیس، عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة و شاه ولی الله دهلوی در ازالة الخفاء از کتاب روضة الاحباب به عنوان کتابی معتبر و از مؤلفش سید عطاءالله به عنوان یک دانشمند بزرگ سنی نام برده اند. او یکی از مشایخ اجازه عبدالعزیز دهلوی مؤلف تحفه اثنا عشریه است.

سید عطاءالله در روضة الاحباب می نویسد: «کلام در بیان امام دوازدهم مؤتمن محمد بن الحسن - تولد همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت، به قول اکثر اهل روایت، در منتصف شعبان سنه خمس و خمسین و مأتین در سامره اتفاق افتاد... و آن امام ذوالاحترام در کنیت و نام با حضرت خیر الانام علیه و آله تحف الصلاة و السلام موافقت دارد، و «مهدی منتظر» و «الخلف الصالح» و «صاحب الزمان» در القاب او منتظم است. در وقت پدر بزرگوار پنج ساله بود، و حضرت واهب العطایا، آن شکوفه گلزار را مانند یحیی زکریا سلام الله علیه در حال طفولیت، حکمت کرامت فرمود و در وقت صبا، به مرتبه بلند امامت رسانید، و صاحب الزمان یعنی

مهدی دوران در زمان معتمد خلیفه فی سنة خمس و ستین یا سنة ست و ستین و ماتین (۲۶۰) از نظر فرق برایا غایب شد.»

این دانشمند سنی از جمله روایت ذیل را از طریق شیعه از جابر بن یزید جُعفی نقل می‌کند که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه که می‌گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^(۱)، گفتم: یا رسول الله، ما خدا و رسول را می‌شناسیم، ولی «اولی الامر» کیستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته است به اطاعت تو؟

پس گفت رسول ﷺ: ایشان خلفای من اند بعد از من، اول ایشان علی بن ابی طالب است، آن گاه حسن، آن گاه حسین، آن گاه علی بن الحسین، آن گاه محمد بن علی معروف در تورات به «باقر» - و زود است که درک کنی او را ای جابر! هرگاه ملاقات کردی او را، از من سلام برسان - آن گاه صادق بن محمد، آن گاه موسی بن جعفر، آن گاه علی ابن موسی، آن گاه محمد بن علی، آن گاه علی بن محمد، آن گاه حسن بن علی، آن گاه حجة الله در زمین او و بقیه الله در میان بندگانش محمد بن حسن بن علی. و این کسی است که فتح می‌کند خداوند عزوجل بر دست او مشارق زمین و مغارب آن را، و این کسی است که غیبت می‌کند از شیعه و اولیای خود؛ غیبتی که ثابت نمی‌ماند در آن در قول به امامت مگر آن که آزموده است خدای تعالی دل او را برای ایمان.

جابر گوید: گفتم: یا رسول الله آیا در غیبت امام، شیعه انتفاع یابند؟

فرمود: آری، قسم به آن که مبعوث فرموده مرا به پیغمبری که ایشان استضاءه کنند به نور او و منتفع شوند به ولایت او، مثل انتفاع مردم به آفتاب، هرچند که ابر او را برگیرد. ای جابر، این از اسرار مکنونه الهی است، پس پنهان دار آن را مگر از کسی که اهل آن باشد.^(۲)

۱ - سورة نساء، آیه ۵۹

۲ - نجم ثاقب، ص ۱۶۶

و بعد از سخنانی چند دربارهٔ اختلاف مسلمین راجع به آن حضرت و نقل روایات صریحی دربارهٔ اینکه مهدی موعود همان حجت بن الحسن العسکری علیه السلام است، می نویسد: «راقم حروف گوید که چون سخن بدین جا رسید، جواد خوش خرام خامه، طی بساط انبساط واجب دید، رجای واثق و وثوق صادق که لیالی مهاجرت محبان/خاندان مصطفوی و ایام مصابرت مخلصان دودمان مرتضی به نهایت رسد و آفتاب طلعت با بهجت صاحب الزمان، علی اسرع الحال، از مطلع نصرت و اقبال طلوع نماید، تا رایت هدایت اینان، مظهر انوار فضل و احسان، از مشرق مراد برآمده، غمام حجاب از چهرهٔ عالمتاب بگشاید.

به همین اهتمام آن سرور عالی مقام، ارکان مبانی ملت بیضا مانند ایوان سپهر خضرا، سمت ارتفاع و استحکام گیرد و به حُسن اجتهاد آن سید ذی الاحترام، قواعد بنیان ظلم ظلام، در بسیط غبرا صفت انخفاض و انعدام پذیرد، و اهل اسلام در ظلال اعلام ظفر اعلامش از تاب آفتاب حوادث، امان، و خوارج شقاوت فرجام از اصابت حُسام خون آشامش جزای اعمال خویش یافته، به قعر جهنم شتابند! و لله در من قال^(۱):

بیا ای امام هدایت شعار که بگذشت از حد غم انتظار^(۲)

۸۹. احمد بن سنان قرمانی دمشقی (متوفای ۱۰۱۹ هـ ق)

این شخص که از دانشمندان مشهور عامه به شمار می رود، در کتاب اخبارالدول می نویسد: «فصل یازدهم دربارهٔ خلف صالح، امام ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری است. سن وی در زمان رحلت پدرش پنج سال بود. در آن سن خداوند به وی حکمت آموخت، چنانکه به یحیی در کودکی عطا فرمود. او متوسط القامه، خوش صورت و نیکو مو بود. بینی ای برآمده و پیشانی ای روشن داشت.»^(۳)

۱ - منظور عبدالرحمن جامی است که شعرش قبلاً گذشت.

۲ - الامام الثانی عشر، ص ۵۴، استقصاء الافحام، ص ۱۰۷. کشف الاستار، ص ۳۱

۳ - اخبارالدول (چاپ ۱۳۸۲ هجری)، ص ۱۱۷

۹۰. شیخ عبدالحق دهلوی بخاری (متوفای ۱۰۵۲ هـ ق)

ابوالمجد عبدالحق دهلوی بخاری، محدث و فقیه معروف و مؤلف تصانیف بسیاری که در همه جا مشهورند. شرح حال و مؤلفات او را جماعت کثیری در کتب فهرست و تراجم خود آورده‌اند.

صدیق حسن خان هندی در کتاب ابجدالعلوم که به سال ۱۲۹۵ هجری به طبع رسیده است می‌نویسد: «شیخ عبدالحق دهلوی دارای کمال صوری و معنوی و از شهرت عظیمی برخوردار بود. مورخان به اجمال و تفصیل شرح حالش را آورده‌اند. وی قرآن را از حفظ نمود و در وقتی که بیست و دو سال داشت، بر مسند افادت جلوس کرد. سپس رهسپار حرمین شریفین شد و با شیخ عبدالوهاب متقی، جانشین شیخ علی متقی هندی (مؤلف کنز العمال)، مصاحب گشت و به تحصیل علم حدیث پرداخت. آن گاه به وطن بازگشت و پنجاه و دو سال زیست و به نشر علم و تألیف و تصنیف همت گماشت. تصانیفش بالغ بر یکصد مجلد است. در سال ۱۰۵۲ درگذشت. او خرقة قادریه را از شیخ موسی قادری از دودمان شیخ عبدالقادر گیلانی گرفت. در فقه حنفی تبحر کامل داشت.»

شیخ عبدالقادر بدایوتی در منتخب التواریخ و مؤلف منتخب اللباب (چاپ کلکته) و غلامعلی بلگرامی در مآثر الکرام به تفصیل درباره او سخن گفته‌اند. بلگرامی در سبحة المرجان فی آثار هندوستان می‌نویسد که یکی از تألیفات وی به نام جذب القلوب الی دیار المحبوب تاریخ مکه و مدینه است که بارها چاپ شده است. شیخ عبدالحق دهلوی در رساله‌ای که در مناقب و احوال ائمه اطهار علیهم السلام تألیف کرده و در فهرست مؤلفاتش هست و خود در کتاب تحصیل الکمال به آن اشاره نموده است، پس از آنکه از امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق نام می‌برد، می‌گوید: «اینان از امامان اهل بیت هستند که در این کتاب از ایشان سخن به میان آمد. ما توفیق یافتیم همگی ائمه را در رساله جداگانه‌ای نام ببریم.»

وی در رساله فارسی یادشده می‌نویسد: «.. و ابو محمد حسن عسکری و ولد او

محمد رضی الله عنهما، معلوم است نزد خواص اصحاب و ثقات اهلش، و روایت کرده‌اند که حکیمه بنت ابی جعفر محمد جواد رضی الله عنه که عمه ابو محمد حسن عسکری رضی الله باشد گفت: حضرت عسکری دوست می‌داشت و دعا می‌کرد و تضرع می‌نمود که او را پسری به وجود ببیند (کذا).

و ابو محمد حسن عسکری رضی الله عنه را جاریه‌ای برگزیده بود که نرجس می‌گفتند. چون شب نصف شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج حکیمه نزد ابو محمد حسن عسکری آمد، التماس کرد که یا عمه، امشب نزد ما باش که کاری در پیش است...

تا آنجا که حکیمه می‌گوید: پس از ولادت نوزاد، امام حسن عسکری فرمود: یا عمه، این مولود، «منتظر» ماست که ما را بدان بشارت داده بودند. حکیمه گفت: پس من بر زمین افتادم و به شکرانه آن به سجده رفتم. روزهای دیگر نزد ابو محمد حسن عسکری آمدورفت می‌کردم. روزی نزد وی آمدم، مولود را ندیدم. پرسیدم: ای مولای من، آن سیدمنتظر ما چه شد؟ فرمود: ای عمه، سپردم به کسی که مادر موسی پسر خود را به او سپرد.^(۱)

۹۱. شیخ احمد فاروقی نقشبندی (متوفای ۱۰۷۳ هـ ق)

شیخ احمد بن عبدالاحد فاروقی سرهندی نقشبندی از اولاد عمر بن خطاب بوده و سرسلسله خاندان معروف فاروقی است که در هند سابقه سیصد ساله دارند. وی در میان متأخران علمای عامه و متصوفه ایشان مجدد هزاره دوم هجری و از اعظام علمای ایشان است.^(۲)

شیخ احمد در مکتوب ۱۲۳ کتاب مکاتیب خود که آخرین مکتوب جلد سوم است، می‌نویسد: «راههایی که انسان را به خداوند سوق می‌دهد، دو راه است: یکی آن که به قرب نبوت تعلق دارد، و دیگر آن که به قرب ولایت تعلق دارد. پیشوای واصلان

۱ - استقصاء الافحام، ص ۱۰۶

۲ - نزهة الخواطر، تراجم علمای هند، ج ۵، ص ۴۱. زحمت یادداشت آن را دوست دانشمند، آقای عزیزالله عطاردی به عهده گرفتند. «علی دوانی»

این راه، حضرت علی مرتضی است کرم الله وجهه، و این منصب عظیم الشان به ایشان تعلق دارد^(۱) و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله تعالی عنهم در این مقام با ایشان شریک‌اند.

هر که را فیض و هدایت از این راه می‌رسد، توسط ایشان می‌رسد، چون ایشان نقطه‌منتهای این راهند و مرکز این مقام به ایشان تعلق دارد. چون دوره حضرت امیر تمام شد، این منصب عزیز القدر به حضرت حسنین، به ترتیب، مفوض و مسلم گشت و بعد از ایشان به هر یکی از ائمه اثنا عشر علی الترتیب قرار گرفت.»

۹۲. ابن عماد حنبلی (متوفای ۱۰۸۹ هـ ق)

این دانشمند نامی در کتاب مشهور خود به نام شذرات الذهب، ضمن شرح حوادث سال ۲۶۰ هجری می‌نویسد: «در این سال وفات یافت حسن بن علی، یکی از ائمه اثنا عشر که شیعه عقیده به عصمت آنها دارند، و او پدر منتظر محمد است که در سرداب خانه‌اش غایب شد.»^(۲)

۹۳. عبدالملک عصامی (متوفای ۱۱۱۱ هـ ق)

عبدالملک عصامی از مورخان نامی مقیم مکه معظمه است که در جلد چهارم تاریخ خود موسوم به سمط النجوم العوالی به ترتیب شرح حال ائمه طاهرین علیهم السلام می‌نویسد: «امام محمد المهدی فرزند امام حسن عسکری بن علی النقی... بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ متولد گردید. کنیه او ابوالقاسم و القابش حجت و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان و مهدی است که از همه مشهورتر است. هنگامی که پدرش درگذشت او پنج ساله بود. او جوانی است معتدل، زیبارو و زیبامو، باریک‌بینی و دارای چهره گشاده.»^(۳)

۱ - متوجه باشید که این شخص از اولاد عمر بن الخطاب است!

۲ - شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۱

۳ - سمط النجوم العوالی، ج ۴، ص ۱۳۸

۹۴. یکی از مشایخ مصر

شیخ سلیمان حنفی در ینابیع الموده می نویسد: «شیخ عبداللطیف حلبی در سال ۱۲۷۳ برای من نقل کرد و گفت: پدرم شیخ ابراهیم قادری رحمة الله گفت: از یکی از مشایخ مصر شنیدم می گفت: با امام مهدی علیه السلام بیعت کردیم.»
شیخ ابراهیم نامبرده از عرفای طریقه قادریه و از بزرگان مشایخ حلب بود، نفعنا الله من فیضه.^(۱)

۹۵. شیخ عبدالله بن محمد شبراوی شافعی (متوفای ۱۱۷۲ هـ ق)

وی یکی از بزرگترین علمای مصر بود و نزد خاص و عام و رجال دولت و امرا، با مهابت و مقام عالی می زیست. در سال ۱۱۳۷ به ریاست جامع الازهر رسید و در تاریخ فوق در قاهره بدرود حیات گفت.^(۲)
شبراوی در کتاب الاتحاف فی حب الاشراف می نویسد: «دوازدهم از امامان، ابوالقاسم محمد حجت است. گویند «مهدی منتظر» اوست. امام محمد حجت بن الحسن در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد گردید.»^(۳)

۹۶. شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی (متوفای ۱۱۷۶ هـ ق)

شاه ولی الله دهلوی پدر شیخ عبدالعزیز دهلوی مؤلف تحفة اثناعشریه در ردّ شیعه است.
در ذیل «حافظ ابو محمد بلاذری» گفتیم که شاه ولی الله در کتاب مسلسلات معروف به الفضل المبین، حدیث مشهور ابن عقله را از کتاب مسلسلات وی نقل می کند که حافظ بلاذری طوسی گفت: «خبر داد به من محمد بن الحسن بن علی المحجوب امام عصره...».

علامه نامی میرحامد حسین هندی متوفای ۱۳۰۶ هجری در صفحه ۱۱۹ کتاب

۱ - ینابیع الموده، ص ۴۷۰

۲ - معجم المطبوعات، ج ۱، ص ۱۹۸

۳ - الاتحاف، ص ۱۷۹

گرانقدر و بزرگ استقصاء الافحام که در ردّ منتهی الکلام مولوی حیدر علی فیض آبادی نوشته است^(۱)، پس از نقل حدیث «مسلسلات» از کتاب الفضل المبین وی، در حاشیه می نویسد: «از نوادر اتفاقات بل به عنایت و لطف خالق بریات، رساله نوادر من حدیث سید الاوائل و الاواخر که آن هم تصنیف شاه ولی الله است از کتب حسن علی محدث که تلمیذ صاحب تحفه بوده است، به دست این قاصر افتاد و یافتم که در آن هم شاه صاحب، این حدیث را روایت نموده اند. چنانکه می فرماید: حدیث محمد بن الحسن الذی یعتقد الشیعة. انه المهدی عن آبائه الکرام، وجدت فی مسلسلات الشیخ محمد ابن عقلة المکی عن الحسن العجمی.»

۹۷. محمد بن ابراهیم جوینی شافعی (متوفای ۱۱۷۶ هـ ق)

وی در کتاب فرائد السمطین روایت دعبل خزاعی از حضرت رضا علیه السلام را نقل می کند که فرمود: «امام بعد از من جواد تقی، و بعد از او پسرش علی الهادی التقی، و بعد از وی پسرش حسن عسکری، و بعد از او فرزندش محمد الحجة المهدی است که در زمان غیبتش باید منتظر وی بود و هنگام ظهورش مطاع است.»^(۲)

۹۸. شیخ محمد بن علی صبان مصری (متوفای ۱۲۰۶ هـ ق)

شیخ صبان در کتاب اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیه الطاهرین که آن را در سال ۱۱۸۵ هجری تألیف کرده و در حاشیه نورالابصار شبلنجی در مصر چاپ شده است، پس از نقل سخن شعرانی در یواقیت و گفتار شیخ حسن عراقی و تصدیق شیخ علی خواص استاد شعرانی به نقل از وی در لواقع و سخنان محیی الدین ابن عربی به نقل از شعرانی با ذکر اسامی دوازده امام، خود نیز از آن حضرت به نام «محمد ابن الحسن العسکری» یاد می کند.^(۳)

۱ - استقصاء الافحام ده جلد است، ولی آنچه چاپ شده قسمتی از آن است که در سه جلد به طبع رسیده است.

۲ - ینابیع الموده، ص ۴۷۱

۳ - اسعاف الراغبین، در حاشیه نورالابصار، ص ۱۵۳

۹۹. شیخ علی اکبر بن اسدالله بن امرالله مودودی (متوفای ۱۲۱۰ هـ ق)

او از اولاد شیخ محمود چشتی معروف و از علمای مشهور و متعصب هند است. عبدالحی حسینی در نزهة الخواطر (ج ۷، ص ۳۲۷) در شرح حال علمای هند، زندگینامه او را به تفصیل نگاشته و می‌گوید دارای آثاری است از جمله منهاج السراج و ردی بر شیعه و رساله مکاشفات که حواشی بر نفحات الانس جامی است.^(۱)

مودودی در مکاشفات، شرح حال علی بن سهل بن ازهر اصفهانی، ضمن تصریح بر وجود مهدی موعود علیه السلام، می‌نویسد: «دانشمندان اهل سنت گفته‌اند عدم خطا در حکم اختصاص به پیغمبران دارد، ولی شیخ محیی‌الدین عربی رضی الله عنه مخالفت کرده است به دلیل حدیثی که درباره امام مهدی موعود - علی جدّه و علیه الصلوة و السلام - رسیده است، چنانکه صاحب یواقیت از محیی‌الدین نقل می‌کند و می‌گوید که وی در فتوحات گفته است: امام مهدی با الهام الهی احکام شریعت را صادر می‌کند، بدین‌گونه که شریعت محمدی به وی الهام می‌کند و او هم فرمان می‌دهد، چنانکه حدیث نبوی «مهدی از گفتار من پیروی می‌نماید و خطا نمی‌کند» اشاره به آن دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین وسیله به ما می‌شناساند که مهدی پیرو است نه بدعت‌گذر، و در حکمی که می‌دهد معصوم است. زیرا کسی که در صدور حکم معصوم است، جز این معنی نمی‌دهد که به خطا نمی‌رود. حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم که خطا نداشت، به خاطر این بود که هرچه می‌گفت وحی آسمانی بود. بنابراین پیغمبر خبر داده است که مهدی خطا نمی‌کند، و او را از این لحاظ ملحق به انبیا نموده است.»

سپس می‌نویسد: «صاحب یواقیت سخن شیخ اکبر و سایر علما و فضلا از اهل سنت و جماعت را به تفصیل نقل می‌کند.»

افزون بر اینها، مودودی از یوا (مبحث چهل و پنجم) نقل می‌کند که شعرانی نوشته است: «شیخ ابوالحسن شاذلی رضی الله عنه گفته است: قطب پانزده علامت دارد، از جمله اینکه باید از عصمت و رحمت و خلافت و نیابت مدد بگیرد، و به حاملان عرش نیرو بدهد، و حقیقت ذات برای او کشف شود، و به همه صفات احاطه پیدا

کند.»

آن گاه می‌گوید: «با این بیان، مذهب کسانی که عقیده دارند غیر از پیغمبر هم می‌تواند معصوم باشد صحیح خواهد بود، و کسانی که عصمت را در گروه معدودی مقید ساخته و آن را از دیگران نفی کرده‌اند، راه دیگری را پیموده‌اند، زیرا حکم به اینکه مهدی موعود رضی الله عنه زنده است و بعد از پدرش حسن عسکری علیه السلام قطب است، چنانکه او هم بعد از پدرش قطب بود تا امام علی بن ابی طالب کرم الله بوجوههم، اشاره به این است که انحصار این رتبه در وجود آنها از زمانی که قطبیت در وجودش جدش علی بن ابی طالب تثبیت شد، تا تکمیل آن در وی (مهدی)، صحیح است. پس هر قطب دیگر با رتبه مزبور، به واسطه نیابت از امام مهدی است^(۱)، زیرا او از انظار عام و خاص غایب است ولی از نظر خاصان مخصوص غایب نیست. این موضوع را صاحب یواقیت از شیخ محیی الدین و دیگران نقل کرده است. بنابراین هریک از ائمه اثناعشر می‌باید معصوم باشند. این فایده را از ما داشته باش.»

سپس مودودی سخن محیی الدین و شعرانی را درباره مهدی و اینکه او پسر امام حسن عسکری علیه السلام است، نقل می‌کند.^(۲)

۱۰۰. شیخ عبدالعزیز دهلوی (متوفای ۱۲۳۹ هـ ق)

شیخ عبدالعزیز پسر شاه ولی الله دهلوی و مؤلف کتاب مشهور تحفه اثناعشریه در ردّ شیعه و از اعظام علمای عامه در هند بوده که نسبت به جامعه شیعه و معتقدات آنها تعصبی زائدالوصف داشته است.

شیخ عبدالعزیز در کتاب النزّه روایت ابن عقله را به سلسله سند از امام زمان محمد بن الحسن بن علی... از جدش علی بن ابی طالب که در ذیل «حافظ ابو محمد بلاذری» بیان نمودیم، از کتاب الفضل المبین پدرش شاه ولی الله دهلوی، نقل کرده

۱ - شیعه اعتقاد به قطب و ابدال و اوتاد و غیره ندارد، این را فقط به عنوان شاهد گفتار از دانشمندان سنی و صوفی نقل کرده‌ایم.

۲ - استقصاء الافحام، ص ۹۸؛ کشف الاستار، ص ۴۶

است.^(۱)

توضیح: همین نقل برای ما کافی است که بدانیم اگر شیخ عبدالعزیز عقیده به زنده بودن مهدی موعود نداشته، با وجود آن همه تعصب، هرگز چنین روایتی را نقل نمی کرده است، آن هم مهدی به عنوان «محمد ابن الحسن العسکری علیه السلام». باید دانست کتاب باعظمت عبقات الانوار تألیف نابغه بزرگ شیعه مرحوم میرحامد حسین هندی (متوفای ۱۳۰۶ هـ ق) در رد تحفه اثناعشریه همین شیخ عبدالعزیز است.

۱۰۱. صاحب کتاب تشیید المبانی

او در کتاب خود، پس از نقل کلام خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب، می گوید: «مدت بقای حسن عسکری بعد از پدرش علی هادی رضی الله عنه شش سال بود. حسن عسکری رضی الله عنه پسری باقی نگذارد - نه ظاهراً نه باطناً - جز ابوالقاسم محمد المنتظر که در نزد امامیه «قائم» نامیده می شود. ولادت «منتظر» شب نصف شعبان سال ۲۵۵ بوده است.»

۱۰۲. خالد نقشبندی (متوفای ۱۲۴۲ هـ ق)

خیرالدین زریکلی در الاعلام می نویسد: «ابوالبهاء خالد بن احمد بن حسن نقشبندی. مشهور است که وی از اولاد عثمان بن عفان است. در جوانی به بغداد آمد، سپس به شام رفت و در آنجا درگذشت. شرح عقاید عضدی و شرح مقامات حریری و رساله اثبات اراده جزئی و جلاء الاکدار و دیوان فارسی از آثار اوست. عثمان ابن سعد کینانی رسایل او را در کتابی به نام بغیة الواجد فی مکتوبات مولانا خالد گرد آورده است.»^(۲)

خالد نقشبندی که از مردم گُرد «شهر روز» واقع در شمال عراق است، از دانشمندان و سرایندگان بنام شعر فارسی در قرن سیزدهم هجری به شمار می رود و نیز پیشوای

۱ - استقصاء الافحام، ص ۱۱۹

۲ - الاعلام، ج ۲، ص ۳۲۴

فرقه صوفیه نقشبندی بوده است.

خالد در قصیده فارسی طولانی خود در توصیف بارگاه شاه خراسان و خورشید خاور، امام رضا علیه السلام و شخصیت آن حضرت، اسامی دوازده امام را با احترام زیاد ذکر کرده و برای آمرزش خود، خدا را به آن ذوات مقدس سوگند داده و آنها را در پیشگاه باری تعالی شفیع قرار داده است.

قصیده خالد در ستایش امام رضا علیه السلام و بزرگداشت بارگاه پرنور آن حضرت، یکی از بهترین قصاید فارسی است. او در این قصیده، مهدی موعود را پسر امام حسن عسکری علیه السلام می داند که در زمان ظهور و تشکیل حکومت جهانش، عدل و داد سراسر گیتی را فرا می گیرد تا بدانجا که گرگ و میش با هم به سر می برند و به گفته او شیر شرز برای بره از مادر بهتر است.

قصیده پرشور خالد نقشبندی چنین آغاز می شود:

این بارگاه کیست که از عرش برتر است

وز نور گنبدش همه عالم منور است؟

این بارگاه قافله سالار اولیاست

این خوابگاه نور دو چشم پیمبر است

این جای حضرتی ست که از شرق تا به غرب

وز قاف تا به قاف جهان سایه گستر است

این روضه رضاست که فرزند کاظم است

سیراب نوگلی ز گلستان جعفر است

سرو سهی ز گلشن سلطان اصفیا

نوباوه صدیقه زهرا و حیدر است

بتوان شنید بوی پیمبر ز تربتش

مشتق بلی، دلیل به معنی مصدر است

از موج فتنه خُرد شدی کشتی زمین

گر نه وراز سلسله آل، لنگر است

شاهای ستایش تو به عقل و زبان من
کی می توان؟ که فضل تو از عقل برتر است
اوصاف چون تو پادشهی از من گدا
صیقل زدن بر آینه مهر انور است

جانا به شاه مسند لولاک کز شرف
بر تارک شهان اولوالعزم افسر است
و آنکه به حق آن که بر اوراق روزگار
بابی ز دفتر هنرش باب خیر است
دیگر به نور عصمت آن کس که نام او
قفل زبان و حیرت عقل هنرور است
دیگر به سوز سینه آن زهر داده ای
کز ماتمش هنوز دو چشم جهان تر است
دیگر به خون ناحق سلطان کربلا
کز وی کنار چرخ، به خونابه احمر است
و آنکه به حق آن که ز بحر مناقبش
انشای بوفراس ز یک قطره کمتر است
دیگر به روح اقدس باقر که قلب او
بر مخزن جواهر اسرار چون در است
و آنکه به نور باطن جعفر که سینه اش
بحری لبالب از دُر عرفان داور است
دیگر به حق موسی کاظم که بعد از او
بر زمرة اعظام و اشراف سرور است
آنکه به قرص طلعت تو کز اشعه اش
شرمنده ماه چارده و شمس خاور است

دیگر به نیکیِ تقی و پاکیِ نقی
آنکه به عسکری که همه جان و گوهر است
دیگر به عدل پادشهی کز عدالتش
با برّه شیر شرزه بسی به ز مادر است

بر خالد آر رحم که پیوسته همچو بید
لرزان ز بیم زلزله روز محشر است
تو پادشاه دادگری وین گدای زار
مغلوب دیو سرکش نفس ستمگر است
از لطف چون تو شاه، ستمدیده بنده‌ای
از جور اگر خلاص شود، وه چه در خور است
نا اهل و سزای کرامت نیم، ولی
نا اهل و اهل نزد کریمان برابر است

۱۰۲. رشیدالدین دهلوی (متوفای ۱۲۴۲ هـ ق)

وی از بزرگان علمای هند و شاگرد شیخ عبدالعزیز دهلوی بوده است.
رشیدالدین نیز مانند استادش در کتابهای خود سرسختانه به عقاید شیعه تاخته
است، و نابغه نامی میرحامد حسین هندی در عبقات (جلد غدیر) و غیره او را به نام
«فاضل رشید» خوانده و سخنان او را به خوبی پاسخ گفته است.
با وجود این، رشیدالدین در کتاب ایضاح لطافة المقال سخنان خواجه پارسا را
درباره امام زمان علیه السلام نقل کرده است، به شرحی که ذیل نام وی آوردیم.^(۱)

۱۰۴. محمد امین سویدی بغدادی (متوفای ۱۲۴۶ هـ ق)

او در کتاب سبائک الذهب فی معرفة قبائل العرب (باب ۶، ص ۱۷۷) از امام حسن
عسکری علیه السلام و ائمه قبلی نام می‌برد، و در صفحه ۷۸ در خط شجره امام عسکری

می نویسد: «محمد المهدی - سنش در موقع رحلت پدرش پنج سال بود. متوسط القامه و نیکو صورت و نیکو مو و بینی برآمده بود و رخساری روشن داشت. شیعه عقیده دارد که او در سرداب سامره که نگهبانان از آن حفاظت می کردند، در سال ۲۶۲ غایب گردید، و می گویند صاحب شمشیر و قائم منتظر قبل از قیامت اوست، و قبل از قیامتش دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر است.»

سپس می نویسد: «از جمله چیزی که می رساند این محمد مهدی آن مهدی منتظر قبل از قیامت نیست این است که شیعه می گویند هر عصری باید از وجود امام خالی نباشد و حال آنکه «غیبت» این خلاء را پر نمی کند.»!

توضیح: سویدی در گفتار خود مرتکب چند اشتباه شده است:

۱. شیعه معتقد نیست که مهدی در سال ۲۶۲ هجری در سرداب غایب شد، بلکه می گویند او در سال ۲۶۰ هجری در خانه پدرش غیبت کرد و سرداب، یادگار آن خانه است.

۲. کسی که از پسر امام حسن عسکری علیه السلام به نام «محمد المهدی» نام می برد که هنگام رحلت پدرش پنج ساله بود، آیا نباید بگوید که این محمد المهدی پس از آن چه شد و چرا همان تواریخی که ولادت او را گواهی کرده اند از سرنوشت او خبر نداده اند؟

۳. شیعه که می گویند «هر عصری باید از وجود امام خالی نباشد» و معتقد به غیبت امام زمانند، این را هم گفته اند که غیبت اجباری وی مانع از افاضه فیض او نیست، و از پیامبر روایت می کنند که او در مدت غیبتش همچون خورشید پنهان در پشت ابر است که بار اثر وجودی خود را به عالم طبیعت می رساند.

کسانی که ممکن است تحت تأثیر فکر سویدی قرار گیرند، به گفتار سایر علمای واقع بین تر عامه در همین کتاب بنگرند تا کاملاً روشن شوند.

ضمناً باید دانست کتاب الامام الثانی عشر تألیف مرحوم سید محمد سعید هندی موسوی آل صاحب عبقات، پاسخ شبهات سویدی در کتاب سبائک الذهب است.

۱۰۵. شیخ عبدالکریم یمانی

شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع الموده (ص ۴۶۶) آنجا که از نظریات علمای عامه راجع به وجود پسر امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان مهدی موعود سخن می‌گوید و شاهد می‌آورد، از جمله می‌نویسد: «شیخ بزرگوار عبدالکریم یمانی قدس الله سره و وجب لنا فیوضه و علومه گفته است:

و فی یمن امن یکون لاهلها الی ان تری نورالهدایء مقبلا
بمیم مجدی من سلالة حیدر و من آل بیت طاهرین بمن علا
یلقب بالمهدی بالحق ظاهر بسنة خیر الخلق یحکم اولا

- زمین در پناه امن خدا برای ساکنانش به سر می‌برد تا هنگامی که ببینی نور هدایت آشکار می‌شود.

- او از دودمان حیدر است و از خاندان پاک سرشت پیامبر.

- لقب او مهدی است که برای پایداری حق ظهور می‌کند و قبل از هر چیز به سنت بهترین بندگان خدا حکم می‌کند.

۱۰۶. قاضی جواد سباط بصری حنفی (متوفای ۱۲۵۰ هـ ق)

وی از اهل بحرین است و در بصره می‌زیسته، نخست مسیحی بود، سپس مسلمان سنی شد. اسماعیل پاشا بغدادی در کتاب هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین و آثار المصنفین که ذیل کشف الظنون است، می‌نویسد: «جواد سباط بن ابراهیم هجری بصری حنفی (۱۱۸۸ و حدود ۱۲۵۰)، تألیفات: البراهین السباطیة فیما یتقیم به دعائم الملة المهدیة و تنهدم به اساطین الشریعة المنسوخة العیسویة که در سال ۱۲۴۸ از تألیف آن فراغت یافت.»

سپس دوازده کتاب دیگر از تألیفات او را در علوم مختلف نام می‌برد.^(۱) کتاب البراهین السباطیة را قاضی جواد در رد همکیشان سابقش نوشته و در آن حقانیت دین مبین اسلام را ثابت نموده و مدلل داشته است.

قاضی جواد عبارتی از «کتاب اشعیای نبی» را با همان عبارت عبری نقل می‌کند، سپس آن را به عربی برمی‌گرداند و پس از رد گفتار علمای یهود و نصاری در تأویل آن، می‌نویسد: «این نص صریح در وجود مهدی رضی الله عنه است، زیرا مسلمانان اتفاق دارند که او رضی الله عنه نگاه به باطن افراد می‌کند و حکم صادر می‌نماید، و به مجرد اظهار شاهد و ظاهر امر، حکم نخواهد کرد...»

تا آنجا که می‌گوید: «مسلمانان راجع به وجود مهدی اختلاف نظر دارند. اصحاب ما اهل سنت و جماعت عقیده دارند که او مردی از اولاد فاطمه علیها السلام است. نام او محمد و نام پدرش عبدالله^(۱) و نام مادرش آمنه^(۲) است. و امامیه می‌گویند وی محمد بن الحسن العسکری است که در سال ۲۵۵ از کنیزی به نام نرجس در سامره در زمان خلافت معتمد عباسی متولد شده است، سپس غایب گردید، بعد آشکار شد و دوباره غایب گردید، و این غیبت کبری است، و تا روزی که خدا بخواهد ظهور می‌کند.

از آنجا که نظر شیعه امامیه نزدیک‌تر به نص صریح پیغمبر است، و منظور من نیز دفاع از ملت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدون تعصب می‌باشد، لذا آن را برای شما خوانندگان نقل کردم تا بدانید که آنچه شیعه امامیه / راجع به مهدی / می‌گویند با گفتار پیامبر مطابقت دارد.»^(۳)

۱۰۷. محمود بن وهیب قراغلی بغدادی حنفی

محمود بن وهیب در کتاب جوهرة الکلام (ص ۱۵۷) می‌نویسد: «مجلس سیم - در فضایل محمد المهدی رضی الله عنه: محمد بن الحسن بن علی... بن ابی طالب رضی الله عنهم، مادرش کنیزی به نام نرجس یا صیقل، کنیه‌اش ابوالقاسم و القابش مهدی و قائم و منتظر و صاحب الزمان و حجت، و شخصاً جوانی معتدل و زیباست. به عقیده شیعه امامیه او آخرین امام است، او - رضی الله عنه - در سامره به سال ۲۵۵ متولد شد.»

۱ - نگاه کنید به مقدمه کتاب «عبدالله» در حدیث صحیح و معتبر نیامده است.

۲ - این را فقط در اینجا می‌بینم! ملاحظه می‌کنید که دانشمندان عامه چه می‌کنند؟

۳ - کشف الاستار، ص ۵۲، کتاب البراهین الساباطیه بیش از یکصدسال است که چاپ شده است.

۱۰۸. سید علی بن شهاب همدانی

او از علما و شعرای سنی است که به گفته شیخ سلیمان حنفی، در گفتار خود مهدی موعود را «حجت بن الحسن العسکری» دانسته است.^(۱)

۱۰۹. سید نسیمی

این شخص نیز از علما و شعرای عامه است که عقیده دارد مهدی امام زمان، حجت بن الحسن العسکری است.

۱۱۰. شیخ سلیمان قندوزی حنفی بلخی (متوفای ۱۲۹۴ هـ ق)

شیخ سلیمان معروف به «خواجه کلان»، از دانشمندان بزرگ و عرفای نامی عامه به شمار می‌رود. او به سال ۱۲۲۰ هجری متولد گردید. مقدمات علوم را در بلخ فرا گرفت و در بخارا به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و از بزرگان آنجا به دریافت اجازات نائل گشت. سپس رهسپار شهرهای افغانستان هندوستان شد و مصاحبت مشایخ صوفیه را اختیار کرد و مقامات سیر و سلوک را پیمود و فقه و علوم دینی را نیز به کمال رسانید. آن‌گاه به وطن خود «قندوز» برگشت و مدتی را به نشر علم و ادب و ترویج شرع انور پرداخت و در آنجا مسجد جامع و خانقاه و مدرسه‌ای بنا کرد. چون تصمیم داشت مجاورت مکه معظمه را اختیار کند، شیخ محمد صلاح را تعیین نمود تا به جای برادرش میرزا خواجه در مسند ارشاد قرار گیرد و برای تدریس علوم، عالم فاضل، ملا عوض را که سرآمد شاگردانش بود و از وی اجازه داشت، به جای خویش منصوب کرد.

بدین‌گونه در سال ۱۲۶۹ هجری در حالی که حدود سیصد تن از شاگردانش همراه وی بودند، از موطن خویش راهی سفر شد. او از ایران گذشت و در سال ۱۲۷۰ هجری وارد بغداد شد و مورد تکریم والی بغداد قرار گرفت. اهل علم نیز مقدمش را گرامی داشتند و در محضرش به کسب علم و دانش توفیق یافتند.

سپس آهنگ سفر به شهر «آستانه» نمود و در راه خود، از موصل و دیار بکر و اُورفه و حلب گذشت. اقامت وی در این شهرها به طول انجامید، به طوری که از سه سال تجاوز کرد، تا اینکه به قونیه رسید و سه سال و شش ماه هم در آنجا اقامت نمود. در مدتی که در قونیه اقامت داشت کتابهای فتوحات مکیه، فصوص و نصوص شیخ محیی‌الدین ابن عربی را به دست خویش از روی نسخی که در کتابخانه مقبره شیخ صدرالدین قونوی وجود داشت، استنساخ کرد.

در ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۷۷ وارد «آستانه» شد و مورد توجه خاص سلطان عبدالعزیز عثمانی واقع گردید.

در همان اوقاتی که خود را مهیا می‌ساخت تا عازم مکه معظمه شود، سلطان عثمانی او را مکلف داشت که در مسند ریاست علما در تکیه شیخ مراد بخاری قرار گیرد و مشغول کار شود. این تکیه در خارج دروازه شهر آدرنه واقع بود. خواجه کلان نیز پذیرفت و به ارشاد و نشر علوم حدیث و تفسیر همت گماشت.

متأسفانه فقط اسامی سه کتابش به ما رسیده که در آخر ینابیع الموده از آنها نام برده است، بدین‌گونه: اجمع الفوائد، مشرق الاکوان، ینابیع الموده، و تنها کتاب اخیر به دست آمده است.

شیخ سلیمان حنفی در فروع از بزرگان علمای حنفی، و در طریقت از مفاخر عرفای نقشبندی بوده است. چنانچه پسر و جانشین شیخ عبدالقادر افندی به یکی از فضلاء که شرح حال پدرش را می‌نگاشته گفته است، وی در روز پنجشنبه ششم شعبان سال ۱۲۹۴ در قسطنطنیه وفات یافت و در خانقاه مرادیه به خاک سپرده شد.

یوسف الیان سرکیس در کتاب معجم المطبوعات لقب «خواجه کلان» را «قبلان» نوشته و خیرالدین زرکلی نیز در الاعلام از وی پیروی نموده است، ضمن اینکه هر دو اشتباه بزرگ‌تری هم مرتکب شده‌اند چون مانند «فاندیک» در اکتفاءالقنوع (ص ۴۹۱) وفات شیخ سلیمان را سال ۱۲۷۰ هجری نوشته‌اند، در صورتی که صحیح همان سال ۱۲۹۴ است، زیرا شیخ سلیمان در آخر کتاب ینابیع الموده (ص ۵۲۵) می‌نویسد که در سال ۱۲۹۱ از تألیف آن فراغت یافته است.

نام کتاب وی، ینابیع الموده، همراه شرح حال او به اجمال و تفصیل در منابع سنی و

شیعی و خارجی آمده است.

این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۳۰۲ هجری - یعنی هشت سال پس از درگذشت مؤلف - در استانبول در ۵۲۷ صفحه به صورت حروفی به چاپ رسید و چاپهای بعدی آن بدین قرار است: چاپ دوم در استانبول، چاپ سوم در ایران (مشهد، سال ۱۳۰۸)، چاپ چهارم در هند (سال ۱۳۱۱ هجری با این امتیاز که این چاپ شرح حال مؤلف را اضافه داشت)، چاپ پنجم در ایران (سال ۱۳۱۲)، چاپ ششم در بیروت در سه جلد (بدون تاریخ)، چاپ هفتم در عراق (نجف اشرف) و چاپ هشتم در ایران که از روی چاپ نخست افست شده است و ما به همین چاپ استناد جسته‌ایم.

کتاب پر ارزش ینابیع الموده که به تناسب آیه شریفه «قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربی»^(۱)، مؤلف آن را «سرچشمه‌های محبت و دوستی و ولایت خاندان نبوت» نامیده است، گواه روشنی بر میزان تتبع، و فضل و دانش، و ایمان و اخلاص و انصاف مؤلف عالیقدر آن شیخ سلیمان حنفی است.

ینابیع الموده - چنانکه از نامش پیداست - مشتمل بر فضایل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت است که شیخ سلیمان آن را از منابع و مآخذ معتبر عامه نقل می‌کند. وی در این کتاب از مدارک و کتبی نام می‌برد که نسخ آن امروز نایاب یا کمیاب است و اسامی آنها فقط در فهرستها دیده می‌شود. او در تألیف این کتاب گرانقدر، از کتابخانه‌های غنی و پرارزش قسطنطنیه و سایر شهرهای ترکیه در دولت عثمانی مایه گرفته و استفاده نموده سات.

فضایل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام به خصوص حضرت امیرالمؤمنین که در این کتاب آمده، آن هم به طرزى که این دانشمند گرانمایه گلچین نموده است، اگر بی‌نظیر نباشد، قطعاً کم‌نظیر است.

ینابیع الموده در یکصد باب تدوین یافته است، ولی آنچه وی درباره موضوع مهدی موعود به عنوان امام دوازدهم پسر امام حسن عسکری علیه السلام در این کتاب شرح

می دهد، در چندین باب است که ذیلاً یاد آور می شویم:

باب ۷۳، احادیثی که صاحب جواهر العقدين (سمهودی) درباره مهدی آورده است.

باب ۷۴، سخنان علی عليه السلام در نهج البلاغه راجع به مهدی.

باب ۷۵، مصائبی که به اهل بیت تا ظهور قائم آنها می رسد.

باب ۷۶، پیامبر صلی الله علیه و آله اسامی دوازده امام را ذکر می کند.

باب ۷۷، تحقیق درباره دوازده خلیفه که احمد حنبل در مسند، و بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد در صحیح خود، و سایر اعلام عامه در منابع خویش آورده اند و تطبیق آن با دوازده امام که خلیفه دوازدهم محمد بن الحسن العسکری است.

باب ۷۸، آنچه در کتاب فرائد السمطين و غیره درباره مهدی و قیام او آمده است.

باب ۷۹، وقت ولادت قائم.

باب ۸۰، سخن حضرت امام رضا و امام جعفر صادق درباره مهدی.

باب ۸۱، حالات خارق العاده مهدی و کرامات او که برای مردم آشکار شده است.

باب ۸۲، امام حسن عسکری فرزندش قائم مهدی را به دوستان خاصش نشان داد و اعلام کرد که وی امام بعد از اوست.

باب ۸۳، کسانی که بعد از غیبت کبری، صاحب الزمان مهدی را دیده اند.

باب ۸۴، نقل اقوال اهل الله از اصحاب کشف و شهود و علمای حروف درباره مهدی موعود.

باب ۸۵، سخنان شیخ صبان مصری، استاد علما و علامه زمان خویش، در کتاب اسعاف الراغبین درباره مهدی.

باب ۸۶، اقوال علمای حروف و محدثین درباره اینکه مهدی موعود پسر امام یازدهم حسن عسکری است.

باب ۸۷، اشعار کاملین اهل الله در مدایح ائمه اثنا عشر.

شیخ سلیمان در این ابواب به تفصیل درباره امام زمان سخن گفته و احادیث و گفتار و اعترافات علما و شعرای عامه را در این مورد نقل کرده است و از جمله در پایان باب ۷۲ می نویسد: «آنچه میان دانشمندان موثق، محقق و مسلم است این است

که ولادت قائم علیه السلام در شب پانزدهم ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامره اتفاق افتاده است.^(۱)

و در پایان باب ۸۶ می نویسد: «شیخ مشایخ عظام احمد جامی و عطار نیشابوری و شمس الدین تبریزی و جلال الدین رومی و سید نعمت الله ولی و سید نسیمی و غیرهم [که همگی سنی بوده اند] در اشعار خود، مدایح اهل بیت رضی الله عنهم را سروده و در آخر، آنها را به «مهدی» ختم کرده اند، و همین نیز دلیل است که مهدی متولد شده، و هرکس آثار این عرفا را بررسی کند، خواهد دید که موضوع بسیار روشن است.»

۱۱۱. سید مؤمن بن حسن شبلنجی مصری (متوفای اوایل ۱۲۰۰ هـ ق)

شبلنجی در کتاب خود موسوم به نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار که در سال ۱۲۹۰ هجری از تألیف آن فراغت یافته و در مصر چاپ شده است، به مناسبت شناسایی ائمه اطهار علیهم السلام می نویسد: «فصل - ذکر مناقب محمد بن الحسن... بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم. مادرش کنیزی بود که به وی نرجس یا صیقل یا سوسن می گفتند. کُنیة او ابوالقاسم است و شیعه به او حجت و مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان می گوید، و از همه مشهورتر مهدی است. او جوانی متوسط، خوش صورت، خوش مو، و بینی میان برآمده است. دربانش محمد بن عثمان بوده، او آخرین امامان اثناعشر به مذهب امامیه است.»

سپس می نویسد: «در فصول المهمه گفته است: وی در سرداب سامره غایب شد و نگهبانان بر آن گماشتند. در صواعق می گوید: اوست که قائم منتظر نامیده می شود، زیرا در مدینه پنهان شد^(۲) و معلوم نشد کجا رفت.»!

سپس سخن ابن الوردی را نقل کرده و از کنجی شافعی به تفصیل استدلال به وجود حضرت را آورده است.

۱ - ینابیع الموده، ص ۴۵۳

۲ - می بینید که آقایان اهل سنت (!) چه چیزها به داستان مهدی افزوده اند! تا حالا همه می گفتند شیعه منتظر است که وی از سرداب سامره درآید، و در اینجا ابن حجر در صواعق از جمله آورده است که در مدینه غایب شد!!

۱۱۲. شیخ حسن ضمراوی شافعی مصری (متوفای ۱۳۰۳ هـ ق)

وی نیز در کتاب مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار همان عبارات شعرانی را از کتاب یواقیت نقل می‌کند و می‌نویسد: «مهدی از اولاد امام حسن عسکری است. ولادتش نیمه شعبان سال ۲۵۵ اتفاق افتاد، و او زنده است تا با عیسی گرد آید.»^(۱)

۱۱۳. قاضی بهلول بهجت افندی قندوزی زنگه‌زوری (متوفای ۱۳۵۰ هـ ق)

او در کتاب محاکمه در تاریخ آل محمد می‌نویسد: «امام دوازدهم صاحب‌العصر و الزمان القائم المهدی ابوالقاسم محمد... دو مرتبه غیبت کبری. امام علیه السلام تا به حال زنده بوده و در وقتی که خدا اجازه دهد، ظهور و روی زمین را از عدل مآمال خواهد نمود...»^(۲)

۱۱۴. محمد شفیق غربال مصری (معاصر)

محمد شفیق که رئیس «المعهد الدراسات العربية التابع لجامعة الدول العربية» بوده است، در صفحه ۵۱ کتاب دایرة المعارف یک جلدی ۲۰۰۰ صفحه‌ای که لجنه‌ای تحت نظارت وی از علما و دانشمندان مصری و عرب، موضوعات آن را نوشته‌اند و در سال ۱۹۶۵ میلادی در قاهره چاپ شده است، در لفظ «اثنا عشری» می‌نویسد: «یکی از دو فرقه شیعه امامیه مقابل اسماعیلیه است. امامان اثنا عشریه از علی شروع می‌شوند و به محمد مهدی که در سال ۸۷۳ میلادی (!؟) غایب شده و در آخر الزمان باز می‌گردد، منتهی می‌شود.»

۱۱۵. سید عبدالوهاب بدری (معاصر)

در کتاب سیره الامام العاشر علی الهادی علیه السلام که در شرح زندگانی امام دهم تألیف نموده است، قصیده‌ای دارد بدین گونه:
یا حادی الرّکب یمم روضة النعم و کعبة الفضل و الأمال و الکرّم

۱ - ذرایع البیان، تألیف استاد آقای حاج شیخ محمد رضا طبسی، ج ۲، ص ۵۱

۲ - چاپ ششم، ترجمه فارسی، ص ۱۳۹

عرج علی من یسامراء حضرتهم
آل النبی الذی جاء رحمة و هدی
زر الامام النقی ابن الجواد تنل
بالعسکری الامام المفیدی حسن
اسباط خیر الوری اشبال حیدرة
هم عترت المصطفی و الوارثون له
و هم نجوم سماء المهتدین و هم
- ای رهگذر، پیش به سوی حرم پر نعمت حق و کعبه فضیلت و آرزوها و جود و
کرم!

- بیا به زیارت کسانی که مرقدشان در سامره است تا امامان خاندان پیامبر را از
نزدیک ببینی!

- امامان دودمان پیامبر که رحمت و هدایت برای جهانیان و پیشوای عرب و عجم
هستند.

- زیارت کن امام پاک سرشت فرزند امام جواد را تا با ریسمان دوستی او که
گستنی نیست، رستگار شوی.

- و نیز زیارت کن امام حسن عسکری و فرزندش مهدی را که امید همه است.
- آنها دخترزادگان بهترین مردم روی زمین و شیربچگان حیدر و فرزندان فاطمه
زهره هستند، پس پناه به آنها ببر!

- آنها عترت پیامبر مصطفی و وارثان به حق او هستند، چنانکه وصفشان در سخن
محکم خداوند آمده است.

- آنها ستارگان آسمان رهروان راه حق و کشتی های نجات از امواج سهمگین
زمانه اند.

۱۱۶. خیرالدین زرکلی (معاصر)

زرکلی در کتاب الاعلام خود که آن را در ده جلد مشتمل بر زندگینامه مختصر مشاهیر دانشمندان و رجال و شخصیت‌های نامی به عربی نگاشته است و به عکس اغلب نویسندگان عامه، بسیاری از مردان مشهور شیعه و همه امامان عالی مقام را نام برده و آنان را طبق معمول به طور اجمال می‌شناساند. تحت عنوان «مهدی منتظر» می‌نویسد: «محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی، ابوالقاسم و صاحب الزمان و منتظر و حجت و صاحب سرداب، در سامره متولد شد. هنگامیکه پدرش وفات یافت او پنج سال داشت، وقتی که به نُه یا ده یا نوزده سالگی رسید وارد سردابی در خانه پدرش در سامرا شد و دیگر از آن بیرون نیامد.»^(۱)

۱۱۷. عبدالرحمن بن محمد بن حسن بن عمر باعلوی (زنده در ۱۳۰۱ هـ ق)

او که مفتی دیار حضر می‌بوده است در کتاب بغیة المسترشدين می‌نویسد: «سیوطی از استادش شیخ حسن عراقی نقل کرده است که مهدی در سال ۲۵۵ هجری متولد شده، و شیخ علی خواص هم در این باره با وی موافق است. پس سن او تا زمان ما ۷۰۳ سال است.»

سپس می‌گوید: «احمد رملی گفته است مهدی زنده است. همچنین شعرانی عقیده به وجود مهدی دارد. بنابراین او در سال ۱۳۰۱، ۱۰۴۶ ساله است.»^(۲)

۱۱۸. شمس الدین سامی بیک عثمانی (متوفای ۱۳۲۰ هـ ق)

او در کتاب پیراج خود قاموس الاعلام - که به زبان ترکی تألیف کرده است - در ماده «حسن عسکری» می‌نویسد: «امام حسن عسکری، یازدهمین امام از ائمه اثناعشر، فرزند امام علی النقی است که در تاریخ ۲۳۲ در مدینه منوره به دنیا آمده است. به علت عالم و جسور و کریم و سخی و ممدوح الخصال بودن، موجب توهم

۱ - این را فقط در اینجا می‌بین. پیشتر گفتیم که امام عصر وقتی به پنج سالگی رسید پدرش وفات یافت و همان سال (۲۶۰ هجری) در خانه‌اش غایب شد.

۲ - بغیة المسترشدين، چاپ مصر، ص ۲۹۶

معتمد عباسی واقع شده و در تاریخ ۲۶۱ هجری در بیست و هشت سالگی، بنا بر احتمال مسموماً، وفات کرده و در بغداد (سرّ من رأی) در کنار پدرش دفن شده است. فقط صاحب یک پسر شده که محمد المهدی و آخرین ائمه است.^(۱)

و در ماده «مهدی» نوشته است: «ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد، دوازدهمین ائمه اثناعشر بوده و در تاریخ ۲۵۹ به دنیا آمده است. چهار و پنج و به روایتی هفده روز پس از وفات پدرش داخل سرداب شده و متواتر است که دیگر دیده نشده است. شیعیان معتقدند که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد. روایات بسیار زیادی درباره اش نقل می کنند.»

۱۱۹. محمد مبین هندی (زنده قبل از ۱۳۲۷ ه ق)

وی در کتاب وسیلة النجاة به تفصیل از امام زمان غایب از انظار نام برده و از کشف الغمه نقل می کند که علما بالاتفاق گفته اند وی در سامره متولد شده و همنام و هم کنیه پیغمبر است و القاب شریفش مهدی و قائم و منتظر و حجت می باشد، آن گاه پس از شرحی می نویسد: «روایات درباره امام غایب زیاد است و اصحاب حدیث، آنها را در کتابهای خود آورده و چیزی را فروگذار نکرده اند. از جمله آنها شیخ امام جمال الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم مشهور به «نعمانی» است که احادیث راجع به مهدی را با شرح و تفصیل در کتاب ملاء الغیبة فی طول الغیبة آورده است. همچنین حافظ ابو نعیم چهل حدیث را درباره مهدی نقل کرده است. شیخ ابو عبدالله کنجی شافعی نیز کتابی در این خصوص تصنیف کرده و آن را البیان فی اخبار صاحب الزمان نامیده است. ابن خشاب نیز در کتاب موالید اهل البیت به سند خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که گفت: خلف صالح از اولاد ابو محمد حسن بن علی است و او صاحب الزمان قائم مهدی است.»^(۲)

۱ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۵۱

۲ - وسیلة النجاة، چاپ گلشن فیض در لکنهو، ص ۴۲۰

۱۲۰. علمای بزرگ حجاز در قرن حاضر

سرسلسله سلاطین حجاز در عصر ما که در تعصب دینی و غلو در تسنن مشهورند. طبق صلاحدید و به فرمان وی، علمای بزرگ حجاز اسامی خلفای چهارگانه و عشره مبشره و فقهای اربعه را با حروف طلایی برجسته هرکدام در دایره بزرگی در بلندی دورتادور بنای جدید مسجدالنبی نوشته‌اند، و از جمله اسامی دوازده امام هرکدام با لقب مخصوص به خود - همان طور که شیعه معتقد است - نوشته شده است، بدین گونه: علی المرتضی رضی الله عنه، حسن المجتبی رضی الله عنه، حسین الشهید رضی الله عنه، علی زین العابدین رضی الله عنه، محمدالباقر رضی الله عنه، جعفرالصادق رضی الله عنه، موسی الکاظم رضی الله عنه، علی الرضا رضی الله عنه، محمدالتقی رضی الله عنه، علی النقی رضی الله عنه، حسن العسکری رضی الله عنه، محمد المهدی رضی الله عنه.

توضیح: این خود بهترین گواه است که چون علمای عامه با واقع بینی و به دور از هرگونه تعصب بنگرند، خواهند دید که مهدی موعود اسلام و موجود در منابع معتبر و کتب ذی قیمت آنها، کسی جز محمد بن الحسن العسکری و قائم منتظر و امام زمان به عقیده شیعه امامیه نیست.

مگر پیغمبر نفرموده است او از اولاد من است، از اولاد علی و زهرا است، از اولاد حسین است؟ مگر علمای عامه پدرانیش را تا امام حسن عسکری علیه السلام هرکدام بهترین فرد عصر خویش و شاخه زیبای درخت تناور نبوت ندانسته‌اند؟ بنابراین محمد بن الحسن (به اعتراف این دسته که نام او و تولدش را نوشته و پذیرفته‌اند) کیست؟

فقط مشکل آنها این نکته است که چگونه امکان دارد او زنده باشد، و چرا باید از نظرها غایب گردد؟ که پاسخ این پرسش را در خلال گفتار برخی از علمای خود آنها در همین کتاب دیده‌اند.

فهرست ملحقات دوم:

سال ۱۴۲۷ هـ ق

۱۵ شعبان

فهرست ملحقات دوم / ۶۴۷

۵۳۵ مهدی موعود <small>علیه السلام</small> در منابع اولیه اهل سنت
۵۳۵ ۱- مسند احمد
۵۳۵ ۲- صحیح بخاری
۵۳۶ ۳- صحیح مسلم
۵۳۶ ۴- سنن ابن ماجه
۵۳۶ ۵- سنن ابوداود
۵۳۶ ۶- سنن ترمذی
۵۳۷ دانشمندان بعدی و احادیث مهدی موعود <small>علیه السلام</small>
۵۳۸ کتابهایی که دانشمندان عامه راجع به مهدی <small>علیه السلام</small> نوشته اند
۵۳۹ راویان احادیث مهدی <small>علیه السلام</small>
۵۳۹ از صحابه:
۵۴۰ از تابعین:
۵۴۱ اوصاف و شمایل مهدی <small>علیه السلام</small>
۵۴۳ واقعیت مهدی <small>علیه السلام</small> در نظر اکثریت عامه
۵۴۴ ۱۲۰ نفر از علماء اهل سنت مهدی (عج) را پسر امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> می دانند
۵۴۵ ۱. ابن ابی ثلج بغدادی (متوفای ۳۲۶ هـ ق)
۵۴۶ ۲. ابوالعباس: احمد بن ابراهیم
۵۴۶ ۳. ابوعلی نسوی
۵۴۷ ۴. ابومسعود بن شاذان
۵۴۷ ۵. ابومنصور شیرازی
۵۴۷ ۶. ابومحمد اسعد بن احمد
۵۴۷ ۷. ابوماجد محمد بن حامد
۵۴۷ ۸. ابو عبدالله القرشی
۵۴۷ ۹. محبّ الدین البغدادی
۵۴۸ ۱۰. حافظ ابومحمد بلاذری (متوفای ۳۳۹ هـ ق)
۵۴۹ ۱۱. شیخ محمد بن عقله
۵۴۹ ۱۲. شیخ حسن بن علی عجمی
۵۴۹ ۱۳. جمال الدین باهلی
۵۴۹ ۱۴. محمد حجازی واعظ
۵۴۹ ۱۵. حافظ ابونعیم رضوان عُقبی

۶۴۸ / طوفان امت و کشتی نجات

۱۶. جمال‌الدین ۵۴۹
۱۷. محمد بن مسعود ۵۴۹
۱۸. شیخ اسماعیل شیرازی ۵۵۰
۱۹. عبدالسلام ۵۵۰
۲۰. ابوبکر عبدالله قلانسی ۵۵۰
۲۱. عبدالعزیز ۵۵۰
۲۲. محمد آدمی ۵۵۰
۲۳. سلیمان ابن ابراهیم ۵۵۰
۲۴. ابونصر بخاری (زنده در سال ۳۴۱ هـ.ق) ۵۵۰
۲۵. علی بن حسین مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ.ق) ۵۵۱
۲۶. ابوبکر خوارزمی (متوفای ۳۸۳ هـ.ق) ۵۵۱
۲۷. محمد بن ابی القوارس (متوفای ۴۱۲ هـ.ق) ۵۵۲
۲۸. حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ.ق) ۵۵۳
۲۹. مؤلف مجمل التواریخ و القصص ۵۵۴
۳۰. شیخ احمد جامی (متوفای ۵۳۶ هـ.ق) ۵۵۵
۳۱. یحیی بن سلامة خصکفی شافعی (متوفای ۵۵۳ هـ.ق) ۵۵۶
۳۲. ابن خشاب بغدادی (متوفای ۵۶۷ هـ.ق) ۵۵۷
۳۳. موفق بن احمد حنفی (متوفای ۵۶۸ هـ.ق) ۵۵۸
۳۴. ابن ازرق (متوفای ۵۹۰ هـ.ق) ۵۵۹
۳۵. فخرالدین رازی (متوفای ۶۰۶ هـ.ق) ۵۶۰
۳۶. الناصر لدين الله خليفة عباسی (متوفای ۶۲۲ هـ.ق) ۵۶۱
۳۷. یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ هـ.ق) ۵۶۲
۳۸. شیخ فریدالدین عطار (مقتول در ۶۲۷ هـ.ق) ۵۶۳
۳۹. ابن اثیر جزری (متوفای ۶۳۰ هـ.ق) ۵۶۳
۴۰. شیخ عامر بصری ۵۶۴
۴۱. محیی‌الدین ابن العربی (متوفای ۶۳۷ هـ.ق) ۵۶۵
۴۲. شیخ سعدالدین حموی (متوفای ۶۵۰ هـ.ق) ۵۶۷
۴۳. عزیزالدین نسفی (متوفای ۶۱۶ هـ.ق) ۵۶۸
۴۴. کمال‌الدین محمد بن طلحة شافعی (متوفای ۶۵۰ هـ.ق) ۵۶۹
۴۵. سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ هـ.ق) ۵۷۱

۴۶. عمادالدین حنفی ۵۷۳
۴۷. حافظ محمد بن یوسف کنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ ق) ۵۷۳
۴۸. جلال الدین محمد بلخی (متوفای ۶۷۲ هـ ق) ۵۷۴
۴۹. شیخ صدرالدین قونوی (متوفای ۶۷۳ هـ ق) ۵۷۵
۵۰. ابن خلکان اشعری شافعی (متوفای ۶۸۱ هـ ق) ۵۷۶
۵۱. حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۳۰ هـ ق) ۵۷۷
۵۲. ابوالفداء عمادالدین اسماعیل (متوفای ۷۳۲ هـ ق) ۵۷۷
۵۳. شیخ علاءالدوله سمنانی (متوفای ۷۳۶ هـ ق) ۵۷۸
۵۴. عبدالرزاق کاشانی (متوفای ۷۳۶ هـ ق) ۵۷۸
۵۵. حافظ شمس الدین محمد ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ ق) ۵۷۸
۵۶. ابن التوردي (متوفای ۷۴۹ هـ ق) ۵۸۰
۵۷. صلاح الدین صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ ق) ۵۸۱
۵۸. شیخ عبدالله مطیری مدنی شافعی (متوفای ۷۶۵ هـ ق) ۵۸۱
۵۹. شیخ عبدالله یافعی (متوفای ۷۶۸ هـ ق) ۵۸۲
۶۰. فصیح احمد خوافی (متولد ۷۷۷ هـ ق) ۵۸۲
۶۱. ابوالولید محمد بن شحنة حنفی (متوفای ۸۱۵ هـ ق) ۵۸۲
۶۲. خواجه محمد پارسا (متوفای ۸۲۲ هـ ق) ۵۸۳
۶۳. شمس الدین محمد بن یوسف زرنندی (متوفای ۷۵۰ هـ ق) ۵۸۵
۶۴. احمد بن علی داوودی حسنی (متوفای ۸۲۷ هـ ق) ۵۸۵
۶۵. ملک العلمای هندی (متوفای ۸۴۹ هـ ق) ۵۸۶
۶۶. خواجه افضل الدین ترکه (متوفای ۸۵۰ هـ ق) ۵۸۸
۶۷. ابن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵ هـ ق) ۵۸۹
۶۸. شیخ عبدالرحمن بسطامی (متوفای ۸۵۸ هـ ق) ۵۹۱
۶۹. ابوالمعالی محمد بن عبدالله سراج الدین رفاعی (متوفای ۸۸۵ هـ ق) ۵۹۲
۷۰. نورالدین عبدالرحمن جامی (متوفای ۸۹۸ هـ ق) ۵۹۳
۷۱. عبدالرحمن صوفی ۵۹۶
۷۲. بدیع الدین قطب مدار ۵۹۸
۷۳. محمد خواوندشاه (متوفای ۹۰۳ هـ ق) ۵۹۸
۷۴. فخرالدین ابوالسعادات ۵۹۹
۷۵. فضل بن روزبهان خنجی (زنده در ۹۲۶ یا ۹۲۷) ۵۹۹

۶۵۰ / طوفان امت و کشتی نجات

- ۶۰۲ ۷۶. جلال‌الدین محمد دوانی (متوفای ۹۰۸ هـ ق)
- ۶۰۴ ۷۷. ملاحسین کاشفی (متوفای ۹۱۰ هـ ق)
- ۶۰۵ ۷۸. جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (متوفای ۹۱۰ هـ ق)
- ۶۰۵ ۷۹. قاضی میرحسین میبیدی یزدی (متوفای ۹۱۱ هـ ق)
- ۶۰۷ ۸۰. شیخ حسن عراقی (متوفای ۹۲۵ هـ ق)
- ۶۰۸ ۸۱. شیخ علی خَواص (متوفای ۹۳۹ هـ ق)
- ۶۰۹ ۸۲. خواندمیر (متوفای ۹۴۲ هـ ق)
- ۶۱۰ ۸۳. شمس‌الدین محمد بن طولون دمشقی (متوفای ۹۵۳ هـ ق)
- ۶۱۱ ۸۴. ابن حَجَر هیثمی مکی (متوفای ۹۷۳ هـ ق)
- ۶۱۱ ۸۵. عبدالوہاب شعرانی (متوفای ۹۷۳ هـ ق)
- ۶۱۴ ۸۶. علی متقی ہندی (متوفای ۹۷۵ هـ ق)
- ۶۱۶ ۸۷. قاضی حسین بن محمد دیاربکری (متوفای ۹۸۲ هـ ق)
- ۶۱۷ ۸۸. سید جمال‌الدین عطاءالله شیرازی (متوفای ۱۰۰۰ هـ ق)
- ۶۱۹ ۸۹. احمد بن سنان قرمانی دمشقی (متوفای ۱۰۱۹ هـ ق)
- ۶۲۰ ۹۰. شیخ عبدالحق دهلوی بخاری (متوفای ۱۰۵۲ هـ ق)
- ۶۲۱ ۹۱. شیخ احمد فاروقی نقشبندی (متوفای ۱۰۷۳ هـ ق)
- ۶۲۲ ۹۲. ابن عماد حنبلی (متوفای ۱۰۸۹ هـ ق)
- ۶۲۲ ۹۳. عبدالملک عصامی (متوفای ۱۱۱۱ هـ ق)
- ۶۲۳ ۹۴. یکی از مشایخ مصر
- ۶۲۳ ۹۵. شیخ عبدالله بن محمد شیرازی شافعی (متوفای ۱۱۷۲ هـ ق)
- ۶۲۳ ۹۶. شاه ولی‌الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی (متوفای ۱۱۷۶ هـ ق)
- ۶۲۴ ۹۷. محمد بن ابراهیم جوینی شافعی (متوفای ۱۱۷۶ هـ ق)
- ۶۲۴ ۹۸. شیخ محمد بن علی صَبَّان مصری (متوفای ۱۲۰۶ هـ ق)
- ۶۲۵ ۹۹. شیخ علی اکبر بن اسدالله بن امرالله مودودی (متوفای ۱۲۱۰ هـ ق)
- ۶۲۶ ۱۰۰. شیخ عبدالعزیز دهلوی (متوفای ۱۲۳۹ هـ ق)
- ۶۲۷ ۱۰۱. صاحب کتاب تشیید المبانی
- ۶۲۷ ۱۰۲. خالد نقشبندی (متوفای ۱۲۴۲ هـ ق)
- ۶۳۰ ۱۰۳. رشیدالدین دهلوی (متوفای ۱۲۴۳ هـ ق)
- ۶۳۰ ۱۰۴. محمد امین سویدی بغدادی (متوفای ۱۲۴۶ هـ ق)
- ۶۳۲ ۱۰۵. شیخ عبدالکریم یمانی

فهرست ملحقات دوم / ۶۵۱

۱۰۶. قاضی جواد سابط بصری حنفی (متوفای ۱۲۵۰ هـ ق) ۶۳۲
۱۰۷. محمود بن وهیب قراغلی بغدادی حنفی ۶۳۳
۱۰۸. سید علی بن شهاب همدانی ۶۳۴
۱۰۹. سید نسیمی ۶۳۴
۱۱۰. شیخ سلیمان قندوزی حنفی بلخی (متوفای ۱۲۹۴ هـ ق) ۶۳۴
۱۱۱. سید مؤمن بن حسن شبلنجی مصری (متوفای اوایل ۱۳۰۰ هـ ق) ۶۳۸
۱۱۲. شیخ حسن ضمراوی شافعی مصری (متوفای ۱۳۰۳ هـ ق) ۶۳۹
۱۱۳. قاضی بهلول بهجت افندی قندوزی زنگه زوری (متوفای ۱۳۵۰ هـ ق) ۶۳۹
۱۱۴. محمد شفیق غربال مصری (معاصر) ۶۳۹
۱۱۵. سید عبدالوهاب بدری (معاصر) ۶۳۹
۱۱۶. خیرالدین زیرکلی (معاصر) ۶۴۱
۱۱۷. عبدالرحمن بن محمد بن حسن بن عمر باعلوی (زنده در ۱۳۰۱ هـ ق) ۶۴۱
۱۱۸. شمس الدین سامی بیک عثمانی (متوفای ۱۳۲۰ هـ ق) ۶۴۱
۱۱۹. محمد مبین هندی (زنده قبل از ۱۳۲۷ هـ ق) ۶۴۲
۱۲۰. علمای بزرگ حجاز در قرن حاضر ۶۴۳